

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد سوم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد سوم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

خرداد ۱۳۹۵

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی



« بمناسبت صد و سی و چهارمین سالروز تولد دکتر محمد مصدق »

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۱۴	فصل اول.....
۱۴	◀ حسین آبادیان: جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران.....
۱۹	بحران نان در دروه بعد از سقوط مشروطه.....
۳۳	ابعاد دیگری از قحطی در ایران.....
۷۲	دست های پشت پرده بحران نان.....
۷۸	محتکران و قحطی بزرگ.....
۸۱	حکام ایالات و ستم اجتماعی.....
۹۲	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۱۰۸	فصل دوم.....
۱۰۸	◀ محمد قلی مجد: «قحطی بزرگ».....
۱۰۹	مقدمه.....
۱۰۹	◀ ایران در جنگ جهانی اول.....
۱۱۵	دلایل قحطی.....
۱۱۹	تنگنای مالی.....
۱۲۲	◀ قحطی بزرگ ۹۱۹-۱۹۱۷: گزارش مستند.....
۱۲۴	آغاز کمبود مواد غذایی؛ پاییز ۱۹۱۶.....
۱۳۲	گرسنگی فراگیر.....
۱۳۴	مشاهدات ژنرال دنسترویل.....
۱۳۶	قحطی و وبا، بهار ۱۹۱۸.....
۱۳۸	گزارش های وایت و ساوثرد.....
۱۴۱	قحطی در غرب ایران؛ مشاهدات سرگرد داناوو.....
۱۴۵	قحطی در آذربایجان.....
۱۵۶	قحطی در خراسان.....
۱۵۹	قحطی ادامه می یابد.....
۱۶۲	قحطی در فارس.....
۱۶۵	فرمانفرما و امدادسانی به قحطی زدگان در شیراز.....

بهبود اوضاع در تهران؛ بهار ۱۹۱۹.....	۱۶۶
◀ قتل عام حقیقی؛ کاهش جمعیت ایران، ۱۹۱۹-۱۹۱۴.....	۱۶۸
جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴.....	۱۶۹
اعلام آمار خلاف واقع درباره جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴.....	۱۷۱
تلفات هولناک؛ جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹.....	۱۷۴
◀ تخریب و غارت به دست روس ها.....	۱۷۶
گزارش مطبوعات از احتکار غله به دست روس ها.....	۱۷۷
گزارش های دیگری از بدرقتاری های روس ها.....	۱۸۲
تلاش انگلستان برای مقصر جلوه دادن روس ها در مورد قحطی.....	۱۸۷
تلاش انگلیسی ها برای مقصر جلوه دادن دمکرات های ایران.....	۱۹۱
قحطی در فارس *.....	۱۹۶
◀ محروم کردن ایران از غذا؛ خرید مواد غذایی توسط انگلیسی ها.....	۱۹۸
دنسترویل و داناها و خرید مواد غذایی در غرب ایران.....	۱۹۹
خرید غله انگلیسی ها در ایران.....	۲۰۷
نظرات دولت ایران درباره خریدهای غله توسط انگلیسی ها.....	۲۱۲
صادرات آذوقه و مواد غذایی از ایران به باکو توسط انگلیسی ها و قحطی در گیلان.....	۲۱۴
پلیس شرق ایران و خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی ها.....	۲۲۰
بالا رفتن ارزش پول ایران.....	۲۲۳
خرابکاری انگلیسی ها در تجارت خارجی ایران.....	۲۲۶
تفتیش ارزاق.....	۲۳۵
فصل سوم	۲۳۸
◀ میزگرد بررسی قحطی بزرگ؛ هولوکاست ایرانی افسانه بود؟.....	۲۳۸
◀ پاسخ مجد به مصاحبه با تفرشی.....	۲۵۴
◀ توضیحات و مآخذ:.....	۲۶۲
فصل چهارم	۲۸۳
شوکو اوکازاکی : ویرانی اقتصاد و کاهش جمعیت.....	۲۸۳
◀ بررسی علل اجتماعی قحطی ها در ایران (۱۲۸۸ق/۱۲۴۹ ش).....	۳۰۰
مقدمه:.....	۳۰۱

- ۳۰۱..... قهر طبیعت، علت اولیه قحطی
- ۳۰۲..... افزایش شدید بهای خواربار
- ۳۰۳..... شدت یافتن گرسنگی
- ۳۰۵..... انبوه قربانیان
- ۳۰۶..... شیوع بیماری‌های همه‌گیر
- ۳۰۶..... آثار و پیامدهای اقتصادی
- ۳۰۸..... علل جانبی و ثانوی (عوامل و زمینه های اجتماعی)
- ۳۰۹..... احتکار
- ۳۱۴..... نتیجه‌گیری
- ۳۱۵..... پیوست
- ۳۲۰..... « جلوه هایی از مصائب ناگوار ایرانیان»
- ۳۲۰..... قحطی اصفهان
- ۳۲۱..... قحطی آذربایجان
- ۳۲۳..... فرمانفرما - قحطی در فارس
- ۳۳۲..... توضیحات و مآخذ:
- ۳۳۸..... پی نوشت ها : احمد کتابی: بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران
- ۳۴۷..... **فصل پنجم**
- ۳۴۷..... قرارداد اوت ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلیس و سوابق آن
- ۳۶۱..... سواد مراسله ضمیمه قرارداد
- ۳۹۸..... نطق لرد کرزن
- «دو تن از افسران ارتش از امضاء گزارش کمیسیون خودداری نموده و آنرا خیانت محض به ایران دانستند»
- ۴۰۳..... محض به ایران دانستند
- ۴۲۲..... توضیحات و مآخذ:
- ۴۲۳..... کلنل فضل الله خان آق اولی
- ۴۲۵..... ضدیت عملی با قرارداد یا جوانمردی
- ۴۳۵..... از نمایندگی مجلس تا مرگ در سکوت
- ۴۳۷..... « دکتر جواد شیخ الاسلامی : میرزا حسن خان و ثوق الدوله»
- ۴۴۶..... اکبر میرزا صارم الدوله (اکبر مسعود)

۴۵۱	فصل ششم.....
۴۵۸	◀ مقدمات کابینه دوم و ثوق الدوله.....
۴۵۹	کابینه قرارداد ۱۲۹۸.....
۴۶۲	منحل شدن هیئت ممیزی ایالت تهران.....
۴۶۴	فوت دو تن از اعضای خانواده.....
۴۶۴	نقض قول رئیس الوزراء.....
۴۶۵	اشتغال به ملکداری.....
۴۶۵	باز هم سوغات سفر.....
۴۶۶	انتشار قرارداد ۱۲۹۸.....
۴۶۷	◀ ابطال الباطل.....
۴۷۰	◀ بیانیه رئیس الوزراء آخرین تصمیم هیئت دولت.....
۴۷۸	اینک ترجمه قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران.....
۴۸۰	سواد مراسله ضمیمه قرارداد.....
۵۵۱	سفارت امریکا- تهران.....
۶۱۵	◀ انتشار ابطال الباطل.....
۶۱۸	◀ قرارداد و ثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق.....
۶۱۹	و ثوق الدوله در منصب رییس الوزرای.....
۶۲۲	عقد قرار داد ایران و انگلستان (۱۹۱۹).....
۶۲۷	تعیین سفیر نظامی - استعماری.....
۶۲۹	دکتر مصدق و سفر سوم وی به سوییس.....
۶۳۷	محاکمه تاریخی و ثوق الدوله و قرار داد در مجلس ششم.....
۶۳۸	◀ توضیحات و مآخذ:.....
۶۳۸	عبدالله مستوفی.....

پیشگفتار

در متن این کتاب (مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران جلد سوم)، فصلی از آن به صدمات، خسارات و پیامدهای جنگ جهانی اول است که نیروهای نظامی روس و انگلیس به مردم ایران تحمیل کردند و ازباز پرداخت خسارت به ایران درجنگ شانه خالی نمودند پرداخته ام و همچنین به عدم پرداخت بدهی و مالالتجاره، غارت اموال واحشام، اهانت و تخریب شخصیت و سوءاستفاده، قتل و اسارت، تجاوزبه عنف و قحطی که به ترتیب بیشترین سهم را نیروهای اشغالگر روس و انگلیس به خود اختصاص میداده اند، اشاره نموده ام.

محمد قلی مجد محقق ایرانی در کتاب « قحطی بزرگ » که در این مجموعه قسمت عمده ای از آنرا آورده ام می نویسد: « بی تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. در این پژوهش نشان می دهیم که چگونه نزدیک به ۴۰٪ از جمعیت ایران به سبب گرسنگی و سوء تغذیه و بیماری های ناشی از آن از صحنه روزگار محو شدند. بی شک ایران بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول است. هیچ کشوری خسارتی در این ابعاد را در نگاه مطلق و یا نسبی تحمل نکرده است. با اینکه قحطی بزرگ ایران از بزرگ ترین قحطی های دوره معاصر و از بزرگ ترین نسل کشی های قرن بیستم است، اما ناشناخته باقی مانده است. تاریخ ایران را در دوره جنگ جهانی اول، نمی توان بدون درک آنچه که در سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ رخ داد، دریافت. قطعاً برجسته ترین واقیعت ها درباره نسل کشی ایرانیان طی این سالها پنهان مانده است؛ واقیعتی که می توان درباره اش چندین جلد نگاشت. نتایج این پژوهش فراتر از ابعاد این تک نگاری است و در اینجا هدف، تنها ضبط وقایع بوده است.» (۱)

کاوه بیات پژوهشگرتاریخ دوران معاصر ایران در باره غرامت و خسارت جنگ جهانی اول در ایران به دو دسته عمده اشاره می کند: «دسته اول صدمات

ناشی از رویارویی و تقابل ارتش‌های بیگانه در نواحی غربی ایران است که به خاطر طولانی بودن مسیر جبهه درگیری، بیشترین آسیب به مناطقی وارد می‌شود که قرار است بجای پشت جبهه قوای بیگانه که در خاک خودشان قرار دارد و از میدان جنگ دور است، نقش پشتیبان و لجستیک آنان را ایفا کنند. دسته دوم صدماتی است که از ناحیه حضور نظامی قوای بیگانه بر سرزمین ما مترتب می‌شود که نوع حضور بریتانیا در ایران بیشتر در وجه دوم نمود پیدا می‌کند و عمدتاً در مناطق شرقی و جنوبی هرچند خرابی به ظاهر کمتری دارد و انعکاس اندکی پیدا می‌کند اما پیامدهای آن در سال‌های بعد قابل بررسی است.» (۲)

مشاورالممالک وزیر خارجه وقت ایران ادعای ایران در برابر کنفرانس مقدماتی صلح در پاریس، مارس ۱۹۱۹ در باب غرامت و خسارت ایران در جنگ جهانی اول اظهار می‌دارد: «ایران اگرچه یک کشوری طرف بود ولی در اثر جنگ متحمل ضایعاتی شد به مراتب بیش از پاره‌ای از کشورهای متحارب. موقعیت ویژه آن در مقام کشوری که تحت اشغال قوای خارجی قرار گرفت، ولایات منهدم شده و جمعیت از میان رفته‌اش، از لحاظ انصاف و همچنین قیاس به او حق می‌دهد که خواهان غرامت و جبران ضایعاتی گردد که توسط کشورهای متحارب بر او وارد شده است.» (۳)

و در ادامه آن می‌گوید: «یکی از دلایل اصلی قحطی بزرگی که سال پیش در ایران بیداد کرد و جان هزاران نفر از مستمندان را گرفت، دقیقاً همین حضور نیروهای خارجی بود و فجایعی که به بار آوردند. قوت روزانه اکثر ایرانیان را نان تشکیل می‌دهد و در ولایاتی که پایمال این قساوت گشت، زارعان یا ازمیان رفتند و یا از امکان کشت و زرع محروم گشتند. ورزاهای آنها و بذری که داشتند برای صدور و یا تأمین غذای قوای خارجی حاضر در صحنه صادره گردید.» (۴)

بخش دیگر کتاب راجع به قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس با ایران است که انگلیس توسط وثوق الدوله می‌خواست به ایران تحمیل کند. براساس این قرارداد ایران به نوعی از تحت‌الحمایگی این دولت استعماری درمی‌آمد و اختیار ارتش و

امور مالیة ایران در دست مستشاران انگلیس قرار می گرفت در قبال بستن این قرارداد؛ وثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله پول از دولت "فخیمه" انگلستان به عنوان رشوه دریافت نمودند.

سردنیس رایت سفیر پیشین سفارت انگلیس در ایران در خاطراتش درباره قرارداد ۱۹۱۹ آورده است:

« آخرین موردی که دولت بریتانیا تعهد و ضمانت مشخصی در مورد یکی از اتباع ایران سپرده است به سال ۱۹۱۹ مربوط می شود. این بهایی بود که لرد کرزن وزیر امور خارجه وقت انگلستان در ازای قرارداد انگلیس و ایران که خیلی به آن دل بسته بود پرداخت. برای انعقاد این قرارداد مذاکرات سری و دشواری بین سرپرسی کاکس سرپرست هیئت سیاسی انگلیس در تهران و نخست وزیر وقت وثوق الدوله، وزیر خارجه و مالیة او پرنس فیروز نصرت الدوله و پرنس اکبر میرزا صارم الدوله صورت گرفت. دو نفر اخیر از اعضای برجسته خاندان سلطنتی قاجار بودند. پرنس فیروزنوه مظفرالدین شاه و [فرزند عبدالحسین فرمانفرما] و صارم الدوله پسر ارشد ظل السلطان بود که قبلاً به او اشاره شد. آنها به علت ارتباط نزدیک با انگلیسها و سیاست محافظه کارانه خود مورد نفرت و سوءظن هموطنان خود بودند، زیرا مردم ایران از مداخلات انگلیسها (و روسها) در امور داخلی خود بستوه آمده بودند. این گروه سه نفری یا مثلث (که به همین عنوان معروف شده بودند) می دانستند که در صورت افشای مفاد این قرار داد که به انگلیسها موقعیت برتری در ایران می داد دچار مشکلاتی خواهند شد، به همین جهت هر سه آنها خواهان حمایت دولت بریتانیا شدند و سرپرسی کاکس با موافقت دولت بریتانیا این نامه را برای آنها نوشت:

«موجب نهایت خوشوقتی من است به اطلاع آن جناب برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه (انگلستان) به من اجازه داده است این مطلب را به طور خصوصی به استحضار برسانم که به مناسبت حصول توافق در مورد قراردادی که امروز ۹ اوت ۱۹۱۹ بین دول اعلیحضرت پادشاه (انگلستان) و دولت ایران

به امضا رسیده است، دولت بریتانیا آماده است کمک و حمایت خود را در صورت لزوم به آن جناب عرضه بدارد و علاوه بر آن موجبات پناهندگی آن جناب را در امپراطوری بریتانیا در صورت ضرورت فراهم نماید. این قرار داد موجب بروز مخالفت‌های شدیدی در داخل و خارج ایران گردید و به همین جهت هرگز برای تصویب به پارلمان ایران تقدیم نشد.» (۵)

محمود طلوعی می نویسد: [قرارداد ۱۹۱۹] نوعی قرارداد تحت الحمایگی بود. به موجب این قرارداد نظارت بر کلیه تشکیلات نظامی و مالی ایران به مستشاران انگلیسی واگذار می شد و قرضه ای نیز با شرایط سنگین در اختیار ایران قرار می گرفت.

انگلیسها پس از امضای این قرار داد، بدون اینکه منتظر تصویب آن از طرف مجلس شورای ملی ایران بشوند، مفاد آن را به موقع اجرا گذاشتند و پس از اشغال نظامی ایران، یک هیئت نظامی به ریاست ژنرال «دیکسون» و یک هیئت مالی به ریاست «آرمیتاژ اسمیت» به تهران فرستادند و مبلغ دو میلیون لیره نیز به عنوان قرضه با ربح صدی هفت در اختیار وثوق الدوله گذاشتند. و این انتشار خبر امضای قرارداد که ابتدا محرمانه نگاه داشته بود با مخالفت شدید افکار عمومی مواجه شد و حتی احمد شاه قاجار که در اولین سفر خود به اروپا به انگلستان رفته بود، با وجود پذیرایی شایانی که از وی در لندن به عمل آمد حاضر به تأیید این قرار داد نشد. (۶)

«برپایه اسناد و روایت های تاریخی، احمد شاه طماع، پول دوست، ترسو و تحت تأثیر کامران میرزا بود اما «وطن فروش» نبود. هیچ سندی در دست نیست که وی را خائن به ایران معرفی کند.» (۷)

«ملک الشعراى بهار که با وثوق الدوله و برادرش قوام السلطنه عناد و دشمنی نداشت، در مورد موضع گیری احمد شاه نوشته است:

«من از چند تن از همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنا بود شبش شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قراردادی که بین دولتین منعقد شده

است صحبت کند. بعد از آن که صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شام آوردند و قرار شد که جوابی تدارک نمایند. شاه از تصدیق قرارداد و حتی قبول آن سرباز زد و گفت کسانی که پول گرفته اند تصدیق کنند، من هرگز تصدیق نخواهم کرد. این جواب اسباب پریشانی حواس همراهان شد به نصرت الدوله متوسل شدند و فایده نبخشید عاقبت ناصرالملک را پیش کشیدند او نیز هرچه دست و پا کرد به جایی نرسید و بالاخره جواب داد این که در جراید منتشر شد، تدارک گردید که مفادش این بود «در باب قرارداد، مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرار داد به مجلس شورای ملی ارجاع شده به صحه برسد» آقای لقمان الدوله می گوید: «من در سر میز حاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان شاه نطق خود را به عبارت «مملکت دموکراسی» رسانید. خانمی که پهلوی من بود عصبانی شده به دموکراسی بد گفت، ملک الشعراى بهار افزوده است: گویند بعد از این شب ناصرالملک به شاه گفته بود «کار خودت را ضایع کردی» معلوم نیست احمد شاه در این مورد یا در مورد دیگر گفته است: «اگر در سوییس کلم فروشی کنم بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم.» (۸)

ناصر تکمیل همایون با کمک گرفتن از نوشته، «دکتر جوادشیرخ الاسلامی» که دقیقاً اسناد بریتانیای کبیر را در ارتباط با قرارداد و موضع گیری احمد شاه مورد بررسی قرار داده و با نوشته های همراهان احمد شاه هم آشنایی داشته، چنین آورده است: «اما سلطان احمد شاه قاجار که جواب نطق پادشاه انگلیس را به زبان فرانسه می داد، چیزی در باره قرارداد نگفت، حتی روز بعد از مهمانی نهار شهردار لندن باز هیچ گونه اشاره ای به قرارداد ایران و انگلیس نکرد، این عمل ملوکانه (که بی گمان ناشی از تأثیر اندرز خیرخواهانی ایرانی در فرانسه بود) اسباب تکرر خاطر جرج پنجم و مسئولان سیاسی بریتانیا (بالاخص لرد کرزن) شد. ولی احمد شاه که در طی اقامتش در سوئیس و پاریس پی به این نکته برده بود که عقد این قرارداد تا چه حد در پائین آوردن حرمت سیاسی کشورش در انظار خارجیان مؤثر بوده است چاره ای جز این نداشت که بهانه بیشتر به

دست مخالفان قرارداد ندهد و به عنوان پادشاه یک کشور مشروطه از موضع گرفتن در چنین مسأله ای که منافی استقلال حقیقی ایران بود و زمام کشور را به دست مستشاران انگلیسی می سپرد، خود داری کند.» (۹)

به بیان دیگر « احمد شاه نیز یکی از مخالفان قرارداد بود. او وقتی که در انگلستان از این قرارداد مطلع شد امضا و تنفیذ آن را منوط به موافقت مجلس کرد و از این طریق خواست خود را از ننگ امضای این قرارداد خلاص کند به طوری که وقتی ناصرالملک دومین نایب‌السلطنه احمد شاه که از طرفداران قرارداد بود، نزد احمد شاه رفت و از او خواست تا با این قرارداد که تنها راه بقای حفظ سلسله قاجاریه است موافقت کند، گفت: «آیا این شما نبودید که در سال‌هایی که نیابت سلطنت داشتید مرتباً به من یادآوری می‌کردید که در حکومت مشروطه پادشاه مقامی تشریفاتی دارد و نباید در کارهایی که مربوط به مجلس است، دخالت کند و در مورد آنچه برسرپدرم آمد به من هشدار می‌دادید؟ ناصرالملک درحالی که اشک درچشمانش آمده بود، گفت: آری همین‌طور است، ولی در این لحظه ناچار صریحاً گفتیم. احمدشاه گفت: من سلطنتی را که متضمن بندگی مملکت و مملکت‌م باشد، نمی‌خواهم و کلم فروشی را به سلطنتی که در آن تابع انگلیس‌ها باشم ترجیح می‌دهم.» (۱۰)

دکتر محمد مصدق در دوره ششم مجلس شورای ملی در مخالفت با کابینه مستوفی الممالک که حسن وثوق‌الدوله وزارت دادگستری‌اش را برعهده داشت در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ می‌گوید:

«- بنده نمیتوانم قبول کنم که آقای وثوق‌الدوله مجبور بوده زیرا ماده اول قرارداد درخصوص استقلال دولت ایران حاکی است که ایشان با يك عبارات فریب دهنده خواسته اند طبقه عوام ملت را اغفال نمایند ولی خوشبختانه زود معلوم شد که ملتی که قشون و مالیه اش دست دیگری است استقلال ندارد.

بنده نمیتوانم مجبوریت ایشان را تصدیق کنم زیرا شخصی که پول گرفت راضی است و او را نمیتوان مجبور دانست کما این که سپهسالار که پول نگرفته بود قید

فورس مازر را در نوشته کنترل نمود مجبوریت خود را ثابت و نوشته را بی اعتبار کرد.

در جواب من مستمع گفت ادله شما صحیح است خصوصاً این که مسأله پول زبان مرا الکن مینماید بالاخره از مطلب قدری دور شدیم اگر بگویند که تا محاکمه نشده هر نسبتی که به آقای وثوق الدوله میدهند غیر وارد است اگر اتهامی وارد نیست آن را با دلیل باید رد نمود اگر وارد است تشکیل نشدن محکمه سبب نمیشود که شخص متهم در رأس امور مهمه قرارگیرد بلکه برخلاف اگر متهم شاغل شغلی است او را معلق و قبل از محاکمه او را حبس نمایند. تا محاکمه را از آن بابت حساب نمایند.

ای نمایندگان! چشم ملت ایران سیاه شد بس که از بعضی رجال خطاکاری و خیانت دید و ای برگزیدگان همان چشم از انتظار سفید شد از بس محاکمه رجال وطن فروش را ندید در مملکتی که مسئولیت وزراء نمودی بی بود و در مملکتی که ملتش این درجه فراموش کارند از خائنین خیانت به همه سرایت مینماید. مصالح مملکت و منافع ملت و ناموس جمعیت فدای اغراض و قربانی کیسه اشخاص میشود و مملکتی که ریسمان دزد تعقیب میشود ولی وزراء با وسایل زبردستانه خود را از مجازات معاف مینمایند مشروطیت چون جسم بی روانی است که به مرور طعمه وحوش و طیور میشود. مسئولیت وزراء وقتی تحقق دارد که مجلس شورای ملی اقدامات و عملیات هر وزیری را که منافی مصالح جماعت است تعقیب نماید این دفعه سوم است و آقای وثوق الدوله به واسطه عملیاتشان از صحنه سیاست دور شده و باز پاک میشوند.» (۱۱)

ادامه بررسی درباره قرار داد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران در جلد چهارم «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» را خواهم آورد.

جمال صفری

فرانکفورت - خرداد ۱۳۹۵

فصل اول

«حسین آبادیان: جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران»

حسین آبادیان در کتاب «جنگ جهانی اول تا کودتا ۱۲۹۹ تحت عنوان «جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران» می نویسد:

بدون تردید یکی از تراژدی های تاریخ معاصر ایران، قحطی مرگباری است که همزمان با جنگ و ورود قوای بیگانه، در ایران بروز کرد.

در این دوره جانسوز دو جا از آفت قحطی مَصون ماند: سیستان و بلوچستان و گیلان، ممانعت از بروز قحطی در سیستان را باید کار انگلیسی دانست. زیرا سیستان کلید و دروازه ورود به هندوستان بود. این گونه به نظر می رسد که انگلیسی ها تلاش کردند امنیت و آرامش آن ولایت را به هر نحو ممکن تأمین نمایند تا از آنجا خطری علیه منافع ایشان درهند شکل نگیرد. به طور مثال درست در شرایطی که سایه های شوم قحطی در اطراف و اکناف کشور دیده می شد، در اواخر سال ۱۲۹۶ یعنی همان سال قحطی، وزارت مالیه بیست و پنج هزارخروار جنس دولتی سیستان را که نصف گندم و نصف جو بود، به صورت مزایده در معرض فروش گذاشت. (۱) اما گیلان به دست با کفایت میرزا کوچک خان جنگلی اداره می شد. اوکارکنان خیانت پیشه و مهمل دولت مرکزی را از ادارات بیرون راند و خود به اداره گیلان پرداخت. تا زمانی که بلوائیان و آشوب آفرینان در جنبش جنگل رخنه نکرده بودند، گیلان یکی از امن ترین و مرفه ترین نقاط کشور در دوره پر مخاطره جنگ به حساب می آمد. خواهیم دید که میرزا در اوج قحطی چگونه به تهران برنج می فرستاد.

نخستین نگرانی ها در مورد کمبود نان، در همان دوره مشروطه رخ نمود. هنوز چیزی از تشکیل مجلس دوّم نگذشته بود که روزنامه شرق نوشت چند روزی است درب دکان های نانوايي مردم ازدحام می کنند و نان هم خیلی کمیاب شده

است: « صرف نظر از قلت [نان] معلوم نیست که آیا [این نان] به غیر از گندم از چه قبیل مواد جمادی با نباتی را دارا است. (۲) حتی اینکه دیروز نانی ملاحظه شد که ابداً ماکول نبود. چون که ما که می دانیم هر چه بگوییم به جایی نمی رسد و به واسطه کثرت مشاغل بلدییه براین امر این امر غیر مهم نمی توانند رسیدگی نمایند، لهذا می گوئیم بابا مردم نان نخورید، صلوات بفرستید.» (۳) از این گذشته سال ۱۳۲۸ بیماری وبا شمال کشور را فراگرفت، این بیماری تا سه منزلی قزوین هم سرایت کرد: «ایران همین را کم داشت. در این ظرف چهار سال از جنگ، (۴) دعوا، گرسنگی، قتل، غارت خیلی مردم زیاد شدند. حالا محتاج یک وبا است. در کرمانشاهان و آن سمت ها هم وبا هنگامه می کند.» (۵) در اوایل صفر سال ۱۳۲۹، سرما و گرسنگی به یک باره قزوین را مورد تهاجم قرار داد. تمام راه ها مسدود شد، آسیاها از کار افتاد، گندم به خرواری چهارده تومان ترقی کرد، آرد خرواری بیست تومان هم یافت نمی شد، هیزم خرواری سه تومان به فروش می رفت که آن هم یافت نمی گردید. به قول عین السلطنه « نصف مردم شب ها گرسنه می خوابند نصف دیگر اندگی نان به زحمت زیاد گیر آورده با آش و برنج و بلغور معیشت می کند.» سرما در مدتی اندک چهارده طفل را در گهواره از پای در آورد، از آن سوی گرگ ها به مردم حمله ور شدند و چندین تن را پاره پاره کردند. کولاک هم چند تن قربانی گرفت، برف آن قدر زیاد باریده بود که « کوچه ها بابام خانه ها مساوی » شده بود. (۶) از ماه رمضان سال ۱۳۲۹ اندک اندک نغمه کمبود غله در برخی نقاط کشور شنیده شد، به این شکل دامنه بحران از تهران به مناطق دیگر کشور سرایت کرد. ریشه بحران مواد غذایی و به طور خاص کمبود نان، علتی جز این نداشت که احزاب سیاسی و گروه های درگیر در مسائل روزمره به هر چیزی بها می دادند جز رسیدگی به بدیهی ترین معضلات مردم. همه از مردم سخن می گفتند، اما توضیح نمی دادند مرادشان از مردم کیست؟ هر کس خود را طلایه دار رهبری مردم می دید، اما واقعیت امر این بود که همین مردم از

فرط افلاس دیگر برای شان مهم نبود کشور از نظر سیاسی چه سمت و سویی دارد، برای آنان تهیه نان از هر چیزی مهم تر بود. به طور مثال عین السلطنه نقل می کند مردم فقیرالموت باید مزدوری و عملگی می کردند، کمبود وسایل حمل و نقل یکی از عمده ترین عوامل بحران غذایی در کشور شناخته می شد. بسیاری از نقاط کشور همزمان با این فقر و نکبت آن قدر غله داشتند که این محصول هیچ قیمتی نداشت، ما در برخی دیگر از نقاط، مردمان از فقدان نان می مردند. (۷) این وضعیت نقاطی بود که خود تولید کننده مواد غذایی و به ویژه گندم بودند، با این وصف وضعیت شهرهای پر جمعیت از آن جمله تهران بسیار بحرانی تر به نظر می رسید:

خدا به داد مردم طهران برسد همه خریدار و اگر یک روز اغتشاش شود نصف مردم گرسنه اند. اگر خبر راست باشد، دو روز هم نمی شود تهران را نگاه داشت. همان زن ها به واسطه عدم آذوقه بلوا می کنند و کار هم که به محصور شدن در شهر بکشد حالا معلوم است. معلوم نیست خدا برای این خلق بیچاره ایران چه خواسته. امروز در تمام ربع مسکون این واقعیات، این بدبختی، این مصیبات هیچ نیست مگر در مملکت بی صاحب ما و الان شش سال اسدت که رو بروز بدتر می شود. (۸)

در این دوره مردم مظلوم تهران بین چکش و سندان گیر کرده بودند، از سویی دعوای بی حاصل احزاب و گروه های سیاسی عرصه را بر آنان تنگ نمود و از سوی دیگر فتنه سالارالدوله، این مدعی قسی القلب تاج و تخت همه را وحشت زده کرد. در این زمان بخشی از بحران نان به علت حملات وحشیانه این مرد بود، غرب کشور بیش از همه از این بلیه عظیمی رنج می برد. مطلب عین السلطنه هم به واقع اشاره ای است به حملات سالارالدوله به تهران و اینکه مردم تلاش می کردند برای مصون ماندن از شر او زن و بچه خود را را به دامنه کوه ها بکشانند. مردم مستأصل در مانده، خانه و کاشانه خود را از

ترس رها می کردند، هر چه داشتند یا به دست دزدان شهری می رسید و یا مهاجمین آن را غارت می نمودند.

اندکی بعد، روز بیست و چهارم شوال ۱۳۲۹ عین السلطنه نوشت الموت قحطی است، هیچ چیز پیدا نمی شود و همه به یک تکه نان محتاجند (۹) در تهران هم از کمبود نان گزارش هایی در دست بود. در زنجان زنان شهر چماق به دست گرفتند و به بازار ریختند، آنها سر و دست بسیاری از نانوایان را شکستند، کلیه دکان ها بسته شد. روز دیگر باز مردم ازدحام کردند و باز هم سر و دست عده ای دیگر شکسته شد، بسیاری از دکان های شهر به آتش کشیده شد و خسارات عظیمی به کسبه وارد آمد. (۱۰) از قزوین گزارش می رسید همه چیزگران است، در این شهر هم نان به دست نمی آمد، مردم در منتهای افلاس بودند. سیمون نام ارمنی گندم مردم را می خرید و احتکار می کرد، او حتی کاه و یونجه را به قیمت کزاف خریداری می کرد و احتکار می نمود، حتی قیمت هیزم به شدت افزایش یافته بود: « قحطی است نه گرانی. (۱۱)

در مجلس دوم هشدارهای مکرر یکی بعد از دیگری در باب مسئله قوت لایموت مردم یعنی نان، مطرح گردید. به طور مثال افتخار الواعظین نماینده عضو فرقه اعتدالی هشدار داد باید در باب مسئله گندم فکری کرد، به قول او این یکی از مسأله‌های است که اهمیت زاید الوصفی دارد: « به جهت اینکه وقتی که اسباب تنگی باشد برای مردم، و اسباب و اشکال نان فراهم باشد، ممکن است اسباب خیلی گرفتاری ها را برای اولیای امور فراهم آورد.» (۱۲) اما این مطلب کمتر گوش شنوایی یافت. با اینکه افرادی مثل قوام السلطنه معاون وزارت داخله تلاش کردند تا حدی از تعمیق بحران جلوگیری کنند و حتی نوعی انحصار گندم را به وجود آورند، اما اینها همه به مثابه مسکنی بود که نمی توانست به طور دراز مدت مشکل مردم را حل نماید. مناطقی که در آنها غلات تولید می شد، عرصه تاخت و تاز سرکشان و راهزنان بود. صورت مذاکرات مجلس دوم به

خوبی طلّیعه این فاجعه بزرگ انسانی از مشخص می سازد. نخستین بار در دوره دوم مشروطه بود که جیره بندی غلات و تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر انبارهای غله و خبازخانه ها موضوع بحث نمایندگان مجلس واقع شد. تازه این ابتکار هم از آن قوام السلطنه معاون وزارت داخله بود. او تلاش داشت مانع تعمیق بحران کمبود غلات؛ حداقل در تهران گردد. اما با سقوط مشروطه و به ویژه با آغاز جنگ اول، این بحران هر چه بیشتر خود را نمایان ساخت. در آن وضعیت تیره و تار، در آن شرایطی ناامنی و هرج و مرج مشکل دیگری هم بر مشکلات مردم افزوده شد و آن هم گرسنگی بود. این بحران درست مقارن هجوم روس های غارتگر به کشورسیمیای کریمه خود را به زشت ترین وجهی نشان داد.

یکی از ناظران وضعیت روحی مردم را این گونه توصیف می کند: «فحش میدهند، همه ناسزا می گویند، همه نفرین می کنند. اشدّ آنچه من به نظر داشتم و تصوّر می کردم. از دهان احدی اسم مشروطه شنیده نمی شود، حتی از دهان عزالممالک هم.» (۱۳) از سوی دیگر «بازارها کشاد، ... تجارت هیچ نیست. گرانی، فلاکت. مثل مرده متحرک هستند و مثل قالب بی روح. درب دکان های خود نشسته اند، خودشان از خجالت اسم اوضاع گذشته را به زبان نمی آورند و متصل تف و لعنت به خودشان می فرستند که آلت اعتراض دیگران شدند و مملکت رفت، کسب رفت، تجارت رفت، فقر و پریشانی سرتاسر آنها را فرو گرفته و روز به روز بدتر میشود.» (۱۴)

بحران نان در دروه بعد از سقوط مشروطه

با پایان یافتن واپسین روزهای عمر مشروطه دوم، قحطی نان و بحران های دامنگیر دیگر در کنار بحرانهای عظیم بین المللی مثل اولتیماتوم روسیه، دامان مردم بی گناه ایران را چسبید و رها نکرد. هرچه به پایان عمرمجلس دوم نزدیک تر میشد، مردم طعم تلخ گرسنگی را بیش از پیش احساس می کردند، سال ۱۳۳۰ یکی از بحرانی ترین سال های اقتصادی برای مردم ایران در دوره مشروطه بود. خشکسالی و کاهش دامنگیر دیگر در کنار بحران های عظیم بین المللی مثل اولتیماتوم روسیه، دامان مردم بی گناه ایران را چسبید و رها نکرد. هر چه به پایان عمر مجلس دم نزدیک تر می شد، مردم طعم تلخ گرسنگی را بیش از پیش احساس می کردند، سال ۱۳۳۰ یکی از بحرانی ترین سال های اقتصادی برای مردم ایران در دوره مشروطه خشکسالی و کاهش نزولات جوی روز به روز بر نگرانی مردم بیشتر می افزود، مردم چشم به آسمان داشتند تا شاهد ظهور ابری باشند، اما گویی طبیعت هم با مردم سر ناسازگاری در پیش گرفته بود. حتی همان محصول اندکی هم که وجود داشت، به دلیل جنگ های داخلی و زد و خوردهای گردنکشان به یغما می رفت. مردم حتی نمی توانستند غذای روزانه خود را تأمین نمایند، اینک چهره کریه قحطی و گرسنگی فراگیر در افق این دوره از زندگی مردم ایران بیش از پیش خود نمایی می کرد. (۱۵) کشور زیر چکمه پوشان تزار نیکلای دوم قرار داشت، این فشار فقط بحران سیاسی و نظامی برای ایران تولید نکرد، بلکه بحران اجتماعی بحث گندم بود. قشون روسیه در اطراف تهران اردو زده بودند و با خونسردی، مرگ گسترده مردم را در اثر گرسنگی نظاره می کردند. امکان حمل آذوقه و مواد غذایی به تهران به تهران عملاً ناممکن شد، نیروهای روسی هر محموله غله ای را که به سوی تهران روانه می شد، بلافاصله توقیف می کردند. (۱۶)



مردم علیه این جنایت فجیعی که بر ضد آنها و فرزندانشان جریان داشت، دست به شکایت بردند. این شکایات تکرار شد، مردم گفتند روس ها اجازه نمی دهند قوت لایموت آنها به تهران برسد. با این وصف هیچ تحولی در زندگی مردم روی نداد؛ باز هم کماکان قزاق های بدتر از لشکر مغول، اذوقه مردم مظلوم تهران را مصادره می کردند و قحطی را دامن می زدند. (۱۷) آنان با خونسردی دست قحطی و مرگ را بر فراز سر کودکان این مرز و بوم به حرکت درمی آوردند. این وضع منحصر به تهران نبود، روس ها در ایالات و ولایات دیگر هم حکام را مجبور به تحویل محصول گندم نمودند، (۱۸) این امر باعث گسترش قحطی در مناطقی شد که به اشغال روس ها در آمده بود.

وضعیت یاد شده منحصر به تهران نبود، بیست روزی بعد از اینکه قشون روس وارد ایران شد و آن همه فجایع آفرید، نخستین خبر از قحطی بی سابقه و گرسنگی مردم در روزنامه آفتاب منتشر شد. سردار اسعد بختیاری ضمن درج اعلانی که در زیر آمده است، اطلاع داد با اینکه نایب السلطنه، هیأت دولت، شاهزادگان و اعیان و تجار برای کمک به قحطی زدگان کمک کرده اند، اما این کمک کافی نیست و به همین دلیل اعلان مزبور را چاپ کرده است تا مگر مردم به فریاد گرسنگان بشتابند. بخشی از اعلان یاد شده به این شرح بود:

چون موافق اخبار تلگرافی در بروجرد قحطی سختی روی داده، به طوری که اهالی فلک زده آنجا از شدت جوع و گرسنگی، گوشت اطفال کوچک [مرده] خود را می خورند و در معرض تلف هستند، بر افراد مسلمانان و ایرانیان فرض و متحتم است که در این موقع به هرچه بتوانند و مقдорشان باشد کمک حالی و اعانه فرمایند که به اسرع وسیله به اهالی بروجرد رسانیده، شاید به اندازه ای آنها را از این فلاکت و قحط سالی رهایی دهند. علی هذا با کمال جدیت و احترام اعلان می دارد کسانی که طالب به این شرکت خیریه و بذل اعانه برای هموطنان قحط زده خود هستند در این باب اعانه می فرمایند تحویل

اداره طومانیانس داده قبض بگیرند. (۱۹) دامنه قحطی به سرعت به ملایرو همدان گسترش یافت، کمیته ای که پیش تر برای کمک به قحطی زدگان برجرود تأسیس شده بود، به «کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایرو همدان» تغییر نام داد. این کمیته کمک های نقدی و جنسی مردم را جمع آوری می کرد و برای سه منطقه یاد شده ارسال می نمود، حتی کمک هایی که پیش از این فقط بروجردی ها اختصاص داده شده بود؛ تقسیم گردید و به همدان و ملایر هم فرستاده شد. طبق اعلان هایی که در روزنامه آفتاب درج شده؛ ظاهراً ریاست این کمیته با نصرت السلطان بود. (۲۰) یک سال بعد از این جریانات دامنه قحطی بیش از پیش به تهران سرایت کرد، مردم وحشت زده شدند و اخبار قحطی آنان را نسبت به آینده به شدت بیمناک ساخت. در این شرایط بود که مرنارد بلژیکی رئیس خزانه داری که به جای شوستر آمده بود، اعلامی منتشر ساخت. طبق این اعلان، خزانه داری که به جای شوستر آمده بود، اعلامی منتشر ساخت. طبق این اعلان، خزانه داری مکلف شناخته شد که در انبارهای تهران برای آنوقه (۲۱) جنس ذخیره کند. به دارندگان جو و گندم ابلاغ گردید برای حمل کلیه محموله های جو و گندم که از اطراف به تهران وارد می شوند، آزادند و مأمورین خزانه داری کل به هیچ وجه از آنها جلوگیری نخواهند کرد تا جنس خود را آزادانه به تهران آورند. اما اگر محموله های جو و گندم از تهران به قم، ساوه، سمنان و قزوین حمل شوند، این محموله های توقیف و به تهران بازگردانده خواهند شد: « این اقدام برای تسکین خاطر اهالی طهران و برای این است که به ساکنین شهر ثابت شود که گندم فراوان و اشتها راتی که بر خلاف این مسئله منتشر است به کلی بی اساس ». (۲۲) نیز مسیو برنارد خزانه دار کل اطلاع داد مقدار فراوانی آرد از حاجی طرخان خریداری شده و از این محصول روزی چهار صد کیسه وارد شهر می شود.

سال ۱۳۳۰ق. همان سالی که روس ها با اولتیماتوم کذای خود خاک کشور را اشغال کردند، سال خشک بود. معلوم بود بهار سال بعد هم چندان رونقی نخواهد

داشت. بعد از عید سال ۱۲۹۲ شمسی که اندکی بعد فرا رسید، نان به صورتی آشکار در دکان ها و خبازخانه ها کم شد. مردم بدون نان ماندند، دولت و اداره غله و خبازخانه های تهران نمی توانستند قوت لایموت مردم تهیه نماید. اما این بحران در تهران یک روز بیشتر طول نکسید. ناصر الملک نایب السلطنه، فرمانی صادر کرد و کار حمل و نقل گندم و نان و مردم را همان طور که گفتیم، به مسیو مرنارد بلژیکی واگذار نمود که به جای شوستر منصوب شده بود. نان تهران از همان اوایل دوره موسوم به دیکتاتوری ناصر الملک، مبدل به معضلی برای کشور شد. در واقع یک قحطی تمام عیار بر کشور حاکم بود که ریشه در مناقشات دوره دوم مشروطه و تعدیات بیگانگان به کشور داشت. بالاخره مرنارد بلژیکی خزانه دار کل، شروع به برخی اقدامات کرد. ارباب کیخسرو شاهرح ریاست تهیه نان مردم را به عهد گرفت و به زور دکان ها را باز کرد، اما وضعیت آینده همچنان نامعلوم بود. (۲۳). در این ایام ارباب کیخسرو شاهرح مسئول تأمین غلات تهران بود و ارباب جمشید جمشیدیان مسئولیت خرید و حمل گندم از نقاط اطراف را به تهران داشت.

به هر روی، مرنارد، متین السلطنه برادر دکتر خلیل خان ثقفی را که در مجلس دوم جزو هیأت رئیسه بود، برای اداره نان مردم تهران دعوت کرد و دفتری برای کار نان ترتیب داد. متین السلطنه هم دوتن نانوا باشی به نام های حاجی محمد حسین رزاز و مشهد محمد حسین نانوا را به کار دعوت نمود و آنان هم به هر گرفتاری بود به طور مقطعی امور نان مردم را راه اندازی کردند. (۲۴) مرنارد مورد بغض و عداوت گروهی از دمکرات های افراطی قرار داشت، آنان همان کسانی بودند که در دستگاه مورگانی شوستر تقریبی حاصل کرده و عوامل او به حساب می آمدند. می دانیم که گروه افراطی باشخص متین السلطنه به شدت خصومت می ورزیدند، به واقع یکی از مهم ترین معضلات مهم معیشتی مردم تحت الشعاع اختلافات شخصی و حزبی واقع شد. مصالح ملی کشور و منافع توده های مردم به کناری نهاده شد، گروه افراطی که خود از دوره دوم

مشروطه برای سرنگونی حریف، به بحران غله دامن می زدند و با سوء استفاده از موقعیت اداری خود، گرسنگی را به مردم تحمیل می نمودند تا از آب گل آلوده به نفع خود بهره برداری کنند، فرصت را غنیمت شمردند. از این به بعد سلسله حوادثی روی داد که بالاخره به مرگ متین السلطنه خاتمه یافت.

متین السلطنه که در دوره دوم مجلس روشی معتدل در برابر تحولات داخلی و بین المللی در پیش گرفته بود، مورد بغض و عداوت اقلیت بحران ساز بود. او در خبازخانه بر کسانی ریاست می کرد که به طور سازمان یافته علیه نظم و نسق اجتماعی به مبارزه برخاسته بودند، کشور را در آشوب می پسندیدند تا از آن رهگذر به اهداف اصلی خود نایل آیند، اهدافی که با منافع ملی ایران به هیچ وجه انطباقی نداشت. کارکنان مالیه و خزانه داری که عمدتاً متشکل از افراطی ترین جناح حزب دمکرات بودند و توسط مورگان شوستر بر مقدرات امور مردم تسلط یافتند، مانع از انجام امور در مجاری طبیعی می شدند. آنان نه خود می توانستند کاری کنند و نه اجازه می دادند دیگران آستین همت بالا زنند. شوستر از ایران رفت، اما میراث شوم او منجر به یکنگ داخلی و ویران سازی گسترده اجتماعی گردید.

به دلیل شرایط خاص ایران، مثل هجوم روسیه به کشور و سنگ اندازی مخالفین، متین السلطنه نتوانست کاری از پیش ببرد. کمتر کسی بود که در این شرایط تلخ حس مسئولیت داشته باشد و به حل مشکلات معیشتی مردم اندیشه کند. از آن سوی محتکران و سودجویان همگام با مأمورین دولتی و با کمک آنان آرد و گندم را احتکار کردند. این موضوع بر وخامت کار افزود. (۲۵) چون متین السلطنه به شکل معقولانه ای در دوره دوم مشروطه و به طور خاص روزهای پایانی مجلس دوم، در برابر تحولات سیاسی کشور موضوع گیری کرده بود و چون به دلیل وخامت اوضاع و مصلحت ایران، گفته بود باید اولتیماتوم را پذیرفت و در این راستا با وثوق الدوله وزیر خارجه همسویی داشت، به آسانی او

را متهم به جانبداری از روسیه کردن؛ اتهامی که بهانه قتل او شد. روز سیزدهم محرم سال ۱۳۳۱، بحرانی در شهر تهران به دلیل گرانی نان شکل گرفت.

متین السلطنه که متصدی تحویل آرد به نانوایان بود، متهم شد یا نانوایان برای گران کردن قیمت گندم تبنانی کرده است. (۲۶) این مقدمه دعوایی بود که گفتیم سرانجام بعدها به قیمت ترور متین السلطنه به دست کمیته مجازات به پایان خود رسید.

بعد از متین السلطنه، زمام تصمیم گیری در مورد اصلی ترین ماده غذایی مردم ایران به دست افراطی ترین اشخاصی افتاد که سودهایی خاص در سر داشتند. اینان بعدها برای تسویه حساب های سیاسی خود، عمداً بر بحران نان دامن زدند، آنگاه خود در لباس دایه مهربان تر از مادر در آمدند و گناه فقدان غلات را به کردن کسانی انداختند که کمترین نقش را در این ماجراها داشتند، این موضع بعدها از پرده بیرون افتاد که چگونه برخی از اعضای کابینه های دوره بعد از مشروطه همسو با این گروه ها قتل عام مردم را در اثر گرسنگی، با خونسردی نظاره کردند تا به آن وسیله حریف را از سر راه بردارند. این بحران کمابیش ادامه یافت تا جنگ اول جهانی آغاز گردید.

۳. جنگ و قحطی بزرگ

ایران در دوره جنگ اول جهانی طبق گزارش مطبوعات حداقل حدود پانزده میلیون تن جمعیت داشت. یک چهارم این جمعیت را ایالات و عشایر تشکیل می دادند، اما دونالد ویلبر این جمعیت را ده میلیون تن ارزیابی میکند. (۲۷) این آمار صحیح نیست و به احتمال زیاد وی آمار بعد از جنگ را ذکر کرده است. اما اگر این رقم صحیح باشد، به این نتیجه می رسیم که جمعیت ایران نسبت به شصت سال پیش از آن چندان افزایشی نداشته است، زیرا یکی از مبلغین مذهبی امریکایی به سال ۱۸۷۲ جمعیت ایران را پنج میلیون تن تخمین می زد. (۲۸) می دانیم نرخ رشد جمعیت در ایران بسیار بالا بود، اگر

نرخ مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیردار، زد و خوردها و حوادث غیر مترقبه مثل سیل و زلزله و امثالهم رابه مرگ های طبیعی اضافه کنیم، باز هم بعید به نظر می رسد افزایش جمعیت نسبت به شصت سال پیش چنین کند صورت گرفته باشد. با اینکه از آمار رسمی جمعیت ایران در این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست، اما روزنامه های دوره جنگ در ایام قحطی بزرگ، جمعیت تهران را پانصد هزارتن بر آورد کرده اند. روزنامه ستاره ایران جمعیت ایران را به سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۹۶ شمسی ده میلیون نفر اعلام می کرد که نسبت به جمعیت افغانستان دو برابر بود. (۲۹)

این خبر نیز نمی تواند صحت داشته باشد، به واقع جمعیت ایران بعد از قحطی بزرگ ده میلیون تن شده بود. با این مقدمه کوتاه وارد موضوع اصلی می شویم. بعد از سقوط مشروطه رقابتی زاید الوصف به منظور دستیابی به قدرت بین ایلات درگرفت. این رقابت ها « به واسطه تحریکات اجانب و تعلیمات مختلف که به آنها داده می شود و کمک های مادی و معنوی هر دسته از متخاصمین از ایلاتی که متمایل به آنهاست». (۳۰) منجر به تعمیق بحران ایران در این مقطع تاریخی گردید.

از آن سوی ایران ناخواسته واردتاریخی شد که کمترین تبعات آن قحطی فراگیر و قتل عام نفوس انسانی در اثر جنگ، خشکسالی و گرسنگی بود. در همدان و کرمانشاه مردم بیچاره برای نجات جان خود از محاربات واقعه بین عثمانی ها و قوای روسیه به غارها پناه بردند. (۳۱). برآستی ابعاد فاجعه وحشت انگیز بود، هنوز تحقیق دقیقی در باره عمق فاجعه منتشر نشده است، تنها یک اثر با استناد به اسناد آمریکایی ها در ایالات متحده منتشر شده که تازه مقدمه ای است بر تحقیق عمیق این فاجعه انسانی. (۳۲)

دکتر دونالد ویلبر مورخ سیا که نقش مهمی در کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ داشت و به طور قطع به اسناد معتبر دسترسی داشته است، بر اساس

گزارش های رسمی می نویسد تنها در غرب کشور بیش از صد هزار تن از مردم ایران از فرط گرسنگی جان خود را از دست دادند و ده هزار دهکده خالی از سکنه شد. (۳۳) به عبارتی طبق این آمار در خوشبینانه ترین حالت، از هر دهکده ای حد اقل ده تن به دلیل گرسنگی مردند، بدیهی است که این آمار نمی تواند صحیح باشد. عمق فاجعه را نشان دهد. اگر به واقع ده هزار دهکده از سکنه خالی شدند، آمار مرگ باید بیشتر از آن باشد که ویلبر گزارش داده است.

به قول [یحیی] دولت آبادی در این ایام تهران هم به حال فلاکت آمیزی افتاده بود، به گونه ای که مختصر کمک آمریکاییان در جمع آوری فقرای آن شهر بسیار بزرگ به نظرمی رسید. (۳۴) به هنگام جنگ اول جهانی یکی از معتبرترین مراکز فرش بافی ایران در غرب کشور واقع بود که به کلی از میان رفت. دامنه مصیبت به اندازه ای بود که حتی هارولد نیکلسون زندگینامه نویس رسمی لرد کرزن، نتوانست این حقیقت را کتمان سازد که در دوره جنگ اول جهانی، ایران در برابر چنان رنج و تعب و تجاوزی واقع شد که هیچ کشوری طرف دیگری به این بلیه عظمی مبتلا نگشت. (۳۵) از آذربایجان خبر می رسید روس ها هر قدر ممکن است گندم خریداری می کنند و به روسیه حمل می نمایند. به همین دلیل نرخ اجناس در آنجا به کلی ترقی نموده است، در تبریز قیمت گندم رو به افزایش بود.

وزارت مالیه طبق دستور مستوفی به خزانه داری دستور داد گندم لازم را تهیه و به تهران ارسال نمایند. (۳۷) از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران به نزد وزیر مالیه رفت تا به هر نحو ممکن به منظور جلوگیری از گسترش فاجعه بحران نان و مرگ و میر ناشی از گرسنگی در تهران، فکری کنند. در این زمان وزارت داخله به این عنوان که حقوق کارمندان آن پرداخت نشده است، یکسره تعطیل بود. (۳۸) بحران در شهرستان ها شدید تر بود، در تبریز و اطراف آن در اغلب دکانهای خبازی مردم تجمع می کردند، نان عمدتاً غیر ماکول و کمیاب

بود، گندم به خرواری دوازده تا بیست و پنج تومان فروخته می شد، در سلماس روس ها غلات مردم را می خریدند و احتکار می نمودند. در انزلی قیمت اجناس روز به روز بیشتر می شد، به طور کلی به مردم عادی بسیار سخت می گذشت. این وضع البته منحصر به ایران نبود، در رویه مردم دچار کمبود نان بودند. عثمانی هم مشکلات وجود داشت اما به هر نحوی که شده، می شد نانی پیدا کرد. این وضعیت در آلمان هم دیده می شد، به عبارتی در آلمان هم بحران آذوقه به چشم می خورد. (۳۹) برای حل مسئله نان بارها رئیس اداره خباز خانه ها را بر کنار کردند، اما هیچ قایده ای نداشت. اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی روزنامه رعد خبر داد محمد خان رئیس خبازخانه که به جای متین السلطنه منصوب شده بود، چند روزی است از سمت خود کناره گیری کرده و فعلاً امور اداره خبازخانه با خود رؤسای خبازخانه هاست تا در این خصوص از سوی حکومت اقدامی صورت گیرد. (۴۰) این موضوع به فاجعه قریب الوقع کمک کرد، بسیاری از خبازخانه ها با افراطی ترین جناح سیاسی این زمان همسو بودند. آنان برای آن که مرنارد را به زیر کشند، حاضر شدند در کشور و به ویژه تهران قحطی مصنوعی راه اندازند، عمق فاجعه بعدها در دوره بعد از جنگ و ریاست وزرایی مجدد وثوق الدوله از سوی برخی مطبوعات به اطلاع عموم مردم رسانیده شد، اما در آن زمان هم ترس و رعب مانع از افشاگری بیش تر گردید.

همزمان از سوی خزانه داری تلگرام هایی به اطراف و اکناف کشور مخابره شد که هر قدر ممکن است گندم به تهران حمل نمایند، مأمورین مالیه هم شروع به ارسال گندم به سیوی تهران کردند و گزارش می رسید که به همین دلیل اجناس دیگر کمتر به میدان وارد می شود. (۴۱)

زمستان سال ۱۲۹۴ خبر رسید به دستور وزارت مالیه حکومت تهران مقداری گندم از تجار خریده و قصد حمل آنها را از ولایات به سوی تهران دارد، اما مسئولین وزارت مالیه وزارت مانع شده و نمی گذارند جنس خریداری شده به

تهران حمل گردد. در همان حین قیمت گندم از یک من بیست و شش شاهی به یک من بیست و هشت شاهی بالغ گردید؛ می گفتند افزایش قیمت نان به میل خبازها صورت می گیرد و احتمالاً به یک من سی شاهی هم خواهد رسید. (۴۲)

با اینکه از مناطق اطراف تهران غله خریداری می شد و وارد شهر گردید و طبق گزارش هایی که حتی در روز نامه های همان زمان چاپ می شد، انبارهای غله تهران پر بود، لیکن می گفتند تهران با بحران غله مواجه است. درست در زمانی که مردم با عفريت گرسنگی دست و پنجه نرم می کردند، در ایامی که آتش جنگ هر لحظه بیشتر در حال مشتعل شدن بود، فرمانفرما از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، او با سفیران روس و انگلیس هم ملاقات کرد. فرمانفرما به جاری مستوفی آمده بود، همان شخصی که بحران سازان را میدان داد و با علت شد آتش جنگ تا نزدیکی های تهران برسد و برای نخستین بار نواحی مرکزی ایران مورد حمله روس ها واقع شود. به واقع گروه افراطی به فرمانفرما اجازه ندادند به حکومت خود ادامه دهد؛ ادامه خیر جالب است:»

قبل از ظهر امروز شاهزاده فرمانفرما از پارک شهری خودشان به باغ فرماتیه تشریف خواهند برد و از آنجا هم برای یک مدت غیر معلومی به شکار خواهند رفت.» (۴۳) مردم به حل خود رها شدند.

به هر حال حکومت تهران پیش بینی کرده بود در آینده ای نه چندان دور، بحران غله در تهران شدت یافت، به همین دلیل برای جلوگیری از کمیاب شدن گندم در اوّل سال ۱۲۹۵ و قبل از اینکه محصول سال آینده برداشت شود، موجودی انبارهای دولتی را برآورد کرد و با احتساب میزان گندمی که به طور روزانه وارد میدان می شد، جنس مورد نیاز مردم را تا آخر سال شمسی جاری که فقط چند هفته ای از آن باقی مانده بود، تهیه نمود. حکومت تهران به مردم می گفت جای هیچ گونه نگرانی نیست و هیچ اسباب زحمتی برای مردم تولید نخواهد شد. خلاصه اینکه همه روزه مقادیر زیادی گندم برای فروش به میدان شهر تهران وارد می کردند، غله آن قدر در میدان انبار شده بود که محصول تا

غروب ماند و کمتر خریداری یافت. (۴۴) این اخبار همه برای دلخوشی مردم بود. اما همان مطبوعاتی که این اخبار را برای دلخواشی مردم تهران منعکس می کردند، نوشتند درسمان دکان های خبازی چند روزی است به واسطه نبودن جنس مغشوش شده و از این جهت مردم مضطرب هستند. چند هفته بعد از اوایل سال ۱۲۹۵ خبر کمبود غلات به ویژه در شرف کشور به مطبوعات تهران درز کرد و نوشته شد (۴۵) در این شرایط وقتی سپهسالار جای فرمانفرما به ریاست وزرایی رسید، می خواست اداره نان تهران را به دست گیرد، « گفتند این هم یک اسباب کاری برای او می شود که فردا صد قسم حقه بازی در آورد. بعضی ها هم گفتند دستور العمل سفارت انگلیس بود که روزی مردم را دست کسی بدهد که تابع میل آن هاست.» (۴۶)

اعتماد نسبت به رجال کشور به کلی رخت بر بسته بود، هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت، مردم به حکومت بدبین بودند و حکومت به مردم. همه دنبال این بودند گلیم خود را از آب بکشند، مقدرات کشور و حقوق حقه مردم و قوت لایموت آنان اسباب فربهی عده ای قلیل و رنجوری، ضعف و مرگ گروهی کثیر می شد.

سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۶ میلادی که زمستانی با بارندگی بسیار اندک داشت، گذشت. سال جدید یعنی ۱۲۹۶ شروع شد، اما برخی از ناظرین سال جدید را سالی بسیار نکبت بار ارزیابی کردند:

سال بدی به نظر می آید زمستان که آن شکل گذشت، تا امروز هم که بیست و هشت روز از بهار می گذرد قطره ای باران نیامد. محض تسلی مردم یک دفعه آسمان صدا نکرد. چشمه ها هیچ آب ندارد. دره ها که همیشه در این موسم مبلغی آب از آنها جاری بود پاک، خشک است. مزرعه های گندم و باغ که همه ساله این موقع علف به قدر یک پا بلند شده بود، تمام خشک است و آنچه روییده از عطش پژمرده و نزدیک خشک شدن است. دیم زار که مردم با خون دل یک

من یک تومان گندم زرع کرده اند ، نزدیک [است] به کلی فاسد شود. آنچه جو بهاره کاسته اند سبز نشده. آب شاهرود از حالا که باید رو به ازدیاد باشد رو به نقصان نهاده. کسی را خاطر نیست در این فصل از سال از تنگه دوروان به آب زده شد. (۴۷)

اینک به خوبی از مال می گذرد که ابداً از راه قله عبور نمی کنند. (۴۸)
در تنکابین به واسطه نبودن آب آنچه برنج همه ساله کشت می شد. گویا ثلث و ربع نتوانند زراعت کنند. (۴۹)

به گزارش روزنامه رعد در اوایل سال نو، در تهران هفته ای پانصد و بیست تن از گرسنگی تلف می شدند. نرخ معمولی مرگ و میر در سال ۱۳۳۶ هفته ای سیصد تن بود و دویست و بیست مورد مرگ و میر باقیمانده را ناشی از قحطی و گرسنگی می دانستند. رعد به حزب دمکرات تاخت و نوشت تا زمانی که خبازخانه ها در دست آنها نبود، ستون های جراید شان مملو از شکایت نان و عدم ترتیب صحیحی برای این معضل بود، اما حال که خبازخانه ها به دست خودشان افتاده است در روزنامه ها حتی کلمه ای از موضوع صحبت نمی کنند. (۵۰) سایه های تهدید و به خطر افتادن بیشتر امنیت اجتماعی احساس می شد. مورد زیر یکی از موارد بی شمار این تهدیدات بود. اواخر جمادی الاول سال ۱۳۳۶ از سوی هیأت اتحادیه جوانان دمکرات بیانیه ای درباب وضعیت نابسامان اقتصادی کشور و تبعات قحطی بطور بزرگ منتشر شد، متن بیانیه به این شرح بود:

محتکرین ! متمولین! بیش از شش ماه است که در همه نقاط ایران خصوصاً پایتخت هر روز جمع کثیری از مردم ستمکش رنجبر از ظلم خانه برانداز شما تلف می شوند و شما هنوز شرم نکرده و آذوقه مردم را بیشرمانه حبس کرده اید! شکیبایی بیش از این باعث تجری شما خواهد شد و دیگر ما نمی توانیم ببینیم که در هر روز بسیاری از هموطنان مظلوم ما از گرسنگی و سرماجان

دهند! به شما اخطار می‌کنیم که اگر تا اول سال انبارهای خود را باز نکرده و آذوقه حبس شده را به فقرا ندهید، به موجب صورتی که در هیأت از انبارهای شما است، جوانان دمکرات را امر خواهیم کرد که انبارهای شما را غارت کنند! این را هم بدانید که ما مثل شما و سایر هم مسلکان سست عنصر خودمان نیستیم، ما هر چه که می‌گوییم می‌کنیم. نه از سیاه چال نظمیه و نه از خشم حضرت اشرف‌ها، بلکه از هیچ چیز نمی‌ترسیم! (۵۱)

نکته دیگر اینکه دولت آبادی وضع تهران را در دوره خاتمه جنگ اول چنین توضیح داده است:

به تهران در سال‌های آخرین بزرگتر بدبختی که وارد شده، این است که روح حرص و آزی، روح نفاق و شقاقی، روح بدگمانی و بداندیشی شدیدی در کالبد وی حکمفرما شده است و گویی فرشته عاطفت و حقیقت از این شهر پرواز کرده به جای آن اهریمن بی‌رحمی و نادرستی به صورت وحشتناکی نشسته است. پیش از جنگ عمومی تهران جوان، تمدن اروپا را بالای سر خود مانند آفتاب بلندپایه می‌دید و می‌کوشید دست خود را به دامان آن برساند و تصور می‌کرد صفحه اروپا پراست از عاطفت و مملو است از محبت و مرحمت و بالجمله اروپا را مهد سعادت و انسانیت می‌دانست. جنگ عمومی بطلان این تصورات را مدلل داشت، فهمانید که اروپا هم قطعه‌ای از همین عالم و اروپائیان نیز پرورده‌یی از پروردگان همین آب و خاکند. جنگ عمومی پرده‌یی را از برابر روحيات اروپا برچید که جز با این دست قوی برچیدن آن پرده امکان نداشت و بالاخره محقق گشت که ترقیات علمی و صنعتی اروپا همان اندازه که آن مردم را به مادیات نزدیک و علاقه مند کرده از عواطف روحانی و مراسم انسانی دورنموده است. انعکاس این حقیقت در افکار اقوامی که تمدن اروپا را سر مشق تعالی خود می‌دانستند، بدیهی است چه اثر بدی می‌نماید. پس اگر بگوییم ایران و خصوصاً تهران جوان از بی‌پرده شدن احوال روحی و مدنی

اروپا خود را در پرتاب گمراهی انداخته، باور کردنی است و در اثر این پیش آمد به ضمیمه فقر و فاقه عمومی که روی داده، یک بی امانتی و بی عاطفگی دیده میشود که از پیشمانندی نداشته است. (۵۲)

به واقع از اوایل سال ۱۳۳۲ ق. وضعیت کشور به وخامت بیشتری گریید، با این که به دلیلی بهبود وضع آب و هوا؛ برخلاف سال گذشته که سرما و برف و کولاک امان مردم را بریده بود، قیمت غلات تنزل فاحشی کرد؛ اما از نظر سیاسی اجتماعی بحران ها روز به روز افزایش می یافت.

ابعاد دیگری از قحطی در ایران

۱. تهران

از اوایل جنگ اول جهانی، بحران مواد غذایی و به طور خاص بحران نان در ایران فراگیر شد. این بحران چند دلیل داشت: هجوم خارجی و قتل عام مردم و نابودی حرث و نسل در کثر نقاط کشور، خشکسالی به ویژه در سال ۱۳۳۵ قمری، بحران های مصنوعی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی و احتکار غلات توسط اغنیا و کارکنان دولت. وضعیت قحطی و عوامل بحران مواد غذایی در تهران به مراتب بیش از دیگر شهرها پیچیده بود. یکی از عوامل ظاهری قحطی در این شهر، سن و ملخ بود که به جان محصول افتاده و بخش اعظم آن را نابود می ساخت. محصولات ناچیز تهران با این حشرات مودی از بین می رفت. همزمان آب در تهران کمیاب شد، «آن گرفتاری ها و خانه خرابی مشروطه و مستبده هشت ساله، این جنگ روس و عثمانی دو ساله، گرانی همه اجناس، این هم حالت محصول و زراعت و میاه. خداوند چه برای این ایران بدبخت خواسته است و ما چه کرده ایم که مستحق این بلاها شده ایم. تمام مکننت ما، امر معیشت ما از یک مشت محصول به آن حال فلاکت می گذشت، آن هم

دارد از دست ما می‌رود. در قزوین و این بلوکات یک حال وحشت و اضطرابی حکمفرماست که نظیر آن کسی خاطر ندارد. الموت یکی گرفتار خودش، یکی غصه تنکابون دارد. زیرا دو ثلث معیشت آنها از تنکابون است. خداوند مگر باز خودش ترحم کند.» (۵۳)

در اوایل ماه شوال سال ۱۳۳۴ در تهران آشوبی به پا شد. در این ماه نان به گرانترین قیمت خود رسید، مردم گرسنه همه‌جا آغاز کردند. آنان عزل سپهسالار را می‌خواستند. سپهسالار که بعداً معلوم شد چه ضربات مهلکی بر پیکر فرتوت ایران وارد کرده است، ناچار به کنارگیری شد. اندکی بعد وثوق‌الدوله به جای وی به ریاست وزرایی منصوب گردید. در دوره ریاست وزرایی سپهسالار اعظم، بحران نان تهران به اوج خود رسید. در طول فقط دو روز عده‌ای از خبازها دکان‌های خود را بستند و دیگر پخت نمی‌کردند. همین مسئله باعث تولید نگرانی عظیمی بین مردم شد. این عمل کاملاً عمدی و برنامه‌ریزی شده بود، به همین دلیل حاکم تهران دستور داد محرکین تعطیلی خبازخانه‌ها را دستگیر کنند، تعدادی از خبازها بازداشت شدند. این ایام درست مصادف بود با ماه رمضان سال ۱۳۳۴، آن هم روزهای اولیه این ماه. روز چهارم رمضان حکومت تهران برای رفع اختلاف با خبازها و مهیا ساختن زمینه برای باز شدن دکان‌های آنها، اقدامات لازم را انجام داد؛ مطبوعات نوشتند «ولی خبازها حاضر نشده‌اند که دکان‌های خود را باز و مشغول کسب خود شوند.» (۵۴) دلیل این‌که چرا خبازها آن هم درست در ماه رمضان دست به اعتصاب زده‌اند معلوم نبود. اما هر چه بود بحران گندم تهران را تهدید نمی‌کرد. به طور مثال فقط میزان گندمی که از خالصجات اطراف تهران خریداری شد، هشتاد و دوهزار خروار بود، وزارت مالیه به اداره کل تشخیص عایدات دست‌ور داد این میزان را از مستأجرین دریافت و به انبار دولتی حمل نماید. یک قزاق هم مأمور شد برای حمل جنس به انبارهای دولتی اقدامات حفاظتی را به انجام رساند. (۵۵) لازم به گفتن است که رئیس اداره کل تشخیص عایدات عمیدالسلطنه بود که با گروه

طرفداران وثوق و شخص او روابط نزدیکی داشت.

بحران‌ها ادامه یافت تا اینکه سهسالار تنکابنی برافتاد. بعد از او وثوق الدوله ریاست وزرایی را به دست گرفت و درست در همین دوره بود که بحران ایران به اوج خود رسید. جالب اینکه چهار روز بعد از انتشار خبری که به نقل از رعد آوردیم یعنی ارسال غله به تهران، و دو روز بعد از ریاست‌وزرایی وثوق، روزنامه رعد نوشت نظر به پاره‌ای شایعات قیمت ارزاق مخصوصاً برنج و روغن افزایش یافته؛ می‌گفتند عامل این افزایش صاحبان کاروانسراها و دلال‌ها هستند. از این بالاتر با اینکه گندم مثل سابق وارد شهر می‌شد و خبازها سهم مورد نیاز خود را دریافت می‌کردند، امر نان بسیار مغشوش بود. «خبازها موقعی به دست آورده در هر دکان خبازی جمعیت زیاد اجتماع می‌کنند و از طرف حکومت طهران هم اقدامی که اسباب رفاهیت عامه باشد به عمل نیامده، فقرا و ضعفا دچار تضییق و فشار هستند.» (۵۶) در دوره ریاست وزرایی وثوق هر روز با نظارت قزاق‌ها محصول خالصه‌جات دولتی به انبارهای دولتی ارسال می‌شد، اما بحران نان کماکان ادامه یافت. علت امر چه بود؟ واقعیت این است که در درون کابینه عده‌ای سد راه اجرای تصمیمات وثوق می‌شدند. اینان با اینکه عضو کابینه بودند، اخبار محرمانه را به صورت شایعه پخش می‌کردند، مردم را از آینده هراسناک می‌ساختند، جو بدبینی و نومیدی را دامن می‌زدند و دریک کلام مانع ثبات و آرامش می‌گردیدند. عوامل این اقدامات چه کسانی بودند؟ پاسخ قطعی به این پرسش‌ها درگرو تعقیب مسیر حوادث این زمان است.

در کابینه وثوق الدوله که روز هفتم شهریورماه سال ۱۲۹۵ مطابق با شوال ۱۳۳۴ اعضای دولت خود را معرفی کرد، سپهدار رشتی وزارت داخله را برعهده داشت. وثوق روز سیزدهم شوال کابینه خود را تشکیل داد و ذیقعدۀ آن سال گرانی نان بروز کرد. این امر کاملاً تصنعی بود، زیرا از جمادی‌الثانی آن سال نان ارزان شده بود و در این زمان اساساً بحران نان وجود نداشت. سپهدار عنصر

مورد اعتماد انگلستان و کسی که از آنان در دوره مظفردالدین شاه نشان دریافت کرده بود، نقشی بسیار مرموز در تحولات این زمان بازی کرد. به واقع در دوره‌ای که او وزارت داخله را عهده‌دار بود، بحران به اوج خود رسید. سپهدار رشتی سردار منصور با قوام‌الدوله وزیر فوائد عامه و تجارت، با رؤسای خبازخانه‌ها وارد گفتگو شد تا علت کمبود نان را دریابد. آنان علت امر را ترقی قیمت نان عنوان کردند، قرار شد فعلاً همان یک من سی‌شاهی بفروشند و بعداً با تحویل غله از انبار دولتی قیمت‌ها را پایین آورند. (۵۷) اما هیچ‌کدام از این تمهیدات به نتیجه نرسید، یا اراده‌ای قاطع در پشیمان‌وجود نداشت و یا اینکه خود کارکنان و ثوق عمدتاً بحران سازان پشت بودند، کسانی که به قول معروف، و ثوق را هم دور زده بودند.

و ثوق از بازی سنجیده‌ای که به قیمت افلاس مردم برای سرنگونی او کشیده بودند آگاهی داشت. پس روز سه‌شنبه ۱۸ ذی‌الحجه سال ۱۳۳۴، یعنی کمتر از دو ماه بعد از آنکه قدرت را به دست گرفت، دستور داد شاهزاده مشکوه‌الدوله، امین‌الوزاره و بهاء‌السلطنه که متهم به اخلاف در امر نان به منظور تولید مشکلات برای دولت بودند، دستگیر شوند. اینان از مرتب‌ترین با تشکیلات کمیته مجازات به شمار می‌رفتند که در ذی‌قعدة آن سال و چند روزی بعد از تشکیل دولت و ثوق تشکیل شده و نوک تیز فعالیت خود را حمله به شخص رئیس‌الوزرا قرار داده بود و هر روز بحرانی ایجاد می‌کرد تا او را از سر راه بردارد. رئیس‌الوزرا حتی بعداً که این کمیته رسماً عملیات جنایتکارانه خود را آغاز نمود، تهدید به قتل شد و اندکی بعد از این تهدیدات استعفا کرد. در دستور و ثوق برای دستگیری افراد فوق‌الذکر، نکته‌ای نهفته است: او می‌دانست کسانی که به بحران مواد غذایی دامن می‌زنند چه کسانی‌اند و در کجا لانه کرده‌اند، اما مسئله این بود که او هم نمی‌توانست با این مافیای خشن و بی‌رحم برخورد کند، هیچ‌چیز از چنبره نفوذ این گروه خارج نبود و حتی برخی از اعضای هیأت دولت و ثوق هم یا به دلیل رعب و وحشت و یا به دلیل باور به راه گروه

بحران‌ساز، با آنان همکاری می‌کردند.

طبق آمار نظمیه و بنابر گزارش کمیساریاهای این تشکیلات، در کمیسری‌های دهگانه تهران، به طور کلی آمار ۲۳۶۰ فقیر که مطلقاً قادر به ادامه حیات نبودند ثبت شده بود. فقرای محدوده کمیسری ناحیه دو از همه بیشتر بودند که تعداد آنها ۵۰۴ تن بود، کمترین تعداد به کمیسری ناحیه سه تعلق داشت که تعداد فقرای منطقه را بیست و دو تن نوشته بودند. (۵۸) تا اواخر ماه ذی‌قعدة سال ۱۳۳۵، بحران نان در تهران به اوج خود رسید، بحرانی که دست‌های نامرئی گروه ضد تشکیلی در آن دیده می‌شد. با اینکه دولت در امر تهیه نان مردم جدیت به خرج داد و مبالغی را صرف جبران خسارت و تحمیل آن به بودجه مملکت کرد، امر نان باز هم بسیار مغشوش بود. در جلو دکان‌های خبازی مردم اجتماع کرده و خلاصه وضعیت فوق‌العاده رقت‌باری به وجود آمده بود. در این بحران جانسوز خود خبازها هم دخالت داشتند، با وصف وضعیت تأثرانگیز مردم، «به هیچ‌وجه از دسایس و آنتریک رؤسای خبازی کاسته نشده روز به روز به هر وسیله باشد، موقع را برای انتفاع خود مناسب‌تر دیده و از هیچ قسم اجحاف فروگذار نمی‌کنند و ریاست خبازخانه هم گویا درمقابل رأی و پیشنهادهای ایشان خود را مجبور به تسلیم می‌داند.» (۵۹) به عبارتی در دوره‌ای که وثوق قدرت را به دست داشت، بر دامنه بحران به صورتی کاملاً مصنوعی افزوده شد. اما تا زمانی که وثوق قدرت را به دست داشت، مانع از تعمیق فاجعه شد، او توانست جلو گسترش قحطی را بگیرد و تهران را از مرگ و میر نجات بخشد. اما با سقوط او و در دوره کابینه علاء‌السلطنه بود که نخستین اخبار از تجمع مردم در برابر نانوائی‌ها و مرگ و میر ناشی از قحطی نان به صفحات جراید راه یافت.

این خبر روزنامه زبان آزاد ابعاد فاجعه ملی قحطی نان را در تهران به خوبی نشان می‌دهد: «روز جمعه در دکان خبازی محله دروازه قزوین یک ضعیفه بیچاره بعد از چند ساعت معطلی با یک حالت رقت‌انگیزی ضعف نموده پس از

این‌که زن‌های دیگر بیرونش آورده‌اند، به فاصله نیم ساعت تلف می‌شود. آیا مسئول این پیشامدها کی است و آیا پادشاه ایران از مرگ رعیت خود متأثر می‌شود یا نه؟» (۶۰) لازم به یادآوری است که در این زمان کمال‌الوزاره عضو کمیته مجازات، رئیس اداره مالیات مستقیم ایالت تهران و مسئول خبازخانه‌های تهران بود. از آن سوی در این زمان که مقارن اوج فعالیت و آدمکشی کمیته مجازات به شمار می‌آمد، وثوق از قدرت کناره گرفته بود و علاءالسلطنه زمامدار شد؛ در کابینه علاءالسلطنه گروه بحران‌سازی که اینک مقام وزارت به دست آورده بودند، بیش از هر زمانی عرصه را بر مردم تنگ کردند.

به تدریج در تهران وضعیت نان بی‌نهایت بغرنج شد. یکی از مهمترین مشکلات نان تهران، تقلبات خبازخانه‌ها بود. اینان به بهانه‌های گوناگون از پخت روزانه خود کاسته بودند؛ مضافاً اینکه چیزهایی را با آرد مخلوط می‌کردند و «به مردم بدبخت» می‌فروختند «که حقیقتاً رقت‌انگیز» بود. به گفته مردم «چون متصدیان امور خبازخانه از نان‌های معمولی مصرف نمی‌نمایند، از حال بیچاره فقرا و ضعفا بی‌اطلاع می‌باشند که با هزاران زحمت و مشقت از صبح تا غروب زحمت کشیده و با خون جگر دو قران به دست آورده و با چند ساعت معطلی نانی گرفته که از شدت تلخی و شوری به هیچ‌وجه قابل خوردن نیست؛ ما توجه مخصوص هیأت وزرا و آقای وزیر مالیه را به این مسئله جلب نموده و رفع این عسرت را هر چه زودتر استرحام می‌نماییم.» (۶۲)

چند روز بعد خبر رسید خبازخانه‌ها به عنوان گران شدن غله و یا کمبود غلات، چهار شاهی به قیمت نان افزودند. خبازها می‌گفتند باز هم به این قیمت خواهند افزود. همزمان از اول تابستان سال ۱۲۹۶ شمسی، بسیاری از مناطق تهران از بحران بی‌آبی رنج می‌برد، عین‌الدوله برای حل موقت بحران آب تهران، پنج رشته قنات خود را برای مشروب کردن خانه‌های اطراف اختصاص داد (۶۳)؛ اما تمام علائم نشان‌دهنده بحرانی زجرآور در افق تاریخ ایران بود.

در این بین حقه‌بازی، شارلاتانی و دوز و کلک به اوج خود رسید. مردم به دلیل سوءتدبیر مدیران در کوچه و بازار به زمین می‌افتادند و از فرط گرسنگی می‌مردند، عده‌ای ظاهراً برای کمک به مردم اعانه جمع‌آوری می‌کردند، اما به قول کمره‌ای این افراد برای منافع شخصی خود و «اظهار شخصیت» دست به این اقدامات می‌زدند. (۶۴) مردم در پایتخت کشور یعنی تهران، هر روز از گرسنگی تلف می‌شدند، لیکن اعیان و اشراف و رجال کشور سرگرم عیش و نوش خود بودند و به هیچ‌وجه به مصیبتی که بر مردم می‌گذشت توجهی نشان نمی‌دادند. همین سیدمحمد کمره‌ای بخش معتنا بهی از خاطراتش را به نقل پلو و خورش و اغذیه و اشربه‌ای که میل کرده اختصاص داده است، خودش نقل می‌کند همین که از خانه بیرون می‌آمده با جنازه‌های پراکنده مردم مواجه می‌شده است که از گرسنگی قالب تهی کرده بودند. او از «بدی اوضاع و فقر و ذلت عمومی و نیست شدن مردم» صحبت می‌کرد.

کمره‌ای نقل می‌کند روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۶ شمسی، از تکیه رضاقلی‌خان تا درب مدرسه خان، ناله و گریه و ضجه اطفال و زن و مرد، شنیده می‌شد. همه توی کوچه‌ها ریخته بودند و از گرسنگی جان می‌دادند. حال قضاوت کمره‌ای را بنگرید:

من که خیلی قسی القلب در این امورم و چون این مردم را مستحق همه قسم بدبختی که از طرف خودشان از شدت بداخلاقی، همه قسم ذلت می‌کشند و به این ذلت می‌میرند و هیچ کاری نمی‌کنند و اگر انسان بر منافع آنها اقدامی نماید خود آنها بر علیه آدم می‌کنند معذالک خیلی از این منظره منقلب شدم. (۶۵)

در جایی دیگر از خاطرات او آمده است:

ای خداوند ناظری به احوال ما که چقدر از نفهمی و فقر و شداید که بر عامه بدبخت وارد می‌شود خاصه به این فقرا. از عمل‌ها بدترین هلاکت را می‌کشیم. شاید وبا و طاعون صدماتش به عموم کمتر باشد؛ اعوذ بالله من الفقر المکب، که

فقری که انسان را کافر می‌کند و به رو در آتش می‌اندازد. او ادامه می‌دهد:

توی بازار بعضی چپاول قیسی و نان از هم می‌کردند. در بین زد و خورد و چپاول، توپ چیت یک نفر بزاز فقیر از میان رفت، نفهمید چه طور شد، بردند. اگرچه قریب دو ماه متجاوز است، این حال چپاول جریان دارد. رد شدم. یک طاس کوچک خوبی دست زنی بود، به مسگر می‌خواست بفروشد. مسگر گفت من به قیمت قراضه می‌خرم یک من هشت هزار [هشت ریال]. بیچاره ضعیفه ناچاراً داد. توی کوچه یک نفر جوان نشسته [دست] به سر خود کشیده صدا می‌زد پول یک کلاه کرک. دیدم کلاه خود را جلو خود گذاشته واقعاً می‌فروخت. (۶۶)

حتی مفتشین دولتی اسباب و لوازم خانه‌های خود را می‌فروختند تا نان تهیه کنند. به طور مثال فردی به نام میرزا محمدخان ساوجی نقل می‌کرد که دو جاجیم خانه‌اش را که شش تومان خریده، به سه تومان فروخته است تا نانی بخرد که هر من آن برای وی دو تومان و هیجده ریال تمام می‌شد، یعنی نانی که در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری هرمن، بیست و شش تا سی شاهی بود، چنین افزایش سرسام‌آوری یافت. آن مرد می‌نالید که دو سه روز دیگر حتی اسباب خانه هم ندارد که بفروشد و نان تهیه کند. به قول او روز بیست و ششم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری، عده‌ای از مردم دولاب از گرسنگی مردند، عده‌ای دیگر نیز نزدیک به موت بودند. او نقل کرد هر روز عده‌ای از مردم دولاب به این شکل می‌میرند. وثوق را متهم می‌کردند نان دولابی‌ها را به مصرف خود می‌رسانند، یا به کارگران سلیمانیه می‌دهد که املاک او را آباد می‌سازند و یا این نان را به بستگان خود و کدخدای دولاب می‌دهد. لازم به یادآوری است که در آن زمان دولاب و سلیمانیه واقع در جنوب شرق تهران، املاک و وثوق‌الدوله بود.

اما این واقعیت نداشت. وثوق تا زمانی که رئیس‌الوزرا بود، دستور داد گندم‌ها را از انبارها خارج سازند و ارزانتر از حد معمول بفروشند. دولت دویست

هزار تومان پول برای خرید گندم به عراق عجم و ملایر فرستاد، کلیه نخایر گندم این مناطق را به تهران فرستادند که یا رایگان و یا به قیمت ارزان در اختیار مردم گذاشته شود. عده‌ای از محکمران به گمان اینکه به دلیل بروز قحطی، نان و گندم در تهران گران‌تر می‌شود، انبارهای خود را خالی کردند و به این شهر ارسال نمودند. به قول کمره‌ای بعضی از اغتشاشات شهر زیر سر «تحریکات خارجه واجانب» صورت می‌گرفت، این وضع باعث به هم ریختگی بیش از پیش شهر شده بود. در هر حال بعد از سقوط و ثوق بود که فاجعه ابعاد بیشتری یافت.

خبر زیر که توسط روزنامه نوبهار منتشر شد عمق فاجعه و رقت و دهشت گرسنگی را در مرکز سیاستگذاری کشور نشان می‌دهد:

به موجب یک خبر خصوصی که به اداره [روزنامه] رسید، پریروز قبل از ظهر میرزا ابوالقاسم خان درب دکان نانوائی جنب انبار گندم یک سینی مس را غفلتاً از در دکان نانوائی برداشته رو به فرار می‌گذارد، آژان پست (۶۷) او را دستگیر و پس از استرداد سینی جلب به کمیسری می‌نمایند، مشارالیه در ضمن استنطاق خود اقرار به دزدی‌های مهم می‌کند. لذا کمیسری ده نفر آژان با یک صاحب‌منصب برای تفتیش به خانه مشارالیه می‌فرستند، پس از ورود اشاره به گوشه اطاق کرده آژان وارد اطاق شده لحاف مندرسی را که در گوشه اطاق بوده بلند می‌نمایند می‌بیند یک پسر و یک دختر کوچک از گرسنگی مرده و عیال مشارالیه هم در گوشه دیگر اطاق به واسطه گرسنگی در حال نزع است! (۶۸)

در تهران اجساد روی زمین می‌ماند و کسی نبود حتی آنها را دفن کند، غیر از مسائل ریز و درشت فراوان این موضوع در بحران‌های مشروطه و ظهور و سقوط پی در پی کابینه‌ها ریشه داشت «که نه تنها زندگان را بی‌تکلیف گذارده بلکه اموات را هم دچار محذور و بی‌تکلیفی نموده است!» (۶۹) در برخی

موارد مدارس تهران به دلیل شیوع بیماری‌های کشنده و واگیردار تعطیل شدند. تعداد زیادی از معمرین قوم به مرض اسهال مردند، یکی از آنان سیدحسین اردبیلی بود که مواضع او در دوره دوم مشروطه نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری تنش‌های ایدئولوژیک بین مشروطه‌خواهان ایفا کرد، (۷۰) اردبیلی در تاریخ نوزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ به مرض اسهال در تهران درگذشت. (۷۱) «فوت‌های اسهالی» (۷۲) یا همان وبا، وحشتی بین رجال تهران برانگیخت، بسیاری تصمیم گرفتند از خوردن میوه اجتناب نمایند. در اغلب شهرهای ایران وبا و حصه بیداد می‌کرد، «حصه که جزو اعضا رئیسه خانواده‌ها شده، نه زمستان دست برمی‌دارد نه تابستان و از قرار شرحی که در روزنامه نوشته بود دو کروور آدم از این امراض تلف در ایران شده است که اگر همان دوازده قران خرج دفن این اموات بی‌صاحب را که دولت می‌دهد در اول وهله خرج جلوگیری از این امراض شده بود آن قدر آدم تلف نمی‌شد... اغلب خانواده‌ها به قدری پول دوا و حق‌القدم طبیب داده‌اند که دیگر نان شب و یک اسباب ندارند، فنای محض شده‌اند و گدایی باید بکنند.» (۷۳)

بالاخره مردم تهران از شدت گرسنگی در مسجد شاه تحصن اختیار کردند. به واقع علت تحصن همین امر یعنی گرسنگی بود اما به سرعت به مسائل دیگر تغییر یافت. عین‌السلطنه نوشت: «اما این گرسنه‌ها که برای نان متحصن شده بودند این همه پلو گوشت، حلوا، شیرینی، قند، چای را از کجا آوردند. معلوم است که از همان‌جا که همیشه بلاهای ایران نازل می‌شود که اسمش سفارت سنیه انگلیس است.» (۷۴) متحصنین به اشاره توطئه‌گران تجمع کرده بودند تا کاسه کوزه‌ها را سر و ثوق بشکنند و او را عامل قحطی معرفی نمایند و در نتیجه سرنگونش سازند؛ کاری که آخر الامر به آن موفق شدند.

همزمان زنان تهرانی به سفارت انگلیس مراجعه نمودند و نسبت به کمبود نان اعتراض کردند. این نشان می‌داد مردم تهران می‌دانند فاجعه از کجا سرچشمه

می‌گیرد. در بازار آشوبی به پا گردید و دکان‌ها بسته شد. زن‌ها از گرسنگی به یک لبوفروش حمله برده و خوراکی‌های او را به یغما بردند. پلیس وارد میدان شد و با مردم برخورد کرد. آنگاه زنان به سوی میدان ارگ حرکت کردند و سپس به سوی کاخ گلستان سرازیر شدند، آنها می‌خواستند از درب اندرونی وارد کاخ شوند، اما نگهبانان مانع ورودشان شدند. زنان سپس به سوی سفارت انگلیس به حرکت درآمدند، پلیس محرکین را دستگیر کرد و بقیه پراکنده شدند. کسانی که پراکنده شده بودند بار دیگر به سمت بازار حرکت کردند، آنها از کسبه خواستند مغازه‌های خود را تعطیل نمایند. کسبه از ترس مغازه‌های خود را بستند، اما نظمی به بار دیگر مداخله کرد و کسبه کار خود را از سر گرفتند. (۷۵) سه روز بعد یعنی شانزدهم جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ میتینگ علیه انگلیسی‌ها در میدان توپخانه برگزار شد. مردم به حق عامل اصلی گرفتاری‌های خود را دولت انگلستان می‌دانستند. در این زمان که مقارن بعد از انقلاب روسیه بود، نیروهای این کشور اندک اندک خاک ایران را ترک می‌کردند و انگلیسی‌ها به سرعت جای اینان را اشغال می‌نمودند. پلیس جنوب عملاً نواحی جنوبی را تا اصفهان و یزد اشغال کرده بود و نیروی شمال ایران (North Persian Force) ایران هم نواحی وسیعی از همدان تا گیلان را جولانگاه عملیات خود نمود. به واقع درست در ایامی که انگلستان در ایران یکه تازی می‌کرد، بحران نان در کلیه نواحی کشور به اوج خود رسید، بدیهی است که مردم عامل این بحران را انگلستان دانستند. سفارت انگلیس به سرعت به تظاهرات زنان واکنش نشان داد، این سفارتخانه به وزارت داخله نامه فرستاد که حاضر است پلیس جنوب را منحل نماید و نیروهای شمال را هم احضار کند. این نامه برای تظاهرکنندگان خوانده شد. (۷۶)

اما انگلیس فقط بخشی از مسئله بود. محتکران، خبازها، مسئولین اداری، برخی از وزرا و احزاب سیاسی و خلاصه عوامل متعدد دیگری در این بحران دخیل بودند. دامنه قحطی به اندازه‌ای وسعت یافت که دولت دستور داد کلیه شترها و

قاطرها باید ارزاق به تهران حمل کنند. این موضوع باعث شکایت عموم شد، هر شتردار و قاطردار از هر کجا آمده بود، در شاهرود متوقف می‌شد تا جنس به تهران حمل کند. اما این امر مشکلی بر مشکلات افزود، به این شکل که گرانی ارزاق و نبودن علوفه و خسارات دیگری که به شترداران و قاطرچیان وارد می‌شد، موجب نارضایتی عمیق آنها می‌گردید. تجار به دلیل منع صادرات نفت به تهران، ضرر و زیان‌های فراوانی متحمل می‌شدند، از سویی دالان‌دارها به جهت نبودن علوفه و آذوقه، که باید همه آن را به توقیف شدگان می‌دادند، به این موضوع اعتراض داشتند. روزنامهٔ رعد نوشت خلاصه اینکه به این دستورالعمل دولت همه اعتراض دارند و ظاهراً بخشنامه دولت فقط برای مازندران بوده است که برنج را به تهران حمل کنند؛ «نه برای جاهایی که خودشان به جهت نبودن ارزاق به عسرت می‌گذرانند.» (۷۷)

در تهران در کنار قحطی، قتل و چپاول بیداد می‌کرد، این بود که عده‌ای یا به دستور وثوق ویا ازسرترس انبارهای خود را گشودند و گندم خود را به معرض فروش گذاشتند. از آن سوی خبرمی‌رسید برخی کمیته‌های سری مسئولین را تهدید کرده‌اند، «مردم همین دو سه روزه شاید انتقامی از آنها بکشند خاصه با تهدید بعضی کمیته‌های سری، حتی به شاه [دستور دادند] که ازسلطنت استعفا باید بنمای.» (۷۸) این شاید اشاره‌ای به بیانیه‌ها و اعلامیه‌های گروه‌هایی مثل کمیتهٔ مجازات باشد که خود را برای عملیات آماده می‌کردند. از سویی وثوق برای اینکه تا حدی از حدت وضعیت بکاهد، دستور داد از مازندران برنج به تهران آورند، این تدبیر دیگری بود برای مقابله با قحطی جانسوزی که در تهران در آستانه درو کردن صغیر و کبیر بود.

در ماه محرم سال ۱۳۳۶، عین‌السلطنه چنین نوشت:

هوا هیچ بارندگی نمی‌کند، زمین خشک مثل کبریت [است]. آنچه کاشته شده تشنه، آنچه دیمزار است بلازرع مانده و قصد مردم این است اگر بارندگی نکند،

تخم را حرام نکرده ابداً دیمزار کشت نکنند. از قزوین و آن صفحات هم خبر دارم. ابداً قطره‌ای باران نیامده. خداوند خودش ترحم کند. خیلی بد روزگاری شده است. (۷۹)

در این حین سردار بهادر از چند روز قبل هزار من نان توسط اداره نظمیه در اختیار فقرای تهران قرار می‌داد، به عبارتی او هر روز صد من نان خریداری می‌کرد و بین مساکین شهر توزیع می‌نمود. به قول نوبهار «این گونه دستگیری‌های به موقع فوق‌العاده لازم و قابل تحسین است، اگر سایر متمولین نیز به آقای سردار بهادر تأسی بجویند روز به روز به فلاکت فقرای تهران افزوده نمی‌گردد.» (۸۰)

اینها همه مسکن بود، در تهران گرسنگی بود، وقحطی رمقی برای مردم باقی نگذاشت. بنا به گزارش‌های مطبوعات «درکوچه‌ها غیر از گرسنه و مرده بی‌صاحب چیزی دیده نمی‌شود.» دکان‌های نانوايي حالتی «رقت‌خیز و وحشت‌انگیز» به خود گرفته بود. هر چه را نانوا پخت می‌کرد؛ قزاق‌ها به زور می‌گرفتند، آنان «زن و بچه‌های فقیر را با لگد دور ساخته نان‌ها را به یغما» می‌بردند. از آن سوی انگلیسی‌ها سبب‌زمینی را باری سی و پنج تومان از اصفهان به اهواز می‌بردند. در این بین برخی اعضای احزاب سیاسی بی‌توجه به درد و رنج و فقر و فاقه دهشتناک مردم همسو با انگلیسی‌ها، در تعمیق فشار به توده‌های مردم مؤثر بودند. به طور مثال در کارگزاری، انگلیس «هر روز برای کسبه و تجار به اسم خارجه گربه رقصانی می‌کند، میرزا حسین معتمد و مترجم نظام رئیس معارف می‌گویند هرکس قبول مسلک اتفاق و ترقی را بکند ده تومان مخرج به او داده می‌شود...» (۸۱) این حسین‌خان معتمد یکی از عوامل برجسته انگلستان به شمار می‌رفت، او با میرزا کریم‌خان رشتی از سویی و سیدضیاء از سوی دیگر مرتبط بود، بعدها به طوری که خواهیم دید در کمیته آهن عضویت یافت و بعدها با حضور در کمیته زرگنده زمینه‌های کودتای

سوم اسفند را مهیا دید.

روز سه‌شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ خبر رسید زمانی که مردم از گرسنگی می‌مردند، یک انبار بزرگ سیب‌زمینی یافت گردیده که به دلیل نگهداری طولانی مدت سبز شده‌اند. به قول کمره‌ای روزی بیست و پنج شش زن بهائی برای پاک کردن این محصول به انبار می‌آمدند و روزی سی شاهی حقوق می‌گرفتند، «اگر بفهمند زن مسلمان است جواب می‌دهند.» پیام این مطلب واضح است، اگر مسلمانی تقاضای کار در این انبارها می‌نمود رد می‌کردند اما بهائیان به کار مشغول می‌شدند. علت چه بود؟ به روایت کمره‌ای این انباری بود دولتی که در اختیار ارباب کیخسرو شاهرخ قرار داشت. او این انبار را به نوبه خود به یک فرد بهائی داده بود تا از آن نگهداری کند، این محصول بزرگ در آن قحطی عظیم نگهداری شد و همین که در معرض خراب شدن واقع گردید برای عرضه عمومی به میدان فرستاده شد. سیب‌زمینی دولتی به جای اینکه به مردم کوچه و بازار داده شود، در اختیار امریکایی‌ها و سایر خارجیان قرار می‌گرفت. اما «حالا که ضایع شده و می‌شود و آذوقه قدری بهتر شده [به مردم داده می‌شود] عجب بدبخت و پر دشمن است مسلمان ایرانی.» (۸۲)

احمدشاه شاید خیلی دیرتر از مردم عادی از مسئله کمبود نان و درد و رنج مردم به نحوی مطلع شد. او روز دوم صفر سال ۱۳۳۶ «به محض این‌که خبر عسرت نان و آه و ناله بعضی مردم» را شنید، فوراً از اندرونی بیرون آمد و پیش از هر کار «مشغول تبلیغات و اوامر ملوکانه راجع به آسایش عمومی شده» و شروع به بروز «احساسات رقیقه» کرد و «مشغول تأکیدات بلیغه راجع به امر نان» شد و به هیأت دولت دستور داد در این باب تمهیدات لازم را صورت دهند. به قول نوبهار شاه به هیأت دولت «دستورات کافیه و ابلاغات و اوامر بلیغه صادر فرموده‌اند و همه روزه به درجه فوق‌العاده مواظب و جویای احوال عمومی بوده و بیش از حد لزوم در تهیه وسایل آسایش عامه خود را دستخوش

احساسات و عواطف شدیدۀ قرار داده و می‌دهند.» (۸۳) اما دخالت شاه هم بی‌فایده بود، اصلاً در آن شرایط چه کسی به فرامین احمدشاه که حتی از سایه خود می‌ترسید، اعتنایی می‌کرد؟ نکته در این است که شاه نمی‌دانست بخشی از بحران مواد غذایی برای این است تا او را فروگیرند و نظمی نوین را سرلوحه کار قرار دهند. شاه نمی‌دانست که بخشی از بحران مولود دست کسانی است که در زمره اطرافیان او بودند.

در این شرایط بود که عده‌ای از ثروتمندان تهران دست به تشکیل خانه فقرا زدند. به طورمثال درپامنار رو به روی بازار، در دوازده اطاق و بالاخانه تعداد زیادی سائلین و فقرا را جمع کرده بودند و از آنها پذیرایی می‌نمودند. بنیادگذار این نوانخانه اعلم‌الدوله، منتصرالسلطان، دکترحاج رضاخان و عده‌ای دیگر بودند. این نوانخانه اصلاً به کوشش دکتر اعلم‌الدوله راه اندازی شده بود که همین چندی قبل برادرش یعنی متین‌السلطنه قربانی گردید.

زمستان آن سال بینوایان را درمساجد که با بخاری گرم می‌شد اسکان دادند و بین آنان دمپختک رایگان توزیع کردند. بعداً تصمیم گرفته شد شام فقط در دارالمساکین داده شود، اما مساجد همچنان یکی از بهترین مکان‌ها برای اسکان فقرا تشخیص داده شد. (۸۴) در همین زمان مستوفی الممالک رئیس الوزرا وقت، حقوق شش ماه خود را که جمعاً سه هزار تومان می‌شد برای کمک به فقرا اختصاص داد. امیرمفخم بختیاری پنج ماه حقوق خود را که جمعاً هفتصد تومان می‌شد به دارالعجزه داد. مرتضی‌قلی خان فرزند او هم بیست خروار جو و گندم به فقرا کمک کرد. (۸۵) از سویی مهدی نجم‌آبادی از ثروتمندان محله حسن‌آباد کمک خواست. او تقاضا نمود این گروه کمیته‌ای تشکیل دهند و به داد فقرا این محله که نسبت به ثروتمندانش اندک هستند، برسند. (۸۶) از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران، در شهرنو، دارالمساکینی دایر کرد و در آن مردم فقیر را خوراک داد و لباس پوشانید و برای‌شان حمام تدارک دید. (۸۷) دولت و تجار

شروع به تأسیس دارالمساکین کردند، آنان برای «اقدامات خیریه و نگاهداری فقرا و مساکین که همه روزه گروه گروه زن و مرد از نقاط مختلفه بدین شهر وارد و درمعابر و دکاکین مخروبه منزل می نمایند...» جا و غذا تهیه می کردند. (۸۸)

در ربیع الثانی ۱۳۳۶ تجار و اصناف تهران عریضه‌ای به شاه نوشتند و از او خواستند جلو فحشا را بگیرد، مانع گسترش مناهای و ملامی شود. اینان بیشتر مصائب کشور را ناشی از کثرت مناهی، شرب مسکرات و فحشا می دانستند، «در طهران که مرکز مملکت اسلام است تمام دکاکین مسکرات فروشی و تمام خانه‌ها فاحشه‌خانه شده، احدی به خیال ممانعت نیست.» (۸۹) علت امر را باید در همان فقر و افلاس خلاصه کرد، به عبارت بهتر وقتی فقر وارد شد، ایمان از در دیگر بیرون رفت. اما این‌گونه نیست که اکثریت مردم این‌گونه باشند، مشکل یادشده عمدتاً در مناطق محروم تهران روی داد، مضافاً اینکه در این زمان تعداد زیادی مهاجر از شهرستان‌های دیگر وارد تهران شده بودند، این موجودات مفلوک بدون اینکه جایی داشته باشند، در سرمای زمستان ناچار می شدند در کوچه و خیابان شب را به روز آورند. بسیاری از اینان تا صبح از سرما خشک می شدند. اینان برای اینکه حداقل چند روزی جان به سلامت برند، دست به هر کاری می زدند.

متعاقب این وضعیت، تجار برای رفع بحران نان، جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند اعاناتی در اختیار فقرا قرار دهند. در رأس تجار معین‌التجار بوشهری قرار داشت که پذیرفت مبلغ هنگفت ماهی پانصد تومان برای کمک به فقرا بپردازد. اهمیت موضوع را وقتی درمی یابیم که توجه کنیم حقوق ماهانه یک وزیر در آن زمان ماهی یکصد و چهل تومان بود. در این جلسه برادران بنکدار و حسین امین‌الضرب هم حاضر بودند، آنان هم برای کمک به فقرا پرداخت مبلغی به صورت ماهانه را تعهد کردند. اما اینان مبلغی به مراتب کمتر از معین

التجار تقبل نمودند، کمترین میزان کمک پنج تومان به صورت ماهانه بود. (۹۰)

با تمام این اوصاف باز هم اینها همه چیزی نبود جز مُسْکِن، به طوری که تابستان سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با ۱۲۹۷ شمسی، با اینکه محصول زیاد بود اما نان به دست مردم نمی‌رسید. حتی اغلب مردمی که پول هم داشتند شب‌ها بدون نان می‌ماندند. برنج به خرواری یکصد و شصت و پنج تومان رسیده بود. (۹۱) یک شب از شب‌های مرداد این سال مردم دست به اعتراض زدند. مردم و به ویژه زن‌ها علناً به وثوق و انگلیسی‌ها فحش می‌دادند، در اثر این اعتراض روز بعد نان زیاد شد. دیگر اینکه کمیسیون مرکب از میرزا رضا گرگانی، سیدمحمد تدین، دکتر حسن‌خان احیاءالملک، میرزا محمد نجات و عده‌ای دیگر تشکیل شد تا به ارزاق سر و سامانی بدهند. احیاءالملک و میرزا محمد نجات البته در زمره کسانی بودند که می‌دانستند منشأ و مبدأ این مصیبت عظمی در کجاست. احیاءالملک همان کسی است که در مقام پزشک نظمیۀ گواهی داد برخی از دستگیرشدگان کمیته مجازات بیمارند و با این گواهی خود باعث رهایی آنان شد. او را بعدها در دوره دوم ریاست‌وزرای وثوق همراه با عده‌ای دیگر به اتهام کمک به سران کمیته بازداشت کردند. در آن جلسه تدین همه را با خود قیاس کرد و فریاد زد: «ما ایرانی‌ها همه دزد، طماع، رشوه‌خوار [هستیم] و هیچ کار نمی‌توانیم اداره نماییم. باید به دست خارجه اداره امور ما بشود و مولیتر بلجیکی خوب از عهده برمی‌آید.» (۹۲) تدین البته به احتمال زیاد خوب می‌دانست، چرا امثال او حاضر بودند با مولیتر همکاری کنند، اما ریاست امثال منتخب‌الدوله بر خزانهداری را تحمل نمی‌کردند. اینجا همین قدر می‌گوییم، این مرد بلژیکی تابع اوامر انگلیسی‌ها بود، وقتی اختیار نان را به او سپردند بناگاه نان زیاد شد. مردم این را می‌دیدند که به محض اینکه اختیار نان مردم به دست خارجی سپرده شد، ورق برگشت، علی‌القاعده همین نکته به ظاهر بی‌اهمیت باید مردم را هوشیار می‌کرد و می‌دانستند بحران نان از کدام سرچشمه نشأت می‌گیرد.

به تاریخ ذی‌حجه ۱۳۳۶ مصادف با سنبله ۱۲۹۷ میرزااحمدخان آذری مسئول ارزاق اداره مالیه را عزل کردند و مسیو مولیتز را به جای او نشانند تا مگر بتواند کاری انجام دهد. مردم از نحوه مدیریت آذری بسیار شکایت داشتند. آذری جزو گروه وثوق‌الدوله بود، در عزل آذری از منصب خود، کمال‌الوزاره رئیس اداره مالیات‌های مستقیم وزارت مالیه و از اعضای کمیته مجازات نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

همین وزارت مالیه خود منشأ فساد بود، کسی را یارای برخورد با این گروه نبود تا اینکه سال ۱۲۹۶ به پایان رسید. در ابتدای سال ۱۲۹۷ شمسی، مصدق‌السلطنه معاون وزارت مالیه تلاش کرد تا اندازه‌ای در مالیه اصلاحات انجام دهد. او توانست فهیم‌الملک رئیس وقت مالیات مستقیم وزارت مالیه و ترجمان‌الدوله خزانه‌دار را محکوم به یک سال محرومیت از تصدی مشاغل دولتی کند، ممتازهمایون و ابوالحسن بزرگ امید مشهور به مخبر همایون که به خاندان مشهور هدایت تعلق داشت، از مشاغل دولتی برای همیشه کنار گذاشته شدند. اینان کسانی بودند که در روزنامه‌ها چه خودشان و چه کسانشان در ذم مصدق‌السلطنه معاون وقت وزارت مالیه مطلب می‌نوشتند، اما او سرانجام توانست خیانت‌های آنها را به اثبات رساند. یکی از این موارد اختلاس هفتصد هزار تومان از محل انحصار تریاک بود، (۹۳) روزنامه ایران نوشت دیگر اگر کسی تا پنجاه هزار تومان از مالیه دولت را به نفع خود حیف و میل کرده باشد، پشیمان است؛ زیرا در مقابل مبالغ هنگفتی از این دست، آن مبالغ بسیار ناچیز بودند.

اندکی بعد نظمیة تهران آمار مرگ و میر این شهر را منتشر کرد، معلوم شد فقط در سال ۱۲۹۶ یکصد و هشتاد و شش هزار تن از مردمان بی‌گناه تهران در اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از همان گرسنگی از بین رفته‌اند. عین‌السلطنه که خود در این زمان در تهران اقامت داشت نوشت: «درست در طهران قلت

جمعیت محسوس است.» درکاشان سی هزارتن از گرسنگی مردند، درقم « غالب خانه ها همان طور درش قفل است که تمام ساکنین آن بدرود زندگانی گفته‌اند.» درست در این شرایط اسفناک عده‌ای از مردمان بی‌رحم و بی‌عاطفه، «صدها، دویست‌ها هزار تومان منافع بردند.» اسفناک‌تر اینکه «در طهران آدم سراغ داریم که از پول کفن مرده‌ها مبلغی دخل نموده بود.» کسانی که مسئولیت داشتند نان مردم را تأمین کنند، نه تنها این کار را نکردند بلکه خود باعث افلاس مضاعف آنان شدند. به طور نمونه همین عین‌السلطنه خود واسطه حمل غله قزوین و اراک و نقاط دیگر بود در نزد میرزااحمدخان آذری؛ «چهل هزار تومان به او تعارف می‌دادیم، ارباب کیخسرو آن متقلب که عزیز کرده بی‌جهت شده روی دست ما برخاسته نمی‌دانم چه علاوه کرد که به او داد.» در اثر این تراژدی هولناک قحطی، کسانی که بیمار حصبه‌ای شناخته می‌شدند به آسانی قابل شناختن بودند؛ «هرکس کلاهش گشاد شده و سرش تراشیده، مریض بوده.» (۹۴) حتی داروهای شفای حصبه هم اختکار می‌شد.

دولت‌آبادی که درست بعد از خاتمه جنگ اول جهانی به ایران بازگشت، روایت کرده که بعد از چند سال دوری از تهران، مشاهده کرده «قحط و غلای سال گذشته توارد بدبختی‌های بسیار، مرض‌های مسری گوناگون شاید ربع جمعیت تهران را کم کرده است، راستی تهران خلوت شده و کسر جمعیت آن نمایان است.» (۹۵) دولت‌آبادی فقط بخشی از حقیقت را بازگو کرده است، به واقع رعد بر اساس آمار نظمیه گزارش می‌داد، یک سوّم جمعیت تهران از گرسنگی مرده‌اند. (۹۶)

غیر از قحطی، بیماری‌های گوناگون هم مردم را درو می‌کرد. به نوشته دکتر امیراعلم ثقفی، برادر متین‌السلطنه، در ایران سالیانه متجاوز از دویست هزار طفل به مرض آبله جان می‌دادند. صد هزار تن به محض گرفتن آبله می‌مردند، حدود پنجاه هزار تن کر و کور می‌شدند و بعد بدرود زندگی می‌گفتند

و پنجاه هزار تن دیگر هم که مستعد بیماری‌های دیگر بودند، اگر به آبله مبتلا می‌شدند بلافاصله می‌مردند.

۲ - وضعیت شهرستان ها

بحران یاد شده منحصر به تهران نبود، هیچ آبادی نبود که از شر این مصیبت ویرانگرهایی یابد. گلیه شهرهای بزرگ کشور دستخوش قحطی بود و گرسنگی و مرگ. تهران چون مرکزیت داشت و عمده روزنامه‌های کشور در آنجا منتشر می‌شدند، اخبار موحش گرسنگی را بازتاب می‌داد، اما شهرستان‌ها کمتر پوشش خبری می‌بافت. آنچه از شهرستان‌ها در مطبوعات چاپ می‌شد، عمدتاً عریضه‌هایی بود که نگون بختی شهرستان‌های کشور را منعکس می‌کرد. تلاش خواهیم کرد به بخشی از این تباهی در شهرستان‌ها اشاره کنیم؛ که البته تنها بخشی از واقعیات جامعه ایران در این برهه حساس است.

همدان یکی از شهرهایی بود که به دلیل فتنه سالارالدوله، هجوم قشون بیگانه و سست عنصری زمامداران در مرکز، بیش‌ترین آسیب را از قحطی بزرگ مقارن جنگ اول جهانی متحمل گردید. به بخشی از مشکلات طاقت فرسای همدان و برخی دیگر از نواحی غرب کشور اشاره کردیم، اینجا لازم به تذکر است که هنوز ماههایی چند از عمر مشروطه باقی بود که درست در اواخر سال ۱۳۳۰ قمری قحطی نان شدت یافت. گرانی به اوج خود رسید و قیمت گندم به ناگاه ترقی کرد. همزمان در قزوین قیمت گندم هر خروار از هفت تومان به سی تومان رسید. در همدان این قیمت به چهل و شش تومان بالغ شد، خلاصه اینکه به قول برخی راویان در همدان «متصل آدم می‌میرد.» دزدان و راهزنان در همدان بار دیگر جان و مال و ناموس مردم را مورد هجوم قرار دادند، روستاها پی در پی غارت می‌شدند و زاندارم‌های بی‌گناه به قتل می‌رسیدند و تفنگشان به سرقت می‌رفت، «خیلی خیلی همدان مغشوش است. از دزدی و غارتگری و گرانی و قحط.» (۹۷)

وضعیت روستاهای همدان بسیار رقت آور شد، بسیاری از روستاها قربانی جنگ ویرانگر روس و عثمانی گردیدند، گلوله های طرفین جنگ دائم به این روستاها اصابت می کرد و مردم را به هلاکت می رسانیدند. درخت های منطقه قطع شد، باغ ها ویران گردید. در یکی از روستاهای همدان به نام کوریجان، وقتی قشون روس و عثمانی عقب نشینی کردند، از جمعیت هفتصد خانواری آن تلی از خاک که مملو از نعش های متعفن و سگ های هار بود، باقی ماند. وقتی مباحثی به نام علی مردان خان معتضد الممالک وارد این روستای سابق شد، چندین روز با عوامل خود فقط سگ های هار را می گشت و نعش دفن می کرد. همه چیز سوخت و غارت شد و پایمال گردید. (۹۸)

همدان در کنار قزوین دو مرکز از مهم ترین مراکز اسکان نیروهای روسیه بودند. اینان به کمک خشکسالی و کمبود مواد غذایی شتافتند تا مردم را هر چه بیشتر آماج حملات بی رحمانه خود قرار دهند. در همدان نظامیان روس نسبت به کسبه و اهالی تعدی آغاز کردند. آنها در خرید اجناس بیش از اندازه به مردم اجحاف می نمودند، کسبه از این همه ظلم و ستم به تنگ آمدند، بازارها را بستند و « بعلاوه به واسطه تنگی ارزاق عده زیادی از فقرا و مردم متفرقه اجتماع کرده چندین دکان را غارت نموده مقداری تریاک بی باند رول و مبلغی منات و پول و جنس به غارت برده اند؛ حکومت و نظمی در اسکات مردم و باز کردن بازارها جدیت کرده و مجلسی از عموم ترتیب داده و برای خوراک یک ماه اهالی و قشون، گندم و آذوقه حاضر کرده و رفع تشویش اهالی شده و بازارها را باز کردند.» (۹۹) در این شهر قیمت گندم به سرعت ترقی کرد و به خرواری یکصد تومان رسید، جو نود تومان بود برنج نایاب. بنابر گزارش های دولتی در همدان نصف مردم شهر به دلیل گرسنگی از بین رفتند.

در اواخر پاییز یا اوایل زمستان سال ۱۲۹۶ بود که یکی از روحانیان همدان به نام مجتهد زاده همدانی، نامه ای به مرکز ارسال کرد و در آن به گوشه ای از

فلاکت و بیچارگی مردم همدان اشاره نمود. او نوشت وضعیت دلخراش همدان باعث شده دل سنگ آب شود، «آیا عاشورای همدان به سمع مبارکتان رسیده که هزارها پردگیان آنجا در مقابل نامحرمان، درب دکاکین خبازی از صبح تا عصر گرسنه و نالان، اطفال خوردسال بی طاقت مثل جوجه مرغ لرزان، ضعفا و بیچارگانی که حاصل دسترنج آنها در چند جا جمع شده و مرکزیت پیدا کرده در میان کوچه و محله مرده و بیجان؛ هزارها زن و بچه، پیرو جوان، گندم و سایر ارزاق این گرسنگان به قیمت جان، و خرواری یکصد و ده تومان، یاللعجب سبحان الله خبر دادید؟» به قول او یک سال بود که مردم به نغمه های دلخراش، صدای خود را به «گوش عالمیان» رسانیده بودند، مردم از یک سال گذشته وضعیت آن روز را پیش بینی می کردند، آنان خواستار عزل رئیس عدلیه و نظمی شده بودند، اما احدی به صدایشان گوش نداد و مستدعیات این بینوایان به دل احدی رحم نیاورد. به نوشته این فرد، مسئولین ادارات به وظایف خود عمل نمی کردند، آنها فقط در این اندیشه بودند چگونه با کمترین هزینه ای و در کمترین فرصتی جیب خود را پر نمایند: «خدایا این چه داستان و چه ترتیبی است؟ چرا ابناء بشر این طور بی رحم شده اند؟ چرا قدر هرج و مرج است؟ بحران کابینه چه وقت رفع می شود؟ تزلزل کی خاتمه پیدا می کند؟» در خاتمه نامه آمده بود:

ای ملت ایران مأیوس باشید، از کسی انتظار رحم و مروت نداشته باشید، اشخاصی که امید همراهی از آنها دارید غیر از بردن هستی و گدا کردن و به فرعونیت معامله کردن با شما کاری ندارند، شما را دستخوش اغراض خود کرده و خودشان هم دستخوش اغراض دیگران هستند. ارزاق شما را به قیمت جان شما هم نمی فروشند، وُجَهای (۱۰۰) شما غیر از استفاده از شما و تحمیل منت بی جهت بر شما خیالی ندارند، بیدار و مأیوس باشید؛ من که بعد از دوازده سال (۱۰۱) تحملات فوق التصور و انتظار بهبودی به کلی مأیوس شده ام. (۱۰۲) بالاخره هم در این شهر کمیسیونی متشکل از متمولین، به نام کمیسیون

توکل تشکیل شد و از دو هزار تن از فقرا پذیرایی نمودند. (۱۰۳) لیکن بحران عمیق تر از آن بود که با این مُسکن ها حل و فصل شود.

در کردستان نیز فقر و وحشت بیداد می کرد. ساوجبلاغ «حکم مسلخی وحشتناک و خرابه دهشتناک» پیدا کرد. گرسنگان «بیچارگان (۱۰۴) و در ماندگان که مادام این مدت [جنگ] در صحاری و جبال و بیغوله های جنگلات (۱۰۵) و غیره مثل حیوانات وحشی به سر می بردند، جرئت و جسارتی پیدا کرده با حال رقت آمیز و هیولای وحشت انگیز که هر بیننده را دچار حیرت و حسرت می نماید، با پای برهنه و عورات مکشوفه هجوم آورده به دهات و شهرها ریخته بودند. در ادامه نامه ای که این وضع اسفناک را گزارش می داد آمده بود: «این جماعتی که می نویسم عبارت از زن ها و اطفال یتیمی است که صاحبان و پدران و سرپرستان آنها مقتول و خودشان که متواری شده و در این مدت مدید در بیابان ها به سر برده با حال قحطی و غلات که هیچ آذوقه پیدا نمی شود، با علف و در زمستان با پوست (۱۰۶) درخت ها... زندگی کرده بدبختانه تا حال زنده مانده» اند. از آن سوی «البته همه یتیم و فقیر و بینوا و بدبخت دیده اند ولی نه به این حال فلاکت و بیچارگی که غالباً از فرط خوردن علف و شدت مصائب دوچار امراض صعبه [شده اند]، در این قحطی که گندم هفتاد تومان گیر نیاید و متمولین برای پیدا کردن نان خود معطل هستند، این اطفال معصوم در زیردیوارهای خرابه های شهر با حالت وحشت انگیزی هر روز چند نفرشان چشم امید از ما بسته و جان به جان آفرین می سپارند.»

در سراسر ایران و به ویژه در منطقه کردستان که مورد هجوم سپاه روس و عثمانی شده بود، زنان و کودکان از گرسنگی می مردند. زن هایی که بچه شیر خواره داشتند، «همین طور مرده و اطفال بی صاحب می افتند.» دخترهایی که زنده مانده بودند، به دست ده و یا بیست سرباز اجنبی دست به دست می شدند. مکرّم الملک والی کردستان نوشت: «فریاد استغاثه خود و بزرگان اسلام» را

به گوش ایرانیان مقیم تفلیس و باکو رسانیده، با حمایت آنان یک «دارالعجزه» تأسیس کرده تا برای «سکونت آوارگان اسلام» پناهگاهی فراهم شود. مکرّم الملک نوشت این وضع «ستمديدگان ظلم اجانب» و «ثمرات غفلت و سهل انگاری (۱۰۷) او در ادامه آماری وحشتناک ارائه داد: طبق این آمار فقط حوزه حکومت او چهل هزار گرسنه و آواره دارد که عمدتاً بیوه زنان و اطفال یک تا ده دوازده ساله را در بر می گیرد، این افراد غالباً مریض بودند. به نوشته مکرّم الملک «بالفرض تا زمستان اگر نوعی خود داری نمایند، علی التحقیق در زمستان کسی خلاص نخواهد شد»، (۱۰۸) یعنی همگی خواهند مرد. به سرعت در ایالت کردستان قیمت گندم خرواری صد تومان شد، برنج سیصد تومان، در سایر نقاط ایران هم گندم به همین اندازه بود، حتی در تهران که زیر نظارت ظاهری دولت مرکزی قرار داشت، قیمت نان به خرواری یک صد تومان بالغ گردید. (۱۰۹)

اگر کردستان آماج حملات روس و عثمانی بود، جنوب کشور و به طور خاص فارس عرصه تطاول بریتانیا گردید. در طول جنگ اول جهانی بریتانیا به موازات نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور، کمترین رحمی در حق ملت ایران روا نداشت. شهرها و دهکده ها خراب شدند، اهالی بی گناه جنوب کشور را غارت نمودند، تمامی قراء و بلوک حساس جنوب را با توپ ویران ساختند، مراتع و کشتزارهای حاصل خیز را با قوای خود و همدستی برخ نیروهای ایرانی چابیدند و به قول گروهی از اهالی فارس، به این شکل انگلستان «سرتاسر این مملکت را با هیولای رعب آور قحط و غلا مواجه ساخت.» در جنوب کشور پلیس جنوب دامنه نفوذ خود را تا اصفهان و یزد امتداد داد، به این شکل انگلستان «نقاطی که سالیان دراز تمامت آذوقه ایران را فراهم می نمود با یک دنیا بیشرمی و وقاحت غصب کرد، آنچه محصول از غله و حبوبات و ارزاق دیگر در این امکنه سراغ داشتن، ضبط و متدرجاً از راه اهواز و محمره و ناصری (۱۱۰) و عباسی (۱۱۱) برای اعاشه قشون خویشان در بین النهرین

فرستادند. وضعیت بی اندازه بغرنج شد، « فریاد و فغان الجوع » سکنه این بخش ها نواحی ایران، « به عیوق (۱۱۲) می رسید». از سوی دیگر « تلفات یومیه اصفهان و کاشان از یکصد و یکصد و پنجاه نفر [در روز] تجاوز کرده است.»

قزوین و توابع آن دیگر ناحیه ای بود که به شدت تحت تأثیر قحطی، حمله بیگانه و سوء مدیریت روز به روز مقلس ترمی شد. روستاهای قزوین به سال ۱۳۳۵ گرفتار قحط و غلای وحشتناکی شدند، مردم از فرط فقر و بیچارگی تمام احشام خود را سر بریده و خوردند و یا به ثمن بخش فروختند. عده ای از آنان از روستاهای الموت که عین السلطنه شاهد آن بود، به دلیل استیصال و گرسنگی به تهران می رفتند به این امید که در پایتخت جان به سلامت برند، لیکن وقتی وارد تهران می شدند، می دیدند اگر وضعیتی روستای آنها فقط به دلیل قحطی آشفته شده بود، این شهر را معضلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از پای در می آورد. مسئله مهم در قحطی سال ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ این نبود که غلات وجود نداشت، برعکس غلات فراوان بود، به دلیل گرانی اینک دیگر مردم قدرت خرید نداشتند. عین السلطنه نقل می کند از میزان غلات انبار شده محدود او که سال گذشته تا نیمه های سال دو ثلث فروش می رفت، آن سال یک ثلث هم فروش نرفته بود. شخص او با این که مقادیر زیادی غلات و به طور خاص گندم را به میزان پانصد خروار می توانست به آسانی خریداری کند، از این امر منصرف شد، زیرا می ترسید که همین غله جزیی خودش هم بماند تا چه رسد به این مقادیر دیگری هم خریداری کند. مطلب عین السلطنه نکته ای مهم را افشا می کند: اینکه غلات به اندازه کافی وجود داشت، اینکه با وجود خشکسالی مقادیر معتدبهی ارزاق در انبارها نگهداری می گردید و اگر همین محصول در اختیار مردم قرار می گرفت، تا حد زیادی مانع مرگ و میر می شد. به واقع محصول بود، اما محترکان قیمت ها را آنچنان بالا برده بودند که کسی قدرت خرید نداشت. مردم قزوین و حومه به دلیل گرانی غلات به تنکابن می رفتند، اما

فقط می توانستند مقداری برنج و ارزن تهیه نمایند. (۱۱۳)

باز هم از قزوین گزارش می رسید که بالغ بر چهار صد هزار تومان اموال نقد مردم توسط سالدات های روس به غارت رفته است. سالدات ها در شرارت خود بسیار مُصر بوده و دائماً اذیت و آزارهای خود را به گونه ای تکرار می کردند. اینان هر روز به وسیله ای آسایش را از مردم سلب کرده و مغازه ها را غارت می نمودند، بنا به گزارش یک شاهد عینی « در بازارها هیچ چیز پیدا نمی شود، تمام دکاکین عبارت است از یک سلسله قفسه های خالی که اجناس آن را هر قدر خوب بود آنها را به غارت رفته و باقیمانده را هم بدبخت کسبه از ترس خود دنقطه ای مدفون و پنهان کرده اند. درچنین سالی که شدت استیصال و گرانی طاقت فرسای ارزاق عموم را مضطر کرده است، بیچاره [مردم] به واسطه عدم امنیت از تحصیل معاش محروم مانده اند.»

در همین شکوئیه آمده بود باغات اطراف قزوین توسط روس ها تاراج شده است ، بالاتر اینکه هر روز اینان چندین فقره جنایت مرتکب می شدند و هر کس را از باغبان و یا دیگران در باغ ها پیدا می کردند، به شدت کتک می زدند و یا به آنان زخم های مهلک وارد می نمودند « که شاید از زندگانی محروم و به فاصله کمی از این زندگی آمیخته به ننگ فارغ می شوند، مردم در منتها درجه پریشانی و بدبختی، دادخواه نیست؛ ادارات صد مرتبه بدتر از زمان استبداد، مالیه دولت معرض یک دسته چپاولگر که از طرفی رعایا و از جانبی مالیه مملکت را می چابند، اداره حکومت با دوره ناصری (۱۱۴) بی تفاوت است، باز همان فراش ها و نایب الحکومه و نرسیدن به کارها و سرکیسه کردن مردم و قلق و خدمتانه (۱۱۵) غیره بهتر از زمان ناصری رواج دارد.» (۱۱۶)

در این شهر روس ها به تجار و کسبه حمله ور شدند و دکان ها و حجره های آنان را غارت نمودند. به سوی مردم معترض تیراندازی شد، حجره آقا سید محمد رضوی زاده را شبانه غارت کردند، محل این حجره در نزدیکی عمارت بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیسی واقع بود، اما نگهبانان این بانک از حمله مهاجمین

جلوگیری نکردند. از این حجره قریب یکهزار و پانصد تومان دزدیدند، به دنبال این حادثه کلیل تجار قزوین حجره های خود را بستند و در تلگرافخانه پناهنده شدند، اما پناهندگان خود می گفتند که می دانند این امر هم فایده ای در بر ندارد. تجار به مقامات مسئول در تهران تلگراف کردند و خاطر نشان نمودند مردم قزوین و تجار از تهران مأیوس شده اند، به همین دلیل تکلیف خود را نمی دانند. تجار نوشتند اگر این یأس ادامه یابد، بیم آن می رود که مردم از «ملتجی به قونسول انگلیس آن هم به انگشت کارکنان آنان [گردند]؛ یا در بانک انگلیس پناهنده شوند.» (۱۱۷)

در اوایل سال ۱۲۹۷ در قزوین گندم خرواری یکصد و سی تومان شد، یعنی حداقل حدود بیست برابر قیمت معمول. جو خرواری یکصد تومان و حتی محصول بی ارزشی مثل ارزن خرواری شصت و هفت تومان به فروش می رفت، بالاتر اینکه حبوبات مثل نخود و لوبیا خرواری صد تومان شده بود. مردم گرسنه الموت به تنکابن می رفتند تا برنج خریداری کنند، اما مأمورین دولتی حمل برنج را قدغن کرده بودند، «این مردم گرسنه دست خالی مراجعت می کنند، نفرین و ناسزا می گویند.» در شهر قزوین که از مهم ترین مناطق کشاورزی ایران بوده و هست، مردم از گرسنگی جان می دادند. بنا به گزارش های شاهدان عینی «توی کوچه و خیابان نفوس زکیه از گرسنگی نیمه جان و جان داده افتاده است.» (۱۱۸) مرض وبا و حصبه هم به نوبه خود مردم را درو می کرد، کسانی که زنده مانده بودند همه رنگ پریده، چهره ها زرد، بدن ها تکیده و نحیف و گردن ها بسیار باریک شده بود، مردم حتی نای راه رفتن نداشتند. در بسیاری از مناطق حال و روز مردم از این هم بدتر بود، اغلب مردم گرسنه و درحال غش و ضعف بودن، «بدتر از همه درویشعلی همدانی با برادرش، پسرش، زن و بچه اینجا [الموت] آمده اند، لوت، عریان ... این آدم کاسب بود همه ساله متاع می آورد، بعد پوست خریداری می کرد. حالیه این قسم شده می گوید روس ها تمام مال ما و اهل آبادی ما را بردند.» (۱۱۹)

در ولایت معمور و سبزو و خرم مازندران، همه جا خشکی بود، همه جا کمبود آب نگرانی جدی ایجاد کرد، روز به روز بر نرخ اجناس و امتعه افزوده می شد. مصیبت بزرگ تر روس ها بودند. این وضع باعث شد مردم بیچاره به ویژه در مناطق شمالی کشور به فقر و افلاسی وصف ناپذیر مبتلا شوند. دیگر اینکه در آمل آتش سوزی مهیبی روی داد که خانه و کاشانه مردم را ویران ساخت، ده هزار تن بی خانمان بیرون شهر گرسنه و عریان جمع شده و منتظر کمک دولت مرکزی بودند. دویست هزار کیسه برنج و مقدار معتابهی مال التجاره و اثاث البیت آنها طعمه آتش گردید. (۱۲۰) انگلیسی ها وعده دادند به نیروهای نظامی خود دستور داده اند در این شرایط غلات ایران را جمع آوری و احتکار نکنند، نیز قول دادند در رفع بحران به دولت ایران کمک کنند تا خاطر مردم آسوده باشد. این نکته خود مبین این موضوع است که انگلیسی ها در احتکار غلات و شیوع قحطی در سراسر کشور نقش مهمی داشته اند. در گیلان وضع بهتر بود، میرزا کوچک خان جنگلی که مانع بیگانه به گیلان میشد، خدمات بزرگی به مردم این منطقه انجام داد، گیلان یکی از مهمترین نقاطی است که هیچ گزارشی از قحطی در آن مخابره نشده است. به دستور میرزا، دویست خروار برنج از رشت به تهران ارسال کردند تا توسط معین الووزراه یعنی حسین خان علاء بین مردم تقسیم شود. نیز میرزا مساعدت کامل کرد تا چهار هزار خروار برنج خریداری شده توسط دولت، در اسرع وقت به تهران فرستاده شود. (۱۲۱)

کرمانشاه از دیگر نواحی غرب کشور بود که از جنگ و قحطی بزرگ به شدت آسیب دید. به گزارش حکومت کرمانشاه، چون اتباع خارجه و کنترات چی های روسیه غله را انبار نموده بودند، اهالی به جهت کمی جنس در عسرت زندگی می کردند. مجلسی برای بررسی بحران در دارالحکومه متشکل از کارگزار و سایر مأمورین دولت، علماء اعیان، تجار و اصناف با حضور کنسول های روس و انگلیس تشکیل گردید. مذاکرات حول این موضوع بود که کنسول های

روس و انگلیس مانع از احتکار غله توسط مأمورین خود شوند. آنان قول دادند تا در این زمینه اقدامات مساعد انجام دهند، قرار شد برای خرید غله از لرستان سی هزار تومان جمع آوری نمایند و مأموری را برای خرید جنس به آن ولایت بفرستند. در همان جلسه مقرر گردید دو کمیسیون برای مبارزه با بحران غله وارد کار شود: یک کمیسیون پول و اعانه جمع کند و کمیسیون دیگر انبارهای محتکرین را شناسایی و مصادره نماید. این کمیسیون، همچنین وظیفه داشت غله را ببین خبازها توزیع کند. (۱۲۲) همزمان در اصفهان آذوقه نایاب بود، در این شهر بلوایی به پا شد. در اصفهان برادران فرزندان محمد حسین کازرونی بودند، حاج محمد حسین کازرونی معروف آنجا بلکه ایران بود. شرکت مسعودیه و شرکت اسلامی و کارخانه بافندگی کازرون در اصفهان از تأسیسات او به شمار می آمد. آقا میرزا محمود کازرونی همراه با بردارانش یعنی میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد علی کازرونی روزی یک خروار نان به تهی دستان می دادند. اینان دست از تجارت و کارهای خود کشیده از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته دامن بر کمر زده پشت دکان نانوائی ایستاده از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته دامن بر کمر زده پشت دکان نانوائی ایستاده، بلیط از فقرا گرفته و نان مجانی میدهند.» (۱۲۳) شد. (۱۲۴) هیچ امیدی به آینده وجود نداشت. در نواحی مرکزی ایران مثل اراک، گلپایگان، خوانسار و کاشان وضعیت مشابهی وجود داشت. به عبارت بهتر هر جا پای قشون انگلیس روس رسید، امان مردم بریده شد. قشون روسی مقیم اراک، از مردم محروم چهار هزار خروار غله خواستند، در گلپایگان این میزان تهیه شد، اما روس ها بدون پرداخت قیمت؛ جنس را بردند. خبر می رسید که مجدداً « قشون روس از انبارهای غله گلپایگان جنس می برند و به هیچ وجه قیمت آن را هم تأدیه نمی نمایند! » (۱۲۵) در همین حال خبر می رسید قشون روسیه، وارد زنجان شده اند، در این شهر هم مثل سایر شهرهای ایران، غلات و آذوقه کمیاب شده بود؛ بالاتر اینکه در اغلب موارد، غلات نایاب و جغد قحطی بر فراز سر مردم به پرواز در

آمده بود. مردم که خود با درد بی درمان خویش به هر طریقی زندگی را می گذرانیدند، اینک با اعلان خبر ورود قشون روس به شهرشان به شدت وحشت زده شدند، (۱۲۶) آنان مضطربانه به این می اندیشیدند که با آن وضع فلاکت و افلاس، چگونه باید علّه مورد نیاز روس ها را تأمین نمایند؟

در زنجان زنان گرسنه به دارالحکومه مراجعه کردند، اما مشاهده کردند در بسته است. زنان در دارالحکومه را سنکسار نمودند و سپس به خانه فردی به نام حاجی سید نعمت مراجعه کردند، آنان خانه این مرد را به آتش کشیدند و مردی به نام حاجی مهدی تاجر را که آرد به رشت حمل می کرد کتک زدند که «بنابر گزارش های واصله مشرف به موت است.» این مرد را به خانه حاجی سید محمد آقای مجتهد بردند، در آنجا از او قبض یکصد خروار گندم را گرفتند و رهایش کردند. والی شر قول داد مسئله نان مردم را شش روزه حل کند و این مهم را سامان دهی نماید. (۱۲۷) و از مردم خواست دکان های خود را بگشایند، در همین اوضاع و احوال «آقا مشهدی حسن حلاج رنجبر نطقی علمی و اجتماعی دائر بر مرام و روش دمکراسی و تهییج عموم به مناسبت این مرام» در مسجد شاه ایراد کرد! نیز سید محمد تدین «نطق بلیغی که حاوی اصول عقاید اسلامی و مطابقه آن با مرام دمکراسی بود، بیان فرمود.»

اما درست زیر همان خبرآمده بود: «به قرار اطلاعات واصله مسئله کمیابی غله از نقاط، اسباب زحمت برای اهالی فراهم نموده؛ در یزد و قزوین و کاشان و سمنان اغلب دکانین بسته شده اهالی بی اندازه مضطرب می باشند و آنچه خبر می رسد بیم اغتشاش از این جهت می رود.» بعد از این خبر، گزارش مشابهی از کرمانشاه رسیده بود، در این گزارش هم ذکر شد که وضع نان در کرمانشاه بی اندازه وخیم و جان و مال و ناموس مردم در خطر قرار دارد، کسب مردم به احتمال قریب به یقین تعطیل خواهد گردید، در ساوه هم مردم در تلگرفخانه اجتماع کردند و به واسطه گرانی نان سرو صدا به راه انداختند. (۱۲۸)

گرسنگی در یزد هم بیداد می کرد، تجاریزیدی مقداری جنس از کرمان و رفسنجان خریداری کردند تا آن را برای کمک به مردم به یزد حمل نمایند. حاکم کرمان «صلاح ندیده که جنس خریداری خود یزیدی ها برای تأمین حیات اهالی گرسنه یزد حمل شود.» تجاریزیدی قصد داشتند دوازده هزار خروار غله خریداری نمایند، اما مسئولین شهر کرمان اجازه ندادند، تجاریزیدی شدند حداکثر سه تا چهار هزار خروار خریداری کنند، باز هم مخالف شد؛ بالاخره دولت دستور داد یک هزار خروار به یزد حمل گردد، ما باز هم اجازه ندادند. (۱۲۹)

از آن سوی در یزد به واسطه کمی غله، گرانی بیداد میکرد، در این ولایت بارانی نمی بارید و اوضاع جوی نشان می داد به این زودی ها خبری از نزولات جوی نخواهد بود. مردم نگران بودند و اضطراب از سر و روی آنان می بارید. (۱۳۰) در سمنان از اول طلوع آفتاب لاینقطع عموم مردم به تلگرافخانه سرازیر شدند و «ناله الجوع الجوع» آنها به آسمان می رفت. بنا بریک گزارش تلگرافی «تمام دکاکین بسته شده، عمل خبازخانه هم رشته آن گسیخته شده، هنگامه غریبی است. علما و تجار و اعیان تماماً تلگرافخانه هستند، آن قدر فریاد یا محمد [ص] بلند است که ممکن نیست کار کرد، خوبست توجه عاجلی برای اهالی بشود.» (۱۳۱) والی کرمان دستور داده شده بود به تجاریزیدی اجازه دهد برای نجات مردم یزد از گرسنگی، غله حمل کنند. والی به وزیر داخله تلگراف کرد که محصول کرمان آفت دارد و حمل آن غیر ممکن است. (۱۳۲) مشاهده می کنیم که در این ایام کرمان هم با مشکل قحطی مواجه نبود، البته خود شهر کرمان. دلیل امر واضح است: این زمان در این شهر سرپرسی سایکس زندگی می کرد که تشکیلات پلیس جنوب را راه اندازی کرد، نیز کرمان کلید رسیدن به سیستان بود؛ سیستان هم دروازه رویایی هند. به عبارت بهتر در کرمان هم خود انگلیسی ها برای جلوگیری از شورش مردم مانع تعمیق قحطی شدند. در این شهر همان طور که دیدیم هزاران خروار غله انبار شده بود اما مردم مناطق همجوار مثل یزد، از گرسنگی می مردند. لیکن این امر هم

مقطعی بود، درست به هنگام انقلاب روسیه و درست زمانی که معلوم شده بود روس ها از ایران رفتی هستند، کرمان هم وضعیت سایر شهرهای کشور مبتلا شد.

عین السلطنه به نقل از روزنامه رعد می نویسد:

قحط و غلا در تمام مملکت حکمفرماست. مسلمانان و ودایع الهی از گرسنگی تلف می شوند. در شهر قم روزی پنجاه نفر عجالتاً تلف می شود. در همدان سی هزار نفر فقیر اسم نویسی شده است. در طهران خبرنگار رعد به چشم دیده که جمعی زن و پیر مرد از سلاح خانه خون گوسفند برای تغذیه خود و اطفالشان می بردند. شترمرده ای در خندق افتاده بوده گوشت و پوست حتی استخوان های آن را مردم شبانه برای خود برده اند. رعد می نویسد با یک نفر از دمکرات های جدی ملاقات کردم و گفتم این چه ترتیب است که شما و رئیس آقای مخبر السلطنه رفتار می کنید. گفت من چند مرتبه به آنها گفتم که داخل عمل نان نشوید از عهد مخبر السلطنه خارج است، قبول نکرده مرا مردود نمودند. حتی صفت ارتجاع به من دادند. حالیه به این ترتیب است که می بینید. می گویند دولت دو کرورتا حال برای نان پول داده و هیچ تفاوتی به حال مردم نکرده است. (۱۳۳)

آری! این کرورها به جیب کسانی سرازیر می شد که بی رحمانه قتل عام مردم گرسنه را نظاره می کردند، اما جنازه های آنان را پلکان ثروتمند شدن خود قرار دادند. پولی که برای رفع گرسنگی مردم اختصاص داشت حیف و میل می شد و در این حال هیچ فریاد رسی نبود. سال ۱۳۳۶ ریاست ارزاق تهران با مخبر السلطنه هدایت بود روزنامه رعد وضعیت نان تهران و اتلاف نفوس پایتخت را کار حزب دمکرات می دانست که می گفت ریاست آنها با هدایت است. در مقاله ای با عنوان «دمکرات ها بخوانند» نوشت در این هفته پنجاه و یک نفر از گرسنگی در طهران مردند، در محبس نظمیه تهران چهارصد و پنجاه نفر محبوسند و اطفالی وجود دارند که والدینشان معلوم نیست و در محبس به

سر می برند. اکثر این افراد هنوز محاکمه نشده اند و تقصیر یا بی گناهی آنان اثبات نشده است. (۱۳۴)

خراسان در زمره دیگر ولایاتی بود که در آتش بیداد و قحطی می سوخت. در اواسط ذی قعدة سال ۱۳۳۵، نامه ای بامضای عبدالحسین خراسانی به روزنامه زبان آزاد رسید، در این نامه آمده است: «خراسان در آتش قحطی، وبا، عدم امنیت می سوزد. هر یک از این علل منفرداً برای تهییج افکار و منقلب کردن یک مردمان مطیع تری کافی است. فقط نقل از روزنامه بهار چاپ خراسان نوشت: [عده ای اهالی ستمدیده قوچان که [حاکم] ایالت به عرض آنها نرسیده بود، به صحن امام [رضا(ع)] پناه آورده و نفط روی خود ریخته و آتش زده اند و مردم جمع شده آنها را نیم سوخته خلاص کرده اند، این است حال خراسان..» (۱۳۵) در مشهد دکان های خبازی به دلیل قحطی بسته شدند، جمعیت گرسنه در کنار خبازی ها تجمع کردند فریاد و فغانشان به هوا رفت، احتمال بروز شورش هر لحظه در شهر قوت می گرفت. وزارت داخله به وزارت مالیه نوشت برای جلوگیری از تعمیق بحران هر چه سریعتر غلا به این منطقه ارسال گردد. (۱۳۶)

در ساوه قریب چهار هزار نفر به اداره های مختلف دولتی ریختند و به قول گزارشگران «فریادشان از بی نانی بلند است و به نان جو محتاجند.» (۱۳۷) از منجیل خبر می رسید مأمورین مخصوص روسیه به طارم رفته اند و مشغول جمع آوری غلات هستند. آنان مقادیر فراوانی گندم و جو را به طرف زنجان برده و در انجا انبار نموده بودند. (۱۳۸)

از مرداد سال ۱۲۹۶ به ترویج مردم در برابر خبازخانه ها تجمع کردند، به گزارش روزنامه نوبهار مردم پنج شش ساعت در مقابل نانوائی های سنگک معطل می شدند و دست آخر هم بدون نان به خانه می رفتند. فقرای تهران و کسانی که به طبقات فردوست اجتماع تعلق داشتند، جلو نانوائی هایی که نان

جو می فروختن صف می کشیدند، اما باز هم چیزی به دست آنان نمی رسید. این موضوعی شگفت انگیز بود، زیرا مرداد ماه فصل بر داشت محصول گندم و سایر غلات بود، پس چرا وضعیت به این شکل در آمده بود؟ بخشی از موضوع مربوط به فقدان بارندگی زمستان سال ۱۲۹۵ می شد، اما واقعیت امر این بود که این موضوع حداقل در تهران نباید به این سهولت تأثیر مخرب بر جای گذارد، تهران هرگز تاکنون وضعیتی به این شکل را مشاهده نکرده و به خود ندیده بود.

شوال سال ۱۳۳۵ مطابق با تیر و مرداد ماه سال ۱۲۹۶، ابتدا اخبار نگران کننده تری در مورد مسئله نان از سراسر کشور به گوش می رسید. نان روز به روز کمتر می شد، این موضوع اسباب زحمات فراوانی برای مردم فراهم ساخت، « فقرای بیچاره با نهایت سختی گذران می نمایند و با اینکه از طرف بعضی ها پیشنهادهایی راجع به اداره کردن امر نان و تنزل قیمت آن شده است، مقامات مربوط توجهی ننموده و معلوم نیست برای آسایش اهالی چه تصمیم اتخاذ خواهند نمود.» (۱۳۹) در حالی که در آن روزها گندم به اندازه کافی وارد شهر تهران می شد، اما برخی از ملاکین و خبازها گندم را احتکار کرده «منافع عمده را برای خود پیش بینی نموده اند.» دولت نتوانست برای جلوگیری از حرکات ضد انسانی خبازها و محتکرین ادقामी صورت دهد؛ در نتیجه موضوع نان به مشکلی لاینحل مبدل گردیده و روز به روز سخت تری شد، درست در این وضعیت مردم از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب مقابل ناوایی ها تجمع می کردند. (۱۴۰) به امید اینکه نانی به دست آورند و به خانه برند، اما همیشه ناکام می ماندند. در عین حال گزارش می رسید که همه روزه از شهرها و ولایات دیگر هم تلگراف های نگران کننده می رسد، همه این تلگراف ها یک مضمون داشت: قحطی.

از سرزمین آذربایجان و اردبیل گرفته تا فارس و کرمان و یزد و خراسان؛ خبر

اصلی قحطی بود. به طور مثال گزارش می رسید:

خراسان بدبخت پنج ماه است سختی آتیه خود را پیش بینی کرده و

تلگراف عدیده به دولت مخابره نمود و تقاضا کرد که گندم دولتی را به خود رعیت بفروشند... هنوز از ولایت خراسان فریاد استغاثه بلند است. در عین حال از تمام سرحدات ایران جنس به خارج حمل می شود و مجتکرین سفله نیز در هر محل حتی در تهران به احتکار مشغول و اداره ای که بتواند در امر آذوقه عمومی ایران بالاخصاص نظری داشته باشد موجود نیست. (۱۴۱)

در تبریز هم قحطی بیداد می کرد، برنج خرواری هزار تومان و یک من ده تومان شده بود که با معیارهای زندگی آن زمان بسیار سرسام آور تلقی میشد. روسیه درگیر مسائل داخلی خود بود و محصولی از آنجا به آذربایجان نمی رسید، از آن سوی «از طرف طهران هم که انگلیسی ها نمی گذارند آذوقه به سر منزل تبریز از این طرف برود» (۱۴۲) نتیجه مرگ و میر دهشتناکی بود که هر روز از مردم قربانی می گرفت و در ارومیه مردم هر روز از گرسنگی می مردند، «سی هزار اشرار» از هیچ گونه قتل و غارت مردم فلک زده خود داری نمی کردند، قشون روس با این راهزنان همراه و رعیت بیچاره متواری بود. تقاضا شده بود دولت مرکزی ده هزار خروار غله برای نجات مردم از گرسنگی به آنجا فرستند، پنج هزار خروار را مطابق نرخ معمول بفروشند و نصف دیگر را به رایگان بین فقرا توزیع نمایند. (۱۴۳)

وضع کمبود ارزاق قحطی در ارومیه دست کمی از سایر اسفناک و رقت انگیز بود. گفته می شد «سختی ارزاق و قحطی بعلاوه گرسنگی به حدی مستولی شده که از قرار راپورت، روزی نیست چندین نفر از گرسنگی تلف نشوند.» (۱۴۴) این وضعیت اسفناک توسط محمد حسن نظم السلطنه افشار ارومی هم گزارش شد، او نیمی از حقوق خود را برای کمک به مردم فلک زده اختصاص داد، این موضوع با عنوان «بذل نصف حقوق» در روزنامه زبان آزاد منتشر شد.

همچنین در ارومیه آفات و خسارات وارده بر مردم باعث شد بازاریان و تجار و اصناف و کسبه از هستی ساقط شوند، این معضل به روستاها هم سرایت کرد، « اهالی فلک زده در کمال عسرت و پریشانی و در ماه رمضا روزها که روزه بودند و برای شب؛ نان خالی هم پیدا نمی کردند.» (۱۴۵)

در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با نوامبر ۱۹۱۷ و آبان ماه ۱۲۹۶ از تبریز خبر می رسید این شهر از حالت طبیعی خود خارج شده است و « پیداست که دست های نا مبارکی در کار آشفستگی آن ایالت داخل است. مجرک کیست و مقصودش چیست؟ هنوز به ثبوت نرسیده، ولی تا این اندازه می توان تخمین نمود که از یک ماه و نیم به این طرف پس از ورود بعضی عناصر بدان ناحیه یک الت ناشایسته ای در اینجا پدیدار شده است! بعضی عناصر مخفیاً به نام شعبه کمیته مجازات آن شهر از اهالی شهر و مردم متفرقه بدون یک پرنسیپ و اساس حزبی مجتمع و شروع به قتل اشخاص نموده و در ظرف چند هفته متجاوز از شش هفت نفر را به اقسام مختلفه به قتل رسانیده و از طرف نظمی و حکومت آنجا نیز اقدام روشن به عمل نیامده است.» (۱۴۶)

معضل نان ایران ریشه ای هم در خیانت های برخی سران قبال و عشایر داشت. با این که که وزارت مالیه دستور داده بود علالت به خارج کشور حمل نشود، خوانین ماکو اقدام به صدور گندم ایران به روسیه می کردند. آنها مأمورین گمرک را تهدید و یا تطمیع کرده و کار خود را انجام می دادند، در رأس همه اینان اقبال السلطنه ماکویی قرار داشت، به وی دستور داده شد تصمیم دولت را محترم شمارد و از حمل غله به خارج کشور خود داری کند. (۱۴۷) به دلیل اقداماتی از این دشت، همراه با تجاوزطلبی های روس و عثمانی و آلمان، وضعیت مناطق غربی ایران به شدت بحرانی شد. به واقع از رمضان سال ۱۳۳۶ مطابق با سیزدهم سرطان ۱۲۹۷ وضعیت به وخامت گرائیده بود: « هیچ چیز برای خوردن نداریم. من همچو رضانی در عمرم ندیده بودم که افطاری

سحری هیچ نباشد و گرسنه بلند شویم. اصلاً میوه هم کم است.» (۱۴۸) با اینکه در این دوره در برخی مقاطع ارزاق و به ویژه گندم فراوان بود، اما ازدکان های نانوائی فقط صدای ضجهٔ مردم شنیده می شد. مردم از گرسنگی رمق راه رفتن نداشتند، «زن ها و اطفال در کوچه ها از بی نانی و بی چیزی [می میرند و این مطلب] دل هر قسی القلبی را آب می کند.» (۱۴۹) با اینکه هراز چند گاهی مقداری گندم به نانوائی ها داده می شد و آنها هم البته نانی به دست مردم می دادند، اما در سراسر این دوره نانوائی ها بسیار شلوغ بود؛ هیچ گاه نانوائی ها از جمعیت انبوه خالی نشد. وضعیت تهران هم بیش از جاهای دیگر رقت بار بود.

روزنامهٔ نوبهار وضعیت کشور را در این مقطع تاریخی این گونه گزارش داد: احوال عمومیه چندان خوش نیست، اخبار ناهنجار از همه طرف می رسد، تأثیرات نفوذ خارجی، لابیگری هیأت های حکومت، عدم مساعدت طبیعت و خشکسالی های عمومی، ملخ خوارگی، حمل جنس از هر سو به خارجه، جور و اعتاف حکام، تجاوز راهزنان، مسدود شدن طرق تجارت از خارج و داخل، اینها همه با وجود عساکر اجنبی در قطعات مملکت و تجاوزات آنها و عدم مراعات نظم و دیسپلین قشون روس توأم شده و یک سال پر خوف و خطری را بر سنین حیات تیره ما علاوه می نماید. گرسنگی و فقر چیزی نیست که بتوان آن را جزو سایر بدبختی ها تحمل نمود یا ملت را به تحمل آن وادار ساخت، یک ملت هر قدر فداکار و هر قدر بردبار باشد در برابر فقر و احتیاج نمی تواند تسلیم نشود. (۱۵۰)

در ماه های تیر و مرداد سال ۱۲۹۶ بحران ایران شدت یافت. با اینکه در روسیه انقلابی به وقوع پیوسته و تزار از قدرت خلع شده و کرنسکی زمامدار امور گردیده بود. اما قشون روس از وحشیگری های همبستگی خود دریغ نمی کردند. کشور همچنان آماج حملات آنها بود و مردم فقیر ایران قربانی تهاجمات بلاوقفه روس ها بودند، مسئله این بود که روسیه در آستانه خروج نیروهایش

از کشور بود؛ اما سربازان این کشور حتی به هنگام خروج هم مردان ایران را مورد حملات خود قرار می دادند. در همین وضعیت بود که کمیته مجازات همچنان به عملیات خود ادامه می داد. جنگی روانی با توزیع شبنامه ها شکل گرفته بود که مردم را نسبت به آینده نا امید می کرد. همزمان فقر، قحطی، گرسنگی و سایه های وحشتناکی مرگ و میر ناشی از این بحران؛ سیمای کشور به ویژه تهران را هر چه بیشتر کدر کرد. در این شرایط بود که بهار نسبت به وضعیت کشور یاز هم هشدار داد.

بهار نوشت :

لازم نیست تکرار شود، نوحه نباید خواند بلکه در موقع خشم و فشار بدبختی باید فکر کرد و باز هم فکر. قشون روس یا بالطبع یا با تحرک مشغول یغمای شهرهای ایران و تاراج بازارهای ما شده اند و بیم آن است که حوزه تاراج کاری آن اهریمنان توسعه یابد، درین هنگامه بدبختی، در ایران هم بحران مثل یک دیو سیاه، دندان های زرد گنبدیده خود را به ما نشان می دهد! کسی به فکر نیست! وزرا بیچاره اند! مردم بد اخلاق در فکراستفاده های شخصی و تنزل دیگرانند! فرزندان وطن الحق که ناخلف و نالایق و شهر تهران مرکز فساد اخلاق و بدبختی مثل از هر طرف به ما هجوم آورده است! روز گارما چنین است! آیا شاه در چه خیال است؟ آیا شهنشاه ایران پسر اردشیر بابکان نمی داند درکشورش چه هنگامه ای است؟ درخارج طهران، دراین صحراهای بی سایبان و درین شهرهای بی صاحب، چه خبر است؟ این آتش ها از چه جا روشن است شده است؟ از پطرو گراد و یا از لندن؟ از برلن و یا از قسطنطنیه؟ خیر شاه می داند، ما هم می دانیم که از تهران... دشمن درتهران است نمی گذاردمای روی سعادت را زیارت کنیم، همیشه درتهران بوده و حالا هم درتهران است! (۱۵۱)

بعد از نگارش مقالاتی از این دست بود که شاه دستور داد نوبهار را توقیف کنند.

درچنین اوضاع و احوالی بود که تنی چند به عنوان نمایندگان اصناف به دربار صاحبقرانیه رفتند و به عنوان کمبود نان تحصن اختیار کردند. از طرف دولت دوتن آنان احضار کردند و گفتند متحصنین تقاضای خود را بنویسند تا به کمیسیون ارزاق رود و دستور رسیدگی داده شود، ما این گروه دست از تحصن خود نکشیدند. در تهران «به تحریک و پول سفارت انگلیس اهالی طهران می خواستند برای نان بلوایی بکنند یا بروند صاحبقرانیه چادر زده متحصن شوند. به هزارماجرا جلوگیری شد. به بعضی هم پول داده اند روضه خوانی میکنند.» (۱۵۲)

بالاخره هم این امر محقق شد: «به تحریک انگلیسی ها انقلابی جهت نان در طهران روی داده مثل روسیه. انقلاب نان منجر به تغییر کابینه شد.» حسین صبا ترسناک از تغییر کابینه اینک از اتحاد نیروها حمایت می کرد. (۱۵۳) اینک قدرت به دست عین الدوله افتاد، کابینه از نیروهای بحران ساز خالی می شد و به جای آنها رجال معمر در وزارتخانه ها جای گرفتند: مستوفی الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن الملک وزیر مالیه گردیدند: «چون در هر کابینه هم باید یک نفر طبیب باشد در این کابینه هم به جای حکیم الملک، دکتر اسماعیل خان امین الملک برقرار شده است. مملکت مریض است وزرای ما مریض تر، ناچار از عضویت طبیب هستند.» (۱۵۴) اما درست بعد از بیست و چهار ساعت باردیگر بحران طلوع کرد. عین الدوله استعفا داد اما شاه آن را نپذیرفت. وزرا همه مشغول این فکر بودند که برای تهیه نان مردم چه باید کرد؟ نتیجه مذاکرات این بود که راهی نیست، در نتیجه همه استعفا دادند، «دردهای بی درمان ایران زیاد است. این حکایت قحطی هم مزید علت شده از هیچ نقطه هم نمی توانند تهیه روزی کنند. در تمام شهرهای ایران آدم از گرسنگی تلف می شود.» (۱۵۵) در تهران به آن بزرگی فقط سی باب دکان نانوائی باز بوده، ده تایی آنها دولتی و بیست تایی دیگر به اختیار خود نانوایان بودند. عین السلطنه به نقل از میرزا علی اکبر خان

قزوینی از محبوسین باغشاه در زمان محمد علی شاه که اخبار موثقی از تهران داشت نقل می کند در این شهر، « قحطی نان است و روزی اقلأ یکصد نفر آدم از گرسنگی تلف می شود در معابر و روز به روز هم در تزايد است. سایر ولایات هم قحط و غلا، اغتشاش، دزدی، سرقت حکمفرماست. » (۱۵۶)

به واقع دوره اوج قحطی زمانی بود که دولت علاء السلطنه به جای وثوق قدرت را به دست گرفت، این دوره طلایی نفوذ گروه های مافیایی در تشکیلات اداری کشور بود. نیز این دوره مصادف بود با ادامه عملیات کمیته مجازات. بالاخره دولت علاء السلطنه اعلام داشت مسئله گرانی ارزاق که نتیجه عدم بارندگی، خشکسالی و سن زدگی است، از عمده ترین دلمشغولی های کابینه به شمار می آید. وی اعلام نمود برنج از مازندران وارد تهران می کند تا با بحران مقابله شود. از سویی به انبارداران گندم و جو گفته شد محصول خود را به مردم عرضه نمایند، اگر انبارداران به میل خود این کار را انجام دهند، دولت به قیمت عادلانه از آنان گندم و سایر غلات خریداری خواهد کرد، اما اگر دولت آنان را مجبور به گشودن انبارهای خود کند؛ بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد. (۱۵۷)

دست های پشت پرده بحران نان

وضعیت نان وقحطی بزرگی که تهران را روز به روز بیشتر مورد تهدید قرار میداد، بسیار مشکوک به نظر می رسید، این وضع از نظر بسیاری از دست اندرکاران دور نماند و به صراحت به مصنوعی بودن بسیاری از تنش های کشور اشاره می شد. بدون تردید ملک الشعراء بهار شجاع ترین این افراد بود که می نوشت: « چه خبر؟ امروز دولت روزی دویست و چهل پنجاه خروار گندم به خبازخانه می دهد و معذالک کار نان به درجه ای سخت و خراب است که بدبینی های ما را تا این درجه قوت می دهد، در صورتی که میزان نان روزانه تهران همه وقت کمتر از این بوده و هیچ وقت نان به این عسرت و خرابی نبوده

است!» بهار از دست اندرکاران می پرسید این کنم ها، آردها و نان ها به کجا می رود، «کدامین دست است که گندم و آرد را از دولت گرفته و در زیر زمین ها، انبارها برای تهیه مرگ سیاسی ما ذخیره و انبار می نماید؟» (۱۵۸)

این نکته ای مهم بود که از دید بصیرت آمیز امثال بهار دور نمی ماند، او توضیح می دهد تمام بحران برای این است تا با مخالفین تسویه حساب سیاسی شود و کار ایران به اغتشاشی ختم گردد تا از دورن آن با یک کودتا به هرچه میراث مشروطه است، پشت پا زده شود.

اونوشت وزرای کابینهٔ علاءالسلطنه خود بهتر میدانند که خبازها آردهای احتکارشده را به محتکرین می فروشند، به جای نان معمولی؛ نان قندی و روغنی تولید شده و انبار می گردد تا با گسترش قحطی به قیمت گرانتر به مردم گرسنه فروخته شود؛ آری دولت و وزرا این سناریو را خوانده اند اما شگفت اینکه درصدد برخورد با «این خائنین» بر نمی آیند. بهار فریاد کشید:

اغفال تا کی؟ صبر و بردباری تا چند! و تاچه وقت باید مشتی مردم بدبخت فدای لاقیدی جمعی و آنتریک خائنه جمعی دیگرشده و خائمان رعیت برباد رود؟

مگر نمی بینید که دشمنان مشروطیت و مجلس به وسیله نان، هوس داران دیکتاتوی و وزارت و غیره به وسیله نان، طرفداران نفوذ خارجه و بی پا کردن استقلال مملکت و به وسیله نان و بالاخره تمام دزدان و شیادان و مفسدین بدین وسیله شب و روز مشغول دوندگی و احتکار و اغفال مقامات عالیه بر آمده و می خواهند از این راه انتخابات را معوق ساخته، کابینه را بی پاکرده، نفوذ خارجه را شدید نموده، افکار عمومی را به طرف هیجان و فساد سوق داده و بالنتیجه در آخر کار با دو لقمه نان عموم مردم را صید کرده و آخرین مقصود نامقدس و نابکارترین رولی (۱۵۹) را که یک بار در وسط بازی بر همخورد، بار دیگر از سرگرفته و آن را در بالای تختگاه کیان و در پشت میز میرزا تقی خان امیر کبیر بدبختانه بازی کنند؟! (۱۶۰)

این نکات نشان دهنده این است که بهار در زمره معدود افرادی بود که پشت پرده سیاست های جاری کشور کشف کرده و در صدد افشای آن بر آمده بود. اما همان طور که از مقاله پیداست بهار هم بناچار، از نوعی مصلحت اندیشی ناگزیر بود و یا رد نشان دادن دست های پشت پرده از خود محافظه کاری نشان می داد. بهار در زمره نخستین افرادی بود که از شیادانی یاد کرد که نه در مشروطیت و الزامات آن وفا درند و نه به استقلال تمامیت ارضی کشور. او بحران سازان را کسانی می دانست که سر در آخور بیگانه دارند و تلاش دارند به نام مشروطه، به نام آزادی و به نام هرآن چیزی که وجهی مثبت داشت و آنان به دروغ از آن دم می زدند. فاتحه مشروطه و آزادی را بخوانند و دیکتاتوری مورد نظر خود را بر کشور تحمیل نمایند. او کشف کرد که بحران سازان به عمد مردم را در قحطی و گرسنگی نگه می دارند، هر روز آشوبی به پا می کنند و کمیته مجازت و جوجه های ترور تشکیل می دهند تا روزی که مردم به کلی نا امید و مأیوس شدند، تیر خلاص را بر فرق مشروطه شلیک کنند و آنگاه دست از کارهای خود بردارند و سپس همین دو لقمه نان را به مردم اعطا کنند تا توده ها را مدیون خویش نمایند و خویشتن را عامل ثبات و آرامش و رونق اقتصادی معرفی سازند. او نشان داد هدف اصلی بحران سازان این است که در بار و دولت نفوذی تام به دست آورند، به همین دلیل بهار دست اندرکاران دولت را نهیب داد که «چرا خود را به کوری می زنید و چرا دیده و دانسته به سکوت می گذرانید و برای چه دشمن را آن قدر مهلت داده و دلیر می کنید که فردا از عهده او نه شما و نه دیگران نتوانند بر آمد؟!» او وضعیت آن دوره پر مخاف و مهابت را سنگلاخی دانست که باید با کفش آهنینی در آن راه پیمود.

بهار در مقاله ای دیگر باز هم بصیرت و هوشیاری خود را در مورد تحولات آن زمان به نمایش گذاشت. او نوشت «یگانه شاهکار دشمنان بزرگ این کابینه و تمام کابینه های ملی، امروزه احتکار گندم است که در تمام نقاط ایران بدین وسیله غلات و ارزاق عمومی احتکار شده و در یک روز معین برای برهم

زمن؛ چه مجلس، چه کابینه و چه هر چیزی که دلشان بخواهد، دو وسیله قوی یعنی هم درد و هم درمان در دست خودشان باشد؟!» (۱۶۱) به عبارتی بهار به بهترین وجه نشان داد مسئله قحطی بحرانی است که دو وجه دارد: داخلی و خارجی. دشمنان داخلی و خارجی که با هم همسو و هم جهت هستند، مسئله بحران نان و قحطی را به وسیله ای برای تسلط بر کشور مبدل کرده اند. اینان در موقعی که کابینه مورد نظر آنان قدرت را به دست گرفتند، بحران به گونه ای حل می کنند تا نشان دهند کابینه های قبلی به دلیل ضعف و یا عمد بوده که نتوانسته اند موضوع نان مردم را حل نمایند؛ البته بهار بارها توضیح داد که گروه یاد شده در صدد هستند تا با بحرانی ساختن فضای کشور کودتایی سازمان دهند و بنیاد مشروطه و مشروطه خواهی را به باد فنا سپارند. (I)

بهار ادامه داد: «سلاسل و اغلال عادت و زنجیر غفلت و جهالت» را باید پاره کرد، «زنجیر روس از ما باز شده، ولی ما خودمان زنجیر غفلت و جهل را به خودآویخته و بر بدبختی خودمان ادامه داده ایم!» (۱۶۲) بهار نوشت روس ها هم می گویند گرسنه اند اما به نام آنان اموال ایرانی ها احتکار می شود و به قیمت گران به ایشان فروخته می شد. او از زبان روس ها خاطر نشان کرد بیایید بررسی نمایید و محکومین را از اداره امور غلات دور کنید، ارزاق را بین مردم و قشون مستقر در قزوین توزیع نموده و کار را به انجام رسانید. توضیح داده شد دولت از مسئله بحران نان و دست های پشت پرده آن مطلع است اما اداره اراق عمومی در این زمینه تفتیش لازم را انجام نمی دهد، بهار از دست های مرموز انگلیسی ها در احتکار غلات سخن به میان آورد و نوشت «تدبیر مشنوم احتکار جنوب عنقریب در شمال هم سرایت خواهد کرد»، در آن روز به دلیل وخامت اوضاع مردم هیاهو به راه خواهند انداخت و روس ها بر شرارت خود خواهند افزود. (۱۶۳) لازم به یادآوری است، درست متعاقب انقلاب روسیه، انگلستان تلاش داشت راه خود را به سوی شمال کشور باز کند. بهار هشدار می داد اگر این امر محقق شود، همان قحطی که جنوب را به ستوه

آورده است؛ گیلان راهم متلاشی خواهد ساخت.

نکته مهم این است که در احکام چینی مورد نیاز مردم، فقط این محکومین داخلی نبودند که تیشه به ریشه کشور می زدند، بلکه انگلیسی ها با قدرت تمام در ایجاد این مصیبت بزرگ مداخله داشتند. روزنامه زبان آزاد نوشت به موجب اطلاعات متواتری که در اداره آن روزنامه رسیده است، مأمورین انگلیسی چه مستقیم و چه به دستیاری دلایان مظلومه، مشغول خرید جنس در جنوب کشور شده و هر جا جنسی می یابند، به قیمت گزاف می خرند و انبار می کنند اینان به هیچ وجه رعایت حال فلاکت بار مردم را نمی کردند و کمی غله در آن حدود که باعث گرسنگی روز افزون مردم می شد، برای شان کوچک ترین اهمیتی نداشت. این عملیات باعث گرانی غله و سختی ارزاق عمومی می شد، این وضعیت در اصفهان، یزد، کرمان، فارس و سایر نقاط جنوبی کشور توسعه یافته و «تولید یک نوع وحشت برای اهالی بیچاره و بی بضاعت فراهم شده است.» (۱۶۴)

درست در این شرایط و دقیقاً به هنگام تصدی علاء السلطنه به عنوان رئیس الوزراء یعنی در ماه ذی حجه سال ۱۳۳۵ انتخابات تهران انجام شد. برخی از اعضای کمیسیون انتخابات که روز هفتم شعبان ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد، گسانی بودند که مخالف تشکیل مجلس به شمار می رفتند، اعضای این کمیسیون عبارت بودند از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، محتشم السلطنه، مستشارالدوله، حکیم الملک و ممتاز الدوله. (۱۶۵) از بین اینان به طور قطع محتشم السلطنه، مستشار الدوله و ممتاز الدوله مخالف تشکیل مجلس بودند.

در شهر بزرگی مثل تهران فقط توانستند سیزده هزار تن را به پای صندوق های رأی بکشانند. شهر تهران در آن زمان « اقلای یک کرور جمعیت داشت، یعنی پانصد هزار تن. از این جمعیت بنا بر گزارش های رسمی حداقل ۱۸۶۰۰۰ تن در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از آن در سال ۱۳۳۶ قمری بدورد حیات

گفتند. خلاصه اینکه این انتخابات مشکلی بر مشکلات افزود: «انگلیس های می گفتند عدم میل مردم به انعقاد مجلس از همین تعرفه گرفتن معلوم است در حقیقت برای اهل طهران وعدم میل آنها مستمسک خوبی به دست انگلیس ها و مرتجعین افتاد.» اکثریت نمایندگان از آن دمکرات ها بود، گروه دمکرات های ضد تشکیلی منحل شد، از اعتدالی ها تنها دوتن به نمایندگی انتخاب شدند. (۱۶۶) به عبارت واضح تر، انگلیسها برگزاری انتخابات ایران موافقت نداشت.

از آن سوی با اینکه دسایس بیگانگان، شیادان داخلی و تهی بودن خزانه باعث بحران نان شده بود، اما به قول برخی ناظرین، این معضلات نمی توانست مانع از اصلاح نان شده بود، اما به قول برخی ناظرین، این معضلات نمی توانست مانع از اصلاح امر شود. به واقع تأمین نان تهران، موضوعی بود بیش پا افتاده، کابینه های بعد از مشروطه شاید هیچ گاه از دغدغه بحران نان آسوده نبوده اند، حتی از دوره فتحعلی شاه قاجار این موضوع همیشه یکی از دلمشغولی های حکمت ایران بود. دولت ها و حکومت ایران هیچ گاه از زیر بار معضل یادشده شانه تهی نکردند و تا آنجا که توانستند مانع از بروز قحطی شدند، هر چند در مواردی مثل قحطی بزرگ دوره سپهسالار خطری جدی کشور را تهدید نمود؛ اما ابعاد فاجعه در این زمان بسیار فراتر از آن چیزی می شد که به تصویری آمد. دولت های دوره مشروطه تمهیدات و اقدامات لازم برای جلوگیری از قحطی را حداقل در تهران اندیشیده بودند، از جمله اینکه اعتباری در اختیار قوام السلطنه معاون وقت وزیر داخله قرار داده شد، او هم بر همان اساس انبارهای دولتی را سرو سامانی داد، به واقع این انبارها در آستانه انباشته شدن از مایحتاج مردم وقوت لایموت اکثریت جمعیت تهران بود، کارهای مجازی طبیعی بازمی گشت؛ لیکن ناگاه وضع تغییر یافت. (II)

محتکران و قحطی بزرگ

از مهمترین عوامل بروز قحطی در کشور محتکران بودند. تجار و محتکرین ایرانی، دست روس و انگلیس را در قضیه از پشت بسته بودند. هر جایی که دست روس و انگلیس به مردم نمی رسید، سر و کله محتکرین پیدا می شد. اینان غلات و مایحتاج مردم را می خریدند و انبار می نمودند. کالاهای مورد نیاز و ضروری خارجی هم روز به روز کمیاب تر می شد:

همه چیز در ترقی است. با این گرفتاری مردم برای شکم و ملبوس، اشرار و مفسدین مملکت هم دست از کارهای خویش برنداشته متصل مشغول چپاول و غارت دهات و مزارع و شهرها هستند. سارقین ایل قشقائی تا ورامین و شهریار طهران آمده [اند] و سرقت می کنند. از همین یک مسئله گرفتاری مردم این مملکت خوب معلوم می شود. (۱۶۷)

در ربیع الاوّل سال ۱۳۳۶ عمادالسلطنه از تهران به برادرش عین السلطنه که در الموت اقامت داشت، نوشت:

از بابت قحطی و نیامدن باران و هنگامه ای که برپاست دیگر نوشتن ندارد. در طهران نمی شود نوشت که به مردم چه می گذرد و چه وحشتی حکمفرماست. اما کسانی که غله دارند دیگر یقین گله نباید داشته باشند زیرا قیمت از این بالاتر نمی شود و آنچه نوشته بودید یقین است اصلاح می شود، یعنی به قیمت اعلی خواهند خرید و برای سرکار بد نیست. (۱۶۸)

همین عین السلطنه ای که این همه از قحط و غلامی نالید، بر اساس خاطرات خودش از محتکران سر شناس بود، برادرش از تهران به او می نوشت درست است که قحطی و گرسنگی بیداد می کند، اما برای او که غلات فراوان انبار کرده است، موقعیتی است بسیار مناسب برای گرانتر فروختن غلات! این نمونه ای از بیرحمی ملاکین و متمولین در برابر مردم عادی بود.

درست زمانی که مردم ایران از گرسنگی می مردند، تعدادی از سوداگران و تجار، برای پر کردن کیسه خود به قیمت افلاس هرچه بیشتر مردم، غلات را به روسیه حمل می کردند، متن یک خبر به خوبی گویاست: «به واسطه اینکه چند نفر از تجار بنی اسرائیل اخیراً در انزلی شروع به خرید برنج نموده و محرمانه به روسیه حمل می نمایند، از طرف وزارت داخله ثالثاً (۱۶۹) تعلیمات لازمه برای جلوگیری از حمل آذوقه به خارج داده شده و به وزارت مالیه هم نوشته شد که به رؤسای گمرک دستورالعمل اکید بدهند که از حمل آذوقه و خشکه بارجداً جلوگیری کنند.» (۱۷۰) این هم از سهم بهودیان در قحطی ایران.

علاوه بر همه اینها، در بحبوحه جنگ اول جهانی فقر، فلاکت، قحطی و مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیر بیداد می کرد. فلاکت های سیاسی و اقتصادی ایران ریشه در چند عامل ظاهراً منفک از هم داشت که به طور کاملاً مرتبط با هم در تحولات این زمان منشأ اثر بود. نخستین و مهم ترین عامل تأثیرگذار در این فلاکت ها، نقص بی طرفی ایران در خلال جنگ اول جهانی و قشون کشی بیگانه به درون کشور بود. عامل دوم سمت و سوی تحولات مشروطه ایران بود که ملک الشعراى بهار از آن به «نهضت های ناقص» یاد می کرد. این نهضت های ناقص عمدتاً تحولات اجتماعی و سیاسی در درون کشور بود که از اهداف پیش تعیین شده خود خارج می شد و به عبارتی به ضد خویش تبدیل می گردید و عامل دیگر سلسله اقدامات اصلاحی بود که نیمه تمام به حال خود رها میشد. بهترین مصداق برای مورد نخست، تأسیس احزاب سیاسی بود که به جای اینکه باعث تنظیم و تنسيق روابط اجتماعی و سیاسی و تعريف مشخصی از حقوق ایرانی در پرتو مشروطه باشد، به سرعت باعث ناهنجاری های اجتماعی و نابسامانی سیاسی در کشور گردید. برای مثالی از مورد دوم، یعنی نیمه کاره نهادن اقدامات مهم اجتماعی باید از رها ساختن تصمیمات مثبت دوره مشروطه دوم در مورد نظم دادن به امورخباخانه ها و تأمین گندم و آرد مورد نیاز شهروندان تهرانی یاد کرد. پیشتر گفتیم در دوره مجلس دوم،

حتی پیش از حمله روس به ایران به دنبال اولتیماتوم؛ قحطی به کریه ترین وجه ممکن سیمای خود را نشان داده بود.

زمانی که قوام السلطنه معاون وزیر داخله بود، تلاش های زیادی مصروف سامان دادن به وضعیت نبارهای گندم و خبازخانه ها شد، اما همه بی نتیجه ماند. به عبارتی اوضاع و احوال سیاسی و تنشهای اجتماعی آن قدر شدن یافته بود که کمتر مسئولی در اندیشه تأمین مایحتاج مردم بود، جالب اینکه درست در همین زمان احزاب و دسته های سیاسی به عنوان مردم و به نام مشروطه؛ کاری ترین ضربات را بر پیکر حقوق انسان ها و مشروطیت وارد می ساختند.

از سوی دیگر رمق مردم به کلی زده شد، آنها از این همه قیل و قال ببهوده خسته شدند، بر این وضعیت باید مسدود شدن باب تجارت و فقر و بی پولی و خسارت های پیاپی ناشی از کساد بازار داخلی را افزود. در دوره مشروطه و به ویژه بعد از اولتیماتوم روسیه، مزارع پامال و غارت شد، قصبات فراوانی متحمل صدمات جبران ناپذیر گردیدند، شهرهای زیادی سوخت و از بین رفت، خانمان های مردم به تاراج رفت، از آن بالاتر چپاولگران، دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند. حکمرانان مطلق العنان و مأموران مالیه و یاغیان دولتی؛ از دیگر گروه هایی بودند که مردم را به ستوده آوردند. بسیاری از مأموران دولتی خود بانی و باعث بحران های فراوانی شدند که هیچ کس از عهده رفع آنها بر نمی آید. بر این معضلات باید احتکار ملاکین و به قول بهار «سرمایه داران» را افزود، این انسان های «بی وجدان» دست در دست سهل انگاری های اولیای امور و عدم بصیرت کارکنان دولتی به قیمت خون مردم بی گناه، روز به روز بر ثروت و مکنت خود می افزودند.

مهمترین و فاجعه بارترین پدیده در این دوره تاریخی، خشکسالی و کمیابی ارزاق عمومی بود که غیر از مسئله احتکار ریشه عمده گرفتاری های مردم بود. مردم گرسنه بودند، بر این بلیه عظمی روز به روز بیشتر افزوده افزوده می شد،

هیچ کس راه حلی ارائه نمی داد که چگونه می توان این دیو مهیب را سرکوب کرد، بالاتر اینکه گروهی آشوب طلب خود بر این فقر و فاقه دامن می زدند تا از اب گل آلوده ماهی گیرند، شرایط را کودتایی کنند و به نیت دیرینه خود نایل آیند. این اوضاع و احوال دست به دست هم داده و به قول بهار « ما را به یک قضایای حتمی اندوهناک بیم داده و در بالای تمام وسایل و بهانه های تیره و تار، دست تحریک اجانب و اولاد ناخلف جاهل ایران است که مشغول دامن زدن آتش ها و فراهم ساختن زمینه های بد فرجام اختلال و بدبختی است.» (۱۷۱)

شیوه عمل این اولاد ناخلف ایران به این شکل بود که حتی در سر خرمن به دلیلی احتکار مایحتاج مردم، باعث به آسمان رفتن فریاد مردم می شد. نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام نواحی ایران « فریاد الجوع الجوع» مردم بلند بود، هیچ کس نبود سؤال کند علت این بی انتظامی از کجاست، و « آن دست هایی که در سر خرمن ارزاق را پنهان کرده و مایه قحطی را فراهم ساخته اند، از کیست و سکوت دولت در قبال این همه بدبختی برای چیست؟» (۱۷۲) عجب این بود که سر خرمن هایی که محصول خالصجات دولتی بود هم این وضع کاملاً مشاهده می شد. دیگر این که در کار اداره های انبار و خبازخانه اهمال می شد، وضع کاملاً مشاهده می شد. دیگر این که در کار اداره های انبار و خبازخانه اهمال می شد، وضع به طوری بود که « از چند ماه تا موقع سرخرمن امور آن اداره معتمداً در زیر دست های خائنانه این و آن متلاشی و عایدات آن خرج کمیته مجازات می شد.» (۱۷۳)

حکام ایالات و ستم اجتماعی

همانطور که گفتیم سال های بین اولتیماتوم روسیه و آغاز جنگ اول جهانی یکی از نکبت بارترین ادوار زندگی مردم ایران بود که هیچ تحقیقی در آن باره صورت نگرفته است. به واقع از همان دوره دوم مشروطه ظلم و اجحاف به

مردم شدت یافت. به سخن دیگر با اینکه مشروطه برای استقرار عدالت و بسط موازین مردمسالاری شکل گرفته بود، اما عملاً وضع به صورتی دیگر درآمد. مصادیق تعدی و ستم اجتماعی به مردم بیش از آن است که در صفحات محدود این بخش بگنجد و برای اشاره ای هر چند مختصر از روزنامه های آن دوره شواهدی ذکر می کنیم تا مقدمه ای باشد بر تحولات مورد بحث رساله حاضر.

در همان دوره دوم مشروطه روزنامه شرق نامه ای از مردم گلپایگان و خوانسار به چاپ رسانید که در آن از تعدات ناصر لشکر حکمران آن نواحی رسانید که در آن از تعدیات ناصر لشکر حکمران آن نواحی شکایت کرده بودند:

ما مدتی است از ظلم و تعدی خوانین این سامان به اولیاء دولت شکایت کردیم منجر به هیچ جا نشد، سهل است بلکه دوچار یک ظلم متعدی دیگری نیز گردیدیم و اغلب به وزارت داخله و وزارت جنگ شکایات خود را عرض نمودیم مثمر ثمر نشد و این ناصر لشکر تا حال بالغ بر پنج هزار تومان از مردم جریمه و رشوه اجباری گرفته است اگر مشروطه این است و مشروطه طلب اینها، پس وای اگر از پس امروز بود فردایی. (۱۷۴)

جراید پایتخت مثل روزنامه رعد، گاهی عریضه های مردم بی گناهی را به چاپ می رسانیدند که زیر بار رنج و ستم خرد می شدند. به طور مثال رعایای رودهن از توابع دماوند تظلم می کردند که بعد از این چند سال نهب و قتل و غارت، «مقصود این بود شاید سلطنت مستقلة استبدادی را به حکومت ملی تغییر داده که در تحت قانون هیچ زبر دستی نتوان به حقوق زیر دستان تجاوز نماید، ولی افسوس که این روغن بادام در دماغ خود سران بیش از پیش تولید خستگی نمود و این سرکه انگبین در بدن مریض مملکت صفرا بر صفرا فزود.» (۱۷۵)

تظلم از سوی طوایف کردبچه بود که قبل از شکل گیری حکومت قاجار از آذربایجان به تهران تبعید شده بودند و سپس در کنار سیاهرود در صحرای

دماوند اسکان داده شدند. اینان به عنوان چادر نشینان بدوی در این منطقه اسکان یافتند، نویسندگان عریضه خواستار احقاق حقوق از دست رفته خود بودند. (۱۷۶)

گرسنگی و قحطی تنها یکی از هزاران مشکل لاعلاج مردم مظلوم ایران در این دوره تاریخی بود. همزمان با داس مرگ قحطی، حکام محلی ظلم و اجحاف را به مردمی که هیچ فریاد رسی نداشتند از حد گذارنیدند. در اردبیل ظلم و ستم مضاعف مردم را به کلی از زندگی سیر کرده بود. از آن سوی گزارش می رسید زارعین و اهالی فلک زده شهر اردبیل با وجود قحطی، توسط امیر مظفر نصرالله خان یکی از گردنکشان آنجا غارت می شوند، گفته می شد این مرد روز به روز بردامنه شرارت خود می افزاید در نتایج «زارع و رنجبران دست زن و بچه خود گرفته پیاده و گرسنه و برهنه به روسیه مهاجرت می نمایند، شصت پارچه قراء را متصرف مالک ارقاب شده به حدی جسارت ورزیده فوق ندارد؛ چنانچه مالیات دو ساله دولت را ضبط و به حکومت جلیله هم یاغی است اولیای امور چرا توجهی نمی فرمایند که در آتیه اشکالات وفق تصور و زحمات مالا نهایت ملحوظ است.» (۱۷۷)

مردم ابهر نیز به دولت مرکزی شکایت بردند که به دلیل نیامدن باران اوضاع زندگی آنان بسیار دشوار و مشقت بار است. تگرگ جزیی هم آمده است که همه محصول را خراب نموده، با وصف این اوضاع و احوال، نایب الحکومه ابهر عده یا سوار کاکاوند را با فرزند حاجی آقا محمد بایقرا به جان رعیت فقیر انداخته و «به ضرب چوب پول می گیرند، یک زن را با لگد زده نیم جان ساخته اند و دیگری را با گلوله مقتول؛ از گرفتن بیست و چهار من ارزن که آنوقه یک مشت بیچاره است کوتاهی ندارند، استدعا از اولیای دولت که عطف توجهی فرمایند.» (۱۷۸)

مردم شهر گلپایگان هم «با لهجه مظلومانه ای از مظالم عموم متفدین گلپایگان اظهار می دارند که امنیت جانی و مالی سلب، زراعات را به یغما برده اند، هستی و مایملک رعیت [را] از خود می دانند.» (۱۷۹)

در کاشان و نطنز هم مردم و عرض و مال و ناموس آنان عرصه چپاولگری های دزدان و راهزنان به ویژه نایب حسین کاشی و فرزندانش بود. مردم این منطقه شکوه کردند: «در این خشکسالی و عدم محل گندم، از محلی به محلی رعایای بیچاره دچار سختی و قحطی گشته و حکومت هم که خود جزو محترکین است. هر قدر هم برگرانی غله افزوده شود، ایشان را خوشتر است.» (۱۸۰) به عبارت بهتر حاکم کاشان مرگ و میر مردم را می دید، اما غله را احتکار می کرد تا از این راه ثروت و مکنت دست یابد.

در ولایت کوچک ایوانکی، حاکم آنجا موثق حضور نام، مردم را زیر فشار قرار داد. در تلگرافخانه متحصن شدند، به تهران تلگراف زدند و تظلم نمودند، اما فایده ای نداشت. حاکم بیش از ششصد تومان از مردم بیچاره و قحطی زده دریافت کرد و این مبلغ را با جورو عدوان دریافت نمود. وقتی مردم در تلگرافخانه متحصن بودند، او دستور داد به سوی آنان آتش بگشایند، عده ای از مردم را چوب و فلک شدند، کودکان هم دیده می شدند. مردم ملتسمانه تقاضا کردند «اینک از حکومت طهران متمنی است موثق حضور مزبور را به طهران خواسته مجلس تحقیقی تشکیل داده و چنانچه تقصیر او ثابت شد، بر حسب قانون مجازات شود تا اینکه یک مشت رعایای بدبخت که این در کوچه های طهران متواری می باشند بتوانند به آسودگی (۱۸۱) مشغول زراعت گشته و به خانه های خود برگردند.» (۱۸۲)

از آن سوی گزارش می شد پنجاه هزار خانواده «مال و ناموس به باد رفته» در شهرهای خوانسار، گلپایگان و فریدن، پس از یک ماه فریادهای جگر خراش، به وزارت داخله «عرض مظلومانه» نموده بودند که اگر این فریادها در صفحات جراید بازتاب پیدا نمی کند، صمصام السلطنه را که مرد قبول آنان است شاهد و گواه خود می گیرند. از «اعمال قسیانه» و «شنایع بیست ساله» میرزا مهدی خوانساری و فرزند و برادر زاده اش سخن به میان آوردند که «جزیی ترین

آنها را هیچ وقت نایب حسین کاشی و رضا جوزانی « (۱۸۳) مرتکب نشده و حتی به انجام آن رضایت نداشتند. به قول عریضه نویسان این عده « اخیراً چهار هزار خوانخوار را به دور خود جمع به مال و ناموس و جان پنجاه هزار خانوار گلپایگان و فریدن و خوانسار ابقا نکرده چقدر از زن ها را کشته و چقدر ناموس زن ها و دخترهای مردم به دست پسر و پسر برادر و نوکرهای خوانخوارش به باد رفته چندین نفر از سادات بیچارگان دیگر را در مقابلش شکم پاره کرده» اند. می گفتند برخی بزرگان شهرها از دست اینان در به در شده اند، دویست هزار تومان از پول آنان به یغما رفته، همه خانه خراب شده اند. می گفتند سید احمد نامی برای مطالبه هزار تومان فردی را زیر ضربات چوب کشته است، بادر مقتول را هم به بدترین وضع ممکن زجر و حبس نموده اند، « رئیس پست و تحدید و سایر رؤسای دوایر را با زنجیرسوار خرکردن و از خوانسار بیرون کردن و هزارها بی رحمی دیگر»، از جمله شایع اعمال امثال اینان ذکر شد. در ادامه آمده بود: هنوز هیچ قسی القلب و وحشی اعمال رذیلانه این ... را مرتکب نشده حالیه نیز یک نفر... که بزرگترین وسایل و حمای کار چاق کن او است برای گل مالی سیئات خود به طهران با مبلغی اعتبار فرستاده، البته وظیفه وزارت جلیله داخله است که اول خود این شخص را که وکیل اوست به هزار سابقه شرارت که دارد جلب به نظمیه نموده، تا منتظر شویم شخص دیگری مثل آقای صمصام السلطنه داد ما را گرفته و او را گوشمال دهند. (۱۸۴)

بسیاری از مردم در مانده از این همه ظلم و ستم، منشأ بیداد را انگلیسی ها دانستند. علت امر این بود که بیگانگان دست در دست راهزنان داخلی به چپاول مردم می پرداختند. به همین دلیل به طور مثال در قم اعتراضی عمیق نسبت به اعمال و رفتار کارکنان شرکت لینیچ شکل گرفت. اعمال این شرکت باعث خشم نارضایتی وسیع مردم و مسافری این شهر شد که برای زیارت به آنجا رفت و آمد می کردند. چهل و یک تن از دمکرات های قم نامه ای به وزارت فوائد عامه

نوشتند که « برای خدمت به عابرین و کاروان های بدبخت و گرسنه که چندین سال است در تحت فشار بی رحمانه مأمورین بی انصاف اداره لاینچ» قرار دارند، شکی هستند. اینان نوشته بودند این شرکت « به نام باج خطه شوسه » از مردم پول می گیرد، از دولت خواسته شد « هرچه زودتر به غارت گری این کمپانی متمدن» خاتمه دهند. شکایت این بود که لاینچ بر «تاکس (۱۸۵) باج راه افزوده»، در زمان تشکیل دولت خود خوانده نظام السلطنه، حداکثر پانصد تومان دستور کمیته دفاع ملی به ژاندارمری داده شد که از مالیات راهداری پرداخت شد، این راهداری در اختیار شرکت یاد شده بود. اما لاینچ بعد از سی ماه از آن تاریخ مالیات ها و عوارض راهداری را افزوده بود، « خوب ملاحظه فرمایید، تقریباً سی ماه است که این اداره متمدن برای پانصد تومان خسارت؛ تخمیناً پنجاه هزار تومان از مال رنجبران حقیقی این مملکت بیچاره اخذ و دریافت نموده در صورتی که از مسافرین ایران باید پرس یزد که وضع راه شوسه قم چطور است.» معترضین خواسته بودند هیئتی اعزام گردد تا « تفتیش نموده راپرت برای هیأت محترم دولت بفرستد، (۱۸۶) در صورت صدق با عنوان و دست آویز صحیحی رفع شر این کمپانی بشود.» (۱۸۷) در کرمان نصرت السلطنه و در قزوین مدحت السلطنه حکام وقت این دو شهر ظلم فراوانی به مردم می کردند. عریضه های فراوانی در تظلم خواهی از بیداد این دو جبار به مقامت کشوری در تهران فرستاده شد، اما سودی نبخشید. (۱۸۸)

از این بالاتر گفته می شد، « تلفات انسانی ما در حال بی طرفی از عدم توجه پادشاه و رجال و وزرا و لیدرهای احزاب سیاسی ما به مراتب بیش از دول متحارب بوده. گرسنگی و امراض و سهل انگاری رجال ما از توپ های هوت زر و بمب های آسمان پیمایان و ترپیل های تحت البحری و گازهای خفه کننده و شعله های سوزان تلفاتش بیش بوده است.» (۱۸۹). از نظر اقتصادی برای ایران و ایرانی دیگر چیزی باقی نماند، فقر و مسکنت سرتاسر خاک کشور را فرا گرفت، زندگانی مردم روز به روز بدتر می شد، وضعیت محصول به شدت

بحرانی؛ کالاهای دیگر هم معلوم نبود از کجا باید تأمین شود. وضع به گونه ای دهشتناک به هم ریخته بود به طوری که «هر ایرانی در ترتیب امر معیشت خود دچار هزارها مشکلات شده که یکی از آن در ایام عادی سال های قبل از جنگ برای فنای هر خانواده کافی بود.» (۱۹۰)

در سال ۱۲۹۶ شمسی که یکی از منحوس ترین سال های ایران بود، مردم چشم به آسمان داشتند تا مگر نزول قطره ای باران را نظاره کنند، اما طبیعت هم گویی با مردم برسر قهر آمده بود. در آذر ماه این سال حتی پیروان اقلیت های دینی برای نزول باران دعا کردند. کلیمیان با کتب مقدسه خود به خارج شهر تهران رفتند و برای نزول باران دعا نمودند. مسیحیان هم در کلیسیای دروازه قزوین اجتماع کردند و شمایل حضرت عیسی (ع) را حرکت دادند، آنان سپس با خضوع و خشوع در خیابان ها حرکت کردند و در حسن آباد که نماز خانه ای دیگر داشتند، به دعای خود ادامه دادند. مسیحیان هم در دعاهای خود از خداوند تقاضای باران نمودند. زرتشی ها دکان ها و محل کسب خود را تعطیل کرده و دعای باران خواندند. (۱۹۱)

از سمنان هم تلگراف رسید که عده ای در تلگرافخانه شهر تحصن کرده اند، از اول طلوع آفتاب لاینقطع مردم به تلگرافخانه می آمدند «نالہ الجوع» آنها به آسمان بلند بود. تمام دکان های شهر بسته شد، «رشته عمل خباز خانه ها به کلی گیسخته» گردید، خلاصه به قول مخبرین «هنگامه غریبی است.» علما، تجار و اعیان همه در تلگرافخانه جمع شده بودند، «آن قدر فریاد یا محمدا بلند است که ممکن نیست کارکرد.» (۱۹۲)

مخبرین و وضعیت قزوین رابه لحاظ شیوع گرسنگی «ناگوار و خراب» گزارش می کردند. از یکسو اهالی شهر دچار گرانی و کمبود آذوقه شدند، نان نایاب بود و هر روز بر گرسنگی مردم افزوده می شد. وضع شهر قزوین به این صورت بود:

« بیچاره فقرا وضعف از عسرت در تضییقات می باشند و از طرف دیگر صدماتی که از طرف نظامیان روس به آنها وارد و سرقت های متوالیه در کاروانسرا و دکانین که متوالیاً واقع شده و می شود [از طاقت فزون است.] » دزدی و راهزنی بیداد می کرد، اوضاع ادارات عموماً اعم از دوائر حکومتی یا مالیه و عدلیه نامنظم بود، « اشخاص منافع خواه دخیل در کار و ابداً از پرسه هم نیست. » (۱۹۳)

در کرمان دویست و نود و پنج تن از اهالی شهر از سردار نصرت و ظلم و ستم او شکایت کردند، حاکم شکایان را حبس و تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد و املاک مردم را به یغما برد. کلیه املاک مهم بلوکات کرمان که خبازخانه شهر هم از عواید محصولات آن اداره می شد، در دست سردار نصرت قرار داشت. وی « اجناس و ارزاق عمومی را احتکار می کرد و روز به روز بر قیمت ارزاق افزوده اهالی بدبخت را گرفتار مجاعه (۱۹۴) و عسرت ساخته » (۱۹۵) و حلاصه امان مردم را بریده بود. مردم از دولت مرکزی خواستند سردار نصرت را احضار کند و خلقی را از شر او آسوده گرداند.

اصفهان هم با گام های بلند به سوی وخامت اوضاع سیرمی کرد. از بدو حکمرانی « حضرت ولااعتضاد السلطنه نایره قحطی در اصفهان مشتعل و فقر و بیچارگان (۱۹۶) دسته دسته در میانه این آتش روان سوز بدرود جان » می گفتند. به نظر ناظرین در این وضعیت « دست های پلنتیکی در این کار دخالت دارد، نا امنی طرق و شوارع آن آتش فتنه را دامن می زند، سرنوشت روزگار به فلاکت عمومی مدد می نماید، قطره ای باران تاکنون از ابر نچکیده ولی سرشک دیده فقرا و قحطی زدگان سیل آسا از هر طرف جویباری تشکیل داده به جای غرش رعد فریاد الجوع الجوع، صماع (۱۹۷) گوش ها را می درد. » اهالی اصفهان مبدل به « کالبدی بی روح و نقش بر دیوار گردیده » بودند. بازوان ناتوان، کسب و کار فلج و فریاد و فغان به آسمان بلند بود، «

عجب غوغا و مصیبتی است.» در این شرایط اسفناک و در این برهوت بی آبی و گرسنگی و مرگ و میر دائم التزاید، « ملاکین از خون دل فقرا ساغر خود را سرشار نموده، کسبه و اصناف و بیچاره گان را قوت لایموت لخت جگر و شراب اشک بصر است.» اطفال فریاد « الجوع» می کشیدند، والدین اطفال از این ناله های حزن انگیز خواب و آرام و قرار نداشتند. در این حالت « محتکر در رقص و سماع و فقرا در آه و ناله؛ یکی در بسترخانه و گرسنه در معبراز گرسنگی جان می سپارد. یک از گندم خرواری هفتاد تومان خوشحال و به سلامتی ملاکین و مرگ فقرا فریاد نوشا نوشش به فلک می رسد.» (۱۹۸)
وضع به همین حالت بود. عده ای از معاریف شهر دامغان توسط جریده نوبهار تلگرافی برای « حضرت آقای بصیر الملک دام اجلاله » ارسال کردند، در این تلگراف چنین آمده بود:

اینک که تنگی و سختی آذوقه دچار عامه ملت ایران خاصه اهالی دامغان شده، باید لطف خودتان را در باره بندگان گرسنه بیچاره ساکنین دامغان و زوار سلطان سلاطین ایران، حضرت ثامن الائمه [ع] اظهار و مبذول داشته معادل دویست خروار از گندم ملکی مختص خودتان که در انبار است غدغن فرمائید مباشرین حضرت عالی به خبازخانه دامغان داده و نرخ امروزه قیمت دریافت دارند. در این موقع مساعدت و همراهی یگانه لسان ملت حضرت آقای ملک الشعرا دامت تأییداته را؛ عموم ملت این صفحه خواهانند. (۱۹۹)

بسیاری از ناظرین ایرانی، دست پنهان بریتانیا را در پس قحطی های این زمان می دیدند، به دید آنان انگلیسی ها خود قحطی به وجود آورده اند و بعد هم وفور نعمت به ارمغان خواهند آورد تا مردم آنان را منجی و رهایی بخش خود بدانند:

امروز ما در سفالت کمی نان از گرسنگی خشکیدیم؛ گرچه خشکسالی در این حالت بی تأثیر نیست، ولی نه به این درجه. از دو ماه و نیم به این طرف این انگلیسیان خیر خواه اجناس موجود را در ایران هرجا که یافتند گران و ارزان

نگفتند. خریدند، تا که ما این روزها را ببینیم. وقتی که گرسنگی به غایت رسید، انگلیس ها همان روز ما را بغتاً در سیل فراوانی خواهند انداخت تا که بعد از این قحطی و کمیابی غریق فرح و شادی ترو تازه شویم! (۲۰۰)

از آن سوی از نقاط کمتر شناخته شده کشور، نامه هایی به مرکز می رسید که نشان دهنده ظلم و ستم مضاعف در حق رعایای بی گناه بود. در منطقه ای در اراک به نام خلجستان، مردی ستمکار به نام اسدخان به مردم تعدی روا می داشت، متظلمین نوشته بودند اگر برای امرار معاش و گرفتن ده من جو یا گندم به اطراف ولایت خود روند، باید از دست «اسد خان و اولاد و نوکر او لخت و عریان مراجعت کنیم.» این مرد گوسفند و احشام مردم را در بیابان به سرقت می برد، مردم هرچه تظلم می کردند احقاق حق نمی شد، این مرد هر روز که می گذشت جری تر می گرید، چند زن و مرد رابه تیر کشت، خانه های مردم را آتش زد، تمام دارایی های روستائیان بیچاره را به غارت برد، این ستمدیدگان نوشته بودند «محض رضای خدا به ملاحظه روز جزا احقاق حق ماها را از اولیای امور خواستار شوید.» (۲۰۱)

بلی! این بود شمه ای از وضعیت اجتماعی ایران در دوره بعد از مشروطه. هنوز همه به یاد می آوردند که مشروطیت برای آن شکل گرفت تا عدالت را در جامعه مستقرسازد و همه را از نعمت آن بهره مند گرداند. لیکن این تجربه هرگز میسر نشد، مردم از ظلم مضاعف حکام دوره بعد از مشروطه، آرزوی بازگشت به دوره ناصری و مظفیری داشتند. توده های مردم به یاد آوردند که حتی در زمان استبداد ناصرالدین شاهی این همه ظلم و اجحاف وجود خارجی نداشت. اینک مردم از چند سو آماج حمله واقع می شدند: یکی از سوی قحطی که ایران را چون هامون خشک و تکیده نمود و دیگری ظلم و ستم اجتماعی که از حد گذشت. از سویی حکام محلی عرصه را بر مردم تنگ کردند و از سوی دیگر کشورهای متجاوز انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان عرض و جان

و مال و ناموس مردم را به باد تاراج سپردند. در دوره پیش از مشروطه حداقل تظلمی صورت می گرفت و اگر حاکمی به مردم اجحاف می کرد، حداقل حکومت مرکزی وجود داشت تا از او نسق کشد، اما اینک نه دولت مرکزی به فریاد مردم می رسید و نه مبنایی استوار شکل گرفته بود تا شکایات توده ها را از مجرای قانونی پیگیری کند. تا این زمان آنچه از مشروطه عاید کشور شده بود، در مقام عمل رنج بود و درد و نومیدی. در مقام عمل اما، احزاب و دسته های سیاسی هنوز از مشروطه سخن می گفتند و الزامات آن. به واقع یکی از عوامل سیاسی و اجتماعی کشور در این مقطع تاریخی همین احزاب سیاسی بودند که دست در دست گروه های تروریستی راه را برای ظهور دیکتاتوری هموار ساختند. (III)

◀ توضیحات و مآخذ:

◀ پی نوشت ها: پیشگفتار

- ۱- محمدقلی مجد «قحطی بزرگ» (۱۲۹۸ - ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ م) ترجمه: محمد کریمی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، بهار ۱۳۸۷ - ص ۱۵
- ۲ - «میزگرد بررسی قحطی بزرگ؛ هولوکاست ایرانی افسانه بود؟» ، تاریخ ایرانی - چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۳- « آمال ایرانیان از کنفرانس صلح پاریس تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس » به کوشش کاوه بیات و رضا آذری شهرزایی - نشر شیرازه - ۱۳۹۲ - ص ۲۷۲
- ۴- پیشین - صص ۲۷۵-۲۷۴
- ۵ - «دو قرن نیرنگ» داستان تلخ سیاست استعماری انگلیس در ایران، به انضمام کتاب «ایرانیان در میان انگلیسیها»، نوشته دنیس رایت سفیر پیشین انگلیس در ایران تالیف و ترجمه محمود طلوعی - نشر علم، ۱۳۸۰ ، ص ۵۳۶
- ۶ - پیشین - ص ۹۸
- ۷ - « قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق» تکمیل همایون، ناصر؛ مجله: بخارا « فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۳، سال پانزدهم - شماره ۹۹ - ص ۳۴۶
- ۸ - همانجا، صص ۳۴۶ - ۳۴۵ - به نقل از ملک الشعرای بهار، محمدقلی « تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، جلد اول - بی نا - ۱۳۲۲ ، صص ۳۱- ۳۸
- ۹- پیشین - ص - ۳۴۶ به نقل از جواد شیخ الاسلامی سیمای احمد شاه قاجار، جلد اول - ص ۳۱۲
۱۰. ابونصر عضد قاجار، بازنگری در تاریخ قاجاریه و روزگار آنان، تهران،

دنیای کتاب، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵

۱۱- «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق» جلد ۷، انتشارات مصدق- ۲۹
اسفند ۱۳۴۹- صص ۴۶- ۴۵

◀ (I) حسین آبادیان «جنگ جهانی اول تا کودتا ۱۲۹۹- ۱۲۹۳» - مؤسسه
مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۹۰ - صص ۲۱۲- ۱۵۴

(II) همانجا، صص ۲۱۵- ۲۱۳

(III)

(همانجا، صص ۲۳۹- ۲۲۷)

◀ پی نوشت ها : حسین آبادیان «جنگ جهانی اول تا کودتا ۱۲۹۹ -
۱۲۹۳»

(۱) نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰،
مارس ۱۹۱۸، «اعلان»

(۲) یعنی چه چیزی های دیگری با آرد مخلوط شده و به صورت نان به
مردم تحویل گریده است.

(۳) شرق، ش ۶۸، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «
نان پیدا نمی شود.»

(۴) منظور چهار سال بعد از مشروطه است تا زمان نگارش این مطلب

(۵) روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۲۳۰.

(۶) همان، ص ۳۲۸۳

(۷) همن، صص ۳۵۱۷- ۳۵۱۶.

- (۸) همان، صص ۳۵۲۴ - ۳۵۲۵
- (۹) همان، ص ۳۵۳۷
- (۱۰) همان، ص ۳۵۵۸
- (۱۱) همان، ص ۳۵۹۵.
- (۱۲) صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه هفتم ذی حجه الحرام ۱۳۲۸
- (۱۳) (منظور عزالممالک اردلان، رجل سیاسی آن عصر که در دوره پهلوی هم سناتور شد.
- «(۱۴) عین السلطنه. ج ۵، صص ۳۸۳۰ - ۳۸۳۱»
- (۱۵) ملک زاده، ج ۶ و ۷، ص ۱۴۵۶
- (۱۶) سازمان اسناد ملی ایران، پوشه ۲۴۰، ردیف ۱۲۰ پ ۱، سند ش ۸۱
- (۱۷) همان سند شماره ۴
- (۱۸) همان، ش ۴، پ ۱۵۷
- (۱۹) آفتاب، ش ۲، یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «اعانه قحطی زدگان»
- (۲۰) آفتاب، ش ۹، سه‌شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «از طرف کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و همدان»
- (۲۱) اصل: آذوعه.
- (۲۲) همان، ش ۱۳۲، مورخه دوشنبه ۲۷ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۶ ژانویه ۱۹۱۳، «اعلان»

- (۲۳) عین السلطنه ، ج ۵ ، ص ۳۷۶۱.
- (۲۴) مستوفی، عبدالله شرح زندگانی من، ج ۲ (تهران ، زوار، ۱۳۷۱)،
ص ۳۶۶
- (۲۵). همان صص ۳۸۷۶ – ۳۸۶
- (۲۶) کتاب آبی ، ج ۸ ، ص ۲۱۰۴
- Donald.N Wilber: Riza Shah Pahlavi (New York, (۲۷).
1975). p. 17.
- James Bassett: The Land of Imams (New York ,1886), p (۲۸)
255.
- (۲۹) ستاره ایران، ش ۶۶، پنج شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶ ، ۸ نوامبر
۱۹۱۷ ، در مقاله « مالیه خوان یغماست.»
- «(۳۰) حیات یحی ، ج ۳ ، ص ۲۸۴»
- (۳۱)M. H. Donohoe: With the Persian Expedition , (London,
1919), pp. 118-119.
- (۳۲)Mohammad Gholi Majd : The great Famine and Genocide in
Peresia , 1017 – 1919 Y (University Press of Amerca , 2003)
- (۳۳) .Donald.N Wilber: Riza Shah Pahlavi (New York, 1975) .p.17
- (۳۴) . دولت آبادی ، ج ۴ ، ص ۹۰ .
- (۳۵)
- Harold Nicolson : Curzon , The Last Phase , (London.) 1934 ,p.
129 : Persia , during the war, had been exposed to violations

and sufferings not endured by any other neural country,

(۳۶) رعد، سال هفتم ، ش ۲۵ ، یکشنبه ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «اوضاع آذربایجان»

(۳۷) همان، «تهیه جنس»

(۳۸) همان، «راجع به امر نان.»

(۳۹). همان ، « امر نان»

(۴۰). همان ، ش ۱۰، سه شنبه ۲۴ ذی قعدة ۱۳۳۳، ۵ اکتبر ۱۹۱۵، «راجع به عمل نان»

(۴۱). همان، «حمل جنس»

(۴۲). همان، ش ۶۰ ، ۵ صفر ۱۳۳۴ ، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵ ، «راجع به حمل گندم»

(۴۳) همان، ش ۱۲۳، پنج شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴، ۲ مارس ۱۹۱۶، «حرکت از شهر.»

(۴۴) همان، ش ۱۳۵ ، پنج شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴ ، ۱۶ مارس ۱۹۱۶ ، « امر نان»

(۴۵) در خراسان گندم احتکار می شود. همان، ش ۱۳۵ ، پنج شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴ ، ۱۶ مارس ۱۹۱۶ ، «اغتشاش امر نان»

(۴۶) عین السلطنه ، ج ۶ ، ص ۴۸۹۸.

(۴۷) (یعنی همیشه در این موسم سال در این تنگه آن قدر آب بود که کسی نم ی‌توانست از او عبور کند.)

(۴۸). (یعنی از درون تنگه که جاده مالرو است عبور می کنند، حال آن

که پیش‌تر در این فصل سال، مردم برای عبور ناچار بودند از قله‌ها عبور نمایند.

(۴۹) (همان، ص ۲۷۷۱)

(۵۰) (همان، ج ۷، ص ۵۰۶۳)

! (۵۱) (نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «لایحه»)

۵۲ - خیات یحیی، ج ۴، ص ۹۰.

۵۳ - عین السلطنه، ج ۶، صص ۴۷۷۲ - ۴۷۷۱

۵۴ - رعد، سال هفتم، ش ۲۰۹، پنج‌شنبه ۵ رمضان ۱۳۳۴، ۶ ژوئیه ۱۹۱۶، «راجع به امر نان»

۵۵ - همان، ش ۲۲۸، چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۴، ۲۶ اوت ۱۹۱۶، «انبار برای حمل گندم.»

۵۶ - همان، «راجع به امر نان»

۵۷ - همان، ش ۲۴۳، یکشنبه ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۴، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «ترتیب امر نان»

۵۸ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۰۰

۵۹ - همان، «عده فقرا.»

۶۰ - زبان آزاد، ش ۲۰، سلخ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «اجتماع دکاکین خبازی»

۶۱ - همان، ش ۱، یکشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۵، ۱۵ اوت ۱۹۱۷، «در یک دکان خبازی»

- ۶۲ - همان، ش ۱۳، ۱۴ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «نان طهران»
- ۶۳ - همان، ش ۱۴، سه شنبه ۱۶ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «قیمت نان»
- ۶۴ - كمره ای، ج ۱، ص ۶۸.
- ۶۵ - همان، ج ۱، صص ۷۰ - ۶۹
- ۶۶ - همان، ج ۱، ص ۷۷ - ۷۶
- ۶۷ - یعنی كشیك
- ۶۸ - نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «گرسنگی»
- ۶۹ - همان، ش ۸۶، پنج شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی تكلیفی اموات.»
- ۷۰ - نك: بحران مشروطیت در ایران، ص ۸۵ به بعد.
- ۷۱ - كمره ای، ج ۱، ص ۲۹۹
- ۷۲ - همان، ص ۲۹۶
- ۷۳ - عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۳
- ۷۴ - همان، صص ۵۱۰۹ و ۵۳۱۲
- ۷۵ - كمره ای ج ۱، ص ۵۸.
- ۷۶ - همان، ج ۱، ص ۶۱
- ۷۷ - رعد، شماره سی ام، دوشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «مراسلات داخله»

- ۷۸ - کمره ای، ج ۱، صص ۷۸ - ۷۷
- ۷۹ - عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۸
- ۸۰ - نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «دستگیر فقرا.»
- ۸۱ - همان، ش ۶۰، سه شنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما»
- ۸۲ - کمره ای، ج ۱، ص ۷۹، اضافات گروه از نویسنده این دفتر است.
- ۸۳ - نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «اوضاع داخله، احساسات شاهانه.»
- ۸۴ - نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، پنج شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸
- ۸۵ - همان، ش ۹۱، سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «ابراز تشکر.»
- ۸۶ - - همان، ش ۹۲، سه شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «استعانت.»
- ۸۷ - همان، ش ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «دار المساکین.»
- ۸۸ - همان، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷
- ۸۹ - عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۵۷
- ۹۰ - نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷

- ۹۱ - کمره ای ، ج ۱ ، ص ۴۷۹
- ۹۲ - همان ، ص ۴۸۹
- ۹۳ - عین السلطنه ، ج ۷ ، ص ۵۲۲۰
- ۹۴ - همان ، ص ۵۳۷۲
- ۹۵ - حیات یحیی ، ج ۴ ، ص ۹۰
- ۹۶ - عین السلطنه ، ج ۷ ، ص ۴۹۲۴
- (۹۷) همان ، ص ۳۸۵۶
- (۹۸) همان ، ج ۶ ، ص ۴۸۹۵
- (۹۹) ستاره ایران ، ش ۷۲ ، پنج شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶ ، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷ ، « همدان ».
- (۱۰۰) جمع مکسر وجیه: بزرگان.
- (۱۰۱) منظور دوازده سال عمر مشروطه تا آن تاریخ است
- (۱۰۲) همان ، سال سوّم ، ش ۸۷ ، یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۶ ، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷ ، « اخبار داخله ».
- (۱۰۳) همان ، ش ۱۱۰ ، پنج شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ ، « کمیسیون توکل ».
- (۱۰۴) کذا.
- (۱۰۵) کذا: جنگل ها.
- (۱۰۶) اصل: پوت.
- (۱۰۷) اصل : سهلاً کاری

- (۱۰۸) زبان آزاد، یکشنبه ۲۱ دی قعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، « بدبخت ساوجبلاغ.»
- (۱۰۹) عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۶۱.
- (۱۱۰) ناصری همان اهواز
- (۱۱۱) بندرعباس
- (۱۱۲) فلک و آسمان
- (۱۱۳) همان، ج ۷، ص ۴۹۱۹.
- (۱۱۴) منظور دوره سلطنت ناصر ادین شاه قاجار است.
- (۱۱۵) قلق و خدمتانه دو نوع از رشوه گیری بوده است
- (۱۱۶) زبان آزاد، ش ۱۲، پنج شنبه ۱۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، « بدبخت قزوین»
- (۱۱۷) همان، ش ۱۴، سه شنبه ۱۶ ذی قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، « روس ها در قزوین»
- (۱۱۸) عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۱۱
- (۱۱۹) همان، ص ۵۲۲۷.
- (۱۲۰) همان، ج ۶، ص ۴۷۷۷
- (۱۲۱) ستاره ایران، ش ۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، « فتوت مردانگی»
- (۱۲۲) رعد سال دهم، ش ۲۱، سه شنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ قوس ۱۲۹۵، « در ولایت.»

- (۱۲۳) نوبهار ، سال ششم، ش ۸۶ ، پنج شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶ ، ۱۰ ، ژانویه ۱۹۱۸ ، « اوضاع اصفهان
- (۱۲۴) عین السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۷۲
- (۱۲۵) زبان آزاد، ش ۱۴، ۱۶ ذی قعدة ۱۳۳۵ ، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷ ، « راجع به جنس برای قشون روس.»
- (۱۲۶) همان ، « ورود قشون روس به زنجان.»
- (۱۲۷) همان، ش ۱۸ ، پنج شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵ ، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷ ، « سختی امر نان در زنجان.»
- (۱۲۸) همان ، ش ۱۸ ، پنج شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵ ، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷ ، « سختی آذوقه در ولایات.»
- (۱۲۹) نوبهار، سال ششم ، ش ۶۳ ، سه شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶ ، ۲۰ ، نوامبر ۱۹۱۷ ، « راجع به حمل جنس برای یزد.»
- (۱۳۰) همان، « یزد.»
- (۱۳۱) همان ، « تلگرافات داخله.»
- (۱۳۲) زبان آزاد، ش ۳ ، پنج شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵ ، ۱۹ اوت ۱۹۱۷ ، « تلگراف از کرمان.»
- (۱۳۳) عین السلطنه ، ج ۷ ، صص ۵۱۱۲ - ۵۱۱۱
- (۱۳۴) همان ، ج ۷ ، ص ۵۰۵۷ ؛ به نقل از رعد.
- (۱۳۵) زبان آزاد، ش ۱۶ ، یکشنبه ۲۱ ذی قعدة ۱۳۳۵ ، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷ ، « خراسان می سوزد.
- (۱۳۶) همان، ش ۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵ ، ۱۴ اوت ۱۹۱۷ ، « سختی نان

در مشهد.»

- (۱۳۷) همان، ش ۲۰، سلخ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «در ساوه»
- (۱۳۸) همان، ش ۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «احتکار از طرف نظامیان.»
- (۱۳۹) نوبهار، ش ۱۹، سه شنبه ۱۱ شوال ۱۳۳۵، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «امر نان»
- (۱۴۰) همان، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۷، «نان گران و کمیاب شد.»
- (۱۴۱) همان، ش ۲۰، پنج شنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۵، ۲ اوت ۱۹۱۷، «مسائل جاریه»
- (۱۴۲) همان، ص ۵۸۱؛
- (۱۴۳) زبان آزاد، ش ۳، پنج شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «غله برای ارومیه.»
- (۱۴۴) نوبهار، ششم، ش ۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «ارومیه.»
- (۱۴۵) زبان آزاد، ش ۱۲، پنج شنبه ۱۱ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «در تبریز»
- (۱۴۶) نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تبریز»
- (۱۴۷) رعد، سال دهم، ش ۱۲۱، ۵ ذی حجه ۱۳۳۷، ۱ سپتامبر ۱۹۱۹، «جلوگیری از حمل غله.»

- (۱۴۸) عین السلطنه ، ۷، ص ۵۲۷۱
- (۱۴۹) کمره ای ، ج ۱ ص ۴۷۴
- (۱۵۰) نوبهار، سال ششم، ش ۱، یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵، ۱۰ ژوئن ۱۹۱۶،
« احوال عمومی. »
- (۱۵۱) همان، ش ۱۷، پنج شنبه ۶ شوال ۱۳۳۵، ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۷،
« مخاطرات قشون روس! »
- (۱۵۲) عین السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۹۹
- (۱۵۳) همان، ج ۷، ص ۴۹۴۱
- (۱۵۴) همان، ص ۴۹۴۲
- (۱۵۵) همان، ص ۴۹۴۲
- (۱۵۶) همان، ص ۴۹۵۷
- (۱۵۷) زبان آزاد، ش ۳۱، سه شنبه ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷،
« اخطاریه از طرف دولت. »
- (۱۵۸) همان
- (۱۵۹) کذا: رل، نقش.
- (۱۶۰) همان، منظوریهار کمیته مجازات بود که به قول اومی خواست
در کشور کودتا کند اما موفق نشد، این بار به گمان او دست اندرکاران
مرتبط با آن گروه، می خواستند از راه بحران نان شرایط را کودتایی کنند.
- (۱۶۱) زبان آزاد، ش ۲۹، پنج شنبه ۲۳ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷،
« کابوس غفلت! »
- (۱۶۲) همان

- (۱۶۳) همان
- (۱۶۴) همان، ش ۲۳، ۷ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، « خرید و احتکار جنس»
- (۱۶۵) ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۴
- (۱۶۶) عین السلطنه، صص ۴۸۹۸ و ۴۹۰۵ ب
- (۱۶۷) همان، ج ۶، ص ۴۹۰۴
- (۱۶۸) همان، ج ۷، ص ۴۹۷۱
- (۱۶۹) یعنی برای دوّمین بار
- زبان ازاد، سه شنبه ۲۳ ذی قعدة ۱۳۳۵، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، « قدغن حمل آذوقه.» (۱۷۰)
- (۱۷۱) همان، یکشنبه ۵ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷، « قحطی، گرسنگی!»
- (۱۷۲) همان.
- (۱۷۳) همان.
- (۱۷۴) شرق، ش ۶۸، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، « گلپایگان و خوانسار.»
- (۱۷۵) اشاره ای است به این بیت از مولانا: از قضا سرکنگین صفرا فزود/ روغن بادام خشکی می فزود.
- (۱۷۶) رعد، سال پنج، ش ۸، پنج شنبه ۶ ذی حجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، « اعلان.»
- (۱۷۷) نوبهار، سال ششم، ش ۷۳، یکشنبه غرّه ربیع الاوّل ۱۳۳۶،

۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، « اردبیل».

(۱۷۸) همان، ش ۵، ۷۴ ربیع الاول ۲۰، ۱۳۳۶ دسامبر ۱۹۱۷، « خلاصه شکایات»

(۱۷۹) همان، « از متنفذین گلپایگان».

(۱۸۰) همان، « از حکومت نطنز».

(۱۸۱) کذا

(۱۸۲) همان، ش ۷۷، پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۷ دسامبر ۱۹۱۷، « تظلم».

(۱۸۳) رضا جوزانی از راهزنان مشهور اصفهان بود که در دوره دوم ریاست وثوق الدوله به دار آویخته شد.

(۱۸۴) همان، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، « استغاثه».

(۱۸۵) مالیات : Tax

(۱۸۶) کذا بفرستد.

(۱۸۷) همان، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، « از قم».

(۱۸۸) برای نمونه بنگرید به: نوبهار، سال ششم، ش ۹۰، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸.

(۱۸۹) همان.

(۱۹۰) همان.

((۱۹۱)) همان، ش ۶۹، بیستم صفر المظفر ۱۳۳۶، ۶ دسامبر ۱۹۱۷،

« دعای باران. »

(۱۹۲) همان، ش ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷،
« متظلمین تلگرفخانه. »

(۱۹۳) همان، « وضعیت قزوین. »

(۱۹۴) گرسنگی.

(۱۹۵) همان.

(۱۹۶) کذا: بیچارگان.

(۱۹۷) پرده صماخ، پرده ای است در گوش

(۱۹۸) همان، ش ۷۲، پنج شنبه ۲۷ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷
« مخبرین ما. »

(۱۹۹) همان، « تلگرافات خصوصی از دامغان. »

(۲۰۰) همان، ش ۷۳، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷،
از مقالات وارده. »

« (۲۰۱) زبان آزاد، ش ۳، پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۹ اوت ۱۹۱۷، « تظلم. »

فصل دوم

◀ محمد قلی مجد: «قحطی بزرگ»



دکتر محمد قلی مجد محقق ایرانی مقیم ایالات متحده آمریکا است. در سال ۱۳۲۴ به دنیا آمد. تحصیلاتش را در دانشگاههای سن اندریو (۱۹۷۰) و منچستر (۱۹۷۵) و کرنل (۱۹۷۸) با درجه دکترا به پایان برد و سپس در دانشگاه پنسیلوانیا، تدریس کرد. در این سالها مقالات متعددی از مجد در نشریاتی چون محله آمریکایی اقتصاد کشاورزی، مجله مطالعات دهقانی، مجله

بین المللی مطالعات خاورمیانه، مطالعات خاورمیانه، و مجله خاورمیانه انتشار یافت. دکتر محمد قلی مجد از سال ۱۹۹۹ به طور تمام وقت به تحقیق و تألیف در حوزه تاریخ معاصر ایران اشتغال دارد. گفتگوی عبدالله شهبازی با محمد قلی مجد به نقل از فصلنامه تاریخ معاصر ایران - بهار ۱۳۸۲ - ص ۱۸۱)

در اینجا تقریباً اکثریت کتاب «قحطی بزرگ» که بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا توسط محمد قلی مجد نوشته شده است را برای پژوهش در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می دهیم:

مقدمه

بی تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۹ تا ۱۹۱۷ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. در این پژوهش نشان می دهیم که چگونه نزدیک به ۴۰٪ از جمعیت ایران به سبب گرسنگی و سوءتغذیه و بیماری های ناشی از آن از صحنه روزگار محو شدند. بی شک ایران بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول است. هیچ کشوری خسارتی در این ابعاد را در نگاه مطلق و یا نسبی تحمل نکرده است. با اینکه قحطی بزرگ ایران از بزرگ ترین قحطی های دوره معاصر و از بزرگ ترین نسل کشی های قرن بیستم است، اما ناشناخته باقی مانده است. تاریخ ایران را در دوره جنگ جهانی اول، نمی توان بدون درک آنچه که در سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۷ رخ داد، دریافت. قطعاً برجسته ترین واقعت ها درباره نسل کشی ایرانیان طی این سالها پنهان مانده است؛ واقعیتی که می توان درباره اش چندین جلد نگاشت. نتایج این پژوهش فراتر از ابعاد این تک نگاری است و در اینجا هدف، تنها ضبط وقایع بوده است.

◀ ایران در جنگ جهانی اول

در تحلیل تاریخ ایران در دوره جنگ جهانی اول، بازشناسی چهار مرحله شاخص این جنگ در ایران مفید است. در مرحله نخست - نوامبر ۱۹۱۴ تا پایان ۱۹۱۵ انگلیسی ها، ترک ها [ای عثمانی] و روس ها بی طرفی ایران را نقض کردند؛ بریتانیا و روسیه برای تقسیم جدید ایران به توافقی پنهانی رسیدند و ایرانی ها نیز با کمک آلمانی ها برای بیرون راندن روس و انگلیس منفور، شجاعانه تلاش کردند. در مرحله دوم دسامبر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷- ایران بار دیگر مورد تهاجم انگلستان و روسیه قرار گرفت؛ تلاش عثمانی به سرانجامی نرسید و روسیه و انگلستان بخش های وسیعی از خاک ایران را به کنترل خود درآوردند. انگلستان که پیش تر بخش های جنوب غرب ایران- خوزستان- را در نوامبر ۱۹۱۴ اشغال کرده بود، از ۱۹۱۵ استیلای خود را بر

دیگر مناطق جنوب و غرب ایران گسترش داد: اشغال بوشهر در ۱۹۱۵؛ و تأسیس پلیس شرق ایران در ۱۹۱۵ و ورود «هیأت سایکس» به فارس در ۱۹۱۶. در مرحله سوم- آوریل ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸- انقلاب روسیه رخ داد؛ ارتش روسیه در ایران از هم پاشید و کشور را ترک کرد. ایالات متحده به نفع متفقین وارد جنگ شد. انقلاب روسیه، ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول به نفع متفقین در بهار ۱۹۱۷ و موفقیت انگلستان در بین النهرین- از جمله خارج شدن بغداد از دست ترکان عثمانی در مارس ۱۹۱۷- اوضاع را در ایران کاملاً تغییر داد و وضعیتی به وجود آورد که انگلستان توانست تمام خاک ایران و نیز بخش وسیعی از خاور نزدیک را به تصرف درآورد. روسیه تزاری- رقیب تاریخی انگلستان در ایران- از صحنه خارج شد و دو قرارداد تقسیم ایران اوت ۱۹۰۷ و مارس ۱۹۱۵ بی اثر شد. با ورود ایالات متحده به نفع انگلستان و فرانسه، متفقین از پیروزی خود اطمینان یافتند. ورود نیروهای آمریکایی به اروپا، انگلیسی ها را قادر ساخت تا نیروهای بیشتری را در قالب نیروی موسوم به دنسترفورس به خاور نزدیک و ایران منتقل کنند. افراد این نیرو از جبهه های غرب اروپا به ایران گسیل شده و در بهار ۱۹۱۸ به این کشور هجوم بردند. با این وضعیت تا ژانویه ۱۹۱۸، تنها بخش کوچکی از نیروهای روس در ایران باقی ماند.

مرحله چهارم از ژانویه ۱۹۱۸ آغاز شد که طی آن نیروهای انگلیسی به غرب، شمال و شرق ایران حمله کردند و مناطقی را که پیش تر در اختیار روس ها بود، به اشغال خود درآوردند. تهاجم تمام عیار انگلیسی ها و اشغال بخش هایی از ایران که در قرارداد پنهانی مارس ۱۹۱۵ به روسیه واگذار شده و پیش از آن در اشغال آنها بود، موضوعی است که تاکنون بسیار گذرا بدان پرداخته شده است. از همان آغاز کار، بریتانیا خبر تهاجم به غرب ایران را به شدت پنهان می داشت؛ به گونه ای که «دنسترفورس» به «نیروی هیس- هیس» معروف شده بود.

انگلیسی ها تا ژوئیه ۱۹۱۸ ایران را به اشغال خود درآوردند. قرار بر این بود که نیروهای بریتانیا در مه ۱۹۲۱ ایران را ترک کنند؛ یعنی ایران در حدود سه سال و نیم در اشغال نظامی بریتانیا قرار داشت. نیروهای بریتانیا هم در فوریه (نه در مه) ۱۹۲۱، یعنی پس از کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) از ایران رفتند. با این کودتا بریتانیا، دیکتاتوری رضاخان را- که در ۱۳۰۴/۱۹۲۵ رضاشاه پهلوی شد- در ایران مستقر کرد. از این به بعد، تا سی سال ایران در دست بریتانیا بود؛ تا در اواخر دهه ۱۹۴۰ که آمریکا جای بریتانیا را گرفت. (۱)

من در پژوهش دیگری، به تفصیل، به اوضاع نظامی، سیاسی و دیپلماتیک ایران در سال های ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ پرداخته ام. (۲) پژوهش حاضر به جنبه سرنوشت ساز جنگ در ایران، خصوصاً قحطی بزرگ ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ می پردازد. می پردازد. برای ایران، این دوره سرنوشت سازترین مرحله جنگ بود.

در این برهه، انگلیسی ها کشور را اشغال کردند؛ و درست در همین زمان بود که ایران به بزرگ ترین فاجعه تاریخ خود یعنی قحطی ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ دچار شد.

همان طور که خواهیم دید، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون نفر- حدود نیمی از جمعیت کشور در آن زمان - در این قحطی تلف شدند. ایران، هنگامی بزرگ ترین فاجعه را تحمل می کرد که در اشغال نظامی انگلیس بود. خواهیم دید که انگلیسی ها جز چند اقدام جزئی تسکینی و بی اثر، نه تنها برای کاستن از شدت قحطی کاری انجام ندادند، بلکه با خرید گسترده غله و مواد غذایی در ایران، وارد نکردن غذا از هند و بین النهرین، ممانعت از ورود غذا از ایالات متحده و اتخاذ سیاست های مالی - از جمله نپرداختن درآمدهای نفت به ایران- قحطی را شدت بخشیدند. در نتیجه، تعداد بیشتری از مردم ایران با سیاست های انگلیسی ها از بین رفتند. این اقدام را می توان با اطمینان مصداق عینی جنایت علیه بشریت تلقی کرد. ایران بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده و از بدترین نسل کشی های دوره معاصر لطمه دیده است. تکرار می کنم که بدون درک آنچه که

در ۱۹۱۷-۱۹۱۹ بر سر ایران آمده، نمی توان تاریخ معاصر ایران را دریافت. میروشنیکف درباره خسارات و ویرانی های ایران در جنگ جهانی اول می نویسد:

جنگ جهانی اول برای مردم ایران بداقبالی ها و مشقات بی شماری به همراه آورد. مناطق وسیعی در اثر جنگ تخریب شده، ده ها هزار ایرانی دچار قحطی شدند یا پس از بیماری مردند، بسیاری زندگی خود را در اثر عملیات نظامی از دست دادند و یا خسارت دیدند. در نگاه به گذشته، حتی اکنون نیز سخت است بتوان گفت چگونه ایران می توانست لطمه کمتری ببیند... دفاع از تمامیت ملی در برابر دست اندازی های قدرت های بزرگ که هرکدام تسلط بر ایران را پاداشی در نبرد برای مستعمرات جدید و حوزه های نفوذ خود می دیدند، ناممکن بود. (۳)

نقطه آغازین این پژوهش، گزارشی است که کاردار آمریکا در ایران، والاس اسمیت موری (Wallace Smith Murra)، درباره وضعیت خواروبار و آذوقه در ایران داده است. موری در شرح وضعیت آذوقه و خواروبار به موضوع قحطی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ اشاره کرده و می نویسد که یک سوم جمعیت ایران در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از سوءتغذیه «از میان رفته اند.»

برای من باورکردنی نبود. من در گزارش های پیشین اشاراتی درباره این قحطی دیده بودم و دریافته بودم که قحطی سختی بوده است، اما تلفات در این مقیاس بحث دیگری است. این موضوع مرا بر آن داشت تا اسناد وزارت خارجه [آمریکا] را درباره ایران در دوره ۱۹۱۹-۱۹۱۴ به دقت جستجو کنم. نتیجه این کار یک افشاگری تمام عیار بود. این اسناد بسیار ارزشمند است و پیش از این مورد استفاده قرار نگرفته است. از ثمرات فرعی این پژوهش، تک نگاری درباره تاریخ ایران در جریان جنگ جهانی اول و استیلای انگلستان بر این کشور است؛ و نیز تک نگاری مختصری درباره «قحطی- نسل کشی» در ایران است.

با کمال تأسف در یافتنم که نوشته آقای موری مبنی بر اینکه یک سوم جمعیت ایران از بین رفته اند، با اغماض و کمتر از واقع بوده است. واقعیت، بسیار بدتر از آن و حقیقتاً تکان دهنده است. همان طور که در گزارش های دیپلماتیک آمریکایی ها آمده، شمار جمعیت ایران در ۱۹۱۴ حدود بیست میلیون نفر - شماری که در این پژوهش به سادگی به اثبات می رسد- بوده است.

با یک روند طبیعی، این شمار باید در ۱۹۱۹ دست کم به ۲۱ میلیون می رسید. اما شمار واقعی در ۱۹۱۹، یازده میلیون بوده است که نشان می دهد، دست کم ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری در ابعادی فاجعه آمیز از بین رفته اند. شاخص دیگر در میزان تلفات قحطی، کاهش جمعیت تهران است. در ۱۹۱۰- بنا به نظر شوستر و منابع روسی - جمعیت تهران ۳۵۰/۰۰۰ نفر بوده است (به فصل سوم رجوع کنید). از نتایج انتخابات ۱۹۱۷ نیز که در آن ۵۶/۰۰۰ رأی برای دوازده نامزد پیروز ثبت شده، درمی یابیم که جمعیت تهران دست کم چهارصد هزار نفر بوده است. در ۱۹۲۰ این شمار به دویست هزار نفر کاهش یافته است. در مجموع، تا ۱۹۵۶ شمار جمعیت ایران به بیست میلیون نفر، یعنی میزان جمعیت ایران در ۱۹۱۴، نرسید. این اعداد به شدت تکان دهنده است؛ و پرتو کاملاً متفاوتی بر تاریخ ایران و منطقه می افکند. از آنجا که این قحطی در ابتدا با جنگ و اشغال ایران توسط روسیه و انگلستان به وجود آمد و سپس با سیاست های انگلستان اوضاع بدتر و قحطی طولانی تر شد، تلفات وارده به کشور در اثر قحطی، خسارات ناشی از جنگ جهانی اول تلقی می شود. تلفات ایران به روشنی بسیار فراتر از تلفات ارمنه در ترکیه و حتی بسیار فراتر از نسل کشی یهودیان توسط نازی هاست. این یافته ها نگاهی کاملاً متفاوت درباره تاریخ معاصر ایران در جنگ جهانی اول به دست می دهد.

فصل دوم به گزارش مستند قحطی می پردازد. منابع پژوهش عبارتند از: گزارش های دیپلماتهای آمریکایی از تهران و تبریز؛ گزارش های میسیونرهای آمریکایی

از شهرهای مختلف ایران؛ مطبوعات و شهادت شاهدان عینی همان عصر در باره گسترده رنج و گرسنگی مردم.

شرح مفصل و روشنی که وزیر مختار وقت آمریکا در ایران، جان لارنس کالدول (John Lawrence Caldwell) ، درباره وضعیت قحطی در ایران نوشته است؛ گزارش های مطبوعات آن دوران از ابعاد رنج و گرسنگی ناشی از قحطی؛ خاطرات یک شاهد عینی، و نیز گزارش های میسیونرهای مذهبی آمریکایی در ایران، گنجینه سرشار و ارزشمندی از منابع و مآخذ و اسناد را در این باره تشکیل می دهد. همچنین خاطرات افسرانی چون سرلشکر ال. سی. دنسترویل (۴)، فرمانده دنسترفورس در ایران در سال ۱۹۱۸؛ سرلشکر دبلیو. ئی. آر. دیکسون (۵) سربازرس پلیس شرق ایران در سال های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ و سرگرد ام. اچ. دانا هو (M.H. Donohoe)، افسر شناخته شده اطلاعات نظامی انگلستان و نماینده سیاسی آن دولت در غرب ایران در سال های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ نیز از منابع گرانسنگ در این زمینه است. (۶) گزارش های این شاهدان عینی بلافاصله پس از جنگ نوشته شده است؛ و نه تنها برای مشخص کردن ابعاد گرسنگی و مرگ، بلکه برای روشن ساختن سیاستهای بریتانیا در ایران بسیار ارزشمند و آگاهی بخش است.

فصل سوم با مقایسه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ به بررسی آمار تلفات قحطی می پردازد.

در این فصل ثابت خواهد شد که برخلاف ادعای پژوهش های انگلیسی ها در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جمعیت ایران را در ۱۹۱۴، ۱۰/۸۹ میلیون نفر آورده اند، جمعیت ایران در آن سال بیست میلیون نفر بوده است و در ۱۹۱۹ به یازده میلیون سقوط کرده است. افزودن دو رقم اعشار به عدد ده میلیون توسط آنها نیز برای القای حس دقت علمی است. بنابراین قحطی و بیماری های ناشی از آن، دست کم چهل درصد جمعیت ایران- یعنی حداقل ده میلیون نفر- را تلف کرده است.

دلایل قحطی

در نیمه دوم سال ۱۹۱۶، در اثر جنگی که در خاک ایران، ابتدا میان دلایل قحطی در ایرانیان و روس‌ها؛ و سپس میان روس‌ها و ترک‌های عثمانی در گرفته بود. مردم ایران با کمبود مواد غذایی و گرانی روبرو شدند. کمبود مواد غذایی، در پاییز ۱۹۱۷ به قحطی انجامید. در بهار ۱۹۱۷، ترک‌های عثمانی خاک ایران را ترک کردند و به دنبال انقلاب روسیه، نیروهای روسیه نیز در پایان پاییز ۱۹۱۷ از ایران رفتند. از آن پس تنها انگلیسی‌ها در ایران باقی ماندند. بنابراین، ایران زمانی به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای همجوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس، در اشغال نظامی انگلستان بود. از همان آغاز، انگلستان، دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه قحطی ایران را متوجه روس‌ها و عثمانی‌ها کند. اما همان‌طور که گفته شد، ترک‌ها و روس‌ها پیش از بروز قحطی، ایران را ترک کرده بودند. در این پژوهش نشان داده می‌شود عامل اصلی تشدید و طولانی شدن قحطی‌ای که منجر به مرگ میلیون‌ها ایرانی شد، سیاست‌های بازرگانی و مالی بریتانیا بود. فصل‌های ۴ تا ۶ به بررسی علت‌های قحطی می‌پردازد.

فصل چهارم به غارت اموال مردم توسط سربازان روس به هنگام خروج از ایران می‌پردازد. قبلاً اشاره کردیم که انگلستان، روس‌ها و ترک‌ها را عامل این جنایت هولناک می‌دانند، اما چه چیزی می‌تواند قحطی در مناطقی از ایران را که حتی یک سرباز روس یا ترک بدان پای نگذاشته، نظیر فارس و کرمان، توجیه کند؟

فصل پنجم به بررسی خریدهای غله در ایران در دوران قحطی می‌پردازد. شواهد مستندارایه شده در این فصل نشان می‌دهد که خرید غله در مقیاس وسیع، برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی در ایران، بین‌النهرین و جنوب روسیه،

بردامنه قحطی در ایران افزوده است. ژنرال دنسترویل، در جایی با صراحتی عجیب ضمن اظهار تأسف، به این واقعیت اعتراف کرده است که خریدهای غله از سوی انگلیسی ها منجر به کمبود و افزایش قیمت ها گردید و در نتیجه به مرگ شمار بسیاری از ایرانیان انجامید؛ از این عجیب تر گزارش سرگرد داناهاو درباره تخلیه شرایط سخت قحطی از میان بردند تا به دست ترک های عثمانی نیفتد. و از هر دو عجیب تر این که؛ چگونه گفته ها و گزارشهای دنسترویل و داناهاو، از دید دستگاه کنترل و سانسور اطلاعاتی بریتانیا مخفی مانده است؟! شاید این نکته که هر دو کتاب در شرایط بلافاصله پس از جنگ (داناهاو، ۱۹۱۹؛ و دنسترویل ۱۹۲۰) منتشر شده اند؛ پاسخی برای این سؤال باشد.

جالب توجه این که موضوع قحطی در کتاب های دنسترویل و داناهاو آشکارا آمده، اما در کتاب ژنرال دیکسون- ۱۹۲۴- کوچک ترین اشاره ای به آن نشده است. [ظاهراً] در آن زمان دستگاه سانسور انگلیس هوشیارتر شده بود. با این حال در کتاب دیکسون، گزارش مفصلی درباره خرید گسترده غله توسط ارتش انگلستان در خراسان به چشم می خورد. این خریدها برای تأمین آذوقه نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال مالسون (Mallison) در جنوب روسیه صورت گرفته است. شواهد و مدارک مستندی از گزارشهای روزنامه ها و نیز گزارشهای میسیونرهای آمریکایی در دست است که نشان می دهد که در همان زمان که مردم مشهد گرفتار قحطی هولناک بوده اند، انگلیسی ها مشغول خرید گسترده غله در منطقه بوده اند. دیکسون نیز در کتاب خود، عین همین مطلب را گزارش کرده است. (۷) سایکس نیز در کتاب خود به موضوع خرید غله در شیراز توسط انگلیسی ها، اشاره کرده است.

بارزترین نمونه این وضع، قحطی در رشت- گیلان است. از گزارش های مکرر میسیونرهای آمریکایی در رشت درمی یابیم که این شهر در آغاز از قحطی هولناکی که دیگر نقاط ایران را دربر گرفته بود، به دور بود. اکثر کسانی که در رشت، در معرض گرسنگی و بیماری قرار داشتند، پناهندگان دیگر نقاط ایران

بودند که اکثراً [توسط مردم] تیمار و تغذیه می شدند. شهر در ژوئن ۱۹۱۸ به دست ارتش انگلستان افتاد، اما کنترل موثر شهر تا هنگام شکست جنگلی ها- اواخر ژوئیه ۱۹۱۸- محقق نشد. اندکی پس از اشغال رشت توسط انگلیسی ها، گیلان و از جمله شهر رشت نیز دچار قحطی شد؛ دلیل این امر در کتاب ژنرال دنسترویل آمده است. اندکی پس از اشغال گیلان، انگلیسی ها برنج و دیگر مواد غذایی (از جمله هندوانه، عسل و حتی خاویار) را برای تغذیه ارتش انگلستان در باکو و مردم گرسنه آن شهر خریدند. بنابراین، مردم ایران گرسنگی کشیدند تا اهالی باکو گرسنه نمانند. آنچه در گزارش ژنرال دنسترویل جالب توجه است، این است که او به آسودگی به توصیف کشتی های مملو از مواد غذایی ایران که در بندر انزلی پهلو گرفته و عازم باکو بودند، می پردازد و نسبت به این موضوع که این کار مرگ تعداد زیادی از ایرانیان را در اثر گرسنگی به همراه داشت، بی تفاوت است. از نظر ژنرال دنسترویل، این برنامه هم بخشی از «ماجرا های دنسترفورس» بود. واکنش دولت ایران نیز صدور فرمانی بود که بر اساس آن ظاهراً صادرات مواد غذایی از ساحل خزر ممنوع اعلام شده بود. برای ایرانیان، خرید و صدور مواد غذایی از سوی انگلیسی ها چیزی کم تر از قتل عام نبود. مهم ترین سند درباره خرید غله توسط انگلیسی ها، گزارش ادیسون ئی. ساوثرد (Addison E. Southard) - کنسول ویژه آمریکا در ایران- است. در این گزارش، ساوثرد افشا می کند که مأموریت خرید مواد غذایی در غرب ایران به «اداره منابع محلی بین النهرین» واگذار شده بود. این اداره ستادهایی در بغداد داشت که شمار کارکنان آن کمتر از دو هزار تن نبود. زمانی که ژنرال دیکسون، رئیس اداره منابع محلی بین النهرین، به ایران آمده بود، ساوثرد در گفتگو با او دریافت که خرید غله ایران توسط انگلیسی ها در آن روزها بالغ بر پانصد هزار تن بوده است. ایران در آن زمان دچار قحطی بود.

جالب آن که ژنرال دیکسون با تفاخر برای ساوثرد از میزان ظرفیت آزاد

شده کشتیرانی سخن می گوید که با خرید غله در ایران فراهم آمده است. دیکسون به ساوثرد می گوید، اگر این مقدار غله از طریق ایران تهیه نمی شد، باید آن را از هند وارد می کردند و در نتیجه بخش مهمی از ظرفیت کشتیرانی انگلستان برای این کار اشغال می شد. این سند نشان می دهد که انگلیسی ها می توانستند برای نجات مردم قحطی زده ایران با کشتی از هند گندم وارد ایران کنند؛ اما نه تنها این کار را نکردند، بلکه ژنرال دیکسون به این می بالد که در آن شرایط قحطی و کمبود، گندم داخل ایران را هم خریدند تا ظرفیت کشتیرانی خود را در اقیانوس اطلس افزایش دهند. یعنی میلیونها ایرانی قربانی شدند تا انگلستان جای خالی در کشتی های خود در اقیانوس اطلس داشته باشد.

علاوه بر این، از اسناد متعدد وزارت خارجه آمریکا روشن می شود که آمریکا نیز کاملاً در جریان میزان گسترده خرید غله توسط انگلیسی ها در ایران- در شرایطی که قحطی و گرسنگی جمعیت ایران را از دم تیغ می گذراند- بوده است. در حالی که مؤسسات خیریه آمریکا، برای جبران قحطی حجم قابل توجهی از مواد غذایی روانه ایران می کردند، دولت ایالات متحده تلویحاً به قتل عام در ایران رضایت داده بود.

همزمان با خرید غله در نواحی شمالی و غربی ایران توسط «اداره منابع محلی بین النهرین»، انگلیسی ها در شرق ایران نیز دست به خرید غله زدند. از روی نوشته های ژنرال دیکسون می توان به جزئیات میزان خرید غله شرق ایران پی برد. زمانی که قحطی مرگبار ایران را دربرگرفته بود، انگلیسی ها علاوه بر خرید گسترده مواد غذایی، از واردات مواد غذا غذایی، از هند و بین النهرین- همسایگان غربی و شرقی ایران- جلوگیری می کردند. علاوه بر خلیج فارس، هند و بین النهرین نیز در اشغال ارتش انگلستان بود؛ در هند و نیز بین النهرین غله کافی وجود داشت، اما ایران که در میان آنها قرار داشت، دچار گرسنگی بود.

علاوه بر این، بریتانیا جلوی ورود مواد غذایی از ایالات متحده به ایران را

گرفته بود. نکته بسیار مهم و قابل اعتنای این ماجرا، همان طور که از گزارشهای دیپلماتیک آمریکایی ها نیز برمی آید، این حقیقت است که در همان زمان که ایران دستخوش قحطی خطرناکی بود که به مرگ میلیونها تن انجامید، بریتانیا از ورود مواد غذایی از ایالات متحده به ایران، جلوگیری کرد. بار دیگر دولت ایالات متحده، به قتل عام ایرانیان تن داده بود.

تنگنای مالی

فصل ششم به بررسی این موضوع می پردازد که چگونه دولت انگلستان، ایران را در تنگنای مالی قرار داد. محروم کردن ایران از منابع مالی با سیاست انگلستان در محروم کردن ایران از منابع غذایی هماهنگ و همراه بود. در آغاز جنگ، دولت ایران دچار یک بحران مالی شد؛ زیرا جنگ کاهش شدید درآمد بازرگانی خارجی و نیز درآمدهای گمرگی را در پی داشت. در نتیجه، «قرارداد مهلت قانونی» بین دولت ایران و دولت های روسیه و انگلستان به امضا رسید. درآمدهای گمرکی جنوب و شمال، [به ترتیب] توسط انگلیسی ها و روس ها جمع آوری می شد. از این درآمدها، سود و جریمه دیرکرد بدهی های ایران به دولت های روسیه و انگلستان کسر می شد و سپس باقی مانده آن به دولت ایران پرداخت می گردید. این در حالی بود که بر طبق این قرارداد می بایست کل درآمدها به دولت ایران داده می شد. با کاهش حجم بازرگانی در اثر جنگ، این پرداخت بسیار ناچیز شده بود. دولت های روسیه و انگلستان بر طبق قراردادی که در ژوئیه ۱۹۱۶ با دولت ایران منعقد کردند، می بایست ماهانه مبلغ ۳۰۰/۰۰۰ تومان به ایران می پرداختند. در آن زمان این مبلغ معادل ۳۰/۰۰۰ پوند و نرخ برابری ارز، ۶۵ قران (۶/۵ تومان) به ازای هر پوند بود. ابتدا به مدت چند ماه این مبلغ مسدود شد و پس از انقلاب روسیه، روس ها به کلی از پرداخت سهم خود سر باز زدند. از آن پس، پرداخت انگلیسی ها نیز نامنظم انجام می شد؛ در نتیجه مشکلاتی در برابری نرخ ارز به وجود آمد.

با حجم گسترده خرید مواد غذایی توسط انگلیسی ها، حجم پول در گردش ایران نیز در جریان جنگ جهانی اول بسیار زیاد شده بود. ارزش قران با چیزی که شاید تنها بتوان تورم افسارگسیخته نامید، روبرو بود. این پدیده نامعمول، در اثر خریدها و هزینه های بسیار ارتش انگلستان در ایران به وجود آمده بود. با این حال، انگلیسی ها درآمدهای گمرکی ایران را با قران که ارزش فراوان یافته بود، جمع می کردند، اما به دولت ایران همان مبلغ ثابت ۳۰/۰۰۰ پوند را که ارزش آن به شدت کاهش یافته بود (۱۸ قران یا ۱/۸ تومان به ازای هر پوند) پرداخت می کردند، و مابه التفاوت آن را به جیب می زدند. درخواست دولت ایران برای دریافت این مبلغ به قران نیز ره به جایی نبرد. این روش، به ویژه همزمان با گسترش قحطی در ایران، دزدی تمام عیار و بالاتر از آن بود. با کاهش شدید ارزش استرلینگ، دولت ایران تنها قادر بود یک سوم میزان قرانی را که پیش تر دریافت می کرد، به دست آورد. علاوه بر این، با افزایش زیاد قیمت ها، قدرت خرید واقعی مردم، عملاً به صفر رسیده بود. بنابراین، درآمدهای گمرکی عملاً هیچ دردی را دوا نمی کرد. مسدود کردن درآمدهای نفتی ایران تنگنای مالی ایران را افزایش داد. شکی نیست که مهم ترین اقدام مالی علیه ایران، محروم کردن این کشور از درآمدهای نفتی اش بود. زمانی که میلیونها ایرانی در گرسنگی به سر می بردند، دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران، درآمدهای نفتی ایران را به بهانه های واهی مسدود کردند. میزان درآمدهای نفتی ایران طی سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۴، هشت میلیون پوند بود. این مبلغ حدود ۴۰ میلیون دلار، و در آن زمان مبلغی بسیار معتنا به و تقریباً چهار برابر برابر مجموع بودجه سالانه دولت ایران بود. اگر این پول به ایران پرداخت می شد، میلیونها نفر از مرگ ناشی از گرسنگی و بیماری نجات پیدا می کردند.

در ۱۹۱۳ ایران تولید نفت را آغاز کرده و به سرعت به کشوری تولید کننده و صادرکننده نفت تبدیل شد. امتیاز نفت ایران در اختیار شرکت نفت انگلیس

و ایران؛ و دوسوم سهام شرکت در ۱۹۱۴ متعلق به دولت بریتانیا بود. همزمان با جنگ، تولید نفت به شدت افزایش یافت. اگر شرکت نفت انگلیس و ایران حق السهم ایران را براساس قرارداد (حدود ۲۵٪) از درآمد شرکت براساس امتیاز نامه داری) پرداخت می کرد، درآمدهای نفتی قادر بود تا کاهش درآمدهای گمرکی را به مراتب جبران کند. در واقع حق السهم سالانه ایران، با توجه به سود کلان شرکت نفت انگلیس و ایران، به ۲ میلیون پوند (۱۰ میلیون دلار) بالغ می شد که در آن دوره مبلغ زیادی بود. بلافاصله پس از آغاز جنگ در ۱۹۱۴، انگلیسی ها نه تنها پرداخت حق السهم ایران را متوقف کردند، بلکه ۲ میلیون دلار نیز برای جبران خسارت های وارده به لوله های نفت به دست عده ای ایلیاتی ستیزه جو طلب کردند. با آنکه دولت ایران مسئول اعمال خارج از کنترل خود نبود و خطوط لوله نیز به سرعت تعمیر شد، انگلیسی ها همچنان از پرداخت حق السهم ایران سر باز زدند. پرداخت این مبلغ تا ۱۹۲۱ به تعویق افتاد و ایران از دست کم ۸ میلیون پوند که می توانست مانع از مرگ عده بسیاری در دوران قحطی گردد، محروم شد. (۸) این که انگلیسی ها در دوران قحطی، ایران را از درآمدهای نفتی اش محروم ساختند، به خودی خود اقدامی به شدت بدسگالانه بود؛ این اقدام کم تر از قتل عام و نسل کشی نبود.

محرومیت از درآمدهای نفتی، توأم با تقلب و نابسامانی در نرخ ارز، تنگنای مالی دولت ایران را کامل کرد؛ در نتیجه، در آن بحبوحه جنگ و قحطی، دولت ایران با جیب خالی نتوانست برای قربانیان اقدام مفید و مؤثری انجام دهد. دولت بریتانیا، در همان حال که از یک سو ایران را از منابع مالی اش محروم کرده بود، از سوی دیگر فریاد شکوه و شکایتش از بی کفایتی و ناتوانی دولت ایران در کمک به قحطی زدگان بلند بود. یک بار دیگر باید تأکید کرد که این محروم کردن ایران از منابع مالی خود، هماهنگ و همراه با خط مشی انگلستان در محروم کردن ایران از تأمین آذوقه مردمش بود. تردید نمی توان داشت که قحطی

ونسف کشی، اقدام جنگی تعمدی بریتانیا برای اشغال و تصرف ایران بوده است. با آغاز کنفرانس صلح «ورسای» ایران امیدوار بود با شرکت در آن بابت قحطی و خسارات ناشی از جنگ، غرامت دریافت کند. در مارس ۱۹۱۹، نمایندگان ایران در پاریس سندی ارائه کردند که بر مبنای آن بنا بود شکایات ایران را مطرح کرده و درخواست غرامت کنند. در این سند تاریخ نظامی و سیاسی ایران در جنگ جهانی اول کاملاً نادرست ارائه شده است. این سند علاوه بر ادعاهای ارضی مضحک، پر از اظهارات نادرست، گمراه کننده و کاملاً دروغ است. (۹) همان طور که در فصل هفت توضیح داده خواهد شد، شکایات اقتصادی ایران و علل و عوامل قحطی کاملاً نادرست ارائه شده است. این سند با آمیختن شکایات ایران به انبوهی از اشتباهات و ادعاهای نادرست، موضوع قحطی را کم اهمیت جلوه داد؛ و دلایل آن را به شکلی مبهم ارائه کرد و موجب تضعیف ادعاهای ایران در مورد جبران خسارات و حق شرکت در کنفرانس صلح شد. روشن است که این موضوع نیز خود بخشی از توطئه زیرکانه ای برای پنهان داشتن حقیقت قحطی و علل آن است. سرپوش گذاردن بر روی بزرگ ترین فاجعه تاریخ، از پیش آغاز شده بود؛ بنا بود که ایران هم در جنگ و هم در صلح بازنده باشد.

◀ قحطی بزرگ ۹۱۹-۱۹۱۷: گزارش مستند

قحطی ۹۱۹-۱۹۱۷ بزرگ ترین فاجعه در تاریخ ایران و بسیار فراتر از تهاجم مغول در قرن سیزدهم میلادی است. همان گونه که اشاره شد، این قحطی یکی از بزرگ ترین فجایع تاریخ است که درباره آن کمتر نوشته شده و آگاهی درباره آن از نوشته ها نیز کمتر است. وقتی در سال ۱۹۲۵ ایران دچار خشکسالی شد،

این نگرانی پدید آمد که نکند حوادث سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ تکرار شود. کاردار وقت آمریکا در ایران، والاس اس. موری (۱۰) [در این باره] می نویسد: به نظر می رسد دست کم ایران با اوضاع سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ روبروست. در آن هنگام در اثر خشکسالی و تخریبی که به زراعت ایران به دلیل تهاجم ارتش های بیگانه وارد شد، قحطی ایران را دربر گرفت که تخمین می زنند یک سوم جمعیت آن را تلف کرد. (۱۱)

باور نکردنی بود! باید اشتباهی رخ داده باشد. از این رو اسناد مربوط به ایران وزارت خارجه آمریکا را در جریان جنگ جهانی اول به دقت بررسی کردم. آرشیوی بسیار غنی که پیش از این کسی به آن مراجعه نکرده بود.

همچنین با این واقعیت روبرو شدم که تاریخ ایران در جنگ جهانی اول در پرده ای از راز و سربستگی، از نظرها پوشیده مانده است. شگفت آورتر این که، قحطی ۱۹۱۷-۱۹۱۹ اساساً ناشناخته مانده است. (۱۲) دریافتم که نظر موری مبنی بر این که جمعیت ایران به یک سوم رسیده، حدسی کم تر از واقع است. واقعیت از این بدتر بوده است. این فصل، ابتدا گزارش مستندی از قحطی و مدت آن ارائه می کند.

آرشیواسناد وزارت خارجه آمریکا و گزارشهای روزنامه های ایران در آن دوران، منابع درجه اولی است که در این فصل از آنها استفاده شده است. خاطرات و مشاهدات عینی افسران ارتش بریتانیا در ایران نیز از منابع دست دوم به شمار می روند؛ که مهم ترین و قابل استفاده ترین آنها عبارتست از خاطرات و مشاهدات سرلشکر دنسترویل فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال و غرب ایران در سال ۱۹۱۸؛ خاطرات و مشاهدات سرگرد دانا هو افسر اطلاعاتی مأمور در نیروهای تحت امر دنسترویل؛ خاطرات و مشاهدات سرلشکر سرپرسی سایکس فرمانده نیروهای بریتانیا در جنوب ایران در سال های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹. با توجه به این که این گزارش ها توسط شاهدان دست اول و کسانی

نوشته شده است که بلافاصله پس از جنگ در صحنه حضور داشته اند، این منابع «دست دوم» نیز در حقیقت منبع «دست اول» محسوب می شوند. دیگر منبع بسیار مهم، گزارش سرلشکر دبلیو.ئی. آر دیکسون در باره پلیس شرق ایران (۱۳) در ۱۹۱۹-۱۹۱۸ است.

آغاز کمبود مواد غذایی؛ پاییز ۱۹۱۶

تقریباً یک سال پس از آغاز جنگ، رالف اچ. بیدر (۱۴)، کنسول آمریکا در ایران، در گزارش خود به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۱۵ به بررسی وضعیت مواد غذایی در ایران و تأثیر جنگ بر قیمت کالاها، اعم از وارداتی و داخلی می پردازد: «از آغاز درگیری ها در اوت گذشته در اروپا، عملاً واردات به ایران متوقف شده است». وی سپس به این نکته مهم اشاره می کند که:

بنابراین بهای اقلام تولید خارج به شدت افزایش یافته است. این در حالی است که افزایش بهای اقلام تولید داخلی چندان نبوده است. از جمله اقلام تولید داخلی که بهای آنها افزایش نیافته، گوشت گوسفند، گوشت گاو، آرد ایرانی، مرغ، تخم مرغ و میوه جات است. برنج که در زمین های پست ساحل دریای خزر کشت می شود، هر پوند ۵ تا ۶ سنت افزایش یافته است. بهای شکر هر پوند ۸ تا ۱۰ سنت، قهوه هر پوند ۳۰ تا ۵۰ سنت؛ چای هر پوند ۴۸ تا ۸۰ سنت و آرد اروپایی هر پوند ۷ تا ۱۲ سنت افزایش یافته است.

بیدر این طور نتیجه می گیرد: چنین به نظر می رسد که هزینه زندگی برای مردم بومی که اجزای اصلی غذای روزانه آنها گوشت گوسفند، برنج و نان گندم است افزایش چندانی نداشته، ولی هزینه زندگی خارجی ها که بیشتر اقلام وارداتی اروپایی را مصرف می کنند از ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش یافته است. کالاهای اروپایی موجود در بازار به تدریج مصرف می شود و انتظار می رود هزینه

های زندگی افزایش یابد. (۱۵)

بنابراین مشخص است که نه ماه پس از آغاز جنگ در اروپا؛ و شش ماه پس از اشغال اهواز و خوزستان به دست انگلیسی ها، و پس از بروز جنگ تمام عیار در آذربایجان میان روس ها و ترک ها [عثمانی]، مواد غذایی هنوز به قدر کافی موجود بوده است. جفرسون کفری (Jefferson Caffery) (۱۶)، کاردار موقت آمریکا، در ژوئیه ۱۹۱۶ یعنی نزدیک به دو سال پس از آغاز جنگ، درباره قیمت ها در تهران، این گونه گزارش می کند: قیمت کالاهای وارداتی همیشه در این پایتخت بالا بوده و قیمت کالای بومی نیز به حساب شرایطی که در اثر جنگ حاصل شده، افزایش یافته است.

همان طور که گزارش کفری نشان می دهد، در ۱۹۱۶ تورم قابل توجهی وجود داشته و نرخ برابری ارز افزایش یافته بود. کفری می نویسد: «در حال حاضر نرخ برابری یک قران، ۰/۱۴۳ دلار است. در شرایط عادی نرخ برابری قران، ۰/۰۸۷۵ دلار است». (۱۷) با این حال، هنگامی که قیمت جو، پوندی دو سنت بود، باز هم مواد غذایی در فصل برداشت در ۱۹۱۶ نسبتاً فراوان بوده است. این واقعیتی قابل توجه است؛ زیرا اساساً در دوران جنگ، سنگین ترین درگیریها در غرب ایران از اواخر ۱۹۱۵ تا تابستان ۱۹۱۶ رخ داده است؛ و پس از این تاریخ است که اوضاع رو به وخامت می گذارد.

اگرچه معمولاً به قحطی در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اشاره شده است، اما واقعیت این است که بحران کمبود مواد غذایی از یک سال پیش آغاز شده بود؛ و همان طور که در ادامه بحث نشان داده ایم، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه داشته است.

ایران از نوامبر ۱۹۱۴ که انگلیسی ها به خوزستان هجوم آوردند، صحنه در گیریهای بود. از آغاز اشغال تبریز به دست عثمانی ها در ژانویه ۱۹۱۵، تا بهار ۱۹۱۷ که روس ها، عثمانی ها را از ایران بیرون راندند، نبردهای بزرگی در غرب ایران در جریان بود. درست در همین زمان روس ها و انگلیسی ها

کنترل شدید خود را بر مناطق حوزه نفوذشان اعمال کردند. تا اکتبر ۱۹۱۶، معلوم شده بود که بحران شدیدی در راه است. کفری گزارش می کند:

تأمین مواد غذایی در تهران دارد به مشکلی جدی تبدیل می شود؛ به خاطر کمبود مواد غذایی از هر نوع، به ویژه گندم، جو، برنج، کاه و یونجه، قیمت ها به شکلی غیر عادی بالا رفته و فقرا به شدت در رنجند. صف های طویل جمعیت، ساعت ها بیرون نانوائی ها منتظر

می شوند تا شاید نانی با کیفیت بسیار نازل و با قیمتی بسیار گزاف بخرند. نانواها از جو و جایگزین های گوناگون دیگر به جای گندم برای درست کردن نان استفاده می کنند.

او می افزاید:

قیمت شکر به پوندی یک دلار و پنجاه و پنج سنت افزایش یافته است. انواع علوفه نایاب است، آن چیزی هم که قابل تهیه است اغلب کیفیتی نازل دارد. در مورد موجودی زغال سنگ، زغال چوب، نفت سفید و نفت کوره نیز وضع همین طور است.

او در خاتمه می نویسد: «وضعیت دارو از این هم بدتر است. در تهران امکان یافتن بسیاری از اقلام دارویی وجود ندارد.» یک هفته بعد، کفری بار دیگر در باره بحرانی که در پیش است، چنین گزارش می کند:

مشکل تأمین نان در تهران بسیار جدی شده، زیرا مقدار گندم موجود در پایتخت به طور کلی برای برآوردن نیاز شهروندان ناکافی است. از آنجا که این مردم تقریباً فقط از نان و پنیر بومی خود استفاده می کنند، موضوع بسیار جدی و حیاتی شده است.

بلوهای نان آغاز شده بود: «روز گذشته چند شورش در شهر برپا شد، شرکت کنندگان اصلی زنان بودند و یک آشوبگر به ساختمانی که در وزارت داخله بود

حمله برد». کفری در پایان می نویسد: «دولت قول داده اقداماتی برای اصلاح اوضاع انجام دهد و اگر موفق نشود، اوضاع اینجا به زودی ناگوار خواهد شد». (۱۸) در پاییز ۱۹۱۷، ایران دچار قحطی ویرانگری شده بود.

از گزارش های مطبوعات کاملاً روشن است که در تابستان ۱۹۱۷، ایران در آستانه قحطی قرار داشت و برداشت محصول [آن سال] تنها وقفه ای کوتاه در آن ایجاد کرده بود. روزنامه ایران در ۱۸ اوت ۱۹۱۷ چنین گزارش می دهد:

در اثر تلاش های دولت، هم اکنون مقدار قابل توجهی غله در حال ورود به شهر است و دیروز قیمت جو در هر خروار از سی و پنج تومان به سی تومان کاهش یافت. (۱۹) اما این تسکینی گذرا بود. ایران در ۲۱ سپتامبر می نویسد: نبود غله دارد در سراسر ایران قحطی به وجود می آورد. تأثیر کمبود غله خصوصاً در کاشان مشهود است و هیچ ترفندی نمی تواند اوضاع را بهتر کند، زیرا حمل غله از قم یا سلطان آباد به کاشان ممنوع است؛ و مازاد غله این مناطق به شهرهای شمالی ارسال می شود. (۲۰)

کالدول (John Lawrence Caldwell) (21) در گزارشی با عنوان «فقر و رنج در ایران» به تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۱۷ به تشریح قحطی فزاینده پرداخته و می نویسد:

کمبود مواد غذایی، خصوصاً گندم و انواع نان، سراسر ایران خصوصاً مناطق شمالی و حاشیه ای ونیز تهران را چنان دربر گرفته که پیش از آغاز زمستان، فقر و رنج وسیعی پدید آمده است. تردیدی نیست که زمستان امسال مرگ و گرسنگی چند برابر خواهد شد... حتی در این موقع از سال، قیمت ارزاق به بالاترین حد خود طی چندین سال گذشته رسیده و کمبود غله و میوه جات حقیقتاً هشدار دهنده است.

او گزارش می کند که قیمت شکر به ازای هر پوند یک دلار باقی مانده است، «هر چند واردات اخیر از هند قیمت را بیست و پنج درصد کاهش داده است». کالدول

اوضاع نانوائی ها را چنین وصف می کند:

بخش بزرگی از جمعیت که از طبقه زارعان هستند، تنها از نان ارتزاق می کنند که قیمت عادی آن سه برابر شده و همان نیز بسیار کمیاب و ذخیره آن اساساً ناکافی است. در نانوائی های عمومی افراد زیادی گرد می آیند و هر کدام منتظر نوبت یا اقبال خود برای خرید نان می شوند و اغلب ناامید و گرسنه رانده می شوند. مأموران نظمیه در این نانوائی ها مستقر می شوند تا نظم را برقرار کنند و افراد سمج و گرسنه را عقب نگه دارند. نتیجه آن است که اغلب، بلوائی برپا می شود و در مواردی خونریزی هم شده است.

کالدول برخی اقدامات انجام گرفته برای آرام کردن اوضاع را توضیح می دهد:

دولت برای آرام کردن شرایط، در نظر دارد از محل مالیات بر اجناس، گندم مورد نیاز را تهیه کند و به بهای ارزان تر از بازار در اختیار نانوایان قرار دهد. اما این کار هم عملاً تا این لحظه کمکی به بهبود وضع نکرده است. اقدامات گسترده ای برای جلوگیری از انحصار و احتکار به عمل آمده و تمام مسئولیتها در این زمینه بر عهده ارباب کیخسرو شاهرخ گذاشته شده است؛ ارباب زرتشتی است و عموم مردم به صداقت و درستکاری او اعتقاد کامل دارند؛ با این حال اوضاع همچنان وخیم است.

کالدول در پایان می نویسد: متکدیان چند برابر شده و صدها تن از آنها در خیابان ها به شکلی اسف بار می گریند و گدایی می کنند و گاهی اوقات فردی را محاصره کرده و به او هجوم می برند. از دیگر نقاط، استان ها و شهرهای ایران نیز شرایط مشابهی گزارش می شود. (۲۲) کالدول در تلگرام ۲۲ اکتبر ۱۹۱۷ گزارش می کند: در استانها نبود مواد غذایی هشداردهنده است و شکست و درماندگی و افلاس روزبه روز گسترش می یابد. (۲۳) بار دیگر کالدول وخامت اوضاع را در پاییز ۱۹۱۷ چنین توضیح می دهد:

در اینجا فهرستی از قیمت های فعلی خرده فروشی اجناس پرمصرف را گزارش می دهیم. این قیمتها با در نظر گرفتن نرخ برابری ارز، به دلار آورده شده است. او می افزاید:

با وجود این که زمستان هنوز فرا نرسیده، انتظار می رود قیمت ها که پیش از این به شدت افزایش یافته اند، به زودی افزایش چشمگیرتری یابند. کالدول سپس به ارائه قیمت های آن روز برخی از اجناس در تهران و ایران می پردازد. گندم، هر بوشل (۱) ۷ تا ۹ دلار؛ جو هر بوشل ۵ تا ۶ دلار؛ زغال هر تن ۵۰ تا ۵۵ دلار؛ هیزم هر تن ۳۰ تا ۳۲ دلار؛ نفت سفید هر گالن ۱/۶ دلار و کفش هر جفت ۱۸ تا ۳۰ دلار. (۲۴) کالدول در تلگراف ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷، بدتر شدن اوضاع را چنین گزارش می کند:

به دلیل قحطی افسارگسیخته ای که در سراسر ایران در اثر جنگ و نبود غله به وجود آمده، بسیاری گرسنه اند. مواد غذایی بسیار کمیاب و قیمت های آنها باور نکردنی است. اقدامات امدادی محلی ناکافی است و کمیته های کمک رسانی توان بهبود بخشیدن به اوضاع را ندارند. (۲۵)

کالدول در گزارش دیگری می افزاید: قوت غالب طبقات فقیر تقریباً منحصر به نان یا برنج است. قیمت گندم هر بوشل پانزده تا بیست دلار است. هر چند با همین قیمت هم به آسانی نمی توان آن را یافت. قیمت هر پوند برنج بین پنجاه سنت تا دو دلار است. البته این قیمت ها با نرخ برابری فعلی ارز در نظر گرفته شده اند.

او در پایان می نویسد: دولت ایران با کمیته امداد رسانی متشکل از میسیونرهای آمریکایی و عده ای دیگر همکاری می کند و هم اکنون مقداری برنج و غله رایگان و مقداری نیز در برابر پرداخت قیمت در اختیارشان قرار می دهد. (۲۶) با این اوصاف، روشن است که مازاد گندم قم و سلطان آباد هم که بیشتر به

آن اشاره کردیم و قرار بود به مقصد شهرهای شمالی حمل شود هرگز به مقصد نرسید؛ زیرا مردم تهران از اوایل نوامبر ۱۹۱۷ با گرسنگی روبرو بودند.

روزنامه ایران دوم نوامبر ۱۹۱۷ می نویسد: کارکنان وزارت خارجه درخواستی برای نخست وزیر ارسال کرده و خواسته اند سه درصد از مواجب سالانه شان پیش از موعد و هم اکنون به آنها پرداخت شود. آنها می خواهند این پول را برای تیمار تعدادی از فقرای بی شمار شهر هزینه کرده و برای آنها سرپناه، سوخت، غذا و لباس تهیه کنند، زیرا می دانند که بسیاری از این فقرا در زمستان در اثر سرما و گرسنگی جان خواهند باخت.

این روزنامه همچنین می نویسد: آقای الکساندر تومانیانس که بانکدار است، حدود ۲۰ اتاق در بازار اجاره کرده است تا در زمستان حدود ۳۰ نفر از فقیرترین گدایان شهر را در آنها اسکان دهد. او غذا و لباس آنها را نیز تأمین خواهد کرد.

همچنین می افزاید: «هم اکنون گندم در قزوین خرواری ۴۶ تومان و جو خرواری ۳۵ تومان است.» مردم اصفهان نیز گرسنه بودند. روزنامه رعد، در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ می نویسد: اخیراً حاکم اصفهان ثروتمندان و روحانیون شهر را به عمارت خود دعوت کرد تا برای کمک به فقرا فکری کنند. آنها مبلغ ۵۰/۰۰۰ تومان برای تأمین مایحتاج زندگی فقرا کمک کردند. از اصفهان خبر رسیده است که مردم آن ناحیه به ۱۳۰ خروار غله در روز نیاز دارند و بنابراین برای دوره هشت ماهه پیش از برداشت، تقریباً ۳۱/۰۰۰ خروار مورد نیاز است. اما کل غله ای که در آن ناحیه پیدا می شود حدود ۶/۰۰۰ خروار است. گندم خرواری ۷۰ تومان است.

این روزنامه از دیگر مناطق چنین گزارش می کند: «گزارشی از تبریز نشان می دهد که روزانه تعداد زیادی از مردم در اثر گرسنگی در ساوجبلاغ می میرند... در قم و مشهد مردم به خاطر نبود مواد غذایی در تلگرافخانه ها متحصن شده

اند». این روزنامه درباره قیمت مواد غذایی می نویسد: «در جلفای آذربایجان قیمت نان هر من ۱۴ قران (تقریباً پوندی چهل سنت) است». برخی قیمت ها در تهران که از واحدهای ایرانی به واحدهای رایج آمریکایی تبدیل شده اند بر حسب دلار عبارتند از: «گندم هر بوشل ۱۰ دلار؛ جو هر بوشل ۴/۸۵ دلار؛ کاه گندم هر تن ۴۴ دلار؛ یونجه هر تن ۸۰ دلار؛ خاکه زغال هر تن ۵۰ دلار؛ زغال چوب هر تن ۸۵ دلار؛ سیب زمینی هر بوشل ۵ دلار؛ برنج هر پوند ۳۰ سنت؛ صابون خانگی با کیفیت نازل هر پوند ۵۵ سنت». رعد در ۲۴ نوامبر می نویسد: «حاکم اردبیل به دولت مرکزی تلگراف می زند که آن شهر برای تأمین غذای اهالی تا پایان سال پانزده هزار خروار گندم کم دارد و برای وارد کردن این مقدار از خارج درخواست مجوز می کند». در آستارا «یک ماه است که نان بسیار کمیاب است و آنهایی که نان دارند، آن را به قیمت یک من ۸ قران (پوندی ۳۰ سنت) می فروشند.» درباره اوضاع تهران نیز می نویسد: «شب گذشته جلسه کمیسیون ارزاق برگزار شد. این کمیسیون شصت هزار کوپن نان برای همین تعداد از فقراى شهر تهیه کرده است که فهرست آنها را بیشتر اداره نظمیة فراهم کرده است. این کوپن ها به حوزه های مختلف نظمیة تسلیم می شود تا در میان فقراى حوزه خود توزیع کنند». رعد در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۷، گزارشی درباره اوضاع کردستان دارد: «مدت مدیدی است که وضع نان روز به روز وخیم تر می شود و اکنون نمی شود نان پیدا کرد. انواع غله بسیار کمیاب است و مردم نمی دانند چگونه گرسنگی خود را برطرف کنند. روزانه تعدادی در اثر گرسنگی می میرند. برخی معتقدند که ظرف دو ماه، تمام اهالی کردستان خواهند مرد... هر روز تعداد زیادی از مردان و زنان در اثر گرسنگی می میرند. روس ها تمام جو موجود در بازار را برای اسبهایشان جمع آوری کرده اند. آنها برای یک گاو فقط ۵ تا ۶ روبل و برای هر گوسفند ۲ تا ۳ روبل می پردازند.» رعد در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ می نویسد: «حاکم اصفهان به وزیر داخله تلگراف زده و می نویسد که اکثر دکان های نانوايي بسته اند و افراد بسیاری از گرسنگی در

حال مردن هستند» و در تهران: «هم اکنون اکثر نانوائی ها بسته اند. نان بسیار کمیاب است و زن و مرد و کودک در خیابان ها زار می زنند».

رعد درباره اوضاع همدان در ۳۰ نوامبر می نویسد: «مردم به دولت تلگراف زده و گفته اند که نان بسیار کمیاب است و بسیاری از گرسنگی به حال مرگ افتاده اند. گندم هر خروار ۱۰۰ تومان و جو ۹۰ تومان به فروش می رسد.» (۲۷)

در کرمانشاه، نانوایان خاک سفید را با آرد مخلوط می کنند. نامه ای ازئی. ای. داگلاس (E. A. Douglas)، یکی از کارکنان بیمارستان آمریکایی تهران، خطاب به کالدول به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، حاکی است: «چند هفته پیش نامه ای از خانم اف. ام. استد (I- F.M. Stead) در کرمانشاه دریافت کردم که می گفت، کمبود غله به حدی است که نانوائی های عمومی خاک سفید را با آرد مخلوط می کنند تا حجم آن بیشتر شود.» (۲۸)

گرسنگی فراگیر

از ژانویه ۱۹۱۸، کارد به استخوان رسید. در رعد یازدهم ژانویه ۱۹۱۸ چنین آمده است: «به گزارش نظمیه، هفته گذشته ۵۱ نفر در اثر گرسنگی و سرما در خیابانهای تهران جان باخته اند.» در همین مقاله به اقدامات امدادی انجام گرفته برای مقابله با قحطی در تهران اشاره شده است: «تا پایان دسامبر، کمیته مرکزی صدقات (که اعضای آن همگی ایرانی هستند) اقدامات زیر را برای فقرای شهر به انجام رسانده است: اختصاص باغ اعتماد حضور با اتاق های زیاد و با اسباب و اثاثیه مورد نیاز و گرمایش برای اقامت مستمندان؛ اختصاص باغ مجزایی برای زنان مستمند و کودکان؛ پناه دادن به هزار نفر؛ ایجاد یک حمام برای آنها؛ تأمین البسه مورد نیاز؛ تأمین جیره روزانه برای چای، آش و برنج؛ معالجه بیماران؛ نگهداری از زنان باردار و

تأمین شیر نوزادان یتیم؛ تأسیس یک مریضخانه ۳۰ تخت خوابی؛ ایجاد کارخانه ای برای قالی بافی زنان و کودکان که تاکنون هشت دستگاه دار قالی بافی در حال کار در آن مستقر شده است؛ [و] تعیین معلمی برای تعلیم علوم دینی به کودکان». براساس نوشته های روزنامه رعد در ۱۶ ژانویه، اوضاع در اصفهان چندان بد نبوده است. «از قراری که حاکم اصفهان تلگرام کرده است، بر اثر بارندگیهای فراوان اخیر، گندم در بازار به وفور یافت می شود و اعتقاد بر این است که گندم موجود تا فصل خرمین آینده کفایت می کند. نان کافی برای همه وجود دارد و در بیشتر روزها مقداری هم تا آخر شب باقی می ماند. گندمی که هر خروار آن ۱۵۰ تومان به فروش می رفت، اکنون خرواری ۶۵ تومان شده است». رعد در بیستم ژانویه درباره بیماری و گرسنگی می نویسد: «در چند روز گذشته تعدادی در اثر وبا در بارفروش و دیگر نقاط نزدیک دریای خزر درگذشته اند». رعد در ۲۸ ژانویه درباره اوضاع قم می نویسد: «اوضاع شهر قم از نظر مواد غذایی اسف بار است. طی هفته گذشته، بیش از ۵۰ نفر در اثر گرسنگی و سرما جان باخته اند، و تعدادی از آنها هنوز دفن نشده اند. برخی از مردم برای غذایشان تنها خون گوسفند در دسترس دارند». این روزنامه در شماره ۲۹ ژانویه درباره پیشنهاد گشایش نانوائی های دولتی در تهران می نویسد: «دولت بنا دارد ۲۰ دکان نانوائی برای فروش نان ارزان به فقرا باز کند و نانوائیان دیگر هم می توانند به هر قیمت که بخواهند نان بفروشند». رعد در ۵ فوریه ۱۹۱۸ درباره آمار مرگ و میر در خیابان های تهران می نویسد: «حاکم تهران به وزارت داخله گزارش داده است که طی ۲۰ روز گذشته تعداد مردگان، خصوصاً به خاطر قحطی در تهران به ۵۲۰ نفر رسیده است، یعنی به طور متوسط در هر روز ۳۶ نفر». (۲۹)

کالدول در تلگرامی به تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، چنین گزارش می کند: «در شهرهای گوناگون به امداد فوری نیاز است. روزانه چندین مرگ گزارش می شود. در ولایاتی که دولت ایران قیمت های خاصی را تعیین کرده،

حجم محدودی از گندم، برنج و دیگر مواد غذایی را می توان خرید. سخت ترین مشکل، تأمین امکانات دارویی و پزشکی است. واردات مواد غذایی اگر غیرممکن نباشد بسیار سخت است. قیمت ها گزافند، گندم هر بوشل ۱۵ تا ۲۰ دلار... مردم و مقامات مسئول با هم همکاری می کنند اما موضوع از توان آنها به تنهایی خارج است. سازمان های محلی ماهانه ۲۰/۰۰۰ دلار در تهران هزینه می کنند اما این مقدار تنها نیاز ده درصد نیازمندان شهر را پاسخ می دهد. در دیگر ولایات نیز شرایط به همین منوال است». (۳۰) کالدول در اول فوریه ۱۹۱۸ این گونه تلگراف می زند: «مشکل قحطی کاهش نیافته است». (۳۱) کالدول در گزارش مطبوعاتی دیگری، برخی اخبار قحطی را در اختیار مطبوعات قرار دهد. (۳۲) در ۱۴ فوریه ۱۹۱۸، دکتر ساموئل جردن (۴) رئیس کالج آمریکایی در تلگرامی چنین می نویسد: «تنها در تهران چهل هزار بینوا وجود دارد. مردم مردار حیوانات می خورند. زنان نوزادان خود را سر راه می گذارند». (۳۳)

مشاهدات ژنرال دنسترویل

سرلشکر دنسترویل، فرمانده (۳۴) «دنستر فورس»- نیروهای انگلیسی مهاجم به ایران در بهار ۱۹۱۸- نیز درباره قحطی اطلاعاتی به دست می دهد. دنسترویل در تشریح سفر خود به انزلی در ژانویه ۱۹۱۸ می نویسد: «تا به اینجا نشانه های قحطی فراوان بوده و ما به کرات شمار زیادی از افراد فقیر، ژنده پوش و گرسنه را که تاب و توان از دست داده اند، در کنار جاده دیده ایم». (۳۵)

او در جای دیگر می نویسد: «نشانه های قحطی را در همان آغاز در سفر ژانویه با دیدن اجساد و افراد در حال مرگ در جاده، شاهد بودیم. از روستاهای نیمه ویران با ساکنان گرسنه عبور کردیم. اما هر چه گذشت اوضاع از بد به بدتر تغییر یافت و روشن بود که این مصیبت تا فصل برداشت بعدی، یعنی تا حدود شش ماه بعد، افزایش می یابد.»

دنسترویل قحطی هولناک در همدان را این گونه ترسیم می کند: «شواهد قحطی هولناک بود. هرکس که قدمی در شهر می زد با آزاردهنده ترین مناظر روبرو می شد. اگر کسی از بی تفاوتی خارق العاده مشرق زمینی ها که می گویند: «خواست خداست!» برخوردار نباشد، نمی تواند این صحنه ها را تاب بیاورد. مردم می میرند و کسی نیست که کمکی کند و گاه جسد آدمها آن قدر کنار جاده ها - بی آنکه کسی نگاهی به آنها بیندازد - می ماند، تا آنکه از بیم لطمه به دیگران، دیگر چاره ای جز دفن آنها نباشد. در خیابان اصلی شهر از کنار جسد پسرک حدوداً نه ساله ای عبور کردم که روشن بود در همان روز مرده بود؛ صورتش میان گل و لای پنهان شده بود و مردم از دو سویش به شکلی عادی عبور می کردند، گویی او هم یکی از موانع عادی سر راه است.» (۳۶) او از «بی تفاوتی غیر عادی» (۳۷) مردم همدان می گوید و افشا می کند که از جمعیت ۵۰/۰۰۰ نفری شهر، دست کم ۳۰٪ در آستانه قحطی قرار داشتند «و برای درصد بزرگی از آنها مرگ ناگزیر بود». دنسترویل مدعی می شود که ثروتمندان همدان، سود کلانی از فروش غله [به انگلیسی ها] نصیبشان شده بود، اما میل نداشتند به برادران دینی فقیر خود کمک کنند تا زنده بمانند. (۳۸)

همان طور که در فصل پنجم توضیح داده خواهد شد، در این زمان انگلیسی ها در پی خریدهای کلان غله و دیگر مواد غذایی در سراسر ایران بودند. در اینجا به ذهن دنسترویل نمی رسد که انگلیسی ها به قیمت گرسنه ماندن مردم ایران، غله ایران را می خریدند. او با انتقاد از «بی تفاوتی» مردم همدان، با خیالی آسوده به بحث درباره کیفیت غذای سربازان انگلیسی و ساخت نانوائی جدید به منظور تأمین نان تصفیه شده به جای نان زمخت سنگک می پردازد. از خوش اقبالی انگلیسی ها، روس ها تجهیزات لازم برای تولید نان سفید اروپایی را بر جای گذاشته بودند. (۳۹) دنسترویل به ذکر صحنه ای از یک ماجرای نان سنگک می پردازد که گله تماشاگران گرسنه به سوی پسرکی هجوم می آورند و آن چنان ازدحام می کنند که پسرک زیر دست و

پای گرسنگان تا پای مرگ می رود. دنسترویل چنین می نویسد: «وحشیانه! این گونه می شود گفت. اما چرا بدگویی وحشی ها راکنیم؟» (۴۰) در ۱۸ می ۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل از قزوین به همدان سفر کرده و به توصیف زمین هایی می پردازد که با فرشی از گل های زیبای بهاری و لاشه های قربانیان قحطی پوشانده شده بودند: «زیبا ترین گل ها، آنهایی بود که بر بام گذر سلطان بلاغ بودند؛ درست در نقطه ای که ما لاشه هفت قربانی نگون بخت قحطی را یافتیم. از این دست لاشه ها جای طول جاده قزوین همدان را پوشانده اند.» (۴۱)

قحطی و وبا، بهار ۱۹۱۸

اوضاع قحطی در بهار ۱۹۱۸ وخیم تر می شود. در اول مارس ۱۹۱۸، کالدول چنین تلگراف می زند: «به خاطر اوضاع سیاسی و قحطی، دولت مایل به استعفاست.» (۴۲) در ۱۶ مارس ۱۹۱۸، شولر (Schuler)، دبیر کمیته امداد آمریکا در ایران، به چارلز ویکری (Charles Vickery) در نیویورک، چنین تلگراف می زند: «اندوه اسفبار ادامه دارد. صدها تن رو به مرگ هستند. حدود بیست هزار نفر در تهران اطعام می شوند. اما دامنه اقدامات امدادی شامل مشهد، همدان، قزوین، کرمانشاه و سلطان آباد نیز می شود.» (۴۳) در ۱۷ آوریل، کالدول اینگونه تلگراف می زند: «اوضاع قحطی بدتر می شود، بی نظمی تا شمال غرب ایران گسترده شده است.» (۴۴) در ۴ می ۱۹۱۸، جردن به ویکری در نیویورک اینگونه تلگراف می زند: «سپاس ما را به خاطر هفتاد و پنج هزار [دلار] بپذیرید. قحطی برخلاف انتظار رو به افزایش است و با همه گیری گسترده تیفوئید و تیفوس همراه شده است. همین شرایط در دیگر شهرهای ایران نیز برقرار شده است. مواد غذایی را تقریباً نمی توان تهیه کرد؛ قیمت ها هنگفت است؛ مردم علف، سگ، مردار حیوانات و حتی انسان را می خورند. در صورت امکان یکصد هزار [دلار] دیگر بفرستید. بیش از این هم محل دارد.

امضا جردن». (۴۵) در ۲۵ می، جردن به ویکری تلگراف می زند: «قحطی بسیار بدتر شده است. ماهانه دویست هزار دلار هزینه می شود، اما این مبلغ فقط بخشی از مصیبت فعلی را پاسخ می دهد. در صورت امکان دویست و پنجاه هزار [دلار] بفرستید. امضا جردن». (۴۶) کالدول وخامت اوضاع را در می ۱۹۱۸، در تلگرافی به تاریخ ۱۳ می ۱۹۱۸ اینگونه توصیف می کند: «شرایط اقتصادی اسف انگیز است. قحطی همه کشور را دربر گرفته است و روزانه هزاران نفر می میرند. خرمن بهار خوب است و تا شش هفته دیگر جمع می شود و آنگاه اوضاع باید بهتر شود». (۴۷)

این شرایط اسف انگیز را کالدول در بهار ۱۹۱۸ در گزارشی چنین وصف می کند: «علیرغم کار بزرگ کمیته های امداد و غذارسانی به هزاران قحطی زده، هزاران تن نیز که امکان کمک رسانی به آنها وجود نداشت در اثر قحطی و بیماری خصوصاً در تهران، مشهد و همدان مرده اند. اطلاعات موثق نشان می دهد که فقر و گرسنگی آن قدر اسفناک بوده که صدها نفر برای زنده ماندن از علف، مردار حیوانات و در برخی موارد حتی از گوشت انسان خورده اند... این رنج و تنگدستی به شکلی گسترده شهرهای کوچک و هزاران روستای ایران را نیز دربر گرفته است، اما تقریباً امکان دسترسی به هیچ کدام از آنها به خاطر نبود مساعدت لازم وجود ندارد. اگر چه لازم به گفتن نیست که حمل مواد غذایی به نقاط کوهستانی و بیابانی دوردست تا چه حد دشوار است. به نظر می رسد ایرانی ها طوری بزرگ شده اند که گویی به دیدن مرگ به بدترین شکل یعنی قحطی عادت دارند؛ گویی خارجی هایی هم که در اینجا هستند به خاطر مصیبت گسترده ای که هر جا جلوی چشمشان است، سنگدل شده اند». کالدول درباره ابعاد مرگ و درد و رنج مشهود آگاهی بیشتری می دهد؛ او می نویسد: «نرخ عادی مرگ و میر در تهران ده تا پانزده نفر در روز است، اما آخرین گزارش ها از شورای بهداشت محلی نشان می دهد که نرخ مرگ و میر روزانه تهران هم اکنون یکصد و هشتاد نفر است که با توجه به اینکه آگاه ترین افراد، جمعیت

تهران را اندکی کمتر از دویست هزار نفر تخمین می زنند، عددی هشدار دهنده است».

کالدول برای ارایه نشانه ای از کمیابی نان، چنین می نویسد: «نان اگر تنها غذای فقرا نباشد، بخش اصلی آن است و قیمت معمول آن حدود پوندی سه سنت است و آن هم آن قدر کمیاب است که حتی با این قیمت نیز به سختی قابل تهیه است». کالدول علاوه بر اشاره به کمیابی مواد غذایی، اضافه می کند: «مدتی است بیماری های واگیرداری چون تیفوئید و تیفوس و تا حدودی وبا در نقاط مختلف ایران گسترش یافته است». (۴۸) یک شاهد عینی ایرانی در خاطرات خود، تعداد کسانی را که در اثر قحطی در همان سال اول در تهران درگذشته اند، دست کم ۳۰/۰۰۰ نفر ذکر می کند. اجساد در خیابان ها و معابر پایتخت پراکنده بودند. به علاوه در مرده شوی خانه ها اجساد را در پشته های بزرگ روی هم انباشته و سپس درگورهای دسته جمعی دفن می کردند. در هر جا که قحطی از آن رخت بر بسته بود، وبا و تیفوئید به جای آن نشسته بود. نویسنده این خاطرات می نویسد، تلفات وبا و تیفوئید بسیار بیشتر از تلفات قحطی بود. در خانه همین فرد، طی دوره کوتاه تابستان ۱۹۱۸ سه نفر در اثر وبا مردند. (۴۹) کالدول گزارش می کند که شمار تلفات وبا به تنهایی در تهران افزون بر ۲۰۰ نفر در هر شب بود: «به نظر می رسد با فرارسیدن فصل برداشت قحطی برطرف خواهد شد، اما تلفات بیماری واگیر وبا به طور متوسط به حدود دویست نفر در هر روز در مناطق مختلف رسیده است». (۵۰) عجیب نیست که جمعیت تهران از ۳۵۰ هزار تا ۴۰۰ هزار نفر در ۱۹۱۷ به ۲۰۰ هزار نفر در ۱۹۲۰ رسید.

گزارش های وایت و ساوثرد

در آوریل ۱۹۱۸ فرانسیس وایت (Francis White)، دبیر هیأت نمایندگی آمریکا، از بغداد به تهران سفر کرد. کالدول می نویسد: «مفتخرأ، به پیوست، گزارش

تهیه شده توسط دبیر هیأت نمایندگی را ارسال می نماید. این گزارش حاوی اطلاعات دقیقی است که ایشان حین سفر از بغداد به تهران کسب کرده است». گزارش دربردارنده اطلاعات زیادی درباره قحطی و مسایل نظامی است. وایت، وضعیت قحطی را اینگونه توصیف می کند: «در تمام طول جاده، کودکان برهنه را که جز پوست و استخوان نیستند می توان دید. اندازه دور پای آنها بیش از سه اینچ نیست. صورت هایشان رنگ پریده، پای چشمانشان گود افتاده و پوستشان چون سالخوردگان هشتاد ساله چروکیده است. فقر همه جا را گرفته است؛ و مردم از ناچاری علف و یونجه می خورند؛ و یا دانه های گندم را از میان پشگل حیوانات بارکش درجاده ها، درآورده و از آن نان درست می کنند. در همدان در موارد متعددی افراد به خوردن گوشت انسان روی آورده اند و دیدن نزاع کودکان و سگها بر سر لاشه حیوانات و یا تصاحب زباله ای که در خیابان ریخته شده، امری غیرعادی نیست». وایت به توصیف کار خوب میسیونرهای آمریکایی می پردازد: «در همدان میسیونرهای آمریکایی درانجام اقدامات امدادی بسیار فعال هستند و هر روز چندین هزار نفر را اطعام کرده و یا برای کار جاده سازی به کار می گیرند. امید می رود که پس از برداشت بهار، اوضاع بسیار بهبود یابد و پس از برداشت پاییز به شرایط تقریباً عادی برسد». (۵۱)

ادیسون ئی ساوثرد (Addison E. Southard) (۵۲) کنسول آمریکا در مأموریت ویژه خود در ایران در تابستان ۱۹۱۸، در گزارشی که به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ برای کمیته امدادرسانی آمریکا تهیه کرده، اطلاعات جالبی درباره قحطی در ایران به دست می دهد. (۳) اندکی پس از آنکه وایت از مسیر قصر شیرین به مرز ایران و بین النهرین می رسد، ساوثرد در سر راهش به تهران، در قصر شیرین برای صرف ناهار توقف می کند. او توضیح می دهد که چه اتفاقی رخ داده است: «در ماه ژوئن گذشته که به ایران می رفتم شواهد فراوانی از قحطی جدی در زمستان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۷ مشاهده کردم. در

نخستین روز در مرز قصر شیرین، کاروان کامیون های ما برای استراحت ظهر توقف کرد.

روی یک کامیون نشستیم تا ناهارم را که اصل آن کنسرو لوبیا بود، بخورم. در قوطی را باز کردم و یک لایه از روی لوبیاها را که به نظر قابل خوردن نبود، با قاشق برداشتم و به گوشه ای از جاده شنی که لایه ضخیمی از خاک آن را پوشانده بود پرت کردم. من متوجه نبودم که روستاییان گرسنه در این حین دورادور جمع شده بودند، اما هنگامی که من آن یک قاشق لوبیا را به زمین پرت کردم، چندین زن و مرد ناگهان هجوم آوردند. آنها آن قدر ضعیف بودند که به سختی می توانستند به تنهایی بایستند. آنها خود را به سوی جاده پرت کردند و به شکلی وحشیانه بر سر و کله هم می کوفتند تا یک خرده از غذایی که من پرت کرده بودم به چنگ آورند. هر کدام مشتی از خاک و شنی را که ممکن بود دانه لوبیایی در آن باشد می قاپید و در دهانش می چپاند. بخشی از همین جماعت، دور کاروان جمع شده بودند و برای غذا گدایی می کردند و دیوانه وار مراقب هر خرده غذایی بودند که به خاک می افتد. بر سر هر قوطی خالی غذایی که دور انداخته می شد، زد و خورد وحشیانه ای درمی گرفت و برنده، انگشت و زبانش را سراسیمه در قوطی می چپاند تا اگر چیزی در آن مانده بخورد. چنان سراسیمه بودند که اغلب انگشتان و دهانشان با لبه های تیز محل باز شدن قوطی مجروح می شد ولی آنها اهمیت نمی دادند».

او همچنین اضافه می کند: «من شخصاً در کنار جاده ها در ایران، جسد ایرانیان مرده و یا افراد در حال مرگ در اثر گرسنگی را دیدم. می گویند برخی از آنها توسط اشخاص، مبالغی به عنوان کمک دریافت کرده اند، اما این مبالغ در جایی که غذایی برای خریدن نیست، به کار نمی آید. من همچنین مردم گرسنه ای دیدم که مردار حیوانات را می خوردند و حریصانه برگ های تنک علف هایی را که هنوز آفتاب سوزان تابستان پژمرده شان نکرده بود، می بلعیدند. صحنه رقت بار

دیگر، مردم محتضری بودند که در طول جاده به خاک افتاده بودند. زیر آفتاب سوزان، مگس‌ها چشم‌های شیشه‌مانند و به‌طور غیرطبیعی بزرگ آنها را می‌خوردند و از آنجا که توانی برای حرکت یا بلعیدن نداشتند، برگ درختان و علف‌ها از دهانشان بیرون زده بود». (۵۳)

قحطی در غرب ایران؛ مشاهدات سرگرد داناهاو

داناهاو، خبرنگار مشهور جنگی که به ارتش انگلستان پیوسته بود، در ژانویه ۱۹۱۸ به عنوان افسر اطلاعات، مأمور به خدمت در «نیروی هیس هیس»- دنسترفورس- شده بود. او در ۵ آوریل ۱۹۱۸ وارد ایران شد. وی نخستین مشاهداتش را چنین شرح می‌دهد: «در آن سوی جبهه دربارہ وخامت اوضاع اقتصادی ایران و کمبود مواد غذایی بسیار شنیده بودم؛ اما اکنون پس از روبرو شدن با این واقعیت هولناک، برای نخستین بار معنی کامل آن را در یافتم.» او به توصیف صحنه‌ها می‌پردازد: «اجساد چروکیده زنان و مردان، پشته شده و در معابر عمومی افتاده اند. در میان انگشتان خشکیده آنان همچنان مشتهی علف که از کنار جاده کنده اند و یا ریشه‌هایی که از مزارع درآورده اند به چشم می‌خورد؛ با این علفها می‌خواستند رنج ناشی از قحطی و مرگ را تاب بیاورند. در جایی دیگر، پابرنه‌ای با چشمان گود افتاده که دیگر شباهت چندانی به انسان نداشت، چهار دست و پا روی جاده جلوی خودرویی که نزدیک می‌شد می‌خزید و درحالی که نای حرف زدن نداشت با اشاراتی برای لقمه نانی التماس می‌کرد... درقصر شیرین که توقف کوتاهی داشتیم، به سرعت از سوی جماعت گرسنه‌ای که غذا طلب می‌کردند محاصره شدیم. زن فقیری با کودکی که در آغوش داشت به ما التماس می‌کرد که کودکش را نجات دهیم.» (۵۵) داناهاو ورود نیروهای انگلیسی را به روستایی در مسیر عبورشان- کردند- توصیف می‌کند که «ساکناش به بچه‌گولهایی می‌مانستند که ماه‌ها قحطی آنها

را به مثنی گریگ زشت و عبوس و گرسنه تبدیل کرده بود. در چشمهایشان می شد برق نگاه حیوان وحشی به دام افتاده را دید. وقتی کاروان ما نزدیک شد، همه آنها از زن و مرد و کودک گریختند...» (۵۶) او به ادامه توصیف آنچه دیده می پردازد: «همه جا متروک و ویران شده بود...

در ادامه راه نیز دهقانان ژنده و ژولیده ای که همه آثار انسانی در اثر ظلم و گرسنگی از وجودشان رخت بر بسته بود، دیدیم که با برآمدن روشنایی روز از زاغه هایشان بیرون می خزیدند تا نخست برای جانشان و سپس برای تکه نانی گدایی کنند. ما درخواست نخستشان را اجابت می کردیم، اما همیشه نمی توانستیم درخواست دومشان را برآورده سازیم». (۵۷) درهارون آباد، ساکنان «همانند دیگر هم طبقه های خود در ایران گرسنه بودند و دوروبر آشپزخانه های اردوگاهها جمع می شدند و هر تکه غذایی را که برایشان پرت می شد، حریصانه می قاپیدند». (۵۸) در فاصله میان ماهیدشت و کرمانشاه، چنین مشاهده شد: «درکناره های رودخانه ای که کنار جاده بود» «هنگ گرسنگان» استراحت می کردند. اعضای آن که مردان و پسران بودند تقریباً نیمه برهنه بودند؛ اندک لباسی که بر تن داشتند، کهنه پارچه هایی آویخته بر بدن های رنجورشان بود و به نظر می رسید همه در اثر گرسنگی، اوضاع جسمی بدی داشتند. روشن بود که کار برخی از آنها تمام است. آنها قادر نبودند کار بیشتری انجام دهند و دراز کشیده و منتظر فرشته مرگ بودند که بیاید و به رنج آنها پایان دهد. بقیه آنها هنوز ناامیدانه به ریسمان نازک زندگی آویخته بودند. آنها روی زمین کز کرده و از ناچاری مثنی ریشه گیاهان یا علف های درشت را گاز می زدند تا شاید بر رنج دهشتناک گرسنگی تمام ناشدنی فایق آیند. اندکی آن طرف تر از گروه اصلی، گروه کوچکی بودند که نوحه ای جانگداز زیر لب زمزمه می کردند. آنها مراسم تدفین مردی را برگزار می کردند که در اثر قحطی مرده بود. جسد را برای دفن آماده می کردند و پیش از آن که او را به خاک بسپارند در رودخانه ای که آب شرب روستای مجاور را تأمین می کرد،

غسل دادند... ما میان قربانیان رنجور قحطی مقداری غذا تقسیم کردیم. همه کاری که می توانستیم انجام دهیم همین بود. آنها تشکر کردند. یکی از آنها می گفت با پنج نفر دیگر از همدان که روزانه صدها نفر در آنجا می میرند، بیرون زده؛ به این امید که از مرز بگذرند و به خاقین یا قزل رباط بروند؛ شاید در آنجاها در گروه کارگرانی که برای انگلیسی ها کار می کنند، کار و غذا پیدا کنند. او تنها بازمانده آن شش نفر بود». (۵۹)

بر فرض که انگلیسی ها به مردم همدان غذایی هم می رسانده اند، این کارشان تأثیر چندانی نداشته است. داناها خود در این باره چنین می گوید: «در حالی که مرگ و میر در اثر گرسنگی در همدان رو به افزایش بود، قیمت نان که اساسی ترین و بی تردید تنها غذای فقرا بود، هر من ۱۴ قران (یعنی ۱۰ شیلینگ برای کمتر از ۷ پوند) بود؛ و با وجود مخلوط کردن آرد با خاک اره، قیمتها باز هم به جای کاهش رو به افزایش گذاشت. در ششم می، مک داول (McDowell)، کنسول بریتانیا در همدان، براساس آماری رسمی، شمار قربانیان قحطی را روزانه دویست نفر اعلام کرد. همدان شهروحشت بود، اجساد دفن نشده قربانیان، اعم از زن و مرد و کودک، در خیابانها و اطراف مقرهای انگلیسی ها ریخته بود. یکی از پیش نمازهای همدان که برای اجرای مراسم تدفین مردگان مختصر پولی به او می دادند، می گفت در نیمه اول ماه مه، روزانه یکصد و شصت مراسم تدفین برگزار کرده است.

بازماندگانی که گرسنگی آنها را به پوست و استخوان تبدیل کرده، گیاهخوار شده اند و علف های روی زمین را مانند حیوانات می خورند. به تجربه ثابت شده که تغذیه به این شکل در یک دوره کوتاه مدت می تواند همانند نخوردن غذا کشنده باشد، زیرا باعث التهاب صفاق شده و مرگی عذاب آور و تدریجی را در پی خواهد داشت.» داناها سپس به توصیف نمونه هایی از آدمخواری می پردازد: «اما حوادث بدتری در راه بود. مردم گرسنه ای که رنج بی غذایی آنها

را به جنون دچار کرده بود، به خوردن گوشت یکدیگر روی آورده بودند. آدمخواری جرمی است که تاکنون در ایران ناشناخته بوده و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. مجرمین اغلب زنان هستند و قربانیان، کودکانی که از جلوی خانه هایشان ربوده می شوند و یا در شلوغی بازار قاپیده می شوند. مادران از اینکه برای گدایی تکه نانی نوزادانشان را تنها بگذارند، می هراسند. زیرا ممکن است در غیبت آنان کودکانشان ربوده و خورده شوند. هرگز نتوانستم در کوچه و بازار و معابر باریک و ناهموار این سرزمین گام بردارم، بی آنکه وحشتی بیمارگونه نسبت به دیدن این همه بدبختی احساس کنم. کودکانی که پوست و استخوان بودند دور آدم جمع می شدند و برای لقمه نانی و یا پولی که بتوانند با آن نان بخرند التماس می کردند و هنگامی که چند پول سیاه به آنها می دادی، نمی توانستی این فکر رنجش آور را از ذهن بیرون کنی که شاید سرنوشت آنها هم، دیر یا زود، سردرآوردن از درون دیگ غذاست». (۶۰)

وی در ادامه از بازداشت تعدادی از مجرمین به دست نیروهای نظمیه می نویسد: «آنها ده زن را بازداشت کرده اند که اعتراف کرده اند تعدادی کودک را ربوده و خورده اند و با این بهانه که گرسنگی آنها را به چنین جرایم هولناکی وادار کرده، از خود دفاع کرده اند». داناها درباره موارد دیگری چنین می نویسد: «روز بعد در هشتم می، مورد هولناک تر دیگری از آدمخواری کشف شد. دو زن، مادر و دختر، با دستان خون آلود دستگیر می شوند. آنها دختر هشت ساله ای را کشته و مشغول پختن جنازه او بودند که نظمیه مانع از مقدمات این ضیافت می شود. قطعات نیم پخته باقی مانده در یک سبد ریخته شده و گروهی از دمکرات های شکم سیر و خشمگین، مجرمین بیچاره را به مرگ تهدید کرده و تا مقر نظمیه همراهی می کنند. روز بعد آن دو زن اعدام شدند». (۶۱) زنان دیگری نیز به خاطر بچه کشی بازداشت و اعدام شدند.

قحطی در آذربایجان

کنسول آمریکا در تبریز، گوردون پادوک، (Gordon Paddock) (۶۲) در تلگرامی به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ اینگونه گزارش می‌کند: «کمیتة امداد از من خواسته که اطلاع دهم تعداد بینوایان در ارومیه افزایش و کمک‌های ارسالی از دیگر کشورها کاهش یافته است. کمک‌های فوری بیشتری مورد نیاز است». (۶۳) در ژوئن ۱۹۱۷، پادوک گزارش می‌کند: «کمیتة امداد از وجود ۴۰/۰۰۰ پناهجو، قیمت‌های بالا و نرخ برابری اندک ارزی خبر داده است. برای دوازده ماه آینده ۸۰۰ هزار دلار مورد نیاز است. همه پول‌ها خرج شده و اقلام غذایی مورد نیاز باید در تابستان خریداری شود». (۶۴) در اوت ۱۹۱۷، پادوک گزارش می‌کند که تعداد پناهجویان افزایش یافته و پول بیشتری مورد نیاز است: «کمیتة امداد درخواست کرده به کمیتة آمریکا گزارش شود که برای ماه ژوئن ۵۰۰/۰۰۰ دلار دیگر نیاز است تا به سی هزارتن از پناهجویان فقیرکرد کمک‌رسانی شود تا بتواند به ساوجبلاغ بازگردند. از این تعداد هفتاد و پنج درصد بیوه و یتیم هستند. محصول آذربایجان ناکافی است. قحطی تهدید می‌کند. قیمت‌ها رو به افزایش است». (۶۵) در ۲۰ فوریه ۱۹۱۸، رابرت ئی. اسپیر (Robbert E. Speer) دبیر هیأت مأموریت‌های خارجی کلیسای پرسبیتی در ایالات متحده آمریکا، به پیشنهاد کولویل بارکلی، (Colville Barclay) از اعضای سفارت انگلستان نامه‌ای به وزارت خارجه آمریکا نوشته و در آن بخش‌هایی از نامه‌هایی را که میسیونرهایشان از ایران ارسال کرده‌اند

بازگو می‌کند. این نامه‌ها اطلاعات بسیاری در بر دارند. در نامه‌ای به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۱۷، کشیش ای. تی. آلن (Reverend E.T. Allen) از ارومیه چنین می‌نویسد: «به درخواست والی به ساوجبلاغ رفتم. این ناحیه از مناطقی است که من سال‌ها پیش در ۱۸۹۳ از آن بازدید کرده‌ام. این شهر یکی از بزرگ‌ترین شهرهای کردستان است و مرکز مهمی است. فعالیت‌های میسیونری

ما در آنجا قابل توجه بوده است. از ارومیه تا این شهر، با کاروان سه روز راه است». این شهر در جریان جنگ چندین بار دست به دست شده بود: «متأسفانه شهر در منطقه جنگی قرار گرفته، کردها به طور طبیعی با برادران خود در آن سوی مرز در ترکیه و بنابراین با عثمانی ها همداستان می شوند. در روزهای آغازین جنگ، آنها پیروزمندانه از شمال به طرف تبریز و از اطراف دریاچه به طرف ارومیه و سلماس پیشروی کردند. اما مدتی بعد همراه با نیروهای شکست خورده عثمانی عقب نشینی کردند و ارتش روسیه شهرها و روستاهای آنان را اشغال کرد. سپس نوبت شکست روس ها رسید و عثمانی ها دوباره بازگشتند. بنابراین، این مناطق چهار بار میدان پیشروی و عقب نشینی سپاهیان متخاصم بوده است؛ و این سپاهیان، روس یا عثمانی، در هر بار پشت سر خود خرابی و خسارت عظیمی بر جای گذاشتند. روس ها در آخرین عقب نشینی خود، کردها را به دلیل رفتار خائنانه شان، به سختی تنبیه کردند». سپس نویسنده به توصیف ویرانی ها، مرگ و قحطی می پردازد:

روستایی ویرانه یافتیم. روس ها در آخرین پیشروی خود نبرد سنگینی در پی داشتند. بخش بزرگی از شهرساوجبلاغ (مهاباد فعلی) و روستاهای مجاور آن تخریب شد. هزاران نفر کشته شدند و اسکلت ها را هنوز هم در دو سوی جاده می توان دید. آنهایی که کشته نشدند همراه با عثمانی ها گریختند و عثمانی ها نیز آنان را به مهلکه انداختند. فرار آنها نیز، مانند فرار آشوری ها (۶۶) در ۱۹۱۵، در زمستان اتفاق افتاد. برف سنگین کوه ها را پوشانده بود. بسیاری از برهنگی مردند. داستان فرار کردها بسیار شبیه فرار مسیحی ها از ارومیه در زمستان ۱۹۱۵-۱۹۱۴ بود. با این فرق که شمار کردهای فراری بیشتر بود؛ منطقه وسیع تری ویران شد؛ مردان بیشتری در جنگ کشته شدند؛ دوران تبعید آنها طولانی تر بود؛ و توجه بیشتری برای مجازاتشان وجود داشت. اکنون چند ماه است که بقایای فراریان بازگشته اند. در ترکیه از آنها استقبال نشد و گرمای دشت های موصل نیز فراتر از تاب و تحمل آنها بود.

هنگامی که در زمستان گریختند، بسیاری از سرما مردند؛ هنگامی که بهار و تابستان رسید، بسیاری از گرما مردند. از آن شمار عظیم گریختگان، اندکی عزادار و تنها بازگشتند و در بازگشت جز این ندیدند که روستاهایشان ویران شده، اموالشان به یغما رفته و در سرزمینشان جز سرباز و سپاهی بیگانه کسی ساکن نیست. اینکه چند هزار نفر بازگشته اند به سختی می توانم تخمین بزنم. از تبادل نظر با حاکم شهر و دیگر آگاهان و نیز افسران روس، می توان تخمین زد که اکنون چهل هزار نفر با گرسنگی روبرو هستند. هفت هزار نفر از این تعداد در روستاهای نزدیک ساوجبلاغ و روستاهایی که من از آنها بازدید کرده ام، پراکنده شده اند. اهالی نیاز شدید ندارند؛ اما پناهجویانی که در شهر جمع شده اند و آنهایی که در جستجوی پناهگاهی در روستاهای ویرانه هستند، اکنون در خطر گرسنگی قرار دارند... کمیته امداد مسلمانان قفقاز و باکو افرادی را برای تحقیق فرستاده است. آنها حدود یکصد و پنجاه یتیم و بیوه را که در آستانه گرسنگی قرار داشتند در شهر گرد آورده اند و آنها را روزانه تغذیه می کنند. پول آنها که به روبل است، ته کشیده و احتمال دارد کارشان را دیگر ادامه ندهند. روبل اکنون به کمترین ارزش خود رسیده و تقریباً ارزشی ندارد. (۶۷) نامه ای از خانم وایلدیری. الیس، (Wilder P. Ellis) به تاریخ اول اکتبر ۱۹۱۷، از ارومیه، آتش زدن بازار ارومیه به دست روس ها و نیز خطرات قحطی قریب الوقوع را این طور شرح می دهد: «در ماه ژوئیه [۱۹۱۷] در پی اقدام وحشیانه چند سرباز روس، هیجان و التهاب شهر را فرا گرفت. ارزش روبل که پیوسته در حال کاهش بود، تقریباً به هیچ رسیده بود. گروهی از سربازان روسی خشمگین از این که با پولشان نمی توانستند چیزی تهیه کنند، در اثر برخورد چند تاجر بازار، از کوره در رفتند و در بازار آتش افکندند. به زودی آتش همه جا را گرفت و تقریباً تمام بازار سوخت... برای ما که ویرانه های دودآلود را تماشا می کردیم، صحنه ای فراموش نشدنی بود.» نویسنده، سپس به شرح فاجعه ای که در راه بود می پردازد: «با

رسیدن زمستان، جمعیت مردم گرسنه که در میدان شهر ما جمع می شوند انبوه تر می شود. زمستان سختی در پیش است. قیمت غله پیوسته از این برداشت به آن برداشت افزایش می یابد. قیمت غله در آغاز بالا بود و اکنون به قیمت های زمان قحطی رسیده است... اکنون قیمت ها پنجاه درصد بالاتر از قیمت های همین فصل در سال قبل است. قیمت گندم پنج تا شش دلار برای هر بوشل است و روشن است که بیشتر هم خواهد شد. اگر کمک نرسد، قحطی تنها اتفاق پیش روی پناهندگان، کردها و مسیحیان است. بسیاری از مسیحیان و مسلمانان ساکن این شهر نیز تنها با کمک دوستان و همسایگانشان تأمین می شوند». (۶۸) الیس در تلگرامی به تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۱۷ خطاب به کمیته امداد آمریکا در نیویورک چنین می نویسد: «اگر می شد آن صحنه هایی را که من امروز در مسجد اهل سنت در ارومیه دیدم، فقط برای ده ساعت عیناً به میدان مدیسون انتقال داد، هر روزنامه ای در آمریکا می توانست فجیع ترین صحنه جنگ را در جهان گزارش کند. آنگاه بلافاصله میلیون ها نفر، مستقیماً برای کمک رسانی روانه می شدند. یک مشت کرد آواره شده از روستاهای کوهستانی، با ژنده پاره هایی وصف نشدنی به عنوان لباس برتن، غوطه وردر گند و کثافت و قحطی و بیماری، مثل سگ های ولگرد بر سر لاشه مرداری با هم مبارزه می کنند. کاری که تاکنون آمریکایی ها برای آرامنه، کردها، آشوری ها (Assyrians) انجام داده اند یک پیروزی ملی است، اما این کمک ها کفاف گسترده گی و استمرار نیاز را نمی دهد». (۶۹)

در نامه ای به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷، از عالیجناب کشیش فردریک ن. (Fredrick N. Jessup) از تبریز چنین آمده است: «شرایط در اینجا بد است و بدتر هم خواهد شد. فعلاً که مشکل نان بسیار جدی است و از باران هم خبری نیست، بنابراین چشم انداز کاشت هم بد است. کسی نمی داند مردم زمستان را چگونه باید سر کنند، از این رو این نگرانی هست که پیش از رسیدن بهار، اوضاع بسیار بدتر شود. از ارومیه و ساوجبلاغ هم همین گزارشها را دریافت

کرده ایم. شنیده ایم که در آنجا حدود ۴۰/۰۰۰ زن و کودک کرد در وحشتناک ترین شرایط به سر می برند و از قحطی رو به مرگند... به غیر از مشکل غذا و آذوقه، اوضاع داخلی این منطقه نیز بد است. احزاب سیاسی به قتل و ترور پناه آورده اند و گهگاه یکی کشته می شود. طی ده روز گذشته، سه فرد برجسته در تبریز کشته شده اند، (۴) البته شما بیش از ما از اوضاع مطلعید. آنها در امور آنجا تأثیر و نفوذ دارند... ایرانی ها آنچنان پروپا قرص طرفدار آلمان هستند که نمی توانند درک کنند که چرا آمریکا باید در طرف مقابل قرار گیرد.» نامه کشیش جساپ در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ از تبریز حاوی اطلاعات باارزشی است: «روحیه جنبش و ناآرامی در تمام جامعه قابل مشاهده است. با افزایش پیوسته قیمت ها، اوضاع نیز پیوسته در حال بدتر شدن است. خشکسالی زمستان و بهار گذشته باعث شده گندم محدودی برداشت شود، در حالی که صادرات دام و مواد غذایی به شمال همچنان ادامه دارد... تا سپتامبر، قیمت گندم بیش از دو برابر شد؛ و اکنون هم تقریباً چهار برابر شده است. هفته هاست نانواپی ها مملو از زنان گرسنه است که برای نوبت خرید نان با هم جنگ و دعوا می کنند و دست آخر هم باید گرسنه آنجا را ترک کنند. از آنجا که نان غذای اصلی توده مردم است، قحطی نان به معنای فاجعه ای هولناک است. چشم انداز بدی پیش روی ماست و می ترسیم که پیش از بهار، در تبریز و اطراف آن به عملیات امدادی وسیعی نیاز باشد، البته نه فقط برای آوارگان، بلکه برای مردم فقیر و گرسنه کل منطقه». این نامه، در ادامه اوضاع سیاسی را چنین توصیف می کند: «درست در همین زمان شهر تدریجاً از انقلابیون و رادیکال های تندرو پر می شود و احزاب سیاسی و کمیته هایسریسرشان شلوغ است. یک سلسله تروربرنامه ریزی شده در حال انجام است. آغاز این ترورها، قتل حاکم سابق بود و تاکنون ادامه یافته و بر شدت آنها افزوده شده است؛ به نحوی که گاهی در یک شب چند فرد برجسته کشته می شوند. (۷۰) با وجود آنکه برخی از قتل ها در روز اتفاق می افتد و قاتلان باید شناسایی شوند، دستگاه حاکمه ای که توان کافی برای

بررسی اوضاع داشته باشد، وجود ندارد. می گویند به قربانیان از قبل اطلاع می دهند، اما به نظر می رسد شمار اندکی از آنها توان گریختن دارند. دریافتن انگیزه این قتل ها سخت است، اما به نظر می رسد انگیزه، تلفیقی از انتقام از مرتجعین سال های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ و ۱۹۱۱؛ و باج خواهی و ترور ثروتمندانی باشد که به جای تأمین نیاز شهر، متهم به انبار کردن گندم ها هستند». (۷۱)

تا ژانویه ۱۹۱۸، آذربایجان نیز همانند دیگر نقاط ایران گرفتار قحطی شد. کالدول به ضمیمه گزارش ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸، گزارش دیگری از تبریز به قلم کنسول گوردون پادوک (۹ ژانویه ۱۹۱۸) و نامه ای از کشیش دلیو. ای. شد (۲) در ارومیه (۳ ژانویه ۱۹۱۸) ارسال می کند. گزارش پادوک دربردارنده توضیحاتی درباره شرایط وخیم ۳۰/۰۰۰ پناهنده کرد در ساوجبلاغ آذربایجان است: «همان طور که ذکر شد، یکی از اعضای کمیته ما از منطقه ساوجبلاغ آذربایجان دیدن کرده است. تخمین می زنند در آنجا حدود سی هزار کرد نیازمند وجود دارد که اکثر آنها زن، کودک و مردان کهنسال هستند. این افراد کسانی هستند که پس از پایان عملیات نظامی روسیه، عازم خانه های ویران شده خود شده اند. این بازدید در پاسخ به نامه ای از سوی حاکم ساوجبلاغ خطاب به من صورت گرفت. او در نامه اش شرایط رقت بار این مردم را توصیف کرده است. به هر حال دریافتیم با وجود آنکه ما در آن زمان اعتباری به این منظور در اختیار داشتیم، اما در ذهنمان برآوردی از نیازهای آن ناحیه نداشتیم. این منطقه عرصه اشغال پیاپی روس ها و ترک ها بود و در نهایت هم روس ها بخشی از آن را به دلایل تنبیهی تخریب کردند. از آنجا که درحال حاضر هیچ امکانی برای حمل و نقل کالا از دیگر نقاط به آن منطقه وجود ندارد، اینکه ما بتوانیم در آینده نزدیک در آنجا اقدامات امدادی انجام دهیم، به هیچ عنوان محتمل نیست. بنابراین سرنوشت پناهندگان نگون بخت رقم خورده بود».

پادوک، علاوه بر اعمال نادرست روس ها، دلیل دیگری هم برای قیمت های

سرسام آور گندم و جو ارائه کرده است؛ احتکار. پادوک با توصیف فعالیت های انسان دوستانه برخی از شهروندان ثروتمند تبریز می نویسد: «می گویند انگیزه این افراد شوق به دست آوردن اجر اخروی است، اما این احتمال وجود دارد که آنها، به عکس، با این انگیزه وارد این فعالیت ها شده باشند که بخواهند از شورش های احتمالی ناشی از قحطی جلوگیری کنند؛ زیرا به طور طبیعی خود آنها هدف این شورش ها قرار خواهند گرفت. زیرا آنها مالکان روستاها و انبارهای آذوقه هستند. این اوضاع که ذکر کردم، قطعاً تا حد زیادی، اگر نگوئیم تنها، از رنج واقعی میان فقرا ناشی می شود. تعداد قابل توجهی از مالکان روستاها بدون توجه به عواقب کار در تلاشند تا غله (گندم و جو) این منطقه را احتکار کنند و همچنان به دنبال قیمت های بالاتر هستند». سبب دیگر کمبودها، نباریدن باران بود: «اینکه تقریباً پانزده ماه گذشته در این ناحیه به معنای واقعی باران نباریده و تا همین چند روز پیش هم چنین بود و در فصل برداشت گذشته تنها دو سوم محصول در شرایط عادی به دست آمد، باعث شده که این محتکران قیمت گندم را از هر خروار (هزار پوند) ۲۰ تومان به ۱۴۰ تومان و قیمت جو را از هر خروار ۱۲ تومان به ۱۰۰ تومان برسانند. باریدن برف طی دو روز گذشته، با این احتمال که شاید میزان محصول بیشتر شود، قیمت گندم را به ۸۰ و جو را به ۶۰ تومان کاهش داده است. اگر شرایط همین طور مطلوب بماند، در خرمن بهار، کاهش بیشتر قیمت هم قابل پیش بینی است». پادوک برخی از اقدامات انجام گرفته برای بهبود اوضاع را تشریح می کند:

کمیته تغذیه ای در اینجا با حضور آقای ال. مولیتور، رئیس گمرکات ایران سازماندهی شده است. اوکه مشاور این کمیته است، مردی توانا و مسئولی صادق است. این کمیته توانسته شماری از مالکان، خصوصاً یکی از مجتهدین برجسته ایرانی را گرد آورد تا گندمی را که انبار کرده بودند توزیع کنند. علاوه بر این آنها موفق شده اند با اعزام تعدادی قزاق ایرانی به مناطق مجاور، بخش زیادی از محصول دولتی را جمع آوری کنند. نتیجه این شده که مشکل نان در شهر که

همیشه اساس بلوهای جدی در میان مردم بومی بوده و از دیگر سو گمان می رفت در اوایل زمستان شدت یابد، تا حدودی برطرف شده است. بنابراین علی رغم آنکه در کمبود مواد غذایی و رنج قابل توجه مردم تردیدی نیست، اوضاع تبریز و مناطق مجاور نزدیک آن را نمی توان شرایط قحطی زدگی توصیف کرد. در نزدیکی این شهر، آواره ای دیده نمی شود، مگر چند خانواده ای که چندی پیش از حدود ساوجبلاغ روانه این نواحی شده اند که البته در پی فعالیت های اخیر آنها را هم در سطح شهر نمی بینیم.

پادوک همچنين آشکار می کند که امریکایی ها برای فعالیتهای امدادی مبلغ ۱/۰۷۵/۰۰۰ دلار دریافت داشته اند «که عملاً همه آن هم اکنون هزینه شده است». او می افزاید: «از آنجا که هیچ برنامه ریزی روشنی برای منابع مالی در آینده وجود ندارد، کمیته در اینجا مجبور است برای ادامه کار روی کمیته مرکزی در آمریکا حساب کند. بنابراین از این پس هیچ تخمینی برای منابع مالی در دسترس نمی توان ارایه کرد». (۷۲)

گزارش پدر روحانی دلبیو. ای شد (Reverend W.A . Shedd) رئیس کمیته ارومیه برای کمک رسانی به ارامنه و آشوری ها (۳) به تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۸، اوضاع ارومیه را چنین توصیف می کند: «اهالی محل در شرایط سختی قرار دارند و رنج آنان تا زمان برداشت افزایش خواهد یافت... مشکل بزرگ در اینجا یافتن مقداری گندم یا غله برای آوردن به این منطقه است. مناطق شمال وضعشان بسیار بهتر است، اما ذخیره آنها آن قدر نیست که بخواهند به جایی ارسال کنند. اوضاع سالدوز در جنوب که دست کم نیمی از گندم وارداتی به این ناحیه را تأمین می کند، بدتر از ارومیه است و مردم از گرسنگی در حال مرگند. اوضاع در ساوجبلاغ و دیگر مناطق جنوبی، اندکی بهتر از سالدوز است. اما آنها هم مواد غذایی بسیار کمی در اختیار دارند. مناطقی که در شرق دریاچه قرار دارند، ذخیره های خود را به تبریز می فرستند و آنها نیز در

مضیقه هستند. این مشکلات با خسارتی که ارتش روسیه به ذخیره های آذوقه وارد کرده به شدت افزایش یافته است و از دیگر سو نحوه ضبط آذوقه از سوی ارتش، به آن دامن زده است و ترس مردم باعث شده تا از ورود مواد غذایی به بازار جلوگیری شود. اگر فقط جمعیت بومی را در نظر بگیریم، حل مشکل بسیار ساده تر است؛ اما در ارومیه، سلماس و خوی افزون بر ۲۵/۰۰۰ پناهنده مسیحی از ترکیه و در ناحیه ارومیه ۲۰/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰ پناهنده کرد داریم. آنهایی که از ترکیه آمده اند تنها به کمک های خیریه وابسته اند و البته خارج از خانه و کاشانه شان به سر می برند. بخشی از کردها در خانه هایشان هستند؛ اما بخش عمده ای هم بیشتر به دلیل آشفتگی ها و رفتار سربازان روس، با آنکه ایرانی اند، پناهنده محسوب می شوند. این گروه نیازمند ترین طبقه هستند.» (۷۳) در مناطقی از آذربایجان قحطی رخ نداده بود. در می ۱۹۱۸، نیروهای بریتانیا، زنجان را [که آن موقع جزو آذربایجان بود] تصرف کردند. داناها درباره زنجان اینگونه می نویسد: «ما از منطقه ای عبور می کردیم که نسبت به مناطق نزدیک همدان کمتر دچار گرسنگی بودند. اوضاع غذا بهتر بود و «هنگ گرسنگان»، با اعضای رنجورش که در شمال غرب ایران دیده می شد، در آنجا دیده نمی شد.» (۷۴)

داناها وضعیت روستای بنیک سوما در جنوب تبریز را این گونه گزارش می کند: «فراوانی نعمت بود و قحطی هنوز به این آبادی دورافتاده که صمیمانه زیر شاخ و برگ باشکوه درختان بلوط و شاه بلوط آرمیده، دست اندازی نکرده است.» (۷۵)

در ژانویه ۱۹۱۹، فرانسویس وایت گزارش می کند که اگر چه اوضاع در تهران کمابیش بهتر شده اما سایر استان ها اینقدر خوش اقبال نبوده اند: «به هر حال، شرایط در استان ها چندان مطلوب نیست. قیمت نان در همدان دو برابر و نیم تهران است. از آذربایجان خبر می رسد که حتی از این هم بیشتر است. تلاش

هایی در حال انجام است تا کنترل مواد غذایی را هر چه سریع تر به استان ها نیز گسترش دهند. انتظار می رود یک کارشناس کنترل کننده، کارش را طی چند روز آینده در همدان آغاز کند. امید می رود طی چند هفته آینده، سودجویی با موفقیت مهار شود». او اوضاع پناهجویان را در همدان چنین توصیف می کند: «دیگر مسئله بزرگ در همدان، مسئله پناهجویانی است که خانه هایشان را در آذربایجان به هنگام تهاجم ترک ها به ارومیه و دشت سلماس در تابستان ترک کرده اند. آنها به تعداد زیاد به همدان وارد شده اند. بخش بزرگی از آنها به بعقوبه که مقامات نظامی انگلیسی در آنجا اردوگاه بزرگی برای نگهداری آنها در زمستان ایجاد کرده اند، فرستاده شده اند. با وجود این، شمار قابل توجهی در همدان مانده اند و یا با رفتن دیگران به آن وارد شده اند. اکنون یا باید در زمستان از آنها نگهداری شود و یا به زادگاهشان بازگردانده شوند. تلاش هایی صورت گرفته تا دست کم مردان را به زادگاهشان بازگردانند تا شاید پیش از بهار آنها بتوانند مزارع را به موقع کشت کنند و کل فصل برداشت سال آینده را از دست ندهند». (۷۶) روشن است که قحطی در آذربایجان تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه یافته است. وایت در تلگرامی به تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۱۹، درباره اوضاع اقتصادی و سیاسی آذربایجان اینگونه گزارش می کند: «اوضاع اقتصادی در آذربایجان اسف انگیز است. در تبریز قیمت ها بالاست؛ قحطی حکم فرماست و بیماری کشنده تیفوس همه گیر شده است. آقای پادوک کمیته امداد را سازماندهی کرده است و بازگرداندن پناهجویان ارومیه تا بهتر شدن اوضاع عقب افتاده است». (۷۷) در ۲۲ فوریه ۱۹۱۹، وایت چنین می نویسد: «دولت ایران در حال بررسی اختصاص ۳۰۰/۰۰۰ تومان برای امدادسانی در آذربایجان است.» او همچنین می نویسد: «کمیته امداد آمریکا به حدود ۳۰۰۰ نفر در همدان کمک می کند و انگلیسی ها به بیش از ۴۰/۰۰۰ نفر در بعقوبه رسیدگی می کنند. اگر این عده به زودی به زادگاهشان بازگردانده نشوند، فصل دیگری از برداشت را از دست خواهند داد و هزینه بیشتری بر منابع مالی امداد

رسانی تحمیل خواهد شد». (۷۸) در ۲۷ فوریه، وایت گزارش می دهد: «دولت ایران اکنون علاقه فعالی برای بهبود اوضاع هولناک حال حاضر آذربایجان نشان می دهد و تصمیم گرفته منابعی به آن استان به منظور توزیع در میان فقرا ارسال کند. من دریافتم که حدود ۷۵۰ خروار برنج از تهران به تبریز ارسال می شود و حدود ۳۵۰۰ خروار دیگر نیز از مازندران فرستاده می شود تا نیازهای فوری مردم تأمین شود. مقادیری هم بذر به شکل رایگان میان زارعان توزیع خواهد شد و ناظرانی هم منصوب خواهند شد تا بر درستی کاشت آنها نظارت کنند. دولت درصدد تهیه سیصد هزار تومان دیگر برای توزیع در میان نیازمندان است». (۷۹) در ۱۱ مارس ۱۹۱۹، وایت این گونه می نویسد: «دولت ایران ۲۵/۰۰۰ تومان پول نقد و مقداری کمک جنسی برای بهبود اوضاع آذربایجان که تغییری نکرده، فرستاده است». (۸۰) در آوریل ۱۹۱۹، در حالی که اوضاع تهران رو به بهبود بود، قحطی در استان ها ادامه داشت. وایت درباره وضعیت تهران می نویسد: «به خاطر برداشت خوب فصل گذشته و کنترل ارزاق از سوی دولت ایران در تهران که با هدایت یک بلژیکی (۸۱) انجام می گیرد، نان در پایتخت فراوان و به شکلی معقول ارزان است. با وجود این قیمت های دیگر اقلام غذایی همچنان ده برابر قیمت های عادی است و دستمزد کارگران تنها برای خرید پنج تخم مرغ کفایت می کند. به هر حال، نان غذای اصلی روزانه طبقه کارگر است و آنها قادرند با شش پوند نانی که با سه قران می خرند، در شرایط قابل قبولی زندگی کنند». در استان ها، قحطی ادامه دارد: «اوضاع در استان ها چندان خوب نیست. در همدان قیمت ها بالاتر از تهران است؛ هر چند که طی سه ماه گذشته مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. بدترین وضعیت در آذربایجان است که قیمتها بسیار بالاست و شرایط قحطی برقرار است. دولت ایران برنج و گندم ارسال می کند تا به تغذیه فقرا کمک کند و هیأت امدادسانی آمریکا در ایران، تنها در تبریز، به تغذیه روزانه بیست و پنج هزار تهیدست،

کمک می کند. تیفوس کشنده در تبریز همه گیر شده و به شکلی مؤثر حملات گرسنگی و قحطی را تکمیل می کند». " (۸۲)

قحطی در خراسان

نامه ای از ئی. ای. داگلاس در بیمارستان آمریکایی ها در تهران به کالدول- ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸- اوضاع مشهد را این گونه شرح داده است:

«پدر روحانی ال. اف. اسلتین (L.F. Esseltyn) در مشهد، در ۲۱ دسامبر می نویسد: قحطی در اینجا در حال گسترش است و هر روز جدی تر می شود. گندم اکنون پوندی شصت و پنج تومان است». همو بار دیگر در سوم ژانویه می نویسد: «مردم فقیر در اینجا به شدت از نظر غذا در رنجند. ما شمار اندکی از آنها را ظهر هر روز با پولی که برای این کار از سوی دوستان داده شده، اطعام می کنیم». (۸۳) نشریه نی یرایست (Near East) چاپ لندن، در شماره ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ ضمن گزارشی از مشهد به توصیف اوضاع در نوامبر ۱۹۱۷ می پردازد. در آوریل ۱۹۱۸ نیروهای روس عقب نشینی کرده و تمامی شرق ایران در اشغال انگلیسی ها بود. آنها مشهد را هم در مارس ۱۹۱۸، اشغال کرده بودند. کالدول در مقاله ارسالی خود چنین می گوید: «اگر چه این مقاله اندکی دیر ارسال می شود اما به خوبی شرایطی را که در پاییز گذشته و حتی در حال حاضر در ایران وجود داشته و دارد توصیف می کند. امید می رود این مقاله مورد توجه قرار گیرد. شرایط مشابه و حتی بدتر و گرانی بیشتر همچنان در تهران، همدان، شیراز، تبریز و دیگر شهرهای ایران حاکم است». این مقاله با عنوان «اوضاع در شمال شرق ایران» که با تأخیر هم ارسال شده، تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ را بر خود دارد؛ و به شرح زیر است:

یک سال و نیم است که در ناحیه مشهد برف و باران نیاریده و خشک سالی دارد

خیلی جدی می شود. قیمت گندم از بهای عادی آن که حدود دوازده تومان در هر خروار (۶۵۰ پوند) است، به خرواری چهل و پنج تا پنجاه تومان افزایش یافته است. مردم فقیر که همان دستمزد گذشته خود را دریافت می کنند، نان را به قیمت چهار برابر معمول آن می خرند. آنها، چیزهای دیگر نظیر چای، شکر، میوه و غیره را به کلی کنار گذاشته اند؛ چرا که فراتر از ظرفیت جیب آنهاست. هزاران نفر از آنها ماههاست لب به گوشت نزده اند. آنها همه پولشان را برای نان خالی می دهند و بسیاری شان همان نان را نیز به قدر کافی نمی توانند تهیه کنند. از منابع موثق شنیدم که نوزادان را سر راه می گذارند تا کسی آنها را بردارد و تیمار کند. حدود بیست و پنج نفر از این نوزادان سرراهی را به دارالشفای حرم امام رضا [ع] برده اند... [صحت] حادثه ای را که شرح می دهم می توانم تضمین کنم. بیرون یکی از دروازه های شهر لاشه حیوانی را در فضای باز انداخته بودند (مردم هیچ گاه در دسر حمل مردار حیوانات را به بیرون شهر به خود نمی دهند. آنها اغلب اوقات مردار را در خیابان یا هر فضای باز دیگری رها می کنند و سگ های خیابانی باقی کار را انجام می دهند). به محض این که لاشه بیرون انداخته شد، مردم به سوی آن دویدند و شروع کردند به بریدن و بردن پاره های گوشت حیوان؛ در حالی که سگ ها دورادور ایستاده بودند و جسورانه دمشان را تکان می دادند و منتظر بودند تا نوبتشان برسد و آنچه را باقی است تمام کنند... نزد روستاییان که شهری ها برای غذایشان به آنها وابسته اند، تعداد دام زنده به دلیل نبود علوفه به شدت کاهش یافته است. برگ خشک درختان را به قیمت هر خروار چهار تومان می فروشند، در حالی که پیش از این قیمت عادی برای یک خروار علوفه خوب دو تومان بود. حیوانات یا می میرند و یا کشته می شوند، زیرا چیزی برای تغلیف و تغذیه آنان وجود ندارد. یک گوسفند و بره اش را به یازده قران می فروشند، در حالی که قبلاً گوشت گوسفند پانزده قران فروخته می شد. البته این قیمت فعلی گوشت نیست بلکه از آن پایین تر است. اما هر شتر، اسب، قاطر یا خری

که می میرد و یا کشتار می شود بلافاصله به افزایش قیمت کالایی که یا در مزارع تولید می شود و یا هرکالایی که نیاز به حمل و نقل دارد، کمک می کند؛ زیرا غیر از حیوانات وسیله دیگری برای حمل و نقل وجود ندارد.

در آخرین بند این مقاله، چنین آمده است: «تجارت دچار افت بسیاری شده است. قیمت ها بسیار بالاست. لیره استرلینگ را به جای پنجاه و پنج قران پیش از جنگ، سی قران یا کمتر می فروشند. روبل روسیه را که قبل از جنگ یکصد و شانزده شاهی فروخته می شد، هشت شاهی می فروشند. واردات از روسیه عملاً متوقف شده است... گمان می کنم دولت های بزرگ معمولاً در زمان جنگ درگیر کارهای بشردوستانه نمی شوند. با این حال گاهی اوقات می شنویم که چنین می کنند. اگر انگلیسی ها تنها نوعی تجارت را برای تسهیل انتقال کالا از هند به خراسان و تا مشهد راه بیندازند، نه تنها عملی انسان دوستانه است، بلکه سود سرشاری نیز دربر خواهد داشت» (۸۴)

نویسنده پرسشی مطرح می کند: «چرا دولت انگلستان از هند مواد غذایی نمی آورد؟». در گزارشی به قلم ساوثرد که بعدها تهیه شده، مشخص می شود که در هندوستان غله کافی با قیمت های بسیار پایین موجود بوده است. ساوثرد همچنین افشا می کند که درست در آن سوی کرمانشاه که هر روز تعداد زیادی از مردم در آنجا از قحطی می مردند، غله کافی در بین النهرین وجود داشت. چرا در حالی که در هند و بین النهرین، غله کافی وجود داشت، ایران در میان آن دو، چار گرسنگی بوده است؟ انگلیسی ها نه تنها هیچ ماده غذایی به خراسان نیاوردند، بلکه در مقیاس گسترده درگیر خرید منابع غذایی برای ذخیره آذوقه ارتش خود در ایران و روسیه بودند. قضیه قحطی در خراسان از اهمیتی خاص برخوردار است؛ زیرا به لطف کتاب بازرس کل پلیس شرق ایران، سرلشکر دلبلیو. ئی. آر دیکسون، اطلاعات مفصلی درباره خرید مواد غذایی توسط ارتش انگلستان در خراسان در دسترس است. از این مطالعه موردی (۲) بسیار مهم

مشخص می شود که اگرچه خریدهای انگلیسی ها، یگانه دلیل قحطی در خراسان نبود، اما تردیدی نیست که شرایط قحطی به دلیل همین خریدها به شدت وخیم تر و طولانی تر شده است. در نتیجه این خریدها، تعداد بیشتری نسبت به آنچه که ممکن بود، جان باختند. نشان داده خواهد شد که همین جریان در مورد قحطی در غرب ایران، در آذربایجان و در گیلان هم صدق می کند. قحطی در رشت، خصوصاً به این دلیل که آن شهر تا هنگام اشغال به دست انگلیسی ها در تابستان ۱۹۱۸ دچار قحطی نبود، افشا کننده است. اندکی بعد، انگلیسی ها، خرید مواد غذایی را برای صدور به باکو در آذربایجان آغاز کردند. از آن پس، گیلان دچار قحطی شد. به تأثیر خریدهای انگلیسی ها بر منابع و قیمت ها در فصل پنجم به طور مفصل خواهیم پرداخت.

قحطی ادامه می یابد

طی تابستان و پاییز ۱۹۱۸ علیرغم آنکه یکی از بهترین برداشت ها صورت گرفت، قحطی بی آنکه از سختی آن کاسته شود، همچنان ادامه یافت. در گزارشی به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۱۸، کالدول درباره قیمت اقلام موردنیاز در هنگام برداشت می نویسد: گندم هر بوشل ۱۲ تا ۱۵ دلار، جو هر بوشل ۷ تا ۹ دلار، برنج هر پوند ۵۵ سنت، شکر هر پوند ۱/۸ دلار و زغال چوب هر تن ۱۴۰ دلار فروخته شد. این قیمت ها، از نظزر کالدول نشان دهنده «سختی اوضاع حاکم بر مواد غذایی و قحطی در فصل برداشت در ایران» بود. او سپس به دنبال ارایه دلایل این قیمت های بالا می رود:

اوضاع متناقض فقرای ایران که در عین آنکه در میان نعمت قرار دارند، گرسنه اند، نیازمند این توضیح است که نیروهای خارجی بخشی از منابع غذایی ایران را برده اند، با این حال [برداشت محصول] سال ۱۹۱۷ می توانست برای تغذیه جمعیت کافی باشد، اما به خاطر نبود دولت قدرتمند و در واقع نبودن تقریباً هر

نوع دولتی به طور کلی، محصول محدود گندم و جو که بخش اصلی غذای فقراست، انبار و احتکار شد تا آنکه قیمت ها به رقم های افسانه ای رسید؛ در عین آن که هزاران نفر رو به مرگ می رفتند و اکنون نیز می روند. در ایران، در فصل برداشت، گندم هر بوشل دوازده تا پانزده دلار و جو اندکی بیش از نصف قیمت آن به فروش می رسد و اکثر دیگر اقلام مورد نیاز نیز متناسب با همین قیمتها فروخته می شوند. همه اینها در حالی است که محصول ایران، فراوان، و از همه سال های اخیر بیشتر بوده است.

کالدول سپس به عامل مهم دیگری اشاره می کند:

علاوه بر فقدان نظارت های دولتی، نبودن وسایل حمل و نقل به دلیل تلف شدن بسیاری از حیوانات بارکش بر اثر قحطی و گرسنگی در زمستان گذشته، دلیل اصلی بالابودن قیمت محصولات داخلی در ایران است؛ در عین آن که فقدان هرگونه امکان واردات کالاهای اساسی و اقلام غذایی از کشورهای دیگر نیز باعث بالا رفتن فوق العاده قیمت کالاهای خارجی شده است. (۸۵)

در ژوئیه ۱۹۱۸ اوضاع در تهران همچنان بد بود. کالدول چنین تلگراف می زند: «به خاطر شورش ها و بلایای ناشی از کمبود مواد غذایی و آشوب های سیاسی، در تهران حکومت نظامی برقرار شده است». (۸۶) قحطی بزرگ با بیماری های واگیر همراه شده بود. کالدول اوضاع قزوین را چنین گزارش می کند: «پادوک گزارش می کند آنفلوآنزا در قزوین همه گیر شده و نیمی از ساکنان را از پای انداخته است». (۸۷) قحطی در پاییز ۱۹۱۸ به طور فراگیر ادامه یافت. کالدول گزارش می کند: «سال گذشته یکی از سخت ترین سال هایی بود که ایران پشت سر نهاد. صدها نفر روزانه در تمام شهرهای بزرگ در اثر قحطی مردند. بهار، خوشبختانه، یکی از بهترین فصول برداشت بود و قیمت های نان و مواد غذایی به مقدار زیادی کاهش یافت. متأسفانه دولت نمی تواند و یا احتمالاً نمی خواهد مانع احتکار غله به دست ملاکان ثروتمند شود و بدین خاطر قیمت ها به شکل مصنوعی بالاتر از آنچه که شرایط اقتضا می کند، مانده است. طی چند هفته

گذشته یک بلژیکی برای نظارت بر مواد غذایی منصوب شده و باید دید که آیا دولت آن طور که باید از وی حمایت می کند تا به شکل مؤثری قیمت ها را تنظیم، و صاحبان غله را مجبور کند که موجودی غله شان را به قیمتی معقول بفروشند. اگر به شکل مناسبی از او حمایت شود، دست کم باید بتواند از افزایش قیمت ها از حدی که پیش از این بسیار بالا رفته، جلوگیری کند و یک سال دیگر نیز بتواند کاهش قابل توجهی در قیمت اکثر اقلام غذایی به وجود آورد. اگر او قادر نباشد از افزایش قیمت ها جلوگیری کند، تا حدود زیادی به خاطر هراس از تکرار شرایط وحشتناک قحطی و گرسنگی و رنج ناشی از آن است که در سال گذشته وجود داشت». (۸۸)

روزنامه ایران در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، از انتصاب فردی برای نظارت بر ارزاق خبر می دهد: «آقای مولیتور (L. Molitor) بلژیکی که در خدمت دولت است و اخیراً از تبریز به تهران آمده، مسئول نظارت بر ارزاق شده است... مسئولیت مدیریت اداره املاک شاهی، انبار گندم دولتی، ارزاق عمومی و نانوائی ها به وی واگذار شده است و به این ادارات اطلاع داده شده که اکنون تحت مدیریت وی قرار دارند». این روزنامه در پایان می نویسد: «ما امیدواریم به زودی نتایج اقدامات او را در ساماندهی امور نانوائی ها شاهد باشیم». یکی از اقدامات مولیتور شلاق زدن کربلایی حسین از نانوائیان «شرور» تهران بود. روزنامه ایران در بیستم سپتامبر، قضیه را این طور گزارش می کند: «کربلایی حسین، یکی از نانوائیان مهم است که به هنگام تصدی خود به شکل غیرقانونی پول کلانی به جیب زده و نامش را اغلب می توان در فهرست شرورترین نانوائیان دید. او در چند روز گذشته نیز به روال سابق ادامه می داده است؛ در حالی که مولیتور، ناظر تازه منصوب، به طور جدی در حال تحقیق در کار نانوائیان بوده است. اخیراً اداره ارزاق دریافته که او بخشی از گندمی را که دولت برای پخت روزانه به مغازه اش فرستاده، احتکار کرده است. از این رو شامگاه پریروز او را دستگیر کرده و به اداره نظمیّه آورده، به سه پایه بسته و ۱۰۰ ضربه تازیانه زده اند. اخطار جدی مفتش ارزاق مبنی بر تنبیه تعدادی از

دزدان اداره نان که راضی به گرسنگی صدها انسان بی گناه هستند، واقعاً جای قدردانی دارد و ما امیدواریم که او بتواند همان سیاست را درباره امثال کربلایی حسین دنبال کند». با وجود شلاق زدن کربلایی حسین، کمبود و قیمت بالای گندم، در ایران ۱۵ سپتامبر گزارش شده است. در این گزارش، درباره کنترل اوضاع گندم و قیمت های بالا چنین آمده است: «در چند روز گذشته مقدار زیادی گندم به تهران آورده شده است. طبق دستورالعمل های پیشین مفتش ارزاق، گندم به دست دولت نگهداری می شود و با اعلام قبلی به مالکان، بخشی از گندم به مالک عودت داده خواهد شد. مالک باید قبل از تحویل گرفتن آن پروانه دریافت کند. دولت بابت گندمی که خود در اختیار می گیرد خرواری چهل و پنج تا پنجاه تومان به مالک پرداخت می کند». (۸۹)

قحطی در فارس

تلفات قحطی و بیماری های همراه آن در استان جنوبی فارس به اندازه هولناکی گسترش یافته بود. محمدعلی جمال زاده تلفات وحشتناک شیراز را این طور روایت می کند:

جنگ [اول] جهانی در آستانه اتمام بود [پاییز ۱۹۱۸] که در دل شبی تاریک و هولناک سه سوار ترسناک که هر کدام شمشیر و شلاقی به بر داشتند به آرامی از دیوارهای شهر عبور کردند و به آن وارد شدند. یک سوار نامش «قحطی»، دیگری «آنفلوآنزای اسپانیایی» و آخری «وبا» بود. طبقات فقیر، پیر و جوان، همچون برگ پاییزی در برابر حمله این سواران بی رحم فرو می ریختند. هیچ غذایی پیدا نمی شد، مردم مجبور بودند هر چه را که می توانستند بچوند، بخورند - شیء یا حیوان. به زودی گربه و سگ و کلاغ را نمی شد یافت. حتی موش ها نسلشان برافتاده بود. برگ، علف و ریشه گیاه را مانند نان و گوشت معامله می کردند. در هر گوشه و کنار اجساد مردگان بی کس و کار پراکنده بود. بعد از مدتی مردم به خوردن گوشت مردگان روی آوردند. گاهگاه اجساد

را جمع کرده و با گاری‌ها رها کرده و به بیرون شهر می‌بردند تا در چاله‌هایی ریخته و رویشان خاک بریزند. بازارها و دکان‌ها خالی و تعطیل بودند و هیچ پزشکی و پرستار و درمانی پیدا نمی‌شد. (۹۰)

گزارش جمال زاده را سایکس تأیید می‌کند. او اشاره می‌کند که تنها در یک ماه - اکتبر ۱۹۱۸ - یک پنجم جمعیت شیراز از بین رفت. او چنین روایت می‌کند: «جنگ با قشقای‌ها به سختی به پیروزی انجامید، زیرا برنده و بازنده هر دو به یک نسبت مغلوب حمله هولناک آنفولانزا در ۱۹۱۸ بودند که به نظرمی رسید وخیم‌ترین شکل آن بوده است. در آغاز در نیافتیم که بیماری قرار است یک پنجم جمعیت را قتل عام کند و با همان شدت نفرات قوای حاضر در شیراز و فیروزآباد راهم دربر بگیرد». او آمار مرگ و میر را شرح می‌دهد: «شیراز، ۱۰/۰۰۰ نفر از جمعیت ۵۰/۰۰۰ نفری خود را از دست داده است. ذکر این نکته شرم آور است که مقامات مسئول ایرانی حتی کفن را هم احتکار می‌کردند؛ و ما نیز آن قدر گرفتار مراقبت و پرستاری از افراد خودمان بودیم که نمی‌توانستیم کاری برای مردم شهر انجام دهیم؛ مردمی که صدها تن از آنها از فرط بیچارگی و نومیدی، افتان و خیزان خود را به مسجد رسانده‌اند تا در آنجا بمیرند. تلفات ما نیز تکان‌دهنده بود. بیش از ششصد تن از نفرات ما، اعم از انگلیسی و هندی، قربانی موج بیماری فراگیری شدند که در نوع خود هولناک‌ترین بود. فرمانفرما به تازگی از مرگ جان‌به‌در برده است. وقتی که پس از بهبودی به عیادتش رفتیم با فرانسه ویژه خودش گفت: (۹۱) - Le - demi - mond de Chiraz est mort» نصف شیراز مرده است.

سایکس پس از ذکر آنچه در بالا گفته شد، درست در یک صفحه بعد با ذکر این نکته که نوع آنفولانزای شایع در میان نیروهای انگلیسی متفاوت از نوع شایع آن در میان مردم محلی بود، به تناقض‌گویی می‌افتد و می‌نویسد نرخ مرگ و میر انگلیسی‌ها رقم ناچیز دو درصد بوده است: «بیماری واگیر آنفولانزا در آغاز ماه اکتبر در میان نیروهای انگلیسی شایع شد، اما نوع آن ملایم بود و

مرگ و میر نیروها تنها ۲ درصد بود. این در حالی بود که در شیراز این میزان ۱۸ درصد بود. در عین حال همه کسانی که دچار بیماری شده بودند، بسیار ضعیف شده و برای کار سخت تا زمان بهبودی کامل آمادگی نداشتند. میزان مرگ و میر در نواحی اطراف بسیار بالاتر بود. این امر خطر هر نوع مخالفت جدی را کاهش می داد». (۹۲) بر حسب اتفاق، نقطه دیگری که در آن آنفلوآنزا همه گیر شده بود، قزوین بود که در اکتبر ۱۹۱۸ ستاد نیروهای نورپرفورس بریتانیا بود.

کاملاً آشکار است که «توضیح» سایکس برای توجیه تلفات بسیار کمتر در میان نیروهای انگلیسی- مبنی بر اینکه نوع بیماری میان انگلیسی ها با آنچه که در میان ایرانیان شایع بوده تفاوت داشته است (و به عبارتی وپروس آنفلوآنزا دچار تبعیض بوده) - بی اساس است. دلیل واقعی بالاتر بودن تلفات ایرانیان آن بود که قربانیان در اثر قحطی ضعیف شده بودند، در حالی که نیروهای انگلیسی از تغذیه خوب برخوردار بودند؛ بنابراین ایرانیان در اثر قحطی به سهولت جان می باختند. این ۱۰/۰۰۰ قربانی «آنفلوآنزا» در واقع قربانی قحطی بودند. بنابراین اگر یک پنجم جمعیت فارس ظرف یک ماه از صحنه روزگار محو شدند، شگفت انگیز نیست، زیرا تقریباً نیمی از جمعیت ایران در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ دچار قحطی بودند. به علاوه، قضیه قحطی در فارس به طور خاص حائز اهمیت است، زیرا نمی توان ادعا کرد که این قحطی ناشی از حضور روس ها و ترک های عثمانی بوده است. در آن زمان جنوب غرب ایران از نوامبر ۱۹۱۴ در اشغال نظامی انگلیسی ها بود، فارس از اوایل ۱۹۱۶ اشغال شده و هیچ نیروی روس یا ترک در جنوب ایران حضور نداشت. همه آنها انگلیسی بودند.

فرمانفرما و امدادسانی به قحطی زدگان در شیراز

همانطور که در فصل ششم توضیح داده خواهد شد، دولت ایران به دلیل نداشتن امکانات مالی قادر نبود به کمک قحطی زدگان بشتابد. امدادسانی به قحطی زدگان را میسیونرهای آمریکایی و سازمان های خیریه خصوصی برعهده گرفته بودند. درمورد شیراز، والی فارس شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما رهبری اقدامات امدادی را برعهده گرفته بود. در مارس ۱۹۱۸، فرمانفرما بزرگان شیراز را به منظور بحث درباره راه های جبران قحطی و کمک به مردم شهر فراخواند. حدود ۴۰۰ نفر دعوت را پذیرفته و در دارالحکومه جمع شدند. اولین کسی که سخن گفت، شیخ مرتضی مجتهد محلاتی از علمای سرشناس شیراز بود. او با سخنانش فضای مجلس را در اختیار گرفت و با التماس از حاکم برای شتاب دریاری مردم گفت: «دلم برای قربانیان می سوزد. آی مردم! رحم ندارید؟ شرف ندارید؟ دین ندارید؟ از خدا نمی ترسید؟ چرا نان این قدر گران است؟ آیا از اروپا می آورند؟ چرا به جای منی سه قران هفت قران می فروشند؟ ... آقای فرمانفرما! چرا از احتکار جلوگیری نمی کنید؟ آیا نمی توانید؟ من به شما قول می دهم اگر همت کنید مردم صد در صد از شما حمایت می کنند. این چه حکومتی است که نمی داند گندم و نان قرار است از کجا بیاید؟ آی مردم! (۹۳) اگر دارید، امروز بدهید. آی فرمانفرما! اگر همت کنی خدا کمکت می کند. اگر بی تفاوت باشید، خدا شما را عقوبت خواهد کرد. ای ملاکان! ای بزرگان! لطفاً کمک کنید. همه می دانند که من در این دنیا چیز زیادی ندارم، اما من کتاب هایم را می فروشم و یکصد تومان به نیازمندان کمک می کنم». سپس فرمانفرما پیشنهاد کرد کمیته ای انتخاب شود تا به او در اداره امور جبران قحطی کمک کند. او خواستار همکاری چهل نفر داوطلب برای کمک به فروش نان ارزان در نانوایی ها شد؛ و وعده یک هزار تومان از جیب خود داد تا این پول را صرف برپایی چند نانوایی کنند. به این ترتیب، فرمانفرما ۴۰/۰۰۰ تومان، معادل

۸۰/۰۰۰ دلار به نرخ آن زمان تأمین می کند که در آن دوره پول هنگفتی بود. مقرر شد نانوائی ها تا حد امکان با غله دولتی تأمین شوند و هر داوطلب بپذیرد خود یا شرکایش تا شش ماه، هر روز ۸۰ من آرد جو و ذرت را پخت کنند و به هر قیمتی که مردم قادر بودند در اختیارشان قرار دهند. فرد داوطلب می بایست مسئولیت هر نوع زیان را هم بر عهده می گرفت. پنجاه نفر داوطلب شدند. بلافاصله، کمیته ای برای نظارت بر طرح انتخاب شد و نانوائی ها برپا شد. علاوه بر این هفت یتیم خانه و نوانخانه هم برای اسکان و نگهداری از ایتم و فقرا تشکیل شد. (۹۴)

بهبود اوضاع در تهران؛ بهار ۱۹۱۹

کنسول آمریکا رالف اچ. بیدر در گزارش ۷ اکتبر ۱۹۱۸، قضیه انتخاب لامبرت مولیتور بلژیکی را به عنوان مفتش ارزاق تهران و حومه که به زعم او «از اختیارات کامل برای رسیدگی به امور ارزاق» برخوردار بود، توضیح می دهد. او همچنین اقدامات حکومت برای پر کردن انبارهای غله دولتی را چنین بیان می کند: «تلاش می شود تا انبارهای غله دولتی پر شود. این قضیه به حدی است که دستور داده شده نیمی از کل غله ای که به تهران آورده می شود به قیمت رایج بازار در اختیار مفتش ارزاق قرار گیرد. غله در استانها با سرعت هر چه ممکن خریداری می شود، زارعی هم که محصولشان را به دولت نمی فروشند، ماهانه ۱۰٪ جریمه می شوند». بیدر سپس به پایان قحطی در تهران اشاره می کند: آرد روزانه نانوائی ها تأمین شده و قیمت نان برای هر من (معادل ۶۱/۲ پوند) سه قران (معادل ۰/۱۷۹) تثبیت شده است. بهای عادی نان هر من ۱/۱ قران است. با توجه به اینکه محصول غله امسال خوب بوده است، این اطمینان وجود دارد که با نظارت مناسب و به موقع دولت، قیمت گندم بر

مبنای قیمت اسمی حفظ شده و از تکرار وضعیت اسفناک ارزاق در سال گذشته جلوگیری شود. (۹۵)

وایت در گزارش فصلی شماره ۲ به تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹، اشاره می کند که اوضاع تهران رو به بهبود است: «اوضاع اقتصادی پایتخت طی فصل گذشته بسیار بهتر شده که تا حد زیادی مرهون انتصاب یک بلژیکی به عنوان مفتش ارزاق است. قیمت نان سنگگ که هم اکنون فراوان است، برای هر من سه قران تثبیت شده و به قدر کافی ارزان هست که فقرا بتوانند به اندازه برآوردن نیازشان تهیه کنند. در آغاز کار دسیسه هایی توسط برخی ملاکان علیه مفتش ارزاق صورت گرفت که می خواستند محصول غله خود را احتکار کرده و به همان قیمت دوران قحطی یک سال گذشته بفروشند؛ اما به هر حال این دسیسه ها به دلیل نظر قاطع هیأت دولت ناکام ماند. شاه غله خود را به قیمتی بسیار مناسب به مفتش ارزاق فروخت. این کار او به موفقیت مفتش ارزاق کمک شایانی کرد. اقدامات هیأت امریکایی امداد ایران نیز کمک شایان توجهی در این باره بود.» (۹۶) در گزارش فصلی شماره ۴ - به تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۱۹ - وایت گزارش می کند که بالاخره با برداشت محصول ۱۹۱۹ قحطی پایان گرفته است: «می گویند برداشت محصول اخیر یکی از بهترین برداشت ها در این سالها بوده و محصول قابل توجه سال گذشته نیز این امر را دو چندان کرده و احتمال بروز مجدد قحطی هجده ماه گذشته را در آینده نزدیک به کلی از میان می برد. اوضاع در تهران آن قدر خوب است که مفتش ارزاق توانسته تمام محدودیت های اعمال شده بر فروش جو را لغو کند. دیگر لازم نیست از اراک گندم بیاورند. اکنون در منطقه تهران [گندم] کافی برای برآوردن نیازهای شهر وجود دارد. بنابراین آزاد کردن حجم زیادی از گندم قم و دیگر شهرها که در شعاع سلطان آباد قرار دارند و نیز ذخیره هزاران تومان از وجوه دولتی به جای پرداخت هزینه های حمل و نقل... باعث شده قیمت نان در تهران به هر من ۲/۶۰ قران کاهش یابد و مفتش ارزاق از پاییز گذشته این قیمت را حفظ کرده

است. خسارت ناشی از تلف شدن بخش بزرگی از حیوانات باربر طی قحطی یک سال و نیم گذشته، هنوز از ایران برطرف نشده و تا زمانی که این مشکل برطرف نشود، اوضاع به کندی به شرایط عادی خواهد رسید». (۹۷) در گزارش فصلی شماره ۵ به تاریخ اول اکتبر ۱۹۱۹، کالدول می نویسد: «از فصل گذشته اوضاع اقتصادی در ایران چندان تغییری نکرده است. برداشت محصول در اکثر نواحی خوب بوده و قیمت های ارزاق بومی در برخی موارد اندکی کاهش یافته است». نکته قابل توجه آن است که قحطی در آذربایجان تا پایان ۱۹۱۹ ادامه می یابد. کالدول در همان گزارش از ادامه مصیبت در این استان خبر می دهد: «خارج از استان آذربایجان، در مناطقی که طی یکی - دو سال گذشته در بخش زیادی از زمین های کشاورزی کشت و زرعی صورت نگرفته، آرامنه و آشوریان، خصوصاً آنهایی که پناهنده هستند، لطمه فراوان دیده اند؛ اما تا جایی که می دانیم در ایران فقر عمومی و فراگیر وجود ندارد. این اطمینان وجود دارد که مردم قادر خواهند بود زمستان را مثل همیشه پشت سر بگذارند». (۹۸) کالدول در گزارش فصلی شماره ۶ - به تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۲۰ - می نویسد: «قیمت های اجناس، اخیراً بالا نرفته است. گندم به طور کامل تحت کنترل دولت بوده و قیمت آن حدود هر بوشل چهار دلار است (با محاسبه نرخ برابری). تاکنون برف و باران خوبی باریده و پیش بینی می شود در فصل آینده خرمن خوبی از گندم و جو فراهم آید. این باعث می شود قیمت های فعلی پایین باقی بمانند». (۹۹)

◀ قتل عام حقیقی؛ کاهش جمعیت ایران، ۱۹۱۹ - ۱۹۱۴

مقایسه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ نشان می دهد که حدود ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری از بین رفته اند. در این فصل، نخست شواهد مربوط به جمعیت ایران در ۱۹۱۴ بررسی می شود؛ و نشان داده خواهد شد که برخلاف

ادعاهای برخی نویسندگان روس در قبل از جنگ جهانی اول و نیز برخی آثار انگلیسی در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مبنی بر اینکه جمعیت ایران [پیش از جنگ جهانی اول] تنها ۱۰ میلیون نفر بوده، جمعیت واقعی ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲۰ میلیون نفر بوده است، اما تا ۱۹۱۹ به ۱۱ میلیون نفر کاهش یافته است. چهل سال طول کشید تا ایران بتواند به جمعیت خود در ۱۹۱۴ برسد؛ و تا ۱۹۵۶ جمعیت ایران به ۲۰ میلیون نفر نرسید. با اطمینان می توان گفت، قحطی ۱۹۱۹-۱۹۱۷ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و شاید بدترین قتل عام قرن بیستم محسوب می شود.

جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

پیش از جنگ جهانی اول، برای مقام های آمریکایی در ایران روشن بود که روس ها و انگلیسی ها آشکارا تلاش می کردند تا جمعیت ایران را خلاف واقع و کمتر از آن چه بود ارایه کنند. دبلیو. مورگان شوستر، مدیرکل مالیه ایران، درباره جمعیت ایران در آغاز قرن بیستم چنین اظهار می کند: «درباره جمعیت ایران به شکلی منحصر به فرد، خلاف واقع اظهار نظر شده است؛ به نظر می رسد این به اصطلاح سرشماری شصت سال پیش اساس آماری است که در برخی کتب ارائه شده و عموماً هم از سوی خارجیان پذیرفته شده است. واقع آن است که از آن موقع تاکنون هیچ سرشماری ای انجام نشده است. اما اروپاییانی که با اوضاع آشنایی دارند تخمین می زنند کل جمعیت حدود ۱۳/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر باشد. جمعیت تهران طی چهل سال گذشته از ۱۰۰/۰۰۰ به ۳۵۰/۰۰۰ نفر افزایش یافته است.» (۱۰۰)

از روی نتایج انتخابات تهران در پاییز ۱۹۱۷ می توان نشان داد، اعداد ارائه شده شوستر درباره جمعیت تهران درست است. در انتخابات دوره

چهارم مجلس در تهران در ۱۹۱۷، ۷۵/۰۰۰ رأی در تهران و روستاهای اطراف اخذ شده است. آن گونه که روزنامه ایران گزارش کرده، دوازده نماینده انتخاب شده ۵۵/۱۳۱ رأی به دست آورده اند. (۱۰۱) با توجه به اینکه تنها مردان بالای ۲۱ سال می توانستند رأی بدهند و نظریه اینکه نفرات یک خانواده به طور متوسط شش نفر بوده (سوبوتسینسکی) جمعیت تهران و حومه آن در ۱۹۱۷ به آسانی می توانسته به ۵۰۰/۰۰۰ رسیده باشد که منطبق با نظر شوستر است. علاوه بر این، برآورد شوستر از جمعیت ایران، یعنی ۱۳/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۰۰، مؤید نظر راسل، وزیر مختار بریتانیا در ایران، در چند جای مختلف است که جمعیت ایران را در ۱۹۱۴، ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر آورده است. برای مثال راسل در گزارشی درباره روابط ایران و روسیه-۱۱ مارس ۱۹۱۴- چنین می نویسد: «ایران به وسعت اتریش، آلمان و فرانسه و جمعیت آن، ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر است». (۱۰۲) راسل در گزارشی به تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴، درباره نتایج چشمگیر آرای انتخابات مجلس به «اهمیت مبارزه انقلابی کنونی ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ آریایی ایران» (۱۰۳) اشاره می کند. همان طور که در ادامه آمده، عدد ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ راسل با توجه به کل جمعیت شهری ایران و نسبت کم جمعیت شهری ایران تأیید می شود. در واقع، به نظر می رسد، عدد ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ با احتیاط بسیار و دست کم در نظر گرفته شده است. با یک برآورد سرانگشتی می توان گفت، جمعیت شهرنشین ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲/۵ میلیون نفر بوده است. بر اساس یک پژوهش تازه، حداکثر ۱۲٪ جمعیت در مناطق شهری می زیسته اند. در نتیجه جمعیت ایران در ۱۹۱۴ دست کم ۲۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر بوده که مؤید نظر راسل در چند جای مختلف است. بنابراین، نظر راسل مبنی بر اینکه جمعیت ایران در ۱۹۱۴، ۲۰ میلیون نفر بوده درست به نظر می رسد.

اعلام آمار خلاف واقع درباره جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

همان طور که شوستر اشاره کرده، تردیدی نیست که مورخان اقتصادی روس و انگلیس آشکارا تلاش کرده اند تا جمعیت ایران را کمتر از واقع نشان دهند. نمونه بارز این تلاش در خلاف واقع گویی مقاله ال. ای. سوبوتسینسکی است که بخشی از آن بار دیگر در کتاب چارلز عیسوی (۱۰۴) چاپ شده است. سوبوتسینسکی می نویسد: در ۱۹۱۰ یکصد شهر کوچک و مرکز شهری در ایران وجود داشته که بزرگترین آنها تهران (۳۵۰/۰۰۰ نفر) و تبریز (۳۰۰/۰۰۰ نفر) بوده اند. وی جمعیت بیست شهر بزرگ را ۱/۲۸ میلیون نفر اعلام می کند (جدول ۱). او می نویسد: نسبت جمعیت شهری حداکثر ۱۲ درصد بوده و چندین دلیل برای این نسبت کم ارایه می دهد: «در ایران کارخانه ای وجود ندارد که باعث تمرکز شهرها شود و برای جمعیت شهری ایجاد درآمد کند به وجود آورده و موجب تجمع ساکنان در شهرها گردد. به علاوه، شهرهای ایران دارای خدمات و جذابیت یا هرگونه امتیازی نسبت به روستاها نیستند. همچنین در ایران عامل قدرتمند رشد در شهرهای اروپا، یعنی بانکها و وام هایشان در عرصه املاک شهری، وجود ندارد. دست آخر آنکه: برای ایران، هنوز وقت آن فرا نرسیده که در روستاها، به لطف استفاده از پیشرفتهای صنعتی گوناگون، نیروی کار کمتری برای تولید غذا مورد نیاز باشد. بنابراین، زمانی که در چندین کشور یک چهارم جمعیت در شهرها متمرکز شده، در ایران جمعیت شهرنشین به ۱۲ درصد کل جمعیت نمی رسد». با این همه، او با سقوط در ورطه بی منطقی، نتیجه می گیرد که جمعیت ایران در ۱۹۱۰، ده میلیون نفر بوده است. بنابر گزارش خود او، جمعیت شهری ایران در ۱۹۱۰ دست کم دو میلیون نفر بوده است. به این ترتیب جمعیت ۸۰ شهر باقی مانده دست کم ۸۰۰/۰۰۰ نفر خواهد بود. این عدد، بسیار محافظه کارانه

است، زیرا بنا به نظر گیلبار جمعیت شهری در ۱۹۰۰ تقریباً $1/8$ میلیون نفر بوده است. (۱۰۵) همچنین می دانیم تعدادی از روستاهای ذکر شده در گزارش سوبوتسینسکی، در واقع شهرهایی با جمعیت بیش از $10/000$ نفر بوده اند. یکی از این «روستا»ها تفت در نزدیکی یزد است: «بسیاری از روستاها از روستاها تنها شامل چند خانه هستند، اگرچه گاهی روستاهایی هم نظیر تفت (نزدیک یزد) پیدا می شود که حدود $10/000$ نفر در آن زندگی می کنند.» با در نظر گرفتن نسبت ۱۲ در صد برای جمعیت شهری ۲ میلیونی، شمار کل جمعیت در حدود $16/7$ میلیون نفر به دست می آید که به شمار ۱۵ میلیونی شوستر نزدیک است. شیوه ای که مورخین انگلیسی در پیش گرفته اند تا «ثابت کنند» جمعیت ایران در ۱۹۱۴ حدود ۱۰ میلیون نفر بوده، نشان دهنده آن است که تا چه اندازه مصمم به خلاف واقع نشان دادن جمعیت ایران هستند. جولیان باریر در مقاله ای در سال ۱۹۶۸ نخست دو تخمین جمعیتی برای دوره ۱۹۶۶-۱۹۰۰ ارائه می کند. تخمین نخست مربوط به مهدی امانی، استاد آمار جمعیتی دانشگاه تهران است که بر اساس روش «حرکت رو به عقب» محاسبه شده است. نقطه آغاز، آمار جمعیت ۱۹۵۶ ($18/97$ میلیون نفر) است. برای دوران ۱۹۵۶-۱۹۰۰ سه مقطع مشخص با نرخ های رشد جمعیت متفاوت در نظر گرفته شده است: برای دوره ۱۹۲۵-۱۹۰۰، $2/5\%$ ، تخمین امانی برای ۱۹۱۱ و با بهره گیری از روش «نمایش رو به عقب»، استفاده از آمار ۱۹۵۶ و اعمال نرخ رندهای متفاوت برای دوره های مختلف، $10/94$ میلیون نفر است. تخمین دیگری که ارائه شده روش «فهرست دائمی جمعیت» نام دارد که از تخمین تعداد موالید یک دوره پنج ساله و فرض امید زندگی ۳۰ سال، محاسبه می شود. بنابراین روش، جمعیت ۱۹۱۱، در حدود $12/19$ میلیون نفر برآورد می شود. باریر سپس تخمین خود را که مدعی است «نزدیکترین به حقیقت تواند

بود» ارایه می کند. او برآورد می کند که جمعیت در ۱۹۱۱، ۱۰/۶۶ میلیون نفر بوده و در ۱۹۱۴ به ۱۰/۸۹ میلیون رسیده است. روش او «نمایش رو به عقب» است. اما او آمار «دقیق» ۱۹۵۶ (۲۰/۳۸ میلیون) و نرخ های رشد متفاوت را برای دوره های مختلف در نظر می گیرد. برای مثال، او برآورد می کند که نرخ رشد جمعیت برای ۱۹۱۹-۱۹۰۰ سالانه ۰/۷۵٪ بوده و مدعی است «ازدومنظر تاریخی و آمارجمعیتی قابل قبول است.» توجیه اصلی این است که این رقم ازسوی «شیندلرکه درسال های ۱۸۷۵-۱۹۱۰ سفرهای بسیار کرده است» نیز ارایه شده و در نتیجه در کتاب راهنمای محرمانه وزارت خارجه [انگلستان] در ۱۹۱۹ درباره ایران آمده است. (۱۰۶)

به هر حال، بسیار جالب توجه و افشاکننده است که در برآورد جمعیت ایران توسط توسط جولیان باریر که به ادعای خودش «نزدیکترین به حقیقت تواند بود» هیچ خبری از قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹ نیست؛ حتی یک اشاره! به نظر می رسدنویسنده به کلی از این واقعه بی خبر است. همچنین کاملاً روشن است که وزارت خارجه [انگلستان] در کتاب راهنمای سال ۱۹۱۹ درباره ایران، تلاش کرده قحطی بزرگ ۱۹۱۷-۱۹۱۹ را پنهان کند. این کتاب هیچ اشاره ای به قحطی بزرگ ندارد؛ اگر چنین بود، قطعاً در کنکاش های باریر انعکاس می یافت. بنا به نظر وابسته سیاسی آمریکا در ایران، والاس اسمیت موری، این قحطی یک سوم جمعیت ایران را دربر گرفت؛ قحطی ای که حتی به نظر منافع انگلیسی چون ژنرال دنسترویل، مازور داناوو ژنرال سایکس، شمارزیادی از ایرانیان را دربرگرفت. با این حال درکتاب «راهنمای محرمانه»ی محرمانه نشانی از خبرقحطی نیست. به طورمشابه، «گزارش وضعیت» بسیارمحرمانه درباره ایران به امضای لرد کرزن، عاری از هر نوع اشاره ای به قحطی است. این گزارش شاخص ترین سندی است که در آن به دولت

امریکا با واژه های بدون ابهام هشدار داده شده که «ایران از منظر منافع انگلستان بالاترین اهمیت را دارد». نادیده گرفتن و عدم اشاره بارییر به قحطی بزرگ ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ به تنهایی دلیل کافی برای کنار گذاردن بر آوردهای به ظاهر علمی او از جمعیت ایران در ۱۹۱۸-۱۹۰۰ است. گیلبار هم برای تخمین جمعیت ایران در بخش پایانی قرن بیستم از ارقام بارییر بهره برده است. (۱۰۷)

تلفات هولناک؛ جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹

از تخمین آماری بارییر برای جمعیت ایران در برهه ۱۹۱۸-۱۹۰۰ که بگذریم، باید اشاره کنیم که آنچه او در مقاله ۱۹۶۸ خود انجام داده، برای دستیابی به تخمینی نسبتاً درست برای جمعیت ایران در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۶ بوده است. وی بدین منظور از آمارهای سال ۱۹۶۶-۱۹۵۶ و روش نمایش رو به عقب استفاده کرده است. در حالی که تخمین های او برای سالهای ۱۹۱۸-۱۹۰۰ کاملاً گمراه کننده است، آمار سال ۱۹۱۹ و پیش از آن او، از آن جهت که مبتنی بر آمارهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ هستند و دوره پس از ۱۹۱۹، خالی از قحطی ها و بیماری های واگیر است، مفید هستند. آنگونه که بارییر نشان داده، جمعیت ایران در ۱۹۱۹ تقریباً ۱۱ میلیون نفر بوده است. با در نظر گرفتن اینکه در ۱۹۱۴ نسبت جمعیت شهرنشین ۱۲٪ و شمار جمعیت شهرنشین دست کم ۲/۵ میلیون نفر بوده، جمعیت [ایران] باید دست کم ۲۰ میلیون باشد. پیش از این گفتیم که در ۱۹۰۰ جمعیت شهرنشین ۱/۸ میلیون نفر بود. (۱۰۸) با توجه به جمعیت ۲۰ میلیون نفر در ۱۹۱۴، جمعیت ایران در ۱۹۱۹ با یک نرخ رشد طبیعی باید ۲۱ میلیون نفر باشد. از ارقام بعدی جمعیت، می توان دانست که شمار گسترده ای در جریان جنگ جهانی اول و قحطی حاصل از آن، از بین رفته اند. کالدول و سایکس جمعیت ایران را در ۱۹۲۰، ده میلیون نفر تخمین می زنند. (۱۰۹)

صنعتی که به شدت تحت تأثیر قحطی بود، «صنعت فرش ایران» بود و بحث کالدول در باره صنعت فرش و کمبود شدید نیروی کار نشانه ای برای تلفات قحطی است: «در ایران هیچ شکلی از صنعت وجود ندارد؛ مگر فرش. به همین دلیل محاصره [دریایی آلمان] دخل چندان به ایران ندارد، زیرا بخش اندکی از فرش های آن به طرق مختلف به آلمان می رسند». آنچه که صنعت فرش را واقعاً نابود می کند «نرخ نامطلوب بسیار بالای ارز که اکنون [بر بازار] حاکم است و نیز افزایش هنگفت دستمزد برای کارگران است.» در اثر قحطی، کاهش بارزی در نیروی کار به وجود آمد و دستمزد کارگر ایرانی را به «بالاترین نرخ دستمزد در جهان رساند.» کالدول می نویسد:

پیاپی اشاره می شود که با در نظر گرفتن میزان کارآیی، کارگران غیر ماهر ایرانی بالاترین دستمزد را در جهان دریافت می کنند. برای مثال یک کارگر به طور متوسط روزانه (۴) قران می گیرد. این رقم با نرخ مبادله ارز فعلی حدود (۷۵) سنت طلاست. هم اکنون یک کارگر عادی آمریکایی به طور متوسط شش برابر کمتر از این دریافت می کند و حال آنکه مطابق دستمزدهای ایران دستمزد به معنای دیگر همان کار در اینجا روزانه چهار دلار و پنجاه سنت (۴/۵ دلار) می شود. (۱۱۰)

نشانه دیگر درباره آمار تلفات قحطی، جمعیت تهران است. در ۱۹۱۷ جمعیت تهران دست کم ۴۰۰/۰۰۰ نفر بوده که به روشنی از شمار آرای تهران مشهود است. در ۱۹۲۴، معاون کنسول آمریکا، رابرت. دبلیو ایمبری، جمعیت این شهر را بین یکصد و پنجاه هزار تا دویست هزار نفر تخمین زده است. (۱۱۱) از ارقام باربر اطمینان می یابیم که جمعیت [ایران] در ۱۹۱۹، یازده میلیون نفر بوده است؛ در نتیجه دست کم ۱۰ میلیون نفر از بین رفته اند و تخمین دقیق ۶ تا ۷ میلیون نفر قربانی قحطی از سوی موری، کمتر از مقدار واقعی است. ۴۰

سال طول کشید تا ایران به جمعیت ۱۹۱۴ خود برسد. باربر جمعیت ۱۹۳۰ [ایران] را ۱۲/۵ میلیون نفر تخمین می زند (چارلز سی هارت نماینده آمریکا این شمار را ۱۳ میلیون نفر می داند). این شمار در ۱۹۴۱، ۱۴/۸ میلیون (لوئیز جی. دریفوس این شمار را ۱۵ میلیون می داند) است. شمار ۲۰/۴ میلیون تا سال ۱۹۵۶ حاصل نشد. قحطی ایران در ۱۹۱۹-۱۹۱۷ یکی از بزرگ ترین قحطی های تاریخ و بی تردید بزرگترین فاجعه ای است که در طول تاریخ برای ایران رخ داده است. تاریخ ایران پس از این واقعه را نمی توان بدون توجه به این قحطی درک کرد و به سختی می توان نمونه های مشابه تاریخی برای آن یافت. نکته بسیار روشن آن است که ایران «بی طرف» نگون بخت، بزرگ ترین قربانی جنگ جهانی اول بوده است. هیچ یک از طرفین متخاصم تلفاتی در این ابعاد نداشتند. در ادامه کتاب، علت های این قحطی را بررسی خواهیم کرد.

◀ تخریب و غارت به دست روس ها

درست از همان آغاز، انگلیسی ها تلاش هدایت شده ای را پی گرفتند تا نقش خود را در قحطی و خریدهای هنگفت غله و مواد غذایی پنهان کنند. دنسترویل در بحث قحطی و دلایل آن، قحطی ایران را با نمونه های مشابهش در هند مقایسه می کند و می گوید، هنگامی که در هند قحطی رخ داد، انگلیسی ها اقدامات مؤثری برای کمک به قحطی زدگان انجام دادند. اما در ایران، نه دولت و نه مؤسسات خصوصی هیچ کاری برای برطرف کردن رنج مردم نکردند. (۱۱۲) دنسترویل چند «دلیل» برای قحطی ذکر می کند: نخست آن که برداشت محصول سال ۱۹۱۷ به دلیل جنگ و خشکسالی، کم بود. دوم، نیروهای روس و ترک مقدار قابل توجهی از غله و دیگر مواد غذایی را در دوران اشغال ایران مصادره کرده بودند. سوم، ملاکان و دلالان، غله را احتکار می کردند. افزایش سریع قیمت های غله، پیش بینی

افزایش های بیشتر را در پی داشت و مالکان انبارهای غله از عرضه آن به بازار سر باز زدند و «باز هم در انتظار قیمت های بهتر بودند؛ بدون توجه به این واقعیت که کوچک ترین افزایش قیمت به معنای افزایش هنگفت در نرخ مرگ و میر افراد بسیار فقیر بود». (۱۱۳)

در این فهرست به اصطلاح «دلایل»، از خرید غله توسط انگلیسی ها ذکری نشده است. با این حال همان طور که توضیح داده خواهد شد، دنسترویل خود شواهد کافی درباره خرید غله توسط انگلیسی ها به دست می دهد.

گزارش مطبوعات از احتکار غله به دست روس ها

بسیاری بخش بزرگی از تقصیر را به گردن ارتش های خارجی مستقر در خاک ایران می اندازند. کفری در گزارشی به تاریخ اکتبر ۱۹۱۶، اوضاع وخیم کمبود مواد غذایی و گندم را به گردن روس ها و ترک ها می اندازد: «در سالهای عادی دولت درصد بزرگی از مالیات ها را از گندم دریافت می کند، اما امسال مالیات بسیار اندکی گرد آمده است؛ و نیز، مناطق اصلی تأمین کننده غله، یعنی نواحی همدان، سلطان آباد و کرمانشاه در اشغال عثمانی است و از این رو به هیچ وجه امکان دریافت گندم یا جو از آن مناطق وجود ندارد». او همچنین می افزاید: «ارتش های روسیه و عثمانی مقدار قابل توجهی غله را ذخیره کرده اند و این خود دلیل دیگری برای بروز کمبود در بازار غله شده است». طبیعت نیز سهم خود را داشته است: «علاوه بر این دلایل، بخش بزرگی از گندمی که در همسایگی تهران به دست می آید با حمله ملخ ها خسارت دیده و محصول بسیار اندک بوده است.» در نتیجه: «ماحصل همه اینها نان اندک و قیمت های سرسام آور بوده است». (۱۱۴) نمونه ای از غارت عثمانی ها و روس ها، تاراج پیپای شهر دولت آباد به دست این دو ارتش است. پدر روحانی جرج اف. زوکلر (George F. Zoekler) اعمال ارتش عثمانی را پس از اشغال دوباره

دولت آباد در فوریه ۱۹۱۷ چنین شرح می دهد: «علیرغم این واقعیت که به هر حال انضباط عثمانی ها عالی بود، آنها برای پایان دادن به رنج مردم هیچ کاری نکردند. از همان ابتدا، احتکار و ذخیره گندم و جوی را که دستشان به آن می رسید آغاز کردند و آنها را از اینجا بردند. بخش بزرگی از این کار به نام «کمک» برای رسیدن به هدف، به مردم تحمیل می شد. در جاهایی که گفته می شد مردم گرایش های ضد عثمانی داشتند، هرچه لازم بود تصرف می شد. در انبارهای مزارع را می شکستند و بدون کمترین توجهی به نظر مالک آنها را تخلیه می کردند. با انبارهای گاه و علوفه نیز به همین شکل برخورد می شد. در روستاها لباس ها و جوراب های پشمی را مصادره می کردند. پول بی ارزش عثمانی ها به نرخ شناور در گردش بود و هنگام فروش مجدد به کمتر از نصف بهای اولیه خریده می شد تا فشار مضاعفی بر دوش مردم باشد. از تمام بارهایی که از نقطه ای به نقطه دیگری رفت مالیات های سنگین اخذ می شد. سراسر کشور به شدت خالی شده بود و اگر آنها اندکی دیگر می ماندند، مصیبتی هولناک این منطقه را دربر می گرفت». زوکلر پس از خروج ترکها، از غارت بازار به دست روس ها هم گزارش می دهد. (۱۱۵)

روزنامه ایران در ۳۱ می ۱۹۱۷ چنین می نویسد: «طی ایام گذشته از روستائیان اطراف تهران شکایاتی واصل شده مبنی بر اینکه قشون روس به تاراج این مناطق مشغول بوده و شترها و قاطرها و خرها و دیگر اموال زنده روستائیان را به یغما می بردند. این امر مردم را به زحمت و سختی انداخته است، زیرا دیگر وسیله ای در اختیار ندارند تا با آن غله و میوه خود را به بازار عرضه کنند. امید می رود این اقدامات فوراً متوقف شود. به نظر می رسد دولت اقدامات لازم را در این باره انجام دهد». در همین شماره در تلگرامی از قم آمده است: «یک سال و نیم است که ما، مردم نگون بخت قم زیر ستم ارتش روسیه هستیم و برای آنکه برای دولت خود مشکل ایجاد نکنیم، این ستم را تاب آورده ایم، اما اکنون طاقتمان طاق شده است. ما امسال در خشکسالی بوده ایم و

محصولمان خوب نیست و آن اندک باقیمانده را هم ملخ دارد از میان می برد. قشون روس به زور آنچه لازم دارند می برند و تنها اندکی پول به جایش می دهند. مالکان مزارع و باغها را تازیانه می زنند و محصول و میوه شان را می برند. شما را به خدا به دامن برسید. امضاء، جمعی از تجار و روحانیون از طرف سکنه قم». این روزنامه می افزاید: «دولت ایران در حال مذاکره با دولت روسیه درباره غارت های قشون روسیه در ایران است». (۱۱۶)

مطبوعات منتشرشده در ۲ فوریه ۱۹۱۸، اخبار متعددی از سوء رفتار روس ها در ایران آورده اند. در عدد ۱ ژانویه ۱۹۱۸ آمده است: «اهالی سیاه دهن تلگراف زده اند: روس هایی که از همدان آمده اند به کلی آنها را غارت کرده اند، یک دختر و دو مرد را کشته اند و دختری دیگر را مجروح کرده اند. آنها حتی غله دولت را هم می برند. مردم پراکنده شده و به قزوین و دیگر نقاط گریخته اند». در شماره شانزدهم ژانویه آمده است: «بنا به تلگرام ویژه ای، روس ها تمامی انبارهای غله دولتی و خصوصی را در نهاوند، مهر و موم و ضبط کرده اند و قصد دارند آنها را به همدان ببرند».

در همین شماره درباره زنجان گزارش می دهد: «نایب الحکومه زنجان راپورت می دهد که قشون روس باز دارند برای مردم شهر و روستاها در دسر ایجاد می کنند و چیزی در آن ناحیه در امان نیست».

در عدد ۲۰ ژانویه ۱۹۱۸ درباره اعمال ناشایست روس ها اینگونه گزارش می کند: «وقتی روس ها سنه [سنندج] را ترک کردند، هر چه گوسفند و سایر حیواناتی را که می توانستند بگیرند با خود بردند». اوضاع در قزوین چندان بهتر نبود: «راپورتی از قزوین خبر می دهد که کنسول روس در آنجا، قزاق های ایرانی اعزامی دولت ایران برای محافظت از شهر را به فرمان خود درآورده است. بسیاری از سکنه برای محافظت از خود مسلح شده اند». این روزنامه می افزاید: «هر روز شمار زیادی از قشون روس از قزوین و دیگر

نقاط ایران به رشت وارد شده اند. آنها هرچه دارند می فروشند و روبل می خرند، از این رو هم اکنون هر اسب به بهای هشت تا ده تومان فروخته می شود». (۱۱۷)

رعد هشتم فوریه از زنجان این گونه گزارش می کند: «تلگرام های بلندی از زنجان به دست می رسد که می گوید، حدود ۵۰۰۰ روس مشغول چپاول روستاها و کشتار سکنه آنها هستند، آنها به زنان هم تجاوز می کنند». (۱۱۸)

روزنامه ایران ۲۱ می ۱۹۱۷ حاوی گزارش زیر درباره زورگویی های نیروهای روس است: «اخیراً از مناطق مختلف اطلاعاتی واصل شده است که حکایت از بدرفتاری قشون روسیه با مردم می کند. تلگرام های دیروز از قزوین و قم حکایت از بدرفتاری آنها با دکانداران دارد. این امر در زمانی که روسیه دارد آزاد می شود و مردم از اهالی آن انتظار رفتار مناسب دارند، مایه تأسف است... از طرف تعدادی از تجار اردبیلی مقیم رشت تلگرام شکایت آمیزی رسیده که قشون روسیه با کمک برخی از اهالی، به خانه های مختلف می روند و به مالک آن می گویند که باید ملکش را برای استفاده ارتش در اختیار آنها قرار دهد. مالک درمانده هم برای آنکه دست از سر خانه اش بردارند پولی به آنها می دهد و سپس آنها به سراغ خانه همسایه می روند تا همین داستان را برای او تکرار کنند. برخی از مردم زندگی خود را از این راه می گذرانند، این در حالی است که قشون روس گُل دولت را در اشغال دارند که بیش از آنچه آنها لازم دارند خانه دارد. ما از دولت می خواهیم که این گونه امور را چاره ای کند... راپورت مستقیمی به این دفتر رسیده است که می گوید چندی قبل قشون روسیه در بیجار، پنجاه و دونظمیه چی را بازداشت و به گنجه برده اند». (۱۱۹)

روزنامه ایران در شماره ۱۸ اوت ۱۹۱۷ می نویسد: «باز از کردستان خبر می رسد که قشون روس ها در همه جای آن ولایت باعث خسارت شده اند. مردم باز شکایت می کنند و از دولت کمک می طلبند». (۱۲۰) ایران ۲ نوامبر

۱۹۱۷ می نویسد: «هم اکنون در شهر قزوین امنیت نیست و قشون روس‌ها مشکلات زیادی را پدید آورده اند؛ همچون غارت بازار و امثال آن». در اخبار همدان می نویسد: «دو روز قبل قشون روس دکان‌های بازار را غارت کردند.» رعد ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷ می نویسد: «پس از تخلیه وان تعداد زیادی از قشون روس به خوی آمدند. در آن زمان کنسول روسیه به کارگزار راپورت داد که احتمال می رود قشون روس خوی را غارت کنند و او هم قادر نیست مانع آنها شود زیرا راهی برای تلگراف زدن به روسیه وجود ندارد.» رعد ۹ دسامبر ۱۹۱۷ خبر از غارت‌ها می دهد: «تلگرامی از خوی خبر می دهد که قشون روسیه که کارشان در وان تمام شده است به خوی وارد شده و تمام بازار و اکثر خانه‌ها را غارت کرده اند.» و درباره قزوین می نویسد: «راپورت ویژه خبر می دهد که سواره نظام روسیه خارج از این شهر محموله دولتی را به سرقت برده و ۶۰۰۰ تومان وجه نقد را برداشته اند.» (۱۲۱)

رعد ۲۸ ژانویه، ۱۹۱۸ خبر از ورود نماینده بلشویک‌ها و اعلام خروج نیروهای روسی از ایران می دهد: «آقای () مأمور دیپلماتیک روسیه از سوی بلشویک‌ها به دربار ایران، شنبه گذشته وارد تهران شده و در گراند هتل اتاق گرفته است. دیروز تعداد زیادی از اهالی و نمایندگان دموکرات‌ها با او ملاقات کرده و ورودش را تبریک گفته اند.» این روزنامه همچنین ذکر می کند: «وزارت خارجه رسماً اطلاع یافته است که تمام قشون روس، ایران را ترک خواهند گفت و اقدامات لازم برای جلوگیری از بروز مشکل به هنگام عبور آنها از کشور انجام خواهد گرفت.» اما آنها همچنان به مشکل آفرینی ادامه دادند. همین شماره رعد می نویسد: «قشون روس که از وان بازمی گشتند وارد بازار خوی شدند، چند گلوله شلیک کرده و غارت بازار را آغاز کردند، کنسول روس با تعدادی افسر روس وارد بازار شد و آنها را از بازار بیرون برد و به مردم اطمینان داد که دیگر چنین نخواهد شد. ساعتی بعد آنها دوباره وارد بازار شدند و تا نیمه شب به غارت ادامه دادند و سپس تمام

بازار را آتش زدند». رد ۲۹ ژانویه از رشت اینگونه گزارش می دهد: «هر روزه از قزوین تعدادی از قشون روس وارد رشت می شوند. آنها هر چه دزدیده اند می فروشند و روبل و لباس می خرند». (۱۲۲)

در گزارش های مطبوعاتی ۲۷ فوریه ۱۹۱۸ موارد دیگری آمده است. (۱۲۳) رد ۴ فوریه ۱۹۱۸ می نویسد: «نامه ای به سفارت روسیه ارسال شده و در آن از اعمال قشون روس و تشکیلات جدیدشان در قزوین، و غارتگری هایشان در تبریز، زنجان، همدان، کرمانشاه و دیگر نقاط سخن به میان آمده است. تلگرام های بلندی نیز به پتروگراد و تفلیس در اعتراض به اعمال روس ها ارسال شده و خروج ایشان از ایران طلب شده است». رد ۸ فوریه گزارش می دهد: «از ساوجبلاغ راپورت آمده است که قشون روس در آن ناحیه شهر را غارت کرده و آن را به آتش کشیده اند. مردم به مقابله با این مهاجمان برخاسته و پس از آنکه ۱۲ روس و ۱۸ ایرانی کشته شدند اوضاع رو به آرامی گذاشت و اکنون آرام است. روس ها در تمام دوایر دولتی در آنجا مداخله می کنند».

گزارش های دیگری از بدرفتاری های روس ها

در تابستان ۱۹۱۷، کالدول به شمال ایران مسافرت کرد و مدتی در قزوین ، زشت و انزلی توقف نمود.

در تلگرامی از او که در ۶ اوت ۱۹۱۷ دریافت شده، آمده است: «قشون روس در ایران بازارها و دکان های همدان، قزوین، ارومیه و دیگر شهرهای ایران را غارت و چپاول کرده اند. در برخی موارد بازارها را آتش زده اند. دولت ایران بار دیگر خروج نیروهای روسیه را از ایران طلب کرده است». (۱۲۴) او در گزارشی در همان تاریخ جزئیات دیگری نیز ذکر می کند: «در هر یک از این شهرها تعداد زیادی از نیروهای روس دیده می شوند اما

به نظر می‌رسد که میان آنها بی‌نظمی حاکم است. هیچ سربازی به هیچ افسری سلام نمی‌دهد و به طور کلی تمرد برقرار است». او از یک تمرد گزارش می‌کند: «اخیراً هزار سرباز را از باکو برای خدمت در جبهه عثمانی‌ها، میان کرمانشاه و بغداد، اعزام کرده‌اند. آنها هنگامی که به رشت می‌رسند و درمی‌یابند که قرار است به کجا فرستاده شوند، از ادامه مسیر سر باز می‌زنند. این تنها یکی از موارد متعدد و مشابه است.» او از غارتگری سربازان روس خبر می‌دهد: «در این رابطه من باید شما را به تلگرام قبلی ام ارجاع دهم و ببینیم که ارزش اموالی که در جریان غارت بازارها در شهرهای مختلف ایران به دست سربازان روس به سرقت رفته، سوخته و یا تخریب شده‌اند، میلیون‌ها دلار است». کالدول گزارشی از آذربایجان را به قلم کنسول پادوک در ادامه می‌آورد که در آن آمده است: «در روز جمعه ۶ ژوئیه ۱۹۱۷ سربازان روس بازارشهرارومیه را غارت کرده و به آتش کشیده‌اند». پادوک می‌افزاید که اوضاع در شهر «کاملاً آشفته است» و در پایان می‌نویسد: «شنیده‌ام نیروهای قزاق از جبهه به اینجا- ساوجبلاغ- فرستاده شده‌اند و در باقی مانده سربازان روس، با آنکه هیچ نشانی از بی‌نظمی‌های جدی - آنچنان که در ارومیه وجود داشت- دیده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد جمعی نسبتاً آشفته هستند». (۱۲۵)

کالدول درباره گستره قحطی درپاییز ۱۹۱۷ اینگونه شرح می‌دهد: «حضور شمار زیادی از نیروهای خارجی در ایران را دست کم سبب بخشی از اوضاع نابسامان جاری می‌دانند». (۱۲۶) کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ و با عنوان «اوضاع قحطی» می‌نویسد: «همان‌طور که در گزیده نامه‌های پیوست مشهود است، رنج و بدبختی بسیاری سراسر کشور را فرا گرفته است. حضور نیروهای بی‌قانون روسیه که به اراده خود تمام غله و منابع غذایی کرمانشاه، همدان، سلطان‌آباد، رشت، قزوین، مشهد، شهرها و روستاهای آذربایجان و دیگر نقاط کشور را غارت و مصادره کرده‌اند،

باعث شده است تولید کنندگان خرده پا محصول غله آخرین فصل برداشت را انبار کرده و بدین ترتیب قیمت ها سرسام آور شوند». (۱۲۷)

پادوک در گزارش ۹ ژانویه ۹۱۸ بر نقش روسها نیز در این تراژدی تأکید می کند: «مصادره گندم و جو و مصرف آن از سوی نیروهای نظامی روس نیز به خاطر کم شدن عرضه، تأثیر به سزایی بر قیمتها داشته است و آن گونه که دکتر «شد» از ارومیه خبر داده است، اقدامات نظامی، ملاکان را هراسان کرده و آنها نیز غله های خود را مخفی کرده اند. اخیراً نظامیان [روس] پا را از حد فراتر گذارده و بیشتر انبارهای غله، حتی انبارهای دولتی را در ناحیه مراغه به سمت جنوب و منطقه مهم غله خیز هشتری تا جنوب غربی تبریز مهر و موم کرده اند. همه بر این باورند که این کار اقدامی اولیه برای انتقال بخش عمده گندم مورد نیاز این کشور فلاکت زده به روسیه بوده است. زیرا این مقدار بیشتر از نیاز سپاهیان روسی حاضر در اینجاست و گزارش هایی توسط همکاران سرکنسول روسیه در اینجا، از جمله خود من و البته مقامات ایرانی به اطلاع وی رسیده است، اما وی اظهار داشت که نمی تواند در امور ارتش روسیه، از جمله رفتارهای فعلی اش دخالت کند. البته واقعیت این است که اگر چیزی هم خارج شده باشد، مقدار اندکی بوده است. ممکن است با خروج نیروهای روسیه از این استان مقداری از این گندم برای مصرف داخلی در دسترس قرار گیرد و باقی آن به شهر راه پیدا کند. برای مدتی دستگاه نظامی روسیه شمار زیادی از گاوهای این منطقه را به منظور استفاده ارتش در جبهه قفقاز به آنجا برده است. شاید این کار برای جامعه دهقانی که به خوردن گوشت عادت ندارند سودآور بوده است، زیرا غله ای که بنا بود این گاوها بخورند در کیسه شان می ماند و در ازای آن وجه نقدی دستشان را می گیرد که در شرایط عادی به دستشان نمی رسید. با این همه، واقعیت این است که این کشور دچار کمبود غله شده است».

(۱۲۸)

فرانسیس وایت نیز در گزارش خود درباره قحطی در غرب ایران تقصیر

را متوجه روس ها می داند: «به نظر می رسد که مشکلی نیست مگر رفتار روس ها در تمام مناطق تحت اشغالشان در ایران که به سرزنش شدنی ترین شکل رفتار کرده اند. تمام روستاهای میان قصر شیرین و قزوین دچار سرنوشت شومی شده اند که روس ها برای شان رقم زده اند. گزارش شده است که آنها هرچه به دستشان رسیده غارت و چپاول کرده اند. سربازان روس به جای آنکه بروند در زمین ها و تپه های اطراف روستاها به دنبال هیزم بگردند، تیرک ها، حصارها و دیگر چوبساخته های خانه ها را از جا آورده و می سوزانند. از این رو در طول جاده، روستاهای ویران و در بسیاری موارد بی سکنه دیده می شوند که گویی بلایی بر آنها نازل شده است. هر چه مردم داشته اند از آنها ربوده شده و خشکسالی سال گذشته نیز بر وخامت اوضاع افزوده و باعث شده است مردم در قحطی و گرسنگی قرار بگیرند.» (۱۲۹)

ساوثرد هم درباره اشغال ایران به دست روس ها نظر مشابهی دارد: «به نظر می رسد در میان تمام نیروهای مهاجم، روس ها بیشترین لطمه را به ایرانیان وارد کرده اند. در طول مسیر بغداد- خزر همچنان می توان روستاهای متروک و خانه های ویرانی را دید که در اثر اشغال روس ها به این روز افتاده اند. هیزم بسیار اندکی در این کشور وجود دارد و گفته می شود که نیروهای روس چوب سقف، پنجره یا چارچوب درهای خانه ها و هر بخش چوبی دیگری را که در کلبه های دهقانی ایرانی به کار رفته است، به جای هیزم برمی دارند. با این کار، به طور طبیعی این خانه ها خالی از سکنه شده و در اثر برخی از این خرابی ها که در زمستان رخ داده است، دهقانان بی سرپناه شده اند و بسیاری نیز مرده اند. همچنین گفته می شود که روس ها آنچه که از غذا یافت می شد برده اند و حیوانات مردم را که برای امرار معاش نگهداری می شده اند، کشته اند و تمام اندک ذخیره بذرغله در زمستان ۱۷- ۱۹۱۶ را خورده اند و به این ترتیب به طور کلی تا حد زیادی مسئول قحطی شدید در آن بخش از ایران در زمستان گذشته هستند. به نظر می رسد که روس ها در ایران بسیار بد رفتار

کرده اند و برخورد آنها با امکانات و بیمارستان خیریه آمریکایی ها در همدان در گزارش شماره هفت من به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۱۸ آمده است». (۱۳۰)

در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، وزیر خارجه ایران یادداشت اعتراضی به نمایندگی روسیه ارسال کرده و نسخه ای هم به کالدول داده است. در نسخه ای که برای کالدول ارسال شده، وزیر خارجه- علاءالسلطنه- می نویسد: «مایلم توجه شما را به خسارت وارده به ایران و سکنه آن در اثر حضور این نیروهای خارجی جلب نمایم و نیز اشاره کنم که دولت ایران، ایشان را مسبب و مسئول این اتفاقات و خسارات حادث شده می داند». یادداشتی که به نمایندگی روسیه ارسال شده حاکی از شکایت نسبت به «ذخیره غذا برای سربازان است»: «همان طور که به خوبی مطلعید، به منظور حفظ بی طرفی من مکرراً به آن عالیجناب اطلاع داده ام، خصوصاً درباره خسارات اخیر که در اثر ماندگاری ارتش روسیه در این کشور برای ایران و ایرانیان حادث شده است؛ جنایات بی حد و حساب؛ غارت هایی که روزمره واقع می شوند؛ ذخیره و احتکار مواد غذایی برای قشون در زمانی که آن مواد غذایی به شدت مورد نیاز مردم است؛ و حتی تعرض به زنان؛ که همه این موارد هر جا که قشون روس حضور داشته اند اتفاق افتاده است از جمله: ارومیه، خوی، سلماس، ساوجبلاغ، قزوین، همدان، کرمانشاه، کردستان و غیره و غیره». این یادداشت این گونه پایان می گیرد: «من خصوصاً در نامه نهم شوال گذشته خود ذکر کردم که این وا همه وجود دارد که مردم علیه ستم روس ها قیام کنند و دولت متبوع من نمی تواند در برابر احساسات مردم بایستد. هم اکنون اطلاع یافتم که سکنه آستارا برای دفاع از خود مسلح شده اند. اگر چه دولت ایران می تواند مانع دخالت های فردی این مردم گردد، اما اطمینان کامل دارد چنانچه نمایندگی روسیه یا آنهایی که مسئول امور قشون روسیه هستند اقدامات مؤثرتری برای توقف تعرضات سربازان و قشون خود به عمل نیاورند، جلوگیری از حوادثی که در پی خواهد آمد، فراتر از توان دولت من خواهد بود. به این خاطر من بار دیگر از شما تقاضا می کنم به

سرعت با من همکاری کنید تا به این وقایع پایان داده و شرایط برای بازگشت قشون روسیه از ایران فراهم گردد، و الا دولت ایران خود را در قبال هر پیامد بدی که با انگیزه های مردمی حادث شود مسئول نمی داند، و همان طور که از آغاز جنگ مکرراً به شما یادآوری شده است، متجاوزین مسئول تمام خسارات مادی و بنیادی وارده به ایران و مردم ایران هستند». (۱۳۱)

متن یادداشت دیگری (بدون تاریخ) از سوی دولت ایران به نمایندگی روسیه، چنین است «با وجود آنکه قحطی در تمام نقاط ایران بیداد می کند، بلشویک ها از ایران مواد غذایی طلب می کنند و تهدید می کنند در صورت برآورده نشدن خواسته هایشان دست به اقدامات خشنونت آمیز خواهند زد». (۱۳۲)

تلاش انگلستان برای مقصر جلوه دادن روس ها در مورد قحطی

تردید نیست که روس ها تا حدی در مقابل خساراتی که غرب ایران را دربر گرفت مسئول بودند و نیز تا حدودی مسئول قحطی و رنج ناشی از آن بودند. می دانیم تعداد نیروهای روس در پرشمارترین برهه- تابستان ۱۹۱۷- بیش از ۷۵/۰۰۰ نفر در غرب ایران نبود. آنها تا پایان ۱۹۱۷ رفته بودند. قحطی تقریباً تا دو سال بعد از خروج روسها نیز ادامه یافت؛ اما ۷۵/۰۰۰ نیروی نظامی چقدر می توانند تخریب و غارت به بار آورند؟ چرا قحطی شوم در شرق ایران وجود داشت که تماماً در اشغال انگلیسی ها بود و جنگی هم در آن رخ نداده بود؟ چرا در جنوب ایران قحطی وجود داشت؟ جایی که هیچ روسی حضور نداشت. می دانیم برداشت سال ۱۹۱۸ یکی از بهترین برداشتهای ثبت شده است. چرا قحطی تا برداشت سال ۱۹۱۹ ادامه یافت؟ چرا گیلان در تابستان ۱۹۱۸- یعنی زمانی که به اشغال انگلیسی ها درآمد- دچار قحطی شد؟ چرا در آن مناطق از ایران که در همسایگی بین النهرین قرار داشت و همجواری مناطق تحت سلطه انگلیس بود و غله کافی هم در آنجا یافت می

شد، قحطی وجود داشت؟ وبه طورمشابه، چرا درناحیه شرقی ایران که در اشغال نظامی انگلیسی ها و در همسایگی هند تحت سلطه آنها که در آنجا هم غله کافی موجود بوده، قحطی وجود داشت؟ روشن است که روس ها تنها مقصرنیستند. ازآغاز، انگلیسی ها جریانی را هدایت کردند تا تقصیر را متوجه روس ها کرده و خود را تبرئه کنند. برای مثال، گزارشی که کنسول آمریکا در بغداد تهیه کرده، گویای این موضوع است. کنسول اسکارهایزر (Oscar Heizer) در گزارش ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸، می نویسد: «مفتخراً نسخه ای از گزارش فردی را که به تازگی از استان های مرزی ایران به بغداد بازگشته است، ضمیمه می کنم». اگرچه هایزر از این فرد نام نمی برد، اما روشن است که دوست او یک مقام انگلیسی است. متن کامل این گزارش با عنوان «اوضاع ایران» به این شرح است:

دوستی که اخیراً از کرمانشاه ایران بازگشته است، اوضاع زیر را که چند ماهی است آن نواحی را دربر گرفته، گزارش کرده است:

در پی اشغال پیاپی ترک ها و روس ها در سال گذشته، هیچ کار کشاورزی ای صورت نگرفته است. از یک سو رفتار ناهنجار مهاجمان که مردم را مجبور می کنند پول کاغذی بی ارزش آنها را استفاده کنند و از سوی دیگر نبود منابع، اوضاعی را در کرمانشاه به وجود آورده است که در تاریخ آن تا سال های دور بی سابقه است.

سربازان و حتی افسران چنان رعب و وحشتی به وجود آورده اند که اغلب دکان دارهای فروشنده مواد غذایی به محض دیدن آنها، در دکان هایشان را می بندند. گرسنگی به حدی رسیده است که هر روز چندین جسد را از خیابانهای نه تنها کرمانشاه، بلکه تمام شهرهای این ناحیه جمع آوری می کنند. از آنجا که کالاها را هم تنها از طریق زمینی و مسیر عماره و پشتکوه و آن هم با صرف هزینه های بسیار سنگین و نامعمول می توان وارد کرد، اوضاع تجارت نیز بسیار بد است.

ورود انگلیسی ها بهبود چشمگیری در اوضاع مردم بیچاره به ارمغان آورد. در گام اول شمار زیادی از مردم فقیر از سوی انگلیسی ها برای کار در ساخت و ساز جاده ها و فعالیتهای نظامی فراخوانده شدند. از این رو، جاده های کوهستانی و صعب العبور میان خانقین و کرمانشاه به شرایط مطلوبی رسیده، به نحوی که وسایل موتوری در هر اندازه می توانند از آنها عبور و مرور نمایند. همچنین دولت انگلستان مجوز صدور حجم قابل توجهی غله را به ایران صادر کرده است که تا حد زیادی اوضاع را بهبود بخشیده و ازدیگر سو جاده بغداد- کرمانشاه را برای تجارت باز کرده است. در حال حاضر تنها صدور چای، شکر، قهوه و دیگر اقلام محدود و مشخص [به ایران] ممنوع است؛ اما انتظار می رود این محدودیت نیز برطرف گردد.

به نظر می رسد برداشت امسال خوب باشد و همه چیز حکایت از آن دارد که سال خوبی برای استان های مرزی ایران پیش رو باشد. (۱۳۳) تلاش برای مقصر دانستن روس ها محدود به گزارش های دیپلماتیک نیست.

داناها درباره قحطی در همدان می نویسند: «یکی از دلایل مؤثر در قحطی همدان رفتار نامعقول ارتش روسیه به هنگام اشغال این منطقه است.

آنها محصول در حال رشد گندم و جو را تخریب کرده و غله ای را هم که نمی توانستند مصرف کنند یا ببرند، بی دلیل نابود کردند. محصول همدان حدوداً تا هفته اول ژوئیه برای برداشت آماده نیست. از این رو در ماه می، انگلیسی ها حدود نود روز با مشکل تغذیه جمعیتی گرسنه روبرو بودند. آنها مجبور نبودند چنین کنند اما شفقت و تدبیر دست به دست هم داد تا ضرورت مبارزه با اهریمن کمبود غذا که به سرعت از جمعیت می کاست، رخ نماید». (۱۳۴)

داناها در توصیف اوضاع در طول راه شش مایلی کردند تا کرمانشاه می نویسند: «ترک ها و روس ها زمین ها را به کلی لخت کرده اند، و اکنون این مناطق در آستانه قحطی قرار دارند». او می افزاید: «میان روش های این مهاجمان پیاپی،

شباهت های فراوانی وجود دارد. آنها بی آنکه پولی بدهند بی شرمانه آنچه می خواستند تصرف می کردند و آنچه را هم که نمی توانستند مصرف کنند یا ببرند، تخریب می کردند. چون بذری وجود نداشته است لاجرم چیزی هم کاشته نشده است. بسیاری از زارعان از ترس جان گریخته اند؛ آنهایی که در این منطقه جنگ زده مانده اند از گرسنگی رو به مرگند. مزرعه ای که به خاطر حاصلخیزی اش مورد توجه است متروک و وامانده افتاده است؛ از آغاز توفان جنگ، هیچ شخمی به آن زده نشده و شیارهای خالی افتاده آن گاه به گاه پاتوق کلاغ های سرگردانی می شود که مذبححانه تلاش می کنند قوت لایموتی به دست آورند». (۱۳۵)

جالب است که سایکس مدعی است، قحطی حقیقتاً به خاطر اعمال روس ها به هنگام خروج از ایران به وجود آمده است: «روس ها پیش از ترک سنگرهایشان مهمات و تجهیزات خود را به ترک ها فروخته و سپس راهی شمال می شدند و بر سر راه خود برای تأمین غذا و سوخت خانه ها را غارت و ویران می کردند». از آنجا که ترک ها در مارس ۱۹۱۷ ایران را ترک گفته اند، سخت می توان دریافت که چگونه روس ها تجهیزات و سلاح خود را به آنها فروخته اند. سایکس آنگاه از نامه ای یاد می کند که از دوستی در تبریز دریافت داشته است. دوست او می نویسد: «هزاران سرباز روس هنگام عبور از اینجا، تفنگ ها، مهمات، ذخایر، اسب ها و در واقع هر چیزی که به پول تبدیل می شد را فروختند. اسب ها به چند شلینگ فروخته می شدند، اما قیمت علوفه چنان هول انگیز بالا بود که چارپایان را جای تحفه می پذیرفتند.» سایکس سپس درباره قحطی چنین می آورد: «قطعاً غرب و شمال غرب ایران تاوان سنگینی برای ناتوانی دولت خود پرداخته اند. اوضاع قحطی تمام کشور را که از مواد غذایی و دام تهی شده در بر گرفته است». (۱۳۶)

جای شگفتی نیست که انگلیسی ها درحالی که اصرار بر افشای سوء رفتار روس ها دارند، بر پنهان ساختن سهم خود نیز می کوشند. روزنامه ایران

در شماره ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۷ به توصیف غارت و ضبط منابع غذایی به دست پلیس جنوب در روستاهای یزد می پردازد: «از یزد راپورت داده شده که چند روز قبل افراد پلیس جنوب ایران دهی را محاصره کرده، در آن تیراندازی کرده و ضمن غارت روستا سه تن را به اسارت برده اند. اکنون چهارصد خانوار روستا در نیاز مبرم به نان به سر می می برند». (۱۳۷) رفتار نیروهای انگلیسی در آباده فارس نیز، بهتر از این نبود. روزنامه ایران در ۲۸ اوت ۱۹۱۸ چنین گزارش می دهد: «نامه هایی که اخیراً از جنوب رسیده حاکی از آن است که ۱۵۰۰ سواره نظام هندی به آباده وارد شده اند و ظاهراً در آنجا خواهند ماند. گفته می شود که ایشان اموال زیادی را در روستاها و نواحی اطراف مصادره و ضبط کرده اند». (۱۳۸)

تلاش انگلیسی ها برای مقصر جلوه دادن دمکرات های ایران

به ادعای انگلیسی ها، پس از روس ها، دمکرات های ایران و ملاکان، مقصر ترین ها در ایجاد قحطی بودند. شدت خصومت انگلیسی ها نسبت به دمکرات های ایران را می توان از اظهارات داناهاو دریافت: «دمکرات ها مدعی اند که طبقه روشنفکر شمال شرق ایران هستند. مهارت سیاسی آنها، اعلام گسترده شعار ایران برای ایرانیان، برچیدن دست دخالت تمام خارجی ها از امور ایران و پایان دادن به نفوذ روسیه و انگلستان بود. اما نفرت شدید و فعالیت های سیاسی آنها اساساً متوجه انگلیسی ها بود... آنچنان که من دریافته ام اکثریت قابل توجهی از دمکرات ها پول را بر میهن پرستی ارجح می دانستند و برای شان لیره ترک یا قطعه اسکناس ۲۰ مارکی، جذابیتی اغوا کننده دارد». (۱۳۹)

داناهاو در آوریل ۱۹۱۸ در صحبتی با حاکم مرنند از مرگ شمار زیادی از روستائیان به دلیل قحطی اظهار تأسف کرده است. اما به نظر این انگلیسی «او خود هیچ کاری برای کاستن از خرابی های قحطی در منطقه خود انجام نداده

است، و به نظاره مرگ سکنه نگون بخت ایستاده، بی آنکه انگشتی برای یاری آنها تکان دهد. روش او نمونه ای بود از رفتار حاکمان این سرزمین گرسنه. حاکم، خود یک ملاک بود و احتمالاً همانند دیگر هم طبقه های خود که من بعداً آنها را در کرمانشاه و همدان دیدم، انبوهی غله را پنهان ساخته بود و منتظر روزی بود که کمیساریای انگلستان، برای سیر کردن ایرانیان گرسنه، بیاید و با قیمت‌های تورمی آن انبوه غله را بخرد و به این ترتیب گروهی مال اندوز و محترک و بی شرف را پولدارتر کند... در اینجا، همانند دیگر نقاطی که در سفرم به ایران دیدم، به شکلی دردناک تحت تأثیر بی رحمی و بی تفاوتی اسفناکی قرار گرفتم که ایرانیان نسبت به رنج هم وطنان خود روا می داشتند. آنها به کسی که در حال مرگ است دست کمک نمی دادند و مردگان بیشتر به امان سگ ها و لاشخورها سپرده می شدند تا آنکه کسی در دسر دفن آنها را به خود ندهد». (۱۴۰)

داناها همچنین می خواهد باور کنیم که قحطی، فاجعه ای است که دمکرات ها به بار آورده اند: «برخی از مردم که با دمکرات ها همعقیده نیستند که به جای آنکه گندم انباشته شده توزیع شود، فقرا باید گرسنگی بکشند، به قصد آگاه ساختن حکومت بی لیاقت و ضعیف تهران به تلگرافخانه رفتند تا آنها را از حقیقت اوضاع مطلع سازند». او مدعی است: «اما دمکرات ها هیچ کدام از این ها را انجام نمی دهند؛ این کارها می تواند طرح های به دقت طراحی شده آن ها را برای پولدار شدن به بهای گوشت و خون هم وطنانشان، ناکام گذارد... گزارش شده که حجم قابل توجهی گندم در خانه های شخصی انبار شده است و ضروری است، اقداماتی جدی علیه این محترکان صورت گیرد... با یک حيله جنگی غله داران ترغیب شدند بخشی از انبارهای احتکار شده خود را بیرون بریزند. با تلگرام هایی که عمداً و آشکارا میان بغداد و همدان رد و بدل شد، وانمود شد که قرار است مقدار زیادی گندم از بین النهرین برسد؛ به همین خاطر محترکین همدان به بازار شتافتند و به سرعت به

نرخ رو به کاهش روز کالای خود را فروختند، تا اینکه بار دیگر قیمت گندم به حدود قیمت عادی رسید؛ و در نتیجه مرغ گندم از دام احتکار جست». (۱۴۱) در همدان اوضاع در ستاد دنسترویل بسیار حساس بود. پس از آنکه در اوایل ۱۹۱۸ جنگلی ها دنسترویل را از رشت بیرون راندند، او در همدان مستقر شد. در آنجا اودر «میان جماعتی کمابیش دشمن قرار داشت که حدود ۷۰/۰۰۰ نفر می شدند. یک چهارم آنها ترک بودند یا ریشه یا تمایلات ترکی داشتند، بقیه هم فارس بودند و اندکی هم یهودی و ارمنی... روزگاری همدان لابی جاسوسی عثمانی ها و دسیسه چینی ایرانی ها بود. کوچک خان انجمن رو به مرگ دمکرات ها، بازاریان و غله کاران را تا حد زیادی به فعالیت های ضدانگلیسی واداشته بود. جنگلی ها همچنان جاده منجیل تا دریای خزر را در دست داشتند. دمکرات های همدان «میهن پرستان خالصی» بودند که خوش خیالانه در برخی قهوه خانه های محلی که در آنها آزادی سیاسی وجود داشت سخن گفته و انگلیسی ها را لعن و نفرین کرده و آنها را مزاحم های اهریمنی و شیطان صفت می خواندند و از خدا می خواستند که خواسته هایشان را برآورده ساخته و از ظلم انگلیسی ها رهایی شان بخشد. ضمناً آنها در جلساتی پنهانی گرد هم می آمدند و برای افزایش بهای غله تصمیم می گرفتند؛ که به معنای درآمد جالب توجه برای آنها بود. ارزاق به انگلیسی ها داده نمی شد مگر به نرخی بسیار گزاف؛ اوضاع به نفع سودجویان بود و آنها هم بی رحم تر شدند؛ و بنا بود فقرای همدان از گرسنگی بمیرند و قربانی آزمندی و بی تفاوتی ایرانیان شوند. جزواتی که لحنی آتشین داشته و امضای تشکیلات اصلی دمکرات ها را پای خود داشت در خیابان ها توزیع شد و از روی آنها قربانیان قحطی پیش از مرگ خود از همه چیز خبردار شدند که این انگلیسی ها بوده اند که آنها را تعمداً تا حد مرگ گرسنگی می دادند تا این متجاوزین بی ریشه آسان تر تمام خاک ایران را به دست گیرند... کوچک خان حکمی داده است و در آن خبر از وقت کشی عده ای داده است و گفته است، دنسترویل باید بدون تأخیر به

جهنم کفار و اصل شود... من همواره شکیبایی و بخشندگی شگفت انگیز دنسترویل را در آن هنگام که او با تشکیلات دمکرات ها روبرو شد، ستوده و می ستایم. آنها به چیزی کمتر از محو او و نیرویش از همدان، نخست با کاری کارستان و اگر نشد با گرسنگی، راضی نبودند. آنها دائماً جماعت را به قیام و تمام کردن کار ما تحریک می کردند. اما مردم گرسنه اشتیاق چندانی برای خونریزی نداشتند و با وجود آنکه به خاطر کمبود غذا زنده ماندن برای اهالی همدان بسیار سخت بود، اما آنها عجله ای نداشتند تا روزگار غمبار خود را با سپردن خود به سرنیزه های انگلیسی ها کوتاه تر کنند. هون ها * یا ترک ها این وضعیت غیرقابل تحمل را با آویختن اجساد دمکرات های آن منطقه از تیر چراغ های خیابان های همدان پایان داده بودند؛ اما دنسترویل از انجام هرگونه اقدام اساسی معذور بود». (۱۴۲)

کمک برای قحطی به سبک انگلیسی عبارت بود از «گروه های کارگران جاده ساز» که انگلیسی ها آنها را برای جاده سازی به کار گرفته بودند و به هر کارگر در ازای کار روزانه ۴ قران می دادند. در آغاز ۳۰۰۰ نفر به کار گرفته شدند. به این منظور یک بودجه روزانه ۴۰۰ پوندی از سوی انگلیسی ها اختصاص یافته بود. آنها معتقد بودند که این مبلغ «به شکلی محسوس تنگنای حاکم را برطرف می کند».

نویسنده بلافاصله می افزاید: «اما ما روی شخصیت آزمند، خودخواه و بی مقدار ایرانی ها حسابی باز نکردیم... هیچ یک از ایرانی ها نمی توانند دستان خود را از مال مردم برای مدتی طولانی دور نگه دارند». به خاطر افزایش حجم پول در گردش و کمیابی نان، بهای آن باز هم افزایش یافت. علاوه بر این پرداخت دستمزد به مردان، تضمین نمی کرد که آن پول به زنان و کودکان می رسد زیرا «مردان ایرانی همیشه خود را برای خرید نان برای بستگان گرسنه خود به دردر نمی اندازند و ترجیح می دهند درآمد خود را در یک میگساری شبانه در یک شیره کش خانه به باد دهند». «راه حل» آن بود که دستمزد کارگران بخشی

نقد (به هر کارگر روزانه ۲ قران) و بخشی به صورت غذا پرداخت شود. نزدیک به ۲۰۰۰ کارگر به این شکل روزانه تغذیه می شدند. با توجه به این نکته که جمعیت همدان در ابتدای کار پنجاه هزار تا هفتاد هزار نفر بوده است و از این میان ۱۵۰۰۰ نفر در آستانه قحطی قرار داشته اند، تغذیه ۲۰۰۰ نفر و به عبارتی کمتر از ۴-۳ درصد جمعیت را به سختی می توان «برطرف سازی قحطی» (۱۴۳) دانست.

بسیار روشن است که انگلیسی ها از قحطی و اقدامات محدود ضد قحطی خود برای تضعیف دمکرات ها در همدان بهره برده اند. داناهاو می نویسد: «این که انگلیسی های مزاحم و منفور شکم های خالی مردم را به رایگان پر کنند، ابدأ مایه خشنودی آنها [دمکرات ها] نبود. در چنین شرایطی از آنها انتظار نمی رفت که دست به قیام بزنند و دست به دست دمکرات ها بدهند و علاوه بر این اگر این توزیع رایگان غذا متوقف نمی شد، برای تراست گندم و قیمت های تورمی غله روزگار بدی از راه می رسید. از این رو آنها مشغول کار شدند و اعلان هایی صادر و پخش کردند که در آن با اشاره به اینکه آش انگلیسی ها به شدت مسموم است، به فقرا نسبت به خوردن آن هشدار داده شده بود. این بخشی از به قول آنها «توطئه مخفیانه»، برای کشتن همدانی هایی بود که هنوز به دام قحطی نیفتاده بودند». داناهاو در ادامه می آورد: «اینکه زارع معمولی ایرانی فردی بی اهمیت و ساده لوح است، یک قاعده است؛ اما این بار دمکرات ها خطا کردند و اصرار آنها حتی برای ایرانیان خوش باور نیز، بیش از اندازه بود. مردم گرسنه می آمدند و می خوردند. در روز دوم و روزهای بعد، آنها هزار هزار می آمدند. برای جلوگیری از هجوم آنها به مراکز توزیع و بردن هر چه که می شد برد، به موانع و سربازان مسلح نیاز بود؛ و بر خلاف امید و انتظار همه دمکرات های خوب، حتی یک نفر در اثر مسمومیت جان نیاخت. این آخرین ضربه کاری به حیثیت نهضت دمکرات بود. آبروی آنها نزد مردم رفت». داناهاو مدعی است، دمکرات ها از خشم «ریش خود را می کردند

و گریبان خود را می دریدند و با تأسف و تأثر فریاد می کشیدند: «ای وای»، امروز چه خاکی بر سرمان شد!» نویسنده در ادامه به تشریح واکنش افرادی که ظاهراً دمکرات بوده اند می پردازد: «اما آنها به راه خود ادامه دادند و یازده ساعت تلاش کردند تا عواقب شکستی را که اخلاقاً نصیبشان شده بود، جبران کنند. کوچک خان، «رابین هود» جنگل های خزر، در دفاع از اظهارات دمکرات ها و به امید احتمال بی اعتبار ساختن اقدام انگلیسی ها در برطرف سازی قحطی، پنجاه بار قاطر برنج به همدان فرستاد تا به نفع فقرا فروخته شود. اما مأموران کوچک [خان] آن محموله برنج را بدون پرداخت وجهی به زارعانش که در «منطقه حفاظت شده» او زندگی می کردند، ضبط کرده بودند. از این رو او می توانست به بازی شادمانه سرقت از پیتر (ویراستار) ایران به نفع پُل (۱۴۴) ایران بپردازد.»

نویسنده در پایان چنین نتیجه می گیرد: «این ترفند بسیار ضعیف بود. همدان فریب آن را نخورد. انگلیسی ها عملاً بر اوضاع مسلط بودند. آنها بر مردم همدان مسلط شده بودند، اما نه با شمشیر و افسار ترک ها که پیش از آنها بودند، بلکه با اتخاذ راه جدید؛ معجزه قرص های نان و ماهی (ویراستار)». (۱۴۵)

قحطی در فارس *

همان طور که پیش تر گفته شد، قحطی در فارس جدی تر بود. حاکم فارس، شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما، در گفتاری درباره قحطی و اتخاذ تدابیری برای برطرف کردن آن در شیراز، دلیل قحطی را نزاع و جنگ داخلی و نیز عوامل طبیعی چون خشکسالی و آفت می داند. در بخشی از گفتار او چنین آمده است: «برادران من! می خواهم بگویم که این مشقت و مصیبت، این کمبود و قحطی و خشکسالی، محدود به شیراز نیست. بلکه در تمام ایران قحطی است و قیمت ها بالاست. این چیزی است که هرکسی که با دیگر نقاط کشور تماس دارد، آن را

می داند. اما به دلایل روشن، این قضیه در شیراز و فارس وخیم تر است. هجوم ملخ در چند سال گذشته، نابسامانی، شورش و جنگ های داخلی، همگی به شدت به کشت و تولید غذا لطمه زده اند. برای مثال، جنگ میان دو تیره مختلف قشقایی یا طوایف خمسه آغاز شده است. یکی گاوهای دیگری را ضبط می کند، در همان حال دیگری اموال دشمن خود را ضبط می کند. در پاسخ، یکی محصول دیگری را خراب می کند و در عوض او هم محصول او را به آتش می کشد. این داستان ادامه داشته است تا آنکه خود را در چنین مخمصه ای می یابیم. شاید چند نفری، سه یا چهار نفر و نه بیشتر، آن قدر قدرت داشته اند که (۱۴۶) از اموال و محصول خود محافظت کنند. اما به ازای هر چهار نفری که موفق به این کار شده اند، یکصد نفر دیگر شاهد غارت و تخریب اموال خود بوده اند. در کرمانشاه، عملاً همه روستاها ویران شده اند. از روستاهایی که پانصد خانه و یک هزار خانوار داشته اند، اکنون ویرانه ای مانده است. حتی در و پنجره ها را برای هیزم یا ساختن مواضع دفاعی برده اند. در مناطقی که محصول کافی وجود داشت، امروزیک گاو زنده پیدا نمی شود. اوضاع در فارس با خشکسالی، آفت و شورش های داخلی و ناآرامی های قومی بدتر شده است.»

(۱۴۷)

قحطی در فارس به روشنی نشان می دهد که روس ها تنها مقصران قحطی در ایران نبودند. در فارس هیچ سرباز روس یا عثمانی وجود نداشت. این منطقه در اشغال نظامی انگلیسی ها بود. نقش خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی ها در این قحطی برای بسیاری از معاصرین پنهان مانده است. (۱۴۸)

◀ محروم کردن ایران از غذا؛ خرید مواد غذایی توسط انگلیسی ها

محروم کردن ایران از غذا؛ خرید مواد غذایی توسط انگلیسی ها اطلاعات مفصلی در باره خرید مواد غذایی انگلیسی ها در خاطرات افسران ارتش انگلستان در ایران و نیز اسناد وزارت خارجه [آمریکا] موجود است. این فصل دربردارنده اطلاعات موجود در این منابع است و نشان می دهد که در زمانی که قحطی مرگبار مردم ایران را تلف می کرد، انگلیسی ها درگیر خرید گسترده مواد غذایی صرفاً به منظور تغذیه نیروهای خود در ایران و جنوب روسیه بوده اند. علاوه بر خریدهای آنها در ایران، از اسناد وزارت خارجه [آمریکا] روشن می شود که انگلیسی ها از واردات مواد غذایی از ایالات متحده به ایران جلوگیری کرده و آنچه که می توانسته اند انجام داده اند تا داد و ستد میان ایران و بین النهرین را تضعیف کنند. این فصل در گام نخست به بحث درباره اطلاعات مربوط به خریدهای غله توسط انگلیسی ها در غرب ایران و آذربایجان می پردازد که مبتنی بر نوشته های ژنرال دنسترویل و سرگرد دانا هو است. اطلاعات مفصل درباره خرید مواد غذایی توسط انگلیسی ها در گیلان و صدور مواد غذایی ایران به باکو نیز از سوی دنسترویل ارائه شده است. قحطی در گیلان خصوصاً از آن جهت اهمیت دارد که نشان می دهد که گیلان پس از اشغال از سوی انگلیسی ها و صدور مواد غذایی آن به جنوب روسیه دچار قحطی می شود. این فصل همچنین به تأسیس و فعالیت «اداره منابع محلی بین النهرین» می پردازد. از گزارش های دیپلماتیک آمریکایی روشن می شود که خرید غله از سوی انگلیسی ها در غرب ایران به وسیله این اداره انجام شده؛ و این اداره در مدت ۱۸ ماه نخست فعالیت خود، افزون بر ۵۰۰/۰۰۰ تن مواد غذایی خریداری می کند که در نبود خریدهای «محلی»، باید از هندوستان وارد

می شد. این ارقام حاکی از رضایت انگلیسی ها از «ذخیره» ظرفیت حمل دریایی بسیار زیاد به خاطر خریدهای «محلی» است. خرید مواد غذایی در شرق ایران از سوی انگلیسی ها و صدور مواد غذایی به جنوب روسیه مشخصاً و صرفاً به منظور تغذیه ارتش انگلستان، در کتاب ارزشمند ژنرال دیکسون شرح داده شده است. نتیجه خرید غله از سوی انگلیسی ها افزایش شدید ارزش پول ایران و کاهش ارزش لیره استرلینگ بود.

در ادامه، این فصل به توضیح فعالیتهای انگلیسی ها برای ممانعت از داد و ستد ایران با ایالات متحده و بین النهرین می پردازد. اسناد نشان می دهند، هنگامی که ایران با قحطی روبرو بوده است، انگلیسی ها در واردات مواد غذایی از ایالات متحده کارشکنی می کردند. اقدام ترحم انگیز دولت ایران در شرایطی که دستش از منابع مالی کوتاه بود و در اثر اشغال کشور به دست ارتش انگلستان کاملاً ناتوان بود، اعتراض به خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی ها و صدور فرامینی مبنی بر «ممنوعیت» صدور مواد غذایی از ایران بود. علاوه بر آن در ناحیه تهران هم «کنترل مواد غذایی» اعمال شد. این اقدامات هیچ تأثیری بر کاهش مرگ و میر و درد و رنج مردم نداشت.

دنسترویل و دانهو و خرید مواد غذایی در غرب ایران

مأموریت دنسترویل شامل تهیه آذوقه برای نیروهای انگلیسی که قرار بود به ایران بیایند نیز می شد. دنسترویل درباره «مشکل آذوقه» و خرید غله توسط انگلیسی ها می نویسد: «یکی از مواردی که باید مورد توجه قرار می گرفت، «مشکل آذوقه» بود. نیازهای خودمان قابل توجه بود و باید خودمان را هم برای آن تعداد از نیروها که ممکن بود به این قسمت ها اعزام شوند، آماده می کردیم. در بحبوحه قحطی هولناکی که اینک در اوج قرار داشت، نمی خواستم آذوقه را از کشوری تهیه کنم که غذای در دسترس مردم گرسنه اش باز

هم کمتر می شد. اما به زودی اطلاعات دقیقی درباره مشکل آنوقه به دستمان رسید و دریافتیم که غله و علوفه کافی، البته نه به وفور، برای همه وجود دارد؛ اما صرفاً به خاطر تأمین قیمت های بالاتر، غله و علوفه احتکار شده است. متأسفانه، به هر حال، در اثر خریدهای کوچک ما قیمت ها باز هم بالاتر رفت و هر افزایش جزئی به معنای مرگ بسیاری از افراد بود». (۱۴۹) اعتراف انگلیسی ها به خرید غله در صفحه ۶۲، عیناً در صفحه ۶۴ (۱۵۰) انکار می شود. دنسترویل با نادیده گرفتن خرید غله، در همان صفحه افشا می کند که انگلیسی ها «قیمت های خوبی» پرداخته اند. (۱۵۱) دنسترویل در جای دیگری از روایت خود، اطلاعاتی درباره بهایی که انگلیسی ها برای غله پرداخته اند به دست می دهد. او در نامه ای به تاریخ ۵ می ۱۹۱۸ از همدان می نویسد: «قحطی در این جا اسفناک است... ما محصول را ۴۰ تومان می خریم و امیدواریم مقداری هم کمتر از این تهیه کنیم. چند مورد آدمخواری در شهر رخ داده است. هر روز بسیاری می میرند و بسیاری نیز در حال کمک رسانی مرده اند. اکنون که برف ها آب شده و بهار آغاز شده است، مردم می روند بیرون و مثل گاو در مراتع می چرند». (۱۵۲) بسیاری از این مردم نگون بخت در حال چریدن در مراتع مرده اند.

در می ۱۹۱۸، دنسترویل میان قزوین و همدان سفر می کند و به تحسین زیبایی گل های وحشی می پردازد: «زیباترین گل ها، آنهایی بودند که در بالای جاده سلطان بلاغ بودند، درست در نقطه ای که اجساد هفت قربانی نگون بخت قحطی را پیدا کردیم. در فواصل مختلف جاده قزوین- همدان، از این اجساد زیاد افتاده بود». (۱۵۳)

دولت ایران تلاش می کرد جلوی خرید منابع غذایی توسط انگلیسی ها را بگیرد. دنسترویل می نویسد: «من نه تنها می خواستم نیازهای خود را تأمین کنم، بلکه قصد داشتم مقداری هم برای نیروهایی که باید سرانجام این جاده

را طی می کردند، ذخیره کنم. اما اوضاع قحطی دست و پای مرا بسته بود. از سوی دیگر با مقاومت مقامهای محلی روبرو بودیم که از دولت تهران فرمان گرفته بودند تا مانع از دسترسی انگلیسی ها به هرگونه منبع غذایی شوند». (۱۵۴) موضوع به تفصیل توضیح داده شده است. دنسترویل افشا می کند که انگلیسی ها مخفیانه تمام مخابرات میان حکومت تهران و حاکمان ولایات در غرب ایران را شنود می کرده اند. دولت ایران فرمان داده بود که تمام مقاطعه کاران غله که به انگلیسی ها غله می فروختند باید دستگیر شوند. دستور اجرا شده بود؛ اما بلافاصله دنسترویل دولت بخت برگشته ایران را برای رهایی آنها تحت فشار قرار داده بود. (۱۵۵)

تا آوریل ۱۹۱۸، دنسترویل توانسته بود گزارش کند که: «اکنون آذوقه را راحت تر می توان تهیه کرد و کاپیتان کمپل (Campbel)، افسر خرید، قادر است گزارش کند که آذوقه به میزانی رسیده است که چشم انداز هر بحران دیگری را بسیار دور می کند. حتی اگر آذوقه همیشه به آسانی دست یافتنی نباشد، ما می دانیم که انبارهای گندم احتکاری کجاست و تنها لازم است نیروها پر واگذاری آنها به قیمتی خوب اصرار ورزند. بنابراین به استثنای جیره گوشت خوک و مربا، می توانیم آذوقه شمار زیادی از نیروها را بدون مشکل تأمین کنیم». (۱۵۶) در نامه ای به تاریخ ۵ می ۱۹۱۸ از همدان، دنسترویل با تفصیل بیشتری به وضعیت سخت تأمین آذوقه می پردازد و سپس با اشاره به توانایی خود در تدارک آذوقه خشنودی خود را بیان می کند: «با وجود این، وضعیت منابع بسیار خوب است و من توانستم نان و گوشت یک تیپ را میان اینجا و منجیل، فی الواقع تأمین کنم». (۱۵۷) دنسترویل در اول ژوئن ۱۹۱۸ ستاد خود را به قزوین منتقل می کند. او وضعیت منابع را در قزوین این گونه توصیف می کند: «قیمت ها در قزوین تقریباً همانند همدان است، اما تأمین و تدارک آذوقه سخت نیست». (۱۵۸)

اطلاعات درباره خریدهای غله توسط انگلیسی ها در آذربایجان را داناهاو به دست می دهد. از روی همین داده های او، درمی یابیم که در آذربایجان، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹، یعنی تا دو سال پس از خروج روس ها ادامه یافته است. در ۲۱ می ۱۹۱۸ «ستون کوچکی از نیروهای انگلیسی» همدان را به مقصد شمال غرب ایران ترک می کند. پس از شش روز این نیرو به املاک و اراضی ایل افشار در آذربایجان رسید. رئیس ایل، «جهان شاه افشار» معروف به «امیر افشار» بود. امیر از انگلیسی ها دعوت کرد تا در خانه او در روستای کرسف بمانند: «امیر افشار خود رامیزبانی محترم نشان داد؛ آذوقه فراوانی از املاک او در راه بود». (۱۵۹)

داناهاو با آنکه امیر افشار را چندان قابل اعتماد نمی دانسته، می افزاید: «در تمام مدت، در تاریک ترین روزهای قحطی، او به خوبی اداره تدارکات انگلیس را از نظر غله تأمین کرد و البته با قیمتی مناسب نیز هم». (۱۶۰) در سی و یکم می، انگلیسی ها زنجان را تصرف می کنند. ۲۴۰۰۰ سکنه شهر وحشت زده می شوند. داناهاو می نویسد: «در یک لحظه ما خود را پرتاب شده روی زین ها دیدیم و با یک هورای انگلیسی وحشیانه که مردم خواب آلود را در بسترهایشان تکان داد، از پل سنگی روی رودخانه عبور کردیم و وارد زنجان شدیم... با اینکه ورود ناگهانی ما عثمانی ها را شگفت زده نکرد، اما حقیقتاً ساکنان زنجان را تکان داد. پریشانی آنها را در بر گرفت. در بازارها زنان و کودکان از دسترس ما می گریختند و دکان داران دست و پایشان می لرزید و دست و پا گم کرده در دکان هایشان را تخته می کردند». او در پایان می نویسد: «به یکباره در دکان ها بسته شد و به عنوان نشانه کوچکی از میهمان نوازی بومی، و به افتخار ورود ما، تمام قیمت های بازار بلافاصله و با رضایت همگان، صددرصد افزایش یافت». (۱۶۱) دلیل این افزایش قیمت ها با ورود انگلیسی ها به میانه معلوم می شود: «وقتی کمیسیون خرید نظامی بالاخره از زنجان به میانه رسید، خرید و جمع آوری غله را آغاز کرد و دست به اقدامات غیر عادی

زد... در آنجا دو صنف تاجر و غله کار وجود دارند. آنها همواره تلاش داشتند با دغل کاری هر چه بیشتر، نصیب خود را از پول انگلیسی ها بیشتر کنند. با اینکه خوشایند نیست، اما ذکر این نکته ابداً دور از عدالت نیست که بگوییم این شهر، به نسبت جمعیت خود، بیشترین درصد دغلکاران افسارگسیخته را نسبت به هر شهر دیگری در تمام ولایت آذربایجان دارد». (۱۶۲)

انگلیسی ها با ترک مواضع خود در اثر پیشروی نیروهای عثمانی، آذوقه ای را که نمی توانستند با خود ببرند، به شکلی حساب شده از میان بردند. داناها پس از واگذاری یک روستا به عثمانی ها می نویسد: «فرصتی برای از دست دادن نبود. بنابراین، با انهدام ذخایر اضافی خود و با چهره هایی عبوس، در دل تاریکی شب به راه افتادیم». (۱۶۳) در میانه، هنگامی که انگلیسی ها در آستانه تخلیه آنجا بودند، مردم از جمله مالکان و بزرگان، احساس واقعی خود را نسبت به آنها بروز می دهند: «به استثنای یک نفر، تمام بزرگان منطقه که همواره به طرق مختلف سعی در نشان دادن دوستی خود داشتند، و ما هم مبالغ کلانی را بابت باج دم تکان دادن ناصادقانه و یا پول خرید غله به آنها داده بودیم، به دشمن تبدیل شدند». (۱۶۴) داناها گزارش می کند که در ۸ سپتامبر ۱۹۱۸، قبل از ترک میانه، انگلیسی ها ذخیره غذای خود را ویران می کنند: «تمام ذخیره گندم و جوی که در میانه در حال تهیه بود، قبل از تخلیه، معدوم شد و پس قراولان بدون مزاحمتی از سوی عثمانی ها و هم پیمانان جدیدشان یعنی میانه ای ها که هر ساعت دشمنی خود را با انگلیسی های از میدان به در شده بیشتر نشان می دادند، از کارانگو عبور کردند». (۱۶۵) بی تردید، از میان بردن موجودی آذوقه شهر در زمان قحطی، جنایت جنگی محسوب می گردد.

داناها که به عنوان یک افسر سیاسی انگلیسی به بیجار کردستان اعزام می شود گزارش می کند که حاکم آنجا «اشاره کرده است هنگامی که این منطقه به دام قحطی افتاد، او چاره ای نداشته است جز آنکه برای کاستن از شدت درد و رنج

فراگیر، با روند خرید گندم با پول انگلیسی ها همکاری کند». (۱۶۶) و خرید گندم از سوی انگلیسی ها ادامه یافته است. داناها در توصیف یکی از ملاکان، می نویسد: «رفیق ما یک پولوفیل [پول دوست؛ نویسنده با خوش ذوقی این ترکیب فارسی یونانی را با گرتنه برداری از اصطلاحاتی چون روسوفیل، ژرمنوفیل، انگلوفیل و ... ساخته است. (ویراستار)] به تمام معنا بود. او در حالی که چشم انتظار شکست نظامی ما بود، اما وجداناً تردیدی به خود راه نمی داد که در معاملات گندم، چپ و راست از ما بدزدد». (۱۶۷)

انگلیسی ها از آغاز مدعی بودند که نیروهای آنها در ایران به منابع غذایی محلی متکی نبوده اند، و تمام نیازهایشان را با خود آورده بودند و برای رفع قحطی هم تلاش فراوانی می کردند. برای مثال در اعلامیه کلنل کنیون (Kennion)، کنسول انگلیس در کرمانشاه، چنین آمده است: «ارتش سازمان یافته انگلستان کاملاً مجهز است و از نظر تمام لوازم سفر همچون خواروبار و غیره تأمین است و نیازی به کمک دیگران ندارد. اما بنا به مورد، از ایرانیان خرید می کند که قطعاً بهایی مناسب و عادلانه به صاحبان آن پرداخت می گردد». (۱۶۸) همین نکته در گزارش فرانسیس وایت در غرب ایران دیده می شود: «نیروهای روس و عثمانی در پیشروی و عقب نشینی های پیاپی خود در این منطقه تماماً با [ذخایر] این کشور تغذیه شده اند که همه چیزش دیگر ته کشیده است. برخلاف آنها، انگلیسی ها همه آذوقه خود را همراه می آورند و به طور گسترده هم برای یاری به قحطی زدگان وارد عمل شده اند. در کرد هزار و هشتصد نفر از قحطی زدگان از سوی مقامات انگلیسی و زیر نظر آقای فرانسیس ام. اسنید، (Francis M. Snead) میسیونر آمریکایی اعزامی از کرمانشاه، برای ساخت جاده به کار گرفته شده اند. در کرمانشاه و همدان نیز در مقیاس کوچک تر کار مشابهی در حال انجام است». (۱۶۹)

البته حقیقت عکس این بود. تلگرامی در ۱۹۱۵ از کنسول انگلیس در بوشهر به

حاکم کازرون که قبلاً از آن یاد کردیم، به این شرح است: «انگلستان با آلمان در جنگ است و نه با دول اسلامی و این امر را با اجازه دادن به ترکیه برای به دست آوردن حجم زیادی از غله ایران و دیگر نقاط اثبات کرده است.» (۱۷۰) نشریه ستاره ایران در نسخه ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۷ خود، افشا می کند که انگلیسی ها از همان آغاز در جنوب ایران به خرید غله مشغول بوده اند. در این مقاله چنین آمده است: «مأمورین همین انگلیس، در نقاط مختلف جنوب تا جایی که می توانند مشغول خرید و انبار مواد غذایی هستند. هر جا که انگلیسی ها وارد می شوند، نظم حاکم بر آنجا از میان می رود. در تمام نقاط مختلف جنوب، پلیس جنوب ایران، چنان اوضاعی به وجود آورده است که دیگر کسی در آنجا خود را صاحب جان و مالش نمی داند.» (۱۷۱)

این موضوع را سر پرسی سایکس هم تأیید می کند. او در جاده مستقیم میان سیرجان و نی ریز، در بحث درباره دو جاده میان کرمان و شیراز، اظهار می دارد: «آذوقه ما در طول این جاده کمیاب بوده است.» (۱۷۲) در اکتبر ۱۹۱۶، هنگامی که سایکس تصمیم می گیرد از اصفهان به شیراز حرکت کند، افشا می کند که در اصفهان کمبود گندم وجود نداشته است: «به لطف مقامات تلگرافخانه، درباره آذوقه ای که از اصفهان برای بخشی از راه فراهم شده، مشکل چندانی وجود نداشته است، اما کنسول به ما اطلاع داد که در شیراز کمبود شدیدی وجود دارد و از این رو مقداری گندم با خود بردیم.» (۱۷۳) سایکس در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۶ به شیراز وارد می شود. در اکتبر ۱۹۱۶ فرمانفرما به عنوان والی ایالت وارد شیراز شده بود. سایکس اندکی پس از ورودش می نویسد: «به خاطر کمبود مواد غذایی، مجبور بودم خارج از فارس، گندم بخرم. وظیفه ای بیرحمانه؛ علاوه بر دیگر مشکلاتی که دارم.» (۱۷۴) روشن است که عبارت «وظیفه بیرحمانه» حکایت از آن دارد که خریدهای کم و محدود در کار نبوده است. سایکس درباره هزینه های پلیس جنوب ایران، بیان می کند: «به سه دلیل هزینه های این نیرو بالا بود.

نخست اینکه دو ستاد این نیرو در فاصله ای زیاد از هم یعنی آباد و کرمان قرار داشتند. دوم آنکه به خاطر حمله ملخ ها، خشکسالی و هرج و مرج، آذوقه محلی گران بود. سوم، ارزش قران. پیش از جنگ، هر قران چهارپنس می ارزید اما تا ۱۹۱۷ این رقم به هفده پنس افزایش یافت و هزینه های ما را به پول هندوستان دو برابر کرد». (۱۷۵)

سایکس سعی می کند گناه قحطی را به گردن ایلات ببندازد که استدلال تازه ای است: «به خاطر تعدی های پیاپی عشایر، ایران دچار ناامنی شده و به شدت از شمار نفوس و ثروت آن کاسته می شد... از ملاکان پول و منابع غذایی طلب می کردند و اگر آنها به این باج گردن نمی نهادند، روستاهایشان غارت می شد». (۱۷۶)

او پس از مقصدانستن عشایر، روس ها و عثمانی ها را هم شریک جرم می کند. پس از انقلاب روسیه، روس ها خروج [از ایران] را آغاز کرده بودند: «طبق مفاد پیمان برست لیتوفسک (Brest-Litovsk) که در ۳ مارس ۱۹۱۸ به امضا رسید، بنا بود نیروهای روس و عثمانی از ایران خارج شوند. در زمستان ۱۸ ۱۹۱۷ حرکت آنها آغاز شده بود. روس ها قبل از ترک سنگرهایشان، مهمات و تجهیزات خود را به عثمانی ها فروختند و سپس راهی شمال شدند و هنگام رفتن برای تأمین غذا و سوخت، خانه ها را غارت و ویران کردند... غرب و شمال غرب ایران، حقیقتاً توان سنگینی به خاطر درماندگی دولت خود پرداختند. اوضاع قحطی تمام کشور را که از آذوقه و چارپایان خالی شده بود، دربر گرفت». (۱۷۷)

در دوران قحطی گفته می شد که به خاطر نبود جاده های کافی نمی توان گندم را از دیگر نقاط حمل کرد. سایکس افشا می کند که بیش از یک هزار مایل جاده در جنوب ایران وجود داشته است: «حرکت با وسایل موتوری در ایران با خطرات بسیاری همراه است، خصوصاً در وهله نخست. لکن ما با

کمک یکدیگر بیش از یک هزار مایل راه اصلی باز کردیم و هیچ کار ما به این اندازه خوشایند روستائیان و کاروان داران نبود.

خان ها نیز بسیار مشتاق روزی بودند که می توانستند اتومبیل بخرند و با آسودگی به املاک خود سر بزنند... اتومبیل های سفری به آسانی بر سطوح سخت راه می رفتند، اما بارکش های موتوری به سرعت رد گودی از خود به جای می گذاشتند. به عبارت دیگر، جاده های جنوب ایران برای حجم مشخصی از آمد و شد وسایل موتوری سبک مناسب بود اما نه برای بارکش های موتوری سنگین تر». (۱۷۸)

خرید غله انگلیسی ها در ایران

اداره تدارکات محلی

فرانسیس وایت در گزارش خود درباره قحطی در ایران، نگاهی اساسی به خریدهای غله توسط ارتش انگلیس در ایران به دست می دهد. از گزارش او روشن است که خریدهای غله توسط انگلیسی ها برای ارتش چهارصد هزار نفری خود در بین النهرین و نیز نیروهایشان در ایران دلیل اصلی کمبود غله و قحطی بوده است. وایت می گوید: «متأسفانه رنج مردم در بسیاری از نقاط در اثر احتکار غله از سوی تجار ثروتمندی که می خواهند آن را با سود کلان به نیروهای انگلیسی بفروشند، شدت یافته است. حضور نیروهای انگلیسی تبدیل به بهانه ای برای دشمنان آنها شده است تا با تمسک به آن، قیمت بالای غله را برای مردم توجیه کنند؛ مردمی که می شنوند این گرانی و کمبود به خاطر خرید غله برای تغذیه نیروهای انگلیسی به وجود آمده است. خوشبختانه برداشت امسال نه تنها در ایران که در بین النهرین نیز که مساحت بسیار زیادی با نظارت مقامات انگلیسی زیر کشت رفته است، بسیار خوب بوده است. انتظار می رود

محصول آنجا برای تغذیه کل نیروهای بین النهرین- که شمار آنها چهارصد هزار نفر است (محرمانه)- کافی باشد و مازاد آن هم صادر شود و بخشی هم برای امداد و کمک رسانی در غرب ایران به کار رود».

بخش بعدی گزارش بیانگر این واقعیت است که انگلیسی ها دست کم تا اوایل آوریل ۱۹۱۸ مشغول خرید حجم انبوهی از غله بوده اند: «در ۱۵ آوریل قیمت گندم در کرمانشاه هر خروار (۶۵۰ پوند) صد و بیست تومان (دویست دلار) بود. در همین هنگام کنسول انگلیس در آنجا، کنل کنیون، اعلامیه ای به بازار فرستاد که اعلام می کرد، بنا نیست انگلیسی ها در کرمانشاه گندم بخرند، بلکه برعکس، آنها تمام نیاز سربازان خود را از بغداد آورده و اضافه بر آن مقداری را نیز به رایگان میان مردم توزیع خواهند کرد. قیمت گندم یک شبه به هر خروار هشتاد تومان کاهش یافت و از آن پس نیز کاهش قیمت ادامه یافت» (۱۷۹).

در تلگرامی که در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ دریافت شده است، ساوثرد این گونه گزارش می کند: «ژنرال مسئول تدارکات محلی بین النهرین هم اکنون در ایران است و دارد مسئولیت خط ارتباط نظامی آن اداره را برعهده می گیرد و قصد دارد ضمن کسب اجازه از دولت ایران مسئولیت جمع آوری مالیات غله دولت در آن منطقه را نیز برعهده گیرد». (۱۸۰) در گزارش بعدی، ساوثرد به جزئیات بیشتری می پردازد. در گزارش ساوثرد از بغداد در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۸ با عنوان «اداره تدارکات محلی بین النهرین و گسترش فعالیت آن به ایران»، نقش خریدهای انگلیسی ها در قحطی ایران کاملاً آشکار است. ساوثرد اطلاعات فوق العاده با اهمیتی را ارائه می کند.

وی گزارش خود را این طور آغاز می کند: «افتخار دارم به مرحله ای از فعالیتهای پیردازم که توسط ژنرال مود (Maude) و در رابطه با خارج کردن بخش بزرگی از بین النهرین از دست ترک ها انجام گرفته است». او

سپس به تشریح تأسیس «اداره تدارکات محلی» و هدف آن می پردازد: «او [ژنرال مود] تشکیلاتی را به راه انداخت که به نام اداره تدارکات محلی نیروهای اعزامی بین النهرین شناخته می شود. هدف این اداره عبارت بود از: تحقیق درباره میزان تدارکات موجود موردنیاز احتمالی نیروهای اعزامی، بهبود همه روش های ممکن تولید غله، گوشت، تولیدات بومی و دیگر تولیدات محلی که احتمال استفاده از آنها برای مقاصد نظامی وجود دارد و بالطبع تأمین نیازهای ضروری با واردات کلان کالاها از خارج، خصوصاً مواد غذایی، چرم، پشم، پارچه و غیره».

سپس ساوثرد به شرح گسترش سریع «اداره تدارکات محلی» می پردازد: «تشکیلات اولیه عبارت بود از یک افسر و نیم دوجین نفر؛ ظرف یک سال و نیم این اداره تبدیل به سازمانی مشتمل بر دو هزار نفر به فرماندهی یک سرتیپ گردید». ساوثرد سپس اطلاعات ذی قیمتی می دهد: «من سعادت دیدار با ژنرال دیکسون را داشتم که مسئول این کار در ایران بود. در آنجا وی مسئولیت تهیه و تأمین تدارکات محلی برای دنسترفورس در ناحیه ای را برعهده داشت که خط ارتباطی بغداد- دریای خزر این نیرو از آن عبور می کرد.» ساوثرد در پایان چنین می آورد: «ژنرال دیکسون به من اطلاع داد که تشکیلات او طی یک سال و نیم [که منظور فوریه ۱۹۱۷ تا اوت ۱۹۱۸ است] در بین النهرین توانسته بود حدود نیم میلیون تن ارزاق تهیه کند که اگر چنین نمی شد، این مقدار باید از هند و دیگر نقاط آورده می شد، حال آنکه به این ترتیب حجم قابل توجهی از ظرفیت ناوگان دریایی آزاد شده و برای کار حمل و نقل در اقیانوس اطلس در این سال حفظ شد.» (۱۸۱) یعنی برای آزادسازی ظرفیت کشتی رانی در اقیانوس اطلس جان میلیون ها ایرانی قربانی شده است. یک هفته پس از آنکه ساوثرد گزارش خود را تنظیم می کند، روزنامه ایران در

شماره ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، درباره فعالیت «اداره تدارکات محلی» و تصاحب یک سوم محصول گندم همدان، اطلاعاتی به دست می دهد: «بر اساس برخی اطلاعات خصوصی از همدان مقامات نظامی انگلیسی در آنجا اقداماتی برای ذخیره سازی گندم به انجام رسانده و با مالکان و مردم هم موضوع را در میان گذاشته اند. انگلیسی ها ایشان را واداشته اند تا گندم خود را به سه قسمت مساوی تقسیم کنند: ۱. برای بذر و استفاده مالکان و روستائیان؛ ۲. برای استفاده مردم همدان؛ ۳. برای استفاده نیروهای نظامی. به خاطر مخالفت امیرمفخم با این تقسیم بندی برخی مشکلات میان او و انگلیسی ها به وجود آمده است.» (۱۸۲)

مطمئناً محروم کردن یک منطقه از یک سوم محصول گندمش اگر برای ایجاد قحطی کافی نباشد برای ایجاد کمبود کفایت می کند. همان طور که در زیر توضیح داده می شود، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹ پایان نگرفت.

شواهد مستند نشان می دهد، خرید غله از سوی انگلیسی ها علیرغم وجود قحطی رو به افزایش بود. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸، ساوثرد درباره گسترش نیروهای انگلیسی در ایران تلگراف می زند: «بنابر آخرین گزارش ها حرکت نیروهای انگلیسی به ایران از طریق خط ارتباطی بغداد- خزر ادامه می یابد». او می افزاید: «شمار نیروهایی که خواهند آمد، به خاطر ترابری ناکافی برای حمل غذا از بغداد محدود شده است. به سبب قحطی در ایران در طول سال گذشته، بدون ایجاد محرومیت برای مردم منطقه، نمی توان در محل غذا تهیه کرد و این کاری است که دولت انگلستان به طور خاص علاقمند به جلوگیری از آن است. محصول سال جاری خوب است اما پیش بینی نمی شود که برای برآوردن نیازهای ایرانیان کافی باشد.» (۱۸۳) اما یک ماه بعد، اعلامیه قبلی درباره سیاست غله انگلستان را اصلاح می کند: «پیرو تلگرام ۵ بعد از ظهر ۱۶ ژوئیه، نظر انگلیسی ها با توجه به محصول خوب از برنامه اولیه تغییر کرده و

در حال عقد قرارداد برای تأمین غله نیروهای نظامی هستند. این کار باعث بالا رفتن قیمت ها می شود، اما انتظار نمی رود تأثیر قابل توجهی بر تأمین غذای محلی داشته باشد.» (۱۸۴) کالدول نیز افشا می کند که انگلیسی ها خرید غله از ایران را در مقیاس وسیع از سر گرفته اند: «مقامات نظامی در محل مشغول خرید ذخایر غله که برای چند ماه کفایت کند، هستند. اما مشکلات قابل توجهی به خاطر کمبود سکه نقره گریبانگیر آنهاست؛ [ژنرال گیلمان (Gilman).] [انتظار دارد این مشکل طی یک ماه برطرف شود. » (۱۸۵)

وایت در گزارشی در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹، افشا می کند که انتظار نمی رفته تا پیش از تابستان ۱۹۱۹ غله ای از بین النهرین برسد. وایت می نویسد: «هم اکنون یک خط آهن به عرض یک متر از بغداد تا روز به اتمام رسیده است و تونلی هم که از کوههای طبل عبور می کند به اتمام رسیده است. بنابراین انتظار می رود که خط آهن تا تابستان آینده به کرمانشاه هم برسد. بی تردید این کار باز هم ادامه خواهد یافت و باعث توسعه غرب و مرکز ایران خواهد شد. از طرفی باعث می شود غله بین النهرین با قیمت هایی معقول به کرمانشاه و همدان برسد و باعث جلوگیری از شروع مجدد قحطی هولناکی گردد که سال گذشته در سراسر مسیر قصرشیرین به قزوین و تهران وجود داشت.» (۱۸۶) تا آن زمان قحطی تمام شده بود؛ ژنرال ویلیام مارشال که فرمانده نیروهای انگلیسی در بین النهرین بود پس از تأسیس «خط ارتباطی» (یا ((L.of.C ، L.of.C) Line of Communication) در ایران، می گوید: «کلنل کپرز (Cappers) مسئولیت هماهنگی منابع و تشکیل دپوها در طول مسیر را، نه فقط برای منابع غذایی بلکه برای سوخت و لوازم یدکی برای وسایل نقلیه موتوری، برعهده گرفت... من گمان می کنم که کپرز در سازماندهی منابع شگفتی آفرید و در این کار کلنل مونتز (Moens) به بهترین شکل به او کمک کرد.» (۱۸۷) مارشال در تشریح

تغذیه پناهندگان مسیحی گریخته از ارومیه، افشا می کند که دپوهای انگلیسی پر بوده اند: «به انبوه مردم بی خانمان و گرسنه در طول مسیر باید غذا داده می شد؛ و دپوهای منابع ما که به زحمت پر شده بود به سرعت تخلیه شد. گمان می کنم که از نظر انسانی کسی نمی توانست چیزی بیش از آنچه ما انجام دادیم، انجام دهد. اما درباره هزینه ای که در نهایت این پناهندگان بر دوش مالیات دهندگان انگلیسی تحمیل خواهند کرد، نمی دانم چه باید بگویم. ما ملت نوع دوستی هستیم و این هم یکی از تاوان هایی است که مجبوریم برای ماجرای نابخردانه ایران بپردازیم.» (۱۸۸)

نظرات دولت ایران درباره خریدهای غله توسط انگلیسی ها

دولت ایران تردیدی نداشت که خریدمواد غذایی از سوی انگلیسی ها باعث قحطی در ایران بوده است. دریادداشتی (شماره ۱۷۷) به تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۱۸، سفیر ایران در واشنگتن، میرزا علی قلیخان نبیل الدوله، ترجمه ای از آخرین تماس با وزارت خارجه ایران را درباره رویدادهای ایران به پیوست ارسال داشته است. نبیل الدوله می نویسد: «برای آگاهی دولت شما ترجمه ای از آخرین تماس های دریافتی از دولت ایران را به عرض می رسانم. این مکاتبات درباره اشغال سرزمین ایران به وسیله نیروهای دولت های متخاصم است که نقض بی طرفی ایران است و باعث جریحه دار شدن احساسات عمومی و به وجود آمدن اوضاعی بحرانی گردید که قحطی هلاکت بار یک وجه آن است. در توضیح اطلاعات پیوست، مایلم اعلام دارم، ایران از آمریکا انتظار دارد اطمینان دهد پس از جنگ، چنین شرایط ناامیدکننده ای که مردم این سرزمین باستانی را مبتلا کرده است، تکرار نشود. ما اطمینان کامل داریم اصول بزرگ انسانیت و عدالت که از سوی دولت شما بیان شده است، در روزگار صلح دامنه اش به ایران هم

کشیده خواهد شد. ایران یکی از کشورهای است که سال های طولانی مصائب چندگانه ای را با شکیبایی و رنج طولانی تاب آورده است.» یکی از پیوست ها تلگرامی از وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در لندن است (بدون تاریخ). در این متن چنین آمده است: «سفارت انگلستان سیاست خود را تغییر نداده است و به هیچ وجه هم به این امر علاقه مند نیست. انگلستان مشغول ارسال نیروها و تجهیزات خود به بخشهای مختلف شرق و غرب ایران است و هیچ اعتنایی هم به اعتراضات دولت ما نمی کند. مقامات انگلیسی در اکثر بخشهای کشور مشغول خرید گسترده غله هستند. این فرآیند، به خاطر اعمالی که کشورهای متخاصم در خاک ایران انجام می دهند، به مشقاتی که مردم ایران بدان دچارند می افزاید. مصائب گوناگون این ملت، از جمله قحطی که در اثر آن هر روز شمار کثیری از مردم می میرند، به خاطر این تهاجم خارجی است. روشن است که مردم چگونه به چنین اعمالی از سوی انگلیسی ها نگاه می کنند... اگر اشغال انگلیسی ها ادامه پیدا کند، بار دیگر ایران صحنه جنگ خواهد شد و اوضاع وحشتناکی، خصوصاً در سال قحطی و خشکسالی، به وجود خواهد آمد.» پیوست دیگری که نیل الدوله به وزارت خارجه [آمریکا] ارائه کرده است، ترجمه اعلامیه «کمیته نارضایتی عمومی» است که در ۱۹ مارس ۱۹۱۸ صادر شده است. در ۱۱ مارس ۱۹۱۸ سفارت انگلستان یادداشتی به دولت ایران می دهد که در آن به دولت ایران اطلاع داده شده است که نیروهای انگلیسی در آستانه یورش به غرب ایران هستند و از دولت ایران خواسته شده است رسماً پلیس جنوب ایران را به رسمیت بشناسد. «کمیته نارضایتی عمومی» در پاسخ، در جلسه ۱۹ مارس ۱۹۱۸ خود اعلامیه ای صادر می کند که در آن انگلستان به خاطر بروز قحطی مقصر شناخته شده است. این اعلامیه چنین می گوید: «علاوه بر این، دولت انگلستان با خرید و ذخیره منابع غذایی در ایران، ایران را دچار قحطی و کمبود وحشتناک کرده است.» (۱۸۹)

صادرات آذوقه و مواد غذایی از ایران به باکو توسط انگلیسی ها و قحطی در گیلان

کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، در پیوست به محتوای نامه هایی اشاره می کند که از تعدادی از میسیونرهای آمریکایی در ایران دریافت کرده است. یکی از این پیوست ها بخشی از یک نامه از سوی کشیش چارلز ا. موری به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۱۷ است که اوضاع رشت در آن توصیف شده است. این سند مهم دربردارنده این واقعیت است که در ژانویه ۱۹۱۸ گیلان از جنگ قحطی آزاد شده است و تنها پناهندگان دیگر نقاط ایران دچار گرسنگی هستند. موری می نویسد:

نیاز به کمک رسانی در اینجا، پیرو آنچه که به شما تلگراف کردم، آن گونه که شما استنباط کرده اید ابداً برخاسته از اوضاع محلی نیست. مردمی که در اینجا نیاز به کمک دارند، هزاران نفرند که از سکونتگاه های فقرزده خود در فلات ها و کوه ها و روستاهای بسیار دور از رشت گریخته اند. همین الان دو زن، یکی با شوهرش و سه بچه کوچک در طبقه پایین هستند که نتوانستیم از پذیرفتن شان سر باز زنیم. این مرد و خانواده اش از زنجان در نزدیکی اینجا آمده اند. دو ارتشی که یک سال پیش در آن منطقه در جنگ با یکدیگر بوده اند، چنان غارت کرده اند که چیزی برای آنها نمانده است تا بخورند، از این رو به رشت آمده اند، به گمان اینکه برنج در اینجا فراوان و ارزان خواهد بود. آنها حقیقتاً غیر از کهنه پاره های تنشان چیزی ندارند و در اینجا کاری هم نیست که پیدا کنند. آن زن دیگر این داستان را روایت می کند: او در روستایی در چهار مایلی همدان زندگی می کرده است، اما سربازان روس به آنجا می روند تا بخرند یا غارت کنند و بعد بین شان درگیری می شود و در آن درگیری شوهرش کشته می شود. هفت شتر (شوهر او شتربان بوده و حیوان ها از آن او بوده اند) و بقیه دار و ندارشان را از آنها می گیرند. او دختر کوچولوی نوزاد خود را به سه

تومان می فروشد تا شاید دست کم جایی برای زندگی و چیزی برای خوردن پیدا کند و چند روزی بیشتر زنده بماند. به دلایلی بچه به او پس داده می شود. به نظر می رسد که این افراد پاکند و می خواهند کار کنند. آن مرد مقدار بخور و نمیری برنج از یک کمیته اسلامی دریافت می کند و ما خودمان هم، همان طور که درک خواهید کرد، در این روزگار قیمت های بالا و ضرورت کمک به خدمتگزاران، کمک اندکی می توانیم به مردم بکنیم. کودک آن خانواده بزرگ تر چند شب پیش تلف شد.

بنابر برخی تخمین ها حدود ۷۰۰۰ نفر هم اکنون در این شهرند که از نقاط دوری مثل زنجان و همدان و حتی اطراف تبریز آمده اند. آنها از روستاهای نزدیک رشت نیستند، مگر درصد بسیار کوچکی. گزارشها حاکی است که ۴۰۰۰ نفر دیگر هم در راه هستند. ممکن است تخمین های فوق، بسیار زیاد باشند، با این حال این حقیقت دارد که ساختمان های تکیه ها هر شب پر هستند و همین طور تمام ساختمان ها، اصطبل ها و آلونک ها و هر جای دیگری که مردم می توانند بیابند. کف بسیاری از این ساختمان ها، شب ها پوشیده از مردمی است که جایی برای دراز کشیدن یا خوابیدن نداشته اند. شمار زیادی شب ها در خیابان می خوابند- ما آنها را در همه جا می بینیم- که در پناه دیوار یا ساختمانی دراز کشیده اند و در اکثر موارد چیزی هم زیرشان نیست مگر گل و سنگ فرش و رویشان هم چیزی نیست مگر یک پتوی نازک یا عبایی که روی چهار تا شش نفر کشیده شده است. دستیار ایرانی معاون کنسول انگلستان گفت، بنا به اطلاعات او، در یک شب، ۲۴ نفر در اثر برهنگی یا گرسنگی و یا بیماری های ناشی از آنها مرده اند. شنیده ام دو زن در سبزه میدان (میدان اصلی شهر) کف خیابان دراز کشیده و وضع حمل کرده اند.

گمان می کنم این بار را شاید ثروتمندان رشت، اگر از وجدان درستی برخوردار باشند، بتوانند بردارند. اما آنچنان که باید، این بار را بر دوش

نمی گیرند و انسان ها رنج می برند و می میرند و ما در رشت احساس می کنیم باید کاری کرد تا این اوضاع برطرف شود. (۱۹۰)

نامه ای از ئی. ای. داگلاس (E. A. Douglas) از بیمارستان آمریکایی در تهران به کالدول، به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، می گوید:

دکتر جی. دی. فریم ، (J. D. Frame) در رشت، در نهم ژانویه، گزارش می کند: همچنان در شهر گرفتاری و مشکلات فراوانی وجود دارد؛ اما اخیراً برادران جنگل (یک حزب سیاسی جدید) که به آرامی حکومت کل شهر را به دست گرفته اند، هزینه ها و دیگر موارد را پرداخته و بهترین اقدامات امدادی را که من تاکنون در اینجا دیده ام برای بخش بزرگی از پناهندگان تهیه و سازماندهی کرده اند. کار چندانی برای بیماران یا مراقبت مناسبی از کودکان (نوزادان) انجام نگرفته است. آنها در گام نخست با کسب اجازه برای هر بار، کنترل برنج را به دست گرفته اند و صادرات بدون مجوز را ممنوع کرده اند. آنها سپس فقرای موجود را میان ثروتمندان شهر تقسیم کرده و چند هزار تن را هم به روستاها فرستاده اند تا در آنجاها از آنها مراقبت شود. همچنان گروه های مردم از کوه ها می آیند، آنها مغازه ها و دیگر اماکن را برای ایجاد پست های پناهندگان اجاره کرده اند. این اقدامات در حال حاضر تا حد زیادی از رنج مردم کاسته است. لکن همچنان شمار زیادی از مردم به خاطر ناکافی بودن مراقبت ها برای آنهايي که ضعيف ترند، می میرند. از این رو ما امیدواریم به درخواست اخیرمان برای امداد، پاسخی داده شود.

ارادتمند شما

ئی. ای. داگلاس، بیمارستان آمریکایی ها

با این حال، به نظر می رسد که شهر رشت از «بی صداقتی عام شرقی» مستثنا بود. کالدول این گونه توضیح می دهد: «رشت و ایالت ثروتمند مازندران (افراد

جنگلی به رهبری کوچک خان، در آنجا تقریباً از حکومت تهران مستقل هستند) کنترل ارزاق را سازمان داده اند و به طور مؤثر رسیدگی به اوضاع قحطی را به دست گرفته اند. کمیته ما مقداری پول به رشت ارسال کرد. اما میسیونرهای آمریکا در آنجا، آن را باز پس فرستادند و گفتند که به خاطر اقدامات مؤثر انجام گرفته به دست جنگلی ها، به کمک ما نیازی نیست.» آسودگی رشت دیری نپایید و تلاش های جنگلی ها دوام نیافت.

در ژوئن ۱۹۱۸ پس از شکست جنگلی ها در منجیل، انگلیسی ها رشت را اشغال کردند. تلاش جنگلی ها نیز برای بیرون راندن انگلیسی ها در اواخر ژوئیه ۱۹۱۸، شکست خورد. در اوت ۱۹۱۸، رشت به دام قحطی افتاد. روزنامه ایران مورخ ۲۱ اوت ۱۹۱۸ از کمبود غذا در رشت گزارش می دهد: «نامه های واصله از شهر خبر از مشقت فوق العاده زندگی و قیمت های بالای مواد غذایی در شهر و حوالی آن می دهند. قیمت برنج به جعبه ای شانزده تومان رسیده و دیگر ارزاق هم بسیار کمیابند. مردم، خصوصاً فقرا، و حتی برخی از اغنیا، از عهده امور خود بر نمی آیند. با این حال، در پی بارش های اخیر امیدها بار دیگر جان گرفته اند و امید می رود مشکلات گذشته مرتفع شده و محصول برنج خوبی تضمین شود. اگر اوضاع آشفته بار دیگر حادث نشود و زارعان نیز از برداشت محصول منع نشوند، احتمال دارد اوضاع به زودی بسیار بهتر شود و انتظار می رود برداشت نخست تا حدود پانزده روز دیگر فراهم باشد.» روزنامه ایران پانزدهم سپتامبر از قیمت بالای برنج در تهران شکایت می کند: «طی هفته گذشته حجم زیادی برنج به پایتخت وارد شده است، اما در مقایسه با حجم آورده شده و اطلاعات رسیده درباره قیمت برنج در مازندران (محل کشت آن) قیمت برنج در تهران همچنان به شدت بالاست. اخیراً برنج نو در مازندران هر ۴۰ من پانزده تا هجده تومان فروخته شده است. با اینکه کرایه حمل برای هر ۱۰۰ من از مازندران به تهران تنها بیست و پنج تومان است، قیمت برنج

برای هر ۱۰۰ من کمتر از ۱۳۲ تومان نبوده است، دلیل اصلی این امر منفعت طلبی تجار برنج بوده است.» (۱۹۱)

بروز قحطی در گیلان به طور کلی ناشی از صادرات انگلیسی ها به باکو بوده است که دنسترویل در این باره اطلاعات زیادی به دست می دهد. در اوت ۱۹۱۸، انگلیسی ها نیرویی به باکو اعزام می کنند. در نامه ای به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۸، یک افسر انگلیسی به نام کلنل کیورث (۱۹۲) کمبود غذا در باکو را توصیف می کند که دو ماه است چیزی به باکو وارد نشده و کارگران نفت در آستانه گرسنگی قرار دارند. (۱۹۳) تقصیر این وضعیت نابسامان به گردن ملی شدن کشتیرانی از سوی بلشویک ها و «شکست اقدامات دولتی» انداخته می شود. (۱۹۴) انگلیسی ها برای مقابله با قحطی در باکو چنین تصمیم می گیرند: «بهترین شیوه برای خدمت به منافع ما این است که از هر جایی که می شود، آذوقه و محصول را خریداری کرده و سپس آنچه را که به دست آورده ایم به مقامات محلی تسلیم کنیم،

آنگاه مراتب را به اطلاع عموم برسانیم.» (۱۹۵) ایران آشکارترین منبع آذوقه باکو بود. به زودی، مردم گیلان از منابع غذایی خود مانند برنج، هندوانه و حتی خاویار محروم شدند. (۱۹۶) بنا بود ایران برنج و غله باکو را از گیلان و لنکران تأمین کند. در ۲۴ اوت، دنسترویل از باکو به گیلان باز می گردد و دلایل بازگشت خود را چنین توضیح می دهد: « خواباندن نهایی غائله کوچک خان، چنگ انداختن بر هر چیزی که دستم برسد برای تقویت [نیروها] و انجام هماهنگی ها برای تأمین برنج از منطقه گیلان.» (۱۹۷)

به این ترتیب برنج گیلان به باکو ارسال می شود، در حالی که ایران و به تبع آن گیلان، گرسنه است. گیلان راحتی از غسل و خاویار خود محروم کردند. (۱۹۸) دنسترویل گزارش می کند که نیروهای انگلیسی علاقه چندانی به خاویار نشان

نداده اند. (۱۹۹) اقدام بی فرجام دولت ایران در برابر صادرات مواد غذایی از گیلان به دست انگلیسی ها صدور لایحه ای است که بر اساس آن بناست صادرات غذا از منطقه خزر «ممنوع» گردد و در این راستا از مأموران گمرکات ایران هم هوشیاری بیشتری طلب می شود؛ این موضوع را کالدول توضیح داده است. در یادداشتی (شماره ۱۶۲۳) به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، وزارت خارجه ایران، هیأت نمایندگی آمریکا را از لایحه ممنوعیت صادرات مواد غذایی از ایران مطلع می کند: «وزارت خارجه شاهنشاهی ایران مفتخر است به ضمیمه، یک نسخه از تصمیم دولت فخیمه را در رابطه با ممنوعیت صادرات انواع غله و دیگر انواع مواد غذایی ارائه کند. البته شما محتوای آن را برای شهروندان دولت بزرگ آمریکا اعلام خواهید کرد.» پیوست یادداشت ۱۶۲۳، نامه ای از وثوق الدوله، رئیس الوزراء، به وزیر داخله، به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۱۸، حاوی این مطالب است: «نامه شما به شماره ۲۴۱۷ را دریافت کردم که در آن درباره وظیفه خود در رابطه با تصمیم کابینه درباره ممنوعیت صادرات محموله های غذایی از ساحل دریای خزر پرسیده بودید. در پاسخ به شما اطلاع می دهم که به سرعت اقدام کرده و دستورهای لازم را برای تمام مرزهای ایران در رابطه با ممنوعیت صادرات گندم، جو، برنج و تمام انواع غله و همچنین گاو و گوسفند، صادر فرمایید. لطفاً وزارتخانه های امور خارجه، مالیه و فواید عامه را مطلع فرمایید تا تمام اقدامات لازم برای اجرای این دستور انجام شود.» کالدول درباره تهیه نسخه این اسناد می نویسد: «افتخاراً به پیوست، چنانچه احتمالاً موردنظر اداره بازرگانی و هیأت تجارت جنگ باشد، ترجمه ای از یادداشت (شماره ۱۶۲۳) به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، از وزارت خارجه ایران را تقدیم می دارم که در آن ممنوعیت صادرات مواد غذایی به طور خاص از ایران اعلام گردیده است.» (۲۰۰)

پلیس شرق ایران و خرید مواد غذایی از سوی انگلیسی ها

بی تردید می توان گفت، قحطی درخراسان به خاطرخرید انبوه و کلان مواد غذایی از سوی انگلیسی ها بوده است. سرلشکر دبلیو. ئی. آر. دیکسون ، بازرس کل «پلیس شرق ایران» و مسئول تهیه آذوقه و تدارکات، اطلاعات مفصلی درباره خرید مواد غذایی انگلیسی ها به دست می دهد. در آغاز جنگ ، شرق ایران به اشغال انگلیسی ها و روس ها درآمد و به اصطلاح «پلیس شرق ایران» تأسیس شد. با خروج نیروهای روسی در پاییز ۱۹۱۷، انگلیسی ها حدود ۳۰۰ مایل به سمت مشهد و مرز روسیه پیشروی کرده و در ۱۱ مارس ۱۹۱۸، مشهد را اشغال می کنند. دیکسون اضافه می کند: «هنگامی که نیروها [ی انگلیسی] به خراسان رسیدند، به سرزمینی وارد شدند که همیشه تهیه غذا برای آنها و حیواناتشان مقدور بود و هم می توانستند برای خودشان استفاده کنند و هم می توانستند ترابری خالی در حال بازگشت را با آن پر کنند و به مناطق محروم تر تحت اشغال پلیس شرق ارسال کنند؛ و آنها هم، چنین می کردند.» (۲۰۱) دیکسون تأکید می کند، علی رغم آنکه مهمات و تجهیزات پزشکی از هندوستان می آمد، نان، گوشت، غله و علوفه «در محل یا در خراسان قابل تهیه بود.» (۲۰۲) درست در زمان اعزام دنسترویل به غرب ایران ، یک «هیأت نظامی» به سرکردگی سرلشکر مالیسون (Malleston) نیز به مشهد اعزام شد. (۲۰۳) هدف اعلام شده این نیرو مقابله احتمالی با «حمله ترک ها و آلمانی ها»، سازماندهی اطلاعات و تهیه و آماده سازی منابع محلی برای نیروی بزرگتری بود که انتظارش می رفت. دیکسون می افزاید: «قبل از آنکه در آنجا مسئله ای درباره ارسال چیزی بیش از نیروی کوچکی که قبلاً در آنجا قرار داشت، مطرح باشد، پلیس شرق ایران آماده سازی های گسترده ای لازم داشت تا بتواند امور تأمین و نگهداری یک نیروی بزرگ را انجام دهد.» (۲۰۴) دیکسون بارها اظهار می کند که او مجبور بوده است به سرعت منابع غذایی مورد نیاز نیروهای پرشمار انگلیسی را که انتظار می رفت به شرق

ایران وارد شوند تأمین کرده و همه چیز را برای آنها آماده کند. (۲۰۵) او اظهار می دارد که به عنوان یک افسر ارشد تدارکات موظف بوده است «از منابع محلی به کامل ترین میزان بهره برداری کند.» (۲۰۶)

جومین بزرگ ترین روستای منطقه گناباد که در نیمه راه میان قائن و تربت قرار دارد و مقر معاون والی بود، به دپوی جمع آوری تبدیل شد و «به عنوان محل گردآوری منابع قابل تهیه از آن منطقه برای بارگیری مجدد ترابری خالی عازم مناطق شمالی تر» (۲۰۷) عمل می کرد. در تربت، دیکسون با والی ایرانی تماس می گیرد. والی سعی می کند دیکسون را قانع کند که خرید غله انگلیسی ها را او انجام دهد و از خرده دلالان «پدرسوخته هایی که بدترین هستند» باید پرهیز کرد. دیکسون هنرمندانه از این پیشنهاد طفره می رود. (۲۰۸) پیشتر در خاش دپوی دیگری به وجود آمده بود: «اینجا یکی از معدود نقاط حاصلخیز در این منطقه نامساعد است که یک پست در آن ایجاد شده است که دو منظور را دنبال می کند؛ یکی مرعوب کردن سرحدی ها (۲۰۹) و دیگری جمع آوری آنزوقه تولید شده در منطقه.» (۲۱۰)

دیکسون پس از آتش بس در نوامبر ۱۹۱۸ گزارش می کند که نیروهای انگلیسی دیگری به ایران وارد شده اند. او مشخصاً بیان می کند که پس از بسته شدن «خط تدارکات» استانبول، نیروهای انگلیسی مستقر در ماورای خزر، در ایران استقرار می یابند و این نیروها همراه با نفرات بومی خود باید از منابع شرق ایران تغذیه می شدند. (۲۱۱)

گزارش مفصل دیکسون درباره نحوه تملک محصولات کشاورزی سیستان و نقشی که کنسول بریتانیا در سیستان به طور خاص برعهده داشته است، افشا کننده است: «اما سیستان توانست کار بسیاری برای ما انجام دهد. ما باید از آقای گولد (Gould)، کنسول انگلیس در سیستان تشکر کنیم که به طور خستگی ناپذیر در تقویت تولید و جمع آوری محصول و انتقال آن به خط، فعالیت کرد.

اغراق نیست که بگوییم اگر تلاش های آقای گولد نبود، ما در بیش از یک مورد به طور وحشتناک شکست کامل می خوردیم.

گولد نه تنها با کشاورزان برای مازاد محصولشان قرارداد بست، بلکه توانست سهم غله دولت ایران را هم به چنگ آورد. در ایران کشاورزان بخش عمده مالیات در آمد زمین را به طور جنسی پرداخت می کنند دولت اغلب برای تبدیل آن به وجه نقد مشکل دارد. گولد سر بزنگاه توانست این درآمد غله ای را با پرداخت وجه آن به طور نقد در تهران به دولت ایران به چنگ آورد و این هماهنگی آسودگی دو جانبه قابل توجهی را برای ما و دولت ایران فراهم کرد. او پیوسته در این ولایت می چرخید و هر وسیله ای را که باعث افزایش آذوقه و تدارکات می شد به کار می گرفت و این در حالی بود که شناخت و نفوذ او بر جماعت کاسب، هماهنگی های بسیار رضایت بخشی را به وجود آورد که با حداقل در دسر برای ما، این کار به انجام رسید.» (۲۱۲) دیکسون درباره به دست آوردن منابع غذایی در خراسان هم اطلاعاتی به دست می دهد: «دیگر موضوع بسیار مهمی که مارک سینج (Mark Synge) در آن بسیار درگیر بود، تهیه آذوقه در خراسان بود. اگر بنا بود نیروی بزرگ تری به شمال شرق ایران بیاید، تنها راه برای تأمین آذوقه آن تملک بخش اعظم محصولات کشاورزی منطقه و ترتیب دادن خط انتقال آن محصولات بود. افسر ویژه ای از هند برای انجام خریدهای محلی به مشهد اعزام شده بود و او و مارک سینج پیوسته درگیر مشورت با سرکنسول و گفتگو با تجار و دلالان سرشناس محلی بودند. از سر دوراندیشی و احتیاط، برای نیروی مالیسون و پشتیبانی کاروان های در حال بازگشت به بخش هایی از خطوط ارتباطی که در آنجا امکان تدارک آذوقه نبود، آذوقه باید در همان محل تهیه می شد.»

بالا رفتن ارزش پول ایران

ابعاد وسیع خرید غله ایران توسط انگلیسی ها، دلایل افزایش شدید نرخ برابری قران را نیز تبیین می کند. در آغاز جنگ هر قران ۸/۷۵ سنت بود و تا ۱۹۱۸، ارزش قران به ۱۹ سنت رسیده بود. کالدول در گزارشی به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۱۶، از افزایش نرخ برابری قران می نویسد: «افتخار دارم که گزارش کنم ارزش تومان ایران در حال حاضر به طور غیرعادی بالاست. ارزش عادی قران نقره ایران ۰/۰۸۷۵ دلار است و بنابراین ارزش تومان ۰/۸۷۵ دلار؛ اما امروز بانک شاهی ایران برای حواله پانزده روزه نیویورک برای هر دلار ۸/۵ قران پرداخت می کند که ارزش هر تومان را ۱/۱۷ دلار یا بیش از یک سوم بالاتر از حالت عادی می سازد، لکن در حالی که ارزش دلار آمریکا بسیار پایین است، ارزش پوند انگلیس از آن هم پایین تر است. این چیزی است که بانک با اعلام نرخ هر پوند استرلینگ ۴۰ قران، اظهار کرده است و به هیچ نحی هم خرید نمی کند. از این رو برای تبدیل بیشتر حواله های حقوق و پرداخت هزینه های مربوط به این هیأت با طرف های بخش خصوصی مذاکره شده است تا بتوان آنها را با نرخ بهتری تبدیل کرد.» کالدول اضافه می کند: «این شرایط غیرعادی نتیجه علل و عوامل گوناگونی است: بانک انگلیس در اینجا و شعب دیگر آن در سراسر ایران مدعی هستند که حضور بیش از یکصد هزار نیروی روس در نقاط مختلف ایران نیازی غیرعادی برای قران نقره به وجود آورده که بر کمبود آن افزوده است. این در حالی است که دیگران مدعی هستند که بانک شاهی ایران، عملاً خرید و فروش حواله ها و تبادل [ارز] را در انحصار خود دارد و قرار است وامی را به پوند استرلینگ به دولت ایران اعطا کند که گفته می شود، این وام قرار است به پول ایران بازپرداخت شود. بانک مشتاق است که ارزش پوند تا حد امکان پائین نگه داشته شده و به تبع آن ارزش تومان تا حد امکان بالا باشد و به این ترتیب تا حد امکان پول کمتری [به تومان] پرداخت کند.» (۲۱۳) تا ژانویه ۱۹۱۷، نرخ برابری قران باز هم

افزایش یافته بود. کالدول در گزارشی به تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۱۷، درباره ارزش قران می نویسد: «مفتخراً اظهار می دارم که نرخ فعلی برابری پول های خارجی با پول ایران بسیار غیرعادی است. نرخ فعلی که ما مجبوریم دلار بفروشیم حدود ۴/۹ قران است و همه چیز حکایت از آن دارد که این نرخ کمتر هم خواهد شد. این باعث می شود در این زمان ارزش دلار آمریکا [در ایران] حدود ۴۲ سنت بشود. نرخ پوند استرلینگ ۲۴ قران است که قیمت تطبیقی آن را همانند دلار می کند». (۲۱۴)

در نوامبر ۱۹۱۸، نرخ برابری بالا باقی ماند. کالدول می نویسد: «از زمان آغاز جنگ، ارزش برابری قران بیش از دو برابر شده است. دلار طلا که به طور عادی ۱۱/۴۳ قران می ارزد، هم اکنون ۵/۵۰ قران ارزش دارد و اخیراً به ۵/۲۰ کاهش یافته است. طی فصل گذشته ارزش قران از ۵/۲۰ به ۵/۶۰ رسیده است؛ یعنی به اندازه ۹٪ نوسان داشته است.» در حالی که ارزش پول ایران افزایش می یابد، تجارت خارجی واقعی ایران کاهش شدیدی پیدا می کند. کالدول می نویسد: «در حال حاضر تجارت خارجی ایران در وضعیتی بسیار نامطلوب به سر می برد. از آغاز جنگ، تجارت در شمال ایران که بخش بزرگی از تجارت آن با روسیه است، تقریباً متوقف شده است. شاید تجارت در جنوب تا حدودی افزایش یافته باشد، اما به طور کلی تجارت ایران در دوران جنگ به بیش از یک سوم کاهش یافته است و طی یک سال گذشته حجم مبادلات تنها نصف چیزی است که پیش از جنگ بوده است.» کالدول اضافه می کند که اگرچه شاید در جنوب تجارت به خاطر سال بسیار بد پیش از آن یعنی ۱۹۱۷، افزایش یافته باشد، لکن «بزرگ ترین موهبت ایران نرخ غیرعادی و بالای برابری ارز است که باعث شده تنها نیمی از مقدار عادی قران برای پرداخت خریدهای خارجی ضرورت یابد». (۲۱۵) روشن است که با کاهش شدید واردات و صادرات افزایش شدید نرخ قران ناشی از «هزینه های نظامی» هنگامت انگلیسی ها بوده است؛ که عملاً صرف خرید مقادیر معتناهی مواد غذایی می

شد. علت افزایش ارزش قران را، کمبود نقره تصور می کردند. در آن دوران، معیار پول ایران نقره بوده است. تقاضای رو به رشد ارتش انگلیس برای نقره باعث کمبود آن شد و قیمت آن افزایش یافت و در ارزش برابری قران منعکس شد. کالدول توضیح می دهد: «در حال حاضر کمبود نسبتاً شدید سکه نقره در ایران وجود دارد. این امر تا حد زیادی به خاطر حضور ارتش انگلیس است که مقدار زیادی از این فلز را برای پرداخت به نیروها و هزینه خرید آذوقه محلی نیاز دارد. علاوه بر این، اکنون هنگام جابجایی نیروهاست؛ یعنی زمانی که پول کلانی باید به نواحی مختلف کشور ارسال شود. به این منظور، این پول تا زمانی که کار برداشت انجام شده و کشاورزان راهی شهرها شده اند تا ملزومات زمستان خود را بخرند، باز نخواهد گشت». (۲۱۶) کمبود نقره ادامه داشت. وایت گزارش می کند: «علیرغم آنکه دیگر نقره برای خرید محصول به نواحی روستایی ارسال نمی گردد، همچنان کمیاب است. علت اصلی این وضعیت، حضور شمار زیادی از نیروهای انگلیسی در ایران دانسته می شود». (۲۱۷) خریدهای گسترده انگلیسی ها که منجر به قیمت های بالا و پیش بینی قیمت های بالاتر از همین مقدار هم شده بود مشوقی شد برای ملاکان تا غله خود را احتکار کنند. یکی از این دست ملاکان، خود «احمدشاه» بود. همان طور که در فصل بعد تشریح خواهد شد، ساوثرد تصویری بسیار ناخوشایند از احمدشاه به عنوان جوانی طمع کار و بی رحم به دست می دهد. (۲۱۸)

بحث دیکسون درباره مسائل مالی حاوی اطلاعات فراوانی است و روشن می کند که درچه شرایطی خرید مواد غذایی انگلیسی ها، باعث افزایش ارزش قران شد. (۲۱۹) به گفته او با افزایش ارزش پول ایران، قیمت روپیه هند در اداره پست ارزان تر از شعبه محلی بانک شاهی ایران بود. (۲۲۰) زیرا بانک نرخ برابری قران روپیه را بر اساس نرخ متوسط ماه قبل تثبیت می کرد. در حالی که نرخ اداره پست (نرخ تلگراف شده از هند و به هند) بر اساس نرخ جاری بود. با افزایش مستمر ارزش قران، فرصت برای سودجویی به

وجود آمد: «برخی افراد خلاق دریافته‌اند که این قضیه راهی آسان و سریع برای ثروتمند شدن است». انگلیسی‌ها به سرعت این جریان را متوقف کردند. (۲۲۱) در می ۱۹۱۸، دنسترویل گزارش می‌کند که «مشکل آذوقه» حل شده است. اما مشکل دیگری به وجود آمده است و آن مشکل دستیابی به پول ایرانی برای پرداخت هزینه‌های خرید غله و منابع غذایی است: «تأمین آذوقه دیگر دغدغه نبود. اما مشکل دیگری در شکل قحطی پول ظاهر شد. مقدار پول موجود در ایران چندان گسترده نیست و در این هنگام نیازهای ما بسیار زیاد بود.» (۲۲۲) سوای مشکل افزایش پیوسته ارزش قران، مشکل عرضه پول به لطف دست «معجزه‌گر» مک موری، (Mc Murray) رئیس بانک شاهی ایران حل شد.

خرابکاری انگلیسی‌ها در تجارت خارجی ایران

گزارش «دوست» کنسول هایزر که در بالا آمد دربردارنده موارد نادرست بسیاری است. برای مثال، این ادعا که انگلیسی‌ها در حال توسعه تجارت ایران با بین‌النهرین بوده‌اند، نادرست است. در واقع، انگلیسی‌ها تمام سعی خود را کرده‌اند تا تجارت ایران با بین‌النهرین و ایالات متحده را خفه کنند. با تخریب تجارت ایران، انگلیسی‌ها درآمدهای گمرکی دولت ایران را کاهش دادند و بدین ترتیب مانع از آن شدند که ایران غله شدیداً مورد نیاز خود را از بین‌النهرین و ایالات متحده وارد کند. این کار چیزی کمتر از نسل‌کشی نبود. در ۱۵ آوریل ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها مقررات جدیدی را برای واردات از ایران به بین‌النهرین اعلام کرده بودند و این موارد در روزنامه‌های بغداد به چاپ رسیده بود. کنسول هایزر یک نسخه از این اعلامیه و ترجمه آن را ارائه می‌کند: «اصل و ترجمه‌ای از یک اعلامیه که در همان روزنامه درباره جمع‌آوری عوارض کالاهای وارده از ایران برای ناحیه تحت اشغال انگلستان در بین‌النهرین به چاپ رسیده است.» عنوان این «اعلامیه» عبارت بود از «پرداخت عوارض

برای واردات از ایران» و متن آن به این شرح بود:

تمام کالاها و تنباکوی وارداتی از ایران مشمول عوارض ۱۰ در صد قیمت کالا است که در اداره گمرک قابل پرداخت است. افرادی که از ایران کالا وارد می کنند، مقررات زیر را در نظر خواهند گرفت:

- اظهاریه کالاهای وارداتی به مقامات گمرک در بغداد، خانقین یا مندلی انتقال یابد.

- اگر این کالاها باید از جاده های منتهی به اماکن فوق الذکر عبور کنند، مالکان کالاها کتباً با نخستین افسر سیاسی که در مسیر خود با او روبرو می شوند، تماس گرفته و اظهاریه را به او تسلیم خواهند کرد. افسر سیاسی پس از دریافت ضمانت از مالک، برای عبور کالاها به سوی بغداد و ارائه آنها به اداره گمرکات برای اخذ عوارض، مجوز صادر می کند.

- مالکان کالاها اجازه دارند، پس از پرداخت عوارض گمرکی، تمام یا بخشی از کالای خود را درون محدوده تحت اشغال دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا، با اطلاع مقامات گمرک و کسب مجوز رایگان مبنی بر اینکه عوارض به طور کامل پرداخت شده و هیچ مانعی برای عرضه کالاها وجود ندارد، عرضه کنند.

- همراه کالاها، همواره باید یک مجوز وجود داشته باشد که اعلام دارد عوارض مربوطه، در بغداد پرداخت خواهد شد و یا آنکه به طور کامل پرداخت شده است. بدون هریک از این مجوزها، این کالاها را می توان ضبط و مصادره کرد.

بغداد، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۸، مأمور وصول گمرکات (۲۲۳)

روشن است که هدف از این مقررات، خفه کردن داد و ستد ایران با بین النهرین بود. بدین ترتیب، ایرانی ها ناتوان از صدور محصولاتی چون تنباکو، قادر نبودند از غله فراوان موجود در بین النهرین چیزی به ایران وارد کنند. علاوه

بر این، انگلیسی ها مانع تراشی در راه داد و ستد ایران با ایالات متحده را نیز آغاز کرده بودند. کالدول گزارشی از دخالت انگلیسی ها در امر داد و ستد با آمریکا و ممانعت از ورود منابع غذایی از ایالات متحده در دوران قحطی ارائه می کند. او می نویسد:

باید به دو نمونه از دخالت های انگلیسی ها در امر داد و ستد با آمریکا در جنوب ایران اشاره کنم. یک مورد در دوران جنگ در اوت ۱۹۱۷ اتفاق افتاد. قضیه مربوط به حمل سه هزار کیسه شکر آمریکایی از راه دریاست که نخستین محموله دریایی از این دست بود که به این کشور می آمد. نماینده ای از سوی کارخانه آمریکایی همراه محموله بود و پس از ورود به بندرعباس دریافت که تمام حیوانات بارکش که [پیش از این] به بندرگاه می آمدند [اینک] تحت فرماندهی و کنترل انگلیسی ها بوده و عموماً در ارتباط با نیروی تازه تأسیس پلیس جنوب ایران مورد استفاده قرار می گیرند. آمریکایی مسئول در این مورد، به معاون کنسول انگلیس در این شهر (که عملاً کنترل این منطقه را در دست دارد) مراجعه می کند و پس از بحثی طولانی قرار شد که اگر نماینده آمریکایی بتواند از خارج از بندرعباس حیوان بارکش تهیه کند، آنگاه اجازه داده خواهد شد بدون ایجاد مزاحمت برای نیروهای انگلیسی و معاون کنسول، محموله خود را بارگیری و تخلیه کند. فرد مسئول محموله تا مسافتی در حدود بیست و پنج مایل در بیرون شهر را می گردد و بالاخره می تواند کاروانی از سیصد و پنجاه شتر فراهم کند؛ اما مالک شترها که قصد داشت مانع صادرات حیواناتش و استفاده از آنها از سوی نظامی ها شود، اظهار داشت که تا زمان حصول اطمینان کافی از اینکه حیواناتش ضبط نخواهند شد، به شهر وارد نمی شود. او پیش پرداخت کرایه حیواناتش را دریافت نمود و به بندرعباس آمد. در آنجا ارتش، کاروان او را مصادره و به کار گرفت. هنگامی که به معاون کنسول مراجعه شد، او اظهار داشت، علیرغم آنکه به آنها قول داده است، اما نمی تواند هیچ کمکی به آمریکایی ها یا صاحب کاروان کند. بدین خاطر محموله شکر

اجباراً پنج یا شش ماه در بندرعباس ماند. این در شرایطی بود که حمل محموله های شکر هند و دست پروردگان انگلیسی به داخل کشور مجاز بود. معاون کنسول انگلیس به نماینده شرکت باربری دریایی پیشنهاد کرد، در صورتی که آنها به وی رسیدی اعطا کنند مبنی بر اینکه خسارت خود را به طور کامل دریافت نموده اند، پانصد تومان (حدود هزار دلار) به او خواهد پرداخت، اما به معاون کنسول اطلاع داده شد که ده هزار دلار هم خسارت این شرکت را جبران نمی کند و از این رو پانصد تومان پذیرفته نشد.

در ۱۹۱۹ همین شرکت محموله دیگری به ایران برد، این بار به محمره؛ و نماینده شرکت اظهار می دارد که بهترین نرخ حمل باری که او می توانسته تأمین کند برای مسیر بمبئی به محمره به مبلغ شصت و پنج روپیه برای هر تن در چهل فوت مکعب بوده است، و این در حالی بوده است که او می داند برخی شرکت های انگلیسی در همان زمان می توانسته اند نرخی در حدود چهل و پنج روپیه در هر تن را تأمین کنند.

کالدول مورد دیگری را تشریح می کند:

مورد دیگری در کرمان بود. در آنجا نماینده یک شرکت فرش آمریکایی مستقر بود. این مرد یک ارمنی و تبعه عثمانی بود که دو سال در آمریکا زندگی کرده بود و این زمان برای او کافی بود تا آمریکا را بشناسد و بیشتر از هر جای دیگری که می شناخت، دوست داشته باشد. او روزنامه ها و مجلات آمریکایی را دریافت می کرد و اغلب مقالاتی از آنها را که به نفع آمریکا بود می خواند و گاه پا را از این فراتر می نهاد و می گفت، اگر آمریکا وارد جنگ نمی شد، متفقین برنده نمی شدند و آمریکا عامل تعیین کننده و برنده جنگ بوده است. کنسول انگلیس در کرمان گزارش هایی درباره این گونه موارد دریافت کرد و جاسوسی برای پی گیری فرد خاطی گمارد. کارگزار که دارای اختیارات محلی در مواردی است که منافع خارجی ها با منافع ایران منافات پیدا می کند، مطلع

شد که کنسول انگلیس از این نماینده شرکت خارجی خشنود نیست، و در هر پرونده ای که ارتباطی با این مرد یا شرکتش داشت، به نفع ایرانی ها رأی صادر می کرد. عرصه آن قدر بر مرد ارمنی در کرمان تنگ شد که ترجیح داد آنجا را ترک کند، اما جسارت آن را نداشت که بدون اخذ اجازه از کنسول انگلیس برود (از ترس آنکه به محض خروج از شهر دستگیر شود). بنابراین نزد کنسول رفت و اجازه خروج خواست. در آنجا از او پرسیدند: «چه تضمینی می دهی که هرگز به اینجا باز نخواهی گشت؟» مرد چنان به ستوه آمده بود که پس از گرفتن اجازه ای که تقاضا کرده بود، در واقع از کرمان گریخت و کسی را هم مسئول پیگیری منافع شرکتش نکرد و در نتیجه شرکت در آن ناحیه ضرر فراوانی کرد. (۲۲۴)

دیگر اشتباه آشکار گزارش «دوست» هایزر این ادعاست که انگلیسی ها اجازه داده بودند یک محموله مهم غله از بین النهرین به ایران صادر شود. اگر چنین باشد، چرا باید درست در مرز بین النهرین در قصرشیرین، قحطی آن چنانی وجود داشته باشد؟ ساوثرد با مشاهده صحنه دردناکی در قصرشیرین به هنگام صرف ناهار، اشاره می کند که درست آن سوی مرز بین النهرین، غله کافی در دسترس بوده است. در هندوستان نیز غله فراوان وجود داشت. او می افزاید: «اینها همه در شریطی بود که چند صد مایل دورتر، غذای فراوان وجود داشت، اما به خاطر نبود امکان حمل و نقل در دسترس نبود... به من گفتند در بخشهایی از ایران، انبارهای غله قابل توجهی وجود داشت که به قیمت های کلان دست یافتنی بودند. همچنین در آن سوی مرز در بین النهرین نیز انبارهای غله وجود داشت، اما راهی برای انتقال این غله وجود نداشت. ایران نگون بخت فرصت نیافته است که جاده ها و راه آهن خود را توسعه دهد، کمتر از یکصد مایل راه آهن در تمام این کشور بزرگ [ایران] وجود دارد و به نظر می رسد توسعه حمل و نقل اهمیت بسیار بیشتری نسبت به توزیع واقعی ثروت در کشور دارد.

ایران به غذا و سیستم حمل و نقل و غذا، و نه پول، محتاج است و غذا را در صورت فراهم بودن امکان حمل و نقل می توان از داخل و خارج تأمین کرد.»

ساوثرد می افزاید: «اینها نخستین موارد از دیده ها و تجارب متعدد من از این دست بود که در سفر کوتاهم به ایران تجربه کردم؛ این موارد حاکی از گرسنگی هولناک در سرزمینی است که در بخشهایی از آن و نیز برخی کشورهای همسایه اش غذای فراوان در دسترس است؛ اما به خاطر نبود امکان حمل و نقل دست یافتنی نیست. آدمی چشم در چشم این اوضاع شرم می کند که غذای خود را بخورد و به این می اندیشد که آیا این مردم فقیر آیا هرگز درک کرده اند شکمی پر از غذا داشتن چگونه است؟ بعد از این تجارب هرگز نتوانستم از اطعام گرسنگان سرباز زنم؛ و معتقدم هیچ بشرعادی دیگری هم نمی توانست چنین نکند. افتخار می کنم که در ایالات متحده بزرگ ما مردمان بزرگ دل بسیاری هستند که به این کار علاقه مندند و دست کم بخشی از آنها نیازهای این قربانیان نگون بخت را می فهمند که بخش عمده بدبختی آنها به خاطر اقتصاد و سیاست عقب مانده آنهاست. سخاوت مردم آمریکا در ارسال کمک ها شهرتی برای شان در میان این فقرای بدبخت به هم زده است که باید از حفظ آن مغرور باشند.»

ساوثرد با اشاره به ضرورت واردات غله از هند، در پایان چنین می نویسد: «ایرانی قحطی زده پول را نه می تواند بخورد و نه بکارد، اما غله را می تواند بخورد و بکارد. با وجود همسایه ای چون هند که در آن مقادیر زیادی غله را می توان با قیمتی معقول خریداری کرد، به نظر می رسد که بسیار بهتر است به جای توزیع پول، مقداری از آن غله را به دست نیازمندان رساند، زیرا به هنگام قحطی رعایا اغلب نمی توانند با پول غذایی برای خود تهیه کنند. ورود غله به شکستن تنگناها در منابع موجود غله در کشور کمک خواهد کرد، لکن ورود و توزیع کمک های مالی باعث می شود مالکان ثروتمند سود کلان خود

را حفظ کرده و نابسامانی اقتصادی عمومی توده های مردم ایران ادامه یابد... تلاش برای تأمین منابع برای خرید کامیون یا وسایل نقلیه دیگر؛ استخدام کارگران روستایی در جاده سازی؛ خرید و واردات غله از هند و دیگر کشورهای همسایه و بخشهای دوردست ایران... تجارت آمریکا امکانات بسیار بزرگی در این نواحی از خاور نزدیک در اختیار دارد. جایی که مردم آن از قبل به کالاهای آمریکایی علاقه مند شده اند و به مردم آمریکا و دولت آن با احترام نگاه می کنند، هر چند که چیز چندانی هم از سخاوت و ایده آل های سیاسی زبانزد ما نمی دانند.» (۲۲۵)

در گزارش دیگری، ساوثرد بار دیگر تصریح می کند که «ناتوانی در حمل» غله از بین النهرین به ایران فقط به خاطر نبود یک جاده مناسب نبوده است. او ذکر می کند که دست کم تا می ۱۹۱۸ جاده بسیار خوبی میان مرز بین النهرین و دریای خزر وجود داشت. با وجود این- همان طور که در بالا توضیح داده شد- نه تنها قحطی تا ژوئیه ۱۹۱۹ در ایران ادامه یافت، بلکه انگلیسی ها مقدار قابل توجهی از غله ایران را علیرغم وجود شرایط آزردهنده قحطی خریداری کردند. ساوثرد اوضاع جاده را توضیح می دهد: «جاده روز به داخل ایران تا همدان، مسافتی که حدوداً بیش از ۳۵۰ مایل است، دارای چند گذرگاه کوهستانی و طولانی است و اندکی بهتر از راه کاروان رو در سرزمینی ناهموار و نسبتاً خشک است، هر چند که روس ها و ترک ها در سالهای اشغال این خطه در ۱۹۱۵، ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ مقداری راه در آن ساخته اند. جاده بسیار خوبی از همدان تا خزر وجود دارد که مسافتی در حدود ۳۰۰ مایل است، ترابری نیروی نظامی و متعلقات آن در بردارند مشکلاتی بود و امکان استفاده از جاده تا میزان قابل ملاحظه ای وجود نداشت؛ مگر تا اواخر بهار که بارش ها قطع شده و برف گذرگاه ها ذوب شد. به هر حال، اقدامات مؤثری انجام گرفت و تا اواسط

می امسال کامیون ها و ون های فورده از این مسیر در حال تردد به ایران بوده و نیرو و امکانات جابجا می کنند.» در همین گزارش ساوثرده تردیدی به جای نمی گذارد که جاده خوبی بین روز و همدان وجود داشته است: «کار بهسازی جاده ادامه یافته است و تا پایان اوت، مسافت مناسبی جاده قابل استفاده در مسیر راه کاروان رو از روز به همدان ساخته شده است.» (۲۲۶)

در حالی که در برخی قسمت های ایران جاده های خوب وجود داشت، در کشوری که یکی از بزرگ ترین تولید کنندگان سوخت جهان بود، بنزین پیدا نمی شد. انگلیسی ها نه تنها با محروم کردن ایران از بنزین، در تجارت خارجی ایران اخلال می کردند، بلکه تجارت و سفرهای داخلی را نیز با سخت و گران کردن شدید ترابری، عملاً غیرممکن ساختند. کالدول در گزارشی به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ می نویسد: «علاوه بر تشریح برخی شرایط غیرعادی که در اثر جنگ و قحطی در ایران به وجود آمده است و بالا رفتن قیمت ها در پی آنها، افتخار دارم اطلاعات زیر را درباره هزینه ترابری محلی به عرض برسانم.»

شترهای بارکش به بیست و پنج تا سی دلار برای هر بوشل جو و نود تا یکصد دلار برای هر تن یونجه و بیست و هشت تا سی و دو دلار برای هر بوشل گندم رسیده است. در دیگر ولایات، چه بسا قیمت ها بالاتر از اینها هم باشد؛ قیمت ها در نقاط مختلف بسیار متفاوت است. برای مثال، اخیراً گندم در تهران هر بوشل بیست و چهار دلار بود، در حالی که در همدان، در دویست و پنجاه مایل آنسوتر، قیمت هر بوشل چهل دلار بود. تفاوت قیمت ها به خاطر امکانات حمل و نقل است که اساساً وجود ندارد. اخیراً گزارش شد که در ولایت سیستان، در فاصله کمتر از ششصد مایلی تهران، گندم فراوان است و هر بوشل یک دلار و پنجاه سنت به فروش می رسد، در حالی که درست در همین زمان، قیمت در شهر، هر بوشل بیش از بیست دلار بوده است و در برخی نقاط کشور هم

نزدیک به دو برابر این مقدار.»

نکته قابل توجه تر کمبود و گرانی بنزین بود. شرکت نفت انگلیس و ایران که دست کم دو سوم آن در مالکیت دولت انگلستان بود، حجم گسترده ای از محصولات نفتی خام یا پالایش شده را تولید می کرد و در اختیار ارتش انگلستان قرار می داد. در حالی که انگلیسی ها نیروی «بی پایان» ترابری موتورهای را در غرب و شرق ایران در اختیار داشتند، قیمت بنزین در ایران هر گالن شش دلار بود. کالدول توضیح می دهد: «شاید حیرت آورترین ارقام را بتوان برای هزینه های سفر ذکر کرد. اخیراً یک مقام دولتی قصد کرد از اینجا به اصفهان برود که حدوداً سیصد مایل فاصله دارد. مردی پیدا شد که می خواست او را با خودرو به اصفهان ببرد، قیمتی که مطرح شد نهصد تومان بود؛ که به نرخ رایج دقیقاً برابر پانصد دلاریا هر مایل پنج دلار می شود. از آنجا که بنزین هر گالن شش دلار است و می باید به طریقی به ایستگاههای مختلف سفری در مسیر اصفهان ارسال گردد، این قیمت آن چنان هم که به نظر می رسد، غیرمتعارف نیست.» واضح است که انگلیسی ها مشکل کمبود سوخت نداشتند. کالدول ادامه می دهد: «به طور کلی سفر در ایران عملاً غیرممکن است و آنهایی که سفر می کنند، عموماً از کامیون های نظامی روس ها و انگلیسی ها استفاده استفاده می کنند، اگر چه حتی این هم به خاطر نبود جاده های قابل عبور و مرور در بیشتر نقاط، کار سختی است.»

کالدول درباره آن مقام دولتی بینوا می افزاید: «او که نمی توانست چنین بهایی را برای خودرو بپردازد، کوشش کرد تا برای رفتن به شیراز، در فاصله حدود ششصد مایلی، درشکه یا دلجانی تهیه کند و مجبور شد برای کرایه آن پانصد و پنجاه تومان (اندکی بیش از یکصد دلار) بپردازد.» (۲۲۷)

تفتیش ارزاق

واکنش دولت ایران به بحران مواد غذایی، «تفتیش ارزاق» بود. این اقدام نه تنها بی تأثیر، بلکه بی شک مضر بود. یک جنبه بسیار جالب این اقدام تغییر جهت انگشت اتهام به سوی تولیدکنندگان ارزاق داخلی و در نتیجه برداشته شدن اتهام از دوش انگلیسی ها بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، کالدول در تلگرافی چنین می نویسد: «از سوی مأمور بلژیکی گمرکات، تفتیش ارزاق در ایران برقرار شده است.» او همچنین می افزاید: «صادرات غله، گاو، گوسفند و غیره از ایران ممنوع است.» (۲۲۸) روشن می شود که «تفتیش ارزاق» در ایران تنها منحصر به ولایت تهران بوده است. کالدول این گونه گزارش می کند: «مفتخراً به پیوست یک نسخه از ترجمه یادداشت شماره (۲۲۳/۳۹) وزارت خارجه را به تاریخ بیست و سوم را که دربردارنده مقررات منتشر شده از سوی آقای مولیتور، مفتش ارزاق، درباره نحوه خرید و جابجایی غله در ولایت تهران است، ارسال می دارم.» (۲۲۹) این اعلامیه که به امضای لامبرت مولیتور، مفتش ارزاق و بازرس ذخایر سلطنتی رسیده است و تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۱۸ (۱۳ میزان ۱۳۳۶) را بر خود دارد، شامل مقررات زیر است:

در اجرای تصمیم هیأت وزیران، در چهاردهم ذی الحجه ۱۳۳۶ (۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸)

به شماره (۱۱۲۷) که در روزنامه «ایران»، به چاپ رسید، مفتش ارزاق موارد زیر را اعلام می کند:

- ۱) دولت تمام محصول گندم ولایت تهران، به استثناء بذر و ذخیره سالانه زارعان و مالکان را برای استفاده در پایتخت در اختیار می گیرد.
- ۲) حمل گندم از تهران و حوالی آن شدیداً ممنوع است.
- ۳) خرید و فروش تجاری گندم مجاز نیست.

۴) فقط دولت می تواند گندم بخرد.

۵) کسانی که مانع اجرای اقدامات مفتش ارزاق گردند و از مقررات مربوط به ارزاق تبعیت نکنند، بنا به احکام جداگانه ای که از سوی کابینه صادر می شود، مجازات خواهند شد.

جزئیات مقررات به تفصیل ذکر شده است و مهم ترین بخش آن به این شرح است:

همان طور که در اعلامیه قبلی ذکر شده است، اگر کسی سعی کند از ولایت تهران گندم و جو خارج کند، در صورتی که آن گندم و جو مربوط به ولایت تهران باشد، ضبط خواهد شد. به این منظور نیروی مخصوصی برای جلوگیری از خروج گندم و جو از ولایت تهران تدارک شده است. حمل و نقل گندم و جو در داخل ولایت، مثلاً برای کاشت، محدودیتی نخواهد داشت. کسانی که خانه دارند و پیش از انتشار این اعلامیه از اطراف تهران گندم و جو خریده اند، فرصت دارند گندم و جو خود را تا قبل از ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸ (۱ عقرب ۱۳۳۷) به تهران بیاورند. در صورتی که آنها قبل از این زمان گندم خود را نیاورند، دیگر اجازه حمل نخواهند داشت و دولت آن را خواهد خرید. اما مالکان می توانند گندم و جو لازم برای مصرف سالانه خود را به تهران بیاورند مشروط بر آنکه مطابق با قاعده معمول، قبلاً از اداره ارزاق مجوز گرفته باشند و پس از بررسی اداره مذکور، گندم و جو خود را به خانه هایشان ببرند. آن افرادی که می خواهند گندم و جو خود را خارج از ولایت تهران تهیه کنند آزاد خواهند بود، منوط به آنکه بارنامه (مجوز بارگیری) خود را به امضاء رئیس مالیه محلی که از آن جو و گندم خریداری کرده اند، دریافت کرده باشند تا به این ترتیب نشان داده شود که بار مذکور در بیرون ولایت خریداری شده است؛ و بنا به قانون مالکان باید مجوزهای اداره تفتیش ارزاق را پیش از آوردن گندم یا جو خود به تهران، بگیرند.

در ادامه اعلامیه آمده است: «گندم و جوی که احتکار و خرید و فروش شود، از سوی دولت ضبط خواهد شد.» مالکان غله دو ماه از تاریخ این اعلامیه فرصت داشتند تا دولت را از مقدار و محل نگهداری غله خود آگاه سازند: «پس از انقضای این زمان، مأموران دولت به زور غله مورد نیاز را برای تأمین نیازهای عمومی ضبط خواهند کرد.» در این اعلامیه همچنین آمده است: «اگر آن افرادی که قبل از انتشار این اعلامیه غله خود را پنهان ساخته اند، شخصاً به اداره ارزاق مراجعه کرده و مأموران مسئول امور ارزاق را درباره غله خود مطلع سازند، مؤاخذه نخواهند شد. درباره غله آنها مطابق با مقررات این اعلامیه رفتار خواهد شد.» یعنی آن غله به زور و با قیمت دولتی خریداری می شد. این اعلامیه تهدیدی هم در بر داشت: «تمام کسانی که تلاش کنند با اقدامات مأموران دولتی در نظارت بر انبارهای غله در هر مکانی مخالفت ورزند، به عنوان کسانی تلقی خواهند شد که از قوانین دولتی سرپیچی و علیه تسهیل توزیع ارزاق عمومی اقدام کرده اند؛ و بنابراین مطابق بند چهارم تصمیم کابینه در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸ به شماره (۱۱۲۷) مجازات خواهند شد.» تهدید نهایی متوجه مالکان بود: «علاوه بر مجازات قطعی تمام کسانی که مستقیماً با اقدامات دولت مخالفت کرده اند، دولت مالکان غله و مباشران محلی را که به مخالفت ها دامن بزنند، جریمه خواهد کرد.»

این مقررات کمبود واقعی ناشی از خریدهای انگلیسی ها را نتوانست از میان بردارد. به نظر می رسد که مقصود اصلی از این مقررات آن بود که «احتکار» و ذخیره سازی مالکان و تاجران مسبب قحطی نشان داده شود. کابینه وثوق الدوله با دور کردن اتهام از انگلیسی ها، وفاداران به قدرتی که او را آورده و نگهداشته بود، خدمت کرد. لاپوشانی بزرگ ترین تراژدی ایران، خیلی پیش از این آغاز شده بود. (II)

فصل سوم

◀ میزگرد بررسی قحطی بزرگ؛ هولوکاست ایرانی افسانه بود؟

تاریخ ایرانی: جنگ جهانی اول که آتش آن از ماه اوت ۱۹۱۴ تا نوامبر ۱۹۱۸ در بخش بزرگی از جهان فروزان بود، ایران بی‌طرف را نیز بی‌نصیب نگذاشت که متفقین با نقض بی‌طرفی سرحدات ایران را در هم شکستند و راه به درون خاک ایران گشودند؛ حضوری که تا سال‌ها پس از جنگ نیز تداوم یافت. یکی از مهمترین تبعاتی که برای جنگ جهانی اول برشمرده می‌شود، وقوع قحطی در ایران در فاصله سال‌های جنگ است. ماجرای که محذقی مجد در کتاب مشهور خود «قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران» آن را در ابعادی بزرگ تصویر کرده است. بحرانی انسانی با میلیون‌ها کشته که برخی از آن با عنوان «هولوکاست ایرانی» یاد کرده‌اند. اما آیا به راستی قحطی ناشی از جنگ جهانی اول چنین گسترده و همه‌گیر بوده است؟ نقش هر یک از دول بیگانه حاضر در خاک ایران به ویژه قوای روسیه و بریتانیا در بروز و تشدید این بحران چه بوده است؟ برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی بود که گروهی از پژوهشگران تاریخ به دعوت «انجمن ایرانی تاریخ» و با همکاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در ساختمان مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران گردهم آمدند و نشست با عنوان «پیامدهای جنگ جهانی اول و قحطی در ایران» برگزار کردند.

دکتر الهام ملک‌زاده دبیر نشست در بیان زمینه‌های تشکیل این جلسه به پژوهشی اشاره کرد که سال گذشته تهیه آن رادرحوزه کاری خودآغاز کرد: «نقش دولت‌های روس و انگلیس در جنگ جهانی اول و بروز قحطی در ایران در سال‌های جنگ و پس از آن». او با بیان اینکه برای انجام این پروژه بیش از ۴۰۰۰ سند در سازمان اسناد، آرشیو وزارت امور خارجه و آرشیو مجلس

شورای اسلامی مورد مطالعه قرار گرفت، گفت: «از مجموع این اسناد بیش از ۷۰۰ عنوان به صورت مستقیم در این پژوهش استفاده شد و نتایج جالبی به همراه داشت.»

به گزارش «تاریخ ایرانی»، ملکزاده با اشاره به روایت‌هایی که از نقش دول خارجی در شکل‌گیری قحطی وجود دارد، هرچند تصور غالب مبنی بر نقش عمده‌تر دولت بریتانیا در بروز قحطی ایران طی سال‌های جنگ جهانی و پس از آن را رد نکرد اما کیفیت این مداخله را با موارد مشابه از سوی دولت‌های روس و عثمانی غیرقابل مقایسه دانست و گفت: «انگلستان که تلاش کرده همواره پرستیژ سیاستمدارانه خود را حفظ کند، بیشتر از طریق خرید عمده غلات در این موضوع مشارکت داشته است و به همین دلیل در پژوهشی که داشتیم هیچ‌گونه سندی که نشانه غارت، حمله به مردم و چپاول از سوی قوای انگلیس باشد، به دست نیامد. با این حال برخلاف آنچه در کتاب‌ها و مقالات منتشره آمده که دولت روس و بعد شوروی سوسیالیستی، کمتر نقش تخریبی در ایران آن دوران داشته و پس از انقلاب اکتبر بیشتر گرفتار مسائل داخلی بوده و گزندی از این سو به ایران نرسیده، اتفاقاً اسناد نشان می‌دهد دولت روسیه طی سه سالی که در ایران حضور داشته و حتی پس از آن با روی کار آمدن دولت بلشویکی شوروی خسارات و صدمات بسیاری به منابع اقتصادی و انسانی ایران وارد آورده و همزمان با دولت عثمانی در غرب ایران، نقش تخریبی عمده‌ای از جنس غارت و حمله داشته‌اند.»

اوبا بیان اینکه در مرگ و میرگسترده آن سال‌ها دلایلی چون «بروز بیماری‌های واگیردارگسترده، درگیری‌های منطقه‌ای بین اقوام به واسطه آشفتگی‌های اجتماعی و درگیری اقلیت‌های مذهبی در مناطق مرز نشین» نقش ویژه‌ای داشته‌اند، خاطر نشان کرد: «آمار رسمی از مرگ و میر آن سال‌ها وجود ندارد اما بر اساس گزارش‌هایی که بر جای مانده جمعیت ایران در آن سال‌ها بسیار کمتر

از آنچه گفته شده، بوده و طبق اخبار منتشره در روزنامه های آن زمان که بعضاً جمعیت شهرها را به تفکیک بیان کرده‌اند، یکی از پرجمعیت ترین شهرها شهر تهران با ۳۵۰ هزار نفر جمعیت بوده و بر همین اساس جمعیت کل کشور از مرز ۱۳ میلیون فراتر نمی‌رفته است.»

ملک‌زاده با اشاره به تصورات پیش‌بینی و پیش فرض هایی که پیش از آغاز پژوهش آغاز پژوهش در مورد بحث قحطی و آمارکشته‌شدگان آن وجود داشت، تصریح کرد: «هرچند تصور اولیه و بسیاری از کتب و مقالات موجود پیرامون موضوع قحطی در سال‌های جنگ جهانی اول، مدعی مرگ و میر چند میلیون نفری یعنی چیزی بین ۸ تا ۱۲ میلیون کشته هستند، اما اسناد نشان داد در آن برهه تاریخی با وجود تلفات زیاد، از یک سو دلایل مرگ افراد الزاماً قحطی نبوده است و از سوی دیگر بر اساس جمیع اسناد و با توجه به جمعیت تخمینی ایران در آن زمان که به زحمت به ۱۳ میلیون نفر بالغ می‌شد، رقم ۱۲ میلیون کشته نمی‌تواند درست باشد و به نظر می‌رسد رقم واقعی در بدبینانه‌ترین حالت چیزی کمتر از یک میلیون نفر بوده است.»

دبیر نشست «پیامدهای جنگ جهانی اول و قحطی در ایران» با اشاره به نتایج به دست آمده در پژوهش مزبور که عمدتاً متفاوت با اکثر مطالب گفته شده تا امروز بوده است، دلیل تشکیل این نشست را راستی‌آزمایی و برآورد علمی از نتایج این تحقیق برشمرد و گفت: «از دوستانی دعوت کردیم که هر یک به مجموعه‌های دیگری از اسناد در داخل و خارج از ایران پیرامون موضوع جنگ جهانی اول و قحطی در ایران دسترسی داشته‌اند و تلاش می‌کنیم در این نشست از یافته‌های آنان برای تکمیل پژوهش انجام شده بهره ببریم.»

* تفرشی: هر کاهش جمعیتی نشانه مرگ و میر نیست

مجید تفرشی، پژوهشگر و سندپژوه، دومین سخنران این نشست بود که تحولات اجتماعی ایران در دوران جنگ جهانی اول بر اساس اسناد بریتانیا را موضوع بحث خود قرار داد. او در ابتدای سخن با اشاره به مشکلات موجود در راه بررسی آرشیوهای اسنادی بریتانیا پیرامون جنگ جهانی اول گفت: «متأسفانه دو مشکل وجود دارد. نخست پراکندگی و گستردگی این اسناد که دسترسی فیزیکی به آن‌ها را برای پژوهشگران ایرانی دشوار کرده و دوم نگاه بدبینانه‌ای که نسبت به این اسناد در ایران وجود دارد، آنچنان که حتی برخی اعتقاد دارند این اسناد ممکن است با توجه به ذی‌نفع بودن بریتانیا در موضوع جنگ جهانی اول، دستکاری شده یا جعلی باشند. یا اینکه دستکم برای تغییر نگاه محققان ایرانی نسبت به تحولات داخلی ایران از جمله جنگ جهانی اول جهت‌دار باشند.»

تفرشی با بیان این که چیزی حدود ۲۰۰ هزار برگ سند پیرامون جنگ جهانی اول و ایران در آرشیوهای بریتانیایی وجود دارد، گفت: «از این میزان نیمی از اسناد در آرشیو ملی بریتانیا نگهداری می‌شد و نیمی دیگر در آرشیوهای دیگر. عمده این اسناد، اسناد وزارت خارجه بریتانیا است که در چند مجموعه نگهداری می‌شود. مجموعه اول، تمامی مکاتبات وزارت امور خارجه بریتانیا با سفارت خود در تهران یا دوایر مختلف در لندن پیرامون موضوع ایران است. مجموعه دوم اسناد کنسولگری‌های بریتانیا در تهران و سایر شهرهای ایران و سوم مجموعه اسناد چاپی در همان دوران است که برای استفاده مسئولین وقت تهیه شده و البته مجموعه‌های دیگری که از مهمترین آن‌ها می‌توان به اسناد وزارت درياداری و سازمان امنیت بریتانیا اشاره کرد.»

او با اشاره به مسائل و مطالب پوشش یافته در قالب این اسناد ادامه داد:

«از نظر جغرافیایی این اسناد عمدتاً به بازتاب تحولات مناطق تحت نفوذ بریتانیا یعنی فارس، بوشهر و سواحل جنوبی می‌پردازد، بخصوص در موضوع تقابل نیروهای ژاندارمری تحت امر سوئدی‌ها و نیروهای بریتانیایی که مکرراً در فارس و بوشهر با هم درگیر بودند، اسناد بسیاری هست. ولی در مورد مناطق شمالی و غربی نیز سندهایی در آرشیو بریتانیایی ثبت و ضبط شده است. بعد از مناطق جنوبی، بیشتر اسناد در مورد مناطق شرقی شامل سیستان و بلوچستان و مکران و شمال شرقی و جنوب شرقی است. یعنی به ترتیب اسنادی که وجود دارد اول جنوب، بعد جنوب شرق، بعد شرق و بعد شمال شرق. مساله دیگری که در این اسناد چشمگیر است مساله وقوع انقلاب اکتبر در روسیه است که بحث رویارویی، تعامل و تقابل نیروهای بریتانیایی شامل دولت بریتانیا، دستگاه دیپلماتیک بریتانیا در تهران و وزارت مستعمرات و نایب السلطنه هند با این واقعه در آن مطرح است. واکنش‌ها و سیاست‌هایی که در بسیاری موارد متفاوت و بعضاً غیر همسو با یکدیگر است.»

تفرشی با استناد به اسناد مطالعه شده در آرشیوهای بریتانیا به مسائل مطرح شده در کتاب محمدقلی مجد پرداخت و خاطرنشان کرد: «مساله قحطی و مرگ و میر در این اسناد بطور آشکار وجود دارد. یعنی غیر از زد و خوردهای نظامی و تنش‌های سیاسی، مسائل اجتماعی- اقتصادی زندگی مردم در این اسناد وجود دارد. آنچه که در مقایسه میان کتاب آقای مجد و اسناد ملی بریتانیا و اسناد آرشیوهای ملی ایران وجود دارد این است که باید توجه داشت در این کتاب اشتباهی رخ داده است. اشتباهی که نمی‌دانم عامدانه بوده یا نا آگاهانه. ایشان در جاهای مختلف کتابشان هرگونه کاهش جمعیتی را در هر شهر و ولایتی مرگ و میر تلقی کردند. در حالی که مطابق اسنادی که در آرشیوها موجود است در آن زمان در صفحات مختلف ایران، به ویژه صفحات جنوبی مثل بندرعباس و لنگه ما مرتباً با مساله مهاجرت روبرو بودیم یعنی به دلایل مختلفی، از جمله قحطی، فشارهای حکومت و فشارهای دولت‌های

خارجی اشغالگر ایران مردم مناطق زندگی خود را ترک می‌کردند و این کاهش جمعیت خیلی اوقات به این دلایل بوده است. مثال اینکه بندر لنگه در دو نوبت طی جنگ‌های جهانی اول و دوم خالی از سکنه شده است. اگر به این نکته توجه نداشته باشیم که مردمان این منطقه به صفحات مرکزی ایران یا مناطق عمان و سایر نقاط خلیج فارس مهاجرت کردند و آمار و اسناد آن را نبینیم ممکن است تصور کنیم همه این افراد کشته شدند یا یک شهر به طور کامل قتل عام شدند، در صورتی که این طور نبوده است.»

تفرشی با بیان اینکه «این به آن معنا نیست که مرگ و میرنداشتیم یا قحطی نداشتیم»، تصریح کرد: «در اسناد بریتانیا اسنادی با عنوان "قحطی و تلاش برای رفع قحطی" وجود دارد که نشان می‌دهد موضوع قحطی هم از سوی ایران و هم در اسناد بریتانیا فصل مشخصی را به خود اختصاص می‌دهد که کاهش محصولات و کاهش واردات غلات، صادرات این محصولات از سوی روس و بریتانیا برای نیروهایشان در کشورهای همجوار، گرانی اقلام غذایی و احتکار از جمله دلایل اصلی آن بوده است. حقیقت این است که مساله قحطی و مرگ و میر قطعاً در آن دوران وجود داشته اما بر سر ابعاد و دامنه این اتفاق بحث‌هایی وجود دارد.»

* ططری: در اسناد کمتر اثری از نقش مخرب انگلیس به ثبت رسیده است

دکتر علی ططری، مدیر مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی سخنران بعدی این نشست بود که به ارائه آماری از اسناد موجود در این مرکز پیرامون جنگ جهانی اول و پیامدهای آن در ایران پرداخت. او با بیان اینکه پیرامون موضوع جنگ جهانی اول و تبعات آن ۱۰۰۰ برگ سند و در مجموع ۳۰ پرونده شکایت مردمی در مجلس وجود دارد، گفت: «از این تعداد پرونده، بیشترین سهم در میان کشورهای شاخص درگیر در جنگ که در ایران حضور

داشتند، متعلق به روسیه با ۲۰ پرونده است و پس از آن دولت عثمانی با ۶ پرونده و دولت انگلیس با ۲ پرونده در رده‌های بعدی قرار دارند.»

او با اشاره به موضوعات مطرح شده در اسناد مجلس پیرامون جنگ جهانی اول و تبعات آن تصریح کرد: «عدم پرداخت بدهی و مال‌التجاره، غارت اموال و احشام، اهانت و تخریب شخصیت و سوءاستفاده، قتل و اسارت، تجاوز به عفت و قحطی به ترتیب بیشترین سهم را در پرونده‌های موجود در مجلس به خود اختصاص می‌دهند.»

ططری با بیان اینکه نویسندگان عرایض از تمامی طبقات اجتماعی امم از رعایا، خوانین و سران ایلات، رجال سیاسی، زارعین و پیشه‌وران، علما و تجار را شامل می‌شوند، گفت: «در این میان استان‌های گیلان، کرمانشاهان، آذربایجان، خراسان و خوزستان به ترتیب بیشترین شکایات ثبت شده را داشتند که این موضوع نشان می‌دهد مناطق نزدیک به مرز بیشترین آسیب را از ناحیه جنگ و تبعات اجتماعی - اقتصادی آن متحمل شده‌اند.»

ططری با بیان اینکه بیش از ۸۰ تا ۹۰ درصد این اسناد به شکایات و عرایض موکلان مجلس از عوامل روس اختصاص دارد و گزارشی از غارت و حمله انگلیس‌ها وجود ندارد، خاطرنشان کرد: «البته این بدان معنا نیست که آنان صدماتی به مردم و کشور ما وارد نکردند، بلکه نشان می‌دهد انگلیس‌ها با توجه به تجربه سصد ساله حضور در ایران توانسته‌اند با حفظ ظاهر کمتر اثری از نقش مخرب خود به ثبت برسانند و برای وقوف به این صدمات و خسارات، مطالعه اسناد دوران جنگ راهگشا نیست و باید به اسناد موجود درباره تبعات حضور نیروهای خارجی در ایران طی سال‌های بعد مراجعه کرد.»

او با اشاره به بدبینی مردم ایران آن دوران به روس‌ها و عثمانیان تصریح کرد: «در بسیاری موارد دیده می‌شود که عریضه‌نویسان و شکات برای توضیح دلایل شکایت خود از وابستگی افراد به روس‌ها اشاره دارند و این را دلیلی

محکم بر ظلم روا داشته شده ارزیابی می‌کنند که این نشان از نگاه بدبینانه مردم به روسیه دارد که پس از آغاز جنگ نخست ایران و روس به وجود آمده و در جامعه وجود داشت. در جاهایی هم این بدبینی شامل دولت عثمانی می‌شود آنجا که مردم با مقایسه حملات و غارت‌های عثمانیان به مناطق شمال غرب و غرب ایران متعرض می‌شوند که این صدمات و خسارات را باور کنیم یا شعار عثمانیان درباره اتحاد بزرگ اسلامی را.»

ططری به استناد به همین اسناد از محبوبیت آلمانی‌ها در میان ایرانیان سخن می‌گوید. محبوبیتی که در جای جای اسناد به شکل ابراز تمایل برای حضور ارتش آلمان در ایران مطرح شده است.

رییس مرکز اسناد کتابخانه مجلس با بیان اینکه «به رغم حجم بالای اسناد جمع‌آوری شده تا امروز، از جمله کتاب آقای مجد و کارهای دیگر دوستان، احساس می‌شود پازل اسناد جنگ جهانی اول هنوز تکمیل نشده»، تصریح کرد: «هر روز در این حوزه اسناد جدیدی طرح و درباره آن بحث می‌شود و در چنین شرایطی به نظر می‌رسد هنوز برای نتیجه‌گیری زود باشد.»

* طاهر احمدی: قحطی یک مساله ادواری بود، نه پدیده‌ای نوظهور

سخنران بعدی این نشست، محمود طاهر احمدی پژوهشگر تاریخ بود که سخنرانی خود را پیرامون خشکسالی و قحطی در دوران جنگ اول جهانی و پیامدهای آن ارائه داد. او با بیان اینکه «یکی از مشکلات تاریخ‌نگاری ما ارائه آمارهای اغراق آمیز از سوی برخی مورخان»، گفت: «از جمله آماري که درباره مرگ و میر ۸ تا ۱۲ میلیون ایرانی بر اثر قحطی در حین جنگ جهانی اول مطرح می‌شود. انسان حیران می‌ماند که این آمار از کجا می‌آید. گویی جمعیت ایران در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ منبسط شده و مثلاً به

۳۰ میلیون رسیده تا یک سوم این جمعیت کشته شوند.»

اوبا بیان اینکه «مساله قحطی یک مساله ادواری بوده، نه یک پدیده نوظهور که تنها در دوران جنگ اول بروز کرده باشد»، افزود: «دوستعلی خان معیر الممالک می گوید ناصرالدین شاه عنایت ویژه‌ای به وضعیت نان داشته است و گاه به گاه افرادی را به نقاط مختلف تهران می‌فرستاده تا اطلاعاتی درباره کیفیت و کمیت نان داشته باشد و همین موضوع باعث می‌شود در برخی اسناد درباره احتمال وقوع خشکسالی هشدارهایی به ثبت برسد.»

طاهر احمدی ادامه داد: «مطابق اسناد تاریخی موجود در سازمان اسناد ملی، در آستانه جنگ یعنی قبل از ۱۹۱۴ نشانه‌هایی از بروز خشکسالی در بیشتر نقاط کشور مشاهده شده بود. این نشانه‌ها یکی کمبود باران بود. در حالت طبیعی میانگین بارش باران در ایران یک سوم بارش جهانی است و هرگاه این میزان اندک کاهشی نشان می‌دهد، خشکسالی در راه است. در آن دوره نیز گزارش‌هایی مبنی بر کاهش میزان بارندگی در بسیاری از مناطق به ویژه بلوک اطراف تهران مثل ورامین و شهریار به ثبت رسیده است. از طرف دیگر همزمان بسیاری از انبارهای دولتی که غلات ذخیره کرده بودند دچار حمله حشرات و آفت شدند. علاوه بر این باز در برخی بلوک مثلاً ورامین دچار سبززدگی می‌شوند. این نشانه‌ها باعث شد بر اساس گزارشی که در اسفند ۱۲۹۲ از وزارت کشور به رییس‌الوزرا می‌رسد، به رییس دولت گفته شود چه نشست‌اید که زارعان با دیدن این نشانه‌ها گندم‌هایشان را هر خروار ۸ تومان به محترکین پیش‌فروش کرده‌اند. بعدها اسناد نشان می‌دهند که خیلی از این غلات احتکار شده نه برای فروش گران‌تر در داخل که برای فروختن به تاجرانی که از طریق انگلیس‌ها در شهرهای مختلف پخش شده بودند، نگهداری شد. شکواییه‌های موجود در مجلس نشان می‌دهد که بسیاری از

مبالغ نیز به زارعان پرداخت نشده و آنان برای احقاق حق خود به مجلس عریضه فرستاده‌اند.»

او با اشاره به سندی مربوط به ژانویه ۱۹۱۵ که در آن کارپرداز عشق‌آباد از خروج مقدار زیادی غله و دام زنده از مرز خراسان به ترکستان روسیه روایت کرده است، گفت: «همین تجاری که از طرف روسیه تزاری در صفحات شمالی پخش شده بودند، چارپایان و غلات را به قیمت گران‌تر می‌خریدند و به ترکستان می‌فرستادند. خود کارشناسان وزارت امور خارجه گزارشی داده‌اند که در رفتن این غلات و احشام، گمرکات ایران هم دخیل‌اند. اسنادی هست که نشان می‌دهد ظاهراً یک تبانی بین برخی کارمندان وزارت مالیه در تهران با گمرکات شمال بوده که با استفاده از سربرگ‌های وزارت مالیه خروج این غلات و دام را قانونی جلوه دهند. در حالی که از ۱۲۹۲ مطابق تصویب هیات وزرا صدور غله و دام زنده از ایران ممنوع شده بود. بنابراین درباره اینکه گفته می‌شود انگلیس‌ها و روس‌ها غلات را از ایران خارج می‌کردند، باید گفت ظاهراً تا حدودی هم تقصیر خود ما بوده؛ یعنی از زارع و محتکر تا کارمندان وزارت مالیه و گمرکات شمال در به وجود آمدن این شرایط نقش داشتند.»

طاهر احمدی با بیان اینکه «برخلاف روس‌ها که اسنادی مبنی بر حمله مغنل وارشان به صفحات شمالی چشمگیر است، طبق اسناد موجود در سازمان اسناد حتی یک مورد هم سراغ نداریم که انگلیس‌ها با جبر غله ایران را به زور برده باشند»، گفت: «حتی مواردی هست که در شیراز که قحطی و گرسنگی شده بود، نظامیان انگلیس از هندوستان آرد آورده بودند و این آرد را در شیراز پخش کرده بودند.»

او با بیان اینکه «نمی‌دانم ادعای ۸ تا ۱۲ میلیون کشته قحطی بر چه

مبنایی استوار است»، تصریح کرد: «جمعیت تهران آن روز تهران همواره بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر در نوسان بوده. اگر آمار جمعیت شهرهای دیگر را که اصلاً به این مقدار نمی‌رسد یعنی حتی تبریز که جمعیت زیادی داشته اما به تهران نمی‌رسد، در نظر بگیریم بدون شک تعداد کشته‌شده‌های دوران جنگ جهانی اول زیر یک میلیون است. آن هم نه فقط به خاطر قحطی و گرسنگی بلکه بیشتر به دلیل وبا و آنفلوآنزا.»

* نیکبخت: باید به روایت‌های شفاهی مردم مناطق مختلف توجه کنیم

رحیم نیکبخت، پژوهشگر تاریخ سیاسی هم در این مراسم به بیان گوشه‌هایی از صدمات و خسارات دوران جنگ جهانی اول در ناحیه آذربایجان پرداخت. او با بیان اینکه «اگر ما قحطی را فقط منحصر به سال‌های جنگ در نظر بگیریم شاید اسناد زیادی به دست نیآوریم»، گفت: «اما با توجه به کاری که به همراه دکتر ططری درباره تحولات ارومیه و غرب آذربایجان انجام دادیم، می‌توانم بگویم جنایاتی که در همین منطقه طی جنگ و پس از آن انجام شده بی‌نهایت منجرکننده است. به خاطر دارم ۱۰، ۱۲ سال پیش زمانی که استاد کاوه بیات روی کتاب «ارومیه در محاربه عالمسوز» کار می‌کردند، خودشان می‌فرمودند که شب‌ها بیدار می‌شدند و از ستمی که بر مردم آن منطقه رفته گریه می‌کردند. بنابراین اگر ما بخواهیم صرفاً بر اساس اسناد صحبت کنیم، طبیعتاً ابعاد ستمی که بر ملت ایران به ویژه در مناطق مرزی یعنی کرمانشاه، آذربایجان، خراسان و... رفته، مکشوف نخواهد شد و تنها بخش کوچکی از واقعیت را می‌تواند در بر بگیرد.»

او با بیان اینکه «با توجه به درگیری‌ها و زد و خوردهایی که در آن زمان وجود

داشته استناد به گزارش ماموران دولتی چندان ما را به واقعیت‌ها نمی‌رساند»، افزود: «پراکندگی روستاها و عدم دسترسی به دهات را باید در نظر بگیریم، باید به نظام ارباب- رعیتی که در روستا حاکم بوده توجه کنیم، تا ببینیم آماری که به عنوان آمار رسمی آمده چقدر می‌تواند قابل اتکا باشد.»

نیکبخت با بیان اینکه «آسیب‌دیدگی از قحطی و جنگ مختص طبقات خرده‌پا و رعیت نبوده است»، تصریح کرد: «گزارش‌های فراوانی از سفر اشراف و تجار ارومیه بعد از حملات به این شهر وجود دارد که این افراد با هزینه شخصی ابتدا برای بیان عریضه به تبریز آمدند و وقتی به نتیجه نرسیدند راهی تهران شدند. در تظلمات این افراد هست که برخی اقوامشان را به علاوه همه دارایی‌هایشان از دست داده‌اند. این سخن کسانی است که خرج راه داشته‌اند و مثنی است نمونه خروارها انسانی که در همان دیار همه چیزشان را از دست دادند و دستشان به دادخواهی نرسید.»

او با اشاره به تحولات غرب و مرکز آذربایجان در سال‌های جنگ جهانی اول، گفت: «خاطرات جمعی مردم آذربایجان دو قحطی عمده را به یاد می‌آورد. یکی یکی تومَنیک، و دیگری بِش تومَنیک. در این دو مقطع گندم هر مَن، دو تومان و پنج تومان بوده است، که نسبت به آن زمان پول هنگفتی محسوب می‌شود.»

نیکبخت با خواندن بخش‌هایی از گزارش بادامچی یکی از یاران شیخ محمد خیابانی درباره مداخله روس‌ها و عثمانی در آذربایجان که در مقطعی به تحریک عشایرو غارت اردبیل انجامید، به اهمیت روایت‌های شفاهی مردمان منطقه برای درک اوضاع آذربایجان در سال‌های جنگ، اشاره کرد و گفت: «در بررسی این مقطع از تاریخ، روایت‌های شفاهی را نباید نادیده گرفت و می‌توان قصور و کمبود اسنادی را با رجوع به اذهان مردم آن دیار جبران و آن دوره وحشتناک را بازیابی کرد.»

* کاوه بیات: برای طرح دادخواست غرامت به دنبال اسناد باشیم نه افسانه

کاوه بیات پژوهشگر برجسته تاریخ، واپسین سخنران نشست «پیامدهای جنگ جهانی اول و قحطی در ایران» بود که سخنان خود را حول دو محور کم و کیف تجاوزات و صدمات ناشی از حضور نیروهای بیگانه در ایران و بحث احقاق حق ایران در مجامع جهانی جمع‌بندی کرد.

او با بیان اینکه «۱۲، ۱۸ سال پیش که اسناد وزارت کشور را درباره جنگ جهانی اول گردآوری می‌کردم، احساس نگرانی داشتم و از خود می‌پرسیدم آیا اهم اسناد و مدارک در موقع این واقعه مهم، همین قدر کم و اندک است؟» گفت: «سال‌ها بعد که در خدمت آقای تفرشی مدتی در موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران مشغول به کار بودیم، متوجه شدیم بخش مهمی از اسناد کشور مربوط به جنگ جهانی اول در بازه زمانی ۱۲۹۵ و ۱۳۰۰ اسناد نخست‌وزیری است که به خاطر شرایط خاص دوران جنگ ۸ ساله و خطر نابودی اسناد، به این موسسه منتقل شده بود و همچنان در همان جا نگهداری می‌شود و از دسترس پژوهشگران به دور است.» بیات با بیان اینکه «بایررسی هایی که انجام دادم متوجه شدم ستون فقرات اسناد آرشیوی ما را اسناد نخست‌وزیری تشکیل می‌دهند»، گفت: «این منبع و ماخذ اصلی که شامل مکاتبات روزانه میان شهرهای مختلف با مرکز است، بخش چشمگیری از اسناد است که متأسفانه در دسترس ما نیست. این خودش یک کاستی عمده در این حوزه است و اسناد موجود مثل اسناد مجلس سوم به خاطر کوتاه بودن دوره فعالیتش نمی‌تواند به خوبی وقایع مربوط به این دوره از تاریخ را پوشش دهد. به هر حال جنگ برای همه دنیا در ۱۹۱۸ تمام شد، اما برای ما تا دو، سه سال بعد یعنی تا ۱۹۲۱ و خروج قوای بیگانه از کشورمان ادامه یافت.»

او با اشاره به نوع اسنادی که درباره وقایع جنگ جهانی اول در ایران وجود دارد، گفت: «مقداری اسناد و گزارش‌های عادی و روزمره است. حکام، والی‌ها و کارگزارها گزارش‌هایی می‌دادند و شکایت‌هایی مطرح می‌شده است. یک مقدار هم اسناد و گزارش‌هایی است که مخصوصاً از طرف وزارت امور خارجه دستور اکید داده شده بود که خسارت‌ها را ثبت کنید. این خسارات دو بخش دارند. بخشی مربوط به ابتدای جنگ است که تصور این بود موضوعی گذرا است. تجاوزی صورت گرفته و همان موقع می‌خواستیم برای احقاق حق اقدام کنیم، اما دیگری بحثی است که در اواخر جنگ و بعد از بحث ترک مخاصمه پیش می‌آید و احتمال اینکه چیزی به عنوان کنفرانس صلح در اروپا شکل بگیرد و امید و آرزوی عجیبی که در میان ایرانیان بوجود آمد، خصوصاً بعد از بیانیه وودرو ویلسون مبنی بر اینکه قرار است دیگر حقی ضایع نشود و مناسبات عادلانه‌ای برقرار شود. خیلی از ملیون ایران به وجد می‌آیند و فعالیت‌هایی برای تدوین عرض حال آغاز می‌شود برای کنفرانس صلح پاریس. همین زمان است که در وزارت خارجه کمیسیونی تشکیل می‌شود و در مکاتباتی که اخیراً از مرحوم سید باقر کاظمی درآمده نشان می‌دهد که خودش از اعضای این کمیسیون بوده. کمیسیونی است که دستور صادر می‌کند به نقاط مختلف کشور که اعلام کنند چه صدمات و خساراتی دیده‌ایم که بتوانیم اعاده کنیم که در تحقیق و پژوهشی که سرکار خانم دکتر ملک‌زاده انجام داده‌اند به برخی از این اسناد اشاره شده است. این گزارش‌ها و اسناد بعدها در قالب کتابی با عنوان «کتاب سبز» در یک جلد تدوین می‌شود و مبنای دادخواهی ما در کنفرانس صلح پاریس بود. گویا از این کتاب نسخه‌ای به زبان فرانسه هم منتشر شده است.»

او با بیان اینکه «این کتاب با یک دیدگاه خاص سیاسی در کمیسیونی در وزارت

خارجه تدوین شد»، افزود: «آن زمان در کمیسیون وزارت خارجه تصمیم بر این می‌شود که طرف مجادله خودمان را مغلوبین جنگ قرار دهیم، این یعنی نسبت به تجاوزاتی که از جانب بریتانیا و متفقین دیگرش شده، کمتر تکیه شود و بیشتر روی روس و عثمانی تاکید شود. چنین یکجانبه‌گری‌هایی در این سند وجود دارد. مشابه این ملاحظات را در طرح دعاوی ارضی در کنفرانس صلح پاریس هم می‌بینیم، باز هم احقاق حقی که می‌خواهیم صورت بگیرد، متوجه روس و عثمانی است در درجه اول، یعنی آگاهانه تصمیم گرفته می‌شود که ما در خواسته‌های مرزی خودمان بحث جنوب را مطرح نکنیم و مصلحت را در این می‌بینند که حسن توجه متفقین را جلب کنند که به نظر من تاکید بی‌جایی بود. به هر حال به نظر من نوعاً در سندهایی که از آن دوره تدوین و منتشر می‌شود، چنین ملاحظاتی هم وجود دارد.»

بیات با تقسیم‌بندی شایعات و صدمات جنگ جهانی به دو دسته عمده گفت: «دسته اول صدمات ناشی از رویارویی و تقابل ارتش‌های بیگانه در نواحی غربی ایران است که به خاطر طولانی بودن مسیر جبهه درگیری، بیشترین آسیب به مناطقی وارد می‌شود که قرار است بجای پشت جبهه قوای بیگانه که در خاک خودشان قرار دارد و از میدان جنگ دور است، نقش پشتیبان و لجستیک آنان را ایفا کنند. دسته دوم صدماتی است که از ناحیه حضور نظامی قوای بیگانه بر سرزمین ما مترتب می‌شود که نوع حضور بریتانیا در ایران بیشتر در وجه دوم نمود پیدا می‌کند و عمدتاً در مناطق شرقی و جنوبی هرچند خرابی به ظاهر کمتری دارد و انعکاس اندکی پیدا می‌کند اما پیامدهای آن در سال‌های بعد قابل بررسی است.»

او با اشاره به بحث غرامت و احقاق حق ایران در مجامع جهانی که طی سال‌های اخیر مطرح شده است، خاطر نشان کرد: «این بحث متأسفانه تا حدی جنبه

سیاسی پیدا کرده است و باصطلاح گز نکرده پاره کردیم. اگر بحث غرامت مطرح بشود که به نظر من بهتر است بشود، یک جاهایی وقایع ناگزیر بوده اما جاهایی هم هست که آنچه پیش آمده، تبعات طبیعی جنگ نبوده است. مثلاً در آذربایجان تحریکات، مداخلات و جنایاتی که صورت گرفته، بعضاً تحریکاتی که از طرف روس‌ها و گاهی متفقین شاهد بودیم قابل بررسی است.»

بیات با اشاره به برخی مداخلات خارجی در مناطق شمال غربی که از طریق واردات غیرقانونی اسلحه و توزیع آن میان اهالی توسط میسیون‌های به ظاهر خیریه صورت می‌گرفته، این اسناد را از موارد خاصی دانست که به ما قدرت مانور می‌دهد و تصریح کرد: «ما برای طرح مباحث مهمی چون غرامت و احقاق حق در جریان جنگ جهانی، باید بیش از افسانه‌ها به واقعیات تکیه کنیم. جایی که به نظر من حرف‌های بسیاری برای گفتن داریم.» (III)

◀ پاسخ مجد به مصاحبه با تفرشی

سر دبیر محترم هفته‌نامه تاریخ شفاهی

با سلام و احترام

در شماره ۱۷۲ آن هفته‌نامه، ۵ شهریور ۱۳۹۳، گفتگویی با آقای دکتر مجید تفرشی، محقق محترم مقیم انگلستان، انتشار یافته که ایشان طی آن درباره کتاب «قحطی بزرگ» اینجانب مطالبی ابراز نموده‌اند.

مطلع هستم که آقای تفرشی سال‌ها اوقات خود را صرف کاوش در آرشیوهای بریتانیا کرده‌اند و طبعاً منکر اهمیت اسناد فوق‌یا کارهای ایشان نیستم. هر چند آرشیوهای بریتانیا برای تاریخ‌نگاری ایران واجد اهمیت فراوان است، ولی طبعاً تنها آرشیوهای مفید موجود در جهان در این حوزه نیست. بویژه باید بر آرشیوهای ایالات متحده آمریکا تأکید کنم که سال‌های متمادی از عمرم را صرف کاوش در آن کرده‌ام و آثارم، از جمله «کتاب قحطی بزرگ»، مبتنی بر اسناد آن است.

آرشیو ملی آمریکا (نارا) نه تنها بزرگ‌ترین مجموعه اسناد بلکه بزرگ‌ترین مجموعه آثار چاپی و الکترونیک جهان نیز هست که بیش‌ترین تعداد مراجعه‌کنندگان را، در مقایسه با مراکز مشابه در سایر کشورها، به خود اختصاص داده و به این دلیل هر ساله تعداد زیادی از محققین از همه جای دنیا، از جمله از بریتانیا و خاورمیانه، به کالج پارک در مریلند، واقع در حومه واشنگتن دی. سی، مراجعه می‌کنند تا از این مرکز استفاده کنند. ولی، متأسفانه، طی سالیان مدید این مرکز مهم اسناد مورد غفلت محققین ایرانی بوده و تنها اتکاء آن‌ها بر اسناد بریتانیا بوده است.

برایم حیرت‌انگیز است که مصاحبه‌کننده محترم از آقای تفرشی می‌پرسد: «در

مقدمه کتاب قحطی بزرگ آقای مجد اشاره می‌کند که تقاضای اسناد بایگانی انگلستان را می‌کند اما به او نمی‌دهند. الان برای او امکان دیدن این اسناد هست؟» و آقای تفرشی پاسخ می‌دهد: «بنظر من، دسترسی نداشتن به اسناد بریتانیا در این مورد و مقطع خاص یک حرف کاملاً نادرست و غیرفنی است. زمانی می‌شود که پرونده خاصی به دلایل مختلفی که به منافع ملی و مصالح امنیتی بریتانیا مربوط است که در اختیار افراد نمی‌گذارند یا حتی در زمان تولید سند یا مدتی بعد از آن، بنا به ملاحظات مختلف امنیتی یا ملی بریتانیا کلاً سند را امحاء می‌کنند. ولی اسناد به جا مانده اغلب قابل ردیابی و دریافت است. درباره جنگ جهانی اول ادعا این است که همه اسناد نجات یافته آزاد و در دسترس هستند. لذا یا سندی اساساً موجود نیست و یا آزاد شده است. این که سندی موجود است و در اختیار محقق قرار نمی‌دهند، در این موضوع و مقطع تاریخی درست نیست. خود من سال‌ها است که دنبال شناسایی اسناد آزاد نشده مربوط به ایران و موضوعات و مجموعه‌های خاصی در بین آنها هستم که از دسترس خارج است و در چند مورد نیز در این موارد موفق بوده‌ام. اما تا آنجایی که من می‌دانم، سندی راجع به جنگ جهانی اول نیست که اطلاعی از آن وجود داشته باشد و آزاد نشده باشد. آقای مجد اگر سندی را سراغ دارند، شماره یا دست کم سرنخی از آن را بدهند، من پیگیری می‌کنم. همان‌طور که گفتم حدود ۲۵۰ هزار برگ سند راجع به جنگ جهانی اول در انگلیس الان در دسترس عموم است. من واقعاً نمی‌دانم چه چیزی را به ایشان نداده‌اند.»

حیرت من از اینروست که در کتاب «قحطی بزرگ» چنین مطالبی وجود ندارد و آقای دکتر تفرشی، که علی‌القاعده باید کتاب مرا خوانده باشد، باید متوجه اشتباه مصاحبه‌کننده می‌شد. تأکید می‌کنم که من هیچ‌گاه از مراکز اسناد بریتانیا درخواست سند نکرده‌ام و در کتاب «قحطی بزرگ» نیز چنین ادعایی دیده نمی‌شود.

ظاهراً بی‌دقتی فوق به این دلیل رخ داده که اینجانب در دو مورد به مسئله

سانسور و محدودیت‌های استفاده از اسناد بریتانیا اشاره کرده‌ام:

اول، در کتاب «ایران در جنگ جهانی اول و اشغال آن توسط بریتانیا» نوشته‌ام که اسناد وزارت جنگ بریتانیا و سایر اسناد نظامی مربوط به ایران طی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۲۱، که شامل اسناد مربوط به کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹/۱۹۲۱ نیز می‌شود، تا سال ۲۰۵۳ «طبقه‌بندی شده» و غیرقابل دستیابی اعلام شده است. توجه فرمائید: یعنی تا ۱۳۲ سال پس از کودتای فوق و تا ۳۹ سال دیگر که بسیاری از محققین کنونی در قید حیات نخواهند بود. طبعاً خوشحال می‌شوم که آقای دکتر تفرشی، طبق وعده‌ای که در گفتگوی فوق داده‌اند، در این زمینه پیگیری کنند تا امثال من، تا زمانی که زنده هستیم، بتوانند از این اسناد مهم بهره‌برند و خوانندگان مصاحبه‌ایشان نیز مطلع شوند که این اسناد کجاست و کی و چگونه «آزاد» خواهد شد و در اختیار محققان قرار خواهد گرفت.

دوم، گفتگویی با من است که یازده سال پیش منتشر شد: «گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدعلی مجد: اسناد علنی شده دولت آمریکا، تاریخ پهلوی، و لابی سانسور - بایکوت در حوزه تاریخنگاری معاصر ایران»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۱-۲۰۰.

در گفتگوی فوق به مسئله سانسور در اسناد تاریخی بریتانیا پرداختم و گفتم: «میان عملکرد دولت‌های آمریکا و انگلیس در زمینه انتشار اسناد طبقه‌بندی شده تفاوت جالبی وجود دارد. در آمریکا قانون آزادی اطلاعات وجود دارد. طبق این قانون دستگاه‌های دولتی موظف‌اند پس از گذشت ۳۰ سال اسناد طبقه‌بندی شده خود را علنی کنند و اگر بخواهند سندی را همچنان در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارند، باید دلیل موجهی ارائه کنند. در چنین مواردی، محقق می‌تواند با استناد به قانون آزادی اطلاعات خواستار علنی شدن سند فوق شود. اگر دستگاه دولتی مربوطه امتناع کند، محقق می‌تواند در دادگاه فدرال اقامه دعوی کند و سرانجام با حکم دادگاه سند را به دست آورد. بر اساس این رویه، بسیاری از

اسناد تاریخی در اختیار محققین قرار گرفته‌اند. در انگلستان مسئله کاملاً فرق می‌کند. در این کشور قانون آزادی اطلاعات وجود ندارد. دولت بریتانیا می‌تواند اسناد را همچنان در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارد و تنها اسناد گزیده و دستچین شده را در اختیار محققین قرار دهد. بعلاوه، امکان اقامه دعوی محققان علیه دولت به خاطر علنی نکردن اسناد تاریخی نیز وجود ندارد. به این دلیل، دستگاه‌های دولتی بریتانیا می‌توانند تا هر وقت که بخواهند اسناد را در حالت طبقه‌بندی شده نگه دارند و از انتشار آن خودداری کنند.»

گفتگوی آقای دکتر تفرشی نه تنها گفته‌های فوق را نقض نمی‌کند بلکه تأیید می‌کند. ایشان به روشنی توضیح داده‌اند که «تا سال ۱۹۹۷ امکان پیگیری اسناد از دسترس عموم خارج شده وجود نداشت. در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۷، یکی از شعارهای انتخاباتی حزب کارگر تصویب قانون آزادی اطلاعات بود. مبدع اولیه این طرح تبلیغاتی در بریتانیا یکی از رهبران حزب به نام جان اسمیت بود. او با توجه به شکست حزب کارگر از مارگارت تاچر، حزب را احیا کرد. ولی جان اسمیت به طرزی ناگهانی درگذشت و رهبری حزب به تونی بلر جوان رسید. بعد از روی کار آمدن حکومت کارگری و تونی بلر، این قانون تصویب شد اما به خاطر دشواری‌های مقدماتی تا ده سال عملاً اجرایی نشد. ده سال طول کشید که ساز و کار آن مهیا شد و از سال ۲۰۰۷ مصادف با روی کار آمدن گوردون براون قانون اجرایی شد. طبق این قانون وقتی شما سندی را ردیابی کنید که آزاد نشده باشد، می‌توانید شکایت کنید و اجازه انتشار آن را بگیرید. من از سال ۲۰۰۷ تا الان دوبار از این قانون استفاده کرده‌ام و توانستم پرونده‌های زیادی را در رابطه با ایران آزاد کنم.»

مسئله روشن است. مصاحبه من متعلق به یازده سال پیش (۲۰۰۳) است و قانون آزادی اطلاعات در بریتانیا از سال ۲۰۰۷، یعنی هفت سال پیش، تحقق یافته است. به عبارت دیگر، آقای تفرشی تأیید کرده‌اند که تا هفت سال

پیش چیزی بنام «قانون آزادی اطلاعات» در آرشیوهای بریتانیا وجود نداشت. بنابراین، آقای دکتر تفرشی نباید می‌گفتند «من نظر بدبینانه پرفسور محمد قلی مجد درباره اسناد انگلیسی... را تقریباً قبول ندارم» زیرا ایشان سخنان سال ۲۰۰۳ مرا درباره وضع آن روز مراکز اسناد بریتانیا کاملاً تأیید کرده‌اند. بهر روی، طلیعه این «آزادی اطلاعات» برای محققین غنیمت است و امید که آقای تفرشی، با اتکاء به این قانون، بتوانند اسناد نظامی و اطلاعاتی مربوط به کودتای ۱۹۲۱ را «آزاد» کرده و به جای سال ۲۰۵۳ به زودی زود در اختیار محققین قرار دهند.

آنچه بنده در کتاب «قحطی بزرگ» عنوان کرده‌ام نظرات شخصی نیست بلکه گزارشی است از اسناد دولت آمریکا درباره قحطی ایران در سال‌های جنگ اول جهانی. اگر می‌خواستیم به منابع دیگر، از جمله به منابع ایرانی، اعم از اسناد و خاطرات و مطبوعات، استناد کنم، حجم کتاب چند برابر می‌شد ولی روش من، مانند روش آقای تفرشی، گزارش مبتنی بر اسناد دولت‌های خارجی بوده است که در تحولات ایران تأثیرگذار یا ناظر فعال بوده‌اند. آقای دکتر تفرشی می‌توانند بگویند که گزارش‌های مقامات آمریکایی درباره قحطی ایران «بدبینانه» یا «مغرضانه» یا «اغراق‌آمیز» است ولی نمی‌توانند بگویند نظر محمد قلی مجد «بدبینانه» و «مغرضانه» و «اغراق‌آمیز» است زیرا مجد چیزی از خود به اسناد نیفزوده و برای اثبات نظر خود به گزینش از میان انبوه اسناد دولت آمریکا درباره ایران دست نزده است.

در گزارش سال ۱۹۲۵ والاس اسمیت موری، شارژدافر آمریکا در تهران، گفته می‌شود که یک سوّم جمعیت ایران طی قحطی سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ مرده‌اند. موری جمعیت ایران را پس از قحطی ده میلیون نفر ذکر می‌کند و تصریح می‌کند که پنج میلیون نفر به علت قحطی از میان رفته‌اند. در کتابم نشان داده‌ام که قحطی تا سال ۱۹۱۹ ادامه داشت و بنابراین میزان

مرگ و میر بیش از آن چیزی است که موری گزارش کرده است. آمارهای جمعیت ایران را نیز از اسناد آمریکایی سال‌های ۱۹۰۰ به بعد استخراج کرده‌ام. در ژانویه ۱۹۰۰ وزارت امور خارجه از هیئت نمایندگی آمریکا در تهران می‌خواهد که جمعیت ایران را به واشنگتن گزارش کند. وزیر مختار آمریکا پاسخ می‌دهد که در ایران آمار رسمی وجود ندارد ولی اروپائیان مقیم ایران و کسانی که نظرشان معتبر است جمعیت ایران را ۱۲ میلیون نفر می‌دانند. سفارت آمریکا در سال ۱۹۱۰ جمعیت ایران را ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر گزارش می‌کند. مورگان شوستر نیز همین رقم را ارائه می‌دهد. وزیر مختار آمریکا تأکید می‌کند که ایرانیان تحصیل کرده و مطلع جمعیت ایران را در سال ۱۹۱۰ حدود هفده میلیون نفر می‌دانند. در همین گزارش، با استناد به میزان مصرف روزانه نان، جمعیت تهران ۴۰۰ هزار نفر ذکر شده است. در سال ۱۹۱۷، بر اساس تعداد آراء انتخابات مجلس چهارم، جمعیت تهران بیش از ۵۰۰ هزار نفر اعلام شده.

با توجه به ارقام موجود در گزارش‌های هیئت نمایندگی آمریکا در ایران، اگر جمعیت سال ۱۹۱۰ ایران را پانزده میلیون نفر بدانیم، بطور طبیعی در سال ۱۹۲۰ این جمعیت باید به ۱۸ تا ۲۰ میلیون نفر می‌رسید. ولی هم منابع آمریکایی و هم منابع انگلیسی جمعیت ایران را در سال ۱۹۲۰ ده میلیون نفر گزارش می‌کنند. به عبارت دیگر، ۸ تا ۱۰ میلیون نفر به دلیل قحطی، و ملزومات آن بویژه بیماری‌های مسری، از میان رفته‌اند. جمعیت تهران نیز به ۲۰۰ هزار نفر رسیده یعنی ۶۰ درصد کاهش یافته است. بنابراین، اگر دکتر تفرشی ایرادی به آمار فوق دارند باید ابتدا به بررسی اسناد آمریکایی و انگلیسی مربوط به جمعیت ایران در سال‌های فوق بپردازند و سپس آن را نقد کنند. مطلع نیستم که آیا ایشان درباره قحطی دوران جنگ اول جهانی در ایران بر اساس اسناد آمریکایی یا انگلیسی کار تحقیقی انجام داده‌اند یا خیر. ولی بنظر می‌رسد ایشان تنها پیشداوری خود را بیان کرده‌اند و به آمار و

ارقام و گزارش‌های موجود در کتاب من بی‌توجه بوده‌اند و احتمالاً شاید کتاب را نخوانده‌اند.

ادعای آقای دکتر تفرشی دال بر مهاجرت ایرانیان در زمان قحطی نیز عجیب است. ایشان گفته‌اند: «در جنگ جهانی اول و دوم شاهد مهاجرت گسترده جمعیت در داخل و یا به خارج بوده‌ایم، مثلاً در هر دو جنگ بندر لنگه خالی از سکنه شد؛ این بدین معنا نیست که همه مردم لنگه مرده‌اند، بلکه به خاطر جنگ به عمان مهاجرت کرده‌اند.»

به عبارت دیگر، از نظرايشان در یک دوره چهار ساله سالی دو میلیون ایرانی، یعنی حدود نیمی از جمعیت ایران، به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند. این گفته بیش‌تر به افسانه و تخیل شبیه است تا نظر تحقیقی. آقای دکتر تفرشی سندی ارائه نمی‌دهند و به منبعی ارجاع نمی‌دهند. این ادعای عجیب برای این شائبه را ایجاد می‌کند که آقای تفرشی بیش‌تر اوقات خود را مصروف آخرین اسناد آزاد شده در بریتانیا، اسناد سال‌های ۱۹۷۸ به بعد، کرده‌اند و درباره جنگ جهانی اول کار تخصصی مبتنی بر اسناد بریتانیا انجام نداده‌اند و این اسناد را نخوانده‌اند. اگر نه، ایشان باید می‌دانستند که در زمان هر دو جنگ اول و دوم جهانی ارتش‌های بریتانیا و روسیه کلیه وسایل حمل‌ونقل ایران را به دست خود گرفتند و در جنگ اول بریتانیا بخش عمده اسب‌ها و قاطر‌ها و شترها و الاغ‌های ایران را به عراق منتقل کرد و به این ترتیب برای مردم ایران وسایل حمل‌ونقل عمومی بسیار محدود شد و بسیاری از حیوانات باقیمانده نیز به دلیل قحطی مردند. در آن زمان مسافرت چنان سخت شد که حتی مقامات و کارمندان دولتی ایران نمی‌توانستند برای رسیدگی به امور جاری به سادگی از تهران به شهرهای دیگر بروند. بنابراین، ادعای مهاجرت میلیونی ایرانیان بی‌پایه است.

و حتی اگر فرض کنیم این ادعا صحت دارد و میلیون‌ها ایرانی در سالهای جنگ اول جهانی مهاجرت کردند، این پرسش مطرح است که به کجا رفتند؟ بطور

سنتی، جنوب روسیه مهم‌ترین محل مهاجرت ایرانیان بوده است. ولی ایرانیان نمی‌توانستند به جنوب روسیه بروند زیرا در سال‌های فوق این منطقه به شدت درگیر وقایع ناشی از انقلاب و جنگ بود. به همین دلایل، یعنی جنگ و آشوب، ایرانیان نمی‌توانستند به اروپا و ترکیه و عراق نیز مهاجرت کنند. ممکن است عده‌ای از مردم بندر لنگه به عمان رفته باشند ولی مهاجرت میلیون‌ها ایرانی به مناطق جنوبی خلیج فارس بکلی غیرقابل تصور است. طبعاً به آمریکا و هند و چین نیز نرفتند.

با احترام فراوان

محمدعلی مجد

(IV)

◀ توضیحات و مآخذ:

I (محمدقلی مجد «قحطی بزرگ» (۱۲۹۸ - ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ م) ترجمه: محمد کریمی ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، بهار ۱۳۸۷ - صص ۱۶۳ - ۱۵

II (همانجا -صص ۲۲۴ - ۲۱۱

III (منبع: «میزگرد بررسی قحطی بزرگ؛ هولوکاست ایرانی افسانه بود؟» ، تاریخ ایرانی - چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲

IV) منبع : تاریخ شفاهی ایران -

<http://www.oral-history.ir/show.php?page=interview&id=21>

◀ پی نوشت ها: محمدقلی مجد «قحطی بزرگ»

– ایران در جنگ جهانی اول و تصرف آن به وسیله بریتانیای کبیر.

Majd, Plunder of Iran. 1921 - 1941 ,Gainesville. University Press of Florida, 2001, Chapter three

2-Majd, Mohammad Gholi, Persia in World War One and its Conquest by Great

Britain. Lanham: University Press of America, 2003

3- Miroshnikov, Lev Ivanovich, Iran in WWI, Moscow Mohammad Gholi, Great Britain and Reza Shah: The

: USSR Academy

of Science p 96 .1964 ,

4- W.E.R.Dickson. East Persia, A Backwater of the Great war. London: Edward Arnold, 1924

5 - M.H.Donohoe. With the Persian Expedition. London: Edward Arnold, 1919

6- Dunsterville, L.L. The Adventures of Dunsterforce, London: Edward Arnold, 1920

7 - Sir Percy Sykers, A History of Persia, Vol II, London: McMillan and Co, Limited, 1921

Brigadier – General Marshall, William. Memories of four fronts, London: Ernest Benn Limited, 1929

8- Majd, Great Britain and Reza Shah, chapter 9.

9- Majd, Persia in World war I, chapter 13

۱۰- والاس اسمیت موری (Wallace Smith Murray) در ۱۸۸۷ در اوهایو به دنیا آمد. او در یک دوره کاردار آمریکا در ایران و در فاصله ۴۶ ۱۹۴۵ سفیر آمریکا در ایران بود. موری در ۱۹۶۵ درگذشت. (مترجم)

Murray, dispatch 115,891. 5018/June 17, 1925.11-

۱۲ - این ادعای نویسنده کمی عجیب است. در بسیاری از کتابهایی که در آنها

به تاریخ ایران در اختصاص داده شده است. از - آن دوره پرداخته شده، صفحات زیادی به قحطی ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ باب نمونه نك: احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان؛ حافظ فرمانفرمائیان، فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ در شیراز؛ «عبدالله مستوفی، تاریخ سیاسی و اداری ایران در دوره قاجاریه»؛ مورخ الدوله سپهر، «ایران در جنگ بزرگ»؛ و نیز شماره های روزنامه های رعد و ایران در همان دوره. (ویراستار)

۱۳ - در جریان جنگ جهانی اول، دولت انگلستان به منظور حفظ منافع استراتژیک منطقه ای خود، در بخشهایی از خاک ایران قوای ویژه و ثابتی مستقر کرد. این نیروها با توجه به حوزه عملیات و منطقه استقرارشان نام های ویژه ای پیدا کردند. قوای انگلیسی مستقر در فارس و مشهور شدند. نیروی (South Persia Rifleries) کرمان و بوشهر به پلیس جنوب ایران انگلیسی مستقر در شرق ایران، از استرآباد و مشهد تا بیرجند و بلوچستان که وظیفه دفاع از خوانده می شد؛ (East Persia Cordon) هندوستان و افغانستان را داشت، حلقه خاوری ایران که به همین حلقه خاوری ایران در بعضی از کتابها از جمله کتاب حاضر، پلیس شرق ایران، نیز گفته اند. (ویراستار)

۱۴ - رالف اچ. بیدر (Rolph Hedrick Bader)، ۸ ژوئن ۱۸۸۸ در راکینگهام کانتی ایالت ویرجینیا چشم به جهان گشود. او یک وکیل بود و از اعضای فراماسونری و بعدها عضو حزب دمکرات گردید. در فاصله سالهای ۱۸ - ۱۹۲۰ معاون اول کنسول در تهران و از ۲۲ - ۱۹۲۰ کنسول این کشور در مصر گردید. (مترجم)

15 - Bader, report, 891. 5017/2, May 20, 1915

۱۶ - جفری کفری (Jefferson Caffery)، در اول دسامبر ۱۸۸۶ در لوئیزیانا چشم به جهان گشود. او در ۱۹۱۱ وارد عرصه دیپلماسی و سیاست خارجی آمریکا گردید و تا ۴۳ سال و طی زمامداری ۵ رئیس جمهور در این عرصه

باقی بود. او در ۱۹۱۶ به ایران اعزام گردید و پس از جنگ جهانی اول به آمریکا بازگشت. او بعدها سمت سفیر آمریکا را در السالوادور، (۱۹۲۸ - ۱۹۲۶) کلمبیا (۱۹۳۳ - ۱۹۲۸)، کوبا (۱۹۳۷ - ۱۹۲۶)، برزیل (۱۹۷۴ - ۱۹۴۴)، فرانسه (۱۹۴۹ - ۱۹۴۴) و مصر (۱۹۵۵ - ۱۹۴۶) بر عهده داشت. او در ۱۳ آوریل ۱۹۷۴ در گذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد. (مترجم)

Caffery, dispatch 236,891. 5017/4, October 9, 1916 17 -

Caffery, dispatch 246,891. 5017/5, October 17, 1916 18-

19 - Caldwell, dispatch, 891. 00/917, August 27, 1917

Caldwell, dispatch, 891. 00/920, October 4, 1917.20 -

۲۱ - جان لارنس کالدول (John Lawrence Caldwell) در ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ در بوریون کانتی کانزاس به دنیا آمد، در سالهای ۴ - ۱۹۰۱ عضو سنا بود و در ۱۹۱۴ به عنوان وزیرمختار - آمریکا به ایران اعزام شد. او تا ۱۹۲۱ این سمت را بر عهده داشت. او در ۱۹۲۲ درگذشت.

- Caldwell, dispatch, 330,891. 48/31, October 4, 1917 22

Caldwell, telegram, 891. 00/918, October 22, 1917 23-

Caldwell, dispatch 337 and enclosure, 891. 5017/6, October 24, 1917 24-

Caldwell, telegram 891. 48/30, December 10, 1917 25-

Caldwell, dispatch, 353 and enclosure, 891. 48/59, January 15, 1918 26

-

-
- 27- Caldwell, dispatch, 891. 00/945, December 26, 1917
- 28- Caldwell, dispatch 353 and enclosure, 891. 48/59 January 15, 1918
- 29- Caldwell, press dispatch, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.
- 30- Caldwell, telegram, 891. 48/33 January 22, 1918
- 31 - Caldwell, telegram, 763. 72111/6874, February, 1, 1918
- 32 - Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosures,
.891. 00/962, February 2, 1918
- 33 - Charles Vickery to Secretary of State, letter and enclosure,
,891. 48/36, February 19 -1918
- ۳۴ - لیونل چارلز دنسترویل (۱۹۴۶ - ۱۸۶۵) از امرای ارتش انگلستان است که فرماندهی دنستر فورس در ایران را بر عهده داشت. این اینرو برای جلوگیری از یورش احتمالی عثمانی و آلمان از طریق خاک ایران به هندوستان در ایران مستقر گردید. (مترجم)
- 35- Dunsterville, Advantures of Dunsterforce, p 20
- 36- Ibid, p 107 -
- 37- Ibid, p 80
- 38- Ibid, p 108
- 39 - Ibid, pp 76-77
- 40 - Ibid, p 111

- 41- Ibid, p 135
- 42 – Caldwell, telegram, 891. 00/928, March 1, 1918
- 43- Caldwell, telegram, 891. 48/37, March 16, 1918
- 44- Caldwell, telegram, 891. 00/932, March 17, 1918
- 45-. Caldwell, telegram, 891. 48/44. May 4, 1918
- 46- Caldwell, telegram, 891. 48/51, May 25, 1918
- 47- Caldwell, telegram, 891. 763. 72/9977, May 13, 1918
- 48 - .Caldwell, dispatch, 390, 891. 48/111, May 21, 1918
- ۴۹ - ابوالحسن عمیدی نوری ، یادداشت‌های يك روزنامه نگار، به کوشش مختار حدیدی و جلال . فرهمند، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱ ، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۸
- 50 – Caldwell, telegram, 891. 00/956, June 4, 1918 -
- 51 – Caldwell, dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 13, 1918
- ۵۲ - ادیسون ئی ساوثرد (Addison E. Southard) در ۱۸ اکتبر ۱۸۸۴ در کنتاکی به دنیا آمدو پس از ورود به وزارت خارجه به سمت کنسول در عدن(۲۰ - ۱۹۱۷)، بیت المقدس (۲۲ - ۱۹۲۱)، کنسول کل درسنگاپور (۲۷ - ۱۹۲۶)، آدیس آبابا (۳۲ - ۱۹۲۹)، هنگ کنگ (۱۹۳۸) و وزیرمختار در اتیوپی (۳۴ - ۱۹۲۷) منصوب شد . او پروتستان و عضو انجمن علوم سیاسی آمریکا بود و در ۱۹۷۰ درگذشت. (مترجم)
- 53- Southerd to Vickery, letter and memorandum, 891. -

48/127, December 24, 1918

54 - Southerd to Vickery, letter and memorandum, 891. -

48/127, December, 24, 1918

55- .Donohoe, Persian Expedition, pp. 76-77

56 - Ibid, p. 83

57 - .Ibid, pp. 92-93

58 – Ibid, p. 95

59 - Ibid, pp 103-104

60- Ibid, pp 117-118

.61 - Ibid, p 118

۶۲ - کنسول آمریکا در تبریز ، گوردون پادوک ۱ ، گوردون پادوک Gordon (Paddock) در ۱۹۰۶ به سمت سرکنسول آمریکا در سنول منصوب شد؛ در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ کنسول آمریکا در تبریز بود؛ در ۱۹۲۲ در تهران درگذشت.

63 – Paddock, telegram, 891. 48/25, January 19, 1917

64 - Paddock, telegram, 891. 48/26, June 20, 1917

65 – Paddock, telegram, 891. 48/27, August 2, 1917

۶۶- در متن انگلیسی سوری ها- (Syrians) آمده ، ولی منظور نویسنده آسوری (Assyrans). ویراستار.

67 - Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918

68 – Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918

69 - Smith, telegram, 891. 48/28, October 9, 1917

۷۰ - همزمان با قحطی و خشکسالی، گروه های س یاسی و جناحهای رقیب دموکرات نیز دست به فعالیت و تحرك سیاسی و احیاناً ترور مخالفان و تسویه حسابهای سیاسی و عقیدتی زدند. در اولین ترورها، فخرالمعالی مدعی العموم تبریز، محمدخان کدخدای پیشین ام یرخیز (۲۲ مهر ۱۲۹۶)، میرزا نعمت الله خان جاوید دارنده و نویسنده روزنامه کلید نجات (۲ آبان)، کشته شدند. سپس در ۱۳ آبان ۱۲۹۶، حاج میرزا علی ملک التجار، صفی حسام نظام مراغه ای و سردار مظفر چاردولی نیز به قتل رسیدند. در ادامه این ترورها ارفع السلطان و عمادالتجار و حسین خان فراشباشی (از مخالفان بنام مشروطه) در زمستان همان سال کشته شدند. اعتمادالدوله حاکم سابق ارومیه که مخالف مشروطه و از طرفداران روس ها بود نیز در همین اوان در تبریز کشته شد (برای اطلاع بیشتر از وضعیت آذربایجان و قحطی زمستان ۱۲۹۶ و اطلاع از ترورهای سیاسی و انگیزه های آن نک: احمد کسروی، تاریخ هجده ساله هیچ آذربایجان، تهران، ۱۳۷۶، صص ۶۸۸ تا ۷۰۴).

71 - Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927, February 20, 1918

72 – Caldwell, dispatch 359 and enclosures, 891. 481, January 21, 1918

73 - Caldwell, dispatch 359 and enclosures, 891. 48/58, January 21,

74 – Donohoe, Persian Expedition, pp 147-148 -

75 – Ibid, 177

77 - . 76 - White, QR2, 891. 00/1088, January 10, 1919 -

White, telegram 98,891 . 00/1074, January 31, 1919

78 - White, telegram 105,891. 00/1079, February 22, 1919

.79 - White, dispatch 487, 891. 00/1090, February 27, 1919

80 - White, telegram 109, 891. 00/1081, March 11, 1919

۸۱ - منظور مرنارد بلژیکی خزانه دار و مستشار مالی است که به جای مورگان شوستر آمده بود و در این زمان امور غله و نان در اداره وی قرار داشت (برای اطلاع بیشتر نك : عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۲، تهران، ۱۳۷۱، صص ۳۹۲ تا ۴۳۱). (ویراستار)

82 – White, Quarterly Report No. 3,891. 48159, April 4, 1919

83 - Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15,

1918

84 - Caldwell, dispatch 414 and enclosures, 891. 48/116, July 9, 1918

85 - Caldwell, dispatch 407 and enclosure, 891. 48/91, June 22, 1918.

86 - Caldwell, telegram, 891. 00/976. July 7, 1918.

87 - Caldwell, telegram, 891. 001023, September 25, 1918.

Caldwell, Quarterly Report No.1, 891.00/1072, November 1,

88 – 1918

89 - Caldwell, press dispatch and enclosures, 891.00/1084,

October, 26, 1918.

۹۰ - جمال زاده به نقل از حافظ فرمانفرمایان، فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶

هجری قمری در شیراز، تهران، ۱۹۶۱، صص ۴ - ۳

.91- Sykes, History of Persia, p 515 -

92 - Ibid, p 516

93 - Farmanfarmaian, Farmanfarma and the Famine of 1917, pp 6-7.

94 - Ibid, pp 14-17

95 - Bader, report, 891. 50/1, October 7, 1918-۱

96 - White, QR2, 891.00/1088, January 10, 1919

97- White, QR4, 891.00/1122 July 7, 1919

98 - Caldwell, Quarterly Report No.5, 891.00/1147, October 1, 1919

99-Caldwell, Quarterly Report No.6, 891.00/1148, January 9, 1920

100 - Shuster, Strangling of Persia. New York: The Century Press, 1x

.

Caldwell, dispatch 332 and enclosure, 891. 00/924,

.101- October 10,1917

102 - Russell, dispatch 584, 761. 91/48, March 11, 1914.

.103 - Russell, dispatch 638, 891. 00/828, June 14, 1914 -۲

104- Sobotsinskii, L. A. Persiya: Statistiko-ekonomicheskii
(ocherk (St Petersburg, 1913

pp 11-18. Reproduced in Charles Issawi (Edited), The Economic History

,of Iran

. 1800- 1914 Chicago, 1971, pp 33-35

۱۰۵- بر طبق آماری که سوبوتسینسکی ارائه داده، جمعیت تهران ۳۵۰ / ۰۰۰ نفر بوده است (شوستر نیز همین تعداد را ذکر کرده است). شهر بعدی تبریز است با ۳۰۰ / ۰۰۰ نفر ذکر کرده است). می دانیم که این آمار بسیار محتاطانه و جمعیت (گیلبار ۲۰۰ / ۰۰۰ حداقلی است. مثلاً جمعیت اصفهان هشتاد هزار تن ذکر شده است (نک: جدول ۱، ضمیمه آخر فصل ۳)؛ در حالی که اصفهان در سال ۱۹۰۰، یکصد هزار نفر جمعیت داشته است.

بنابراین سه شهر تهران، تبریز و اصفهان هرکدام بالغ بر یکصد هزار نفر جمعیت داشته اند. خلاف گویی دیگر در مورد جمعیت شهر ارومیه است که بیست هزار تن ذکر شده است. این تعداد کاملاً خلاف واقع است؛ زیرا در سال ۱۹۱۸ در حدود پنجاه هزار تن مسیحی از ترس نیروهای عثمانی شهر ارومیه را ترک کردند. دنسترویل نیز شخصاً جمعیت ارومیه را هشتاد هزار تن آورده است (دنسترویل، ص ۱۷۹). بقیه آمار و اعداد بی اشکال و صحیح است. مثلاً سوبوتسینسکی جمعیت همدان را در سال ۱۹۰۹، پنجاه هزار تن آورده و داناهاو نیز هم ان را در سال ۱۹۱۸، هفتاد هزار تن ذکر کرده است (داناهاو، ص ۱۱۷). جمعیت قزوین در سال ۱۹۰۹، چهل هزار تن ذکر شده و دنسترویل نیز همان را در سال ۱۹۱۸، پنجاه هزار تن آورده است. با توجه به این که ایران در آن زمان دارای یکصد مرکز شهری بوده است، نتیجتاً می توان گفت که کل جمعیت شهرنشین ایران حداقل ۲ / ۵ میلیون بوده است.

106 - Bharier, Julian, "A Not on The Population of Iran, 1900-

. vol xxii, No.2, July 1968, 273-279,1906", Population Studies

107 - Gilbar, Gad G. "Demographic Development in Late Qjar-Persia", Asian and African Studies, Vol. 11, No.2, 1967, 125 - 156

به عنوان مثال درباره روش های اخذ نتایج « جمعیت شناختی » گیلبار از تخمین باریب درباره جمعیت سال ۱۹۰۰ (۸۶ / ۹ میلیون) استفاده می کند و اعلام می دارد که ۵۸ مرکز شهری با جمعیتی بالغ بربر ۸ / ۱ میلیون نفر وجود داشته است. او سپس « نتیجه می گیرد» جمعیت ایران که در مناطق شهری ساکن بوده اندکه « نسبت شهر نشین» ۱۸ درصد بوده است. در مقایسه با گیلبار، سوبوتسینسکی می گوید که درصد جمعیت ایران که در مناطق شهری ساکن بوده اند« به ۱۲ درصد کل جمعیت نمی رسد.»

۱۰۸ - درباره جمعیت ایران در پیش از جنگ جهانی اول هیچ گاه بحث و مناقشه ای در کار نبوده، و این نکته ای قابل توجه است. می دانیم که جمعیت شهری ایران در ۱۹۱۰ حداقل ۵ / ۲ میلیون نفر بوده است و شمار مراکز شهری ایران نیز کمتر از ۱۰۰ نبوده است. بزرگ ترین مراکز شهری، تهران (به نظر شوستر و سوبوتسینسکی ۳۵۰/۰۰۰ نفر به نظر گیلبار (۲۸۰/۰۰۰ نفر) تبریز (به نظر سوبوتسینسکی ۳۰۰/۰۰۰ نفر و به نظر گیلبار ۲۰۰/۰۰۰ نفر) و اصفهان (به نظر گیلبار ۱۰۰/۰۰۰ نفر و به نظر سوبوتسینسکی ۸۰/۰۰۰) این سه شهر ۷۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشته اند. علاوه بر اینها، شهرهای بسیاری مثل همدان، مشهد، شیراز، ارومیه، قزوین، کرمانشاه، کرمان و یزد... نیز هر یک بین پنجاه هزار تا یکصد ۵۰ نفر جمعیت داشته است. / هزار نفر جمعیت داشته اند. حتی گفته می شود که خوی ۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشته است، شهر کوچک زنجان در ۱۹۱۸، ۲۴ هزار نفر داشته است. خلاصه! جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰، ۵ / ۲ میلیون نفر بوده و می توانسته در سال ۱۹۱۴، به سه میلیون نفر برسد. حتی اگر فرض کنیم که جمعیت شهری در آن سال، بیش از ۵ / ۲ میلیون نفر نبوده، با به کار بردن نسبت ۱۸ %

جمعیت شهری (موردنظر گیلبار) به شمار جمعیت کل ۱۴ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ می رسیم. اما می دانیم که جمعیت شهری از سال ۱۹۱۰ رو رشد بوده و در سال ۱۹۱۴ بالغ بر ۵ / ۲ نفر بوده است؛ و می دانیم که نسبت ۱۸ % که گیلبار به کار برده است. حال اگر همان ۵ / ۲ میلیون نفر جمعیت شهری را برای سال ۱۹۱۴ (که حداقل است) پایه قرار دهیم، با همان ۱۲ % به شمار ۲۰ میلیون برای جمعیت ایران می رسیم؛ یعنی همان شماری که راسل در موارد مختلف، بویژه هنگامی که از انتخابات مجلس سوم بحث می کند، ارائه کرده است.

Caldwell, Quarterly Report No.7, 891.00 / 1157, April 10, 109 -
.1920; Sykes, History of Persia, Vol. 1, p 13

110 - Caldwell, Quarterly Report No. 5, 891. 00/1147, October 1, 1919

.111 - Imbrie, report 57, 891. 00/1297, July 14, 1924

بنا به نظر معاون کنسول ایمبری، جمعیت تهران ۱۵۰ / ۰۰۰ نفر بوده است که دست کم ۳۰ / ۰۰۰ نفر از آنها در اعتراضات پیامد قتل میرزاده عشقی، شاعر و روزنام هنگار ضدانگلیسی، شرکت جسته اند.

112 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, p 102.

.Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, pp 107-112 113 -

.Caffery, dispatch 246, 891. 5017/5, October 17, 1916 114 -

115 - Caldwell, dispatch 307 and enclosure, 763 . 72/6870, July
12, 1917.

116 - Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/914, June 7, 1917.

117 - Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosures, 891. 00/962, February 2, 1918.

118 - Caldwell, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.

119 - Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/909, May 24, 1917.

120 - Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosure, 891. 00/917, August 27, 1917.

121- Caldwell, dispatch (unnumbered), 891. 00/945, December 26, 1917.

122- Caldwell, dispatch (unnumbered) and enclosure, 891. 00/962, February 2, 1918.

123 - Caldwell, 891. 00/1001 1/2, February 27, 1918.

124 - Caldwell, telegram, 891/00/913, August 6, 1917.

125 - Caldwell, dispatch 314 and enclosure, 891. 00/919, August 6, 1917.

127 - .126 - Caldwell, dispatch 330, 891. 48/31, October 4, 1917
. Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918

Caldwell, dispatch 359 and enclosure, 891. 48/58,

.-128 - January 21,1918

(۱۲۹)

129 - Caldwell, dispatch 358 and enclosures, 891. 001/1008, May
.13, 1918

131 - Caldwell, dispatch 350 and enclosures, 763.
.72111/6987, December 26, 1917

132 - Nabil-ed-Dowleh to Lansing, Note 177 and
,enclosures, 763. 72111/7190, October 5

.133 - Heizer, dispatch 104 and enclosure, 891. 00/106, June 11, 1918

134 - Donohoe, Persian Expedition, p 122 Donohoe,
Persian Expedition, pp 92-93.

135 - Donohoe, Persian Expedition, pp 92-93.

136 - Sykes, History of Persian, pp 486-487.

137 - .137 - Caldwell, dispatch 891.00/920, October 4, 1917

138 - Caldwell, Prees dispatch and enclosures, 891.00/1084,
.October 26, 1918

139- Donohoe, Persian Expedition, pp 68-69

140- Donohoe, Persian Expedition, pp 83-90

141- Donohoe, Persian Expedition, pp 127-128

* هون ها اقوام زردپوست وحشی ساکن در شمال بحر خزر و حوالی رود ولگا (اوایل قرن دوم میلادی) بودند که در ۲۴۷ میلادی به اروپا حمله کردند و قبایل ژرمنی را مغلوب ساختند و دولت بزرگی تشکیل دادند که پس از مرگ آتیلا منقرض گردید. دسته ای از هون ها نیز به آسیا رفتند و در توران ساکن شدند و در زمان ساسانیان چند دفعه به ایران حمله کردند. این دسته در مشرق به هیاطله مشهورند. گفته می شود که ترکهای ترکیه از نژاد همین هون ها هستند. (ویراستار)

142 - Donohoe, Persian Expedition, pp 116-121.

143 - Donohoe, Persian Expedition, pp 123-126.

۱۴۴ - همان

.145 - Donohoe, Persian Expedition, pp 126-127

۱۴۶ - گزارشی از ساوثررد تردیدی به جای نمی گذارد که علیرغم ادعاهای مبتنی بر تغذیه نیروهای انگلیسی در ایران از مواد غذایی ارسالی از بین النهرین، آنها از منابع محلی ایران تغذیه می شدند او می نویسد: « طی ماه های زمستان در این بخش از ایران که خط ارتباطی بغداد - خزر هم از آن می گذرد، برف نسبتاً سنگینی می بارد. راه های کوهستانی که از مرز به همدان کشیده شده اند، معمولاً در اثر بارش برف مسدود می شوند و آمد و شد بسیار سخت است. در پایان زمستان بارش های سنگین، همراه با ذوب شدن برف ها، اس تفاده از این جاده های نامناسب را سخت می کنند. اینها مشکلاتی است که باید انگلیسی ها برای نگه داشتن نیروهای خود در مسیر خزر در نظر بگیرند و به خاطر همین مشکلات تعداد نیروهایی که می توان از بغداد تغذیه کرد بسیار محدود است. تازه! در نیمه دوم تابستان کار حمل م واد غذایی و انبار.» آنها

در دیوهای ایجاد شده در نقاط مختلف در طول مسیر، پایان پذیرفت»

. 147 - Southard, dispatch 1, 891. 00/1054, September 2, 1918

۱۴۸ - حافظ فرمانفرمائیان « فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز»، ص ۱۱

Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, p 62 149 -

150 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, pp 64 – 65

.151 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, p 65

Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, pp 123-124 152 -

.153 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, p 135

Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, p 76 154 -

.155- Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, pp 94- 96

156 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, pp 113-114

.157 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, pp 124

.158 - Dunsterforce, Adventures of Dunsterforce, p 144

159 - Donohoe, Persian Expedition, pp 140-143

160 - Donohoe, Persian Expedition, p 145

.161 - Donohoe, Persian Expedition, pp 150-151

.162 - Donohoe, Persian Expedition, p 161-162

.163 - Donohoe, Persian Expedition, p 182

- .164 - Donohoe, Persian Expedition, p 188
- .Donohoe, Persian Expedition, pp 189-190 165 -
- .Donohoe, Persian Expedition, p 235 166 -
- .Donohoe, Persian Expedition, pp 238-239 167 -
- .Heizer, dispatch 92 and enclousures, 891. 00/978, April 27, 1918 168 -
- Caldwell, dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 169 -
- .13, 1918
- .The "RAAD" of April 21, 1915, 763. 72111/2276 170 -
- ۱.171 - Caldwell, dispatch 891. 00/920, October 4, 1917
- .Sykes, History of Persia, p 459 172 -
- .Sykes, History of Persia, p 466 173 -
- .174 - Sykes, History of Persia, p 472
- .Sykes, History of Persia, p 477 175 -
- .Sykes, History of Persia, pp 480-481 176 -
- .Skas, History of Persia, pp 486-487 177 -
- .178 - Sykes, History of Persia, pp 473- 474
- Caldwell, Dispatch 385 and enclosure, 891. 00/1008, May 179 -
- .13, 1915
- .Southard, telegram, 891. 00/1010, August 30, 1918 180 -
- .181 - Southerd, dispatch 11, 891. 00/1046, September 6/1918

- 182 - Caldwell, press dispatch and enclosures, 891.
.00/1084, October 26, 1918
- .183 - Southerd, Telegram, 763. 72/10714, July 16, 1918
.Southerd, telegram, 891. 00/999, August 14, 1918 184 -
.Caldwell, telegram 14, 891. 00/1030, October, 1, 1918 185 -
.White, Quarterly Report No.2, 891. 00/1088, January 10, 1918 186 -
.Marshall, Memories, pp 303-306 187 -
.188 - Marshall, Memories, p 306
- 189 -Nabil-ed-Dowleh to Lansing, Note 177 and enclosures,
763. 72111/7190 October
- 200- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January
.15, 1918
- Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 201 -
.15, 1918
- 202 - Caldwell, dispatch 390, 891. 48/111, May
- 203 - Caldwell, press dispatch and enclosures, 891. 00/1084,
.October 26, 1918
- .204 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, pp 224-225
- 205 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, p 245

- .Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, p 248 206 -
 207 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, pp 249 – 250
 .208 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, pp 251-255
 .209 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, p 267
 .210 - Dunsterville, Adventures of Dunsterforce, p 268
 211- Caldwell, dispatch 446 and enclosures, 600. 919/3, September
 .11, 1918
 .Dickson, East Persia, pp. 54-55 -۲۰۱
 .Dickson, East Persia, p 63 -۲۰۲
 Malleson -۲۰۳
 Dickson, East Persia, p 58 -۲۰۴
 .Dickson, East Persia, pp. 54-55 212 -
 .Dickson, East Persia, p 63 213 -
 ..Dickson, East Persia, p 58 214 -
 Dickson, East Persia, pp 64-65 215 -
 .Dickson, East Persia, p 68 216 -
 .217 - Dickson, East Persia, p 142
 .Dickson, East Persia, pp 162-163 218 -
 .219 - Dickson, East Persia, pp 166-167

-
- .Dickson, East Persia, p 78 220 -
- .Dickson, East Persia, p 218 221 -
- .Dickson, East Persia, pp 143-146 222 -
- .Caldwell, dispatch 144, 891. 5151/1, March 13, 1916 223 -
- 224 - Caldwell, dispatch 269, 891. 5151/1, January 6, 1917
- .225 - Caldwell, Quarterly Report No. 1, 891. 00/1072, November 1, 1918
- Caldwell, Quarterly Report No. 1, 891. 00/1072, November 1, 1918 226 -
- .1, 1918
- .227 - White, Quarterly Report No. 3, 891. 00/1096, April 4, 1919
- .Southerd, dispatch 3, 891. 00/1048, September 3, 1918 228 -
- 229 - Dickson, East Persia, pp 152-153

فصل چهارم

شوکو اوکازاکی : ویرانی اقتصاد و کاهش جمعیت

نویسنده: پرفسور شوکو اوکازاکی

استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا

ترجمه: هاشم رجب زاده

پژوهندگان تاریخ و وقایع نگاران دوره قاجار سال ۱۲۸۸ ه.ق را سال قحطی همه جاگیر در ایران دانسته‌اند. در نیمه دوم سده گذشته، بارها قحطی در ایران در افتاد و خشکسالی‌ها، که گرسنگی و طاعون و وبا در پی داشت، بسیاری از مردم را به دیار نیستی فرستاد. تلفات این بلایا را تا ۱۰ درصد جمعیت نوشته‌اند. عبدالله مستوفی درباره قحطی سال ۱۲۸۸ نوشته است: «از یکی دو سال پیش، کم بارانی شروع و گرانی و تنگی خواربار خودنمایی می‌کرد؛ ولی در زمستان سال ۱۲۸۷ هیچ باران نبارید و مایه های سنواتی هم تمام شده بود. قیمت نان که در اوائل سال ۱۲۸۷ بیش از یک من شش -هفت شاهی نبود، به مرور ترقی کرده و در این وقت به یک من یک قران رسید... در زمستان سال ۱۲۸۸ قیمت نان به یک من پنج قران که پانزده - شانزده برابر قیمت عادی آن بود رسید... در زمستان این سال برف و باران بی حسابی آمد، و همین بارندگی زیاد در پاره ای از جاها راه بندان کرد و بیشتر مایه تلف نفوس گردید. در بهار هم مرض حصبه و محرقة (وبا) خیلی از مردم را، اعم از بی چیز و منعم، به دیار فنا فرستاد. این اول دفعه ای بود که ناصرالدین شاه در سلطنت خود با چنین پیشامدی مواجه شده و سبب گردیده است که در آتیه از تکرار نظیر آن جلوگیری کند.» (شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، جلد ۱، ص ۱۱۰).

خشکسالی و کمی محصول در طبیعت کشاورزی ایران صورت ادواری داشته و هرچند سال رخ می‌داده است و اگر، چنانکه پرفسور اوکازاکی در مقاله خود می‌گوید، دولت و مقامهای محلی تدابیر درست اتخاذ و اجرا می‌کردند، می‌شد آسیب خشکسالی را به حداقل رساند. در قحطی سال ۱۲۸۸ گویا برای اولین بار به وارد کردن آرد روسی پرداختند؛ اما در خشکسالی چند سال پس از آن برنج شمال را جایگزین گندم ساختند، و به جای نانوائیها، در محله های تهران دکانهای دمپختک دائر شد، و از این رو این پیشامد را «قحطی دمپختکی» نام نهادند.

پرفسور شوکو اوکازاکی محقق اقتصاد کشاورزی و استاد بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا و از ایرانشناسان پرتلاش ژاپن و آشنا با زبان و ادب فارسی، این مقاله را نخستین بار در بیست و پنجمین کنگره شرقشناسی ژاپن که در نوامبر ۱۹۸۳ در دانشگاه تین ری در ایالت نارا برگزار شد، ارائه کرد، و رئیس مطالب آن در گزارش جریان این مجمع علمی در مجله آینده درج شد (سال دهم، ش ۲-۳، اردیبهشت- خرداد ۱۳۶۳، ص ۲۱۶ تا ۲۲۰). از آنجا که این مقاله حاصل پژوهشی علمی و باریک نگر درباره یکی از رویدادهای مهم تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران در سده گذشته است، اینک ترجمه کامل آن تقدیم خوانندگان پارسی زبان می‌شود. این مقاله با بررسی موجبات و احوال سیاسی و اقتصادی ایام قحطی و سالهای مقارن آن، به جستجوی زمینه و مایه اصلی این بلیه و آثار مرگبار آن برآمده و نتیجه گرفته است که موجب عمده این فاجعه نه توسعه کشاورزی تجاری یا خشکسالی، که فساد حکومت و طمع دولتمندان بوده است. حکام اندیشه حال رعیت را نداشته و خداوندان نعمت نیز از کرم و مروّت دور بوده‌اند.

شاید که پاره ای نکته های یاد شده در این مقاله، مانند خوردن مردار در هنگامه قحطی یا ددمنشی شمار معدودی از مردم یا کارهای ناروای بعضی روحانی نمایان حقاً بر خواننده ایرانی گران آید. اما به یاد داشته باشیم که این

مقاله بر پایه اسناد و گزارشهای ناظران وقایع و استناد به منابعی مانند «تاریخ قم» تهیه شده و خواننده ایرانی که شاهد ایثار و فداکاری و گذشت مردم پاک نهاد در روزهای دشوار بوده است، جا دارد که به آنچه هم که درباره تاریخ گذشته سرزمین او نوشته‌اند آگاه شود. بر پژوهندگان تاریخ اقتصادی ایران است که اگر نسبت ناروایی در گفته و نوشته سیاحان و مأموران سیاسی خارجی که خود را ناظر وقایع قلمداده اند می‌بینند، با تحقیق و تحلیل علمی و تاریخی به روشنگری بپردازند و درست و نادرست سخن آنان را در ترازوی داوری نهند؛ اما به گفته حافظ: «ور به حق گفت، جدل، با سخن حق نکنیم».

هاشم رجب زاده

پاییز ۱۳۶۴

قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۰-۷۱م) فاجعه آمیزترین رویداد در تاریخ جدید ایران بود. در زمستان سال ۱۲۸۷ در بخش‌های وسیعی از ایران خشکسال بود و زمستان سال بعد هم فقط در نواحی غرب و جنوب این سرزمین باران بارید. می‌گفتند که نقاطی از کشور در این دو سال یک قطره باران هم به خود ندید. از جمله مناطقی که از خشکسال آسیب سخت دید، خراسان، اصفهان، یزد و فارس بود. در بسیاری از نواحی، دیم کاری حاصلی نداد و محصول زراعت آبی هم در نتیجه کمبود شدید آبهای سطح و تحت الارضی بسیار اندک بود. حتی زاینده رود که معمولاً پر آب بود، خشک شد.

این خشکسالی ترقی قیمت غلات را به دنبال آورد. مثلاً قیمت گندم در بوشهر در ژوئن ۱۸۷۰ (تابستان ۱۲۸۸، ماه خرداد) به یک من هاشمی ۱۲ قران (خرواری ۵/۷ تومان) رسید (۲). قیمت گندم در تهران در تیرماه این سال به یک خروار ۵/۵ تومان ترقی کرد (۳)، حال آنکه متوسط قیمت در سال پیش از

آن ۵/۳ تومان بود. در اصفهان قیمت نان سه برابر شد و به یک من تبریز ۵/۱ قران (سی شاهی) رسید، که به تناسب قیمت نان در بوشهر که هر من تبریز ۹ شاهی بود، در واقع بسیار گران بود. همانطور که تصور می‌توان کرد، مردم از بی نانی سر به شورش برداشتند. در اصفهان، سادات و زن‌ها تلگرافخانه را تصرف کردند و خواستار مخابره شکواییه ای به شاه شدند (۴). در بوشهر، در ۷ خرداد آن سال، ۲۰۰۰ نفر از مردم به محل یک تجارتخانه انگلیسی که گندم صادر می‌کرد حمله بردند و جلوی کار بارگیری را گرفتند. از آنجا که مقامات شهر از عهده مقابله با این وضع برنیامدند، آلیسون (C. Alison) سر کنسول بریتانیا به سرهنگ پلی (L. Pelly) نماینده مقیم سیاسی حکومت هند در بوشهر دستور داد که از آن تجارتخانه بخواهد تا نخایر موجود گندم را به قیمت عادلانه به مردم بفروشند. این کار وضع را که به مرحله خطرناکی رسیده بود سرانجام در ۱۰ تیرماه آرام ساخت (۵). بسیاری شهرهای دیگر، از جمله قم، شاهد این گونه شورش‌های مردم از بی نانی بود.

در سال بعد، ۱۸۷۱ (۱۲۸۸ قمری)، وضع باز هم بدتر شد. کمی باران موجب گردید که حاصل کشاورزی به حدّ بینهایت نازلی برسد، و قیمت گندم ترقی سرسام آوری کرد. در مشهد با ۵۰ تومان هم یک خروار گندم نمی‌شد خرید. در کاشان به خصوص، که در وضع عادی هم طی هشت ماه از سال مواد خوراکی را از دیگر ولایات وارد می‌کرد، حال دشوار بود. در این شهر قیمت گندم به خرواری ۱۰۰ تومان، یا بیش از ۲۰ برابر بهای عادی، رسید.

اصفهان و یزد که گندمشان را بیشتر از فارس و کرمانشاه و ولایات دیگر تهیه می‌کردند، وضع بهتری نداشتند (۶). در این زمان متوسط درآمد سرانه مردم کارگر و کشاورز ۲۰ تومان و متوسط مقدار مصرف سالانه گندم که عمده غذای مردم ایرانست، ۲ خروار (برای خانوار) بود (۷). با این حساب، درآمد کارگر یا کشاورز فقط یک دهم گندم موردنیاز برای گذران یک خانوار را

کفایت می‌کرد. در نتیجه، ناآرامی اجتماعی شهرها را در خود گرفت، و بر نابسامانی و پریشانی اوضاع افزود. در شیراز وقتی که در افواه افتاد که شاه بر احتکارگری رجال و متنفذان چشم بسته است، شورشهای ماه اردیبهشت در مردادماه تازه شد. زندهای تظاهرکننده با فراشهای شاهی (حکومتی) درگیر شدند و این برخورد زخمی بسیار به جا گذاشت (۸).

این قحطی مهاجرت‌هایی هم به دنبال آورد. سیل انبوه مهاجران از ولایات جنوبی به سوی گیلان، که وضع خواربار در آنجا نسبه خوب بود، از حدود مه ۱۸۷۱ به راه افتاد. تا ماه نوامبر (از اردیبهشت تا آذرماه) میان ۲۰ تا ۳۰ هزار مهاجر به این ولایت که جمعیت اصلیش ۱۰۰/۰۰۰ نفر بود، سرازیر شده بود. شماری از مهاجران راهشان را به شمال ادامه دادند و با گذشتن از مرز به روسیه رفتند (۹).

کمبود شدید غله عواقب شومی داشت. کسانی که نان نداشتند سگ و گربه و موش و مردار هم می‌خوردند، و حتی کسانی بودند که با کود و علف سدّ جوع می‌کردند (۱۰). این وضع چنانکه ج. انصاری در «قحطی و آدمخواری در ۱۲۸۸» می‌نویسد، در موارد زیاد به آدمخواری انجامید (۱۱).

مسلمان‌ها حتی به روی اجساد یهودیان ریختند. کالبدها را از قبر بیرون می‌آوردند تا بخورند، و عده ای تا آنجا پیش رفتند که به همین منظور به بچه دزدی پرداختند. در قم هیچ کس جرأت تنها راه رفتن در خیابان نمی‌کرد که مبادا به چنین سرنوشت هولناکی دچار شود. نقل شده است که یکی از خویشان مؤلف «تاریخ قم» ناپدید شد، و تصور آن بود که چنین بلایی بر سرش آمده است. اراذلی که بیرون شهر قم در کمین بودند، زندهایی را که در پی قوت لایموت به شهر می‌آمدند به بهانه اینکه می‌خواهند به آن‌ها غذا بدهند، گول می‌زدند و به کناری می‌کشیدند تا آن‌ها را بکشند و بخورند. حتی چند مورد از پدر و مادرهایی سخن بود که بچه های خودشان را می‌کشند و می‌خوردند (۱۲).

در گزارشهای کنسول بریتانیا از این روزها، رویدادهای دلخراش دیگر هم آمده است. کتابی نوشته بریتلبنک (W. Brittlebank) به نام «ایران در دوره قحطی» (Persia During the Famine) که در ۱۸۷۳ در لندن منتشر شد، نکته و بدبختی های نگفتنی این قحطسال را بروشنی شرح می دهد. بریتلبنک در راه بازگشت از هند به لندن در آوریل ۱۸۷۲، از بوشهر، شیراز، اصفهان و تهران که هنوز در آتش قحطی می سوخت، گذشت.

این قحطی قربانی بسیار گرفت. در بهار ۱۲۸۹ که قیمت گندم در مشهد به ۵۰ تومان ترقی کرد، مرگ و میر قحطی زدگان از ۵۰۰ نفر در روز بیشتر شد، و در اصفهان نیز (هر روز) چند صد نفر می مردند. دیگر نواحی قحطی زده نیز به همین نسبت تلفات داشت. یک مأمور تلگراف به نام اسمیت (R.M. Smith) که در ماه مه (اردیبهشت) از بوشهر به اصفهان سفر کرد، نوشت که همه راهها از مردگان انباشته است. (۱۳) این وضع و حال غیربهداشتی مایه درافتادن و با شد و این ناخوشی قربانیان بیشتری گرفت (۱۴). فاجعه مضاعف قحطی و وبا جمعیت بسیاری از شهرها را به نسبت اعشاری کاهش داد. جمعیت قم که در آمار نفوس پیش از قحطی در سال ۱۲۸۴ عده ۳۸۲/۲۵ نفر ثبت شده بود، در آماربرداری بعد از قحطی، در سال ۱۲۹۱ هجری، ۱۴۰۰۰ نفر گزارش شد. دو سوم سکنه کازرون یا از بی غذایی مردند یا شهر را ترک گفتند. جمعیت سبزوار از ۰۰۰/۳۰ به ۰۰۰/۱۰ و جمعیت کنگاور از ۲۵۰۰ به ۱۰۰۰ نفر کاهش پیدا کرد (۱۵). مراکز عمده جمعیت و نواحی شهری بیشتری آسیب را از قحطی دید. اولیور سنت جان (Oliver Sr. John) نوشته است که شهرهای یزد، اصفهان و مشهد که سخت تر از همه لطمه دیدند، دست کم یک سوم جمعیت خود را در مرگ و میر یا مهاجرت مردم از دست دادند. (۱۶) درباره رقم کل تلفات نفوس در کشور، روایات مختلف است. گیلبر (G. Gilber) این رقم را ۵/۱ میلیون ذکر کرده است. (۱۷) این عده برابر ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت تخمینی

۶ تا ۷ میلیون‌ی آن روز ایران است.

این قحطی از جهات متعدد تأثیر و خیمی بر اقتصاد داشت. بیش از همه، کشاورزی به سختی لطمه دید. در اصفهان اراضی مزروع در نتیجه خشک شدن رودخانه‌ها، خراب و بایر شد. شماری از زارعان خرده مالک، زمین خود را در عوض محصول به پای مالیات دادند. بعضی دیگر از کشاورزان صاحب زمین برای رهایی از بار مالیات حقوق ملکی خود را به اشخاص معتبر و بانفوذ منتقل کردند. در حوالی قم شماری از دهات ویران ماند و بی صاحب شد، زیرا که مالکان آنجا روستاها را رها کردند و رفتند (۱۸). این قحطی مایه آشفته‌گی و نابسامانی در زمینداری (کشاورزی) گردید. مآکان بزرگ، اراضی خرده مالکان و زارعان زمیندار را تصاحب کردند. دامپروری و گله داری نیز سخت آسیب دید. خشکسال، مراتع بسیاری را از بین برد و دام‌ها گله گله تلف شد. جونز (Jones) کنسول بریتانیا در تبریز می‌نویسد: «ایلات خانه به دوش بدتر از همه آسیب دیدند» (۱۹). بسیاری از ایلات بیابانگرد دام و گله خود را که سرمایه اصلی زندگی‌شان بود، از دست دادند و به ناداری و نیستی افتادند (۲۰). قحطی، بسیاری از ایلات قشقای را به ترک کوچ و زندگی ایلاتی وادار و به اسکان گرفتن ناچار ساخت، و آنها به این واسطه نفوذ سیاسی‌شان را از دست دادند (۲۱). به طور کلی، عواقب این قحطی مایه اصلی اسکان ایلات بود (۲۲). حمله ایلات بیابانگرد به روستاها، شهرها و کاروان‌ها یکی از موجبات بی‌ثباتی اجتماعی در آن روزگار بود. با پیش آمدن قحطی، غارتگری قبایل بیابانگرد نیمه گرسنه در همه جای کشور شدت گرفت (۲۳). دهات بی‌شمار دستخوش تاراج بیابانگردان شد. مثلاً، اعراب بیابانگرد فارس؛ با به یغما بردن سی هزار گوسفند و ده هزار استرودام، شهر بابک در کرمان را به نهب و ویرانی کشیدند (۲۴). وضع نظم و امنیت به طور بی‌قیاس بدتر از همیشه بود. سفر بینهایت مخاطره داشت. این قحطی همچنین موجب کمبود شدید مال و

چارپای باربر گردید، زیرا که شمار زیادی استر و گاو و دیگر حیوانات بارکش را تلف نمود. در نتیجه این وضع، اجاره مال به پنج برابر کرایه پیش از قحطی رسید (۲۵). این وضع نیز به نوبه خود مانع حمل و نقل غله میان نقاط مختلف کشور، که می‌توانست کمبود مواد خوراکی در جاهای قحطی زده را تخفیف دهد، شد.

با فقر و تنگدستی قشرهای گوناگون مردم در نتیجه قحطی، سطح تقاضا برای کالاهای مصرفی به سرعت تنزل کرد. این وضع نه همان بر تجارت داخلی، که بر بازرگانی خارجی هم اثر وخیمی داشت. در بازارهای اصفهان، که از بلائیده ترین شهرها بود، از کسب و کار نشانی پیدا نبود. در بوشهر بسیاری از چلوار فروشها ورشکست شدند. (۲۶) کساد بازار شمار هرچه بیشتری از مردم را بی کار ساخت. چندین و چندکس از مردم اعیان به فقر و فاقه گرفتار آمدند و فقط با فروش اسباب زندگی خود توانستند قوت لایموتی فراهم کنند (۲۷).

چند سطر زیر از گزارش لوکاس (G.Lucas) نایب غیررسمی نماینده سیاسی (حکومت هند) مقیم بوشهر است:

«تلاش مردم محلی برای تحصیل ثروت از راه کشت و بار آوردن محصولات پرمفعت برای فروش و تجارت و غفلت آنها از تهیه نیازهای معاشی، همراه با خشکسال و احوال و موجبات دیگر، به قحطی سال ۱۲۸۸ انجامید.» (۲۸)

این گفته مورد توجه بسیاری از مورخان اقتصادی واقع شده است. آنان این سخن را مبنای توجیه خود در اینکه رابطه ای میان رشد کشاورزی تجاری و این قحطسال بزرگ وجود داشته است، ساخته‌اند (۲۹). اما بعضی (از پژوهندگان) این نظر را با تردید می‌نگرند. از آن جمله است ناصر پاکدامن که می‌پرسد: «باید دید که تخصیص اراضی قابل کشت برای عمل آوردن خشخاش تا چه اندازه از زمین‌های زیر کشت غله را گرفت و بدین سان موجب تنزل تولید گندم شد؟» (۳۰)

پاسخ به این سؤال مستلزم بررسی «دو محصول تجاری پرمفعت» در ایران که لوکاس به آن اشاره دارد، است. نخست به کشت پنبه در قرن پیش نظری بیفکنیم. پس از «قحطی پنبه» کشت گندم در ایران، چنانکه در دیگر ممالک خاورمیانه، افزایش یافت. در سالهای ۵۱ ~ ۱۸۵۰ یک مبلغ مسیحی امریکایی توانست پنبه امریکایی (American Sea Island) را در منطقه ارومیه به طور آزمایشی عمل بیاورد. امیرکبیر برای اتخاذ و ترویج این گونه پنبه کاری، شیوه کشت آن را در «روزنامه وقایع اتفاقیه» (۳۱) انتشار داد. با اینکه کشت پنبه در سراسر کشور معمول شد، رواج آن تدریجی و محصول آن هنوز کم و نارسا بود. اما شوق و انگیزه کشت پنبه افزایش عمده یافت و با ترقی قیمت پنبه از هر من تبریز ۵/۴ قران به ۳۲ قران در تهران، سطح زیر کشت پنبه به سرعت گسترش پیدا کرد (۳۲). در سال ۱۸۶۵ صدور پنبه از تبریز، با ۸۰ درصد افزایش نسبت به سال پیش از آن، به ۰۰۰/۸۰۰/۲ پاوند رسید. صدور پنبه از بوشهر به بمبئی در سال ۶۵/۱۸۶۴ به یک میلیون من تبریز (۰۰۰/۷۵۰/۷ پاوند) یا تقریباً به پنج برابر دو سال پیش بالغ شد. چنین افزایشی در صدور پنبه از بوشهر را می‌شود به واسطه توسعه کشت آن در فارس و دیگر مناطق جنوبی ایران دانست (۳۳). پنبه پرمفعت بود و تجار انگلیسی این کالا را برای مصرف منسوجات نخی بی دریغ می‌خریدند. در نتیجه، تجارت پنبه ۷۰ درصد حجم کل صادرات خلیج فارس را تشکیل داد. پنبه واقعاً «سلطان» کالاها بود، اما پس از جنگ داخلی امریکا تجارت پنبه اُفت کرد و در پایان دهه ۱۸۶۰ میزان صادرات پنبه از بوشهر به تندی سقوط کرد (۳۴).

اکنون به تولید تریاک در ایران بنگریم. با اینکه تریاک ایران گران نبود، در دهه ۱۸۲۰ به واسطه نرخ بالای حق العبور کالا از هند مقدار چندانی از آن صادر نمی‌شد. اما در دهه ۱۸۳۰ با توسعه بازار تقاضای تریاک در خارج، تولید این ماده در ایران، همچنانکه در عثمانی، روند افزایشی داشت. تجارت رو

به توسعه تریاک میان بوشهر و هنگ کنگ در اختیار بازرگانان خارجی بود. نمونه یکی از معتبرترین این تجار داوید ساسون (1864 - David Sasson) (1792) بازرگان ثروتمند یهودی بود. ساسون پس از آنکه در سال ۱۸۳۲ مورد تعقیب مقامات عثمانی واقع و از بغداد اخراج گردید، در بوشهر پناه گرفت. او با استفاده کامل از آشفته بازار تریاک در هنگامه درگیری ایران و انگلیس در سال ۱۸۳۷، با استقراض مبالغ هنگفتی پول به سلف خری تریاک، پیش از موسم برداشت آن، به قیمت‌های نازل پرداخت. با پایان منازعه دو دولت (که باب تجارت را بسته بود) و باز آمدن قیمت تریاک به وضع عادی، او سود هنگفتی برد (۳۵). انگلیس‌ها برای توسعه تجارت خلیج فارس می‌بایست محصولات قابل صدوری از ایران پیدا کنند. تریاک، تنباکو و پنبه چیزهایی بود که آن‌ها یافتند. در گزارشی از کنسولگری بریتانیا، که در دهه ۱۸۴۰ فرستاده شده، آمده است که خاک و آب و هوای مرکز و جنوب ایران برای کشت این مواد به خوبی سازگار است، و توصیه نموده است که دولت ایران به تولید آن‌ها تشویق گردد (۳۶). در دهه ۱۸۵۰ وضع تازه ای پیش آمد. یکی از هواداران تجدّد به نام میرزا حسین خان در دوره تصدی خود در سمت کنسول در بمبئی (سالهای ۶۹-۱۲۶۶) به دولت ایران پیشنهاد کرد که تولید تریاک برای صدور را تشویق کند. امیرکبیر در پاسخ به این پیشنهاد در سال ۱۲۶۷ بوته های خشخاش را به طور آزمایشی در تهران کاشت. اما مقدار تولید آن تا پایان دهه ۱۸۵۰ ناچیز بود و از ۳۰۰ صندوق تجاوز ننمود (۳۷).

در این دوره تاجر معتبری از اصفهان، محمد مهدی الاصفهانی (معروف به مهدی ارباب) بانی توسعه تولید خشخاش در ایران شد. مهدی ارباب شیوه کشت خشخاش و گرفتن شیره تریاک از آن را از پارسیان هند در بمبئی آموخت. او سپس در سال ۱۲۷۳ به ایران بازگشت و در زمین مزروعی خود در اصفهان به کشت خشخاش پرداخت. پیداست که او در تجارت تریاک هم دست در کار

بود (او در سال ۱۸۸۰ «کمپانی تریاک اصفهان» را برای گرفتن شیره تریاک و صدور آن تأسیس کرد). علاوه بر این، او تخصص خود را در اختیار ملاکان دیگر هم گذاشت، و با پشتکار به توسعه تولید تریاک ممتاز پرداخت تا بتواند کالای عمده ای از آن (برای صدور) فراهم کند. شیوه کشت و برداشتی که او یاد داد در نواحی دیگر جز اصفهان هم رواج گرفت و او را، چنانکه نجم الملک یاد کرده است (۳۸)، به نام بانی توسعه زراعت خشخاش در ایران معروف ساخت. بدینسان دهه ۱۸۶۰ شاهد افزایش قابل توجهی در تولید تریاک در ایران بود. علاوه بر اصفهان و یزد که نواحی اصلی این زراعت بود، در سال ۱۲۸۵ در کاشان، خراسان، شیراز، کازرون و اصطهبانات و حتی در نیریز به کشت خشخاش آغاز کردند. در گزارش دیگری از کنسولگری بریتانیا در سال ۱۸۶۹ آمده است که تقریباً از تمام اراضی مستعد کشت خشخاش در اصفهان برای این منظور بهره برداری می‌شد. رقم تولید سالانه تریاک به ۵۰۰/۱۵ من شاه رسید، که بیشتر آن از طریق باتاویا (Batavia) به هنگ کنگ صادر می‌شد. مقارن قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ صادرات (تریاک) از بوشهر به ۵۴۵/۲ صندوق می‌رسید. (۳۹)

با این دریافت که زراعت پنبه و خشخاش در ایران در دهه ۱۸۶۰ افزایش عمده ای پیدا کرد، این سؤال پیش می‌آید که آیا این فزونی موجب کم شدن سطح زیر کشت غله به اندازه ای شد که در ایجاد قحطی بزرگ مؤثر افتد؟ با آنکه آماری از سطح زیر کشت پنبه و خشخاش در آن ایام در دست نیست، می‌توان در این باره به تخمین پرداخت. نخست زراعت را پنبه بررسییم. از آنجا که حجم صادرات پنبه از جنوب ایران در سال پیش از قحطی بر ما معلوم نیست، محاسبه را بر پایه رقم ۳۵۰۰ تن صادرات سال ۶۵~۱۸۶۴ که سطح کشت پنبه قابل ملاحظه بود، می‌گذاریم. با فرض همان نسبت تولید ۱ تن در هکتار مربوط به سال ۱۹۶۰ برای آن سال، مساحت ۱۲/۰۰۰ هکتار زیر کشت

پنبه به دست می‌آید؛ زیرا که ۳۵۰۰ تن مذکور پنبه پاک شده است چون در آن ایام پنبه را پیش از صدور پاک می‌کردند (۴۰)، و نسبت پنبه دانه به پنبه پاک شده ۷ به ۳ است (۴۱). با فرض این هم که این مقدار پنبه در فارس تولید می‌شد، باز مساحت ۰۰۰/۱۲ هکتار به نسبت قابل توجهی کمتر از ۰۰۰/۲۰ هکتار سطح زیر کشت پنبه در سال ۱۹۶۰، که نسبت مساحت تخصیص یافته برای تولید تجاری چندان بالا نبود، می‌باشد. از حدود ۱۶۰۰ روستای این ایالت که در فارسنامه ناصری یاد شده، ۸۱۷ ده دارای زراعت و محصول پنبه ذکر شده است. با تقسیم ساده ۰۰۰/۱۲ هکتار به عدد ۸۱۷، می‌توان سطح متوسط زیر کشت پنبه هر روستا را ۷/۱۴ هکتار محاسبه کرد.

اینک بازگردیم به تریاک. محصول برآورده شده تریاک در آن زمان یک من تیریز در هر جریب (۱/۰ هکتار) است (۴۲)، و تریاک ناخالص دو سوم وزن شیره تریاک بود، و یک صندوق ۱۶۰ پاوند تریاک ناخالص داشت. بر این مبنا می‌توان مساحت تقریبی ۴۸۰۰ هکتار را برای تولید ۱۳۰۰ صندوق تریاکی که در سال ۱۸۶۹ از اصفهان صادر شد به دست آورد. (۴۳)

به استناد «جغرافیای اصفهان» (ص ۳۸)، ۶۷۴ روستا از زاینده رود آبیاری می‌شد. حتی با این فرض که تریاک فقط در دهات پر آب عمل آورده می‌شد، سطح متوسط زیر کشت تریاک برای هر ده فقط ۷ هکتار درمی‌آید. از آنجا که کشت خشخاش در دهات دیگر هم متصور است، سطح کشت آن در هر روستا احتمالاً پایین‌تر هم بوده است.

پس می‌بینیم که در مناطق عمده تولید پنبه و تریاک هم در آن ایام نسبت زراعت این دو محصول در کل سطح زیر کشت چندان بالا نبود. شاید که بعضی مزارع صیفی و شتوی در اراضی حاصلخیز نزدیک به شهرها که وضع آبیاری آن خوب و توجه ملاکان به وضع زمین بیشتر بود، به خشخاش کاری مبدل شد. نظر لوکاس در این مورد کاملاً درست است. اما (از این مقدمه)

نمی‌توان گفت که سطح وسیعی از مزارع زیر کشت غله در طول زاینده رود به خشکسالی مبدل شد. تقویم تاریخی اصفهان حاکی است که در آن زمان غله محصول عمده کشاورزی بود.

بنابراین، با ابتکار تجار و ملاکان زمین‌های تازه ای برای استفاده از بازار فزاینده تقاضا برای محصولات زراعی دایر شد. در نتیجه، اگر هم مزارع غله در اراضی مرغوب به کشتزارهای خشکسالی بدل شد، باز می‌شد که سطح زیر کشت غله را با استفاده از زمین‌های تازه دایر و آباد شده برای کشت، افزایش داد. تصور نمی‌رود که سطح کلی زیر کشت غله کاسته و مقدار تولید گندم تنزل کرده باشد. گندم هنوز محصولی بود که بازار صدور داشت، و ملاکان منفعت فروش غله را پیش نظر داشتند. ارقام همچنین نمودار آنست که در پایان دهه ۱۸۶۰ در منطقه ساحلی خلیج فارس کشت پنبه رو به کاهش و تولید غله رو به افزایش بود (۴۴). پس، می‌توان نتیجه گرفت که پیش از قحطسال مورد بحث، مناطق اصلی تولید پنبه و خشکسالی هم تک محصولی نبود، یعنی که تولید غله تا آن اندازه کاهش نیافت که موجب قحطی شود. در دیگر نواحی نیز کشت خشکسالی در «دوره جوانه زدن» آن، چندان تأثیری در تولید غله نداشت.

قحطی رابطه ای با افزایش تولید تریاک و پنبه نداشت. پس باید دید که آیا فقط خشکسالی مایه این آفت شد؟ آیا عامل اجتماعی-اقتصادی دیگری در تشدید قحط و غلام مؤثر بود؟ گندم یک قلم مهم کالای صادراتی ایران به اروپا بود که در دهه ۱۸۶۰ به مقدار زیاد و به وسیله تجار انگلیسی از خلیج فارس صادر می‌شد. مقدار این کالا در سالهای فراوانی محصول به ۴/۰۰۰ تن می‌رسید، و در سال ۱۸۶۸-۶۹، سال پیش از قحطی، صدور گندم فقط به بمبئی به ۱/۲۸۴ تن بالغ شد (۴۵). علاوه بر افزایش تقاضا در بازار خارج، تقاضای بازار داخلی نیز به واسطه ازدیاد جمعیت بالا رفت. این وضع به گرم شدن بازار غله و اهمیت روزافزون گندم در معاملات تجاری انجامید.

سالهای کم حاصلی فرصت خوبی به بازرگانان غله برای معاملات سلف خری و سفته بازی می‌داد، و آن‌ها، از قدیم، چنین فرصت‌هایی را غنیمت می‌شمردند. سال قحطی بزرگ نیز از این اصل مستثنی نبود. سنت جان (O.St.John) که در سال ۱۸۷۲ از طریق اصفهان سفر کرده، شرح تکان دهنده زیر را آورده است:

«در سال دوم، ۷۱-۱۸۷۰، باران که در جنوب به اندازه آمد، باز در شمال و شرق ایران بسیار اندک بارید. در نتیجه، در بسیاری جاها هیچ محصول به دست نیامد و در دیگر جاها نیز مقدار برداشت کمتر از حد متوسط بود. با این همه، به واسطه خوبی محصول در جنوب و غرب کشور، مواد غذایی فراوان بود. اما ملاکان بزرگ، که فروشنده عمده غله هم هستند، از روی شهوت سودجویی، یا، شاید به گفته خودشان، از ترس آمدن قحطی در سال سوم، بی اعتنا به رنج و گرسنگی مردم دور و برشان غله را به امید گران شدن در انبارها نگه داشتند» (۴۶).

پس از آن به گزارشی از کنسولگری (بریتانیا) به تاریخ مه ۱۸۷۱، هنگامی که کمبود مواد غذایی وضع خطیری پیدا کرده بود، برمی‌خوریم:

«در چهارمحال و فریدن، که چندان فاصله‌ای با اصفهان ندارند، غله فراوان بود، اما حاکم اینجا از ورود آن به شهر جلوگیری کرد تا غله‌های خود را همچنان به نرخ گزاف بفروشد» (۴۷).

این حاکم فتحعلی خان صاحب دیوان، پسر دوم قوام الملک شیرازی، یکی از زمینداران ثروتمند فارس بود (۴۸).

محتکران به مقامهای دولتی، ملاکان و تجار غله محدود نمی‌شدند، و روحانیون هم در میان آن‌ها بودند. آقا نجفی، عالیمقام‌ترین رهبر روحانی اصفهان، در همه متون و منابع مربوط به سالهای کم حاصلی به نام محتکر شناخته شده است. آقا نجفی از بزرگترین زمینداران این منطقه بود (۴۹). نمونه‌ای از کارهای

سوء (این گونه) روحانیون را در شرحی که سنت جان آورده است می‌بینیم: «در ۱۸۷۲ در اصفهان خیر رسید که مقدار زیادی غلّه از شیراز در راه است. این خبر موجب شد که دکان‌ها را باز کنند و قیمت‌ها به سرعت پایین آمد. امام جمعه، رییس روحانی شهر، و رحیم خان رئیس گمرک که دو نفر از معتبران شهر بودند، این وضع را غنیمت شمردند و نقشه ای ریختند. آن‌ها با اعلام در راه بودن غلّه از شیراز و وانمود کردن به مصرف و فروش همه موجودی غلّه خودشان، پنهانی و به وسیله واسطه‌های خود هر آنچه غلّه که یافتند و توانستند، خریدند و در این حال هم رحیم خان با استفاده از مقام و اختیار خود مانع ورود کاروان غلّه شیراز به شهر شد، و این دو بزرگوار، که اینک بازار را در اختیار و انحصار خود داشتند، قیمت نان را یکشنبه چهارصد درصد بالا بردند» (۵۰).

اما مأمور انگلیسی تلگراف در اصفهان آنچه را که می‌گذشت به مافوق خود در تهران گزارش داد و این یک نیز مطلب را به صدراعظم رساند. صدراعظم این «دو بزرگوار» را سخت بازخواست کرد و به امام جمعه دستور داد که گندم خود را به قیمت عادلانه بفروشد و او هم ناچار به تمکین بود (۵۱).

بعد از دو سال خشکسال، در زمستان ۱۸۷۱ باران و برف فراوانی آمد که حاصل خوبی را برای سال بعد نوید می‌داد. این بود که حدود مرداد، یک ماه پیش از فصل درو، غلّه بسیار در بازار عرضه شد. سنت جان که در آن ماه از شهر قم می‌گذشت قطارهای بیشمار شتر را دید که گندم و جو محصول سال پیش را از منطقه ای حاصلخیز در نزدیک همدان به تهران می‌برد. این غلّه متعلق به یکی از منسوبان نزدیک شاه بود (۵۲). او همچنین می‌گوید که صاحبان غلّه در همه جا موجودی خود را عرضه کرده بودند. قیمت غلّه به شدت پایین آمد (۵۳). از همه این شواهد برمی‌آید که در دوره قحطی هم در مناطق غلّه خیز کشور ذخیره غلّه کافی وجود داشت (۵۴)، و بالا رفتن

غیرعادی قیمت گندم و کمبودهای ناشی از آن که به مرگ و میر مردم از گرسنگی و به آدمخواری کشید فقط نتیجه قحطی نبود، و این قحط و غلا به طور مصنوعی و با احتکار و اسباب چینی به وجود آمد.

اگر دولت و مقامات محلی تدابیر درست اتخاذ می‌کردند، آسیب خشکسال را می‌شد به حداقل رساند. چنانکه سنت جان می‌نویسد که در سفرش به کرمان در سال ۱۸۷۲، حاکم آنجا، مرتضی قلی خان وکیل الملک، برای او با افتخار تعریف کرد که چگونه مردم آن ناحیه را از قحطی نجات داده است. حاکم به محض بروز نخستین نشانه های قحطی امر به صورت برداری ذخایر غله در این ولایت داده، صدور غیرمجاز غله را به شدت ممنوع کرده، قیمت‌های ثابتی برای آن قرار داده، فروش غله را در همه بازارها تحت ضابطه نهاده، و حتی یک مرکز امداد ایجاد کرده بود. بر اثر این اقدامهای مؤثر، در این ایالت یک نفر هم از گرسنگی نمرده (۵۵). باز در قحطسال ۱۸۷۹ فیروز میرزای حاکم در تثبیت قیمت غلات، با تعیین بهای گندم در خرواری ۲ تومان، سخت کوشش کرد. فرمانفرما که در سال ۱۸۹۲ والی کرمان شد همواره مراقب بود که غله کافی به قیمت ثابت در بازار موجود باشد. (۵۶)

متأسفانه کرمان وضع استثنایی داشت. چنانکه دیدیم، حاکم اصفهان نه تنها کاری برای عرضه و ارزانی خواربار نکرد، بلکه قحطی را برای پر کردن کیسه خود غنیمت شمرد. به مأموران حکومتی در نقاط قحطی زده دستور داده شد که به تفتیش برآیند و هرکس از تجار و غیر آن‌ها که غله انبار کرده باشد، گزارش دهند. اما، به گفته سنت جان:

«این دستور فقط مایه ثروتمند شدن کسانی گردید که مأمور اجرای آن شده بودند، و صاحبان انبارهای مخفی غله این مأموران را با رشوه ساکت نگه می‌داشتند، و تعجب اینجاست که این محتکران باز- به هر روی در شیراز و اصفهان- به خوبی شناخته شده بودند» (۵۷). شاه نیز هیچ تدبیر و کار

مؤثری برای مقابله با قحطی نکرد. تنها اقدام او در این احوال دستور ناگزیر توزیع غله انبارشده (در تهران) پس از بالا گرفتن شورش مردم قحطی زده بود. چنانکه پیش‌تر گفته شد، مقامات دولت قادر به منع صادرات غله به وسیله تجار انگلیسی از بوشهر، حتی در هنگامه قحطی، نبودند. انگلیس‌ها یک «کمیتة امداد به قحطی زدگان ایران» درست کردند که کمک‌هایی را در شهرهای بزرگ (میان مردم) توزیع می‌کرد. اما انگیزه این کار نگرانی از خراب شدن بازار خرید محصولات آن‌ها در نتیجه تهیدستی بیش از اندازه مردم بود (۵۸) (نه ملاحظات انسانی). دولت و مقامات محلی، جز در چند مورد استثنایی، در کنار و به نظاره ایستادند و کمترین کاری برای جبران حال مردم قحطی زده نکردند. (۵۹)

عامل اصلی قحطی سال ۱۲۸۸ در خشکسالی پی در پی بود. اما این بلا به هیچ روی کاملاً نتیجه بلهوسی طبیعت نبود، و نیز افزایش تولید تریاک و پنبه هم تأثیر مهمی در پیشامدن آن نداشت. چنانکه نوشیروانی بیان کرده است (۶۰) و به شرحی که در این مقاله آمد، کشت محصولات باب بازار خارج به آن اندازه زیاد نشده بود که در این قحطی اثر داشته باشد، زیرا که این افزایش مستلزم کاهش تولید غله نبوده است. مسؤلیت این پیشامد ناگوار را می‌توان صحیحاً متوجه مقامات بالا، ملاکین، سوداگران غله و روحانیون بزرگ که دست اندرکار احتکار و بهره برداری از اوضاع به نفع خود بودند، شناخت. همچنین حکومت مرکزی و حکام ولایات و نواحی که تدبیر و اقدام مؤثری برای اصلاح وضع در کار نیاوردند، در این بلیه سزاوار نکوهشند. به سخن دیگر، حرص دولتمندان و بی‌کفایتی دولتمداران به همان اندازه مسبب گرسنگی و رنج مردم بود که خشکسالی و بخل طبیعت. (۱)

◀ بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران (۱۲۸۸ق/۱۲۴۹ ش)

احمد کتابی با عنوان «بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران قحطی در ایران» به شرح آن اینگونه می‌پردازد: قحطی سابقه‌ای به قدمت تاریخ این سرزمین دارد. ساکنان ایران زمین، از کهن‌ترین روزگاران، به‌صورت ادواری، با قحطی و کمیابی ارزاق دست به گریبان بوده و به‌کرات بر اثر آن قربانیان بسیار داده‌اند.

درباره اسباب و علل ایجادکننده این قحطی‌ها سخن بسیار رفته است. بعضی از محققان، ساده‌اندیشانه و عجولانه، به سراغ نزدیک‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین عاملی که به نظرشان می‌رسیده - قهر طبیعت - رفته‌اند و مصائب بی‌شماری را که طی قرون متمادی بر اثر قحطی برای مردم ایران پدید آمده است، یکباره و یکسره، معلول بی‌مهری طبیعت دانسته‌اند. این تصویر به کلی خالی از واقعیت است و نه تمام واقعیت را دربر دارد. تردیدی نیست که فلات ایران - در مقام مقایسه با بخش‌هایی از جهان نظیر اروپای غربی و شمالی، کانادا و نیز در قیاس با متوسط کل جهان - از رطوبت و بارندگی کافی برخوردار نبوده و نیست؛ به همین دلیل، در طول تاریخ، بسیاری از قحطی‌های ایران از خشکسالی‌های متناوب نشأت گرفته است. با وجود این، دور از منطق و واقعیت خواهد بود اگر نقش بسیار موثر و تعیین‌کننده عوامل گوناگون اجتماعی در ایجاد و سیر تحول قحطی‌های ایران نادیده یا دست‌کم گرفته شود. این عوامل گاه منشأ و علت شروع قحطی‌ها بوده‌اند (عوامل اولیه) و گاه عامل تشدیدکننده و ادامه‌دهنده آنها (عوامل ثانوی یا جانبی). در این مقاله بر آنیم تا تاثیر مشخص عوامل اجتماعی را در شکل‌گیری و تداوم عظیم‌ترین و دهشتناک‌ترین قحطی ایران در طول تاریخ بازنماییم؛ تاثیری که کم و بیش در اکثریت قحطی‌های ایران مشهود است. در این پژوهش، نخست به توصیف چگونگی شروع این قحطی و نقش عوامل طبیعی و جوی در ایجاد آن، و نیز بررسی ابعاد و پیامدهای جمعیتی، سیاسی و اقتصادی و... آن می‌پردازیم.

مقدمه:

فاجعه عظیم قحطی عمومی سال ۱۲۸۸ ق (۱۲۴۹ ش)، به تحقیق، هولناکترین و مرگبارترین رویداد در طول دو قرن اخیر - و حتی در دوران بعد از حمله مغول - است. مهابت و مخافت این واقعه و آثار همه‌جانبه و بسیار عمیق آن بر حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این سرزمین به اندازه‌ای بود که مردم ایران تا چندین نسل از یادآوری خاطرات یا شنیده‌های دهشتناک آن دوران بر خود می‌لرزیدند و سال شوم ۱۲۸۸ ق را با عنوان «سال مجاعه» [سال قحط] مبدأ محاسبات تاریخی خود قرار داده بودند. در تأیید این مدعا کافی است خاطر نشان شود که مطابق برآورد گاد گیلبر (Gad Gilbar)، جمعیت‌شناس و مورخ معروف، مجموع تلفات ناشی از این قحطی به ۱/۵ میلیون نفر بالغ شد. عظمت این فاجعه هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که توجه کنیم جمعیت کل ایران در آن زمان رقمی بین ۹ تا ۱۰ میلیون نفر بوده است. همچنین، به‌موجب تخمین اولیور سنت جان (Oliver St. John)، سیاح انگلیسی، شهرهای اصفهان، یزد، و مشهد، ضمن قحطی مزبور، دست‌کم یک‌سوم نفوس خود را بر اثر مرگومیر ناشی از گرسنگی یا مهاجرت از دست دادند (Giblar, 1970: 125-156، به نقل از گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۸۸).

قهر طبیعت، علت اولیه قحطی

در ایجاد قحطی سال ۱۲۸۸ ق، ناسازگاری طبیعت - خشکسالی و سرما و یخبندان بسیار شدید نقش اصلی و عمده را ایفا کرد و سایر عوامل بیشتر جنبه ثانوی یا تشدیدکننده داشتند.

بنا به نوشته عبدالله مستوفی:

... از یکی دو سال پیش، کمبارانی شروع [شده بود] و گرانی و کمیابی خواربار خودنمایی می‌کرد، ولی در زمستان ۱۲۸۷ ق باران هیچ نیامد و

مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود ... (مستوفی، ۱۳۴۱: ۱/۱۱۰). در زمستان سال بعد هم فقط در مناطق غربی و جنوبی کشور بارندگی شد و از قضا همین بارندگی‌ها، که در بعضی نقاط به شکل برف‌های سنگین و متوالی نازل گردید، با ایجاد راه‌بندان، مانع انتقال غله و نیز موجب اتلاف نفوس شد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۲۸).

گفته می‌شد که در بعضی نقاط، طی این دو سال، حتی قطره‌ای باران نبارید. از جمله مناطقی که از خشکسالی آسیب فراوان دید، اصفهان، خراسان، یزد و فارس بود. در بسیاری از نقاط محصول دیم به‌کلی سوخت و زراعت آبی هم، در نتیجه کاهش شدید آب رودخانه‌ها، قنات‌ها و چشمه‌سارها، به‌سختی لطمه دید. حتی رودخانه زاینده‌رود، که معمولاً پرآب بود، خشک شد.

افزایش شدید بهای خواربار

نخستین نتیجه خشکسالی افزایش سریع قیمت غلات بود. به روایت عبدالله مستوفی:

... (در تهران) قیمت نان، که در اوایل سال ۱۲۸۷ ق بیش از یک من هفت شاهی نبود، به مرور ترقی کرد و در این وقت (زمستان ۱۲۸۷) به یک من یک قران رسید... در زمستان ۱۲۸۸ ق، قیمت نان به یک من پنج قران، که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن بود، رسید ... (مستوفی ۱۳۴۱: ۱/۱۱۰).

افزایش بسیار سریع بهای گندم و نان، قهرا ناآرامی‌ها و شورش‌هایی را موجب گردید. در اصفهان، سادات و زن‌ها تلگرافخانه را تصرف کردند و خواستار مخابره شکواییه‌ای به ناصرالدین‌شاه شدند. در بوشهر، دو هزار نفر از اهالی، به ساختمان تجارت‌خانه‌ای انگلیسی، که به صدور گندم از ایران اشتغال داشت، حمله کردند و مانع بارگیری گندم در کشتی‌ها گردیدند. در قزوین هم اجتماعات

و تحصن‌هایی در اعتراض به نایابی و گرانی نان پدید آمد. ادامه خشکسالی موجب شد که محصول غلات بسیار کاهش یابد و در نتیجه، قیمت گندم با شتاب بیشتری فزونی گرفت. در کاشان، که در شرایط عادی هم طی ۸ ماه از سال ناچار بود آذوقه مصرفی خود را از دیگر ولایات وارد کند، قیمت گندم به خرواری ۱۰۰ تومان- بیش از ۲۰ برابر بهای عادی آن- بالغ شد (نراقی، ۱۳۴۵: ۲۶۴). اصفهان و یزد هم، که گندم مصرفی‌شان را بیشتر از فارس و کرمانشاه و ولایات دیگر تامین می‌کردند، وضع بهتری نداشتند.

شدت یافتن گرسنگی

کمبود شدید غله عواقبی شوم در پی داشت: کسانی که نان نداشتند، ناگزیر به علف‌خواری یا خوردن گوشت حیوانات بارکش روی آوردند و در مراحل بعد، به خوردن سگ و گربه و موش و حتی مردار و کود و فضله حیوانات ناچار شدند. در بعضی جاها کار حتی به آدم‌خواری کشید و به مناسبت آن بیت زیر مشهور شد:

به سالی که آدمخوری باب گشت هزار و دویست بود و هشتاد و هشت (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۵۹)

شدت قحطی به‌حدی رسید که، در بعضی نقاط، برخی از مردم به بچه دزدی متوسل شدند... هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد تنها به خیابان‌ها و معابر برود، تا آن‌جا که حتی یکی از بستگان مؤلف مذکور ناپدید شد و احتمالاً به‌دست همین گرسنگان آدمخوار به قتل رسید. به روایت او، در بیرون شهر، ارادل و اوباش گرسنه در کمین مردم بودند و زنانی را که برای یافتن قوت لایموت از روستاهای اطراف عازم شهر بودند، به بهانه اینکه می‌خواهند به آنان غذا بدهند، فریب می‌دادند و به گوشه خلوتی می‌کشاندند و به قتل می‌رساندند و از

گوشت آنها سد جوع می‌کردند یا آن را می‌فروختند (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

میرزا علی‌اکبر فیض نیز، در رساله‌ای که در شرح رویدادهای دلخراش قحطی ۱۲۸۸ ق نگاهشته، به تفصیل درباره شرایط زندگی رقت‌بار مردم در آن ایام، نایابی و گرانی فوق‌العاده ارزاق، مرگومیر وسیع بر اثر گرسنگی و ناگزیر شدن مردم به خوردن گوشت حیواناتی نظیر اسب، خر، گربه و سگ سخن می‌گوید و به استناد مشاهدات یا مسموعات خود، از موارد متعددی از مرده‌خواری و ربودن و کشتن اطفال، زنان و مردان در شهرها یاد می‌کند.

هنری بلو (Henry Bellow)، که جراحی در ارتش هند و محقق درباره پشتون‌ها بود، ضمن سفرنامه خود، به شرح ملاقاتش با یک افغانی اهل غزنین می‌پردازد. این افغانی شیعه‌مذهب درباره وقایع و صحنه‌های هولناکی که در مسیر بازگشت از کربلا به تهران، در سه ماهه اول ۱۸۷۲ م/ اواخر سال ۱۲۸۸ ق، شاهد آنها بوده شرحی به بلو ارائه می‌دهد.

جزئیات سفر دلخراش و مناظر دیده شده وحشتناک بود. اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوا را با تعفن ناشی از گندیدن آنها مسموم می‌کرد. سرای‌ها از افراد در حال احتضار که شیون و رنج‌های آنها مناظر غیرقابل وصفی را به وجود آورده، پر بود. دهات خالی و خاموش، همانند خانه ارواح، توسط دسته‌هایی از سگ‌ها که با زنده‌ها برای تصاحب مرده‌ها مبارزه می‌کردند، مورد تهاجم قرار گرفته بود. زاری‌های او برای ایران بسیار رسا بود. او [می] گفت: کشور از دست رفته است. (گرنی و صفت‌گل، ۱۳۸۷: ۲۰).

از شهرهای دیگر ایران نیز گزارش‌های دهشتناک متعددی از رواج آدم خواری در ایام قحطی در دست است. مثلاً، روزنامه تایمز، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۸۷۱، نامه‌ای را منتشر کرد که از تهران فرستاده شده بود. در این نامه ادعا شده بود که مردم «از فرط استیصال بچه‌های خود را می‌خورند؛ به‌طوری که حاکم شهر مجبور شده نهبانانی در قبرستان‌ها بگمارد تا آنهایی را که در صدد بیرون آوردن اجساد تازه دفن شده از قبرها بودند مانعت کنند.» نامه دیگری

مورخ ۳۰ مه ۱۸۷۲، ادعا می‌کرد که «آدم‌خواری رو به افزایش بوده و ابعاد ترسناکی پیدا کرده بود. بچه‌های کوچک والدینی که در مضیقه نبودند، به دام افتاده، کشته و خورده می‌شدند». (همان: ۷۹)

گزارش‌های کنسول بریتانیا در آن ایام نیز حاوی اخباری جانسوز و دلخراش از، مصیبت‌های قحطی ۱۲۸۸ ق در ایران است. ویلیام بریتل بنک (William Brittlebank) نویسنده کتاب ایران در دوره قحطی، هم از نکبت‌ها و فلاکت‌های آن روزگار شوم ماجراها و واقعیت‌هایی را نقل می‌کند که موی بر بدن آدمی راست می‌کند.

انبوه قربانیان

چنان‌که قبلا نیز گفته شد، شمار قربانیان قحطی ۱۲۸۸ ق- در مقایسه با قحطی‌های پیشین- به مراتب زیادتر بود. در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ ق، عبدالحمید اصفهانی، از تاجران مقیم مشهد، خطاب به حاج محمدحسن امین الضرب در تهران، در توصیف اوضاع فلاک تبار خراسان، چنین نوشت:

... چه خراسانی!... آدم را می‌کشند (و) گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ! هر روز آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است. (ناطق، ۱۳۵۸: ۱۸).

در بهار ۱۲۸۹ ق، که قیمت گندم در مشهد به خرواری ۵۰ تومان رسیده بود، شمار کسانی که روزانه بر اثر گرسنگی جان می‌پاختند از ۵۰۰ نفر فراتر رفت. در سایر شهرها هم تعداد تلفات تکان‌دهنده بود: در اصفهان هر روز چندصد نفر هلاک می‌شدند؛ در کاشان، در روستاهایی که ۱۰۰۰ نفر سکنه داشت، بیش از ۲۰۰ نفر زنده نمانده و آنها هم عموماً آواره و پراکنده شده بودند. یک مامور تلگراف‌خانه به نام اسمیت، که در ماه مه (اردیبهشت) از بوشهر راهی اصفهان بود، ضمن یادداشت‌های خود نوشت: «همه راه‌ها از اجساد مردم پوشیده و انباشته است. (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۲)

شیوع بیماری‌های همه‌گیر

شرایط ناگوار بهداشتی و ناتوانی شدید جسمی مردم بر اثر گرسنگی مداوم که نیروی مقاومت آنها را در برابر امراض به پایین ترین حد رسانده بود، زمینه بروز و شیوع امراض عفونی همه‌گیر، از جمله وبا، را فراهم آورد و، بدین ترتیب، وحشت از وبا به مصیبت گرسنگی افزوده شد. در بهار ۱۲۸۸ ق، بیماری حصبه هم، که عوارض آن تا حدودی شبیه وباست، و نیز تیفوس در بعضی مناطق شیوع یافت.

با توأم شدن قحطی و وبا، میزان مرگومیر دوچندان و حتی بیشتر شد. در بعضی شهرها، جمعیت، به علت تلفات یا مهاجرت اهالی، به کمتر از نصف کاهش یافت. در کازرون، دوسوم نفوس شهر یا از بی غذایی جان سپردند و یا شهر را ترک کردند. جمعیت سبزوار از ۳۰ هزار نفر به ۱۰ هزار نفر کاهش یافت و جمعیت قم، که در سال ۱۲۸۴ ق بیش از ۲۵ هزار نفر برآورد شده بود، در سال ۱۲۹۱ ق (سه سال بعد از قحطی) تا مرز ۱۴۰۰۰ نفر تنزل کرد (ارباب، ۱۳۵۳: ۲۹؛ کرزن، ۱۸۹۲: ۲۶۸/۱ به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۲).

آثار و پیامدهای اقتصادی

قحطی سال ۱۲۴۹ ه.ش از جهات و جوانب گوناگون آثار و خیمی بر اقتصاد کشور به جای گذاشت. در این میان، کشاورزی بیشترین خسارت را متحمل شد. بخش بزرگی از اراضی زراعی اصفهان، در نتیجه خشک شدن یا کم‌آب شدن رودخانه‌ها و قنات‌ها و چشمه سارها، به حالت بایر درآمد. شماری از زارعان خرده مالک زمین مزروعی خود را در عوض محصول به پای بهره مالکانه یا مالیات دادند و بعضی دیگر از زارعان صاحب زمین، برای رهایی از بار مالیات، حقوق ملکی خود را به اشخاص معتبر و صاحب نفوذ واگذار کردند.

در حوالی قم، تعداد قابل توجهی از دهات ویران و متروک شد، زیرا که مالکان و زارعان روستاها را رها کرده بودند (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۵۵، ۲۷۸؛ ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰، ۶۱). در برخی نقاط، ملاکان بزرگ، با اغتنام فرصت، اراضی خرده مالکان و زارعان زمیندار را تصاحب کردند و به این ترتیب، بزرگ مالکی به شدت تقویت شد.

دامپروری و گله‌داری نیز سخت آسیب دید. خشکسالی مراتع زیادی را از بین برد و در نتیجه دام‌ها در معرض نابودی قرار گرفتند. بسیاری از ایلات دام و گله خود را، که سرمایه اصلی زندگی‌شان بود، از دست دادند و به ورطه فلاکت و نیستی افتادند. به روایت کنسول بریتانیا در تبریز: «ایلات خانه به دوش (= کوچنده) بدتر از همه آسیب دیدند» (جونز، ۱۸۷۲: ۱۱۱ به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۳). همچنین بسیاری از طوایف به ترک کوچ روی آورده و به زندگی ایلی ناگزیر شدند.

با بروز قحطی، غارتگری قبایل بیابانگرد و نیمه گرسنه تقریباً در سراسر کشور شدت گرفت و روستاهای بسیاری دستخوش تاراج بیابان گردان شد. مجموع عوامل یادشده نظم و امنیت را به نحوی بی سابقه مختل کرد و، در نتیجه، مسافرت به غایت مخاطره‌آمیز شد.

بر اثر قحطی، شمار کثیری از چهارپایان موردنیاز زراعت (گاو، الاغ و...) و نیز حیوانات بارکش کاروان‌ها (شتر، استر، اسب و...) تلف یا کشته شدند و در نتیجه، هم کار زراعت مختل و معطل ماند و هم مال‌الاجاره حیوانات بارکش به چندین برابر - گاهی تا پنج برابر رقم پیش از قحطی رسید (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۱۶۲). عامل اخیر، به نوبه خود، مانع حمل‌ونقل غله میان مناطق گوناگون کشور شد، که می‌توانست تا حدودی کمیابی خواربار را در نقاط قحطی زده کاهش دهد.

یکی از مهم‌ترین آثار اقتصادی قحطی، مختل شدن موازنه دخل و خرج مردم - به ویژه طبقات و قشرهای کم‌درآمد - بود. در زمان قحطی، میانگین درآمد سرانه

یک خانوار کارگر یا کشاورز در سال حدود ۲۰۰ ریال و میانگین مقدار مصرف سالانه گندم، که قوت منحصر یا اصلی آنها محسوب می‌شد، به تقریب دو خروار بود. با توجه به افزایش فاحش قیمت گندم، کل درآمد متوسط یک کارگر یا کشاورز فقط کفاف یک دهم گندم مورد نیاز برای تغذیه یک ساله یک خانوار را می‌داد (گولداسمیت، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۰).

با گسترش فقر و تنگدستی قشرهای مختلف مردم بر اثر قحطی، میزان تقاضا برای کالاهای مصرفی به شدت کاهش یافت، که این امر، به نوبه خود، منشأ پیامدهای وخیمی برای بازرگانی داخلی و نیز بازرگانی خارجی شد. در بازارهای اصفهان، که از آسیب‌دیده‌ترین شهرها بود، از کسب و کار نشانی به چشم نمی‌خورد؛ گویی بر کاروانسراهای پر جنب و جوش و حجره‌ها و دکان‌های پر رونق سابق گرد مرگ و فلاکت افشاندن بودند و سرانجام، قحطی مزبور مهاجرت‌هایی را چه در داخل و چه در خارج کشور موجب شد. از حوالی مه سال ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ق سیل انبوه مهاجران از ولایات جنوبی و مرکزی به سوی گیلان، که وضع خواربار در آنجا نسبتاً مطلوب بود، به راه افتاد. تا ماه نوامبر همان سال- یعنی در فاصله اردیبهشت تا آذر- بین ۲۰ تا ۳۰ هزار مهاجر به این ولایت که شمار جمعیت بومی آن رقمی در حدود ۱۰۰ هزار نفر بود، سرازیر شده بودند. شماری از این مهاجران به روسیه رفتند (اسناد وزارت خارجه انگلیس، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۱).

علل جانبی و ثانوی (عوامل و زمینه های اجتماعی)

همان‌گونه که همواره ثابت شده، قحطی‌ها نه فاجعه‌هایی طبیعی بلکه فاجعه‌هایی اجتماعی و به عبارت دیگر نتیجه عمل انسان و نه خداوند هستند. با سرزنش طبیعت، به‌عنوان عامل [ایجادکننده قحطی]، ما از درک این مطلب غافل می‌شویم که این بنیادهای انسانی هستند که تعیین‌کننده‌اند. از [همه اینها گذشته] قحطی‌ها

عموما فاجعه‌ای برای فقیران و فرصتی بادآورده برای ثروتمندان [بوده‌اند] (مورلاپه و کولینز، ۱۳۷۰: ۳۴).

چنان‌که گفته شد، عامل اصلی وقوع و شروع قحطی ۱۲۸۸ ق خشکسالی شدید و پی‌درپی سال‌های ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ بود که در بعضی موارد، با سرما و یخبندان بسیار شدید همراه شده بود. در ادامه، عوامل ثانوی و تشدیدکننده قحطی مزبور، که اغلب جنبه اجتماعی داشته‌اند، شرح داده می‌شود.

احتکار

عامل احتکار، بی‌گمان، نقش بسیار موثر و تعیین‌کننده‌ای در شدت بخشیدن به قحطی سال ۱۲۸۸ ق و ادامه آن ایفا کرد. در تایید این مدعا، ارائه نقل قول‌هایی از پژوهشگران خارجی و نیز جهانگردان و ناظرانی که در آن سال‌ها در ایران اقامت داشته یا از آن بازدید کرده‌اند بی‌مناسبت نیست: پروفیسور شوکو اوکازاکی (Shoko Okazaki)، محقق گرانقدر ژاپنی، در پژوهش خود، درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ق، با توسل به مثال‌های متعدد، تحلیل عالمانه‌ای از تاثیر احتکار در تشدید و تداوم قحطی مزبور ارائه کرده است که در اینجا بعضی از شواهد مورد استناد وی نقل می‌شود:

... بعد از دو سال خشکسالی، در زمستان ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م، باران و برف فراوانی آمد که حاصل خوبی را برای سال بعد نوید می‌داد. این بود که یک ماه پیش از فصل درو، غله بسیار در بازار عرضه شد.

اولیور سنت جان، سیاح انگلیسی، که در آن ماه از شهر قم می‌گذشت، قطارهای بی‌شمار شتر را دید که گندم و جو محصول سال پیش را از منطقه‌ای حاصلخیز در نزدیک همدان به تهران می‌بردند.

او همچنین می‌گوید که صاحبان غله در همه جا موجودی خود را عرضه کرده بودند. از همه این شواهد برمی‌آید که در دوره قحطی هم، در مناطق غله خیز کشور، ذخیره غله کافی وجود داشت و بالا رفتن غیرعادی قیمت گندم و

کمبودهای ناشی از آن، که به مرگ و میر مردم از گرسنگی و آدم‌خواری کشید، فقط نتیجه قحطی نبود و این قحط و غلا (تا حدود زیادی) به‌طور مصنوعی و با احتکار و اسباب چینی به وجود آمد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۰)

سیاح یادشده، ضمن یادداشت‌های سفر خود، شرح تکان‌دهنده‌ای از طرز فکر غیرانسانی و رفتار ظالمانه بعضی از مالکان بزرگ و محترکان می‌دهد:

... در سال دوم قحطی (مقارن ۱۸۷۰-۱۸۷۱م) ...، به واسطه رضایت‌بخش بودن میزان برداشت محصول در جنوب و غرب کشور، خواربار و مواد غذایی فراوان بود؛ اما ملاکان بزرگ، که فروشنده عمده غله هم هستند، از روی سودجویی، یا شاید به گفته خودشان از ترس آمدن قحطی در سال سوم، بی‌اعتنا به رنج و گرسنگی مردم دور و برشان، غله را به امید گران شدن در انبارها نگه داشتند (گلداسمیت، ۱۸۷۶: ۹۶، به نقل از همان: ۳۹).

حاکمیت استبداد و فقدان اعتماد و همدلی بین مردم و حاکمان از خصایص مسلم نظام‌های استبدادی بی‌تفاوتی و عدم احساس مسوولیت از جانب زمامداران در خصوص مشکلات و مصائبی است که برای جامعه پدید می‌آید. توجیه این بی‌تفاوتی دشوار نیست. حاکمان مستبد، چون برگزیده مردم نیستند، بالطبع، خود را مدیون و جوابگوی آنها نمی‌دانند و چون ادامه حکمرانی خود را موکول و منوط به تحصیل موافقت و جلب رضایت خاطر مردم نمی‌بینند، درباره پیامدهای نارضایتی آنها هم دغدغه‌خاطری ندارند.

افزون بر این، جو تملق و مداهنه‌ای که معمولاً بر محیط پیرامون مستبدان حاکم است مانع از آن می‌شود که آنان حتی اگر احیاناً مایل به توجه به مشکلات مردم و رفع آنها هم باشند بتوانند از کم و کیف مصائب پدیدآمده اطلاع کافی و واقعی کسب کنند. روایت زیر شاهد مثال گویایی است از این واقعیت تلخ و دردناک.

در ۱۲۸۷ ق - نخستین سال قحطی معروف - ناصرالدین شاه در کرمانشاه به سر می‌برد. وی ضمن گفت‌وگویی تلگرافی، از کارگزاران دولت در تهران

درباره اوضاع و احوال عمومی و بالاخص قحطی و وبا - استفسار کرد و آنان بدون کمترین احساس مسوولیتی، بی‌شرمانه، چنین دروغ‌هایی را به او تحویل دادند:

... احوال‌ها خیلی خوب است. تازه [ای] که قابل عرض همایون باشد هیچ نیست... از هر جهت، امنیت و آسودگی حاصل است! تهران کمال نظم و وفور را دارد! جنس به قاعده به انبارها می‌رسد! به هیچ قسم از تهران نگرانی نداشته باشید!

سوال: ناخوشی (وبای) سختی است یا خیر؟

جواب: خیر! جزئی است!

سوال: حالت اصفهان و فارس چطور است؟

جواب: حالت اصفهان و فارس خیلی خوب است! (اسناد ایران، ۸ رجب ۱۲۸۷ ق به نقل از ناطق، ۱۳۵۹: ۲۹).

و نکته شایان اعتبار اینکه این جمله‌های حاکی از «خاطر مبارک آسوده باشد» در شرایطی اظهار می‌شد که سراسر کشور و پایتخت در لهیب عظیم‌ترین قحطی چند قرن اخیر، که با همه‌گیری وبا هم توأم شده بود، می‌سوخت و مردم همانند برگ‌های درختان در واپسین روزهای پاییز به زمین می‌ریختند.

در اوایل قحطی عظیم سال ۱۲۸۸ ق، ناصرالدین شاه، به جای اینکه به چاره‌اندیشی برای قحطی و رفع مصائب بی‌شمار مردم بپردازد، عازم عتبات شده و مدتی در آنجا اقامت گزیده بود. تصنیف زیر، که در آن موقع ورد زبان‌ها شده بود، وصف حال گویایی است از نارضایتی و آزرده‌گی شدید مردم مصیبت زده تهران از این مسافرت بی‌موقع و عدم احساس مسوولیت شاه:

شاه کج کلا (کلاه) رفته کربلا گشته بی‌بلا

نان شده گران یک من یک قران یک من یک قران

ما شدیم اسیر از دست وزیر از دست وزیر

بی‌کفایتی، سوءسیاست و فساد عمال حکومت

تردید نیست که، اگر مقامات دیوانی و کارگزاران دولتی از آمادگی و کارایی کافی و نیز احساس مسوولیت لازم برای پیشگیری قحطی و مقابله با آن برخوردار بودند، قحطی و کمیابی اصلاً پدید نمی‌آمد یا بسیاری از عواقب آن قابل اجتناب بود. در این خصوص، اولیور سنت جان، که در سال ۱۲۸۹ ق / ۱۸۷۲ م از کرمان دیدار کرده، ضمن سفرنامه خود، مورد جالب و آموزنده‌ای را متذکر شده است:

بنا به نوشته او، مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک، والی کرمان، با سرافرازی برای او حکایت کرد که چگونه توانست با اتخاذ تدابیر قاطع و به موقع، مردم این سامان را از مهلکه قحطی هولناک سال ۱۲۸۸ ق برهاند. وی به محض بروز نشانه‌های کمیابی، دستور صورت برداری از ذخایر غله را در این ولایت صادر کرد، صدور غیرمجاز آن را به شدت ممنوع کرد، برای غله قیمت ثابتی تعیین نمود، فروش آن را در همه بازارها تحت ضابطه درآورد و بالاخره، برای مساعدت به مستمندان و قشرهای کم درآمد، مرکز امدادی ایجاد کرد. بنا به ادعای نام برده، بر اثر این اقدامات موثر، در ایالت کرمان حتی یک نفر هم از گرسنگی تلف نشد (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۰).

از قضا، حاکمان بعدی کرمان هم، کم‌وبیش، در مقابله با قحطی موفق بودند؛ از جمله فیروز میرزا در قحطی سال ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م، با تعیین بهای گندم به قیمت خرواری دو تومان در تثبیت نرخ غلات و مهار قحطی سخت کوش کرد (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۶۳۷، ۶۲۸).

متأسفانه موارد یادشده از جمله استثنائات بوده‌اند و در دیگر موارد عمال حکومت یا توانایی و کفایت و احساس مسوولیت لازم را برای مقابله با قحطی نداشتند یا آنچنان به ثروت‌اندوزی و فساد مالی آلوده شده بودند که به جای کوشش در پیشگیری و رفع قحطی گاهی عملاً و عمداً به ایجاد یا تشدید آن کمک می‌کردند که از جمله موارد بارز آن می‌توان از حاکم اصفهان در زمان قحطی ۱۲۸۸ ق یاد کرد. وی، به خلاف حاکم کرمان، نه تنها اقدامی برای

مقابله با قحطی یا تخفیف عوارض آن به عمل نیاورد، بلکه وقوع قحطی را برای پر کردن کیسه آز خود غنیمت شمرد؛ ضمناً برای گم کردن ردپا به ماموران حکومتی دستور داد تا به تفتیش منازل و انبارها بپردازند و هریک از تجار و غیر آنها را که غله انبار کرده باشند تعقیب کنند؛ ولی به گفته اولیور سنت جان «... این دستور فقط مایه ثروتمند شدن کسانی گردید که مامور اجرای آن شده بودند، [زیرا] صاحبان انبارهای مخفی غله این ماموران را با رشوه ساکت نگاه می‌داشتند» (گلدسمیت، ۱۸۷۶: ۹۶-۹۷ به نقل از اوکازاکی، ۴۱).

گزارش کنسولگری بریتانیا، مورخ مه ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ق، یعنی در بنبوحه قحطی در اصفهان نیز حاوی واقعیتی دردناک و تاسف بار است:

... در چهار محال و فریدن، که چندان فاصله‌ای با اصفهان ندارند، غله فراوان بود؛ اما حاکم آنجا از ورود آن به شهر جلوگیری کرد تا غله‌های خود را همچنان به نرخ گزاف بفروشد (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۱۸۷۱ م، به نقل از اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۹). جای تاسف است که در این میان، بی‌تقوایی و آزمندی برخی افراد نیز مزید بر علت شده و به تشدید هرچه بیشتر قحطی منجر گردیده بود. در این خصوص، نویسنده کتاب خاطرات و خطرات به ذکر مورد تکان‌دهنده‌ای پرداخته است:

... در سنه ۱۲۸۸ هجری قمری، قحطی‌ای شد که یاران فراموش کردند عشق... و شنیدیم... مرحوم... گندم را خروار خروار فروخت تا خروار ۶۴ تومان، که مال صغیر است! (هدایت، ۱۳۴۴: ۳-۴).

و این در حالی است که، بنا به نوشته مولف رجال ایران، بهای گندم در سال ۱۲۸۷ ق در حدود خرواری بیست و پنج تا سی ریال بوده است! (بامداد، ۱۳۴۷: ۲/۳۵۰).

اولیور سنت جان هم نمونه بسیار تاسف‌انگیزی را از همدستی و همکاری افراد

سودجو با رئیس گمرک اصفهان، به منظور چند برابرکردن قیمت گندم در عرض ۲۴ ساعت، ارائه کرده که ماجرای آن به این شرح است:

در سال ۱۸۷۲ م (مقارن ۱۲۸۸ ق) در اصفهان خبر رسید که مقدار زیادی غله از شیراز در راه است. این خبر موجب شد که دکان‌ها را باز کنند و قیمت‌ها به سرعت پایین آمد، اما رحیم‌خان، رئیس گمرک با همدستی افراد با نفوذ، این وضع را غنیمت شمردند و نقشه‌ای ریختند. در نتیجه رحیم خان، با استفاده از مقام و اختیار خود، مانع ورود کاروان غله شیراز به شهر شد و آنها بازار را در اختیار و انحصار خود داشتند، قیمت نان را یک شبه [تا] چهار صد درصد (یعنی تا ۵ برابر) بالا بردند (گلداسمیت، ۱۸۷۶: ۹۷ به نقل اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۳۹-۴۰).

نتیجه‌گیری

بررسی تحلیلی قحطی‌های متعدد و متناوبی که از دیرباز در پهنه ایران زمین روی داده به‌ویژه قحطی عظیم ۱۲۸۸ ق به روشنی گویای این واقعیت است که، در کنار علل طبیعی و جغرافیایی، عوامل تاریخی و اجتماعی هم نقش و سهم شایان توجه و گاه تعیین‌کننده‌ای در ایجاد یا تشدید قحطی‌ها (و در مواردی نادر در تعدیل و تخفیف آنها) ایفا کرده‌اند.

در این میان، سهم و تاثیر نظام حکومتی در ایران و روابط و مناسبات حاکمان با توده‌های مردم شایان توجه و تامل بیشتری است؛ تا آنجا که به جرأت می‌توان گفت، اگر استبدادگرایی، ناکارآمدی و فسادپذیری حکومت‌ها در ایران نبود، بسیاری از قحطی‌های ایران اصلاً روی نمی‌داد یا لااقل پیامدهایی به مراتب خفیف‌تر و کم‌هزینه‌تر داشت. از این رو، بی‌مناسبت نیست که با تأسی به دکتر هما ناطق، که در پژوهش عالمانه خود در زمینه تاریخچه وبا در ایران بین «مصیبت وبا» و «بلای حکومت»‌های فاسد و غیر مردمی در ایران، پیوندی

نزدیک یافته است، میان وقوع قحطی و نظام حکومتی در ایران نیز همسبستگی و ارتباطی جست‌وجو شود. سخن را با این جمع‌بندی نتیجه‌گیری محققانه پروفیسور شوکو اوکازاکی به پایان می‌بریم که به راستی حق مطلب را ادا کرده است. نظر وی، در خصوص قحطی سال ۱۲۸۸ ق اظهار شده، ولی بحق درباره اکثریت قحطی‌های ایران صادق است: عامل اصلی قحطی سال ۱۲۸۸ ق بروز دو خشکسالی پی در پی بود، اما این بلا به هیچ وجه کاملاً نتیجه خشم طبیعت نبود... بخش بزرگی از مسوولیت این رویداد ناگوار را می‌توان، واقع‌بینانه، متوجه مقامات بالا، ملاکان و سوداگران غله که دست‌اندرکار احتکار و سوءاستفاده از اوضاع به نفع خود بودند، شناخت. همچنین، حکومت مرکزی و حکام ولایات و نواحی که تدبیر و اقدام موثری برای اصلاح وضع در کار نیاوردند، در این بلیه سزاوار نکوهش‌اند. به سخن دیگر، حرص و بی‌کفایتی دولتمردان به همان اندازه مسبب گرسنگی و رنج مردم بود که خشکسالی و بخل طبیعت (اوکازاکی، ۱۳۶۵: ۴۱).

پیوست

اسناد مندرج در این قسمت از کتاب قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸، صفحات ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹ نقل شده است.

* سند ۱

گزارش وفور غله و نان! در اکثر ولایات و کمبود آن در نیشابور سال ۱۲۸۷ ق
آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ۵۸۹ آ ۵ آر

قربان خاکپای مبارکت شوم!

حتى المقدور چاکر مراقب است که کمتر زحمت به وجود مبارک بدهد؛ علی
التخصیص این سفر، که با نیت صاف و پاک، به زیارت عتبات عالیات عرش

درجات تشریف به خارج بردند.

... بعد از فضل خدا، اهالی ایران باید عموماً ممنون مساعدت بخت و نیت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی روحانفاده باشند که در چنین سالی، که قحط و غلا همه ایران را احاطه کرده است، همه جا آرام و امر گذران مردم هم نوعی سرانجام شده است که حالا جسته جسته از غالب ولایات کاغذ و تلگراف می رسد که گندم و نان فوری به هم رسانیده و سهل است [قیمت ها] «... جزئی تنزل هم حاصل کرده است

* سند ۲

گزارش وضع نان در تهران سال ۱۲۸۷ ق

اسناد بیوتات، آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۷۹

در باب امر نان از پانزدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۷ ق قدری اغتشاش پیدا کرده ... تا روز بیست و پنجم شهر شعبان المعظم يك دفعه نان در تهران کم شد و اکثر دکان های نانوائی بسته شد... به طوری که نصف اهل شهرنان گیر نیاوردند و بی شام خوابیدند ...

از قرار تقریر محمدعلی بیگ، در این باب آقای مستوفی الممالک پیغام جدی و تندی به جهت [میرزاعیسی] وزیر [تهران] فرستادند که شب ها مشغول شراب خواری هستی و روزها مشغول ... ۱۷ بازی و هرزگی؛ به هیچ وجه در امر شهر رسیدگی نداری و میرزاعیسی هم در جواب گفتند: شما هم شب ها به ... ۱۸ بازی و روزها با سیدهدندی مشغول کیمیاگری هستید؛ به کلی در کارها مداخله نمی کنید. همه را گردن من انداخته، زیاده در این از من بر نمی آید ...

در همین اغتشاش نان، روز دوشنبه ۲۷ شعبان حضرات یهودی ها به اسم مصلا بیرون رفتند که دعای باران کرده باشند. [در] مراجعت به خانه وزیر مختار روس رفتند و شکوه زیاد کردند که دو شبانه روز است نان به ما نرسیده

است. نزدیک است عیال [و] اطفال ما از گرسنگی تلف شوند .
وزیر مختار روس از روی صندلی برخاست، چند مرتبه پای خود را به زمین زد به طور تغیر که پادشاه ایران که تشریف برده اند مملکت خودش را چرا این قدر بی نظم گذاشته . به حضرات یهودی اطمینان داد که شما بروید من یا فردا خودم به یوسف آباد پیش مستوفی الممالک می روم و یا کاغذ به ایشان می نویسم که قراری در این کارها بگذارند ...

این اوقات امر نان مغشوش است. روزی ... چند نفر از ... عمله جات آمده بودند در ب خانه میرزا عیسی به جهت مزد. دو سه روز در خانه وزیر ماندند؛ اعتنایی به آنها نکردند. يك نفر آنها از گرسنگی در همان خانه وزیر تلف شد. میرزا عیسی از حاجی میرزا احسین ممیز پرسید که این عمله چرا مرد؟ بلکه وبا گرفته است! حاجی میرزا احسین گفت: این بیچاره از گرسنگی مرده است وبا کجا بود؟

*سند ۳

گزارش ... تحسن مردم در قزوین و گرسنگی (تاریخ ۱۲۸۸ ق)
از آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ۱۳۶۷ آ آرا
«الان قریب هزار نفر در بقعه امام زاده اسماعیل بست هستند و قریب پانصد نفر از مرد و زن و بچه از گرسنگی در پای تلگراف حاضرند ... متصل فریاد می کنند از گرسنگی و همه عرضشان این است که بچه ها همه از دست رفته نزدیک است هلاک شوند؛ وزیر و نایب الحکومه هیچ به فریاد ماها نمی رسد و حکمشان را کسی نمی خواند. در انبارهای قزوین غله زیاد است و کسی حکم کن به انباردارها نیست [و] از حاکم کاری ساخته نمی شود.»

* سند ۴

گزارش از تجمع زن ها در ارك سلطنتی در اعتراض به کمبود غذا و
گرسنگی، تاریخ

۱۲۸۹ ق

برادر مهربان!

فقره اجتماع زن ها حکایت قابلی نبود! جمع شده بودند که عارض شوند از
گرسنگی. توپچی های قراول در ارك را بسته بودند و يك نفر هم دستش زخمی
شده بود. چند نفر فراش فرستادم رفته آن ها را متفرق کردند ... خودم هم رفتم
قراول گذاشته قدغن نمود که زن راه ندهند. از طرف باب همیون (= همایون) هم
قراول گذاشته قدغن نمود زن ها را مانع شوند. حکایت قابلی نبود که باعث تغیر
خاطر مبارك اقدس بشود! امسال باید متحمل این جزئیات شد.

* سند ۵

درباره قحطی و احتکار گندم سال ۱۲۸۶ ق

اسناد بیوتات مضبوط در آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران به شماره
نگهداری

۵۲۸ ب آرا

در سنه ۱۲۸۶ ق ... دست قدرت ربانی ابواب قحط بر عباد گشوده و بس قحط
و غلا در اکثر ممالک، خاصه ایران، برافراخته بود؛ به نوعی که اموات در
معابر ریخته و کسی را پروای دفن آنها نبود. اکثری را جانوران می خوردند و
بعضی به گوشت اموات تغذی می کردند. ۱۹

در این فتنه کبری و داهیة عظمی به نحوی بخل و خست ارباب تمول را گرفت
که موجب حیرت بود. در خانه هر يك ده نفر فقیر و اطفال از گرسنگی جان می

دادند و فریاد می کردند و ابدأً یکی لقمه نانی به دست ایشان نمی داد و اکثری انبارها از گندم انباشته داشتند که به آن ده ساله خوراک ایشان را کافی بود. از اولیای دولت هم کسی در فکر فقرا نبود، جز جناب مستطاب اجل اکرم سپهسالار اعظم ... که بسیاری را به توفیق ربانی از هلاکت برهانید.

[و اما] ... از وقایع آن ایام، که موجب حیرت اولی الابصار شد، آن بود که چون گندم بی نهایت تسعیر یافت (قیمت آن افزایش فوق العاده یافت)، حضرت سپهسالار مبلغی بسیار پول بر مالها فرمود بار کردند و خدمت یکی از بزرگان فقها ارسال فرمود و پیغام فرستاد که چون امروز اکبر و اعلم علماء شما هستید و رعایت حال ملت ختمی مرتبت بر شما لازم است و حال امت بدین مقام رسیده که به چشم خود می بینید، [به طوری که] کفار فرنگستان را بر حال این مردم بیچاره رقت دست داده و به قدر مقدور در حفظ نفوس، با [وجود] تباین (اختلاف، تضاد) مذهب، سعی دارند، لهذا همین قدر از جناب عالی در همراهی و حفظ مردم استدعا دارم که هر قدر گندم که بدانید و زیاده از مایحتاج خودتان باشد، به قیمت عادلۀ وقت، بفروشید و وجه آن را نقد دریافت کنید، بلکه نفوسی چند از هلاکت برهند و به حکم من أحسن نجا (کسی که احسان کرد نجات یافت) شما نیز در این ثواب عظیم شریک باشید.

عالم مذکور به طمع این که گندم زیاده تسعیر خواهد یافت و گران تر خواهد فروخت، گفت که من گندم ندارم و از فروختن ابا کرد ... و از همه عجیب تر آن که روزی یکی از عالم مذکور پرسید که جناب آقا! سبب این عمل چه بود؟ ... مذکور داشت که من خود این مردم را مسلمان نمی دانستم! لهذا به ایشان نفروختم. (۲)

◀ « جلوه هایی از مصائب ناگوار ایرانیان »

قحطی اصفهان

میرزا عبدالجواد اخوت، تاجر اصفهانی با وجود این که از خانواده ای متمول بوده و کم و بیش دستش به دهانش می رسیده است، در خاطرات خود صحنه هایی را گزارش می کند که نشان دهنده اوج فقر و فاقه مردم اصفهان در آن روزهاست. در پانزدهم اردیبهشت ۱۲۹۶ می نویسد: کارها هم خیلی در هم و برهم و به منتها درجه سختی و شدت رسیده و روزبه روز هم کسب و خامت می کند. کلیه لوازم زندگی کمیاب بلکه نایاب و بسیار هم گران، که واقع فوق طاقت است. واز همه سخت تر و بدتر امر نان است» و ادامه می دهد: « خلاصه بیش از اینها که می گویم و می نویسم سخت است. یعنی تا کسی خودش ندیده باشد ملتفت نیست که من چه می گویم و چه می نویسم». در بیست و هفتم اردیبهشت مینویسد: « عجب قیامتی است. عجب مجاعه و قحطی و سختی فراهم شده. واقع فوق طاقت است. هیچ تاریخی چنین روزهای تیره را برای ایران نشان نمی دهد. مسلمان نشنود کافر نبیند. گروه گروه و فوج فوج بیچاره مردم بدبخت بدرود زندگانی می گویند.

يك عده از شدت گرسنگی يك عده از شدت امراض. مجدداً هم مرض حصبه طغیان کرده. چند روز بود که به کلی نان پیدا نشد. یعنی بالمره خبازها بسته بودند... منحصر به نان نیست تمام لوازمات زندگی گران و کمیاب و بعضی نایاب است. آرد گندم اگر پیدا شود يك من شش تومان که خرواری سیصد تومان باشد و قس علیهذا... دیگر نمی دانم چه خواهد شد.

این عده ای که باقی هستند آیا باقی خواهند ماند تا سر خرمن و برای اینکه وضع را « و آیا سر خرمن خوب خواهد شد یانه » و برای اینکه ملموس تر به تصویر بکشد، می نویسد: مردم دهات اغلب تلف شده اند. یکی از دهات را می

گفت که سابقا قریب دویست نفر جمعیت داشته، حالی سه نفر مرد و چند نفر زن و چند بچه بیشترنمانده اند.»

اخوت با اخباری که از گوشه و کنار می شنید مطمئن شده بود که بخش اعظمی از این قحطی تصنعی و ساختگی است.

یعنی دستهایی در کار است تا مردم در قحطی بمیرند! هر چند بنا بر روحیه محتاط خود سعی می کند در ورطه جزم اندیشی فرو نغلتد. در خاطرات روز بیست و سوم فروردین ۱۲۹۶ می نویسد: از قراری که شایع است سبب این قحطی و گرانی انگلیسها هستند ولی حقیقت مطلب ران میدانم، چرا که روزنامه ها در این ماه توقیف بوده و ابدا از اخبار سیاسی نمی گذارند کسی اطلاع پیدا نماید. یعنی از بس کار سخت است کسی دنبال اخبار سیاسی هم نیست. نمی گذارند. خدا خودش ترحم فرموده آبی به این آتش بپاشد.... واقع، يك ثلث مردم مرده اند. در اغلب معابر فقرا مرده و کسی نیست آنها را به خاک سپارد. باز هم خداوند ترحم فرماید» در نهم مرداد می نویسد: نمی دانم دست انگلیس مانع ارزان شدن است یا آنکه خود بلدیه برای جلب نفع و دخل خودش نمی گذارد ارزان شود یا آنکه علت دیگری دارد. به هر صورت در این که دست محرکی در کار است هیچ محل شبهه و تردید نیست.»

قحطی آذربایجان

آذربایجان هر چند همواره به عنوان یکی از ثروتمندترین و حاصلخیزترین مناطق ایران شناخته می شد اما بلیه قحطی در این سامان هم روی زشت خود را نشان داد. گزارشهای خاطره گون کسروی از این منطقه ایران نشان دهنده دو امر است.

یکی بی سابقه بودن شدت قحطی و گرسنگی و دیگری دست داشتن رو سها در تشدید و مرگبارتر کردن قحطی کسروی در باب زمستان ۱۲۹۶ ش می نویسد: روسیان هم به خریدن و انبار کردن گندم و جو می کوشیدند. از هر باره زمینه برای کمیابی و گرسنگی آماده می شد. دیگر گرفتاریها يك سو و این گرفتاری از همه بدتر می کرد... از همه جا ناله از کمی کشت و نایابی نان می رسید».

کسروی در ادامه اظهار نظری می کند که به عنوان این که وی به عنوان يك مطلع از تاریخ ایران شناخته میشود باید آن را جدی گرفت. می نویسد: ما در تاریخ داستان خشکسالی فراوان می خوانیم ولی گمان نمی دارم از این بدتر خشکسالی بوده. راست است ما آنها را ندیده ایم تا با این بسنجیم ولی دلیل می داریم که این از سخت ترین خشکسالی ها بوده. زیرا ۹ ماه بیشتر آسمان از باریدن ایستاد و از تابستان که زمان برداشت خرم نها بود کمیابی نمودار گردید. از آن سوی روسیان در بسیار جاها انبارها را مهر کردند و آنچه گندم و جو یافتند برای خود گرفتند. بدتر از همه آنکه خشکسالی و نایابی در هر سوی ایران رخ رو داده و آوردن گندم و جو گرچه از راههای دوری باشد نشدنی بود» کسروی سیمای مردم را اینچنین به تصویر می کشد:

کم کم رنگ ها زرد شدن و تیره شدن گرفت و کسانی که از گرسنگی مرده بودند در کوچه ها دیده شدند... در این میان بیماری حصبه (تیفوس و تیفوئید) پیدا شده روز بروز سخت ترمی گردید و دست های را هماین از میان برد... يك زمستان سخت و دلگدازی می گذشت.» (۳)

◀ فرمانفرما - قحطی در فارس

مهرماه فرمانفرمائیان در «زندگینامه عبدالحسین فرمانفرما» در باره قحطی در فارس و واکنش فرمانفرما حاکم وقت فارس و مردم می نویسد: حاکم برای بهبود وضع آذوقه شهر شبانه روز می کوشید تلگرافهای متعدد به تهران ارسال می کرد. گرسنگی مردم، گرانی و سرمای زمستان شورش قریب الوقوعی را تجسم می کرد اومی خواست دستور داده شود هرچه زودتر محمولات گندم و جو به شیراز ارسال گردد. با آنکه مردی خود دار و صبور بود، این بار از کوره در رفت و تلگراف تندی ارسال داشت:

«... اگر دولت قادر به انجام این کار نیست، تنها چاره باقیمانده این است که حکومت فارس رابه حضرت والا ظل السلطان و فرزندان واگذار نمایند.»
می گفتند شاهزاده ظل السلطان داو طلب حکومت فارس بود و شاید بی میل نبود عرصه بر فرمانفرما تنگ شود و او را به تهران احضار کنند.

یکی از اقدامات او در آن زمستان آن بود که به مانند سال پیشین گروهی از معتبرین شهر را جمع کرد و از همه برای حل مشکل نان و گرانی یاری طلبید. طبق پیشنهاد او، با همکاری داو طلبین، باید نان در تمام شهر در دسترس مردم قرار گیرد.

چند سال پیش دکتر حافظ فرمانفرمائیان درباره این اقدام مقاله ای منتشر کرد که چون بر مدارک صحیحی مبتنی است قسمتی از آن عیناً در اینجا نقل می شود:

« بموجب این اعلام از تمام آقایان محترم تمنا می شود که روز پنج شنبه ۲۱ محرم... ساعت به غروب مانده در ارگ ایالتی تشریف آورده از اظهار رأی و صلاح دید خودشان در مشاورت به این اقدام خیر واجب، ادای وظیفه ملی خود را بفرمایند. از عموم آقایان محترم عدم مراعات تقدیم و تأخیر اسامی و عدم درج القاب و تعیین مقامات عالییه را معذرت می خواهم. در این جلسه ملی نیز تقدیم و تأخیر جلوس غیر ملحوظ خواهد بود. چون کار زیاد است متمنی است در ساعت حضور تأخیر نشود.»

دکتر حافظ فرمانفرمایان می نویسد:

« روز جلسه فرا رسید. حسب الدعوه اشخاصی بسیار در مجلس حاضر شدند و حیاط حنب ارگ را به طرزی با شکوه چادر زده و مفروش کرده بودند. تالار و ایوانهای اطراف حیاط نیز مملو از جمعیت بود. هم چنانکه در دعوت نامه تصریح شده بود کسی در نشستن رعایت بالا و پائین نمی کرد. هریک از مدعوین هنگام ورود به مجلس، هر جا که پیدا می کرد می نشست. وای نیز که مردی بود نسبتاً کوتاه و چهارشانه، با لباس سرداری ساده و کلاه نمدی معروف به کلاه فرمانفرمائی، که موهای سپید چون برفش نیز از زیر آن نمایان بودند، بر وسط حیاط ارگ بین عده ای از رؤسای دوایردولتی و اصناف و بازرگانان نشسته بود. در حدود ۴۰۰ نفر از مدعوین جمع آمدند...»

پس از آنکه حیاط ارگ و تالار و ایوانها از جمعیت پرشد، ناگهان آقای آقا شیخ مرتضی مجتهد محلاتی از میان گروهی از علما به پاخواست و با صدائی بلند که در همه جا شنیده می شد خطاب به والی گفت:

« ای حضرت والا فرمانفرما! ایالتی نمی دانم، حاکمی نمی دانم، قادری نمی دانم، بزرگی نمی دانم، امروز تمام نظرها به شما متوجه است. از مالیه خودتان است نمی دانم، از مال دولت است نمی دانم، یک کرور مکننت داری نمی دانم، صد هزار تومان داری نمی دانم، بیشتر داری نمی دانم، هیچ نداری نمی دانم. از شما همراهی به این ضعفا و فقر را می خواهم. من نه نظمیۀ کار دارم نه با بلدیۀ، نه با فرمانفرما. دلم به حال این مردم کباب است... من مجتهد هستم و هر چه در این راه هرکسی همراهی کند، از بابت زکوة، از بابت سهم امام، هرچه به ذمه اوست محسوب است. یک ملک کمتر، منافع یکسال کمتر. آقای فرمانفرما چرا از محتکرین جلوگیری نمی کنید آیا نمی توانید؟ ما به شکل مطمئن و همه همراهیم در جلوگیری. ای مردم امروز اگر دارید همت کنید، مردانگی نمائید. ای چه بلذیه ای است که نمی داند نان و گندم از کجا می آید؟ ای فرمانفرما اگر همت کنی خدا ترا بلند می کند، اگر کوتاهی کنی از خدا بترس. ای فرمانفرما دارا هستی نمی دانم، نداری نمی دانم، مردان را نجات

ده، از دست در رفتند. ای ملاک، ای حاضرین کمک کنید. منم آنچه از دستم بر می آید خواهم کرد. همه کس می دانند من چیز ندارم، معذالک کتاب می فروشم صد تومان همراهی خوام کرد.»

شیخ مرتضی مجتهد پس از بیانات پر حرارت برخاست که از مجلس خارج شود... در راه که می رفت دستها را به سوی آسمان بلند کرد و با صدای بلند گفت: «خدایا فرمانفرما را امروز مؤید بدار در کار فقرا.»

«فرمانفرما که تا این وقت در وسط حیاط میان جمعیت نشسته بود از جا برخاست و به جلو رفت به طوری که مواجه با همه حاضران مجلس شد و به آقای مجتهد پاسخی بسیار حکمت آمیز و جالب و سیاست مآبانه داد و آن چنین است که در زیر نقل می کنیم:

«جناب مستطاب آقای آقا شیخ مرتضی اطلاعاتشان کامل است و آنچه فرمودند تمام حق فرمودند. ولی به واسطه حدت و ملالی که داشتند تأمل فرمودند تا از مذاکرات این مجلس عالی نتیجه حاصل شود و تشریف ببرند. ولی نباید بر تشریف بردن ایشان خرده گرفت و مجلس را بی نتیجه گذاشت... اقا شیخ مرتضی به مقتضای خیر خواهی بعضی نصایح فرمودند که گرچه به واسطه تجسم حاصل ضعفا و فقر قدری با شدت وحدت ادا فرمودند، سزاوار تشکر است. آنچه فرمودند از روی مسلمانی و نوع پرستی و وظیفه مقاما شرعیه خودشان بود. من از طرف آقایان تجار و اصناف حاضر و فقرای غائبه برادران خودم، اول اظهار شکر گزاری نمی نمایم و بعد از آن نظربه حق ملیت خود بعضی مطالب را که می دانم، در چنین اجتماع ملی که از مردم شهر تخمیناً چهار صد نفر، از وجوه تمام طبقات حاضرند، بگویم و عقاید خود را که انشاءالله تمام به مقتضیات صلاح عمومی است اظهار کنم. چون کسانی که در این مجلس ملی حاضر شده اند نماینده عموم هستند پس آنچه می گویم چنان است که در حضور تمام اهالی مملکت گفته باشم.»

تجزیه و تحلیل کوچکی از بیانات فرمانفرما مشکلات موجود در فارس را روشن می سازد.

قبل از هر چیز او بر ماهیت مجلس تکیه می کند که ملی است و درحقیقت نماینده طبقات مردم است. از آن پس از تفاوت حکومت استبدادی و مشروط سخن می گوید اضافه می کند که چگونه خود را با قوانین مشروطیت تطبیق داده، حقوق کارمندان و کارگزاران را به موقع می رساند و درمقایل جمع با سر بلندی می گوید همه می دانند و شاهد هستند که جد و جهد و کوشش من آسایش عموم است و بس. او بیانیه اش را چنین دنبال می کند:

« در ایران مطابق معمول استبداد سنواتی رسم چنین بوده و در فرنگستان هم این قبیل مسائل معمول است منتهی به رنگ دیگر: وزیر و فراشباشی و منشی باشی، پیشخدمت باشی و سایر باشی ها در حکومت یک مدت قلیل، گذران چندین ساله را می برند و برای ایام بیکاری ذخیره می گذرانند. من در حضور این جمع می گویم و خجالت هم نمی کشم، کسی از مردم این مملکت نمی تواند بگوید که در زحمات این مملکت، با اینهمه اشتغال روز و کار کردن شب و عدم آسایش و بی خوابی ها، که همه با من محشور هستید و می بینید، به قصد منافع شخصی بوده ام یا خدای نخواستہ برای انتفاع خود اسباب چینی داشته ام، یا مثل معمول سنوئی استبدادی در اطراف خود، باشی ها داشته ام که به جان مردم انداخته باشم. به قدری که مقدر داشته باشم به عموم افراد، اعضا و اجزای کار که با ما هستند، چه مستخدمین دولت که بحمدالله حقوق مرتباً ماه به ماه به آنها رسیده، چه اجزای شخصی خودم، در سر هر ماه میدهم که اسباب زحمت احدی نشوند و تا توانسته ام مانع از تعدی اطراف ایالت به مردم شده ام؛ و بحمدالله اشخاص بی غرض و اهل این مجلس هم مصدق این اظهار هستند... برای رفاهیت مردم آمده ام، برای رفع ظلم آمده ام و آنچه توانسته ام در آرامی مملکت و امنیت شهرواطراف و راهها کوشیده ام...»

« من ایرانی هستم، مولد تهران و تربیت شده پایتخت و عمر و جوانی من به خدمت دولتی در آذربایجان گذشته، که محل غیرت ایرانیان است و در غالب بلاد ایران نیز مشغول خدمات دولت بوده ام.»

« مسلمان، خدا پرست، دارای مذهب تشیع جعفری و عبدالحسین فرمانفرمای

ایرانی هستم و هرکس این افتخارات را بخواهد از من سلب کند، یعنیبر مسلمانیت و تشیع و ایرانیت من بخواهد حاسدانه و مغرضانه انکار نماید، در دفاع اسلامیت و ایرانیت خودم شخصاً با طپانچه شخصی دفاع می کنم. در این دو چیز که اسلامیت و ایرانیت است من با شما اهالی فارس و شهر شیراز شریک و برادرم و خود را بناش ما در وطن و قومیت و ملیت در حکم واحد می دانم و در عوامل این اتحاد و یگانگی و برادری مکلفم که آنچه می فهمم به شما برادران بگویم..»

در پی این بیانات دلایلی که سبب قحطی شده بیان می دارد. فارس را با سایر ایالات ایران مقایسه می کند و نتیجه می گیرد که عدم بارش، ملخ زدگی و زد و خورد های محلی سبب قحطی شده اند و در همه جای ایران این بدبختی حکم فرماست. در حقیقت او به کسانی که شایع می کردند حضور قوای انگلیس در فارس و احتکار غله توسط آنهاست سبب قحط و غلاء شده پاسخ می دهد و اضافه می کند خشکسالی یا زلزله، بلاهای آسمانی هستند و باید چاره آنرا جستجو کرد و دواى درد را جست نه ذکر مصیبت نمود:

« صنعت من حکومت کردن و خدماتی است که می بینید مشغولم. شغل تحصیلی من نظام است و عملاً هم در این مجلس دعوی اجتهاد در نظام ایران می نمایم و متأسفم که الی حال چنانچه می خواسته ام از علم و تجربیات خود نظام، هنوز در این مملکت موفق به اجرای خدماتی که در این شعبه ازم برمی آمد نشده ام.»

« یقین دارم اعلام دعوت این مجلس که به شما رسید. بعضی از شما پیش خود گفتید: «دیدید آخر فرمانفرما مرا گیر آورد!» بدانید و عموم شما مطلع باشید، کسی در اجرای این امور خیریه و اقدام برای تسهیل کار فقرا و ضعفا با شما زوری نمی گوید... ای برادران من بدانید حال این عسرت و سختی قحط و غلاء و خشکسالی، نه تنها در شیراز است بلکه در تمام ایران حال سختی و گرانی است... کارسخت است خصوصاً در مملکت فارس و شهر شیراز. آن آفات ملخ خوراکیهای چندین ساله، آن اختلافات و نفاقات و شورشها و جنگهای داخلی، که تمام به روح و قوای حاصل و زراعت صدمه می رساند. مثلاً مابین دو تیره

ایلات قشقائی با طوایف خمسه نزاع شد. این گاو او را برد، آن مال این را گرو کشید، آن حاصل طرف را زیر پا کرد، آن خرمن مدعی را غارت می نمود تا همینطور که به اینجا کشیده شد که می بینید و می دانید... مثلاً در کرمانشاهان تمام آبادیها خراب، و دهات پانصد خانواری، هزار خانواری تمام بایر گشت. حتی تیرو چوبش را هم سوزاندند و بردند سنگر ساختند. در بلوکی که مقداری زیاد حاصل داشت حالا طوری است که یک جفت گاو ندارد. همین طور در فارس هم محتاج به تذکر نیست. این خشکسالی که می بینید مزید بر سایر علت‌های ملخ خواری و اغتشاشات و غیره شد که در نزد احدی صدمات آن براملاک و زراعت و مردان ایلات مجهول نیست... اگر پنج زن یا به عدم اطلاع و گرسنگی خودشان، یا به واسطه تجربیکی که من هم می دانم و خودشان هم می دانند حرفی بزنند، نباید با خبران تأسی کنند، هر وارده ای، هر بلائی یک اثری دارد. مثلاً خشکسالی و ملخ خواری اثرش قحطی و گرانی است، زلزله اثرش خرابی . نمی توان حکم کرد از این واردات اثری متذرتب نشود. امری است الهی و آسمانی، به دست کسی نیست. باران هم اداره خدا است به دست من و شما نیست. ای محترمین، ای برادر عزیز، ای تجار، شما که با تمام ولا مکاتبه و مخابره دارید می دانید در سایر بلاد غیر از فارس حال گرانی و قحطی چیست و چه اوضاعی است و دکان خبازی و سایر جاها چه اجتماعی است. دعوی می کنم حالیه هم نان شهر شیراز اگر چه قدری گران است اما نسبتاً به نرخهای جاهای دیگر بهتر است... تا جان و قوه دارم می کوشم . در این روز گار پیری هیچکاره برای من مهمتر از این خدمت به عموم نیست که به فضل خدا انشاءالله در زیر سایه امام عصر عجل الله فرجه جان ضعفا و فقرای این شهر را در چنین سالی نجات دهم. روسفیدی و سرافرازی، نام و شرف را در این می دانم. شاهی برای این اظهارات و مدعای من بهتر از پارساله نیست. عملیات خود را ارائه داده ام و امتحان کرده اید که آنچه می گویم، عمل نشان می دهم نه حرف... امسال هم به خواست خداوندی با هر قدر قوه که دارم خود را برای این خدمت حاضر کرده ام که به هر تدبیرات و عملیات باشد با همراهی شماها

نان را منظم نگاه بدارم... در نهایت سادگی می گویم فلان ضعیفه خون خورد و یا فلان پسره از گرسنگی مرد. اینها تمام شرح درد است باید برای این دردها فکر اطباء کرد. طبای این دردها شما عقلا و ملاک و صاحب ثروتها و تجار محترم هستید که در این مجلس می باشید آنچه رأی بدهید اجرا می کنم...»

«... برای مقدمه همین قدر کافی است و باید به نتیجه پرداخت. فعلاً وجوه اهالی مملکت از هر طبقه در این مجلس حاضرند. چند نقشه در نظر گرفته ام که هر یک از آن اقسام را شما وجوه مملکت تصویب نمائید، اقدام شود. امروز مسلم است باید رأی گرفته شود برای نان تابه و نان تابه را حتی المقذور باید دایر کرد و این مردم را از گرسنگی و گران خوری نجات داد. بعد از ترتیب تابه ممکن است در کارهای دیگر از قبیل زیاد کردن دارالعجزه و غیره برای فقرا اقدام نمود... از حالا تا بعد از عید برای نان تابه باید ترتیبی داد. قبل از این مجلس چند مجلس مختصر شده و با جماعتی از هر طبقه مذاکراتی شده و صورت‌هایی نوشته اند... یک جنس هم من از دولت استدعا کردم مرحمت شد، در خرواری هشت تومان که به صرف نان تابه و دارالعجزه و فقرا برسد. اگر آقایان با اعیان و تجار و اصناف انتخاب شوید، که در این کار، آن هیئت نظارت داشته باشد که نوکر ادارات ایالتی و غیره دخیل نباشند، که مردم آنچه می دهند به صرف فقرا و ضغفا بخورد و احتمال داده نشود که لوطی خور می شود. آن صورت را می خوانند هر کس باندازه پای او نوشته شده اگر قبول کرد بدهد...»

در بیانات بعدی نکته ای که نظر نگارنده را به خود جلب کرده این است که او می گوید: «نباید برنجید که فلان آقا ثابت کند اینقدر جو ندارم. باید او را تصدیق کرد نه تکذیب، باید انصاف کردم او گذشت، انصاف و مروت را بین مردمی که بنا بود با هم همکاری داشته باشند تشویق می کرد و حقیقت این آن چیزی است که اکنون مردم در روابط نوع دوستانه بین المللی خود جستجو می کنند تا همت هر کسی چه باشد. "تا چه کند همت والای تو!"

خود او پیش قدم شده مبلغ چهل هزار تومان نقد پیشنهاد می کند که به دست چهل شخص داو طلب بدهد تا مسئولیت چهل نانوائی را برای فقرا عهده دار شوند:

« مطلب را طول نمی‌دهم. در داخل شدن به این خیر عمومی لازم است این نکته را بگویم. نباید برنجید که فلان آقا ثابت کند که اینقدر جو ندارم باید او را تصدیق کرد نه تکذیب. باید انصاف کرد، باید همراهی کرد. منم بیشتر از قوه مقدورم همراهی می‌کنم. از آن چند شق که در نظر گرفته اید تحصیل آنرا فقره به فقره شرح می‌دهم. یک شق آنرا بدو اظهار می‌کنم و آن این است که چهل مرد داوطلب از خیر خواهان مملکت برای انجام این خدمت ملی می‌خواهم که صمیمانه حاضر شوند و همراهی کنند و از محلهائی که از وجوه دولت و غیره در نظر دارم، و خودم کمک می‌کنم چهل هزار تومان برای کمک این کار به آن چهل نفر از قرار نفری یک هزار تومان می‌دهم که هر نفری یک دکان خبازی نان تابه را تقبل و دایر نمایند و از روزیکه معین می‌شود تا ششماه هر یک یا منفرداً با داشتن یک دو شریک یا شرکاء آن کان را مفتوح نماید و روزی هشتاد من آرد جو ذرت در آب ریخته خمیر نماید و از قرار یک من به زون نه عباسی سنگ معمول شیراز به قیمت دو هزار و چهار صد دینار نان آنرا بفروشند؛ و اضافه بر این هزار تومان که می‌دهم اگر ضرری پیدا شود خودشان فردا" یا شراکتاً" از عهده بر آیند. و امسال اگر بتوانیم در همین قیمت نام تابه را به حاصل آتیه برسانیم، باید اسباب شکر گزاری باشد... از ای چهل مرد که خواسته ام نصف بعلاوه یک هم حاضر شوند و اکثریت حاصل بشود، باقی را من خودم اداره می‌کنم. حالا بلند فریاد می‌کنم هر کس با ضعفا و فقیرا همراه است بر خیزد. ای آقایان، ای برادران، اگر کسی حاضر هست برای این خدمت به فقرا و ضعفا بر خیزد.»

دکتر حافظ فرمانفرمایان می‌نویسد:

« پس از آنکه فرمانفرما بیاناتش خاتمه مجلس هم چنان در حال سکوت ماند... عاقبت شخصی از میان علما به پاخواست و گفت: من من با افتخار برای این خدمت حاضرم و وجه یکهزار تومان نیز دریافت می‌کنم.» صدای زنده باد والی، که به آواز بلند ادا شد حاضران را تشویق و تحریک کرد. یکی پس از دیگری افراد بلند می‌شدند و آمادگی خود را برای این خدمت اعلان می‌

کردند. والی هم چنان ایستاده تشکر و تحسین و تجلیل می کرد و تمام حاضران نیز از او تأسی کرده و فریاد زندباد را بلند می کردند. به طوری که پاره ای از افراد وجه یکهزار تومان را نخواستند و همه مخارج را خود متحمل شدند. نه فقط چهل نفر داو طلب پیدا شد بلکه شماره داوطلبان به پنجاه نفر رسید. عاقبت فرمانفرما گفت بس است. کارهای مهم دیگر نیز در پیش داریم...»

«سپس والی دستورتنفس داد. چای وقلیان آوردند وپس از اندک مدتی فرمانفرما گفت: «برای کمک فکری و مشاوره با من و همراهی در کارهای نان و اداره کردن دارالعجزه هائی که می خواهیم برپا کنیم، یک هیئت منتخبین از هرطبقه لازم است که اقلأ هفته ای دوسه روز تشکیل جلسه دهد ودر کارهای خیریه ایالتی همراهی کند؛ و این عده بهتر است با رأی مخفی حاضران تعیین شوند و تأخیر این کار نیز به نظرمن صحیح نیست. امروز همین جا بهار صرف می کنیم و اینکار را خاتمه می دهیم. آنگاه دستور داد از بازار نان تا به جو و ذرت با پنیر و پیاز در مجمعه های متعدد به قدر کفاف حاضران آوردند و همه دور تا دور والی نشستند و با رغبت بسیار خوردند بعدأ چای و قلیان آوردند و پس از مدتی که آثار خستگی کم شده بود به کارانتخابات پرداختند. هیئتی هارده نفری از علما و اعیان تجار واصناف انتخاب شد تا به عنوان هیئت مشاورین با فرمانفرما ما همکاری کند.»

«پس از منظم کردن دکاکین نانوائی و اطمینان پیدا کردن از مرتب بودن آنها ، والی با مشاورت هیئت مذکور هفت محل برای فقرا و عجزه و ایتم در هفت دروازه شهر شیراز تأسیس کرد تا پس از اینکه ایام بحران و قحطی سپری شود، به صورت مدرسه و کارگاهها صنعتی و حرفه ای دراید و کودکان یتیم و بیکاران در آنجا حرفه ای بیاموزند و در زندگی مردانی کار آمد بار آیند. همین طور نیز شد. اهالی شیراز از این فکر و تأسیس دارالایتم ها استقبال کردند و حتی رؤسای ایل خمسه و قشقادی نیز وجود بسیاری اعانه دارند...»(۴)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - منبع: شوکو اوکازاکی «ویرانی اقتصاد و کاهش جمعیت» برگردان از رجب زاده، هاشم؛ (۱۳۸۶)، جستارهای ژاپنی در قلمرو ایرانشناسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ اول ۱۳۸۶.
 - ۲ - احمد کتابی «در آمدی بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران» (۱۲۸۸ ق/ ۱۲۴۹ ش) - جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۹۰ - ۱۶۹
 - ۳ - منابع: اخوت، عبدالجواد (۱۳۸۶) : از طبابت تا تجارت؛ خاطرات يك تاجرافصفهانی، به کوشش مهدی نفیسی، تهران، نشر تاریخ ایران.* الیس، سی.اچ (۱۳۷۲): دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸، ترجمه کاوه بیات، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.* شوستر، مورگان (۱۳۸۹) : ختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر ماهی* کسروی، ا حمد (۱۳۸۴) : تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر.* دکتر ابوالحسن فیاض انوش/ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان « جلوه هایی از مصائب ناگوار ایرانیان»، یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳ - جام جم
- <http://www.ihcs.ac.ir/Pages/Features/MovieDetail.aspx?id=3439>
- ۴ - مهرماه فرمانفرمائی‌ان « زندگینامه عبدالحسین فرمانفرما» جلد دوم ، انتشارات توس - ۱۳۷۷ ، صص ۲۲۹ - ۲۲۰

◀ پی نوشت ها : شوکو اوکازاکی : ویرانی اقتصاد و کاهش جمعیت

۱. از: آینده، سال دوازدهم، ش ۱-۳ (فروردین- خرداد ۱۳۶۵). صص ۴۱-۲۸.
۲. اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۲۷-۶۰، گزارش بازرگانی ش ۷ از Alison، 8 ژوئیه ۱۸۷۰.
۳. همانجا، از Alison به Hammond، 18 ژوئیه ۱۸۷۰.

۴. همانجا، از Holtzdr به Smith، 6 ژوئیه ۱۸۷۰.
۵. همانجا، از Alison به Pelly، 19 ژوئن ۱۸۷۰؛ همانجا، از نایب السلطنه هند به Alison، 22 ژوئن ۱۸۷۰؛ همانجا، Alison از تهران، ۲۸ و ۲۹ ژوئن ۱۸۷۰.
۶. اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۳۴-۶۰، از Alison به Grandville، ش ۶۴، ۲۹ مه ۱۸۷۱؛ حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان(تهران، ۱۳۴۰)، ص ۲۶۴؛ F.J.Goldsmid,ed.,Eastern Persia,an Account of the Journeys of the Persian Boundary Commission,1870-71-72(London,1876),p.96
۷. اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۳۲۷-۶۰؛ از Thomson به Clarendon، 20 ژانویه ۱۸۷۰.
۸. اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۳۴-۶، از Alison به Grandville، رشت، شماره ۳۳، ۲۰ نوامبر ۱۸۷۱؛ همانجا، از Baker به Alison، رشت، ش ۸، ۱۸ دسامبر ۱۸۷۱.
۹. همانجا
۱۰. اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۳۴-۶؛ از Alison به Grandville، 1 دسامبر ۱۸۷۱؛ همانجا، «ترجمه از روزنامه تهران مورخ ۲۴ آوریل ۱۸۷۱»، ۳ مه ۱۸۷۱؛ محدثی بیک ارباب، تاریخ دارالایمان قم(قم، ۱۳۵۳)، ص ۶۰.
۱۱. جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری(تهران، ۱۳۲۱)، ص ۵۰.
۱۲. همانجا، ص ۲۷۸؛ تاریخ...قم، ص ۶۰؛ نراقی، ص ۲۶۴؛ اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۳۳۴-۶۰، از Smith به Alison، 3 مه ۱۸۷۱؛ همانجا، «ترجمه از روزنامه تهران».
۱۳. همانجا، از کارگزار مشهد به Alison، 1 مه ۱۸۷۱؛ همانجا، از Smith به Alison، 3 مه ۱۸۷۱.
۱۴. Jones,"Tabreez for 1872",Parliamentary Papers,Accounts .and Papers;1872,LVIII(c.637),p.1190

- از این پس از آن به صورت AP یاد خواهد شد.
- "Cholera in Persia", Persian Gulf Administration Report, 1889/90, p.17
- از این پس از آن به صورت PGAR یاد خواهد شد.
۱۵. تاریخ قم، ص ۲۹؛ G. Curzon, Persia and the Persian Question (London, 1892), Vol.1, p.268 اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۳۴-۶۰؛ از Smith به Alison، ۳ مه ۱۸۷۱؛ Government of India, Gazetteer of Persia, part III (Calcutta, 1885), p.301
۱۶. Goldsmit، ص ۹۸
- N.R. Keddie, "The Economic History of Iran, 1800-1914", in: Iranian Studies, vol.v (1972), p.69; G. Gilbar, "Demographic Developments in Late Oajar Persia, 1870-1906," Asian and African Studies, vol.II (1976-66), pp.143-44; John Piggot, Persia Ancient and Modern (London, 1874), p.117
۱۸. انصاری، ص ۵۰ و ۲۷۸، تاریخ قم، ص ۶۰ و ۶۱
۱۹. "Tabreez for 187", Jones، ص ۱۱۹۰
۲۰. Goldsmid، ص ۹۵
۲۱. Curzon، ج ۲، ص ۱۱۳
۲۲. از کوچ افتادن ایلات به موجبات زیر بود:
- ۱- فقر ایلات، ۲- سیاست اسکان تحمیلی دولت، ۳- تخته کوب شدن اجباری ایلات به وسیله رؤسای ایل که به تازگی اراضی (کشاورزی) دائر کرده بودند، ۴- یافتن و مالک شدن زمین فراوان.
۲۳. Goldsmid، ص ۹۸
۲۴. احمدعلی خان وزیر کرمانی، جغرافیای کرمان (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۱۶۲
۲۵. Jones, "Azerbaijan for 1872", AP., 1873, LXV, p.968

- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۳۴-۶۰، از Alison به Smith، ۳ مه ۱۸۷۱.
 ۲۶. انصاری، ص ۲۷۸؛
- E.C.Ross, "Trade Report for 1873", PGAR.1873-74, p.11
 ۲۷. اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۳۳۴-۶۰، از Alison به Smith، ۳ مه
 ۱۸۷۱.
- G.Lucas, "Memorandum on the Cultivation and Exportation of .۲۸
 Opium in Persia", PGAR, 1874-75, p.27
 ۲۹. Gilbar، ص ۱۳۵؛ Keddie ص ۶۹.
 ۳۰. ناصر پاکدامن:
- N.Pakdaman, "Preface to Studies on the Economic and Social History of
 Iran in the Nineteenth Century," Iranian Studies, vol.XVI(1983), p.131
 ۳۱. از:
- C.& E.Burges, Letters from Persia Written by Chrles and Edward
 Burges, 1828-55, ed.B.Schwarz(New York, 1942), p.117; C.Issawi, The
 Economic History of Iran, 1800-1914(Chicago, 1971), p.245
 ۳۲. از Alison به Thomson:
- "Tehran for 1863", AP., 1864, LXI, 2(3392), p.194"
 ۳۳. Abbott, "Tabreez for 1865", AP., 1866, LXX(3729), P.476; "Report
 .by Mr.Dickson", AP., 1866, LXXII(3586), pp.207-211
- L.Pelly, "Reports on the Trade of the Persian Qulf, 1870-۳۴
 71," in: J.A.Saldanha, Precis on Commrcial and Communication in the
 Persian Gulf 1801-1905(Simla, March 26, 1906), p.35
۳۵. م. یوشیدا؛ پروشیا نو تابی (سفر به ایران) (توکیو، ۱۸۹۴)، ص ۲۲-۲۳.
 او سپس به بمبئی رفت و به فعالیت‌های بازرگانی و بانکی در آنجا پرداخت.
 شرکتی که او تأسیس کرد، به نام Sassoon and Co در تجارت خلیج فارس فعال

بود، به خصوص در تجارت تریاک. این شرکت از معامله گران عمده اصفهان، شیراز و بوشهر به عنوان کارگزار خود استفاده می‌کرد. این شرکت همراه با Ziegler and Co. از بزرگترین بنگاههای تجاری خارجی در اواخر قرن نوزدهم شمرده می‌شد:

:Sasson, Albert Abdullah", The Dictionary of National Biography"

احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره قاجار (تهران، ۱۳۵۹)، ص ۵۴.

K.E. Abott, "Notes on the Trade, Manufactures and Productions of .۳۶

Various Cities of Persia, Visited by Mr. Consul Abbotte in 1849-50,"

in A.A. Manat, ed. Cities and Trade: Consul Abbotte on the Economy and

.Society of Iran 1847-1866, pp. 81.85.89

۳۷. م. بامداد، «حاجی میرزا حسین خان»، تاریخ رجال ایران، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۱۱؛ اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری (تهران، ۱۳۰۰)، جلد ۳، ص ۲۱۰؛ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۴۴۰-۶۰، W. Baring، «گزارش درباره تجارت و کشت تریاک در ایران»، ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۱ (ازین پس به عنوان Baring 1881 از آن یاد خواهد شد).

۳۸. محمد مهدی الاصفهانی، نصف جهان، ویراسته م. ستوده (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۱۲۵؛ عبدالغفار نجم الملک، سفرنامه خوزستان (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۱۷۷؛ اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار (تهران، ۱۳۰۶)، ص ۱۰۵؛ میرزا حسین خان بن محمد ابراهیم تحویلدار اصفهان، جغرافیای اصفهان، ویراسته م. ستوده (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۹۲.

۳۹. اسناد وزارت خارجه انگلیس، «یادداشت درباره تریاک ایران»، گزارش بازرگانی، ش ۱، ۷ مه ۱۸۶۹:

.Dickson, "Tehran for 1866", AP., 1867/68, LXVIII(3953-i), p.301

۴۰. از پنبه دانه برای علیق احشام استفاده می‌شد، نگاه کنید به:

S.G.Willson,Persian

.Life and Customs(London,1896),p.272;Goldsmid,pp. 179-80

۴۱. تقی بهرامی، فرهنگ روستایی(تهران، ۱۳۱۶)، ص ۳۰۰.

۴۲. جغرافیای اصفهان، ص ۵۵؛ A.R.Neligan,The Opium Question,with

W.Baring ؛Special Reference to Persia(London,1927),p.16

ذکر کرده است، اما این رقم قابل قبول نیست.(Baring، 1881، ص ۳).

۴۳. نحوه محاسبه چنین است:

۲۰۸/۰۰۰ پاوند تریاک پاک نشده=۱۳۰۰ صندوق

L.Pelly."Extract,paragraphs 1 to 5 from a letter of the .۴۴

political Resident.Percis on Commerical and Communication in the

.persian Gulf,1801-1905,p.30

۴۵. گزارش Tomson به Alison و "AP.1864,P.194" Tehran for 1863",

ally,"persian gulf for 1870",AP.,1871,LI,end.F

۴۶. Goldsmid، ص ۹۶.

۴۷. اسناد وزارتخارجه انگلیس ۳۳۴-۶۰، از Smith به Alison، 3 مه

۱۸۷۱؛ Goldsmid، ص ۹۶.

۴۸. همانجا

G.Churchill,Biographical Notices of Persian Statesmen .۴۹

.and Notables(Calcutta,1906),p.53

احتکار و قبضه کردن بازار به وسیله عوامل متنفذ در قحطی‌های دیگر هم عمومیت داشت. مثلاً در ژوئیه ۱۸۶۵ مقامات حکومتی در شیراز انبارهای شهر را محاصره و توقیف کردند و فقط پس از بالا رفتن شدید قیمت‌ها اجازه خروج غله از آن‌ها را دادند. به دنبال این جریان، شورش در شهر برخاست و ادامه پیدا کرد تا که حاکم سرانجام معزول شد. یک گزارش کنسولی (بریتانیا) مورخ ۱۸۸۵ به مورد دیگری از قبضه کردن بازار به وسیله عمده فروشان غله

در اصفهان و شیراز اشاره دارد.

۵۰. Goldsmid، ص ۹۷، زیرنویس ۱.

۵۱. همانجا.

۵۲. همانجا، ص ۹۷.

۵۳. همانجا، ص ۹۴.

۵۴. همانجا؛

J.Tolboys Wheeler.Memorandum on

Persian Affairs(Calcutta,1871).p.108;Herbert,"Report on the present

.state of persia,"AP.,1866,LXVII(c.4781),p.312

۵۵. Goldsmid، ص ۹۴.

۵۶. احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان، (تهران، ۱۳۴۰)، ص

۶۲۸ و ۶۳۷.

۵۷. Goldsmid، ص ۹۷-۹۶.

C.J.Wills.In the Land of the Lion and sun or ۵۸

.Modern Persia(London,1891),pp.252-53

۵۹. Goldsmid، ص ۹۶.

"V.F.Nowshirvani,"Aspect of the Commercialization of Agriculture.۶۰

متن سخنرانی در کنفرانس بابلسر، ایران، ۱۹۷۸، ص ۱۴.

◀ پی نوشت ها : احمد کتابی: بررسی علل اجتماعی قحطی‌ها در ایران

۱. شگفت نیست که در کتیبه داریوش خشکسالی یکی از سه آفت بزرگ ایران زمین به شمار آمده است : «این کشور را اهورامزدا از دشمن ، خشکسالی، و از دروغ بیپایاد (محفوظ دارد)»(راشد محصل، ۱۳۸۰: ۵۲).

۲. از ریشه جوع به معنای گرسنگی و قحطی است.

۳. علی اکبر فیض، نویسنده رساله وقایع قحط یکهزار و دویست و هشتاد و

هشت که در دارالایمان قم روی داد، ... درباره علل طبیعی بروز قحطی ۱۲۸۸

ق در قم چنین می گوید:

دو چیز مایه این قحطی و غلا و رنج و عنا آمد:

اما اول: سه سال متوالی بود (که) در بیشتر امصار (جمع مصر: شهرها) و اکثر بلدان رعدی نخروشید، برقی ندرخشید، ابری نجوشید، شاخی نجست، گیاهی نرست. [به مصداق گفته] سعدی:

بخوشید سرچشمه‌های قدیم / نماند آب جز آب چشم یتیم

چنان آسمان بر زمین شد بخیل / که لب تر نکردند زرع و نخیل

اما دوم: برودت هوا و سردی شتا (زمستان) که بدین جهت تسدید (بسته شدن) شوارع شد و تفقید (فقدان، عدم) قوافل. از اواخر شهر شوال تا اواسط ذی الحجه برف های متوالی چنان ببارید که راکب (اسب سوار) و راجلی (پیاده) از قرا و امصار قریبه و بعیده به قم وارد نشدند و از این مکان به جایی دیگر قوافل بار نبستند. ... سه ماه متوالی آسیاب های شهر از کار بازمانده، نهرهای آنها یخ بسته، مجال آب محال می نمود، جز دو آسیا ... يك جهت عسرت امر معاش مردم از جهت نبودن آسیا بود.

هم در این سه ماه آب از نهرها به شهر جاری نشد. در جمیع شهر، که قریب به هشتاد حمام دایر داشت، منحصر به چهار حمام شده مابقی از کار بازمانده ...

[شدت سرما به درجه ای بود که] شخصی طهرانی که از کربلا مراجعت کرده بود، برطبق سخن خود، قسم می خورد و می گفت: از منزل سالیان تا قم، که چهار فرسخ است، سیزده نفر را دیدم در بین راه (که) در میان برف ها خشك شده بودند...» (گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۱۴ - ۱۱۵).

۴ - «...این بنده درگاه خواهرزنی داشتم، از خانه بیرون رفته، بازنگشت، معلوم شد او را خورده اند» (ارباب، ۱۳۵۳: ۶۰).

۵ - شخصی از اهل دهات قم حکایت کرد: باغی داشتم که (قبل از قحطی) به نود تومان [می]خریدند. ندادم. آن چنان کار بر من سخت شد که [آن را] به يك من [و] نیم آرد گندم فروختم و با عیال و اطفال خود سد جوع نمودیم (ارباب،

(۱۳۵۳ : ۶۰).

۶ - علی اکبر فیض، به روایت از میرزا هدایت الله، صحنه وحشتناکی از مثله شدن يك مادبان را توسط جماعت گرسنگان بدین شرح توصیف می کند:
... مرا مادبانی بود به مرضی مبتلا گردیده (که) مشرف به هلاک شد. او را ذبح نمودم که فقرا از گوشت حلال او منتعم شوند. چون جسد او را در برزن آورده بینداختند و فقرا مطلع شدند، خود ایستاده ملاحظه می نمودم که گوشت و پوست و استخوان و امعاء و احشاء او را، مانند حیوانات سبع، خام خام می کردند و می خوردند! در مدت نیم ساعت هیچ اثری از او باقی نگذاشته بودند (ارباب، ۱۳۵۳ : ۶۰)

۷- در شهرها سگ و گربه نماند. [حتی] سوراخ موران را شکافتند و اندوخته آنها را معاش خود قرار دادند. موش ها، از بیم، از خانه بیرون نمی آمدند (ارباب ، ۱۳۵۳ : ۶۰)

و نیز:

اکنون قریب يك سال است، آواز خروس در قم نشنیده ایم و به ندرت آواز سگ مسموع می شود که همه را خورده اند (گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷ : ۶۳).

و نیز:

در صحن مطهر روزی با دو سه تن از دوستان نشسته بودیم. صحبت آن زن ها که در بقعه آقابزرگ کاشی اطفال را کشته [و] خورده بودند، در میان بود. مردی فقیر پیش روی ما ایستاده بود. بعد از استماع بگفت: پدر سوخته! چرا طفل مردم را می خوری؟ مثل من سگ و گربه بخور! به او گفتم: مگر تو گربه و سگ (خورده) ای؟ گفت: تا به حال از گرسنگی پانزده سگ و گربه کشته [و] خورده ام (همان: ۱۱۸).

۸. رساله وقایع قحط سال ۱۲۸۸ ق ...، نوشته میرزا علی اکبر فیض، آکنده از شرح ماجراهای متعدد و مکرر آدم ربایی و آدم خواری در قم در قحطی ۱۲۸۸ ق، به ویژه در مورد کودکان و زنان ، است که در این جا به نقل یکی دو مورد

آن اکتفا می شود:

مردی فراهانی در چپرخانه (چاپارخانه) بیرون شهر روزی طلب نان کرده تکدی می نمود. یکی از آن میان [گفت] باید در جیب و بارکول (مقلوب کول بار: کوله بار) تو خوردنی و تنخواه باشد؛ چرا تکدی می کنی؟ آن مرد ابا و امتناع نموده، پس از استعلام (استنطاق، تجسس) چند پنجه دست و پای اطفال در میان جیب و بارکول او بدیدند. او را ... به محضر حاکم شرع روانه اش کردند. اقرار و اعتراف نمود که پنج طفل [را] در این شهر خپه [خفه] نموده از شدت جوع (گرسنگی) خورده ام ... (گرنی و صف تگل، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

در رساله مذکور همچنین آمارهایی از تعداد ربوده شدگان و مقتولان ذکر شده است؛ از آن جمله:

روزی جناب شریعتمدار، حاجی ملا محمدصادق، به این بنده فرمودند آنچه بر من ثابت شده، زیاده از پانصد نفر مرد و زن و طفل را تاکنون در این شهر کشته [و] خورده اند (همان: ۱۲۶).

به نظر می رسد که آمار مذکور با توجه به اطلاعات دیگری که در رساله درج شده و مخصوصاً با ملاحظه جدول آمار مقتولان و مردگان سال ۱۲۸۸، که در آن اطلاعات دقیقی از محل و علت مرگ و جنسیت متوفی و نیز راوی خبر ذکر شده است مبالغه آمیز باشد (برای تفصیل بیشتر ← قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸، ق ضمیمه ۵، جدول آمار مقتولین قحط سال ۱۲۸۸ ق در قم).

مسعود میرزا ظل السلطان، نویسنده تاریخ مسعودی، نیز ضمن شرح مسافرت خود از شیراز به تهران و عبور از قم داستانی خارق العاده و باورنکردنی از قاتلی را نقل می کند که مرتکب قتل های متوالی و متعدد شده بود:

... درویشی را دیدم که در قم گرفته بودند، از اهل نهاوند، که او شصت و دو آدم و طفل گرفته بود [و] خورده بود! منزل این درویش در چاهی بود. به هرکس که قادر می شد در پس کوچه ها و غیره از اطفال خفه کرده و می خورد. او را در میدان صحن پاره پاره کردند (مسعود میرزا ظل السلطان، ۱۳۲۵: ۲۱۱).

این ماجرا نیز، با وجود ذکر جزئیات دقیق محل و تعداد قربانیان و به رغم ادعای نویسنده که شخصاً متهم را دیده است، بیشتر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت و، اگر اساسی هم داشته باشد، بدان شاخ و برگ زیادی داده شده است.

۹. جناب شریعتمدار، حاجی ملامحمدصادق، فرمودند این روزها دو سه مراسله از علمای شهر همدان به من رسیده است که از سختی و عسرت و قحط و غلای همدان و فقرای آن مکان شکایت داشته [و] از آن جمله نوشته اند که کار همدان چنان سخت شده است که تا به حال محققاً دو هزار نفر از بزرگ و کوچک نفس محترم انسانی خورده شده است. سگ و گربه و سایر حیوانات را بر این قیاس کنید (گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

در برآورد مذکور نیز، با وجود ذکر قید «محققاً»، به احتمال زیاد، مبالغه راه یافته است.

۱۰. ... هم ایشان (= حاج علی اصغر تاجر، پسر مرحوم حاجی قاسم، تاجر معروف طهرانی، متوطن در مشهد) حکایت نمودند در نیشابور زنی را گرفتند که اعتراف نمود تاکنون از گرسنگی هفت طفل (را) خورده ام. نواب حسام السلطنه او را بکشت (همان: ۱۳۰)

۱۱. هرچه بخواهم از پریشانی مردم و خرابی مردم بنویسم هزاریک را از عهده بر نمی آیم. به طور یقین، در غلبه مغولان، آنچه قحطی در این دو سال بر اصفهان وارد آورده بود، لشکر مغول و امیرتیمور خونخوار نکرده بودند. وضع کاشان هزار درجه از اصفهان بدتر ... قم از او صد درجه بدتر (مسعودمیرزا ظل السلطان، ۱۳۲۵: ۲۱ - ۲۱۱).

۱۲. مراد میرزاعیسی وزیر تهران است.

۱۳. در تأیید این مدعا نقل نوشته دیگری از اولیور سنت جان سیاح یادشده بی مناسبت نیست. وی هنگام عبور مجدد از قم، در ژوئن ۱۸۷۲، یعنی زمانی که بحران تقریباً به پایان رسیده بود، چنین می نویسد:

در ماه ژوئن، ضمن عبور از قم، به کاروان بی شماری از شترها برخوردم

که گندم و جوی سال گذشته را از يك منطقه حاصلخیز نزدیک همدان به تهران حمل می کردند. این منطقه به یکی از خویشاوندان نزدیک شاه تعلق داشت که در ضمن وزیر نیز بود. قم در جاده مستقیم همدان به تهران نیست؛ ولی خرمن آن جا در آن زمان در حال درو شدن بود؛ در صورتی که محصول همدان دو ماه بعد برداشت می شد. کاروان ها به این منظور از آن راه آمده بودند که شاهزاده بتواند، با ادعا به این که غله حمل شده از قم غله تازه امسال است، از اتهام احتکار اجتناب کند.

احتمالاً منظور اولیور سنت جان از شاهزاده، دوستعلی خان معیرالممالک است که پسرش داماد ناصرالدین شاه و خود وی مدتی خزانه دارسلطنتی و نیز وزیر مالیه بود و از املاک او و همچنین ملاعلی کنی، طی دوره قحطی، غله به تهران می رسید (گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷، ۱۸۴ - ۱۸۵؛ و نیز ← آدمیت، ۱۳۵۰: ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۵۷).

۱۴. روایت زیر گویاترین گواه آزمندی بی حد و حصر و بی رحمی و شقاوت برخی از کارگزاران حکومتی آن عصر است:

... از قراری که مسموع شد در یزد از خون گوسفند، که فقرا از شدت جوع می خوردند، میرزا محمدحسین ناظم الملك مالیات می گرفته است! (نقل از یادداشت مندرج در حواشی نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملی ملک (به شماره ۳۳۵۴) که توسط شخصی به نام میرزا آقا محمود ابن میرزا بابا گرکانی در رجب ۱۲۸۸ ق نگاشته شده است؛ گرنی و. (صفت گل، ۱۵۲: ۱۳۸۷ - ۱۵۳).

۱۵. بهتر است که صحت و سقم این مدعا با توجه به دیگر منابع تاریخی آن زمان بررسی شود.

۱۶. چارلز ملویل (Charles Melvill) نویسنده کتاب قحطی سال ۱۸۷۲ - ۱۸۷۰ ایران: قیمت ها و سیاست نیز بر تأثیر تعیین کننده بی کفایتی و فساد کارگزاران حکومتی در تشدید و تداوم قحطی ۱۲۸۸ ق مهر تأکید زده است:
- بی لیاقتی سیاسی، فساد، و سودجویی در این موقع (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱)
(۱۸۷۱) تبدیل به عوامل اصلی طولانی تر و وخیم تر شدن اوضاع

- گردید(گرنی و صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۹۰).
۱۷. کلمه حذف شده به معنای روسبی است.
۱۸. کلمه حذف شده به معنای آمر د است.
۱۹. شایان تأمل است که مصایب مذکور مربوط به دو سال قبل از قحطی عظیم ۱۲۸۸ ق است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۰) «اندیشه ترقی و حکومت قانون» تهران: خوارزمی.
- ارباب، محمدتقی بیگ (۱۳۵۳). تاریخ دارالایمان قم، قم: بی نا.
- اوکازاکی، شوکو (۱۳۶۵). «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، ترجمه هاشم رحب زاده، آینده، س ۱۲، ش ۱-۳.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷). شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری ۶ ج، تهران: زوار.
- جابری انصاری، حسن (۱۳۲۱) تاریخ اصفهان وری و همه جهان، اصفهان: بی نا.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۰). کتیبه های ایران، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ظل السلطان، مسعودمیرزا (۱۳۲۵). تاریخ و سرگذشت مسعودی، تهران: بی نا.
- کتابی، احمد (۱۳۸۴). قحطی های ایران، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی
- کولاییان، درویش علی (۱۳۸۳) «جامعه قحطی و جامعه شناسی قحطی».
- اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۲۰۱ - ۲۰۲
- گرنی، جان و منصور صفت گل (۱۳۸۷). قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸، قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳-۱۳۴۱) شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی قاجاریه، ۳ ج، تهران: زوار.

مورلاپه، فرانسیس و جوزف کولینز (۱۳۷۰). گرسنگی جهانی، دوازده افسانه، ترجمه مهدی افشار و مجید نیکودوست، تهران: ایرانشهر.

ناطق، هما (۱۳۵۸). مصیبت وبا و بلای حکومت، تهران: گستره.

نراقی، حسن (۱۳۴۵). تاریخ اجتماعی کاشان، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

وزیری کرمانی، احمدعلی خان (۱۳۴۰). تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی.

هدایت، مهدی قلی (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

برای مطالعه بیشتر

ارباب، محبتقی (۱۳۶۴). کتابچه عدد نفوس اهالی دارالایمان قم، قم: قم نامه.

افشار ایرج (۱۳۶۶). « قحطی ۱۲۸۸ » آینده س ۱۳.

ایروانی محمدآبادی، محمدعلی (۱۳۶۶)، « گرانی سال ۱۲۸۷ قمری » آینده، س ۱۳.

حسیبی، رباب (۱۳۷۱)، « قحطی و گرانی در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ ق » گنجینه اسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی س ۲، دفتر سوم و چهارم.

رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۴۷)، « سندی از قحطی سال ۱۲۸۷ قمری » بررسی های تاریخی، س ۳، ش ۳/۴.

گرنی، جان (۱۳۸۱). قحطی سال ۱۲۸۸ قمری در قم، دفتر سوم، ترجمه گیتی بدخشان، قم: گنجینه شهاب.

مهدوی، اصغر و ایرج افشار (۱۳۸۰). اسناد تجارت ایران در سال ۱۲۸۷، قم تهران: علمی و فرهنگی.

ناطق، هما (۱۳۸۳). قحطی ۱۲۸۸ - ۱۲۸۶ ق / ۱۸۷۲ - ۱۸۷۰ م) و اسناد حاج محمد حسن امین دار الضرب، تهران: حدیث عشق.

نظری، علی رضا (۱۳۶۷). « قحطی و گرانی در ایران ناصری ». پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.

Bellow, Henry 1872-1874). From the Indus to Tigris, London: Trubner.

Brittlebank, William (1873). Persia during the Famin, London: Basil Montagu Pickering.

Giblar, Gad (1970). Demographic Developments in Late Qajar Persia, Asian and African Studies, Vol. 2.

Melvill, Charles (1984). Meteorological Hazards and Disasters in Iran: a Preliminary Survey to

, ۱۹۵۰ Iran, British Institute of Persian Studies, Vol. 22.

Melvill, Charles (1988). “The Persian Famine of 1870-1872: Prices and Politics”, Disasters, Vol. 12

Okazaki, Shoko (1980). “The Great Persian Famine of 1870-1871”, Bulltin of the School of Oriental and African Studies, Vol. 49

Sent John, Oliver et al. (1876). Eastern Persia: an Account of the Journeys of the Persian ,Boundary Commission, London.

فصل پنجم

قرارداد اوت ۱۹۱۹ و وثوق الدوله با انگلیس و سوابق آن

حسین مکی در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» در باره قرارداد ۱۹۱۹ اینگونه آورده است: اعلامیه وثوق الدوله (رئیس الوزراء وقت) راجع به قرارداد اوت ۱۹۱۹ میلادی در روز سیزدهم ذیقعده الحرام ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۸ اسد ۱۲۹۸ خورشیدی ناگهان وبدون سابقه قبلی بوسیله جراید و غیره به ضمیمه متن قرارداد و یادداشت سرپرسی کاکس وزیرمختار دولت انگلیس در تهران منتشر شد وهیاهوی مخالفین وملیون آزادیخواهان دراطراف آن بلندگردید؛ درهمین روز عده ای از درباریان و نزدیکان شاه بر حسب معمول به قصر سلطنتی حاضر و بحضور شاه باریافتند.

هنگام شرفیابی مشاهده می شود که شاه درحالیکه از شدت عصبانیت گونه هایش برافروخته و نهایت تغیر و خشم در چهره اش پیداست گاهی به صفحه اول روزنامه و متن اعلامیه رسمی دولت خیره شده ، پس از اندکی ملاحظه، آن را ورق زده به متن قرارداد و ضمیمه آن که یادداشت وزیر مختارانگلیس ذیل آن بود نگاه کرده ، مات می گردد.

پس از یکی دوساعت که بدین منوال گذشت ، بالاخره شاه بیکی از عموهای خود رو کرده می گوید:

هیچ فهمیده اید که وثوق الدوله بدبخت (بزرگترین فحش و ناسزای شاه، بدبخت بوده است) چه دسته گلی برای ما به آب داده است؟!

خیر قربان، مگر چه شده است؟ خبر تازه ای هست؟ اتفاقی افتاده است؟ شاه با نهایت تشدد و تغیر خاطر می گوید: دیگرچه می خواستید بشود؟ مگر نفهمیده اید که دولت قراردادی بسته است؟ بگیریید این اعلامیه دولت را بخوانید تا بفهمید.

شاه اعلامیه دولت و متن قرار داد را بدست یکی از حضار داده سپس دوراتاق در حالیکه در فکر فرو رفته بود، شروع بقدم زدن می نماید.

اعلامیه رسمی ریاست وزراء

در اینموقع، که ذات اقدس شهریاری ارواحنا فداه، مصمم مسافرت باروپا میباشد و مدت یکسال از تاریخ زمامداری اینجانب میگذرد، البته هموطنان من مترصد هستند از اقداماتی که در حل مشکلات داخلی و تسویه مناسبات خارجی مملکت در مدت این یکسال نموده‌ام، بیشتر اطلاع حاصل نمایند. بنابراین لازم میدانم حقایق را که تأثیر آنها در گذشته و آتی، متضمن مصالح حیاتی مملکت میباشد باطلاع عامه برسانم.

برای مقایسه وضعیات قبل از زمامداری خود با امروز، بیان کل حقایق فرصت و مجال و وسیع‌تر و تسوید اوراقی بیشتر لازم است، بعلاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیز را، از شرکت در تمام تأسفات و معاینات تأثرانگیز خود ملول سازم. پس قسمتی از حقایق ناگفتنی را بتشریح تاریخ و تفرس افکار دقیق هموطنان حواله نموده، فقط رؤس مسائل را یادآور میشوم.

سال گذشته، در همین ایام، اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه، وظیفه تشکیل هیئت دولت و سرپرستی مملکت را بعهده بنده مقرر فرمودند. من نیز با اینکه روزنه امید و شعاع بهبودی را بآن همه گسیختگی شیرازه‌ها از هیچ طرف مشاهده نمی‌کردم، فقط بنیت فداکاری و اینکه شاید مداخله من، لااقل بتواند از توسعه دائره مصائب جلوگیری کند، امر پادشاه متبوع معظم خود را اطاعت کردم.

از نخستین نقطه شروع، در هر قدم با سلاسل طاقت‌فرسای مشکلات و موانع مصادف گشته، برای حل کوچکترین قضایا، بزرگترین محظورات را مشاهده میکردم.



میرزا حسن وثوق الخوله

در آنموقع، جنک بین المللی با تشنجات شدید خود زلزله گیتی را همچنان مداومت میداد، و بر اثر آن، مملکت ما نیز بنوبه خود بیشتر از توانائی بنیت و طاقت خویش، متزلزل میگشت.

امنیت در تمام نقاط داخله مملکت مسلوب، دولت مرکزی فاقد کلیه وسائل و اختیارات همچنانکه افراد و تشکیلات ترور، در پایتخت، آسایش عامه را دچار اختلال نموده بودند، دستجات یاغی و قطاع الطریق، در اقطار ایران، باعراض و نوامیس عامه حکم فرمائی داشته، اغلب ولایات و نقاط مهم مملکت، بی حکومت و سرپرست، دستخوش غارتگران محلی باقی مانده، قوای متلاشی شده تأمینیه، با رقت ناکترین احوال در مقدرات خود نالان، و افراد آن از گرسنگی درحالت احتضار، خزانه تهی، عایدات مالیاتی لاوصول، اقساط مخارج مهم و ضروری دولت در عهده تعویق و تعطیل، ابواب تجارت بکلی مسدود، و همه کس برای ضروریات زندگانی نگران و سرگردان، سختی ارزاق عمومی در مرکز ولایات با قیافه فجیع خود، حیات هیئت اجتماعیه را تهدید، قحطی و استیلاي امراض چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افراد را متوقف، مناسبات خارجی ما تعطیل، و روابط با دولت انگلستان (دولتی که در آنموقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش موثر در وضعیات داخلی بود) تیره و مبهم، و بالاخره، تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا، و باندک اشتباه و خودپرستی، و یا تعلل و لاقیدی، و یا جبن و بددلی، ممکن بود آخرین ضربه مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ما گردد.

در يك چنین موقع خطیر و ایام سیاهی بود که متوکلا علی الله، با اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت، خودخواهی و خودپسندی را از نظر دور کرده، منافع ملت را بمصالح شخصی ترجیح داده، و از هیچ مخاطره جانی و شرافتی نهراسیده، بار سنگین مسؤلیت و خدمتگزاری مملکت را بر دوش خود گذاردم.

بدیهی است، در اول، محض تغییر و بهبودیت موقتی اوضاع، مجبور بودم با هر نوع سعی و تلاش، وسائل آنی و فوری تهیه و تدارک نمایم، تا با وضعیاتی که مستلزم مخاطرات و مهالك آنی بود، مقاومت و فرصت کافی، برای امعان نظر و مطالعه دقیق حقایق، در هنگامه عظیم دنیا، و تجسس طرق ممکنه، برای اصلاحات اساسی و تأمین حقیقی آتیه مملکت تحصیل نمایم.

حالت من در آن ایام، مانند غریقی بود که اول بحکم اضطرار، بهر تخته پاره‌ای متوسل گردد، تا خود را بوسیله آن، بکشتی و ساحل نجات برساند. بهمین دلیل در تصمیمات و عملیات خود، اگر معارضی مییافتم، و منقد بی‌خبر از اوضاع میدیدم، طرف توجه قرار نداده، و برای رسیدن بمقصد، یعنی نجات مملکت، احکام عقل و دانش را بر احساسات خود و دیگران ترجیح میدادم.

بسی مشعوف و خرسند هستم، که بیاری خدایتعالی نخستین تکالیف موقتی خود را، با هدایت عقل و وجدان، و به نیروی آن درجه توانائی، که باری تعالی جل اسمه باین بنده ضعیف عطا فرموده، در تهیه وسائل پیشرفت موقتی، و در عین حال خاتمه دادن بمخاطرات، و منع عوائق داخلی و خارجی، با حسن فداکاری، تا حدیکه مقدر شد انجام دادم.

در ادای این وظیفه صعب، پس از تائیدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام و اتکای بتقویت‌های شاهانه، که البته علل اصلی موفقیت این جانب بودند، مساعدت و حسن موافقت اولیای دولت انگلستان نیز عامل مؤثر و قوی گردید، و البته نباید از امتنان مساعدت‌های آن دولت خاموش نشست.

دولت معظم انگلستان، در عقیده جلوگیری از هرج و مرج، و ایجاد امنیت و نظم در ایران، با اولیای دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده و حصول این مقصود را موافق با مصالح خویشتن یافته، در حدودیکه وضعیات عمومی اجازه میداد، از کمک با کابینه اینجانب مضایقت ننمود.

اگرچه این مساعدت از بعضی حیثیات، و مخصوصاً از حیث اسلحه و مهمات نظامی رضایت‌بخش و تا آن درجه کافی نبود، که موفقیت اولیای دولت را در حفظ انتظامات زودتر و بیشتر محسوس نماید، لیکن همان مقدار کمکی که با دولت ایران بعمل آمد، قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیر کامل داشت. مخصوصاً مساعدت مالی در تأمین ارزاق، و اقتدار دولت بر تأدیه منظم مصارف جاریه مملکت، برای استقرار و بقای نظم بموقع و نافع گردید.

بدیهی است، در این مدت، معاندین و جاهلین و ارباب اغراض از آنچه توانستند، برای اینکه اینجانب را خسته و مأیوس و بکناره‌جوئی مجبور نمایند، خودداری نکرده، علاوه بر انواع تشبثات جاهلانه، مکرر سعی کردند خاطر مهر مظاهر ملوکانه را از این بنده مکدر نمایند. ولی هیچوقت ذات مقدس شاهانه از القآت آنان متأثر نگردیده، و همواره علاقه خاطر همایونی، بحفظ مصالح مملکت، پشتیبان قوی و نگاهبان مؤثر اینجانب بود.

در طی این عملیات، و در عین اینکه برای نگهداری و بهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی مینمودم، البته از این نکته غفلت نداشتم، که بهبودی موقتی دارای جنبه دوام و ثبات نیست، و اتخاذ تدابیر اساسی، برای تأمین زندگی دائمی و ترقی و تکمیل مملکت از نقطه‌نظر اقتصادی و اجتماعی، مرحله ثانوی و مهمتر وظیفه اینجانب است، و مادام که در این طریق فکر و تدبیری نشده است، زحمات و مشقات بی‌نتیجه، و مخاطرات حتمی الوقوع است. زیرا، همه روزه تجربه جدیدی عقیده راسخه مرا تأیید میکرد، که نجات مملکت، بدون انتظام و اصلاح ادارات میسر نیست، و انتظام ادارات، بدون توسل بمعلومات فنی مستشارها و معلمین خارجی، صورت نمی‌پذیرد، و بالاخره، تأسیس و اصلاح ادارات ایران، که علی‌الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند، ولی از حقایق تنظیمات اروپائی بکلی بی‌بهره میباشند، بدون توسل بمعلومات متخصصین و ارباب فن خارجی، غیر ممکن است.

سعی و تلاش اداره‌کنندگان ایرانی، که بواسطه نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت، تاکنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده، و در مقابل برچیدن اوضاع قدیم، بایجاد هیچ وضع جدیدی که قابل دوام و بقاء باشد، موفق نشده، عدم کفایت خود را ثابت و این حقیقت را روشنتر نموده است که مادام که معلمین کارآزموده شالوده محکمی برای اصلاحات طرح نکرده، اساس متینی ایجاد ننموده‌اند، که عناصر مستعد ایرانی را در مکتب عمل و اداره، با تمرین متینی که لابدمنه آموختن فنون و تجارب اداری است، برای خدمات مملکت حاضر نمایند، تشکیل ادارات و دوائر و شعب و هیئت‌ها و کمیسیونها و غیره، جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج حاصل و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

ثانیا، بالبداهه معلوم و مسلم بود که مساعدت مالی، که با دولت ایران میشد، و اثرات آنی و موقتی خود را میبخشید، با مضرتی که داشت صرفنظر از آن ممکن نبوده، مانند مخدریکه درتسکین فوری درد مؤثر، ولی در رفع مرض بی‌اثر بود، نمیتوانست دواي دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد، و تغییر زندگانی اساسی و دائمی مملکت و ترك زندگانی روزمره و بی‌اساس، هرروزه بصورتی، و در تحت تأثیر جدیدی، لزوم غیرقابل انکار خود را ثابت مینمود.

اوضاع مالیه مملکت، بیش از آنچه بشرح درآید اسفانگیز بود، مالیاتهای دولت، بواسطه کشمکش‌ها و بی‌نظمی‌های داخلی، و نتایج جنگ بین المللی، و قحطی، و امراض، و عوامل مهلکه دیگر بدرجه صفر رسیده بود. عایدات گمرکی، بواسطه عدم امکان مبادلات تجارتي از میان رفته، تهیه اسلحه و مهمات، برای تنظیمات و تجدید قوای تامینیه غیر مقدور بود. برای شروع بهر اصلاح و استفاده از هر وضع و علاج هر خطری مراجعه بسرمايه خارجی وسیله و شرط منحصر بنظر می‌آید.

تبدیل سیاست دنیا، در نتیجه جنگ بین المللی، و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشه جغرافیای عالم «مخصوصا پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه» و سعی

و تلاش هر يك از قطعات مجاور مملکت، برای تقویت و نیرومندی خویش، و اتصال آنها بدول قویتر و نیرومندتر، در هر لحظه درس جدید و تنبیه تازه‌ای بود که باید در تقویت مملکت کوشید، و مزاج مملکت را برای مقابله با وضعیات و مشکلات محتمل الوقوع آتیه حاضر و مهیا کرد.

بالجمله، بطوری که در فوق ذکر شد، احتیاج مملکت از حیث توسل بکمکهای فنی و مالی خارجه محل شبهه و تردید نبود. سخن در اینجا بود، که این کمک‌های فنی و مالی ضروری از کدام منبع خارجی تحصیل شود، که شرایط اصلی، ممکن بودن و عملی بودن، را دارا بوده، موفقیت آن با استقلال مملکت نیز مشکوک نباشد.

در این باب عقاید، مخصوصا از نقطه نظراحساسات، متفاوت بود، و طرق مختلفی برای مشی سیاسی دولت ترسیم میشد. ولی، بواسطه دور بودن از محیط حقیقی سیاست، و عجز از تمیز وضعیات، یا ملاحظه در اظهار عقیده، جنبه امکان اجراء و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت میگردید.

هیئت دولت، که مسؤل مقدرات مملکت بوده، مجبور بود نظر خود را بحقایق و واقعیات محدود کرده، از احساسات و اوهام تحقق ناپذیر دوری جسته، متعاقب تجربیات ده ساله و تشبث بتمام وسایل متصوره و بالاخره، عقیم ماندن نقشه‌های احساس، و نتایج وخیمی که از آن حاصل گردیده، غیر از خرد و دانش هادی دیگر برای خود نپذیرد.

در نتیجه این افکار، هیئت دولت مطالعات زیادی در اطراف قضیه نموده، و تمام طرق را در تحت نظر و تفکر درآورده، در نتیجه معتقد باین عقیده شد، که مراجعه و توسل بمتخصصین از ملل مختلفه، برای مصالح دولت و مملکت عملی نبود.

زیرا، علاوه بر احتمال وقوع رقابت‌های ملی و نژادی مابین آنان، که برای پیشرفت اصلاحات مضر، و نتایج سوء آن متوجه ما می‌گردید، هیچیک از ملل را در تمهید وسائل سعادت مملکت، طوری ذیعلاقه و ذینفع نمی‌کرد، که مساعدتهای مهمی برای ترقیات فوری و سریع نموده، مملکت را از حالت بدبختی و فلاکت امروز بطور مؤثر رهائی بخشند، و علاوه بر اینکه همان رقابت‌های اول امر امکان وقوع آن را مشکل مینمود و بر فرض وقوع، پس از مدتی تجربه و عمل، با تحمل مضار و آفات مسلمه تأخیر مسأله توحید سبک و اسلوب اصلاحات مراجعه به مبدء واحد فنی را مخصوصا درباره ادارات مهمه، الزام می‌کرد. با توجه بنکات فوق و تحت‌نظر آوردن حقایق وضعیات داخلی و خارجی، مراجعه بدولت دیگر غیر از انگلستان، علاوه بر آنکه، با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی، که در ضمن مذاکرات از نظر مساعدت آن دولت، بحسن استقبال و آتیه ایران، حاصل گردید اقتضا نداشت، شرط امکان و عملی بودن را نیز فاقد بود.

بنابر ملاحظات فوق، هیئت دولت در ضمن ایفای وظایف روزانه و استقرار نظم و تهیه موجبات آسایش حال اهالی، از نقطه‌نظر تعیین خطمشی سیاسی دولت و روشن کردن این تکلیف، از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیه مملکت خودداری ننمود. چندی از متارکه جنک گذشته بود که در این مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم لها، مذاکرات بمیان آمد، تمام شرایط اصلاح مملکت رعایت و در نتیجه تبادل نظریات و اقدامات که چندین ماه طول کشید، قراردادهائی با موافقت طرفین، مقرر گردید.

البته، برای تصمیم در عقد قرارداد و خاتمه دوره بی‌تکلیفی، علل و موجبات دیگری نیز موجود بود، که اظهار و اعلام آنها فعلا نیز خالی از اقتضا است، و ارباب فراست با مختصر تأمل و توجهی بوضعیات بین‌المللی، میتوانند آن حقایق را دریافته، و تصمیمات دولت را تقدیر نمایند.

قسمتی از این حقایق، مربوط به سیاست گذشته ایران در مدت امتداد جنگ بود، که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح، دچار موانع و اشکالات کرد و بالاخره، با تمام مشکلات و ملاحظات فوق موفقیت بانجام قراردادها حاصل گردید.

بطوریکه ملاحظه میشود، در آنها دولت تأمینات کافی برای حفظ حیثیات و استقلال و تمامیت ایران تحصیل نموده، و استفاده از معلومات فنی متخصصین انگلیسی را با کمک‌های مادی و مالی دیگر، از قبیل اسلحه و مهمات، بدون اینکه تکالیف دیگری قبول نماید، بدست آورده.

تغییر عهدنامه و تجدیدنظر در تعرفه گمرگی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را نیز بنماید، مسلم گردد.

علاوه بر اینها، بموجب مراسله و تعهدات رسمی جداگانه، بتحصول مساعدت دولت انگلستان برای موافقت با تقاضای مشروع مملکت، در کنفرانس صلح موفق گردیده است.

موفقیت دولت راجع به عضویت ایران در مجمع اتفاق ملل، که علیحده محرز و مسلم است نیز يك وثیقه بین المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران، و از نقطه نظر سیاست خارجی، موجب اطمینان تام میباشد.

در ضمن از ذکر این نکته هم نباید خودداری نمایم، که این قراردادها با لذات هر شرط و تعهد مضری را فاقد و اصول موجبات مسلمة سعادت و استقلال مملکت را داراست لیکن بدیهی است، شرط استفاده مملکت از آن، بوسیله حسن استعمال و اجرای آن بدست اشخاص بصیر بوضعیات مصالح مملکت است.

زیرا بهترین قراردادها و عهدنامه‌ها، اگر مورد سوء استعمال شود، و دست‌های آلوده یا نالایق مأمور اجرای آن گردند، مضاری را در برداشته، و فاقد منافع خواهد گردید، و در چنین صورتی نقص و کمال قرارداد و یا ضرر و نفع آن

بالتسویه خواهد بود و مملکتی که اشخاص واقف بمصالح وقت و قادر بر اجرای وظایف را فاقد باشد و یا نخواهد بشناسد، از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد، و بطریق اولی، فقدان قرارداد و دوام بی تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فنای آن جلوگیری نخواهد نمود.

اینجانب، همانطوریکه تطبیق وضعیات عالییه را با سال گذشته و مقایسه عملیات دوازده ماهه موقتی خود را بمحاکمه و انصاف افکار عامه واگذار نمودم، در موضوع این موفقیت اساسی نیز، وجدان پاک اشخاصی را که بسعادت حقیقی مملکت علاقمند هستند، و از اغراض جاهلان و حسیات عوام فریبانه دورند، و مبنای حکم و تصدیق آنها عقل سلیم و منظور داشتن حقایق است، حاکم قدرشناس و حق‌گذار قضیه قرار داده، امیدوارم نتایج حسنه این موفقیت منظور نظر حق‌شناس عموم اهالی مملکت بوده، بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب، که خیر و سعادت و آبادی حقیقی این مملکت است هرچه زودتر مشهود گردد.

وثوق الدوله – رئیس الوزراء

◀ ترجمه قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران

اینک ترجمهٔ قراردادها که برای اطلاع عامه ذیلاً درج می‌شود: نظر بروابط محکمه و دوستی و مودت، که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر باعتقاد کامل باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت، در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید، و نظر بلزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران بحداعلی، بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود، از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر میشود؛

۱- دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر، تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است، تکرار مینماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد، بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد، این مستشارها با کنترات اجیر و بآنها اختیارات داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس بخرج دولت ایران، صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحد الشکل، که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور، بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکل خواهد گردید، و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴- برای تهیه وسائل نقدی لازمه، بجهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که يك قرض کافی برای دولت ایران تهیه، و یا ترتیب انجام آنرا بدهد تضمینات این قرض، باتفاق نظر دولتین، از عایدات گمرکی، یا عایدات دیگریکه در اختیار دولت ایران باشد، تعیین میشود. تا مدتیکه مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته، دولت انگلستان، بطور مساعده، وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است، خواهد رسانید.

۵- دولت انگلستان، با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی و وسائل حملونقل که موجب تأمین و توسعه تجارت، و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع بتأسیس خطوط آهن، و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه، تشویق نماید. در این باب باید قبلاً مراجعه بمتخصصین شده، و توافق بین دولتین در طرحهائیکه مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.



دارالتراجمه و وزارت امور خارجه

مورد ۶

ترجمه

وزارت دار فیمین و قسین ارین د بیتنا نای علی مرزوم اردت ۱۳۱۹

نظر روابط حکومت در ذلک سابق فیمین و قسین موجودیم و نظر معاصرین
و سایر دولتی که هر دو در آتیه حکیم این روابط را از این طریق و نظر مردم تغییریه
و سعادت این کتب است

- ۱- اکثری فیمین دولت ارین ذلک طرف اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۲- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۳- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۴- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۵- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۶- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۷- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۸- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۹- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت
- ۱۰- اکثری فیمین دولت معصرت دولت اذ در قسین دولت معصرت دولت



وزارت امور خارجه

توجه به سرپرست سفارت انگلیس
موضوعه تهم امارت ۱۹۱۶

حضرت ارفق تار...

امروزه حضرت ارفق اهدت نامه اول به ترتیب خودمان
 در نامه مکتوب این تعیین حاضر کیم به جهت حضرت پیشه
 انگلستان همیشه منصف است. بجز خود دارد با سر کارنده حضرت
 در طرف من مدتها نماند، اینکه در یک طرف نظم و امنیت در
 در همه مکتوب داد. در این باره طرف انگلیس است تا در
 استرالیایی و تعیین آری و انگلستان برقرار گردد.
 ما از ارباب بیدار احسان فرخواستیم که در این خاطر که در این
 است تا نهایت تسلیم دادیم. حضرت ارفق بطبع در همه
 به گاه قرار دارد در رابطه با تعیین است اصداقاً و صحیحاً
 در جهت صلح حضرت ارفق ارباب آری در نظر گرفته

از آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

۶- دولتین توافق مینمایند؛ درباب تعیین متخصصین طرفین، برای تشکیل کمیته‌ای که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع مملکتین و تمهید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نمایند.

سواد مراسله ضمیمه قرارداد

جناب مستطات اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف، در دوره زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت ایران، یقین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد، کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از یکطرف اعاده نظم و امنیت در داخله مملکت تکمیل، و از طرف دیگر، روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ باشد، تقویت نماید.

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است، حالا مأذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهیم که در موقع امضای قراردادی که مربوط بر فرمهایی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته‌اند، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود با دولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل، موافقت نمایند.

۱- تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین.

۲- جبران خسارات مادی وارده به مملکت ایران، بواسطه دول متخاصمه دیگر.

۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران، درنقاطی که طرفین عادلانه تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان، موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.

این موقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم
مغتنم می‌شمارم

(پ. ز. کاکس)

پس از آنکه حضار از ملاحظه و قرائت اعلامیه رسمی دولت و متن قرارداد و
ضمیمه آن فراغت حاصل کردند و متوجه شاه شدند، سلطان احمد شاه ناگهان
دستور می‌دهد بوسیله تلفون رئیس الوزراء را احضار نمایند.

طولی نمی‌کشد که رئیس الوزراء حاضر می‌شود و اجازه شرفیابی می
خواهد.

شاه اجازه می‌دهد؛ و ثوق الدوله از در اتاق که وارد می‌شود، شاه با تغییر و
بدون مقدمه به او می‌گوید: این چه قرارداد است که بسته‌اید؟

و ثوق الدوله خیلی ملایم شرحی در لزوم قرارداد نامبرده بعرض می‌رساند و
فوایدی برای آن قائل می‌شود و در خاتمه عرایض خود اظهار می‌کند که چندی
قبل هم به عرض همایونی رسانیدم که قرار دادی مابین دولتین ایران و انگلیس
در شرف انعقاد است؛ ولی شاه به جواب اکتفا نکرده بنای پرخاش را می
گذارد؛ بالاخره با حال تغیر او را مرخص می‌کند.

روز بعد از این واقعه عده ای از ملیون و مخالفین قرارداد که هیاهو و انقلابی در
شهر ایجاد کرده بودند از شاه [تقاضای] ملاقات می‌کنند و شاه نسبت به آنها
اظهار ملاحظت و مساعدت می‌نماید.

اما اظهار مهربانی شاه باعث تکدر قلبی رئیس الوزراء شده بوسیله عده ای به
شاه پیغام می‌دهد که اگر این قرارداد بسته نشود چنین و چنان خواهد شد. و در
خاتمه پیغام خود اضافه می‌نماید که شاه خوب نبود به مخالفین دولت اظهار

مهربانی و مساعدت نماید. بعلاوه از خارج هم پیغامها و ملاقاتهایی با شاه بعمل می آید. و فشارهایی وارد می گردد. از این رو شاه هم متوجه می شود که اگر با ملیون و مخالفین قرارداد رسماً موافقت نماید ممکن است اشکالاتی در امور کشور ایجاد کند، چه موافقت شاه با مخالفین قرارداد رسماً مخالفت شاه با وثوق الدوله و قرارداد که یک طرف آن انگلیسها بودند بشمار می رفت و این کار ممکن بود زیانهای سیاسی هم برای سلطنت او داشته باشد؛ لذا به چند نفر از خاصان خود و برخی از رجال ملی ایران مانند مرحوم مشیرالدوله و مرحوم مستوفی الممالک مخفیانه مشورت می نماید و به آنها می گوید: اگر با قرارداد موافقت بکنم به زیان کشور خواهد بود و اگر مخالفت بکنم علاوه از اینکه از وظایف قانونی من خارج خواهد بود صلاح مملکت هم نخواهد بود. و اگر سکوت نمایم مردم و ملیون به تصور اینکه موافق قرارداد می باشم به من حمله خواهند کرد. بنابراین به عقیده من بهترین است همانطوری که قبلاً هم تصمیم داشتیم موقتاً به اروپا مسافرت نموده تا در تهران نباشم و مخالفین قرارداد بنا بر مقتضای زمان هر طوری توانستند خودشان با رئیس الوزراء داخل مبارزه شده و آن را بر هم زنند؛ وقتی که از اروپا مراجعت کردیم قطعاً تکلیف یکسره و موضوع منتفی شده است. با این ترتیب رسماً با هیچیک مخالفت و موافقتی نکرده ایم. حاضرین این فکر و تصمیم شاه را پسندیده رأی ملوکانه را صواب و به صلاح مملکت تشخیص دادند.

روز بعد در شهر منتشر می شود که شاه تا چند روز دیگر به اروپا مسافرت خواهد کرد.

در این اثنا دولت انگلستان رسماً از پادشاه ایران دعوت نمود که به انگلستان رفته و مهمان دولت انگلستان باشند.

همچنین پس از انتشار خبر مسافرت شاه از طرف دولتین ایتالیا و بلژیک نیز رسماً از پادشاه ایران دعوتی بعمل آمد که به ایتالیا و بلژیک مسافرت نماید.

ناگفته نباید گذاشت که قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ تنها همین قرارداد و نامه ضمیمه آن که به امضای کاکس می باشد نبوده و ضمائم داشته که محرمانه و آن ضمائم مخصوصاً دو فقره که پروتکل ۶ و ۷ می باشد به زبان فرانسه و کاملاً محرمانه بوده است.

از این پروتکل همچنان محرمانه بود تا آنکه اخیراً (یعنی چند سال قبل) کتاب اسناد سیاسی وزارت خارجه منتشر گردید متن این دو پروتکل را به قرار زیر ذکر کرده است.

ضمیمه ۶ : متن نامه کاکس به وثوق الدوله مورخ نهم اوت ۱۹۱۹ .

« حضرت اشرف، نسبت به قراردادی که امروز بین دولتین ما منعقد گردید، مجاز هستم حضرت اشرف برسانم که اعلیحضرت سلطان احمد شاه و جانشینان دوستانه اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تا زمانی که مطابق سیاست ما و مشورت با ما رفتار نمایند بهر مند خواهند بود تا حسن معاضدت و تأمین مالی را در صورت احتیاج به اختیار آن حضرت بگذارد؛ بعلاوه هرگاه مورد حاجت واقع شود پناهندگی در امپراتوری بریتانیا بدهد.»

ضمیمه ۷ : نامه محرمانه کاکس به وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله نهم اوت ۱۹۱۹ .

« حضرت اشرف، موجب بسی خوشوقتی است به اطلاع حضرت اشرف برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا به من اجازه می دهد اعلام نمایم بملاحظه قراردادی که امروز نهم اوت اوت ۱۹۱۹ بین دولت اعلیحضرت و دولت ایران منعقد گردیده دولت پادشاهی بریتانیا آماده است که سحن خدمت خود را در اختیار حضرت اشرف بگذارد و همچنین در صورت لزوم مساعدت مالی و پناهندگی در امپراتوری بریتانیا را برای شما فراهم آورد.»

برای توضیح بیشتر در بارهٔ قرار داد ۱۹۱۹ لازم است به متن تلگرافهای مبادله لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس و سرپرسی کاکس وزیر مختار آن دولت مخابره شده و اسنادی که وزارت خارجه انگلیس منتشر کرده است مراجعه شود تا مطلب روشن شود و اصولاً از کجا و به چه علت این قرارداد بوجود آمده و سرچشم گرفته است؟ از گزارش وزیر خارجه به کابینه انگلیس (انگلستان در موقع جنگ جهانگیر اول در کابینه داشته که یکی از کابینه رسمی و معمولی بوده و کابینه دیگری که به اسم کابینه جنگ نامیده می شود که علاوه بر وزرای کابینه عده ای از رجال و شخصیت‌های درجه اول در آن عضویت داشتند) کاملاً مطلب روشن می شود.

از جلد سوم اسناد وزارت خارجه انگلیس سال ۱۹۱۹ میلادی کرزن در یادداشت خود وزراء کابینه انگلیس می گوید: کمیسیون شرق کابینه جنگ در قسمت سیاست خارجی در معیت بالفور (رئیس الوزراء سابق انگلستان) ولرد رابرت سسیل و ژانرال راسموت وزیر هند و چمبرلن (وزیر مالیه که بعدها نخست وزیر انگلیس می شود) و مستر منتانگ پس از مشورت با هم چنین نتیجه می گیرند که لرد کرزن به اطلاع هیئت دولت برسانند:

بواسطهٔ وضع آشفته ایران و نتیجه نگرفتن از قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه راجع به ایران در این موقع که یک نفر از دوستان را شاه به ریاست وزرائی تعیین نموده که او وثوق الدوله است و دو نفر از وزراء که نصرت الدوله و صارم الدوله می باشند که آن دو هم طرف اطمینان هستند قرارداد ۱۹۱۹ که طرح آن در اینجا ریخته برای حفظ ایران و همسایه شرقی آن افغانستان و جلوگیری از پیشرفت ترکها و آلمانها در شمال غربی ایران مورد موافقت قرار گرفت. در جنوب هم عده ای از اهالی بومی تحت نظر صاحب منصبان انگلیسی برای حفظ امنیت راه تشکیل، سرپرسی کاکس که سالها در خلیج فارس بوده و چندی

هم دربین النهرین است به وزیرمختاری انگلیس در ایران مأمور که این قرارداد مورد مذاکره قرار دهد.

اینک با مساعی کاکس و دولت ایران پس از ۹ ماه مذاکره نتیجه مطلوبه حاصل و بتصویب رسید و چهارصد نفر از قشون انگلیس از بغداد وارد قزوین شده هیئت دولت را از نتیجه مطلوبه مستحضر می دارد.

کرزن به کاکس می گوید: وزیر مختار در پاریس غیر مستقیم به مستربالفور اطلاع می دهد که مشاور الممالک و حسین خان علاء از بدو ورود بر علیه انگلیس تبلیغات می کنند و با امریکا و فرانسه ارتباط دارند و به همین جهت با صمد (ممتاز السلطنه) منازعه می کند. و او می ترسد که آنها باعث تغییرش شوند شما بطور خصوصی این مطلب را به وثوق الدوله بگوئید.

کاکس به کرزن می گوید مشاور به سفارت ایران در اسلامبول مأمور احتمال می رود اجازه مراجعت به ایران بخواهد در این صورت با تأیید ما پذیرفته نخواهد شد. کاکس به کرزن اطلاع می دهد انتشار قرارداد در تهران بهتر از آنکه پیش بینی می شد پیش آمد. تأیید در عامه و ایالات مشاهده می شود کسانی که مخالف هستند به قرار زیر است:

- ۱- شدیدترین آنها به سرکردگی شخص معروف مدرس و امام جمعه خوئی است.
- ۲- رفقای سیاسی رئیس الوزرا که خارج از خدمت و کار هستند.
- ۳- صاحب منصبان قزاق.
- ۴- سفارت فرانسه، امریکا و روسیه که به آزادی می توانند اظهار مخالفت کنند.

دسته اول و دوم سعی می کنند عقیده عامه را بر علیه وثوق الدوله و قرارداد تهییج نمایند. و کمک و مساعدت فرانسه و امریکا را جلب کنند. وزیرمختار جدید فرانسه بیشتر فعالیت می کند و عقاید مطبوعات فرانسه را دارد. وزیر مختار امریکا فردای انتشار قرارداد از مرخصی مراجعت نموده و اظهار تعجب از قرارداد کرد. مشاور الممالک می گوید اگر دستم باز بود بهتر با امریکا کنار می آمدم. در این واقعه به حکومت خود پروتست می کنم.

تلگراف کاکس به کرزن: افتخار دارم که اطلاع دهم قرارداد در نهم اوگوست به امضاء حکومت رسانده اسناد ضمام به شرح زیر است: ۱. اصل قرارداد ۲. قرارداد قرضه ۳. نامه به ریاست وزراء در خصوص احتیاجات و خواسته ها ۴. نامه به ریاست وزراء و مراجع به دعاوی که دو حکومت به یکدیگر دارند. ۵. نامه از ریاست وزراء در قبول پیشنهادات مزبور، ۵ فقره اسناد فوق انتشار داده شد. ۶. نامه دیگر به ریاست وزراء در محترم داشتن شاه و جانشینهای او (این نامه به فرانسه است) ۷. تضمین نامه یا بیمه نامه برای وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله، محتویات ۶ و ۷ محرمانه خواهد بود من سواد اسناد پنجگانه اولیه را برای قنسولگریهای پادشاهی در ایران فرستادم.

کاکس به کرزن تلگراف می کند: برای نماینده به جامعه اتفاق ملل رئیس الوزراء پیشنهاد نمود احتشام همایون (برادرزاده علاء الدوله) که ۸ یا ۹ سال نایب اول سفارت ایران در لندن بوده و ذکاء الملک که یکی از نمایندگان کنفرانس صلح است و صدیق السلطنه وزیر مختار ایران در واشنگتن.

شخص اولی را نمی شناسم ولی وزارت خارجه باید بخوبی او را بشناسد. اما ذکاء هم عقیده مشاور نیست و می توان به او اعتماد کرد. مسرور می شوم که نظر حکومت پادشاهی را مستحضر شوم.

و ثوق الدوله با کاکس برای تغییر یا اصلاح یا خاتمه به مواد عهد نامه پس از ۱۰ الی ۱۵ سال مذاکراتی کرده و کاکس در ضمن تلگراف به کرزن ۵ الی ۲۰ سال صلاح و پرسش می نماید.

مسیو البرت توماس وزیرمهمات سابق فرانسه درمجلس نمایندگان فرانسه راجع به قرارداد ایران و انگلیس مذاکرات دوستانه ای به انگلستان داد.

نمایندگان معروفی از قبیل مشیرالدوله و برادرش (مؤتمن الملک) و عین الدوله و حاجی معین التجار و امام جمعه خوئی و ثوق الدوله را ملاقات راجع به قرارداد مذاکراتی نموده. عین الدوله و مشیرالدوله و برادرش با توضیحات و ثوق الدوله قانع ولی معین التجار و امام جمعه خوئی در مخالفت خود باقی مانده اند.

سفارت امریکا و فرانسه مشغول تبلیغات هستند. سفارت روس و رئیس دیویزیون قزاق در معیت یکدیگر اقدام می کنند؛ ولی سفارت روس بقدری ضعیف است که در امور مؤثر نیست. امروز و ثوق الدوله می گفت سفارت فرانسه به تبلیغات خود افزوده و مینورسکی خیلی فعالیت می کند. سازانوف او را از راه پروسکی به پاریس خواسته اگر مناسبات با سازانوف اجازه دهد اقدام کنید در حرکت شتاب نماید.

کرزن به کاکس می گوید: حکومت ساوایت اعلامیه با بیسیم در سی ام اوگوست انتشار داد و در آن اعلامیه رفتارحکومت تزاری را سخت انتقاد کرده راجع به قرارداد ایران و انگلیس می گوید: که حکومت ایران کشور را به انگلیسها فروخته است. قراردادهای تزاری را که مداخله در امور ایران می نمود همچنین امتیازات شخصی و مؤسسات را نسخ کرده ۲۶ جون اعلان و انتشار نمود.

کرزن به کاکس می گوید: تعجب می کنم از اینکه آنها تعیین شدند من آن دو را نمی پسندم صدیق السلطنه نماینده اصلی باشد.

کرزن به کاکس می گوید: تعیین مدت برای قرارداد قبل از دادن به پارلمان صلاح نیست؛ ممکن است تغییرات دیگری هم تقاضا کنند؛ اگر اقدامی لازم شود قبلاً مرا مستحضر نمائید.

کاکس به کرزن تلگراف می کند که رئیس الوزراء قبول کرد که نایب السلطنه سابق تعیین شود در صورتی که قبول نماید به نصرت الدوله دستور داده شد با او مذاکره نماید.

کاکس به کرزن تلگراف می کند: ۵ نفر به کاشان تبعید شدند: ممتاز الملک، معین التجار، ممتاز الدوله، محتشم السلطنه و مستشار الدوله.

کاکس به کرزن تلگراف می کند: سفارت امریکا دیشب اعلامیه به جرائد داد؛ بعلاوه اعلامیه مزبور را ماشین کرده برای اغلب اشخاص فرستاد؛ لزومی ندارد به سفارت امریکا اعتراض شود پروتست ایران کافی است.

در پیامی وزارت خارجه امریکا می گوید: اینک می گویند امریکا حاضر به کمک ایران نیست صحیح نیست؛ امریکا سعی نموده است که در کنفرانس صلح حرفهای نمایندگان ایران شنیده شود؛ بنظرمی رسد حکومت ایران از نمایندگانی که به کنفرانس صلح فرستاده حمایت نکرده و حرف شنوی از آنها ندارند.

گری سفیر انگلیس در واشنگتن که سابقاً وزیر خارجه بود به کرزن توصیه می کند که برای جلوگیری مخالفت امریکا به قرارداد، خوب است که در بعضی از امور از قبیل استخدام مستشار و قرضه که به ایران خواهید داد به امریکا شرکت بدهید و به این نحو مخالفت امریکا را از بین ببرید صاحب منصبان ژاندارمری یا مستشار برای فواید عامه از امریکا استخدام کنید.

در جواب گری به کرزن می گوید: پیشنهاد شما را به تهران برای کاکس فرستاده عقیده او را خواسته بطوری که می دانید هیچ انحصاری برای دادن یا صاحب منصب برای خود قائل نیستم در زمان حاضر ایران مستشار فرانسوی

وبلژیکی دارد. در ۱۹۱۸ به وثوق الدوله پیشنهاد شد که برای ژاندارمری مستشار از آمریکا بخواهد او شدیداً مخالفت نمود مع هذا همینکه کاکس نظر خود را داد تذکرشما را بخاطر خواهم داشت.

گری به کرزن تلگراف می کند: پیشنهاد خود را پس می گیرم زیرا امریکا حاضر نیست در قرارداد انگلیس و ایران شرکت نماید. حتی اگر از برای ژاندارمری یا ادارات دیگر افسرو مستشار بخواهند نخواهند داد. به هیچوجه در این خصوص مشارکت نخواهند نمود.

کاکس به کرزن می نویسد: ترجمه قسمتی از روزنامه ففقا که حکومت ایران من غیر رسم به ضمیمه نامه فرستاده عبارت راست از اعلامیه چیچرین که حکومت ساویت راجع به سیاست حکومت خود نسبت به ایران در مورد فسخ قراردادهائی که بر علیه ایران است و اعلام عدم شناسائی قرارداد انگلیس و ایران مورخ نهم اوگوست لطفاً تقدیم می دارد. ترجمه: از روزنامه آذربایجان اولین و راسخ ترین عقیده حکومت جماهیر شوروی کارگران و دهقانان این است که تمام ملل قوی و ضعیف مستقل و از تسلط دیگران آزاد و نباید زیر نفوذ سیاست خارجی باشند و هیچ حکومتی حق ندارد آنها را به جبر و زور در تحت تسلط بیاورد. رفیق من تروتسکی در نامه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ خود به ملت ایران فسخ قراردادهای سری که مابین روسیه و انگلیس و سایر دول که حقوق ایران را نقض نموده اعلان نمود و ملت روسیه تمام چیزهائی روسیه امپراتوری از ایران گرفته مسترد می دارد. حکومت ایران هم از طرف دیگر تمام قراردادهای را ابطال نمود در این صورت ما انتظار داریم ایران سیاست جدید پیدا کند و خاتمه به تعدیات خارجی بدهد. حال انگلیس فاتح ظالمانه می خواهد ایران را خفه کرده زیر نفوذ و احاطه خود درآورد. روسیه شوروی کارگران و دهقانان بشدت به قرارداد انگلیس و ایران اعتراض دارند و قراردادی که ایران را بطرف بندگی می برد نخواهند شناخت. کارگران روسیه کارگران

ایران را برادر و دوستان صمیمی خود می دانند و برای آنها آزادی می خواهند. دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی کارگران و دهقانان قرارداد منفور که فاقد ارزش قانونی است ورق پاره ای بیش نمی داند. قرارداد مزبور می رساند که اولیای دولت ایران خود و استقلال ملت را به انگلیسهای مستبدی فروخته اند.

آنچه که دولت ایران در اثر فشارامپراتوری روس تقبل نمود ابطال نموده از این جهت دولت روس به هیچوجه در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد. حدود سرحدات روس و ایران رعایت اهالی محلی خواهد بود بحر خزر از کشتیهای انگلیسی تصفیه کشتیهای ایرانی تجارتی تحت پرچم ایران آزاد خواهد بود تمام انحصارات دولتی ابطال حقوق مصونیت خارج از مملکتی منسوخ، بانک روس، راه آهن، ساختمان راه بندر و ادارات آن تلگراف و تلفن به ایران تسلیم می شود. تمام مؤسساتی که در امور ایران مداخله داشته اند ابطال می شود.

چیچرین کمیسر خارجه، نریمانوف کمیسر مسلمانان شرقی.

کرزن به کاکس اطلاع می دهد در جلسه کمیته نهم اکتبر بین نمایندگان وزارت خارجه و ادارات هندوستان و معاملات خارجی توافق بعمل آمد که حمل و نقل موتوری موجود بدین طریق شود ۱. راه آهن از کرمانشاه به همدان و به تهران ۲. از بندرعباس به سعید آباد و از آنجا به شیراز و کرمان ۳. از سیستان به مشهد. این طریق بالا و نظر کمیته در ۱۵ اکتبر با وزیر خارجه ایران مذاکره شد. او اظهار داشت از همدان و نوبران به تهران بیاید و امتداد خط از تهران به مشهد از راه شاهرود باشد و نیز از شاهرود به استرآباد رود و بالاخره از مشهد به لطف آباد ممتد گردد. وعقیده دارد یک راه شوسه موتوری هم در این خطوط مطلوب است از محمره به خرم آباد در درجه دوم مهم خواهد بود. او موافق است که جاده موتوری از ابتدای خط راه آهن تا تهران باشد و اعتراضی به خط نمره ۳ ندارد که در تلگراف خودتان به آن اشاره شده بود. به نظر وزیر

خارجه راه قسمت اول مقدم و راه مشهد مناطق سرحدی را حفظ خواهد نمود. منطقه سرحدی قسمت اعظم مسطح ولی فایده تجارتي نخواهد داشت در این خصوص با ادارات فنی در خصوص نظر حضرت والا مذاکره به اطلاع شما می‌رسانم.

باید توضیح داده شود که اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلستان پس از گذشت هر چهل سال بصورت کتابی منتشر می‌شود.

باید گفته شود که برای قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ مدت پیش بینی نشده است (یعنی برای همیشه بوده است). بعدها یعنی پس از آنکه « کاکس » وزیر مختار انگلیس تغییر مأموریت می‌دهد و « نرمان » بجای وی به تهران می‌آید و اشکالات تصویب آن را در مجلس شورای ملی ایران در نظر می‌گیرد یا به انتقاد مخالفین آن توجه می‌کند راجع به مدت آن تلگرامی به وزارت خارجه انگلیس می‌کند که عیناً نقل می‌گردد (از جلد سیزدهم کتاب خلاصه از مفهوم مکاتبات رسمی دولت انگلیس در باره قرار داد ۱۹۱۹، اسناد رسمی سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ صفحه ۵۴۰ این کتاب تا این تاریخ به فارسی ترجمه نشده است):

نرمان به کرزن تلگرام می‌کند: « گفته می‌شود خوب است موافقت کنید که مقدمه ای برای قرارداد اضافه شود که مدتی مثلاً بیست سال که پس از آن مدت قابل تجدید نظر باشد والا در مجلس قرارداد قبول نخواهد شد.»

با سند رسمی جدید که وزارت خارجه انگلیس منتشر نموده دیگر مبلغ مسلم و رقم صحیح پولی که دولت انگلستان بابت رشوه بستن قرارداد داده اند بدست می‌آید.

این سند عبارت است از خلاصه ای از مفهوم مخابرات و مکاتبات رسمی دولت انگلیس راجع به قرارداد ۱۹۱۹ از جلد سیزدهم اسناد رسمی سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ میلادی ترجمه از صفحه ۶۲۶ کتاب مزبور:

کاکس وزیرمختار انگلیس به لرد کرزن می گوید: «یازدهم اوگوست ۱۹۱۹ ده هزارتومان و ۱۳ اوگوست ۱۹۱۹ نود هزار تومان بانک شاهی به صارم الدوله و ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ دویست هزارتومان به حساب وثوق الدوله بانک شاهی می آورد ورقه رسید برای وثوق الدوله می فرستد ولی وثوق الدوله رسید نداده استف مبلغی که به سه نفر بانک شاهی داده است ۱۳۱۱۴۷ لیره می شود.»

بعدها وثوق الدوله در دوره ششم مجلس شورای ملی که درکابینه شرکت داشته و دکتر مصدق به دونفر از اعضاء کابینه راجع به صلاحیت آنها (وثوق الدوله و نکاء الملک فروغی) صحبت و اعتراضاتی وارد می نمود. از این مبلغ هم صحبت نموده که وثوق الدوله با کمال بیشرمی تکذیب نموده است. ولی غافل از این بوده که خیانت هرچند سری هم باشد بالاخره ازپرده برون می افتد حتی پس از مرگ هم خائن رسوا می سازد.

متن قرارداد نهم اوت کجا ضبط شده است؟

هنگامی که دکتر مصدق نخست وزیر برای دفاع از حقوق ایران عازم شورای امنیت سازمان ملل متحد بود درصدد جمع آوری اسناد و مدارک محکمی که دال بر دخالت‌های ناروای انگلستان در اموری باشد برآمد. از وزارت خارجه می خواهد که از قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ عکس برداری و نزد او بفرستد ولی هر چه تجسس شد و هر قدر کاوش نمودند اثری از قرارداد مزبور پیدا نشد یعنی از قرارداد سابقه ای در وزارت خارجه ایران وجود ندارد و معلوم نیست متن قرار داد چه بوده است و به مراجع دیگر مراجعه نمودند نتوانستند قرارداد را بدست بیاورند. بالاخره خود دکتر مصدق بخاطرش می آید که در کتاب زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه که نگارنده به او تقدیم کرده بود دیده است. بنابراین این کتاب را برداشته و باخود به امریکا می برد و تنها کتابی است که بعنوان مدرک

دخالت انگلستان در امور ایران ضمن مدارک دیگر تسلیم شورای امنیت سازمان ملل کرده است و فعلاً در بایگانی شورای امنیت ضبط می باشد. منظور از ذکر شرح بالا این است که در وزارت خارجه ایران در هیچیک از دوایر و بایگانی مطلقاً اثری از قرارداد نیست.

حرکت شاه به فرنگستان، اعلامیه رسمی هیئت وزراء

نظربه تصمیم قطعی ذات مقدس شاهانه ارواحنا فداه به اطلاع و استحضار عموم می رساند که در این موقع که جنگ بین المللی خاتمه یافته و اوضاع عادی در اروپا اعاده شده است بندگان اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون خلد الله ملکه برای استراحت و رفع خستگی ششماهه مسافرت غیر رسمی به اروپا خواهند فرمود. تاریخ مسافرت ملوکانه در عشر آخر ذیقعدة هذه السنه و خط حرکت از راه انزلی خواهد بود.

بندگان والاحضرت اقدس ولیعهد دامت عظمته از تبریز بر حسب احضار ملوکانه عازم تهران و عنقریب به مرکزدار الخلافه نزول اجلال خواهند فرمود و در مدت غیبت بندگان اقدس شهریاری در پایتخت متوقف خواهد بود.

و ثوق الدوله

بنابراین روز جمعه دوم اسد ولیعهد محمد حسن میرزا وارد تهران شد.

با کیفیت برنامه حرکت احمد شاه رسماً از طرف دولت اعلام گردید و شاه در اواخر برج اسد ۱۳۳۷ قمری با تشریفات ذیل از تهران به طرف اروپا حرکت نمود.

سلطان احمد شاه باتفاق ملتزمین رکاب خود که عبارت بودند از:

۱. شاهزاده شهاب الدوله رئیس تشریفات دربار سلطنتی؛ ۲. نصرت الدوله وزیر خارجه؛ ۳. شاهزاده نصرت السلطنه؛ ۴. شاهزاده محمد حسین میرزا (فرزند فرمانفرما)؛ ۵. دکتر لقمان الدوله بعنوان حکیم باشی؛ ۶. حکیم الدوله طبیب مخصوص و نظر خرج ملتزمین رکاب؛ ۷. گارد مخصوص سلطنتی که ریاست که آن با عبدالحسین خان طهماسبی بود. بعلاوه عده ای دیگر از نزدیکان شاه و خدمه مخصوص در التزام رکاب بودند.

شاه از قصر فرح آباد (دوشان تپه) بطرف قزوین حرکت کرد و یک ساعت به غروب روز ۱۵ ذیقعده وارد قزوین گردید و شب را در آنجا برای صرف شام و استراحت توقف نمود.

در قزوین کلنل و یگام انگلیسی خود را به احمد شاه معرفی کرده اظهار نمود که من از طرف دولت انگلستان مأمور پذیرائی می باشم و چون در آن موقع بواسطه جنگ بین المللی هنوز قشون انگلیس در آذربایجان قفقاز بود لذا کلنل و یگام در حرکت شاه بعلت آنکه اگر در بین راه توقف بنماید ممکن است دیگر نتوان از قفقاز عبور کرد تسریع و تأکید بسیار می کرد.

هنگام ورود شاه به قزوین و همچنین هنگام خروج در خیابان دولت و خیابان رشت مراسم آئین استقبال و مشایعت از طرف عموم طبقات مختلفه بعمل آمد.

بنابراین سلطان احمد شاه صبح زود روز ۱۶ ذیقعده از قزوین حرکت و نزدیک غروب وارد شهر رشت گردید؛ و چون اوضاع رشت در اثر قیام میرزا کوچک خان قدری درهم بود لذا شاه بدون اندک توقفی از رشت بطرف بندر انزلی رهسپار شد.

در بندر انزلی موقعی که سوار کشتی شد و در آنجا مراسم تودیع بعمل می آمد، استاروسلسکی رئیس دیویزیون قزاق که از تهران بعنوان بدرقه پادشاه ملتزم

رکاب بود، در حالیکه گریه می نمود شانه های احمد شاه را بوسیده خداحافظی کرد.

شاه با ملتزمین رکاب با کشتی جنگی موسوم به کشتی کورنیک باتفاق یک فروند جهاز جنگی متعلق به دولت آذربایجان قفقاز بطرف بندر معروف باکو حرکت کرد، و پس از سی و چند ساعت وارد بادکوبه شده از آنجا نیز با ترن مخصوص بطرف تفلیس رهسپار گردید؛ ولی شب را در بین راه در نزدیکی گنجه استراحت نموده صبح زود به مسافرت خود ادامه داد.

در ایستگاه تفلیس ژنرال بارتوف معروف روسی که در موقع جنگ بین الملل از طرف دولت روسیه تزاری در ایران بود با گارد مخصوص در حالیکه نشان تمثال همایون احمد شاه را به گردن حمایل نموده بود مراسم احترامات نظامی را بعمل آور؛ سپس شاه از ترن پیاده شده از قشونی که در ایستگاه حاضر و متعلق به دولت گرجستان بود سان دیده مجدداً سوار ترن شده و غروب همان روز وارد بندر باطوم گردید.

از تهران تا باطوم گارد مخصوص همه جا در رکاب شاه حرکت می کرد؛ ولی در آنجا شاه آنها را مرخص کرده اجازه بازگشت به ایران داد.

از باطوم نیز با ناوشکن انگلیسی بطرف اسلامبول حرکت کرد. هنوز اندکی مسافت به اسلامبول مانده بود که چند کشتی از ایرانیها به استقبال آمده و عرض تبریک گفتند؛ و موزیک نیز سرود ملی ایران را مترنم بود؛ سپس احتشام السلطنه سفیر کبیر ایران در عثمانی و مختارالدوله و صاحب جمع از طرف محمد علی میرزا که در آن موقع در جزیره (پرنکی پو) سکونت داشت برای عرض تبریک ورود مأمور شده بودند؛ مراسم تبریک و احترامات لازمه را بعمل آوردند.

پس از ورود به اسلامبول، شاه ایران یک روز ناهار بطور غیر رسمی میهمان پادشاه عثمانی شده پذیرائی بعمل آمد.

نصرت الدوله وزیر خارجه در اسلامبول بدون اطلاع احمد شاه احتشام السلطنه را بعلت آنکه مخالف قرارداد اوت ۱۹۱۹ بود معزول می نماید؛ زیرا مشارالیه صریحاً گفته بود که ما کابینه و ثوق الدوله را به رسمیت نمی شناسیم و صمصام السلطنه را رئیس الوزراء واقعی می دانیم. بعلت آنکه هنوز او استعفا نداده است به این جهت نصرت الدوله وی را عزل و خان ملک نامی را بعنوان رئیس دفتر آنجا معین می کند.

چون در آن موقع اسلامبول هم تحت اشغال قشون متفقین بود از طرف آنها یک گارد مخصوص بعنوان احترام در مهمانخانه ای که شاه ایران سکونت داشت گمارده می شود. شاه پس از یک هفته که در اسلامبول توقف نمود و از پدر خود محمد علی میرزا دیدار کرد بطرف سویس رهسپار شده وارد آن کشور گردید؛ و در «مونترو» موقتاً اقامت گزید و همینطور هم کلنل و یگام درالتزام رکاب احمد شاه بود؛ تا اینکه جراید سویس به کلنل و یگام با عبارات زننده ای حمله کردند؛ ناچار پس از ورود احمد شاه به سویس کلنل و یگام اجازه مرخصی گرفته بطرف لندن حرکت می کند. پس از چند روز که احمد شاه در سویس بسربرد بطرف پاریس حرکت و در پاریس بطور غیر رسمی از طرف دولت فرانسه پذیرائی و پواکاره رئیس جمهور فرانسه یک ناهار از شاه ایران دعوت کرد و خودش هم شخصاً در هتل موریس از احمد شاه ملاقات نمود.

یک هفته قبل از ورود سلطان احمد شاه به لندن، نصرت الدوله وزیر خارجه ایران به لندن حرکت کرد که راجع بترتیب ورود شاه ایران و سایر چیزها با وزارت خارجه و هیئت دولت انگلستان مذاکره نموده از برنامه ورود شاه و غیره اطلاع حاصل نماید.



در عکس از راست بچپ نصرت الدوله، لرد مایور شهردار لندن، احمد شاه قاجار، پرنس آلبرت
(بعلاً جرج ششم)، لرد کرزن در ضیافت نهار (نوامبر ۱۹۱۹)

بمحض ورود نصرت الدوله به لندن، از طرف دولت انگلیس وزیر خارجه ایران به شام رسمی دعوت می شود و در سرشام لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس نطق مفصل زیر را ایراد می نماید و روز بعد (۱۹ سپتامبر) این نطق بوسیله خیر گزارى رويتر منتشر می شود.

(نطق لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان در مجلس ضیافتی که دولت انگلستان به افتخار وزیر خارجه ایران نصرت الدوله در لندن داده راجع به قرارداد ایران و انگلیس.)

« لندن ۱۹ سپتامبر - شرح ذیل عبارت از تمامت نطقی است که شب گذشته در مجلس ضیافتی که دولت به افتخار وزیر امور خارجه ایران داد از طرف لرد کرزن ایراد گشت:»

* قسمت اول نطق

« ما امشب مقدم میهمان خود را از چندین نقطه نظر تبریک و تهنیت می گوئیم:

اولاً از نقطه نظر مقام شخصی، زیرا یکی از شاخص ترین سیاسیون مملکت خویش، یکی از دوستان حقیقی و وفادار بریتانیا کبیر (هلهله از طرف حضار) و یکی از علاقه مندان به قرار دادی است که اخیراً ما بین دولت وی و دولت ما منعقد گشته (از طرف حضار بشنوید، بشنوید) معظم له را تهنیت می گویم زیرا مبشرخبر ورود شهریار خود اعلیحضرت شاه ایران می باشد، که امیدواریم در ظرف چند هفته نزول اجلال فرموده و در موقع نخستین ملاقات اعلیحضرت معظم له به این مملکت مقدس را به صمیمی ترین طرزى تهنیت گوئیم.

ثانیاً- مامیهمان خود را تهنیت می گوئیم زیرا با صلاحیت تر نماینده ملتی است که ما با نظری مملو از مهر و محبت برآن ملت می نگریم.

ملتی که در گذشته با یکدیگر مربوط و امیدوارم در آتیۀ نزدیک نیز روابط ما را با یکدیگر متحد دارد.

حضرت والا وزیر امور خارجه ایران در موقعی به مملکت ما می آید که قراردادی که اکنون بدان اشارت کردم تازه بین دولت ایشان و دولت ما منعقد گشته. قرارداد مزبور نه صورتاً بلکه معنأً چیز تازه ای نیست و در ظرف صد و بیست سال اخیر جریان داشته. شروع آن از زمانی است که اولین ایلچی و نماینده انگلیس به سواحل ایران مأمورگشت در قسمت معتناهی از این دوره مناسب بریتانیا کبیروایران از مناسبات بین ایران و هردولت خارجی دیگر دوستانه تر بوده است. روسیه بواسطه موقعیت خود در شمال و در پرتو قوت و اقتدار دارای نفوذ سیاسی نیرومندی در ایران بوده و سایر ممالک از قبیل فرانسه، بلژیک و اتازونی هریک بنوبت خویش کمک بزرگی در ترقیات اداری ایرانن نموده اند. لکن چون تمامیت صفحه عملیات بین المللی را در ظرف قرن اخیر یا بیشتر تحت مطالعه قرار دهیم به نظر من رشته هائی که مملکت ما را با مملکت میهمان ما متحد ساخته است از سایرین محکتر و نزدیکتر بوده است. **متجاوز از یک قرن است که نفوذ انگلستان در خلیج فارس بر سایر نفوذها غلبه و تفوق داشته در آغاز جنگ ایران میدان اضطراب و اغتشاش بسیار بود؛** عمال آلمان به قطعات مختلف این مملکت دست یافته و هر کجا رفتند مرکز دسیسه و فساد و طغیان گشتند؛ ترکها در مراحل اولیه جنگ از سرحد عبور نمودند و وضعیات داخلی مملکت غیر آرام و بعضی او اوقت هرج و مرج کامل حکمفرما بود؛ اخیراً عملیات بالشویکی در سمت شمال ایران جریان داشته و هنوز هم نظم و آرامش آن مملکت از مخاطره بالشویزم رهائی نیافته. اینکه ایران از تهاجم بالشویکها فارغ، اراضی وی از تخطیات مصون و حیات ملی وی محفوظ ماند؛ علت عمده آن حضور قوای انگلیس در آن مملکت و موفقیت

پیشرفت ما در بین النهرین می باشد (هلهله) در این موقع جای تأسف خواهد بود اگر خدمات بزرگی را که قشون روس در فرونت شمال غربی ایران نموده اند مورد مذمت واقع شود (هلهله)

به نظر من هرگاه گفته شود که به کمک آنها ما ایران را از خطر تهاجم از سمت شمال غربی نجات دادیم همانطور که امیدواریم اکنون وی را از عملیات بالشویک نجات دهیم سخنی مقرون به صدق گفته ایم.

همینکه جنگ خاتمه یافت معلوم گشت که ایران برای محفوظ ماندن مقام خارجی خود و برای ترقیات داخلی و استقرار نظم و امنیت باید در صدد تحصیل وثاق جدید باشد. موافقتی که قبل از جنگ وجود داشت از میان رفته بود. من هرگز طرفدار جدی قرارداد انگلیس و روس نبودم (از طرف حضار بشنوید، بشنوید) بلکه بر عکس همه وقت این قرارداد را شدیداً در پارلمان و سایر نقاط تنقید می کردم. این مسئله را هم انکار نمی کنم که معاهده مزبور با صمیمی ترین و بهترین نیت منعقد گشت؛ بدین مقصود که رقابت مابین روسیه و انگلستان را در ایران خاتمه دهد؛ لیکن معاهده مزبور موجب ایجاد سوء ظن و خشم و غضب غیرقابل تغییر اهالی ایران گشت. من اکنون معاهده مزبور را مرده تصویری نمایم (بشنوید ، بشنوید) و فقط نظربراینکه مدتها است در روسیه دولتی وجود نداشته که ما با وی دارای مناسباتی باشیم نتوانسته ایم راجع به الغاء این معاهده مذاکرات بعمل آوریم. اما بر حسب عقیده من که تصور می کنم عقیده روسها نیز با آن موافق باشد و درحقیقت چنانکه از زبان خود می گویم از طرف آنها نیز می توانم اظهارنمایم معاهده مزبور را می توان بکلی محو شده پنداشت و درهرحال و هیچگاه تصور نمی کنم که نظایر آن از طرف دولت انگلستان تجدید شود.

* قسمت دوم

تقریباً یک سال و سه ماه قبل رئیس الوزراء کنونی که یکی از اشخاص قوی الفکر و رجال وطن پرست! بشمار می رود زمامداری ایران را عهده دار شد. معظم له طرف اطمینان شهریار خویش بود و اشخاص قابل متن را به همکاری اختیار کرده که یکی از آنها میهمان ماست که در طرف راست من جلوس فرموده اند (بشنوید، بشنوید). اندکی بعد ما سرپرستی کاکس را که سالها متمادی در خلیج فارس اقامت داشته و دارای نفوذ فوق العاده بوده است به سمت نمایندگی خود به ایران اعزام داشتیم. معزی الیه به تهران وارد و بزودی روابط دوستانه بر قرارنموده ملاحظه کرد. تمایلاتی برای انعقاد یک قرارداد جدید مابین دولتین ایران و انگلستان موجود است؛ بدین مقصود با ایران داخل مذاکره شدند؛ من همه وقت دوست صمیمی و طرفدار علنی ملت ایران بوده ام؛ ایران را مملکتی می دانم که دارای تاریخ بزرگ و گذشته جالب توجهی بوده و یکی از چند دولت اسلامی است که باقی مانده (بشوید، بشنوید) که نه تنها منافع حیاتی ما بلکه منافع آسیا قوت و اقتدار وی را ایجاب می نماید. من واقف بودم که مملکت مزبور و اهالی وی دارای یک شاخصیت و روح ملی هستند بقدری قوی و با حرارت که محو آن غیرممکن و بقدری نفیس و گرانبها که فکرتحت الشعاع نمودن موجودیت آن را نباید بخاطر راه داد؛ با این حال آیا طبیعی نبود که ایران با آرزوی استقرار و تثبیت موقعیت آتیه خویش به ما مراجعه نمایند؟

امپراتوری روس موقتاً از میان رفته بود؛ امپراتوری عثمانی در حالت انحلال و بریتانیای کبیر همسایه بزرگ و قوی منحصر بفردی بود که می توانست از وی استمداد جوید. از سمت مشرق صدها میل با ایران هم سرحد هستیم و یک قرن در خلیج فارس قوای تأمینیه داشته ایم. از سمت مغرب هم اکنون در بین النهرین با وی همسایه خواهیم بود. بجای هر یک لیره که از طرف یک دولت خارجی برای مساعدت با ایران به مصرف رسیده اقل از طرف انگلستان ده هزار لیره

خرج شده است (هلهله). واضح است که منافع ما وجود یک ایران سعادت‌مند مقرون به صلح و آرامشی ایجاب می‌نماید. و اما خود ایران، من گمان نمی‌کنم هیچ وطن پرست غیور ایرانی مملکت خود را از جلب یک نوع مساعدتهائی مستغنی بداند با این حال آیا طبیعی نیست که ایران به ما مراجعه کند؟

پس از مطالعه موقعیت ایران در تهران و لندن معلوم گردید که ایران برای قوت و اقتدار خود دارای چه نحو از احتیاجاتی است.

اولاً ایران محتاج به وثاق و تضمیناتی برای امنیت داخلی و رهائی از تجاوزات خارجی بوده، بعبارة آخری ایران باید داری قوای تأمینیه و قوای نظامی مقتدری باشد که از عهده حفظ و استقرار وضعیات فوق برآید.

من همه وقت طرفدار این عقیده بوده‌ام که ایران باید از خود داری قوای متحد الشکل واحدی باشد (هلهله) و قوای مختلفه نظامی و غیر نظامی دیگر که رقابت بین المللی نه مصالح مملکتی عامل رشد و نمو آنها بود از میان برود.

دومین احتیاج ایران ادارات منظم داخلی است و برای این مسئله مستشاران متخصص مجرب لازم می‌باشد.

سومین شرط سعادت ایران مالیه ایست که بر روی و مبانی محکم استوار باشد و من در این مسئله تردید ندارم که هر گاه مالیه ایران اداره گردد عایدات وی زیاد و منابع داخلی موجبات تمول و سعادت آن مملکت را تضمین می‌نماید (هلهله).

چهارمین نظر در اصلاحات ایران تهیه و تدارک وسایل حمل و نقل می‌باشد بیش از آنچه تاکنون دارا بوده است.

به نظر من اکنون آن موقع رسیده که مسئله خطوط ارتباطیه ایران مورد توجه و مطالعه دقیقی واقع گردد. این مسائل را باید بطور کلی مطرح نظر قرار داده و

بجای آنکه وزارت خارجه های ممالک اروپا در این خصوص مذاکرات بعمل آورند مناسب است وزارت خارجه تهران و لندن در این خصوص گفتگو نمایند. قضایای فوق عبارت بودند از نگاتی که موقع انعقاد قرارداد در لندن و تهران ملحوظ نظر طرفین واقع گردید.

* قسمت سوم

با تکرار تعهدات سابقه خود برای محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران به مؤکدترین طرزى انعقاد قرارداد را شروع کردیم. من شخصاً کلمات راجعه به این مسئله را به قطعی ترین بیانی در قرار داد ذکر کردم زیرا می خواستم در این خصوص هیچگونه شک و شبهه باقی نباشد (هلهله)

ما نمی توانیم با فخرو مسرت این مسئله را خاطر نشان نمائیم که اگرچه در ظرف قرن گذشته پاره ای اوقات با ایران در حالت جنگ بوده ایم لکن همه وقت تمامیت ارضی وی را محترم شمرده و هیچگاه یک ذرع از خاک وی تصرف نکرده ایم.

هر زمان که از قضیه استقلال ایران یعنی استقلال سیاسی و ملی وی سخن می رود من تأکید می کنم چنانکه همیشه تأکید می کرده ام که منافع ما و ایران استقلال مزبور را الزام می نماید و درحقیقت استقلال ایران علاقه اصلی ما می باشد.

ما نمی خواهیم که ایران فقط درسرحدات هندوستان ما بین ما و دشمنان ما هایل باشد بلکه می خواهیم ایران شالوده و بنیان صلح دنیا واقع گردد؛ در این نکته اندیشه نیست که ما استقلال این مملکت را محترم خواهیم شمرد (هلهله)

در کنفرانس صلح ما کفالت ایران را تقاضا نکردیم و حتی اگر مسئله را به ما پیشنهاد می کردند قبول نمی نمودیم. من حتی برای یک لحظه باور نمی کنم که شما اهالی انگلستان چنین در خواستی می کردند.

ما ترجیح می دادیم که مانند معامله کنندگانی که دارای حقوق متساویه هستند با وی معامله نمائیم (هلهله) تا ایران از حقوق استقلال و حاکمیت خود بهره مند و متمتع باشد.

من این مسئله را از خویشان مستور نمی دارم که از قرار معلوم در موضوع این قرارداد و مفهوم حقیقی آن سوء ظن هائی ایجاد شده است لکن این سوء ظن ها مبنی بر تصورات بی اساسی است که رفع آن چندان مشکل و دشوار نیست. ملاحظه می شود در بعضی مراکرمی گویند که انگلستان در تحت حجاب این قرارداد ایران را تحت الحمایه خود قرار ی دهد.

تحت الحمایه قرار دادن یک مملکت به نظر من عبارت است از اینکه یک طرف مسئولیت انحصاری را عهده دار گردد و حقوق استقلال یا حاکمیت طرف دیگر محدود شود؛ لکن هیچ آثار و علائمی از این مسئله در قرارداد وجود ندارد!

هرگاه کوشش و مجاهداتی بعمل می آمد که ایران را تحت الحمایه انگلستان قرار دهند من هیچگاه در این مسئله شرکت نمی نمودم و در هر حال یک چنین تصویری محال است زیرا دولت ایران نه تقاضای آن را می نمود و نه آن را قبول می کرد؛ بلکه برعکس اظهار مخالفت و خشم و غضب می نمود.

من هم شخصاً با این شخصاً با این مسئله مخالفت می کردم زیر برخلاف تعهدات متوالیه و مکرره ما و مضر به منافع انگلستان می باشد. در نتیجه این جنگ ما بقدر کفایت در قطعات شرقی عالم خاطر من مشغول است؛ هرگاه بریتانیای کبیر ایران را تحت الحمایه قرار دهد مسئولیتهائی را باید قبول کند که برای وی بارسنگین خواهند بود از آن جمله بایستی قدری مساعدتهای مالی

توسعه دهد که ممکن است آخر الامر غیر قابل تحمل گردد؛ بنابراین نه من و نه همکاران من رضایت به چنین اقدامی نمی دادیم و با عقیده تحت الحمایه شدن ایران موافقت نمی کردیم.

آنهایی که تصویری نمایند در نتیجه این قرارداد انگلیسها خیال دارند در ایران سکونت اختیار کرده آن مملکت را مستهیل به یک مملکت انگلیسی یا هندی یا اروپائی نمایند با تعبیرات وسیعه که می توانند بکنند بخطا رفته اند. تمام مقصود ما این است که به ایران از حیث مستشاران متخصص و پول مساعدت نمائیم تا ار این بتواند مانند سایر ممالک مستقل و زنده مقدرات خود را اداره نماید.

بطوری که می شنوم در بعضی از مراکز گفته می شود که این قرارداد برخلاف مقررات مجمع اتفاق ملل می باشد و مواد دهم و بیستم قانون اساسی مجمع مزبور رعایت نشده.

بعد از آنکه عصر با حضرت والا شاهزاده وزیر امور خارجه ایران مذاکرات بعمل آوردم با قاطعیت و تأکیداتی هرچه تمامتر اعلام می دارم که دولتین ایران و انگلستان بدون هیچ قید و شرط مواددهم و بیستم قانون مجمع اتفاق ملل را قبول دارند؛ و ما در مواد مزبور هیچ چیزی نمی بینیم که با مندرجات قرارداد مخالف باشد؛ بلکه برعکس بمجردی که معاهده صلح بتصویب رسید و بمجردی که مجمع اتفاق ملل موجودیت فعلی پیدا کرد نیت دولت ایران و دولت انگلستان این است که قرارداد منعقد را با توضیحات لازمه به جمع اتفاق ملل ارسال و مندرجات آن را دفاع نمایند.

* قسمت چهارم

نکته دیگر در قرارداد است که راجع به او نیز سوء تفاهعی حاصل شده در قرار داد مزبور عبارتی است راجع به اینکه ما بین دولتین انگلستان و ایران

موافقت حاصل گشته که برای تجدید نظر در تعرفه گمرکات کنونی کمیسیون مختلفی مرکب از متخصصین تشکیل و در این امر مطالعه و تدقین نمایند.

از این عبارت چنین استنباط کرده اند که بریتانیای کبیر نه تنها حق تجدید نظر در معاهدات گمرکی مابین ایران و انگلستان بلکه ما بین ایران و هر دولت خارجه دیگر را برای خود دعوی می نماید در صورتی که مطالعه متن قرار داد ثابت می نماید این سوء ظن بکلی اساسی می باشد.

اکنون که بموجب این قرار داد ما عهده دار شده ایم با دولت ایران در تشویق اقداماتی که موجب ترقی مملکت است مشارکت نمائیم مقصود ما ایجاد حق انحصار نبوده است.

ما برای خود هیچ حقوقی قائل نیستیم که سایر دول از آن محروم باشند و حقیقت آن است که بعضی دول خدمات مهمه ای به این مملکت کرده و می کنند.

در یکی از مراسلاتی که ضمیمه قرارداد می باشد و انتشار یافته قید شده است که دولت انگلستان برای حصول دو مقصود ذیل با ایران معاونت خواهد نمود؛ یعنی اولاً دعاوی ایران برای جبران خسارات مادی که از طرف متخاصمین دیگر وارد آمده است. ثانیاً اصلاح سرحدات ایران در نقاطی که مابین دولتین موافقت حاصل است. دو ماده فوق این مسئله اضافه شده است که طرق و مواقع و وسائلی که برای تعقیب این مقاصد اتخاذ نشود بمجردی که ممکن و عملی گشت مورد بحث و مذاکره واقع خواهد شد.

به عقیده من از جمله قضایائی که شاهزاده وزیر امور خارجه در طی ملاقات خود به این مملکت وقت خود را مصروف آن می دارد این خواهد بود که با خود من در این موضوع مذاکره بعمل آوردند. من حاضرخواهم بود که هرگاه شاهزاده معظم مایل باشد برای حصول موافقت با کمال مسرت در مذاکراه و

بحث راجع به مسائل فوق داخل کردم.

هرگاه نمایندگان ایران در پاریس مایل باشند که دعاوی فوق را در کنفرانس پاریس مطرح نمایند ما با نهایت شغف با آنها مساعدت خواهیم کرد (هلله).

در جوابهایی که من به تنقیدات راجع به قرارداد داده ام تنها از طرف خود سخن نرانده بلکه رضایت مرد سیاسی عالی مقامی را که میهمان ماست نیز تحصیل کرده ام.

سخنان و استدلالات من راجع به قرار دا فقط محدود بوده است به آن اندازه که مربوط به منافع ایران از یک طرف و منافع بریتانیای کبیر از طرف دیگر می باشد.

لیکن خود من این قرارداد را از نقطه نظر وسیعتری تلقی می نمایم. هرگاه در مقام پیشگویی اوضاع آتی و حوادثی که در استقبال بوقوع خواهد پیوست برایم به نظر من در این عصر انقلاب و هرج و مرج هیچ چیز محقق تر از این نیست که آسیا انقلابات و حوادث غیر منتظره ای در پیش دارد.

این نکته را تردید دارم که آیا در نتیجه جنگ ما به استقرارسلم و صلح در اروپا موفقیت حاصل کرده ایم یا خیر؛ لیکن، اعم از آنکه بدین مقصود موفقیت حاصل شده باشد یا نشده باشد یک مسئله در نزد من قطعیت دارد که تا مدتی نمی توانیم وضعیات ثابتی در آسیا مستقر داریم؛ شکسته شدن دو امپراتوری روس و عثمانی در این صحنه یک فضای خیلی خالی گذارده و مدتها وقت و زحمت لازم است تا عناصر صلح طلب و آرامی در این فضا جای گیرند.

ظهور بالشویزم در ظرف چند ماه اخیر عناصر آشوب طلب جدیدی را پدیدار نموده و بایستی مطمئن باشیم و یقین کنیم تازمانی که این گروه دارای قدرت و حیات هستند وسیعه در قطعات مختلفه آسیا بعمل خواهند آورد.

بدینجهت شاید ما بعد از مخاطرات جنگ با خطرهای بزرگتری در آتیه مواجه باشیم.

اگر این پیش بینی مقرون به حقیقت باشد برای صلح آسیا در حقیقت صلح عالم هیچ چیز مضر تر از این نیست که در قلب شرق وسطی یک مملکتی باشد که بسبب ضعف و فرسودگی، مرکز و آشیانه هرج و مرج گردد. فی الجمله ضعف و سستی اگر در این حلقه زره مشاهده گردد تمام آسیا متلاشی خواهد گشت.

مقصود ما این است که در صورت امکان تمامت آسیا در حکم یک صخره محکمی باشد که از برمه در مشرق تا بین النهرین در مغرب نظم و آرامش مستقر گردد و و تا درجه ای که مسئولیت این امر بسبب استملاک و یا در پرتو نفوذ سیاسی انگلستان است. ما تمام هم خود را مصروف ایفای آن خواهیم نمود.

هرگاه این موضوع همانطور که من تصور می کنم موضوعی مقرون به صحت باشد از جمله شرایط حیاتی و ضروری موفقیت آن این است که انگلستان و ایران با مشارکت یکدیگر جد و جهد نمایند زیرا هر گونه نقاضا و اصطکاک، هر قسم حسد و ضدیت ما بین طرفین مانع از نیل مرام و موجب عدم موفقیت خواهد بود. گ هرگاه ایران حاضر و مایل به قبول این قرارداد نبود نمی توانست ما را برای آن حاضر نماید. ما مشترکاً حاضر هستیم این قرارداد را دفاع نمائیم و در آتیه منتظر هستیم که در موقع اجراء حقیقت و روح آن محفوظ ماند، بنابراین با این قول و تعهد که ما نسبت به قراردادی که ایران با ما منعقد ساخته است وفادار خواهیم بود و با عقیده راسخ که آنها نیز با همین روح آن را تعبیر و اجراء خواهند کرد.

از شما تقاضا می نمایم که با من شرکت جسته به سلامتی مهمان ارجمند جامی بنوشید (هلله)

◀ جواب وزیر خارجه ایران

نصرت الدوله بعد از اظهار صمیمی ترین تشکرات در جواب چنین گفت:

« من از نمایندگی دولت ایران که متجاوز از یک قرن دارای نزدیکترین مناسبات دوستانه با دولت انگلستان بوده است مسرور هستم. این مودت و دوستی که نه از نقطه نظر وضعیات جغرافیائی با حوادث تاریخی جزء سیره و عادات دولتین شده، بلکه نظر به ثبات قدم و استقامتی که بریتانیای کبیر همواره در مساعدت با ایران در کشمکش آن مملکت برای ترقی و آزادی و سعادت خود ابراز داشته تا اواخر وضعیات اجازت نداده که این دوستی کاملاً نمو نموده و برای هردو مملکت مفید و مثمر گردد؛ لیکن مرور زمان عقاید را تغییر داده و فهم حقایق و تغییر احوال موانع را مرتفع داشته و نیات حسنه و روح کریمانه هر دو دولت اخیراً اجازه داد این حقیقت غیر قابل انکار درک گردد که فقط اشتراک منافع قادر است دوستی ذات البین را بطرز محکمتری مستقر دارد و اساس مودت تزلزل ناپذیر این است که طرفین حقوق یکدیگر را محترم شمارند.

فهم این حقیقت در یک مدت نسبتاً قلیلی نتایج قابل تقدیر بخشیده است. تمیز منافع مشترکه و حصول موافقت دوستانه با دولت انگلستان دولت ایران را قادر ساخت علاج مصائب فوق العاده را که در نتیجه جنگ برای ایران رخ داده است درک نماید با وجود بیطرفی نظر به رقابتهای بین المللی جزر و مد جنگ بلاد ایران را مورد تاخت و تاز قساوت کارانه خود قرار داده یغما و غارت، قحط و غلا، امراض مسریه همگی یکمرتبه بر مملکت ما هجوم نمودند.

آخراً امر تجربیات و نتایج موفقانه اولین مجاهدت باعث شد که ایران قرارداد مورخه نهم اوت را منعقد سازد.



نصرت الدوله فیروز

روح و متن این قرار داد قسمی در نظر گرفته شده که ایران با استقلال کامل سیاسی و اقتصادی به سمت خوشبختی و سعادت سیر نماید من از زمان ورود خود به اروپا بسیار از این مسئله متعجب و متألم شدم که بعضی مراکز تعبیرات غیر صحیح راجع به این قرار داد می نمایند.

از قرار معلوم گفته شده است که متن قرار داد و مقررات مجمع اتفاق ملل با یکدیگر متناقض هستند. اگرچه مطالعه دقیق از این هر دو به آسانی خلاف این مسئله را ثابت می نماید. بعلاوه مجمع اتفاق ملل عنقریب تشکیل یافته و همانطور که لرد کرزن اعلان داشت، بریتانیای کبیر و ایران شرایط و تعهدات عضویت را ایفا نموده فوراً متن قرار داد را بدانجا خواهند فرستاد.

بعد از آنکه لرد کرزن بطرز مؤکد و درهم شکننده تعبیرات غیر صحیح را راجع به قرارداد تکذیب کرده حاجت نیست که من بطور تفصیل از این مسئله سخن برانم. با اطلاع به کرامت و روح از ملت انگلیس که مشهور تاریخ است و با اطلاع از ثبات قدم و استقامت تزلزل ناپذیری که در جنگ برای آزادی گیتی بریتانیای کبیر بمنصه ظهور رسانیده، ایرانیها اطمینان دارند که برای مصالح هر دو مملکت و بر طبق وعده های رسمی که به ایران داده است، بریتانیای کبیر مساعدت شایسته خود را در میان ملل مستقله عالم احراز نماید.

با اطمینان به نیت خیر خواهانه متفقین که ایران همه وقت بهترین مناسبات سیاسی و اقتصادی به آنان داشته و در توسعه و تحکیم آن کوشش کرده است، نمایندگان ایران به کنفرانس صلح رفته دعاوی حقه خود را تقدیم خواهند کرد.»

پذیرایی اعلیحضرت شهریار ایران در انگلستان ، اعلامیه رسمی از طرف کابینه ریاست وزراء انگلستان

۲۸ اکتبر ترتیب پذیرایی اعلیحضرت شهریاری در انگلستان به ترتیب ذیل خواهد بود: اعلیحضرت همایونی از تاریخ ۳۱ اکتبر تا ۸ نوامبر در انگلستان و اکوس میهمان خواهند بود؛ و روز ۳۱ اکتبر با جهاز مخصوص سلطنتی از فرانسه به انگلستان تشریف خواهند بود؛ پرنس البرت پسر اعلیحضرت ژرژ در بندر دورو مهمان دار خواهد بود و سپس به معیت شاهزاده نصرت الدوله و شاهزاده نصرت السلطنه به لندن تشریف برده در قصر بوگینگهام مهمان خواهند بود. در شهر لندن ضیافتی از طرف لرد مررد عمارت گلید هال خواهد شد و خطابه ای مبنی بر خیر مقدم مبارک شاهنشاهی دو قوطی طلا تقدیم بندگان اعلیحضرت خواهد شد. روز ۲ نوامبر اعلیحضرت شاهنشاهی به تماشای قصر ویندر که نزدیک لندن است تشریف فرما خواهد شد. روز ۳ نوامبر اعلیحضرت به درسیت که مرکز تشکیلات نظامی است خواهند رفت و روز چهارم در مانچستر و روز هشتم نوامبر به لندن مراجعت خواهند فرمود.

خلاصه احمد شاه به فاصله چند روز پس از این ضیافت از پاریس عازم لندن گردید و از طرف دولت انگلستان یک کشتی مخصوص به بندر کاله برای حرکت شاه فرستاده شده بود. شاه ایران با ملتزمین رکاب و مفخم الدوله وزیر مختار ایران مقیم روم که جزء ملتزمین رسمی بود با کشتی مذکور بطرف لندن حرکت کرد و در قصر بوینگهام (قصر سلطنتی معروف انگلستان) قبلاً برای محل سکونت و پذیرائی معین شده بود اقامت گزید.

همان شبی که صبح روز قبل آن پادشاه ایران وارد لندن شده بود میهمانی مجلل و بزرگی از طرف اعلیحضرت امپراتور انگلیس به افتخار شاه ایران داده می شد که در این میهمانی علاوه بر اینکه پادشاه انگلیس و تمام رجال نامی انگلستان حضور داشتند عموم سفرای مقیم لندن و حتی برخی از سلاطین دیگر اروپا هم

در سر سفره حضور داشتند. در سر این سفرها معمولاً نطقهائی می شود که قبلاً زمینه نطقها را حاضر و به اطلاع طرفین می رسانند.

نصرت الدوله وزیر امور خارجه ایران زمینه نطق احمد شاه را که در جواب نطق پادشاه انگلیس بایستی ایراد نماید تهیه کرده در ضمن آن مضمونی بود که دال بر موافقت دولت شاهنشاهی با قرارداد می نمود.

احمد شاه بر این جمله خط می کشد. نصرت الدوله مدتی با شاه مذاکره می نماید و بالاخره نتوانسته بود که شاه را متقاعد کند. بنابراین مأیوس می شود و نزد ناصر الملک نایب السلطنه می رود و جریان را گزارش می دهد.

ناصر الملک نیز باتفاق نصرت الدوله مجدداً نزد شاه رفته مدتی مذاکره و اصرار می نماید که در موقع مبادله نطق احمدشاه اشاره ای به قرارداد بنماید؛ ولی احمد شاه از این امر امتناع می کند و حضرات مأیوسانه از اتاق شاه خارج شده به اتاق شاهزاده نصرت السلطنه (عموی احمدشاه) می روند در حالیکه هنوز شاهزاده نصرت السلطنه با لباس خواب در اتاق خود بود و بیش از دو ساعت به حضور در مجلس مهمانی نمانده بود، با عجله آمده؛ بدو ناصر الملک از اینکه بیموقع آمده طلب عفو کرده می گوید چون برای امر فوری و مهمی آمده ام عفو خواهید فرمود؛ سپس اظهار می کند خواهش می کنم خدمت شاه رسیده از قول من عرض کنید من نان و نمک دولت قاجاریه را خیلی خورده ام و بقای سلطنت قاجاریه را خواهانم وظیفه خود می دانم که صلاح سلطنت قاجاریه و دولت و ملت ایران را هر چه به نظرم می رسد بعرض برسانم.

به قراری که معلوم شده است زمینه نطقی که توسط نصرت الدوله تهیه شده مطبوع طبع اعلیحضرت همایونی واقع نشده و قسمتی از آن را قلم زده اند در صورتی که بنده صلاح اعلیحضرت همایونی می دانم که جمله مزبور را قبول فرموده در نطق خود بگنجانند: [توضیح جمال صفری: فروغی در

«یادداشت‌های روزانه خود از سفر کنفرانس صلح پاریس (دسامبر ۱۹۱۸- اوت ۱۹۲۰) آورده است: بر حسب خواهش نصره الدوله صبح زودتر به هتل موریس رفته بعضی نطقها که شاه در انگلستان باید بکند و به انگلیسی نوشته شده بود به فرانسه ترتیب دادیم، انگلیسی را ظاهراً ناصرالملک نوشته است. مستنصرالسلطنه در این کار کمک کرد.» [ص ۲۵۲]

پس از مذاکرات زیاد شاهزاده نصرت السلطنه لباس پوشیده به اتفاق به اتاق شاه می‌روند؛ در حالیکه اعلیحضرت هم هنوز لباس نپوشیده بود، اظهارات ناصرالملک در حضور شاه تکرار می‌گردد و هر چه به شاه اصرار می‌شود مفید فایده واقع نمی‌گردد و مراجعت می‌نمایند. هنگام مراجعت ناصرالملک به شاه پیغام میدهد، اگر این جمله از نطق را حذف فرمایند سلطنت قاجاریه را در خطر انداخته و سلسله قاجار را منقرض خواهند کرد.

شاه جواب می‌دهد ممکن نیست من این جمله را در نطق خود بگنجانم؛ جهنم هرچه می‌شود بشود؛ و اگر انگلیسها مایل نیستند من الساعه جامه دانم را برداشته از لندن خارج می‌شوم.

پس از این جواب ناصرالملک مأیوسانه مراجعت می‌نماید؛ ولی نصرت الدوله مجدداً شخصاً به حضورشاه آمده داخل مذاکره می‌شود و سرانجام موفق براضی کردن شاه نمی‌گردد؛ حتی شاه تغیر درب اتاق را باز می‌کند و دست نصرت الدوله را گرفته خارج می‌نماید.

اشخاصی که از نزدیک به اخلاق و عادت و روحیات و طرز برخورد سلطان احمد شاه آشنائی کامل داشتند، می‌گویند که طرز رفتار و خشونت شاه نسبت به نصرت الدوله استثنائی و برانترشدن عصبانیت و ناراحتی فوق العاده بوده است.

بالاخره انگلیسها می گویند ما اصراری نداریم که فورمول معینی در سر سفره گفته شود، شاه ایران آزاد است هر نوع نطقی که میل دارند ایراد فرمائید.

شاه با حذف جمله مربوط به قرارداد حاضر می شود که به مجلس ضیافت رسمی ورود نماید.

در ساعت معینه احمد شاه به مجلس میهمانی باتفاق ملتزمین رکاب خود وارد می شود.

در این میهمانی تاریخی که یکی از مجلل ترین ضیافتهای دنیا بوده بالغ بر پانصد نفر دعوت شده بودند. کلیه ظروف و سرویسهای که در سفره آورده می شود از طلا ساخته شده بود.

در سفره پادشاه انگلستان نطق خود را ایراد و احمد شاه در پاسخ، نطق فوق العاده مختصری که مفاد آن بشرح ذیل بوده ایراد می نماید.

جواب پادشاه ایران

« من نماینده رژیم آزادی جدید هستم، و ایرانیان انتظار دارند بوسیله آن مجدداً داخل مراحل ترقی و تعالی گردند. من شهادت می دهم که دوستی فی مابین ایران و انگلستان صمیمانه می باشد. مخصوصاً چنین موقعی برای حصول تحکیم اتحاد انگلستان و ایران به غایت مناسب و نیکو بود. جدیداً یک حس تعاون و اخوتی فی مابین انگلستان و ایران تولید گردیده و مجمع اتفاق ملل که ضامن ترقی آزادانه تمام ممالک و استقلال و تمامیت آنها می باشد حس مزبور را تقدیس نموده و تبریک گفته است.

ایران ابواب میدان کارزار اقتصادی را گشوده و بواسطه حسن موقعیت جغرافیائی خود سهل ترین راه آسیای وسطی می باشد. ایران شاهراههای جدید

فی مابین ممالک مجاوره و قلب خطه مشرق احداث خواهد نمود و امیدوار است در رساندن نفوذهای نفوذهای متمدنه مغرب به ممالک مزبور بتواند مساعدتی بنماید. ایران مقارن همان حال در ترقی و توسعه روابط اقتصادی فی مابین مغرب و مشرق نزدیک مجاهداتی بعمل خواهد آورد. عزیزترین آرزوی من ترقی مادی و اجتماعی و تعالی موقعیت عمومی ایرانیان می باشد. من اطمینان دارم یادگارهای نفیس و عقاید سودمند با خود ایران برده آنها را مبنای اصلاحات قرار خواهیم داد. ایران جداً تصمیم گرفته است در استقرار نظم و آسایش شرق وسطی معاونت و همراهی نماید.

من در پیشرفت روابط تجارتی ایران حتی المقدور کوشش نموده و توجه مخصوصی نسبت به ترقی و توسعه راههای آهن، و شوسه و حمل و نقل و بوسیله اتومبیل خواهم نمود. « و بالاخره نطق خود را به این جمله خاتمه داد: امیدوارم دموکراسی غرب روشنائی خودش را به ممالک شرق هم بیاورد و از آزادی آن ملل ضعیف هم بتوانند برخوردار شوند.

چنانکه ملاحظه می شود در این نطق شاه راجع به قرار داد ابداً صحبتی نکرد و مجلس میهمانی از آن حرارتی که داشت افتاد؛ ولی نمایندگان فرانسه اطراف احمد شاه را گرفته نسبت به او نهایت صمیمیت را بخرج دادند؛ این بود که از همان شب مهمانی که انتظار داشتند شاه در مورد قرارداد موافقت نماید نتیجه بعکس بخشید، زیرا مفهوم بیانات شاه مخالفت با قرار داد تلقی گردید.

روز بعد از این میهمانی احمد شاه را در شهرداری لندن در عمارت گله هال به نهار دعوت کردند و لرد کرزن نطق ذیل را ایراد نموده:

نطق لرد کرزن

نطق لرد کرزن در مهمانی که عمارت گلید هال در حضور شاه ایران ایراد نموده است. لرد کرزن بدو راجع به وجود منابع ثروت عظیم ایران سخن رانده و سپس راجع به قرارداد اشاره می کند و بالاخره در پایان نطق چنین می گوید:

« حوایج کنونی ایران آن است که از تجاوزات تأمین شده؛ وسایل حمل و نقل و خطوط ارتباط ترقی و توسعه بیابد؛ و بنای عدلیه و مخصوصاً مالیه اقتصادی بر شالوده استواری قرار گیرد.

هرگاه دولت انگلستان بوسیله مساعدت دوستانه بتواند منابع ثروت ایران را قابل استفاده نماید ایران دارای آتیۀ درخشانی خواهد گردید (هلله)

شیر و خورشید که نشان ملت ایران می باشد علامتی است که به فال نیک گرفته می شود. شیر انگلستان قهرمان مغرور و دلبری است که حقوق و حریت ایران را صیانت می نماید. برپشت شیر ایران همواره خورشید ترقی و سعادت ایران مدار ارتقاء و اعتلاء را می پیماید (اظهار مسرت). ایران آتیۀ مشعشعی را دارا می باشد و بنا براین جهت ندارد مجدداً یکی از دول مسئله بزرگ اسلام نگردد. مقصد و مقصود هرانگلیسی این است که ایران را در حفظ تمامیت و استقلال خود مساعدت و همراهی نماید. «...»

پس از نطق لرد کرزن سلطان احمد شاه نطق مختصری می نماید که دوست محترم آقای حسن معاصر دادستان سابق ارتش بطور حاشیه به روزنامه فردا نوشته اند و ما با عرض تشکر از این توجهی که فرموده اند در حاشیه عیناً به نظر خوانندگان گرامی می رسانیم.

در شب سوم نیز لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان در منزل شخصی خودش فقط احمد شاه و نصرت الدوله و یکی دو نفر دیگر از نزدیکان شاه را دعوت کرد و در سرشام مجدداً وزیر امور خارجه انگلستان راجع به قرار داد نطقی

ایراد و با مذاکراتی که قبلاً با شاه کرده بود تصور می نمود که در پاسخ نطق مشارالیه موافقت خواهد کرد؛ ولی به قراری که می گویند بعکس مرحوم احمد شاه در پاسخ گفته بود:

« امیدواریم که اگر قرار دادی بین دولتین ایران و انگلستان بسته شود باید با موافقت و تصویب مجلس شورای ملی ایران باشد.»

پس از چند روز احمد شاه عازم پاریس گردید؛ همینکه فرانسویها از مخالفت شاه با قرار داد مطلع شدند بر خلاف مرتبه قبل، در موقع ورود به مرز فرانسه نهایت تجلیل را در بندر گاله و ورود به شهر پاریس بعمل آوردند.

در پاریس نیز نصرت الدوله وزیر خارجه صمد خان ممتاز السلطنه را که با عقد قرارداد مخالف بود، بدون مشورت و اجازه شاه از سفارت عزل و سفارتخانه دیگری با بیرق دیگر در محل دیگری بر سر پا کرد و خودش در سفارتخانه مشغول کار شد؛ ولی پلیس فرانسه این بیرق را پائین آورد و کماکان صمد خان ممتاز السلطنه را به سفارت ایران شناخت و این عمل توهینی بود که از طرف دولت فرانسه به حمایت شاه بر ضد نصرت الدوله وزیر خارجه ایران معمول شد.

همچنین بر ضد قرار داد مقالاتی در جراید فرانسه انتشار یافت که محتویات آن خالی از اهمیت نبود.

در موقع مراجعت احمد شاه به ایران فرانسویها حاضر شدند که یک کشتی مخصوص در اختیار شاه بگذارند؛ ولی سلطان احمد شاه به ایران فرانسویها حاضر شدند که یک کشتی مخصوص در اختیار شاه بگذارند؛ ولی سلطان احمد شاه بعلت آنکه اگر با آن کشتی حرکت می کرد معنای مخالفت با انگلستان تلقی می شد، قبول نکرد و با کشتی تجارتي اقیانوس پیمای مسافرتی به نام « نارکوندا» به عدن و از آنجا با کشتی انگلیسی به بصره و پس از دو سه روز که در بصره مهمان شیخ خزئل شد، به ایران باز گشت.

برای آن که خوانندگان گرامی را در جریان میزان مخارج این مسافرت تاریخی گذاشته باشم، بهتر است که گزارش رسمی وزیرمختار انگلیس که به وزارت خارجه داده است، استفاده نمایم. وزیر مختار انگلیس به وزارت خارجه چنین گزارش گزارش می دهد. (نقل از جلد سیزدهم اسناد رسمی سال ۱۹۲۰ و ۱۹۳۱ خلاصه ای از مفهوم مخابرات و مکاتبات رسمی دولت انگلیس راجع به قرارداد ۱۹۱۹).

« واحد شاه ۴۰۰ هزار فران فرانک از خود و هشت هزار لیره از نصرت الدوله قرض و پنجاه هزار تومان از تومانیانس قرض گرفته است و می گوید خرج مراجعت خود به ایران نموده .

شاه از مارسیل به بوشهر با کشتی جنگی انگلیس آمده، می گوید : اگر از راه بغداد می آمدم لازم بود ده میلیون فرانک مخارج این مسافرت نمایم.»

این نمونه برجسته ای بود از احساسات وطن پرستانه احمد شاه که در مناسبات مختلف ابراز می داشت و پیوسته سعی می کرد وظایف قانونی خود را به تمام معنی الکنمه انجام دهد.

در باره استقبال مردم پایتخت از شاه سرپرسی کاکس به لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در تاریخ سوم ژوئن ۱۹۲۰ تلگرافی چنین گزارش داده است:

« پس از استقبال از شاه در باغشاه اعلیحضرت باتفاق وثوق الدوله با کالسکه آهسته از شهر عبور کردند؛ در تمام طول راه مردم استقبال بسیار گرمی از شاه بجا آوردند؛ ولی در یک جا گروهی از محصلین پس از فریاد زنده باد شاه فریاد زدند مرده باد انگلیس و قرارداد. طبق گزارش این محصلین شاگردان مدرسه الیانس بودند که بوسیله فرانسویها اداره می شد و گویا دست سفارت فرانسه در این کار بوده است.»

میرزا بدالله مستوفی در جلد سوم تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه درباره این مسافرت و مراجعت سلطان احمد شاه چنین می تنویسد:

میدانیم سلطان احمد شاه، دو روز بعد از انتشار قرارداد و ثوق الدوله باروچا مسافرت کرده است. انگلیسها آنچه خواستند در این مسافرت بنفع قرارداد از شاه قول رسمی بگیرند، پیش نبردند. و ثوق الدوله شاهزاده نصرت الدوله را بسمت وزارت خارجه همراه شاه کرده بود، که لدی الاقتضا برای کار چاقی قرارداد حاضر باشد، انگلیسها شاهزاده وزیر خارجه را بلندن طلبیدند، و قبلا بادهائی به آستین او کردند «۲» و نقشه قبولاندن قرارداد را بشاه با او کشیدند. بعد شاه را که تا اینوقت هیچگاه دعوت نکرده بودند رسماً بلندن دعوت نمودند.

رسم معمول دربار انگلستان در پذیرائی شاهان سابق ایران این بود که همیشه ولیعهد دولت انگلیس باستقبال رفته از شاه پذیرائی میکرد، و در این ضمنها در محل بیلاقی یا مثلاً در کشتی سلطنتی که شاه ایران را برای گردش و تماشا میبردند، بطورتصادف ملاقاتی بین دو پادشاه اتفاق میافتاد و در پاره‌ای از ضیافت‌هایی که بعد از این ملاقات پیش می‌آمد، پادشاه انگلیس هم شرکت میکرد. این بار برخلاف رسم، ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را هم بزحمت استقبال و پذیرائی شاه ایران انداختند. ولی نتوانستند سلطان احمد شاه را رام کنند. حتی راضی شدند که درنطق رسمی او، که در شب مهمانی که علی‌الرسم باید در جواب نطق پادشاه ایراد کند، چند کلمه‌ای مبنی بر اظهار رضایت از عقد قرارداد بشنوند با همه روسفتی که نصرت الدوله دراین زمینه بکاربرد، سهل است، ناصر الملك را هم برای انجام این منظور، بکمک خود طلبید، کاری پیش نبردند. و شاه بدون هیچ اظهاری بر نفع قرارداد، به پاریس محل اقامت همیشگی خود مراجعت نمود.

(۱) - روات حدیث امامان شیعه، گاهی که با مخالفین مواجه میشده، تقیه میکرد و راجع بمسائلی که از آنها سؤال میشده، جواب سنی مآبانه میداده و در نزد همکاران شیعی مذهب خود میگفته‌اند، المطلب من حراب النوره.

(۲)- بچه‌ها وقتی می‌خواهند باهم کشتی بگیرند، اقوام آنها برای تشجیع و تشویق در آستین آنها میدمند و اگر بی‌حضور اقوام این کشتی صورت بگیرد خود باد با آستین خود میکنند.

شاید در آن روزگارها که مردم بدین معتقد بوده‌اند پهلوانها هم در کشتی‌گیری دعائی داشته و میخوانده و در آستین میدمیده‌اند. «باد با آستین کردن» کنایه از تشجیع و ترغیب کردن و امیدواری به پیشرفت دادن و مخصوصا از کفایت و رشادت و شهامت کسی در حضور او تحسین کردن است.

وثوق الدوله، هم‌مینه از همراهی شاه مایوس شد، برای اینکه میدان عملیانش در ایران خالی باشد، ب فکر افتاد که تا بتواند شاه را در اروپا نگاهدارد و ب فراغت خاطر باجرای قرارداد پردازد. تا وقتی که شاه، بصرافت طبع خود میخواست در اروپا بماند مقصود حاصل بود، هم‌مینه قصد آمدن کرد، برای نگاهداری او در اروپا، از طرف وثوق الدوله تلگرافاتی «۱» بنصرت الدوله مخابره شد. نصرت الدوله هم البته آنچه پیر استاد داشت بکار بست ولی فایده نکرد، و شاه از پاریس بعزم ایران حرکت نموده، در اواخر بهار سال ۱۲۹۹ وارد تهران شد.

مردم ایران که از مقاومت‌های اعلیحضرت در مقابل قرارداد آگاه شده بودند، از شاه خود همه جا با احساسات فراوان پذیرائی کردند. روز ورود او بتهران، با وجود دستورات قبلی وثوق الدوله بنظمیه و مراقبت زیادی که از طرف افراد پلیس بعمل آمد، مردم در همه جا بعد از بروز احساسات نسبت بشاه، فریاد مرده باد وثوق الدوله! نابود باد خائن! واژگون باد وطن فروش! بلند کردند. در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) که خیابان آخری و محل پیاده شدن شاه (از در شمس العماره) بود این سر و صدا از همه جا بلندتر شد. (I)

◀ دو تن از افسران ارتش از امضاء گزارش کمیسیون خودداری نموده و آنرا خیانت محض به ایران دانستند

«هنوز دو ماه از پایان جنگ جهانی اول نگذشته بود که در ژانویه ۱۹۱۹ لرد کرزن می خواست نقشه ای بلند پروازانه بعمل در آورد. از جمله اینکه تکلیف ایران را یکسره نموده این کشور را در لفافه به صورت تحت الحمایه انگلیس در آورد. در این هنگام مصر و افغانستان تحت الحمایه انگلیس بودند و قرار بود جامعه ملل قیمومیت عراق و فلسطین (و اردن) را نیز به آن کشور واگذار کند.» (۱)

«اواخر ۱۹۱۸ دولت انگلیس سالی ۳۰ میلیون لیره در ایران خرج می کرد که قسمت اعظم آن صرف نگهداری قوای اشغالگر آن کشور در ایران می شد و بخشی دیگر صرف پرداخت کمک به دولت ایران و ارتش کوچکش یعنی بریگاد قزاق که دولت روسیه مسئولیت آن را قبلاً به عهده داشت. علاوه بر آن انگلیسی ها از اوت ۱۹۱۸ / ذیقعدہ ۱۳۳۱) ماهانه ۱۵ هزار تومان (معادل ۵ تا ۶ هزار لیره) به احمد شاه قاجار پرداخت می کردند. با این تفاهم که از وثوق الدوله رئیس الوزراء انگلیسی خواه حمایت کند و این پرداخت ها با ادامه حمایت احمد شاه از وثوق الدوله هم چنان ادامه داشت.» (۲)

بنابراین کرزن می خواست طرح خود را در ایران بوسیله میرزا حسن خان وثوق الدوله نخست وزیر وقت که انگلو فیل و مورد اعتماد انگلستان بود بعمل در آورد.

وثوق الدوله بمحض اینکه در نخستین روزهایی که زمام امور را در دست گرفت، به طور محرمانه مذاکراتی را برای انعقاد يك قرارداد با نمایندگان دولت انگلیس آغاز کرد که این مذاکرات، به صورت کاملاً سری، در حدود نه ماه به طول انجامید. سرانجام در روز هجدهم مرداد سال ۱۲۹۸ شمسی يك روز پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ خائنانه در حالی که احمد شاه در جریان قرار داد قرار داشت، عازم اروپا گردید. (۳)

در این زمان بطور « ناگهانی بدون زمینه قبلی، اعلامیه و ثوق الدوله به ضمیمه متن قرارداد در ایران منتشر شد و اعلام گردید که این قرارداد مورد تصویب هیئت وزیران قرار گرفته است. این قرارداد شامل شش ماده و یک مقدمه و خلاصه آن عبارت بود از تعهدات انگلستان درباره احترام مطلق به استقلال و تمامیت ایران، تامین مستشاران انگلیسی برای ادارات ایران و همکاری با ایران در زمینه احداث خطوط آهن و شبکه ارتباطی به همراه اعطای وام از طرف انگلستان. همچنین به موجب این قرارداد، انگلیس، زمام امور مالی، اقتصادی و ارتش ایران را در دست می‌گرفت و ارتش متحدالشکل زیر نظر فرماندهان انگلیسی تشکیل می‌شد. تعرفه گمرکی نیز در ظاهر برای حفظ منافع ایران و در حقیقت به سود بریتانیا تغییر می‌یافت

با انتشار این بیانیه، موجی از مخالفت و موافقت در کشور برخاست و وثوق الدوله برای آرام کردن اوضاع، به برخی مخالفان خود، مقادیر زیادی رشوه داد.» (۴) این رشوه‌گرفتنها در بین اکثر رجال سیاسی متاسفانه رواج داشت. برایشان منافع شخصی مقدم بر حقوق و مصالح ملی بود.

* دکتر جواد شیخ الاسلامی محقق سرشناس ایرانی می‌نویسد: «یکی از نخستین مواردی که در آن سوء نیت مجریان قرارداد را فاش به اصطلاح دم خروس نمودار شد، در تنظیم آئین نامه ارتقاء افسران ارتش جدید ایران بود. رتبه‌های را رشد افسری را از درجه سرگردی به بالا عملاً به صاحبمنصبان انگلیسی تخصیص می‌داد و تلویحاً مقرر می‌داشت که افسران ایرانی، جز در موارد بسیار استثنائی، حق ارتقاء از درجه سرگردی به بالا را نخواهند داشت. این نامه را به اکثریت آراء تصویب کرد چهارده عضو داشت که نصف آن انگلیسی و نصف دیگرش ایرانی بودند. متن ماده ۲۳۰ آئین نامه (مربوط به ترفیعات افسران) چنین بود:

ماده ۲۳۰ - ترفیع درجات فقط در مواقعی که محلّ خالی در صفوف مختلف باز باشد به صاحبمنصبانی (= افسران ارتش) داده خواهد شد. کمیسیون پیشنهاد

می نماید که تا درجهٔ یآوری (= سرگردی) هفتاد و پنج در صد از محل های خالی جهت صاحبمنصبانی که به موجب تصدیق فرماندهٔ محلی و فرماندهٔ کل، ناحیه، از هر جهت لایق ترفیع هستند اختصاص داده شود. بیست و پنج در صد از محل های خالی که یک چهارم کادر افسری می شود به موجب لیاقت به صاحبمنصبانی که تسریع در ترقی آنها جهت خدمت مفید تواند بود اختصاص خواهد داشت. ترفیعات این ۲۵٪ مشروط به لیاقت آنهاست و تنها به کسانی داده می شود که مخصوصاً توسط ژنرال فرماندهٔ ناحیه توصیه و سفارش شده باشد. گرچه ترفیع درجات در هریک از صفوف (= دسته ها) شکل و صورتی واحد خواهد داشت مع ذالک اقداماتی خواهد شد که افسران تا درجهٔ سلطانی (- سروانی) در یک رژیمان باقی مانده و تغییر ننمایند...)

بر این اساس، مادهٔ ۲۳۰ آئین نامهٔ تنظیم شده، رتبه های ارشد نظامی (سرهنگی، سرتیپی، سرلشکری) را که ظاهراً برای ۲۵ در صد افسران ارتش جدید ایران در نظر گرفته شده بود، تنها به کسانی اختصاص می داد که مخصوصاً توسط ژنرال فرماندهٔ ناحیه توصیه و سفارش شده باشند. اما به موجب پیشینه ای که در هندوستان و مصر ایجاد شده بود تقریباً مسلم بود که همهٔ این فرماندهان نواحی (که توصیهٔ آنها اینهمه در سرنوشت افسر ایرانی تأثیر داشت) از میان صاحبمنصبان عالیرتبهٔ انگلیسی برگزیده خواهند شد.

موقعی که مواد این آئین نامه در کمیسیون مختلط نظامی (مرکب از هفت افسر ارشد انگلیسی و هفت افسر ایرانی) خوانده شد، دو تن از اعضای ایرانی این کمیسیون [که خوشبختانه میهن پرستی و تعصب ملی شان هنوز خشک نشده بود] از آنجا که هر دو افسرانی غیور و تحصیلکرده بودند و احساس می کردند که رأی موافق دادن به چنین ماده ای خیانت محض به ایران و مغایر با شئون ملیت ایرانی است، حاضر نشدند پای گزارش کمیسیون را امضاء کنند. ولی بقیه همقطاران آنها امضاء کردند.

یکی از این دو افسر رشید ایرانی - مرحوم سرتیپ فضل الله خان آق اولی

(برادر سپهبد فرج الله خان آق اولی) که تحصیلات عالی نظامی خود را در انگلستان تمام کرده بود، به همین جرم که شئون و مصالح حکومت خود را بر منافع بریتانیا در ایران ترجیح داده است مورد بازخواست شدید سپهدار رشتی (فتح الله خان اکبر، وزیر جنگ کابینه وثوق) قرار گرفت و از شدت تأثر خاطر، موقعی که برایش مسلم شد که وزرای آتی ایران (مثل همین سپهدار) هر تصمیمی را که انگلیسها بگیرند، ولومضّر و مغایر با شئون ملی باشد، کورکورانه قبول و برهموطنان خود تحمیل خواهند کرد، مرگ را بر زندگی در چنین کشوری که در آن خارجی می رفت حاکم و فعال مایشاء سرنوشت ایرانی گردد، ترجیح داد و در روز اول فروردین ۱۲۹۹ شمسی از شدت غم و اندوه درخانه اش خودکشی کرد.

نامه وی (خطاب به وزیر جنگ ایران) که در آن علل انتحارش را ذکر کرده بود هرگز انتشار نیافت. ولی محارم وزارت جنگ که متن نامه افسر فقید را خوانده بودند بعداً تأیید کردند که تصمیم کمیسیون مشترک نظامی، و از آن بدتر ناسپاسی و نوکر منشی وزیر جنگ که به جای تقدیر از افسری چنین غیور و برازنده او را مورد توهین و بازخواست هم قرار داده بود که چرا به دلخواه انگلیسها در آن کمیسیون رفتار نکرده است، به مرگ و فنای آن مرحوم انجامیده بوده است. وی با این اعتراض مردانه که به قیمت جانش تمام شد، هموطنان خود را متوجه ساخت که انگلیسی ها در زیر پرده قرار داد چه سرنوشت شوم و خفت باری برای ایران تهیه دیده اند. دامنه این تبعیض (به همین صورت یا به نحوی مشابه) قرار بود به سایر وزارتخانه های ایرانی نیز کشیده شود و در آنجاها نیز مقامات حساس کشوری و اداری در درجه اول به عمال و مستشاران انگلیسی تفویض گردد. (۵)

یکی دیگر از نقشه هائی که انگلیسها پس از تسلط بر شئون مالی و نظامی و سیاسی ایران، اجرای آن را در نظر داشتند (که البته اعلام صریح و آشکارش در متن یک قرارداد رسمی که در آن استقلال و حاکمیت ارضی ایران تصریح شده بود امکان نداشت) از بین بردن مرکزیت سیاسی در ایران و تقسیم خاک

کشور به مناطق خود مختار (به سبک و الگوی سرزمینهای راجه نشین هند) بود، بلا اجرای این نقشه، خوزستان به صورت یک سرزمین نیمه مستقل تحت حکومت شیخ خزعل و اولاد و احفاد او در می آمد و قراردادهایی که خود همین سرپرسی کاکس در گذشته با خزعل و بختیارها بسته بود (ولی هرگز مورد قبول و تأیید دولت مرکزی قرار نگرفته بود) جنبه رسمیّت پیدا میکرد. به این ترتیب استان زرخیز خوزستان که غنی ترین منبع در آمدهای ارزی کشور بود و ستون فقرات اقتصاد ایران را در آن تاریخ تشکیل میداد (هنوز هم تشکیل میدهد) برای همیشه از دست می رفت و به شیخ نشینی نظیر امارت کویت تبدیل می شد. عده ای دیگر از ایالات مهم ایران (نظیر لرستان و فارس و سیستان و بلوچستان) قرار بود به وسیله امراتی محلی اداره شوند ولی از خاک ایران جدا نگردند.

بر مبنای پیشینه ای که در مصر ایجاد شده بود (و اکنون می رفت در ایران استخدام مستشاران خارجی در ایران جلوگیری کند و این امتیاز را در بست مخصوص انگلیسیها سازد. اما قرار داد ۱۹۱۹ اختیار ارتش و دارائی ایران، یعنی اختیار سرکیسه و قبضه شمشیر، هردو را به انگلیسیها می سپرد و واضح بود که آنها با دردست داشتن این دو حربه مهم، توأم با روحیه زبون و فرمان پذیردولت وقت، در اندک زمانی فعال مایشاء ایران خواهند شد و اراده خود را به هر نحوی که خواسته باشند برملت ایران تحمیل خواهند کرد.

عواقب ناگوار این وضع و اثرات از بین رفتن استقلال مالی و نظامی ایران را هیچکس بهتر و سریعتر از مرحوم مدرس اصفهانی درک نکرد زیرا در آن تاریخ که اغلب رجال کشور هنوز در خواب غفلت بودند و نتایج خطرناک اجرا شدن قرارداد را پیش بینی نمی کردند [توضیح جمال صفری : مصدق آنزمان در خارج کشور بود بر علیه قرار داد ۱۹۱۹ با ایرانیان سرشناس اروپا به تبادل نظر و مکاتبه پرداخت. جزوه هایی منتشر کرد و طی نامه ای به جامعه ملل نسبت به قرارداد مزبور اعتراض نمود. به همین منظور به برن رفت تا مهر

لاستیکی کمیته مقاومت ملی را تهیه کند و اعلامیه های مخالف قرارداد را با این مهر امضا کند.

دکتر مصدق نوشته است: «نیر السلطان یکی از اشخاص وطن پرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد... بعد که دولت وثوق الدوله تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم و در تهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من درسوییس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را به جامعه ملل تقدیم نمودیم» [، آن مبارز بزرگ و وطن خواه که پی به نیت سوء انگلیسیها برده بود دست رد برسینه مأموران سفارت که می کوشیدند با تحیب و تملق به حریم قدرت سیاسی اش نزدیک گردند و از نفوذش برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند زد... زمانی که تصویب قرارداد در مجلس آتی کشور با اشکال مواجه گردید، طراحان سیاست انگلیس در ایران که از قدرت و نفوذ مرحوم مدرس در صحنه سیاست های داخلی به خوبی آگاه بودند، درصدد جلب موافقت آن روحانی بزرگوار برآمدند تا مگر کشتی شکسته قرارداد را از غرق شدن نجات بخشند. نماینده سفارت انگلیس شخصاً به دیدار مرحوم مدرس رفت و ضمن صحبت هایی که وی با کرد علت مخالفتش را با یک چنین قراردادی که در ماده اول آن «استقلال و حاکمیت ایران» به صراحت هر چه تمامتر تضمین شده بود جویا شد.

مدرس جوابی را که به وی داده بود بعدها در ضمن یکی از نطق های مشهورش در مجلس، به اطلاع نمایندگان ملت رساند:

«همچنانکه در بدو صحبت خود عرض کردم چون مزاجم خیلی کاهیده شده است لذا مجبورم آنچه را که در قلب دارم عرض کنم که اگر عمرم وفا نکرد این حرفهایی که امروز می زنم تذکری باشد برای شماها که رفیقان روزی در مجلس این چیزها را گفت...»

مثلاً آمدند قرارداد درست کردند. دستی از غیب بیرون آمد و بر سینه نامحرم زد. هرچه کردند نشد... هی آمدند به من گفتند این قرارداد کجایش بد است. کدام

یک از موادش بد است. هرکجایش بد است موردش را ذکر کنید تا برویم اصلاح بکنیم.

من جواب می‌دادم: آقایان، من رجل سیاسی نیستم. یک نفر آخوندم و از رموز سیاست سر در نمی‌آورم. اما آن چیزی که استنباط می‌کنم در این قرارداد بد است، همان ماده اولش می‌باشد که می‌گوید: ما (انگلیسیها) استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسیم.

(خنده‌ی نمایندگان)

این مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید: «سید، من سیادت تو را به رسمیت می‌شناسم.»

هی اصرار کردند جهت مخالفت شما چیست باز همان حرف سابق خود را تکرار کردم که من مرد سیاست نیستم و از این کارها سر در نمی‌آورم. در این مملکت رجال سیاسی فراوانند به آنها رجوع کنید. اما به همان دلیلی که عرض کردم استنباط می‌کنم این قرارداد بد است.»

این جوابی بود که به طراحان و موافقان قرارداد می‌دادم اما...

«... اما اگر کسی در کنه این قضیه غور و مطالعه می‌کرد و روح و منظور باطنی قرارداد را می‌شکافت، دو چیز را آنآ می‌فهمید و استنباط می‌کرد و آن این بود که این قرارداد می‌خواهد استقلال مالی و نظامی‌مان را از دستمان بگیرد. چون اگر بنا باشد ایران مستقل بماند همه چیزش باید دست ایرانی باشد: حالش، مالش، حیثیتش، چه‌اش، چه‌اش، همه چیزش باید متعلق به ایران باشد. اما این قرارداد یک دولت خارجی (انگلستان) را در دو چیز مهم مملکت شریک می‌کرد: در پولش و در قوه‌ی نظامی‌اش... و این دلیل عمده‌ی مخالفت من بود.» (از نطق مدرس در جلسه دهم آبان ۱۳۰۳)...

در آن «نظام مستشاری» که لرد کرزن می‌خواست تحت این قرارداد به ایران تحمیل کند دیگر مفهوم یا محلی برای حاکمیت ملی باقی نخواهد ماند زیرا

کشوری که اختیار ارتش و دارائی اش در دست بیگانگان باشد هرگز نمی تواند دم از استقلال و حاکمیت ملی بزند. بهترین شاهد این مدعا، آن دگرگونی عجیب و بیسابقه است که به فاصله دو هفته پس از امضای شدند

قرار داد، در رفتار و روش لرد کرزن نسبت به رجال ایرانی پیدا شد و او را به موجودی دیگر، سیاستمداری گستاخ و پرنخوت که گوئی نایب السلطنه تام الاختیار ایران است، تبدیل کرد. برای تشریح این وضع و نشان دادن تحولی که در طرز رفتار وی نسبت به وزرای ایرانی پیدا شده بود تنها ذکر یک مثال کافی است:

در بیست و چهارم اوت ۱۹۱۹ (درست دو هفته پس از امضای قرارداد) وزیر مختار انگلیس در تهران (سرپرسی کاکس) به لرد کرزن اطلاع داد که وثوق الدوله خیال دارد احتشام همایون (دبیر سابق سفارت ایران در لندن) و محمد علی خان فروغی (ذکاء الملک) را به عنوان نمایندگان رسمی ایران در سازمان نو بنیان جهانی - جامعه ملل - تعیین کند. جواب لرد کرزن به این تلگراف، سرنوشتی را که انگلیسیها برای ایران خواب دیده بودند (یعنی حکومت غیر مستقیم از پشت پرده) آشکارا نشان می دهد. وی به کاکس ابلاغ کرد:

« هیچ کدام از این انتصابات را نمی پسندم و خیلی متعجبم که نخست وزیر آنها را برگزیده است. خیال دارم موقعی که نصرت الدوله به لندن آمد در این باره با او صحبت و پیشنهاد کنم صدیق السلطنه را به عنوان عضو اصلی هیئت انتخاب کند.»

چنین بود لحن آمرانه کرزن و چنین بود رسالتی که وی برای مأموران انگلیسی در ایران، در دوره پس از امضای قرار داد، قایل بود! (۷)

در نظام آینده ایران (تحت قرار داد ۱۹۱۹) برنامه کار همین بود که اوامر مقامات تصمیم گیرنده انگلیس از لندن به سفارت انگلیس ابلاغ وزرای ایرانی

در هر وزارتخانه ای که بودند مستشاری بالای سر خود داشتند که از اوامر نمی توانستند سر پیچی کنند و در صورت بروز اختلاف شدید میان وزیر و مستشار، البته هیچ کدام از این شرایط و مقررات در متن قرار داد قید نشده بود ولی با توجه به این حقیقت که پس از تصویب شدن آن در مجلس (که خوشبختانه نشد) اختیار ارتش و دارائی کشور عملاً بدست انگلیسیها می افتاد. همین قدرت استثنائی، توأم با روحیه زبون و فرمان پذیر دولت وقت، آنها را قادر می ساخت تا فعال مایشاء ایران شوند و اراده خود را به هر نحوی که خواستند بر ایرانیان تحمیل کنند. و توسط مستشاران انگلیسی در ایران به معرض اجرا گذاشته شود. »

انگلیسی ها برای تسهیل امضای قرارداد، مبلغ چهار صد هزار تومان (که به پول آن زمان مبلغ بسیار هنگفتی می شد) میان سه وزیر عاقد قرار داد به شرح زیر تقسیم کرده بودند:

نخست وزیر (وثوق الدوله) ۲۰۰,۰۰۰
تومان

وزیر خارجه (شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله) ۱۰۰,۰۰۰
تومان

وزیر دارائی (شاهزاده اکبر میرزا صارم الدوله) ۱۰۰,۰۰۰
تومان

پیش از تقسیم این پولها، از لندن به سرپرسی کاکس دستور داده شد حتی المقدور چانه بزند تا شاید حق العمل وزرای رشوه گیر را تقلیل بدهد. کاکس در تلگراف مورخ چهاردهم اوت ۱۹۱۹ خود جواب داد:

«...حد اعلاى موفقيتى که در این کار نصیبم شد پائین آوردن مبلغ مورد مطالبه

به چهار صد هزار تومان بود که معادل است با یکصد و سی و یک هزار و صد و چهل و هفت لیره و یازده شلینگ و نه پنس... از لحاظ رعایت انصاف این موضوع را محرمانه باید به اطلاعاتان برسانم که در قضیه مطالبه پول، خود و ثوق الدوله آنقدر پافشاری نداشت که آن دو وزیر دیگر (نصرت الدوله و صارم الدوله) که حقیقتاً جانم را به لب آوردند...» (۸)

اما قرار داد ۱۹۱۹ ضمایم محرمانه ای هم دارد که از نظر گاه موشکاف تاریخ حتی از متن خود قرار داد مهمتر است.

علت الحاق شدن ضمانت اخیر به متن قرار داد، به طور خلاصه این بود که شاه و وزرای عاقد قرارداد هر کدام توقعاتی از انگلستان داشتند که همه را نمی شد اجابت کرد ولی به قسمتی از آن توقعات می شد جواب مساعد داد. قیمتی که احمد شاه برای پشتیبانی از قرار داد مطالعه می کرد از دو قلم مهم تشکیل می شد:

۱ - در نامه کاکس به و ثوق الدوله در باره ادامه پرداخت مقرری ویژه اش (به) مأخذ پانزده هزار تومان در ماه) مادام العمر به احمد شاه آمده است. نامه مورخ نهم او ت کاکس به و ثوق الدوله:

عالیجناب،

عطف به قراردادی که امروز میان دولتین ایران و انگلیس امضاء شد و هدفش اجرای اصلاحات اساسی در ایران است، افتخار دارم طبق تمایل عالیجناب، نتیجه مکاتباتی را که با حکومت متبوعم درباره شخص اعلیحضرت سلطان احمد شاه انجام داده ام به استحضار برسانم.

دولت متبوع من مطالبی را که عالیجناب، بنام اعلیحضرت پادشاه ایران به دوستدار ابلاغ فرمودید، با کمال دقت و همدردی مورد بررسی قرار داده اید و اینک پاسخ آنها:

کابینه انگلستان چنین نظر داده است که جلب موافقت مجلس شورای ملی انگلیس با آن قسمت از درخواست اعلیحضرت که یک مقرری ثابت مادام العمر به ایشان پرداخت گردد، عملاً غیر ممکن است. اما در مقابل، دولت متبوع من حاضر است، پرداخت مقرری فعلی اعلیحضرت را کماکان ادامه دهد. مشروط بر اینکه معظم له از صمیم قلب حامی کابینه عالیجناب باشند و آن را بر سر کار نگهدارند.

صرف نظر از اطمینان هائی که تا به حال داده شده، اجازه می خواهم این نکته را شخصاً اضافه کنم که اعلیحضرت می توانند کاملاً از این حیث احساس امیدواری و قوت قلب کنند که پس از آنکه وضع مالی ایران تحت قرارداد جدید سروسامانی پیدا کرد، شخص مقام سلطنت و کارمندان دربار ایشان بالمآل از این افزایش در آمد داخلی سهمی شایان و قابل ملاحظه خواهند برد.

با احترامات: ب.ز. کاکس. «(۹)»

۲ - تضمین سلطنت وی و اعقابش در ایران از طرف بریتانیای کبیر. پس از بحث ها و چانه زندهای زیاد، انگلیسیها سرانجام حاضر شدند سلطنت احمد شاه و جانشینان او را در ایران با شرایطی که دست زمامداران لندن را در اتخاذ هر نوع تصمیم بعدی آزاد می گذاشت تضمین کنند و نامه ای در این زمینه به وثوق الدوله نوشته شد که به احمد شاه تسلیم کند که در متن نامه وزیر مختار انگلیس خطاب به وثوق الدوله چنین است:

«در رابطه با قراردادی که امروز - نهم اوت ۱۹۱۹ - میان دولتین ایران و انگلستان بسته شد، از جانب حکومت متبوع خود اجازه دارم به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار و جانشینان ایشان، مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند، از حمایت دوستانه حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برخوردار خواهند بود.

با احترامات: پرسی. ز. کاکس»



سر پرسبی کائیس

همانطور که در سند شماره ۴ خواندید، اگر اما تقاضای دیگر احمد شاه (پرداخت مقرری مادام العمر به وی) مورد قبول لندن قرار نگرفت و محترمانه به معظم له خاطر نشان شد که بهبود وضع مالی و اقتصادی ایران که از هدفهای عمده قرارداد است، نه تنها درآمد عمومی مملکت بلکه عواید خصوصی مقام سلطنت را نیز بالا خواهد برد و به این ترتیب دیگر احتیاجی به ادامه این پرداخت باقی نخواهد ماند. (۱۰)

دومین ضمیمه محرمانه قرارداد، سندی است بسیار مهم و عبرت انگیز وزرای سه گانه که این قرار داد را از جانب ایران امضا کرده بودند (حتی بی آنکه اعضای دیگر کابینه را از جریان مذاکرات مطلع سازند) هر سه از عاقبت خود بیمناک بودند و می ترسیدند که پیش از تصویب قرارداد در مجلس، انقلابی در ایران رخ دهد و زمام حکومت را به دست دموکراتها و ملیون افراطی ببندازد که در آن صورت (همچنانکه خودشان می دانستند) رهائی از دست چنین حکومتی برای هیچ کدامشان امکان پذیر نبود. از این جهت، و برای رهائی از کفیری که احتمال می رفت دامنگیرشان شود، دو امتیاز اساسی از دولت بریتانیا می خواستند:

۱ - تضمین نامه کتبی از طرف دولت بریتانیا که اگر در نتیجه بسته شدن قرارداد، شورشی در ایران برپا خاست و حکومت و ثوق الدوله سقوط کرد، دولت انگلستان هر سه وزیر عاقد قرارداد را در یکی از مستملکات خود به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد.

۲ - به هر کدام از این پناهندگان سیاسی در طول مدت تبعید (که ممکن بود تا آخر عمرشان طول بکشد) حقوقی برابر عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود که بتوانند بقیه عمر را در رفاه و آسایش بسر برند.

● ضمیمه‌ی محرمانه قرارداد، سندی است بسیار مهم و عبرت‌انگیز.

وزیر مختار بریتانیا در تهران، قسمت اول این تقاضا را قبول و تضمین‌نامه‌ای به شرح زیر تسلیم هر يك از وزرای سه گانه کرد:

«عالیجناب،

برحسب اجازه‌ای که از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار داده شده است، با کمال خوشوقتی به اطلاع می‌رسانم که با توجه به قراردادی که همین امروز - نهم اوت ۱۹۱۹ - میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد، حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است در صورت احتیاج به وسیله مقامات سفارت انگلیس در تهران از شما پشتیبانی کند و اگر لازم شد آن عالیجناب را در یکی از سرزمین‌های متعلق به امپراطوری بریتانیا به عنوان پناهنده سیاسی بپذیرد.

با احترامات: پرسى.ز.کاکس»

نسبت به تقاضای دیگر این سه وزیر که در عرض دوران پناهندگی در خارجه، مواجهی معادل درآمد هنگفت املاکشان در تهران، اصفهان یا همدان دریافت کنند، جواب صریح رد داده شد. (۱۱)

◀ و اما محمد رضا دبیری در نوشته ای بنام «ایران و گذار از روسهای سفید به تزارهای سرخ» به قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله اشاره نموده که چکیده آن اینست: درباره قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله مطالب له و علیه زیادی گفته و نوشته شده است و جا دارد که از نظر تاریخ دیپلماسی بیشتر به آن پرداخته شود. این قرارداد اگرچه در ایران بنام و ثوق الدوله معروف شده است ولی در حقیقت تماما دست پخت لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس بود. ولی توسط سر پرسى کاکس و حسن و ثوق امضاء شده است.

با استعفای تزار، نیکلای دوم و از هم پاشیدن ارتش دولت موقت کرنسکی و امضای معاهده برست لیتوفسک، قوای روس در ایران بلا تکلیف ماندند و

بتدریج پس از به جای گذاردن مقداری از تجهیزات، به طرف سرحدات روسیه عقب نشینی کردند و جمعی هم به انگلیسی ها پیوستند.

در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۸ براوین، کنسول سابق روسیه تزاری در خوی، بعنوان نماینده غیررسمی دولت روسیه بلشویکی وارد تهران شد. وی یادداشتی از طرف لنین با خود داشت که دولت جدید روسیه از اعمال و رفتار گذشته تزارها معذرت خواهی کرده و وعده جبران مآفات داده بود. مضمون این یادداشت در بین سیاستمداران دموکرات، ارباب جرائد و وطنخواهان با شادمانی منعکس شد. لرد کرزن به زعم خود برای خنثی کردن جو مثبتی که بنفع روسها بوجود آمده بود، با عجله طرحی را ریخت که بر مبنای آن ایران بتواند در قبال افکار کمونیستی مصون مانده و از ثبات برخوردار شود، دارای یک ارتش ملی گردد، خط آهن کشیده شود، بنیه مالی و اقتصادیش تقویت شود و بالاخره جانی بگیرد که بر مبنای تبلیغات لنین، بصورت یک کانون تبلیغات شوروی بر علیه هند در نیاید و بتواند به شریک سازگاری برای بریتانیا در آسیا بدل شود و بطور کلی الگو و ویتربینی با محتوای ارزش های لیبرالیستی غربی در مقابل ملل استعمار زده منطقه باشد که بتواند در آینده با جاه طلبی های بلشویک ها مقابله کند».

وی در ادامه آن می افزاید: «انگلیسها پس از جنگ جهانی اول بازیگر بی رقیب میدان ایران شدند و سپهسالار که با رفتن روسها بی یار و یاور شده بود استعفا داد و وثوق الدوله انگلیسی مآب و امضا کننده قرارداد معروف ۱۹۱۹ به رئیس الوزرائی رسید.

انگلیس بی رقیب و لرد کرزن از طریق رجال انگلوفیل یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله بلعیدن کامل ایران را تدارک دیده بود.

او برای اجرای برنامه هایش سر پرسی کاکس را از بغداد مامور خدمت در تهران کرد. کاکس که به چندین زبان شرقی و خلیقات مردم منطقه آشنائی داشت، مامور مذاکره، تدارک و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ شد.

سر پرسی کاکس در تهران رجال موثر برای این کار را شناسائی کرد و با وعده و پرداخت مبالغی رشوه به آنان، زمینه را آماده ساخت. پرداخت رشوه به

رجال ایرانی را بعدها دولت انگلیس زیر بار نرفت ولی سر پرسی که برای مجموعه ای از تخلفات در انگلیس از جمله کار چاق کنی غیر قانونی برای بعضی از شرکت ها و موسسات انگلیسی محاکمه می شد، در ضمن اعتراف در دادگاه، پرداخت پول به رجال ایرانی را پذیرفت. این مطلب را آمریکایی ها و روسها و فرانسوی ها که از امضای قرارداد ناراضی بودند به مطبوعات و محافل ایران نشت دادند.

توجه به آثار تخریبی جنگ، اولویت دادن و پرداختن به مسائل اجتماعی جهت مصون ماندن از آتش کمونیسم در داخل کشور موجب گردید که بخشی از دولت و مجلس عوام انگلستان به لحاظ تعهدات مالی آن، حاضر و قادر به پذیرفتن قرارداد ۱۹۱۹ نشد. زیرا بازسازی ارتش ایران و ایجاد صنایع و کشیدن راه آهن و دیگر آثار مالی ناشی از تعهدات قرارداد آنها در مقطع بعد از جنگ طاقت فرسا، تعهدات استعماری جدید و بار مالی آن برای رای دهندگان بریتانیایی خسته از جنگ قابل پذیرش نبود.

احساسات ایرانی ها در مخالفت با این قرارداد بر اثر تبلیغات، بسیار جریحه دار شده بود و افکار عمومی و مطبوعات آن را قرارداد تحت الحمایگی ایران، و احمدشاه را بعنوان یک دست نشانده تلقی کرده بودند.

البته مقاومتها و مخالفتهای ملیون و مرحوم مدرس در مجلس شورای ملی ایران، در لغو قرارداد و ثوق الدوله نیز بسیار موثر بودند.

در سالهای بعد از جنگ، استراتژی جهان غرب به رهبری انگلیس و فرانسه، ایجاد رژیمها و کشورهای کوچک و بزرگ در اطراف دولت بلشویکی روسیه و ایجاد یک نوع کمر بند و قرنطینه بهداشتی Cordon Sanitaire برای جلوگیری از سرایت آتش کمونیسم به کشورهای سرمایه داری و اعمار آنان بود. این شبیه همان استراتژی بود که بعد از جنگ دوم جهانی بتوصیه George F. Kennan تحت عنوان دکترین و یا سیاست Containment Policy توسط آمریکا در قبال جهان کمونیست با اندک تفاوتی دنبال شد.

لرد کرزن در نظر داشت برای ملل شرق و جهان سوم الگو و نمونه هائی با معیارها و ارزش های سرمایه داری، در مقابل جذابیت های شعارها و ایدئولوژی کمونیستها برای ملل محروم بوجود آورد. ایران اضطراری ترین مورد و درعین حال مناسب ترین کشور برای ساختن چنین نمونه ای بود و کرزن می توانست به آرزویش جامه عمل بپوشاند.

ضمن اینکه جنگ جهانی اول موجب شد که اهمیت استراتژیک نفت ایران برای صنایع و نیروی دریائی بریتانیا بر همگان آشکار شود و تقبل ریسک و هزینه بیشتری را موجه می کرد.

مسائل و تعهدات مندرج در این قرارداد بسیار شبیه قراردادی بود که پس از جنگ دوم جهانی و بموجب اصل چهار ترومن، آمریکا با ایران بسته بود. قرارداد ۱۹۱۹ موجب می شد که افسران انگلیسی در بسیاری از شئون ایران حضور داشته باشند.

این قرارداد مآلاً تجارت ایران را در انحصار بریتانیا قرار می داد. تجار بازار ایران این محصول نگاه استراتژیک دوسیاستمدار آریستوکرات ایرانی و بریتانیائی (وثوق الدوله و لرد کرزن) را بر نمی تابیدند و لذا به پشتیبانی از دموکرات ها و ملیون در مخالفت با قرارداد پرداختند.

یک هیات مستشاری نظامی انگلیسی مرکب از سرلشگر دیکسون، سرتیپ آیرون ساید، کلنل اسمایلز و کلنل اسمیت و چند افسر انگلیسی دیگر وارد شدند و در وزارت جنگ و ژاندارمری شروع بکار کردند.

بهر حال ایرانیان اجازه ندادند که خواسته های لرد کرزن و بریتانیا تحقق یابد. البته در پارلمان انگلیس هم با این قرارداد مخالفت شد. نمایندگان مجلس عوام حداقل در روش با آمال و آرزوهای لرد کرزن با او شریک نبودند و بیشتر نگران و مخالف هزینه های مالی حفظ قدرت انگلستان در شرق بودند.

بموازات همه اینها، مخالفت آمریکا با این قرارداد و صدور اعلامیه در مخالفت با آن، آزردهی و نارضائی فرانسوی ها از به بازی گرفته نشدن و ترس از عکس العمل شوروی در لغو این قرارداد بی تاثیر نبودند.

در رابطه با تحولات ایران، دولت انگلیس، هجوم روسها به گیلان را نادیده گرفت و نتوانست و نخواست به تقاضای استمداد دولت ایران پاسخ دهد. و در عمل قرارداد نادیده گرفته شد.

دولت مسکو نیز این حمله را انکار کرد و آن را به آذربایجان منتسب دانستند. این شگرد قبلا هم در کنگره ملل شرق در باکو بکار گرفته شد بود. آنها نه مدلول کنگره باکو را برسمیت شناختند و نه آنرا نفی و انکار نمودند ولی به آن در بالا ترین سطح پیام و نماینده فرستادند. بدین ترتیب هم در جهت توسعه روابط دیپلماتیک رسمی با ایران کوشیدند و هم فعالان چپ در ایران را بی انگیزه نکردند.

اینها در شرائطی بود که انگلیسی ها بموجب قرارداد مدعی بودند تنها حامی قانونی ایران درقبال تهاجم خارجی می باشند. تا اینکه دولت در مجلس عوام در ۲۲ ماه مه ۱۹۲۰ اعلام کردند که " دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا هیچگونه تعهدی برای دفاع از ایران بموجب قرارداد ۱۹۱۹ ندارد."

بدین ترتیب فاتحه قرارداد خوانده شد. ولی جالب است گفته شود که اعلام رسمی لغو قرارداد بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹ توسط سید ضیاء الدین طباطبائی نخست وزیر کابینه صد روزه معروف به کابینه سیاه، برای ایجاد محبوبیت برای وی با ارسال یادداشتی صورت گرفت. سفارت انگلستان هم ظرف چهار روز طی یادداشت جوابیه فسخ قرارداد را تایید کرد.

بهر حال داغ ننگ قرارداد وثوق الدوله رشوه ای که او و نصرت الدوله و صارم الدوله " مادر گش " گرفته بودند، برایشان باقی ماند. وثوق الدوله پس از برملا شدن رشوه گیری وی از انگلیس ها، منفور عام و خاص شده بود.

بطوری که می گویند روزی فردی در بهارستان در ورودی مجلس، گریبان او را در میان جمع گرفته بود و با اشاره به چند صد هزار تومان رشوه ای که او و وزرایش به جیب زده بودند فریاد می زد که: سازده، ای بی انصاف! .. ای خائن

!.. تو خجالت نکشیدی که کل نفوس ایران را نفری یک قران به انگلیسها فروختی؟! وثوق الدوله هم که هر کمبودی داشت در پر روئی و حاضر جوابی کم نمی آورد، با خونسردی گفته بود: "بیخودی داد نزن! من سر انگلیسها را کلاه گذاشتم، تو ده شاهی بیشتر نمی ارزی!)" (۱۲)

« دو سال بعد از شکست قرار داد لرد کرزن به وزیر مختار جدید بریتانیا در تهران (سرپرسی لرن) با لحن خصمانه بوی اندرز داد که چگونه با ملت ایران رفتار کند:

«.... این مردم (مردم ایران) به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ما کاری نمی توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه شوند و قدر ما را بدانند. هر بدبختی و زیانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند.... هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی و ایرانیان فهمیده، صاحب تمیز، و میهن پرست را پیدا کنی و ایران را به کمک آنها برای مقابله با خطراتی که تهدیدش می کنند مجهز سازی. مباد اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی. وزراء و رجال معلوم الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله سگها رسمشان این است که می آیند و استخوانی می ربایند و می روند! اما هیچکدام اهمیت خاصی ندارند.» (۱۳) (II)

◀ توضیحات و مآخذ:

I - « زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه » تألیف و نگارش حسین مکی - مؤسسه انتشارات امیر کبیر - ۱۳۵۷ - صص ۷۵ - ۲۷

II - «دوتن از افسران ارتش حاضر نشدند پای گزارش کمیسیون را امضاء کنند»

پی نوشت ها:

۱- سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، نوشته دکتر هوشنگ صباحی، ترجمه پروانه ستاری نشر گفتار - تهران ۱۳۷۹ - ص ۶

۲- جعفر مهدی نیا - نخست وزیران ایران (۵) - زندگی سیاسی محمد علی فروغی - انتشارات پانوس - ۱۳۷۱ - ص ۵۳۸

۳ - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - «بر کشور ما چه گذشته است ؟ » انتشارات علمی - ۱۳۷۹ - صص - ۲۵ تا ۵۸

۴ - « آشنایی با قرار داد ۱۹۱۹ » ، همشهری آنلاین - سه شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۱ -

۵ - دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی - «سیمای احمد شاه قاجار - جلد اول» نشر گفتار - ۱۳۷۵ - صص ۱۸۹ - ۱۹۲

۶- همانجا - صص ۱۹۶ - ۱۹۲

◀ کلنل فضل الله خان آق اولي

- فضل الله خان آق اولي فرزند امان الله خان طبیب در سال ۱۲۶۵ شمسی در اصفهان متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی به فرانسه رفت. تحصیلات عالی نظامی را در آنجا به پایان رسانید. در موقع انقلاب مشروطیت به ایران مراجعت کرد و در زمان مستشاری شوستر وارد خدمت در ژاندارمری کل کشور شد و به معاونت ژاندارمری خزانه منصوب شد. بعد از رفتن شوستر از ایران، ژاندارمری خزانه از ژاندارمری کل کشور جدا شد و کلنل آق اولي به معاونت و آجودانی آن دو انتخاب گردید. با ژنرال پارلمارسن همکاری داشت و برای خلع سلاح عشایر لرستان به آن منطقه اعزام گردید. در مراجعت به سمت معاونت و آجودان ژنرال فرمانده کل ژاندارمری ایران انتخاب شد. با شروع جنگ جهانی اول و رفتن افسران سوئدی، کلنل آق اولي مأمور خدمت در ژاندارمری یزد گردید و مدتی در استانهای دیگر از جمله مازندران به خدمت مشغول گردید. موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ کمیسیون مختلطي از افسران ایرانی و انگلیسی تشکیل شد که چون کلنل فضل الله خان به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط داشت، برای همکاری با ژنرال دیکسون رئیس کمیسیون انتخاب گردید. ولی از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ناراضی بود و تحمل نمی کرد که افسران ایرانی زیر دست افسران انگلیسی باشند. با بررسی اسناد و مدارک نامه ای نوشت و اظهار داشت که مسئول انتحار من کسی نیست و در سن ۳۴ سالگی خود کشتی کرد. منزل او توسط افسران ایرانی و انگلیسی بازرسی شد و اسناد و مدارک را بردند. خود کشتی کلنل فضل الله خان در آن روزها موجب سر و صدای زیادی شد و در بهم خوردن قرارداد ۱۹۱۹ اثر بسیار مثبتی داشت.



کلنل فضل‌الله خان آق‌اولی

ضدیت عملی با قرارداد یا جوانمردی

عبدالله مستوفی در باره سرتیپ فضل الله خان در کتاب « شرح زندگانی من » جلد سوم اینگونه شرح می کند: یکی از واقعات گردش عید ۱۲۹۹ که همان روز عید اتفاق افتاد، انتحارسرتیپ فضل الله خان آقولی، افسر رشید امنیه بود. فضل الله خان و فرج الله خان برادر کوچکترش همانها بودند که بمعرفی آقای بینش، من آنها را برای خدمت در ژاندارمری مالیه، به ماژور استکس معرفی کرده بودم. بعد از آنکه شوستر آمریکائی رفت و ژاندارمری مالیه سر نگرفت، عده‌ای را که ماژور انگلیسی جمع‌آوری کرده بود، تحویل کنل یالمارس، رئیس ژاندارمری مملکتی دادند. فضل الله خان افسر رشید فهمیده‌ای از کار درآمده بود.

نمیدانم مهاجرت کرد یا نه، در هر حال همه او را دوست میداشتند، و آینده درخشانی برای او پیش‌بینی میکردند. در کابینه وثوق الدوله اکثر نقشه‌های توسعه امنیه بتوسط او انجام میشد. گذشته از مزایای اخلاقی و معنوی، از حیث قامت و قواره هم مرد برارنده‌ای بود.

خودکشی این افسر آرام باوقار متین، که باید همه‌گونه امیدواری بآینده و زندگی و ریاست و قدرت داشته باشد، همه‌کس را بحیرت افکند. اگرچه همانروزها هم مردم حدس میزدند ولی بعدها معلوم شد، که این انتحار بسبب اطلاع یافتن از چگونگی تشکیلات قشونی آینده کشور بوده است که افسر نجیب وطن‌پرست نتوانسته است خود را بآن راضی کند و چون خود در کمیسیون نقشه انگلیسها برای قشون آینده ایران وارد، و یکی از اعضاء بوده، قبل از تصویب و امضای نقشه، انتحار کرده، و با این ضدیت عملی، خود را از زندگی سراپا ننگ آینده خلاص نموده است.

در تشییع جنازه او، چه از طرف مقامات دولتی و چه از طرف مردم، که سبب این واقعه را بخوبی حس کرده بودند، تجلیل فراوانی بعمل آمد. نامش زنده جاوید باد.

- عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» جلد سوم، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه - نشر: تهران: زوار،- ۱۳۷۷، ص ۱۲۰
- ۷ - نگاه کنید به دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی - «سیمای احمد شاه قاجار - جلد اول»، ص ۱۹۶ - سند شماره ۱۳ - شماره ۷۱۷ در مجموعه اسناد (نامه مورخ سیزدهم اوت / ۱۹۱۹ لرد کرزن به سر جرج گراهام (پاریس) صص ۴۲ تا ۴۵
- ۸ - همانجا، صص ۲۲۳ - ۲۲۲ - سند شماره ۱۶ در همین مجموعه (- شماره ۷۲۰ در مجموعه اسناد) تلگراف مورخ چهاردهم اوت / ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس به لرد کرزن صص ۴۶ تا ۴۷
- و نگاه کنید به:
- سند شماره ۶ (برابر با سند شماره ۷۱۲ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا) تلگراف مورخ یازدهم اوت ۱۹۱۹ لرد کرزن به سرپرسی کاکس که در آن آمد است: جناب وزیر عطف به تلگرافهای مورخ نهم و دهم اوت جنابعالی:
- ۱ - پایان موفقیت آمیز مذاکرات مربوط به عقد قرارداد ایران و انگلستان را که در کلیه شئون و مراحل آن با یک چنین لیاقت فوق العاده شرکت و نظارت داشته اید، از صمیم قلب تبریک می گویم.
- ۲ - از اینکه امضای قرارداد را برای تغییر دادن یکی دو کلمه در متن آن که از طرف وثوق الدوله پیشنهاد شده بود، به تأخیر نینداخته اید، ممنونم و عملتان را در این مورد تصویب می کنم.
- ۳ - نسبت به انتشار متن قرار داد، در یکی از تلگرافهای اخیرتان اشاره شده است که دولت ایران می خواهد سه فقره از این اسناد را انتشار دهد. خواهشمندم بیدرنگ تلگراف کنید این اسنادی که حکومت ایران در صدد انتشار آنهاست، کدام است؟

تصور می‌کنم متن دو فقره قرارداد (قرارداد اصلی - قرارداد وام) و نیز نامه ای که به نخست وزیر ایران نوشته‌اید (مربوط به خواسته های ایران در باره تغییرات مرزی) به هر حال باید منتشر شوند. ولی نامه شماره ۴ و ۵ (تضمین نامه هایی که به شاه و ارگان ثلاثه داده شده است) بهتر است محرمانه تلقی گردد. نسبت به نامه شماره ۲ (مطالبات دولتین ایران و انگلستان از همدیگر) من برای انتشارش مانعی نمی‌بینم. لطفا اعلام کنید دولت ایران برای خودش در این باره چه اقدامی کرده است، یا چه اقدامی در نظر دارد بکند؟ (همانجا - صص ۳۲ تا ۳۳)

۹ - همانجا - (سند شماره ۴) (جزء ضمایم سند شماره ۷۳۴) نامه مورخ نهم اوت / ۱۹۱۹ سر پرسى كاكس به وثوق الدوله - صص ۳۰ تا ۳۱

۱۰ - همانجا - (سند شماره ۴)

۱۱ - همانجا - سند شماره ۵ (جزء ضمایم سند شماره ۷۳۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا) رونوشت سه فقره نامه، نامه ای که در تاریخ نهم اوت / ۱۹۱۹ (روز امضاء قرارداد) به امضای سر پرسى كاكس وزیر مختار بریتانیا در تهران و هر کدام از سه وزیر امضاء کننده قرارداد (میرزا حسن خان به وثوق الدوله نخست وزیر - اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارائی - و فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه) تسلیم شده است. - - صص - ۳۱ تا ۳۳ - و نگاه کنید به صص ۱۵ تا ۴۷ همان منبع.

۱۲ - منبع: دیپلماسی ایرانی یکشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۶

۱۳ - دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی - «سیمای احمد شاه قاجار - جلد اول» نشر گفتار - ۱۳۷۵ - صص ۲۹۳ و نگاه کنید بهمین کتاب صفحات ۱۹۳ تا ۲۲۹

◀ میرزا حسن وثوق‌الدوله

میرزا حسن‌خان معروف به «وثوق‌الدوله» پسر میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه و نوه پسر سید محمد قوام‌الدوله آشتیانی در فروردین ۱۲۵۴ هجری شمسی دیده به جهان گشود. میرزا حسن از هفت سالگی به فرا گرفتن درس فارسی و مقدمات عربی پرداخت و در جوانی در مدرسه مروی قسمتی از فلسفه را نزد شیخ علی نوری و قسمتی از فقه را نزد سیدعبدالکریم لاهیجی فرا گرفت و سپس به آموختن زبان فرانسه و تتبع در ادبیات فارسی پرداخت و علوم ادبی را از میرزا احمد گلپایگانی آموخت.

در تیرماه ۱۲۷۴ شمسی بود که به همراه پدرش که مستوفی آذربایجان بود، نزد ناصرالدین شاه رفت. معلومات و استعداد او در جوانی توجه شاه را به خود جلب کرد و این باعث شد فرمان استیفای آذربایجان و لقب «وثوق‌الدوله» به او داده شود. از این دوره وی نیز در شمار مستوفیان درآمد، با پدرش به همکاری پرداخت و در همین سال‌ها با «دوشیزه مریم»، دختر آصف‌الدوله ازدواج کرد.

همگام با مشروطه و نمایندگی مجلس

وثوق‌الدوله بعد از انقلاب مشروطه حضور مستمری در سیاست داخلی داشت. او از آغاز نهضت، گرایشی به نهضت و اعتقاد به برقراری حکومت پارلمانی داشت و نیز به وسیله برادر خود که منشی مخصوص شاه بود آگاهی‌های بیشتری از روند و پیشرفت نهضت به دست می‌آورد و با این حرکت همراه شده و از سوی صنف بازرگان به نمایندگی تهران انتخاب شد. در نخستین انتخابات هیات رییس مجلس شورای ملی که در آن صنایع‌الدوله وکیل صنف اعیان به ریاست مجلس شورای ملی برگزیده شد، وثوق هم به عنوان نایب رییس اول مجلس انتخاب شد و تا پایان دوره اول مجلس شورای ملی این مقام را داشت. وی علاوه بر نایب رییس مجلس، ریاست کمیسیون بودجه و مالیه را هم

برعهده داشت و در تنظیم و تصویب برنامه‌های اصلاحی نقشی اساسی ایفا کرد. کمیسیون دارایی در مجلس اول اهمیت خاصی داشت چرا که مسئول جرح و تعدیل حقوق و مستمری‌ها بود. وثوق در دوران ریاست این کمیسیون با دوراندیشی و تدبیر خاصی توانست مبالغ زیادی از مستمری و حقوق افراد و درباریان را کسر کند و در حقیقت تعدیل بودجه را به مرحله اجرا درآورد، البته نقش تقی‌زاده نیز در این امر بی‌تأثیر نبود. بعد از استعفای صنیع‌الدوله از ریاست مجلس، وثوق‌الدوله کاندیدای این مقام بود، ولی بیش از سی رأی نیاورد و احتشام‌السلطنه به ریاست رسید. پس از به توپ بسته شدن مجلس و آغاز دوره استبداد صغیر، وثوق‌الدوله منزوی شد و اوقات خود را بیشتر به مطالعه می‌گذراند اما همچنان ارتباطش را با مشروطه‌خواهان حفظ کرد.

دوران فتح تهران و ریاست بر هیات مدیره موقت

بعد از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان و خلع محمدعلی شاه قاجار از قدرت، هیاتی ۲۰ نفره به نام «هیات مدیره موقت» در کاخ شمس‌العماره شروع بکار کرد، قدرت را در اداره امور کشور به دست گرفت و وثوق‌الدوله به ریاست این هیات برگزیده شد. کمیسیون مزبور تصمیمات زیادی اتخاذ کرد که از آن جمله می‌توان به انتخاب عضدالملک به نیابت سلطنت و تعیین یک هیات وزیران موقت برای گردش کارها و ایجاد نظم در کشور اشاره کرد. کمیسیون عالی از میان خود پنج نفر را انتخاب کرد تا به حساب محمدعلی میرزا رسیدگی و موجبات خروج او را از ایران فراهم نمایند.

وثوق‌الدوله ریاست هیات پنج نفری را عهده‌دار شد و همه روزه به اتفاق حکیم‌الملک، حسینقلی نواب، مشارالسلطنه و وثوق‌الدوله در سفارت روس واقع در

زرگنده حضور یافته، با محمدعلی میرزا درباره مسائل مبتلابه مذاکره می‌کردند. چرچیل نایب سفارت انگلیس و بارونوسکی مستشار سفارت روس هم ناظر این گفت‌وگوها بودند. وقتی مذاکرات هیات با محمدعلی میرزا پایان یافت و شاه مخلوع و نزدیکان وی تهران را به قصد روسیه ترک کردند هیات عالی منحل شد و یک هیات مدیره جای آن را گرفت و وثوق‌الدوله ریاست هیات مدیره را عهده‌دار گردید و در پی منحل شدن این هیات مدیره موقت به مقام وزیر دادگستری وقت رسید.

انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی پس از فتح تهران به صورت دو درجه‌ای در تمام شهرهای ایران آغاز شد. در این انتخابات وثوق‌الدوله از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در نخستین روزهای اولیه مجلس، وثوق‌الدوله چندین نطق مهم ایراد کرد و از خدمات کلیه کسانی که در راه اعاده مشروطیت مجاهدت کرده بودند سخن گفت و از مجلس خواست تا به آن‌ها لوحه سپاس بدهند. در مهرماه ۱۲۸۸ از طرف مجلس شورای ملی محمدولی خان سپهدار تنکابنی به رییس‌الوزرای انتخاب شد و پس از چند روز وزیران خود را به مجلس معرفی کرد. در این معرفی وثوق‌الدوله به سمت وزیر عدلیه تعیین شد. این کابینه چهار بار ترمیم شد و در ترمیم‌های بعدی سمت وثوق‌الدوله تغییر کرد و به وزارت مالیه منصوب شد. سپهدار پس از یک سال زمامداری در اثر اختلاف با بختیاری‌ها از کار کناره گرفت و عضدالملک، مستوفی‌الممالک را به ریاست دولت برگزید. در این کابینه وثوق‌الدوله سمتی نداشت. جانشین مستوفی، سپهدار بود و سپهدار در آخرین ترمیم کابینه خود وثوق‌الدوله را به سمت وزارت داخله منصوب کرد. بعد از سپهدار نوبت به صمصام‌السلطنه بختیاری رسید که پنج بار کابینه خود را ترمیم کرد. در تمام پنج نوبت ترمیم میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله وزارت امور خارجه را برعهده گرفت. در این کابینه وثوق‌الدوله

علاوه بر مقام وزارت مغز متفکر و کارگردان نایب نخست‌وزیر بود و در تمام جلسات مجلس نظریات دولت را درباره مسائل مملکت تشریح می‌کرد.

در این کابینه دولت روسیه تزاری اولتیماتومی بربنای سه اصل به دولت ایران داد و دو روز مهلت برای اجرای آن قائل شد. یکی از اصول اولتیماتوم اخراج مورگان شوستر آمریکایی خزانه‌دار کل بود. برای بحث و اتخاذ تصمیم درباره این معضل جلسات مجلس شب و روز به صورت علنی و خصوصی تشکیل می‌شد و وثوق‌الدوله پاسخگوی تمام نطق‌ها بود. در آن ایام نطق وطن‌پرستانه شیخ محمد خیابانی در مردم تأثیر فراوانی کرد به طوری که دستجات مختلف علیه روسیه تظاهرات شدید کردند. سرانجام مجلس از بین خود پنج نماینده انتخاب کرده، به اتفاق هیات دولت اولتیماتوم را پذیرفتند و مجلس نیز منحل شد. در کابینه میرزا محمدعلی‌خان علاء‌السلطنه که بلافاصله بعد از صمصام‌السلطنه تشکیل شد کماکان وزارت امور خارجه به عهده وثوق‌الدوله قرار گرفت، ولی پس از چندی در دولت تزلزل ایجاد شد و وثوق وزارت را رها کرده به اروپا رفت. پس از بازگشت از اروپا در کابینه مستوفی به وزارت مالیه انتخاب شد. وثوق‌الدوله در این سمت سازمان جدیدی برای وزارت مالیه طرح و آن را پیاده کرد و تمام مشاغل حساس و کلیدی را به خویشاوندان خود سپرد.

نخست‌وزیر دوران بی‌ثباتی

وثوق‌الدوله اولین بار در سال ۱۲۹۵ هجری شمسی که کشور را بی‌ثباتی فرا گرفته بود از طرف احمدشاه قاجار مأمور تشکیل کابینه شد، در این زمان بین کشورهای انگلیس و آلمان در جنوب ایران بر سر منافع استعماری جنگ در گرفت، که منجر به پیروزی انگلیسی‌ها شد و به خاطر آن مردم زیادی کشته و

مجروح شدند. به دستور وثوق‌الدوله در این زمان دوره چهارم مجلس شورای ملی تشکیل شد و تفنگدارانی که در جنوب به کمک انگلیسی‌ها تشکل یافته بودند، منظم‌تر شده و بنام «پلیس جنوب» معروف شدند.

در آن ایام نیروهای نظامی دولت عثمانی بخش عظیمی از ایران را اشغال کرده بودند و قصد حمله به تهران و تصرف آن را داشتند. وزرای مختار روس و انگلیس طی یادداشتی به وزارت امور خارجه قصد خروج خود را از تهران اعلام و توصیه کردند شاه نیز باید تهران را ترک کند. انتشار این خبر موجب شد اصناف و تجار مغازه‌های خود را تعطیل و در مساجد تهران اجتماع کرده و به حرکت شاه به خارج از تهران اعتراض کنند.

شاه جلسه مشورتی تشکیل داده و نظر استصوابی آن‌ها را جویا شد. هیات مشورتی رأی به ابقاء شاه در تهران داد. وثوق‌الدوله در مقابل اوضاع آشفته آن روزتاب مقاومت نیآورده استعفا داد و احمدشاه، علاء‌السلطنه را به رییس الوزرای برگزید و او نیز از زیر بار مسوولیت شانه خالی کرد. مجدداً احمدشاه متوسل به وثوق‌الدوله شد و او ناگزیر رییس‌الوزرای را پذیرفته و کابینه خود را تشکیل داد و وزرای خود را معرفی کرد. در نخستین روزهای زمامداری وثوق‌الدوله کمیته‌ای به نام «کمیته مجازات» موجودیت خود را اعلام و برنامه خود را اعدام انقلابی خائنین کشور اعلام کرد و مرتباً شبنامه‌هایی در مورد ترور افراد انتشار می‌داد. قصد این کمیته از بین بردن وثوق‌الدوله و نزدیکان او بود. این کمیته موفق شد در مدت کوتاهی میرزا اسمعیل‌خان مدیر انبار غله دولتی، کریم دوانگر تروریست کمیته، منتخب‌الدوله خزانه‌دار و کفیل وزارت مالیه، عبدالحمیدخان متین‌السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید و میرزا محسن مجتهد معروف و متنفذ تهران و دوست نزدیک وثوق‌الدوله را به قتل برساند.

و ثوق الدوله مجموعاً ۱۱ ماه رییس‌الوزراء بود. وی فرمان انتخابات دوره چهارم را صادر و انتخابات بعضی از شهرها از جمله تهران را آغاز کرد. تقریباً در دوران زمامداری او ۶۵ نفر برای مجلس چهارم انتخاب شدند و در همان ایام نیکلای دوم امپراطور روسیه و پادشاه لهستان از تاج و تخت سلطنت استعفا کرد و اوضاع روسیه دستخوش هرج و مرج انقلاب شد. و ثوق الدوله هیاتی را به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد برای مذاکره و عقد قرارداد به روسیه فرستاد. این هیات اوضاع روسیه را به ایران گزارش داده و دولت ایران بر مبنای آن گزارش‌ها رویه‌ی خود را نسبت به وضع وجود روسیه اتخاذ کرد. و ثوق الدوله پس از کناره‌گیری از ریاست دولت چندی بی‌کار بود تا در آبان ماه ۱۲۹۶ در کابینه سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزیر علوم و اوقاف شد، ولی حزب دموکرات آذربایجان به زعامت شیخ محمد خیابانی به عضویت وی و برادرش قوام‌السلطنه در کابینه اعتراض کرده، خواستار اخراج آن‌ها از دولت شدند. دولت عین‌الدوله هم پس از دو ماه از کار کناره گرفت. پس از او به ترتیب مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه رییس‌الوزراء شدند تا بار دیگر نوبت به و ثوق الدوله رسید.

دومین دوره رییس‌الوزرایی و سرکوب کمیته مجازات

در تیرماه ۱۲۹۷ مطبوعات کشور طی مقالاتی که در زمینه‌ی پایان یافتن جنگ جهانگیر اول در روزنامه‌های خود منتشر می‌کردند، توجه شاه را به یک دولت قوی و مصمم که بتواند علاوه بر ایجاد نظم و امنیت در مملکت حقوق و خسارات از دست رفته ایران در جنگ را استیفا کند جلب و کم و بیش از یک نخست‌وزیر مقتدر و قوی یاد می‌کردند. سپس مقالات روزنامه‌ها تبدیل به تشکیل اجتماعات شد و عده‌ای از روحانیون به رهبری سیدحسن مدرس، حاج آقا جمال و سیدمحمد

امامی (امام جمعه تهران) در مرقد حضرت عبدالعظیم شهر ری تحصن اختیار نموده، با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی خواستار عزل صمصام‌السلطنه شدند. دامنه مخالفت با زمامداری صمصام ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. در نتیجه بازار تهران از اصناف و تجار مغازه‌های خود را تعطیل کرده و شرط بازگشت به شغل خود را عزل صمصام‌السلطنه اعلام کردند. احمدشاه در قبال اجتماعات و تعطیل اصناف در مقابل خواسته آن‌ها سر تسلیم فرود آورد و صمصام‌السلطنه را از رییس‌الوزاری عزل و وثوق‌الدوله را به جای او نشانید. صمصام برای مبارزه با احمدشاه و اعتراض به عزل خود حکومت نظامی و کاپیتولاسیون و قرارداد لیانازوف را لغو کرده و بنای معارضه با شاه را گذاشت، ولی وثوق‌الدوله به سرعت کابینه خود را تشکیل داد و امور کشور را به دست گرفت.

اولین اقدام وثوق‌الدوله دستگیری کلیه اعضاء کمیته مجازات بود. دادگاه جنایی فوراً تشکیل و محاکمه آغاز و حکم لازم صادر شد. در نتیجه چهار نفر از اعضاء کمیته اعدام و بقیه به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند. وی در گام بعدی راه‌های کشور را که پر از راهزن و غارتگر شده بود پاکسازی و امنیت را در بیشتر مناطق برقرار کرد.

در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان جنگلی در شمال کشور به وقوع پیوست. با وجود تلاش‌های وثوق‌الدوله، وی در سرکوبی قیام گیلانی‌ها ناموفق بود و این نهضت تا بعد از نخست‌وزیری وی نیز ادامه یافت. وثوق‌الدوله از همان ابتدای نخست‌وزیری برای اینکه بتواند دولت باثباتی داشته باشد از انگلیس‌ها کمک مالی گرفت. در این دوره همچنین ایران برای اولین بار به مجمع جهانی ملل دعوت شد. اما مهم‌ترین کار وثوق‌الدوله در این دوره بستن قرارداد ۱۹۱۹ میلادی با دولت انگلستان بود که بر اساس آن

ایران به تحت‌الحمایگی این دولت درآمد. گفته می‌شد وثوق‌الدوله برای بستن این قرارداد پول هنگفتی نیز از دولت انگلستان به عنوان رشوه دریافت کرد و به خاطر این خدمتی که برای دولت انگلستان انجام داد تا آخر عمرش در حفظ جان و مال او و کسانش، بیشتر از هر کس دیگر کوشش و حمایت صورت گرفت.

انگلیسی‌ها سعی داشتند او را سال‌ها برای رسیدن به اهداف خود در این پست حفظ کنند، اما سرانجام با کارشکنی روس‌ها و مخالفت زیادی که در داخل با او به خاطر بستن قرارداد ۱۹۱۹ میلادی شد و پس از آنکه در جریان کوشش برای تصویب این قرارداد متهم به دریافت رشوه از دولت انگلیس شد، احمدشاه به اجبار او را از نخست‌وزیری برکنار کرد.

از نمایندگی مجلس تا مرگ در سکوت

بعد از آنکه وثوق‌الدوله در تیرماه سال ۱۲۹۹ هجری شمسی از نخست‌وزیری عزل شد، به جای او مشیرالدوله مأمور تشکیل هیات دولت شد، وثوق‌الدوله عازم اروپا شد و سال‌ها در لندن و پاریس بسر برد تا اینکه در ۱۳۰۴ هجری شمسی به ایران بازگشت.

وثوق‌الدوله در خرداد ۱۳۰۶ در کابینه حسن مستوفی به سمت وزیر مالیه تعیین و معرفی شد و در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی به نمایندگی از تهران انتخاب گردید. در شهریور ۱۳۰۶ در ترمیم کابینه به وزارت عدلیه منصوب شد و دکتر مصدق وکیل مجلس بر صلاحیت او به خاطر امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایراد گرفته و او را صالح برای وزارت ندانست. وثوق‌الدوله در پاسخ مصدق نطق مهمی ایراد و به دنبال وی مدرس بیاناتی ایراد کرد.

و ثوق الدوله در بهمن ماه ۱۳۰۶ از کابینه خارج شد و جای خود را به علی اکبر داور داد و چون به نمایندگی انتخاب شده بود به پارلمان رفت. در دوره هفتم بار دیگر از تهران به وکالت رسید و در غالب سفرهای رضاشاه به اطراف کشور او را همراهی می کرد. و ثوق پس از خاتمه مجلس هفتم وکیل نشد و غالباً در تهران و اروپا به سر می برد. در ۱۳۱۵ به جای ذکاءالملک فروغی به ریاست فرهنگستان منصوب شد و قریب سه سال در رأس فرهنگستان باقی ماند تا اینکه کندی کار در ۱۳۱۸ موجب برکناری وی شد و و ثوق الدوله باز به اروپا رفت. وی در ۱۳۲۱ به ایران بازگشت و نامزد سفارت ایران در آمریکا شد، ولی برای او از ترکیه پذیرش رسید که آن را نپذیرفت و به ثبت دادن زمین های اطراف سلیمانیه پرداخت و با استفاده از قدرت برادرش برای تمام آنها سند مالکیت گرفت.

حسن و ثوق الدوله که در اواخر عمر حافظه خود را از دست داده بود، در باغ سلیمانیه زندگی می کرد تا اینکه سرانجام در بهمن ماه ۱۳۲۹ درگذشت. وی را در مقبره خانوادگی واقع در قم دفن کردند و تمام دارایی اش میان هفت دختر و یک پسرش تقسیم شد.

منابع:

شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، نشر زوار

و ثوق الدوله، ابراهیم صفایی، نشر کتاب سرا

رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، نشر جاویدان

و ثوق الدوله، رحمان فتاح زاده، پژوهشکده باقر العلوم

◀ دکتر جواد شیخ الاسلامی : میرزا حسن خان وثوق الدوله

دکتر جواد شیخ الاسلامی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران درباره «میرزا حسن وثوق الدوله» می نویسد: اوفزند ارشد میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه پسر میرزا محمد قوام الدوله، پسر میرزا تقی قوالدوله، پسر آقا هاشم آشتیانی، پسر آقا محسن آشتیانی و خواهرزاده حاج میرزا علی خان امین الدوله (صدر اعظم مشهور مظفر الدین شاه قاجار) بود که در ماه ربیع الاول ۱۲۹۲ هجری ثمری (= ۱۸۷۵ میلادی) در تهران پا به عرصه وجود گذاشت. آقا محسن آشتیانی (جدّ اعلاّی این خانواده) چهار پسر داشت که سه تن از آن ها در رأس سلسله از رجال و ناموران برجسته ایران قرار دارند:

۱ - فرزند ارشد آقا محسن، میرزا کاظم آشتیانی است که جدّ اعلاّی میرزا هدایت وزیر دفتر و سه تن از نخست وزیران ایران در قرن کنونی (میرزا حسن مستوفی الممالک - دکتر متین دفتری - دکتر مصدق) می باشد.

۲ - دومین فرزند آقا محسن، میرزا هاشم آشتیانی است که در رأس شاخه دیگری از این خانواده قرار دارد. در جزء نواده های مشهور میرزا هاشم، از وثوق الدوله، قوام السلطنه (نخست وزیران سابق) سرتیپ ارفع، و شکوه الملک می توان نام برد.

۳ - سومین فرزند آقا محسن، آقاسی بیگ است که میرزا شفیع صاحب دیوان، وثوق السلطنه داور، و دکتر احمد فرهاد معتمد، از احفاد و نواده های وی هستند.

۴ - فرزند چهارم آقا محسن (به نام آقای رحیم) ظاهراً اولادی نداشته است زیرا در شجره نسب این خانواده نامی از اعقاب او دیده نمی شود.

و ثوق الدوله تحصیلات معمول زمان خود را از پارسی و عربی و ریاضی و انشاء و استیفا و حکمت و فقه و اصول و ادبیات و حسن خط (که هنر اخیر بالاخص برای مستوفیان آن دوره از اهمّ ضرورت شمرده می شد) در خانه پدری و در نزد اساتید بزرگ آن زمان فرا گرفت و مخصوصاً مدتی زیر دست دانی اش میرزا علی امین الدوله کارکرد و با عادات و سلیقه کشورداری او از نزدیک آشنائی یافت. در ۲۲ سالگی به فرمان ناصرالدین شاه چای پدر را در مستوفی گری ایالت آذربایجان گرفت و ملقب به وثوق الملک شد. چند سال بعد (در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه) لقبش را از وثوق الملک به وثوق الدوله تبدیل کردند و با همین عنوان تا آخر عمر مشهور بود.

در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ هجری قمری) که انتخابات مجلس صنفی بود از طرف تهران به نمایندگی انتخاب و پس از چندی به عنوان نایب اول در نخستین دوره مجلس شورای ملی ایران برگزیده شد. در دوره استبداد صغیر (پس از کودتای ۱۹۰۸ که محمد علی شاه مجلس را بست) اجباراً از سیاست گنار رفت اما کسی متعرضش نگردید. پس از فتح تهران به دست مشروطه خواهان، عضویت هیئت مدیره (حکومت موقت ایران) درآمد و سپس در کابینه سپهدار محمد ولی خان تنکابنی وزیر دارائی شد. ترقیات دولتی اش از این تاریخ به بعد سریع، مکرر، و مداوم بود. یک بار وزیر فرهنگ و دو بار وزیر دادگستری، دو بار وزیرکشور، چهار بار وزیر دارائی، شش بار وزیر خارجه شد، و دوبار هم به مقام نخست وزیری رسید. (در دوره دوم نخست وزیری اش بود که قرار داد نافرجام ۱۹۱۹ را با انگلیسیها امضا کرد).

چنانکه اشاره کردیم قضاوت در باره وثوق الدوله کاری است بس دشوار. در اینکه در بستن قرارداد ۱۹۱۹ اشتباه کرد و از هول حلیم به دیگ افتاد جای هیچ گونه تردید نیست. اما با قضاوت مرحوم بامداد در باره وی هم نمی توان

همین طور بی قید و شرط موافقت کرد. او در تاریخ رجال ایران (جلد اول - ص ۳۵۱) می نویسد:

... وثوق الدوله مردی بود با سواد، با هوش، نویسنده، ناطق، فعال، پرکار (تا اینجا عین حقیقت را گفته) ولی به تمام معنی خائن و نادرست که گفته سنائی: چو دزدی با چراغ آید گزیده تربود کالا، کاملاً در باره اش صادق است... رجالی که در این صد و پنجاه سال اخیر صدر اعظم، یا نخست وزیر ما شده اند اکثراً مردمانی لایق و با نبوغ و با استعداد بوده اند. اما چون بدبختانه ملّتی در کار نبوده که در صورت کشف شدن اعمال خطا، جرم، جنایت، یا کارهای نامجاز، از آنها باز خواست کند و کیفرهایی را که سزای ارتکاب این قبیل اعمال است در کف دستشان بگذارد، نیز از این جهت که ملت ایران در عرض سالهایی که این قبیل اشخاص مصدر کار بوده اند میان قدرت دو حریف پر زور و پر خدعه (انگلستان و روسیه) مانند گندمی که بین دو سنگ آسیاب افتاده باشد خرد و لاش بوده و اراده ای از خود نداشته است، رجال سود جوی و جاه طلب ایران به جای اینکه ترقیات خود را از راه خدمت به مردم کسب کنند از طریق تقرب به بیگانگان این منظور را حاصل می کرده اند. (۱)

می گویند وقتی که پدر وثوق الدوله (میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه) در گذشت از ارثیه و ماترک پدر فقط یک جلد قرآن به او رسید و خودش هم آن را قبول کرد. اما وقتی که خودش بدرود حیات گفت از راه استفاده های نامشروع که در این مملکت شرقی متداول است دارای میلیارد ها ثروت بود. در خیانت به مملکت به واسطه عقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان که ایران را تحت الحمایه آن دولت قرار می داد و چیزهای دیگر، او را می توان سر آمد رجال خائن ایران شمرد!... (۲)

بامداد روی احساسات ملّی خود حرف زده و چندان تقصیری هم نداشته. اما برای ما- نسلی از نویسندگان ایران که از مرز پنجاه سالگی گذاشته ایم و شاهد

اعمال و اقدامات پیشه‌وری‌ها و زاهدی‌ها بوده ایم، برای ما که با دو چشم خود دزدان قهار و خیانتکاران طراز اول از نوع کسانی که کشور خود را در کودتای ۱۳۳۲ به بیگانگان فروختند دیده ایم، برای ما که از تلویزیونها و رادیوهای کشورمان اعترافات سران حزب توده را که یک عمر برای بیگانگان جاسوسی می‌کرده‌اند از زبان خود آنها شنیده ایم، برای ما که شاهد غارت شدن میلیارد ثروت این مملکت به وسیله سرمایه‌داران و دزدان عظیم‌النشان بوده ایم - برای ما این فتوای ظالمانه که «و ثوق الدوله را باید سرآمد رجال خائن ایران شمرد» غیر ممکن است. او ممکن است به علم، یا به سهو، مرتکب یک خبط بزرگ سیاسی شده باشد. دفاعی که مرحوم مدرس سالها بعد از او در مجلس کرد (و مشروح آن نطق تاریخی و ثوق الدوله را خیانتکار بالعمد نمی‌دانسته است)، و به هر تقدیر اگر هم خیانتی کرده باشد، مسلماً سرآمد رجال خائن ایران نیست و خائن‌ترها از او بدبختانه فراوان در این آب و خاک ظهر کرده‌اند.

اما آن مسئله ثروت بیکران و ثوق الدوله، و راههائی که برای انباشتش به کار می‌برد، متأسفانه قابل تگذیب نیست (مگر اینکه مدارکی قاطع و شکننده در ردّ اتهام ارائه شود). حتی نویسنده‌ای به دقت و انصاف مرحوم عبدالله مستوفی عین همین تردید را دارد و با توجه به حقوق دیوانی و درآمد مشروع و ثوق الدوله، می‌پرسد که او اینهمه آلاف و الوف را از کجا آورده بوده است!

مستوفی در رساله ابطال الباطل (یکی از بهترین و مستندترین رساله‌هائی است که در همان تاریخ عقد قرارداد نوشته است و عواقب زیان‌آور کار و ثوق الدوله را با انشائی فصیح و روان و ساده تشریح می‌کند) مسئله ثروت کلان نخست‌وزیر پیشین را پیش می‌کشد و می‌نویسد (روی سخنش با و ثوق الدوله):

...ما خیلی مایل و مشتاقیم که نه فقط ورود این دفعه شما در کار، بلکه تمام خدمات دولتی که در این سیزده سال (پس از انقلاب) متکفل شده‌اید، همه را مدیون

علاقه به وطن و ناشی از ایمانتان به فداکاری و جلوگیری از توسعه مصیبتها بدانیم. اما با دم خروسهائی که از جیبتان بدرآمده است و همه می بیند چه کنیم؟ دارائی شما در بدو انقلاب (مشروطه) که از شغل مستوفی گری آذربایجان استعفا کردید، منحصر بهمین باغ فعلی و عمارت مختصر آن بود که در مقابل آن هشت هزار تومان مقروض بودید. در این سیزده سال، حقوق هائی که از بابت خدمات دولتی گرفته‌اید قلم به قلم معین است:

۱- حقوق دوره وکالت در مشروطه صغیر (که بیست ماه بیشتر طول نکشید) =
من حیث المجموع سیصد تومان.(۳)

۲- حقوق وزارتی در مشروطه دوم(۴):

الف - دو ماه در وزارت دادگستری

ب - چهارده ماه در وزارت دارائی (در نوبت های مختلف)

ج - بیست و هفت ماه در وزارت خارجه(در نوبت های مختلف)

د - یکماه در وزارت کشور

هـ - بیست روز در وزارت علوم و اوقاف

جمع کل = ۴۴ ماه و ۲۰ روز

که حقوق ۴۴ ماه آن از قرار ماهی پانصد تومان ۲۲ هزار تومان و حقوق بیست روز بقیه (در وزارت علوم) از قرار ماهی هزار تومان ، ۶۶۶ تومان، و جمعاً = ۲۲۶۶۶ تومان می شود.

۳ - حقوق نخست وزیری در دو نوبت (کلاً ۲۶ ماه) از قرار ماهی دوهزارتومان = ۵۲۰۰۰ تومان.

۴ - ایام خانه نشینی و بیکاری به مدت هفت سال (که در عرض این مدت از تمام حقوق بازنشستگی و مزایای دیوانی استفاده می کردید) از قرار سالی یک هزار و هشتصد تومان = ۱۲۶۰۰ تومان.

بنا به حساب فوق، جمع حقوق و درآمد دیوانی شما در این سیزده سال ۸۷۵۶۶ تومان بوده است.

اما مخارج زندگانی شما:

۱ - در سه سال اول قرار سالی شش هزار تومان = ۱۸۰۰۰ تومان.

۲ - در ده سال آخر رویه رفته سالی دوازده هزار تومان، جمعاً ۱۲۰,۰۰۰ تومان.

۳ - قرض برای خرید زمین و ساختمان خانه = ۸۰۰۰ تومان.

جمع سه فقره هزینه های شما ۱۴۶,۰۰۰ تومان

می شود که وقتی با رقم کل در آمدتان در این مدت (= ۸۷۵۶۶ تومان) مقایسه شود یک رقم کسری ۵۸۴۳۴ تومان را نشان می دهد که این کسری را هم می توان از بابت عایدات املاکی که در این سه چهار سال اخیر از راههای غیرمشروع دست و پا کرده اید به مفاد آن اصل فقهی که می گوید «الزرع- للزارع و لو كان غاصباً» به حساب در آمد مشروعاتان گذاشت و گفت که دخل و خرجتان توازن داشته است.

از اموال مرحوم والدتان (میرزا ابراهیم معتمد السلطنه) هم جز يك قرآن خطی که سهم خود را از آن قرآن، به برادران آقای قوام السلطنه مصالحه فرمودید، چیزی تصرف نکرده اید.

پس مخارج ساختمان خانه، اینهمه قالی و قالیچه و مبیل، اثاث، طلا و نقره آلات و جواهرات، اسب و کالسکه و اتومبیل، املاک گیلان و همدان و مازندران و ملك

بیلاقی سلیمانیه، و چهل هزار تومان هزینه ساختمانهای آن، و نقدینه های موجود، پولهای بانک، براتهای لیره، و غیره را از کجا آوردید؟... (۵)

پاسخ دادن به این سؤال حساس متأسفانه از عهده ما خارج است زیرا مربوط به سالهای قبل از روی کار آمدن پهلوی است. اما کشف منبع دارائی کلان وثوق الدوله در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ چندان دشوار نیست و مفتاح رمز آن را مرحوم مهدی بامداد در اختیارمان گذاشته است:

... در سال ۱۳۲۰ پس از استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت، کار و بار وثوق الدوله خیلی رونق گرفت و با استفاده از وضع مساعدی که پس از نخست وزیر شدن برادرش قوام السلطنه ایجاد شده بود فوراً از موقع استفاده کرد و اراضی شرق تهران را (به مساحت ۳۵ میلیون مترمربع) که از چهار سوی باغ سلیمانیه گسترش داشت به نام خود تقاضای ثبت نمود. از آن جا که وضع مملکت در این تاریخ (به علت حضور قوای اجنبی در خاک ایران) بسیار درهم برهم بود وزمینهای باید اطراف سلیمانیه هم ارزشی چندان نداشت، کسی جلو ثبت دادن این زمینها را نگرفت (زیرا برادر متقاضی نخست وزیر ایران بود) و قبالة مالکیتشان به اسم وثوق الدوله صادر شد. این سی و پنج میلیون اراضی غصبی را وراثت وثوق الدوله اکنون تا متری ۲۰۰ تومان به فروش رسانده اند و می‌رسانند.... (۶)

وثوق الدوله در بهمن ماه ۱۳۲۹ شمسی (درست سی سال پس از بهم خوردن بساط قرار داد) به سن ۸۰ در تهران درگذشت و در مقبره خانوادگی (واقع در قم) به خاک سپرده شد. دارائی کلان وی پس از مرگش میان هشت دختر و یک پسر تقسیم شد. (۷)

پی نوشت ها :

۱- بامداد در آن قسمت از نوشته اش که به نبودن ملت در صحنه سیاستهای آن زمان گوشه می زند، بدبختانه عین حقیقت را بیان می کند. خود رضا شاه پهلوی توسط غلامحسین خان غفاری (صاحب اختیار) که دوستی بسیار نزدیک با مرحوم میرزا حسن خان مستوفی داشت پیامی به این مضمون برای وی (مستوفی الممالک) فرستاد: « به این رفیقت مستوفی بگو این اندازه به ملت تکیه نکند. ملتی درکار نیست.» (مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۵۰۲).

۲- مهدی بامداد، تاریخ رجال، جلد اول، ص ۳۵۱

۳- در بدو تأسیس مجلس شورای ملی به وکلا حقوق نمی دادند و گویا در اواخر دوره اول بود که مختصر حقوقی برای آن ها تعیین شد.

۴- دوره ای از مشروطیت ایران که پس از خلع محمد علی شاه آغاز شد، مشروعیت دوم می نامند.

۵- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، جلد ۳، صص ۲۲ - ۲۱

۶- مهدی بامداد، رجال جلد اول، ص ۳۵۲. بامداد از کلمه « اکنون » سال انتشار کتابش را که ۱۳۴۷ شمسی است در نظر دارد.

۷- وثوق الدوله فقط یک پسر داشت (علی وثوق) که مردی است فاضل و وارسته.

دخترهای هشتگانه وثوق الدوله به ترتیب ارشدیت عبارتند از :

۱- خانم افسر وثوق (همسر دکتر امیراعلم)

۲- خانم عشرت وثوق (همسر امیر اکرم قراگوزلو)

- ۳ - خانم توران وثوق (همسر شاهزاده یدالله عضدی)
- ۴ - خانم ملکه وثوق (همسر نظام الدین امامی خوئی پسر حاج امام جمعه خوئی)
- ۵ - خانم قمر وثوق (همسر سناتور دکتر جواد آشتیانی)
- ۶ - خانم منصوره وثوق (همسر دکتر معاون)
- ۷ - خانم بتول وثوق (همسر علی امینی)
- ۸ - خانم مهین وثوق (همسر دکتر عبدالحسین طبا)
- دو تن از دامادهای مرحوم نظام الدین خان امامی خوئی (حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا) هر دو در دوران سلطنت پهلوی دوم نخست وزیر شدند.
- « مشاهیر رجال » به کوشش باقر عاقلی - نشر گفتار - ۱۳۷۰ - صص ۱۶۲ - ۱۵۷

◀ اکبر میرزا صارم الدوله (اکبر مسعود)

اکبر مسعود متولد ۱۲۶۳ ش در اصفهان، ملقب به صارم الدوله و یکی از دوازده پسر ظل السلطان است که فوق العاده مورد توجه پدرش بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن دروس مختلف برای ادامه تحصیل به انگلستان اعزام گردید و در یکی از مدارس شبانه روزی لندن تحت نظر علاء السلطنه وزیر مختار وقت ایران در انگلیس در رشته اقتصاد و سیاست تحصیل کرد و قبل از مشروطیت به ایران بازگشت. چند سفر دیگر با پدر و برادران خود به اروپا نمود ولی کار مهمی در دستگاه دولتی نداشت. در اصفهان گاهی در امور نظامی مداخله میکرد. بعد از فوت مظفرالدین شاه برای سلطنت برادرش جلال الدوله به فعالیت پرداخت ولی مورد غضب محمدعلی شاه واقع شده مغضوباً به اروپا رفت و در انگلستان برای سرنگونی شاه به فعالیت پرداخت و سرانجام پس از خلع محمدعلی شاه و خروج وی از ایران به تهران آمد و در زمره رجال قرار گرفت و از طرفداران پروپا قرص انگلستان در ایران و معاون وزیر شد. در ۱۲۹۴ که عبدالحسین میرزا فرمانفرما به رئیس الوزرائی منصوب گردید اکبر میرزا صارم الدوله را به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب نمود. مدت این وزارت از دو ماه تجاوز نکرد. پس از سقوط فرمانفرما برای بار سوم محمد ولی خان تنکابنی با لقب سپهسالار اعظم به رئیس الوزرائی منصوب گردید و اکبر میرزا در کابینه او به وزارت امور خارجه برگزیده شد و سیاست خارجی را مطابق میل دولت انگلیس اداره میکرد. در همین دولت بود که در مقابل دریافت هر ماه دویست هزار تومان از دولت انگلیس موافقت گردید کنترل مالیه و قشون به آنها واگذار شود. صارم الدوله گذشته از مسؤولیت مشترك وزیران به عنوان وزیر امور خارجه در این خبط با خیانت مداخله داشت. او در آن سمت توانست ظل السلطان پدر خود را مجدداً به حکومت



صاوم الدوله

اصفهان منصوب نماید. در ۱۲۹۷ که وثوق الدوله برای بار دوم به رئیس الوزرائی منصوب گردید، اکبر میرزا صارم الدوله را به وزارت مالیه تعیین و معرفی کرد. در آن کابینه نصرت الدوله وزیر عدلیه بود. وثوق الدوله از اولین روزهای تصدی ریاست دولت با انگلستان برای انعقاد يك قرارداد وارد مذاکره گردید. نصرت الدوله وزیر عدلیه و صارم الدوله وزیر مالیه در آن مذاکرات شرکت تام و تمام داشتند. یکسال مذاکرات وثوق الدوله و دو تن از وزیرانش با نمایندگان انگلیس به طول انجامید تا در نیمه ی ۱۲۹۸ که احمد شاه برای اولین بار عزم اروپا نمود آن را انتشار داد و سمت نصرت الدوله را از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه تغییر و او را همراه شاه به اروپا فرستاد تا جهت راضی ساختن شاه برای امضاء قرارداد اقدام کند. وثوق الدوله و دو تن از وزیران نامبردهاش برای اجرای قرارداد مبلغ یکصد و سی هزار لیره رشوه دریافت داشته بودند که نیمی از آن را وثوق الدوله و نیم دیگر بالمناصفه بین صارم الدوله و نصرت الدوله تقسیم شده بود، ولی قرارداد به جهاتی سر نگرفت و دولت انگلستان درصدد پس گرفتن رشوه پرداختی شد. کابینه وثوق الدوله در ۱۲۹۹ پس از ورود احمدشاه به ایران استعفا کرد. در دولت بعدی که به ریاست میرزا حسن مشیرالدوله تشکیل یافت صارم الدوله والی و حکمران غرب شد و به کرمانشاه رفت و امور حکومتی آنجا را با قدرت در دست گرفت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و نخست وزیر شدن سید ضیاءالدین، صارم الدوله قصد خروج از ایران را داشت. به قصر شیرین رفت که از آنجا ایران را ترک کند ولی ناگهان از این اقدام منصرف گردید و مجدداً به کرمانشاه بازگشت و در مقر حکومتی به رتق و فتق امور پرداخت؛ ولی روابط او با دولت مرکزی حسنه نبود و طرفین از هم بیم داشتند. سید ضیاءالدین ماژور محمود خان پولادین و چند صاحب منصب دیگر را به کرمانشاه فرستاد و به رژیمان ژاندارمری کرمانشاه دستور داد تحت امر و فرماندهی پولادین قرار بگیرند. پولادین پس از ورود به کرمانشاه با ژاندارمهای مقیم، عمارت حکومتی را محاصره نمود.

صارم الدوله به قوای محلی خود که متجاوز از یکصد و پنجاه نفر مسلح بودند دستور تیراندازی و رفع محاصره را داد، در نتیجه جنگ بین طرفین آغاز شد. عده‌های از دو طرف کشته شدند ولی سرانجام نیروی ژاندارم پیروز گردید و افراد والی را خلع سلاح نموده و صارم الدوله را دستگیر و به تهران اعزام داشتند. پس از ورود به زندان قصر اعزام شد و تا پایان حکومت سید ضیاء در زندان بسر می برد. صارم الدوله تا ۱۳۰۷ کاری نداشت، گاهی در تهران و زمانی در اصفهان مشغول رسیدگی به املاک خود بود ولی با ارکان حکومت مانند تیمورتاش و نصرت الدوله نزدیکی و مراوده داشت. در دوره هفتم از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. چند ماهی در مجلس بود که اوضاع فارس مغشوش شد و عشایر سر به طغیان برداشتند. تدابیر نظامی دولت به جایی نرسید و سرانجام به پیشنهاد نصرت الدوله، رضاشاه اکبر میرزا صارم الدوله را والی فارس نمود و به وی اختیاراتی داد. این انتصاب نه تنها کاری از پیش نبرد بلکه اوضاع منطقه آشفته تر شد. ناگزیر امیرلشکر حبیب الله خان شیبانی به شیراز رفت و اوضاع را از نزدیک بررسی نموده به شاه گزارش داد که در کار شورش عشایر فارس انگشت نصرت الدوله و صارم الدوله هر دو در کار است. در تهران نصرت الدوله توقیف شد و صارم الدوله والی فارس با طیاره به تهران انتقال یافته به زندان رفت. چندی در زندان بود تا اینکه رضاشاه از وی مطالبه پولی را که از انگلیسها برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ گرفته بود، کرد. صارم الدوله لیره های دریافتی را به خزانه دولت برگردانید و از زندان آزاد شد. ولی از آن تاریخ گوشه گیری را انتخاب کرد و جز به امور کشاورزی و ملکداری به کار دیگری نپرداخت بطوریکه در مدت سلطنت رضا شاه گزندی به وی نرسید و شاید علت اینکه شاه او را از میان برداشت نشانی بود که از دولت انگلستان داشت زیرا جان و مال صاحبان نشان از هر تعرضی مصون بود. رضاشاه روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ از سلطنت استعفا و عازم اصفهان شد و قرار بود در منزل او ساکن شود ولی صارم الدوله روی خوشی

نشان نداد و منزل کازرونی را برای توقف چند روزه شاه سابق در نظر گرفت. در مدتی که شاه در اصفهان بود صارم الدوله صبح و عصر او را ملاقات مکرر و در این گفتگو احدی مداخله نداشت. رضاشاه در این ملاقاتها مصرا از صارم الدوله درخواست کرده بود که سفارش او را به انگلیسها بکند ولی تصور نمی‌رود صارم الدوله این تعهد اخلاقی خود را انجام داده باشد.

صارم الدوله از سال ۱۳۲۰ تا حین الفوت چون يك سلطان بی تاج و تخت در اصفهان مزبست و گاهی نیز در تهران ظاهر میشد ولی به امور سیاسی مداخله ای نداشت و از عواید سرشار خود زندگی بسیار مجلل برای خود تدارک دیده بود. در ۱۳۲۸ برای عضویت مجلس مؤسسان انتخاب شد. وی این مأموریت را پذیرفت و در مجلس شرکت کرد. صارم الدوله املاک زیادی در اصفهان داشت که از يك سال قبل از اصلاحات ارضی شروع به فروش آنها کرد بطوری که هنگام اجرای قانون اصلاحات ارضی تمام املاک به فروش رفته بود. صارم الدوله داماد میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم بود، در جوانی با خانم افتخار اعظم یکی از دختران چهارگانه اتابک پیوند زناشویی بست و ثمره این ازدواج دو دختر و يك پسر بود. حسن اکبر و مهندس خسرو هدایت دامادهای او بودند. اکبر مسعود در اواخر عمر در اثر بیماریهای گوناگون وضع بد و تأسف‌آوری داشت و غالباً با داروهای مسکن به خواب مرفقت. در ۱۳۵۲ در حدود نود سالگی در اصفهان درگذشت.

منبع: دکتر باقر عاقلی، «شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد سوم - نشر علمی، نشر گفتار، ۱۳۸۰، صص ۱۴۲۳ - ۱۴۲۰

فصل ششم

«هی می آمدند پیش من و به اصرار می پرسیدند: کجای این قرارداد بد است؛ هر جای بد است، بفرمایید اصلاح کنیم. می گفتم: من سر از این حرفها و نوشته های شما در نمی آورم؛ چون اهل سیاست نیستم. من یک نفر آخوندم؛ اما همین قدر تشخیص می دهم که ماده اول این قرارداد که استقلال کشور را تضمین می کند، بی نهایت خطرناک است، چون نشان می دهد، توطئه ای علیه آن استقلال در شرف انجام است. تاکید روی استقلال یک دولت مثل این است که کسی به من بگوید: سید، من حاضرم سیادت تو را به رسمیت بشناسم!»

«ازنطق زنده یاد سیدحسن مدرس در جلسه دهم آبان ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی»

◀ - متن کامل قرار داد ایران و انگلیس:

* الف - قرارداد سیاسی و نظامی

نظربه عوامل محبت و دوستی که از زمانهای گذشته میان دولتین ایران و انگلستان بسته است، و با اعتقاد به اینکه منافع مشترک و سیاسی طرفین ایجاب می کند که این دوستی در آینده استحکام یابد و رفاه و سعادت ایرانیان را به حد اعلا افزایش دهد، لذا ایران از یک طرف، و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در تهران (که بنام دولت متبوعش این قرارداد را امضا می کند) از طرف دیگر، در مواد و شرایط زیر توافق کردند:

ماده یک- حکومت بریتانیای کبیر به صریح ترین و مؤکد ترین بیانی که ممکن است قولها و وعده هایی را که در گذشته بارها داده است دایر بر اینکه استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد، همه آن قولها و تعهدات را یکبار دیگر، ضمن قرارداد کنونی، تاکید و ابرام می کند.»

ماده ۲ - حکومت بریتانیای کبیر برعهده می گیرد که به خرج دولت ایران هر

عده مستشار و کارشناس که حضورشان در ایران، پس از شور و مذاکرات لازم میان طرفین، ضرور تشخیص داده شود، در اختیار حکومت ایران بگذارد تا اصلاحات لازم را در وزارتخانه ها و دوایر دولتی آغاز کند. استخدام این مستشاران طبق کنترتهای دو جانبه که یک طرف آن حکومت ایران و طرف دیگرش مستشاران مورد نظر هستند صورت خواهد گرفت و در انجام وظایفی که عهده دار می شوند اختیارات لازم و مکفی به آنها داده خواهد شد.

نحوه این اختیارات در همان پیمان نامه هائی که قرار است میان حکومت ایران و خود این مستشاران منعقد گردد، تعیین و تصریح خواهد شد.

ماده ۳ - حکومت انگلستان متعهد می شود، به هزینه دولت ایران، هر تعداد افسر و هر میزان اسلحه و مهمات (از نوع جدید) که به تشخیص کمیسیون مختلط نظامی برای نوسازی ارتش ایران لازم باشد در اختیار حکومت ایران قرار دهد. این کمیسیون مختلط که در آن افسران ایرانی و انگلیسی بالسویه عضویت خواهند داشت، بیدرنگ پس از امضای قرارداد فعلی تشکیل خواهد شد. حکومت ایران تشکیل یک چنین ارتش متحد الشکل را برای ایجاد نظم در داخل مملکت و حفظ تمامیت و امنیت مرزهایش لازم تشخیص می دهد.

ماده ۴ - حکومت بریتانیای کبیر آماده است اعتبارات مالی لازم را برای اجرای اصلاحاتی که در مواد ۲ و ۳ این قرار داد پیش بینی شده است، به صورت وامی کلان در اختیار حکومت ایران بگذارد. وثیقه مکفی برای باز پرداخت این وام را دولتین امضا کننده قرار داد، با مشورت همدیگر از محل درآمدهای گمرگی یا سایر منابع درآمد مالی که در اختیار دولت ایران هست تأمین خواهند کرد. تا موقعی که مذاکرات مربوط به دریافت این وام تکمیل نشده است، حکومت بریتانیای کبیر قول می دهد که اعتبارات مالی لازم برای شروع اصلاحات مورد نظر را علی الحساب از محل همین وام بپردازد.

ماده ۵ - حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راهها و سایر وسایل ارتباطی را در ایران، هم به منظور گسترش تجارت، و هم به قصد جلوگیری از وقوع قحطی، کاملا تشخیص می دهد، حاضر است با دولت ایران برای سرمایه گذاری در این زمینه همکاری کند. این همکاری شامل کمکهایی لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راههای شوسه و سایر طرق مواصلاتی خواهد بود. سرمایه گذاری در این گونه طرحها همواره مشروط به بررسی قبلی آنها توسط کارشناسان صاحب نظر است که با موافقت دولت ایران عملی ترین، ضروری ترین، و سود آورترین طرحها را برگزینند و اجرای آنها را توصیه کنند.

ماده ۶ - دولتین امضا کننده قرارداد موافقت که کمیسیونی مختلط، مرکب از کارشناسان هر دو کشور، برای بررسی و تجدید نظر در تعرفه های گمرکی بیدرنگ تشکیل گردد. هدف این کمیسیون، نوسازی تشکیلات گمرک ایران و ریختن شالوده ای جدید برای این تشکیلات است که با منافع مشروع کشور و تامین رفاه و آبادانی اش هماهنگ باشد.

* ب - قرارداد مالی (مشهور به قرارداد وام)

ماده ۱ - حکومت انگلستان مبلغ دو میلیون لیره استرلینگ (۲'۰۰۰'۰۰۰) به عنوان وام به دولت ایران می پردازد که صرف اصلاحات منظور در قرارداد اصلی گردد.

این وام در اقساط و تاریخهای معین که جزئیات آن را خود حکومت ایران پس از مشاوره با مستشار دارائی انگلیسی تعیین خواهد کرد، پرداخت خواهد شد.

مستشار مزبور که استخدامش در ماده ۲ قرارداد اصلی پیش بینی شده است، پس

از اینکه وظایف خود را در تهران تحویل گرفت، نحوه دریافت این وام و محل مصرف آن را به دولت ایران پیشنهاد خواهد کرد.

ماده ۲- حکومت ایران برعهده می گیرد که بهره این وام را ماه به ماه به مأخذ سالیانه ۷٪ پرداخت کند. هر آن مبلغی که تحت ماده یک این قرار داد، تا بیستم مارس ۱۹۲۰ به دولت ایران پرداخت شود، مشمول بهره ۷٪ خواهد بود. از آن تاریخ ببعده، دولت ایران بازپرداخت وام خود را چنان تقسیط خواهد کرد که اصل مبلغ وام بهره سالیانه آن (۷٪) کلاً در عرض بیست سال بعدی مستهلک گردد.

ماده ۳ - کلیه درآمدها و عواید گمرکی کشور که طبق قرارداد مورخ هشتم مه ۱۹۱۱ برای بازپرداخت وام قبلی ایران به دولت انگلیس (به میزان ۱'۲۵۰'۰۰۰ لیره استرلینگ) تخصیص داده شده است از این تاریخ ببعده، به عنوان محل تأدیه وام کنونی تلقی خواهد شد و تمام شرایط مندرج در قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۱۱) به قوت و اعتبار سابق خود باقی خواهد ماند.

بازپرداخت وام کنونی از محل درآمدهای مذکور در این ماده، بر تمام بدهی های دیگر دولت ایران، به جز وام ۱۹۱۱ و وامهایی که در آتیه ممکن است از طرف حکومت انگلستان به حکومت ایران پرداخت گردد، تقدم خواهد داشت. در صورتی که درآمدهای مذکور در این ماده، برای بازپرداخت اقساط وام کنونی کافی نباشد، حکومت ایران برعهده می گیرد که کمبود آن را از درآمدهای دیگر تامین کند در صورت لزوم درآمدهای گمرکی تمام نقاط دیگر ایران را که تحت اختیارش هست، با رعایت تمام قیود و شرایطی که در قرارداد ۱۹۱۱ تصریح شده، بازپرداخت وام کنونی و دیگر وامهایی که ممکن است در آینده دریافت کند، اختصاص دهد.

ماده ۴- حکومت ایران حق دارد وام کنونی را هر موقع که مایل بود از محل اعتبار وامهای جدید که ممکن است از انگلستان بگیرد، مستهلک سازد.

۵- (سند شماره ۴ = ۷۱۳ در مجموعه اسناد) - صص ۳۳ و ۳۴

تلگراف مورخ یازدهم اوت سر پرسی کاکس به لرد کرزن (که رونوشت آن به هندوستان نیز مخابره شده) در مورد اعزام مستشار عالیرتبه مالی و تعیین اعضای هیئت نظامی اشاره شده است که تاکید می کند:

جناب لرد،

در اجرای قراردادی که دو روز پیش با دولت ایران بسته شد، ترتیبات لازم نسبت به این دو مورد که ذکر می کنم، باید بیدرنگ و بدون فوت وقت داده شود:

۱ - اعزام مستشار عالیرتبه مالی

۲ - تعیین اعضای هیئت نظامی

در مورد هیئت اخیر، مسائل عمده ای که در پیش داریم و ترتیباتش را باید هرچه زودتر بدهیم، به حسب اهمیت عبارتند از:

در درجه اول: تعیین شماره نفراتی که در ارتش جدید ایران لازم است، تشکیل واحدهای نظامی و نحوه پخش این واحدها در سراسر کشور، تقسیمات این واحدها (هنگ، تیپ، لشکر) - نحوه جذب کردن واحدهای موجود، ادغام آنها در واحدهای نو بنیان، و تأسیس ارتش نوین، مسئله تربیت افسران و سربازان در تشکیلات جدید.

در درجه دوم: تأمین مهمات، ساز و برگ، وسایل حمل و نقل، ایجاد پادگانها و سایر تأسیسات نظامی برای جا دادن سربازان و افسران.

هیئت مستشاری نظامی، ستاد تصمیم گیرنده خواهد بود و طرح سازمانی این هیئت، با کمی تغییر و تبدیل، باید از الگوی «ستاد لشکر» (در تشکیلات نظامی بریتانیا) اقتباس شود. در این کمیسیون (یا هیئت مستشاری نظامی) افسران زیر عضویت خواهند داشت:

- ۱- فرمانده ارتش (رئیس هیئت)
- ۲- یک افسر عالیرتبه ستاد (قائم مقام او)
- ۳- ژنرال آجودان (معاون اول)
- ۴- ژنرال مسئول تسلیحات و سررشته داری (معاون دوم)
- ۵- افسر ارشد نیروی هوایی سلطنتی
- ۶- افسر ارشد توپخانه
- ۷- افسر سیاسی
- ۸- افسر پزشکی و بهداشتی

اعضای این هیئت، پس از آشنا شدن با وضع واحدهای مستقر در پایتخت، به واحدهای استانها نیز سرکشی کنند تا از نزدیک، و پیش از تسلیم گزارش نهائی خود، با اوضاع و ترتیبات محلی آشنا گردند.

از نظر پیشرفت کار، خیلی بهتر و مناسبتر است که اعضای انگلیسی این هیئت از بین افسرانی که سابقاً در هندوستان خدمت کرده اند و از سیستم نظامی آنجا تجربه دست اول دارند برگزیده شوند و نیز آشنائی کامل به یکی از دو زبان فارسی یا فرانسه، جزء شرایط اصلی گزینش آنها باشد.

از آنجا که موفقیت یا شکست قراردادی که با ایران بسته ایم، ارتباط کامل

با نحوه گزینش عادلانه مأموران انگلیسی خواهد داشت که باید مواد آن را اجرا کنند، لذا این فرصتی را که به دست آمده مغتنم می‌شمارم تا با کمال احترام از حکومت بریتانیای کبیر و حکومت هندوستان هر دو استدعا کنم این حقیقت را تشخیص بدهند که من، به علت وضع شغلی خود، در بهترین موقعیتی هستم که می‌توانم در باره نوع افرادی که برای مشاغل مورد نظر لازمند قضاوت یا اظهار نظر کنم. از این جهت انتظار دارم که به هنگام گزینش این افراد وزن و اعتبار لازم به توصیه های شخص من (که متضمن مصالح عالی بریتانیا هم هست) قایل شوند و کسانی را که من صلاح می‌دانم بر دیگران ترجیح دهند، و از همه مهمتر اینکه به هیچ وجه افرادی که دلیل یا دلایل خاص علیه استخدام آنها در تشکیلات جدید ایران دارم به من تحمیل نکنند. (I)

◀ مقدمات کابینه دوم وثوق الدوله

عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه جلد ۳» چگونگی روند عقد قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس را اینگونه شرح و نقد می‌کند: مردم، از کابینه صمصام السلطنه، با همه لری، بواسطه بی‌آلایشی خارجیش چندان ناراضماند نبودند؛ زیرا کم‌کم فهمیده بودند که کار ارزاق و بخصوص نان، چاره‌ای نداشته و ندارد. و عنقریب خرمن میرسد و طبعا آسوده میشوند. این بود که غرولند زیادی بر او نمیزدند. گذشته از این، شاه هم از او حمایت میکرد. از قراریکه معروف بود صمصام السلطنه، برای نیل بمقام ریاست وزراء، تقدیمی شایانی هم بشاه کرده و برای حلال شدن «۱» آن لازم بود کابینه، لامحاله پنج شش ماهی بر سر کار بماند. پس کندن این کابینه خیلی آسان نبود. از اوائل جوزا و زرد شدن سبیل جو «۲» و گندم ورامین وثوق الدوله عملیات خود را بر ضد این کابینه شروع کرد. از یکطرف مشار الملک هرچند روز یکبار استعفا میکرد و بعد از چند روز، آشتی کرده و مجددا وارد کار میشد، و بواسطه این قهر و آشتی کارهای مهم مالیه دچار وقفه میگردد، و گاهی در نقاط حساس‌تر، مانند حواله حقوق ماهیانه دربار سلطنتی کوتاه می‌آید، که بین شاه و رئیس الوزراء شکرآبی تولید کند.

از طرف دیگر، جمعی بحضرت عبد العظیم رفتند و مثل اوقات دوره محمد علیشاه و استبداد صغیر، در آنجا بست نشستند و سرانجام دادن بکارهای مملکت را با تعیین هیئت وزرای با عزم و تصمیمتری که مقدمات افتتاح مجلس را بتواند فراهم کند، خواستار شدند. در میان این دسته اشخاص متعین، مانند مدرس و جمعی دیگر از مهاجرین، که بعد از رفع و دفع وحشت از تعدی و مخالفت روسها، به ایران برگشته بودند، نیز وجود داشته و اکثر مردم هم، موضوع بست نشینی را قابل توجه می‌دانستند، زیرا با صمصام السلطنه نمیشد کار کشور بسامان برسد.

دربار بآنها وعده کرد که عنقریب کابینه‌ای که در خور کارهای اساسی‌تری باشد سر کار بیاورد. البته در این ضمنها اسمی از وثوق الدوله هم برده شده بود، زیرا اینکاره بودن او را اکثر تصدیق داشتند. صمصام السلطنه هم با همه سادگیش، رقیب خود را خوب میشناخت و بیکار ننشست و جمعی از بازاری‌ها را هواخواه خود کرده و آنها بر نفع او احیانا شاخ و شانه هم برای هواخواهان وثوق الدوله میکشیدند «۳» بهمین جهت بود که گلدسته و بام مسجد شاه، از طرف تفنگچیهای حسین فشنگچی تبریزی، بطرفداری وثوق الدوله، اشغال شد، که از اجتماع طرفداران رقیب جلوگیری و در مورد لزوم بتوانند در مقابل دسته صمصام السلطنه عرض وجود نمایند؛ و خلاصه، با این مقدمات بود که سروکله کابینه دوم وثوق الدوله پیدا شد.

صمصام السلطنه لری بخرج داده، با وجود امر شاه استعفا نکرد. معهذا مجبور شد جا خالی کند. شاه باو وعده داد که در مقابل خرجیات (اصطلاح خود صمصام السلطنه است) او ایالت خراسان را که قوام السلطنه از مدتی پیش در آنجا والی بود باو بدهد.

کابینه قرارداد ۱۲۹۸

این کابینه که بعدها بکابینه قرارداد موسوم شد، در نیمه اسد ۱۲۹۷ با دم دنباله معمولی خود مانند عمید السلطنه و مشار الملک و سپهدار رشتی که حالا هریک برای خود مردی شده و میتوانند هرکدام وزارتخانه‌ای اشغال کنند سر کار آمد.

چند روزی از تشکیل کابینه گذشته بود، مرا با تلفون بهیئت وزراء خواستند.

مشار الملک در کار نان شهر از من مشورت کرد. گفتم: «نان شهر، با غله‌ای که امسال خدا باین کشور عنایت کرده است، حاجت بهیچ اداره و مدیری ندارد و بهترین طرز اداره آن آزادی حمل و نقل غله است. منتهی برای اینکه نانواها بنانخورها تعدی نکنند، خدمت مختصر تفتیشی در دکانهای نانوائی برقرار کنید



حسن وثوق الدوله رئیس الوزرا ، نصرت الدوله وزیر خراج و صارم الدوله وزیر داخله
به همراه دیگر اعضای کابینه خود

و کار حمل و نقل و جمع‌آوری را رها نمایید می‌بینید با اینکه جز ورامین از سایر بلوکات تهران هنوز غله‌ای بشهر نرسیده است قیمت از صد و پنجاه تومان به سی و پنج تومان تنزل کرده است. اگر انگلکش نکنیم، شاید به بیست تومان هم برسد. این موضوع با این سال خوب حاجتی بتوجه از طرف دولت ندارد و خود راه خود را خواهد رفت» ولی آقایان که میخواستند برای انگلیسها فکر قوت و غله کنند ناچار بودند اداره‌ای برای این کار تشکیل نموده، اختیار حمل و نقل و جمع‌آوری انحصاری غله را بآن محول نمایند این بود که بدوا میرزا احمد خان آذری و بعد از او مولیتر بلژیکی را برای این کار معین کردند.

کار گیلان هم برای کابینه خیلی مهم بود. زیرا میرزا کوچک خان، از مدتی پیش در آنجا قوایی گرد خود فراهم آورده و در مقابل هر قدرت خارجی و هر نیروی داخلی که رنگ‌وروی خارجی داشت، مقاومت میکرد وجود او با حفظ خط راه از انزلی بقزوین و همدان و کرمانشاهان و عراق عرب که وجهه نظر انگلیسها بوده و همه جا پادگان گذاشته بودند. منافات داشت. برای این ولایت حاکم مقتدر و نیروئی که بتواند در مقابل میرزا کوچک خان مقاومت کند، خیلی لازم بشمار می‌آمد. وثوق الدوله سردار معظم خراسانی را که بعد از کمیسیون مختلط که برای اجرای دو منطقه نفوذ تأسیس کرده بودند، بیکار مانده بود بحکومت گیلان فرستاده، عده‌ای هم از قزاقهای ایرانی که در این یکسال و چند ماهه اخیر بواسطه از بین رفتن دولت تساری روس مطیعتر و قدری ملی شده بودند، برای مقابله با میرزا کوچک خان از دنبال او روانه کردند.

دیگر از عملیات اولیه این کابینه بمجازات رساندن اعضای کمیته مجازات بود که کارهای محاکماتی آنها تمام شده، و در محبسهای خود منتظر سرنوشت خویش بودند و بعضی هم بعد از ناخوشی آزاد میگشتند. در این ضمنها جنگ بین المللی هم بواسطه استتکاف مردم آلمان از ادامه جنگ بدون هیچ شکستی بقوای داخلی آندولت بر نفع انگلیس و آمریکا خاتمه پذیرفت، و زمینه اقدامات اساسی‌تر

روشن گردید و وثوق الدوله را در نظریات خود، راجع بتوبره کردن «۵» ایران و زدن آن بسر انگلیسها بیشتر تایید کرد.

بلشویکها هنوز از کار ورانگل و دنیکن فارغ نشده بودند و انگلیسها امیدواری داشتند که بتوانند با این دو نفر طرفدار حکومت سابق، حکومت بلشویک را برهم زنند. در آن واحد از دول حول و حوش روسیه که بموجب طرز جدید از این دولت تجزیه شده و استقلال تحصیل کرده بودند حمایت کرده از آنها مدعی‌هائی برای حکومت مرکزی بلشویک بتراشند. دولت ایران با دو سه تا از این دولتهای جدید از قبیل قفقاز و ارمنستان و ترکستان همسایه میشد، و شناسائی این دول از طرف ایران کمک باین منظور میکرد.

ابتدا از دولت قفقاز آذربایجان شروع کردند. در اواسط پائیز سال ۱۲۹۷ هیئت سفارتی بریاست آقای سید ضیاء الدین طباطبائی وکیل امروز یزد با اعضاء و کارکنان متعدد بیاد کوبه پایتخت این دولت روانه کردند که زمینه‌هائی برای مذاکره قرارداد بین دولتین تدارک نمایند. تا بعد بارمنستان و ترکستان برسند.

دولت عثمانی از مغلوبین و معلوم بود لامحاله قسمت بین النهرین از او مجزا خواهد شد. پس سروکار ایران من بعد تنها با انگلیسها خواهد افتاد. این مقدمات بیشتر وثوق الدوله را در اجرای مقاصد خود مصمم کرده، سبب مذاکره قرارداد ۱۲۹۸ بین وثوق الدوله و سفارت انگلیس گردید، تا بآنجا برسیم قدری از خودم بنویسم.

منحل شدن هیئت ممیزی ایالت تهران

کار ممیزی ایالت تهران در بهار ۱۲۹۷ و در آن بحبوجه قحطی و ناخوشی، البته تعطیل بود. من مانند یکسال گذشته هر ماهه تفاوت مخارج را می‌پرداختم و بوزارت مالیه صورت میفرستادم.

در اول سنبله کاغذی از وزارت مالیه کابینه جدید دریافت داشتم که انحلال هیئت

ممیزی تهران را اعلام میکرد. من هم صورت اضافه مخارج یکماهه اخیر را علیحده به ضمیمه صورت کل تفاوت‌های پرداختی قبل که هفده ماهه آن بالغ بر شش هزار و هفتصد تومان شده بود، نوشته برای وزارتخانه فرستادم و تقاضا کردم وجه آنرا بدهند که بطلبکارهای خود داده، خویش را از مطالبه آنها خلاص کنم ولی جوابی از این نامه دریافت نکردم. قرض من از صدی هیجده تا صدی بیست و چهار فرع داشت و بطلب من از دولت فرعی تعلق نمیگرفت. یکسالی گرفتار رسیدگی و تصدیق رسمی این طلب بودم.

بعد از تصدیق هم هر وقت مطالبه میکردم بامروز و فردا میگذاشت و قرض من روز افزون زیاد میشد. سال ۱۳۰۰ این شش هفت هزار تومان سر بیانزده هزار تومان زد و رشته زندگانی ما را که تا این تاریخ، همیشه در کمال نظم بود و هیچوقت بلند پروازی که موجب اختلال امر معیشت باشد نداشتیم بالمره در هم و بر هم کرد. ب فکر افتادیم که مقداری از علاقه ملکی بکاهیم و گریبان خود را از این قرض بی‌وجه خلاص کنیم. بهر دری زدیم مشتری گیر نیاوردیم. سرمایه‌داران فرع صدی هیجده و بیست و چهار را بر عایدی ملک که صدی شش و هفت بیشتر نیست ترجیح میدادند. هر قدر جلوتر میرفتیم، آلودگی ما زیادتر میشد. تا در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ این قرض بسی و پنجهزار تومان بالغ شد و بالاخره خانه مسکونی که تازه با زندگانی خود متناسب کرده بودیم و دو ثلث علاقه ساوجبلاغ را بهر قیمتی که مشتری پیدا کرد، دادیم و خود را خلاص کردیم. اما طلب از دولت دو هزار تومان آن در ۱۳۰۲ وصول شد که بنصف فرع همان سال قروض هم وفا نکرد و دو هزار و ششصد تومان آن از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ صد تومان دویست تومان مستهلك گردید و وصول دو هزار تومان باقی آن تا سال ۱۳۱۵ بطول انجامید باز هم در ضمن «شرح زندگانی من» باین موضوع برخورد تشریحات بیشتری در این زمینه میکنم.

فوت دو تن از اعضای خانواده

در تابستان سال ۱۲۹۷ دو تا از خواهرهای ما حاجی سکینه خانم عیال حاجی موقر الدوله و خیر النساء خانم، عیال آقای حاجی میرزا مصطفی خان (مادر آقایان مهرداد) بفاصله یکماه بدرود زندگی گفتند. ختم خانم موقر الدوله در خانه او و ختم خانم حاجی میرزا مصطفی خان در منزل ما گذاشته شد. این روزها ختم مردانه منحصر بیکروز شده بود، آنهم پیش از ظهر تمام میشد. علی الرسم وثوق الدوله و افراد هیئت وزراء که همه با ما خصوصیت داشتند بمنزل ما آمده، همان روز پیش از ظهر ختم را جمع کردند. ختم زنانه که در اندرون آقای فتح الله مستوفی بود سه روز دوام داشت.

جنازه سکینه خانم را برحسب وصیت خود او امانت گذاشتند که بعثیات بفرستند و خواهر کوچکترم، خیر النساء خانم در مقبره خانوادگی حضرت عبد العظیم مدفون شد.

پسرهای این خانم، آقایان محمد رضا و ابو القاسم و عباس مهرداد، که اولی نایب سفارت بغداد و دومی عضو بانک ملی و سومی رئیس دبستان فیروز کوه است، همگی جوانان برومند باکفایت و دارای زن و بچه و خانه و زندگی میباشند.

نقض قول رئیس الوزراء

زمستان ۱۲۹۷ گذشت. سید مدرس، با اینکه در آوردن کابینه وثوق الدوله بر سر کار زحمت زیادی کشیده، و حتی حضرت عبد العظیم هم رفته بود از عملیات او ظنین شده، میان آنها کم کم اختلاف نظر ایجاد شد، و مدرس با وجود ثبات همیشگی خود، که هیچوقت رفیق نصف راه نبود او را واگذاشته و کم کم در محافل معمولی خود که همه جور آدم در آنها پیدا میشد، اظهار عدم رضایت از کارهای او میکرد. از این جمله معلوم میشد که وثوق الدوله از طرف مقامات

خارجی، خیلی اطمینان حاصل کرده است که بندی بقول و قرار قبلی خود با مدرس و سران آزادی خواه نمی‌بندد.

اشتغال به ملك‌داری

تحويل سال ۱۲۹۸ دو ساعت از شب رفته بود. ساعت تحويل را در خانه ورگذار کردیم، ولی فردا صبح، برخلاف عادت همیشگی که هیچوقت از دیدوبازدید عید طفره نمی‌رفتم، چون خبرکشی و جاسوسی را دولت ترویج کرده و از همه طبقه عده‌ایرا باینکار گماشته بود برای احتراز از ورود مردمان ناباب بخانه بعزم ساوجبلاغ بعنوان سرکشی امور زراعتی، با درشکه از شهر بیرون آمدیم. در راه یکی دو طیاره انگلیسی که از تهران بگیلان میرفت نیز دیده شدند. اول شب وارد دنگیزك شدیم. از فردا، گردش در مزارع شروع و نقشه‌هایی در بهبودی و ازدیاد زراعت طرح شد. در علی‌آباد ساوه هم همین کارها را داشتیم. آقای فتح الله مستوفی، با میرزا مهدی مباشر، بشهر برگشتند که بانجا بروند و من در دنگیزك ماندم و مشغول اجرای نقشه‌های طرح شده گشتم. ماه حمل و ثور گذشت.

ماه جوزا رسید. ماه رمضان هم پیش آمد. من میخواستم تا آخر رمضان را در ده بمانم. روزه را شروع کردم. ولی روز سوم رمضان که گویا با سیزدهم جوزا برابر بود، از خواب که برخاستم، احساس تب در بدنم کردم. بلافاصله روزه را افطار و بسمت شهر حرکت کرده فردا عصر بخانه وارد شدم، در حالیکه تب متصل بود.

باز هم سوغات سفر

آقای فتح الله مستوفی هم دو روز قبل از من وارد شده بودند. ایشان هم در این مسافرت مرض عصبی قدیمیشان طلوع کرده بود.

دکتر حکیم الدوله آمد. تا روز پنجم، تب من متصل بود و دکتر تصور حصبه میکرد. وقتی شب ششم عرق کردم، مایه خوشوقتی شد. ولی فردای آنروز، مجددا تب آمد و بعد از پنج روز، باز یکروز فرجه داد و مجددا تب آمد. خلاصه مدت دو ماه، ده تا از این تب‌های پنج‌روزه کردم.

در مدت پنج روز تب، حرارت بدن از سی و هفت که حرارت طبیعی است شروع می‌شد و روز پنجم درجه حرارت بچهل، حتی چهل و نیم میرسید. شب ششم عرق فراوانی می‌آمد و تب قطع می‌گشت. بعد از یکروز، مجددا بهمین کیفیت تب می‌آمد. آقای دکتر حکیم الدوله آقایان دکتر لقمان الدوله و لقمان الملك را هم بکمک طلبید، و چندین بار رویه معالجه را عوض کردند. بالاخره هم بعقیده من مرض خود دور خود را زد و تمام شد ولی بقدری مرا ضعیف کرده بود که در روزهای آخری، آفتاب تابستان مثل مهتاب کم‌رنگ بنظرم می‌آمد. آقایان دکترها برای تقویت مزاج و بالاخصاص برای اصلاح مرض عصبی بردارم، تغییر وضع زندگی و رفتن شمیران را توصیه کردند. با اینکه فصل گذشته بود، در اوائل اسد باغ بزرگ مجد الدوله را که در آخر دزاشوب است اجاره کرده بانجا رفتیم. در آنجا هم بواسطه پشه استخر بزرگ این باغ تمام اعضای خانواده مبتلا بمالاریا شدند.

انتشار قرارداد ۱۲۹۸

وقت ما در شمیران بدیدوبازدید رفقای که آنجا بودند میگذشت.

مطابق خبر قبلی، قرار بود شاه در ۱۸ اسد، بقصد اروپا تهران را ترك گوید. روز قبل از عزیمت او، بدون هیچ سابقه از طرف وثوق الدوله بیانیهای و در ذیل آن قراردادی که با انگلیسها بسته بود منتشر، و انتشار قرارداد باعث ناراضمندی عمومی گردید. در تمام مجالس، مواد قرارداد بیانییه وثوق الدوله

مطرح شده و نقادی در اطراف آن میگردند.

در کابینه صمصام السلطنه، نظرم نیست بر اثر چه پیش آمدی حکومت شهر نظامی شد ولی این حکومت نظامی، فقط روی کاغذ اعلام گشته بود، و از طرف نظمیہ جلوگیری از اجتماعات نمی‌شد و بقدری شل بود که بعدها هم فراموش کردند آنرا نسخ کنند رئیس الوزراء بسابقه این اعلام بی‌موضوع تمسک جسته، جمعی را که بمنزل علماء رفته و برای برهم زدن قرارداد اجتماع کرده بودند، دچار حبس کرده و آقایان حاجی محتشم السلطنه و مشار الدوله و ممتاز الدوله و ممتاز الملك و حاجی معین التجار بوشهری و چند نفر دیگر را بکاشان تبعید نمود.

سید حسن مدرس خانه محقری در نزدیکی مسجد کوچکه دزاشوب گرفته، مسجد بمنزله بیرونی او است، اکثر با او هم ملاقات میکنیم.

◀ ابطال الباطل

فصل شمیران تمام شد. ما بشهر برگشتیم. مرض عصبی برادرم همچنان او را آزار میکند. من هم مبتلا بقولنج کبد شده يك ده پانزده روزی گرفتار بستر و بالین بودم، سید مدرس بدیدن ما آمده در ضمن صحبت گفت: «چرا شما بر ضد این اوضاع چیزی نمینویسید.» گفتم: «گیرم نوشتم، کجا طبع کنم و بچه وسیله بانتشار آن پردازم؟ نظمیہ شهر، حتی از فروش گلیسیرین، برای اینکه مبدا از آن صفحه چاپ ژلاتین ترتیب داده و وسیله انتشارات جزئی شود، جلوگیری میکند.» گفت: «شما بنویسید، برای انتشارش فکری میشود کرد.» گفتم: فعلا که با حال ناخوش دماغ اینکارها را ندارم. زمستان آمد، حال مزاج من و برادرم بهتر شد. در اواسط ماه دلو، رساله ابطال الباطل را بر رد قرارداد شروع، و روز ۲۹ حوت همان سال تمام کردم.

نویسنده‌ها رسم دارند، گاهی با اجازه از نویسنده، یک‌قسمت، یا تمام رساله شخص دیگری را هم در ضمن نوشته خود می‌آورند. اگرچه ابطال الباطل، علی‌حده در اصفهان چاپ شده است، ولی، چون این رساله، قسمت مهم اوضاع اداری و اجتماعی دوره را بخصوص در قسمتی که برد مطالب بیانیه وثوق الدوله تخصیص دارد، خوب تشریح میکند هیچ به از آن ندیدم، که از رساله نوشته خود استفاده کرده، عین آنرا در اینجا درج کنم.

خواننده عزیز توجه دارد که این قسمت قرارداد وثوق الدوله و بخصوص طرز اجرای آن مقدمه و در حقیقت سرمشق و پیش درآمد اعمال دولت در آینده حد فاصل بین مشروطه و دیکتاتوری و یکی از قسمتهای مهم تاریخ سیاسی و اجتماعی و اداری این کشور است، که اگر نمیخواستم عین این رساله را در این کتاب بگنجانم، باید در مقدمات و مقارنات این قرارداد مطالب زیادی از دیده و شنیده‌های خود بیاورم و مجبور می‌شدم چیزهائیکه در ابطال الباطل نوشته‌ام در اینجا تکرار کنم. اینست که بهتر دانستم عین آن رساله را در اینجا نقل کنم، تا افکار عامه و اعتراضاتیکه بر قرارداد داشتند، بیشتر واضح شود. شاید، سبک نگارش این رساله، با سبک این کتاب خیلی یکنواخت نباشد، ولی این نقص، در مقابل فوایدی که از آوردن عین آن در این کتاب متصور است، چیز مهمی نیست و در خور عفو میباشد. بخصوص، که این رساله با وجود اینکه موضوعش جدیست، خالی از تمثیل و مطایبه نبوده و از این حیث، با اصل کتاب هم‌رنگ است امیدوارم باعث ملال نشود اینک:

ابطال الباطل یا رد قرارداد رئیس الوزراء ایران با دولت انگلیس و بیانیه ایشان مقدمه در تاریخ سیزدهم ذیقعد ۱۳۳۷، که مسلماً منحوسترین «۶» ایام تاریخ ایران است در جراید پایتخت، بیانیه‌ای که تاریخ آن ۱۷ اسد و در ذیل آن قرارداد انگلیس و ایران مندرج بود، از طرف رئیس الوزراء مملکت انتشار یافت.

مقالات سفارشی که در اطراف بیانیه رئیس الوزراء در روزنامه‌جات نوشته شده، چون دستور آنها را خود و هواخواهانشان داده‌اند چیزی نیست که برهان و منطق در آنها راهی داشته باشد.

گذشته از این، نظامی بودن شهر تهران و تمسک جستن رئیس الوزراء برای برهم‌زدن اجتماعات ضد خود، باین قانون و بیانیه تهدیدیه‌ایکه در تاریخ ۱۶ سنبله (۱۲ ذیحجه) از طرف ایشان منتشر شد و حبس و تبعیدیکه متعاقب صدور این بیانیه برای دفعه دوم در جماعتی از اضداد این قرارداد، باجرا رسید، و بالاخره، تفرقه اجتماعات ملیین که در منزل علماء اعلام جمع شده بودند، اقتدار هر نوع مخالفت. یا نقادی را از مردم سلب کرد.

مطبوعات که عموماً طرفدار او بودند، سایر مردم هم اگر گاهی بوسیله اوراق معروف بشبنامه «۷»، میخواستند افاده مرامی در اطراف این قرارداد نموده، مضار و منافع آنرا تحت مباحثه و مذاکره بیاورند، با کمال دقت، تعقیب شده، گرفتار حبس و توقیف میگشتند.

الان ماه دلو است و ششماه از تاریخ امضا و انتشار این قرارداد میگذرد و این بعد از ششماه است که قلم برداشته، میخوام بیانیه و قرارداد ایشان را تحت دقت بیاورم.

بعد از شش ماه مدت و به اجراء رسیدن قسمت عمده قرارداد، و ظاهر شدن نتایج آن و اختناق هر نوع فکر و حس، دیگر بروز احساسات و نقادی از روی تعصب، خلاف رویه عقلاست. من هم سعی میکنم که از عصبیت و بروز احساسات احتراز جسته، اینراه را جز با قدم‌های برهان و منطق و تجربه و تاریخ نپیمایم.

و نیز، برای اینکه شاید مضامین بیانیه و نکات قرارداد از اذهان فراموش شده باشد، بدوا بیانیه رئیس الوزراء و قرارداد و ضمیمه آنرا مینگارم، و بعد بیانیه

ایشان را جمله بجمله، تجدید ذکر نموده و در ذیل هر یک نظرات خود را مینویسم، و سپس قرارداد و ضمیمه آنرا، فصل بفصل، تحت مذاقه در میآورم. و ما توفیقی الا بالله

◀ بیانیه رئیس الوزراء آخرین تصمیم هیئت دولت

در اینموقع، که ذات اقدس شهریاری ارواحنا فداه، مصمم مسافرت باروپا میباشد و مدت یکسال از تاریخ زمامداری اینجانب میگذرد، البته هموطنان من مترصد هستند از اقداماتی که در حل مشکلات داخلی و تسویه مناسبات خارجی مملکت در مدت این یکسال نموده‌ام، بیشتر اطلاع حاصل نمایند. بنابراین لازم میدانم حقایقی را که تأثیر آنها در گذشته و آتی، متضمن مصالح حیاتی مملکت میباشد باطلاع عامه برسانم.

برای مقایسه وضعیات قبل از زمامداری خود با امروز، بیان کل حقایق فرصت و مجالی وسیعتر و تسوید اوراقی بیشتر لازم است، بعلاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیز را، از شرکت در تمام تأسفات و معاینات تأثرانگیز خود ملول سازم. پس قسمتی از حقایق ناگفتنی را بتشریح تاریخ و تفرس افکار دقیق هموطنان حوالت نموده، فقط رؤس مسائل را یادآور میشوم.

سال گذشته، در همین ایام، اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه، وظیفه تشکیل هیئت دولت و سرپرستی مملکت را بعهده بنده مقرر فرمودند. من نیز با اینکه روزنه امید و شعاع بهبودی را بآن همه گسیختگی شیرازه‌ها از هیچ طرف مشاهده نمی‌کردم، فقط بنیت فداکاری و اینکه شاید مداخله من، لااقل بتواند از توسعه دایره مصائب جلوگیری کند، امر پادشاه متبوع معظم خود را اطاعت کردم.

از نخستین نقطه شروع، در هر قدم با سلاسل طاقت‌فرسای مشکلات و موانع مصادف گشته، برای حل کوچکترین قضایا، بزرگترین محظورات را مشاهده میکردم.

در آنموقع، جنک بین المللی با تشنجات شدید خود زلزله گیتی را همچنان مداومت میداد، و بر اثر آن، مملکت ما نیز بنوبه خود بیشتر از توانائی بنیت و طاقت خویش، متزلزل میگشت.

امنیت در تمام نقاط داخله مملکت مسلوب، دولت مرکزی فاقد کلیه وسائل و اختیارات همچنانکه افراد و تشکیلات ترور، در پایتخت، آسایش عامه را دچار اختلال نموده بودند، دستجات یاغی و قطاع الطریق، در اقطار ایران، باعراض و نوامیس عامه حکم فرمائی داشته، اغلب ولایات و نقاط مهم مملکت، بی‌حکومت و سرپرست، دستخوش غارتگران محلی باقی مانده، قوای متلاشی شده تأمینیه، با رقت ناکثرین احوال در مقدرات خود نالان، و افراد آن از گرسنگی در حالت احتضار، خزانه تهی، عایدات مالیاتی لاوصول، اقساط مخارج مهم و ضروری دولت در عهده تعویق و تعطیل، ابواب تجارت بکلی مسدود، و همه کس برای ضروریات زندگانی نگران و سرگردان، سختی ارزاق عمومی در مرکز ولایات با قیافه فجیع خود، حیات هیئت اجتماعی را تهدید، قحطی و استیلائی امراض چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افراد را متوقف، مناسبات خارجی ما تعطیل، و روابط با دولت انگلستان (دولتی که در آنموقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش موثر در وضعیات داخلی بود) تیره و مبهم، و بالاخره، تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا، و باندک اشتباه و خودپرستی، و یا تعلل و لاقیدی، و یا جبن و بددلی، ممکن بود آخرین ضربه مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ما گردد.

در يك چنین موقع خطیر و ایام سیاهی بود که متوکلا علی الله، با اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت، خودخواهی و خودپسندی را از نظر دور کرده، منافع

ملت را بمصالح شخصی ترجیح داده، و از هیچ مخاطره جانی و شرافتی نهراسیده، بار سنگین مسؤلیت و خدمتگزاری مملکت را بر دوش خود گذاردم.

بدیهی است، در اول، محض تغییر و بهبودیت موقتی اوضاع، مجبور بودم با هر نوع سعی و تلاش، و سائل آنی و فوری تهیه و تدارک نمایم، تا با وضعیاتی که مستلزم مخاطرات و مهالك آنی بود، مقاومت و فرصت کافی، برای امعان نظر و مطالعه دقیق حقایق، در هنگامه عظیم دنیا، و تجسس طرق ممکنه، برای اصلاحات اساسی و تأمین حقیقی آتیه مملکت تحصیل نمایم.

حالت من در آن ایام، مانند غریقی بود که اول بحکم اضطرار، بهر تخته پاره‌ای متوسل گردد، تا خود را بوسیله آن، بکشتی و ساحل نجات برساند. بهمین دلیل در تصمیمات و عملیات خود، اگر معارضی مییافتم، و منقد بی‌خبر از اوضاع میدیدم، طرف توجه قرار نداده، و برای رسیدن بمقصد، یعنی نجات مملکت، احکام عقل و دانش را بر احساسات خود و دیگران ترجیح میدادم.

بسی مشعوف و خرسند هستم، که بیاری خدایتعالی نخستین تکالیف موقتی خود را، با هدایت عقل و وجدان، و به نیروی آن درجه توانائی، که باری تعالی جل اسمه باین بنده ضعیف عطا فرموده، در تهیه وسائل پیشرفت موقتی، و در عین حال خاتمه دادن بمخاطرات، و منع عوائق داخلی و خارجی، با حسن فداکاری، تا حدیکه مقدور شد انجام دادم.

در ادای این وظیفه صعب، پس از تائیدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام و اتکای بتقویت‌های شاهانه، که البته علل اصلی موفقیت این جانب بودند، مساعدت و حسن موافقت اولیای دولت انگلستان نیز عامل مؤثر و قوی گردید، و البته نباید از امتنان مساعدت‌های آن دولت خاموش نشست.

دولت معظم انگلستان، در عقیده جلوگیری از هرج و مرج، و ایجاد امنیت و نظم در ایران، با اولیای دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده و حصول این مقصود

را موافق با مصالح خویشتن یافته، در حدودیکه وضعیات عمومی اجازه میداد، از کمک با کابینه اینجانب مضایقت ننمود.

اگرچه این مساعدت از بعضی حیثیات، و مخصوصا از حیث اسلحه و مهمات نظامی رضایت‌بخش و تا آن درجه کافی نبود، که موفقیت اولیای دولت را در حفظ انتظامات زودتر و بیشتر محسوس نماید، لیکن همان مقدار کمکی که با دولت ایران بعمل آمد، قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیر کامل داشت. مخصوصا مساعدت مالی در تأمین ارزاق، و اقتدار دولت بر تأدیه منظم مصارف جاریه مملکت، برای استقرار و بقای نظم بموقع و نافع گردید.

بدیهی است، در این مدت، معاندین و جاهلین و ارباب اغراض از آنچه توانستند، برای اینکه اینجانب را خسته و مأیوس و بکنارمجویی مجبور نمایند، خودداری نکرده، علاوه بر انواع تشبیهات جاهلانه، مکرر سعی کردند خاطر مهر مظاهر ملوکانه را از این بنده مکرر نمایند. ولی هیچوقت ذات مقدس شاهانه از القات آنان متأثر نگردیده، و همواره علاقه خاطر همایونی، بحفظ مصالح مملکت، پشتیبان قوی و نگاهبان مؤثر اینجانب بود.

در طی این عملیات، و در عین اینکه برای نگهداری و بهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی مینمودم، البته از این نکته غفلت نداشتم، که بهبودی موقتی دارای جنبه دوام و ثبات نیست، و اتخاذ تدابیر اساسی، برای تأمین زندگی دائمی و ترقی و تکمیل مملکت از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی، مرحله ثانوی و مهمتر وظیفه اینجانب است، و مادام که در این طریق فکر و تدبیری نشده است، زحمات و مشقات بی‌نتیجه، و مخاطرات حتمی الوقوع است. زیرا، همه روزه تجربه جدیدی عقیده راسخه مرا تأیید میکرد، که نجات مملکت، بدون انتظام و اصلاح ادارات میسر نیست، و انتظام ادارات، بدون توسل بمعلومات فنی مستشارها و معلمین خارجی، صورت نمی‌پذیرد، و بالاخره، تأسیس و اصلاح ادارات ایران، که علی الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند، ولی از

حقایق تنظیمات اروپائی بکلی بی‌بهره میباشند، بدون توسل بمعلومات متخصصین و ارباب فن خارجی، غیر ممکن است.

سعی و تلاش اداره‌کنندگان ایرانی، که بواسطه نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت، تاکنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده، و در مقابل برچیدن اوضاع قدیم، بایجاد هیچ وضع جدیدی که قابل دوام و بقاء باشد، موفق نشده، عدم کفایت خود را ثابت و این حقیقت را روشنتر نموده است که مادام که معلمین کارآموده شالوده محکمی برای اصلاحات طرح نکرده، اساس متینی ایجاد ننموده‌اند، که عناصر مستعد ایرانی را در مکتب عمل و اداره، با تمرین متینی که لابدمنه آموختن فنون و تجارب اداری است، برای خدمات مملکت حاضر نمایند، تشکیل ادارات و دوائر و شعب و هیئت‌ها و کمیسیونها و غیره، جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج حاصل و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

ثانیا، بالبداهه معلوم و مسلم بود که مساعدت مالی، که با دولت ایران میشد، و اثرات آنی و موقتی خود را میبخشید، با مضرتی که داشت صرفنظر از آن ممکن نبوده، مانند مخدریکه در تسکین فوری درد مؤثر، ولی در رفع مرض بی‌اثر بود، نمیتوانست دوائی دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد، و تغییر زندگانی اساسی و دائمی مملکت و ترک زندگانی روزمره و بی‌اساس، هرروزه بصورتی، و در تحت تأثیر جدیدی، لزوم غیرقابل انکار خود را ثابت مینمود.

اوضاع مالیه مملکت، بیش از آنچه بشرح درآید اسفانگیز بود، مالیاتهای دولت، بواسطه کشمکش‌ها و بی‌نظمی‌های داخلی، و نتایج جنگ بین المللی، و قحطی، و امراض، و عوامل مهلکه دیگر بدرجه صفر رسیده بود. عایدات گمرکی، بواسطه عدم امکان مبادلات تجارتي از میان رفته، تهیه اسلحه و مهمات، برای تنظیمات و تجدید قوای تامينيه غير مقدور بود. برای شروع بهر اصلاح و استفاده از هر وضع و علاج هر خطری مراجعه بسرمایه خارجی وسیله و شرط منحصر بنظر می‌آید.

تبدیل سیاست دنیا، در نتیجه جنگ بین المللی، و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشه جغرافیای عالم «مخصوصا پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه» و سعی و تلاش هر يك از قطعات مجاور مملکت، برای تقویت و نیرومندی خویش، و اتصال آنها بدول قویتر و نیرومندتر، در هر لحظه درس جدید و تنبیه تازه‌ای بود که باید در تقویت مملکت کوشید، و مزاج مملکت را برای مقابله با وضعیات و مشکلات محتمل الوقوع آتیه حاضر و مهیا کرد.

بالجمله، بطوری که در فوق ذکر شد، احتیاج مملکت از حیث توسل بکمکهای فنی و مالی خارجه محل شبهه و تردید نبود. سخن در این‌جا بود، که این کمک‌های فنی و مالی ضروری از کدام منبع خارجی تحصیل شود، که شرایط اصلی، ممکن بودن و عملی بودن، را دارا بوده، موفقیت آن با استقلال مملکت نیز مشکوک نباشد.

در این باب عقاید، مخصوصا از نقطه‌نظر احساسات، متفاوت بود، و طرق مختلفی برای مشی سیاسی دولت ترسیم میشد. ولی، بواسطه دور بودن از محیط حقیقی سیاست، و عجز از تمیز وضعیات، یا ملاحظه در اظهار عقیده، جنبه امکان اجراء و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت میگردید.

هیئت دولت، که مسؤل مقدرات مملکت بوده، مجبور بود نظر خود را بحقایق و واقعیات محدود کرده، از احساسات و اوهام تحقق ناپذیر دوری جسته، متعاقب تجربیات ده ساله و تثبیت بتمام وسایل متصوره و بالاخره، عقیم ماندن نقشه‌های احساس، و نتایج وخیمی که از آن حاصل گردیده، غیر از خرد و دانش هادی دیگر برای خود نپذیرد.

در نتیجه این افکار، هیئت دولت مطالعات زیادی در اطراف قضیه نموده، و تمام طرق را در تحت‌نظر و تفکر درآورده، در نتیجه معتقد باین عقیده شد، که مراجعه و توسل بمتخصصین از ملل مختلفه، برای مصالح دولت و مملکت عملی نبود.

زیرا، علاوه بر احتمال وقوع رقابت‌های ملی و نژادی مابین آنان، که برای پیشرفت اصلاحات مضر، و نتایج سوء آن متوجه ما می‌گردید، هیچیک از ملل را در تمهید وسائل سعادت مملکت، طوری ذیعلاقه و ذینفع نمی‌کرد، که مساعدتهای مهمی برای ترقیات فوری و سریع نموده، مملکت را از حالت بدبختی و فلاکت امروز بطور مؤثر رهائی بخشند، و علاوه بر اینکه همان رقابت‌های اول امر امکان وقوع آن را مشکل مینمود و بر فرض وقوع، پس از مدتی تجربه و عمل، با تحمل مضار و آفات مسلمه تأخیر مسأله توحید سبک و اسلوب اصلاحات مراجعه به مبدء واحد فنی را مخصوصا درباره ادارات مهمه، الزام می‌کرد. با توجه بنکات فوق و تحت‌نظر آوردن حقایق وضعیات داخلی و خارجی، مراجعه بدولت دیگر غیر از انگلستان، علاوه بر آنکه، با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی، که در ضمن مذاکرات از نظر مساعدت آن دولت، بحسن استقبال و آتیه ایران، حاصل گردید اقتضا نداشت، شرط امکان و عملی بودن را نیز فاقد بود.

بنابر ملاحظات فوق، هیئت دولت در ضمن ایفای وظایف روزانه و استقرار نظم و تهیه موجبات آسایش حال اهالی، از نقطه‌نظر تعیین خطمشی سیاسی دولت و روشن کردن این تکلیف، از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیه مملکت خودداری ننمود. چندی از متارکه جنک نگذشته بود که در این مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم لها، مذاکرات بمیان آمد، تمام شرایط اصلاح مملکت رعایت و در نتیجه تبادل نظریات و اقدامات که چندین ماه طول کشید، قراردادهایی با موافقت طرفین، مقرر گردید.

البته، برای تصمیم در عقد قرارداد و خاتمه دوره بی‌تکلیفی، علل و موجبات دیگری نیز موجود بود، که اظهار و اعلام آنها فعلا نیز خالی از اقتضا است، و ارباب فراست با مختصر تأمل و توجهی بوضعیات بین‌المللی، میتوانند آن حقایق را دریافته، و تصمیمات دولت را تقدیر نمایند.

قسمتی از این حقایق، مربوط بسیاست گذشته ایران در مدت امتداد جنک بود، که

سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح، دچار موانع و اشکالات کرد و بالاخره، با تمام مشکلات و ملاحظات فوق موفقیت بانجام قراردادها حاصل گردید.

بطوریکه ملاحظه میشود، در آنها دولت تأمینات کافیه برای حفظ حیثیات و استقلال و تمامیت ایران تحصیل نموده، و استفاده از معلومات فنی متخصصین انگلیسی را با کمک‌های مادی و مالی دیگر، از قبیل اسلحه و مهمات، بدون اینکه تکالیف دیگری قبول نماید، بدست آورده.

تغییر عهدنامه و تجدیدنظر در تعرفه گمرگی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را نیز بنماید، مسلم گردد.

علاوه بر اینها، بموجب مراسله و تعهدات رسمی جداگانه، بتحصول مساعدت دولت انگلستان برای موافقت با تقاضای مشروع مملکت، در کنفرانس صلح موفق گردیده است.

موفقیت دولت راجع بعضویت ایران در مجمع اتفاق ملل، که علیحده محرز و مسلم است نیز يك وثیقه بین المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران، و از نقطه نظر سیاست خارجی، موجب اطمینان تام میباشد.

در ضمن از ذکر این نکته هم نباید خودداری نمایم، که این قراردادها با لذات هر شرط و تعهد مضری را فاقد و اصول موجبات مسلمه سعادت و استقلال مملکت را داراست لیکن بدیهی است، شرط استفاده مملکت از آن، بوسیله حسن استعمال و اجرای آن بدست اشخاص بصیر بوضعیات مصالح مملکت است.

زیرا بهترین قراردادها و عهدنامه‌ها، اگر مورد سوء استعمال شود، و دست‌های آلوده یا نالایق مأمور اجرای آن گردند، مضاری را در برداشته، و فاقد منافع خواهد گردید، و در چنین صورتی نقص و کمال قرارداد و یا ضرر و نفع آن بالسویه خواهد بود و مملکتی که اشخاص واقف بمصالح وقت و قادر بر اجرای

وظایف را فاقد باشد و یا نخواهد بشناسد، از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد، و بطریق اولی، فقدان قرارداد و دوام بی‌تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فناى آن جلوگیری نخواهد نمود.

اینجانب، همانطوریکه تطبیق وضعیات عالیه را با سال گذشته و مقایسه عملیات دوازده ماهه موقتی خود را بمحاکمه و انصاف افکار عامه واگذار نمودم، در موضوع این موفقیت اساسی نیز، وجدان پاک اشخاصی را که بسعادت حقیقی مملکت علاقمند هستند، و از اغراض جاهلانه و حسیات عوام فریبانه دورند، و مبنای حکم و تصدیق آنها عقل سلیم و منظور داشتن حقایق است، حاکم قدرشناس و حق‌گذار قضیه قرار داده، امیدوارم نتایج حسنه این موفقیت منظور نظر حق‌شناس عموم اهالی مملکت بوده، بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب، که خیر و سعادت و آبادی حقیقی این مملکت است هرچه زودتر مشهود گردد.

اینک ترجمه قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران

نظر بروابط محکمه و دوستی و مودت، که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر باعتقاد کامل باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت، در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید، و نظر بلزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران بحداعلی، بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود، از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر میشود؛

۱- دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر، تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است، تکرار مینماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام

آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد، بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد، این مستشارها با کنترلات اجبر و بآنها اختیارات داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس بخرج دولت ایران، صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحد الشكل، که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور، بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکل خواهد گردید، و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴- برای تهیه وسائل نقدی لازمه، بجهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که يك قرض کافی برای دولت ایران تهیه، و یا ترتیب انجام آنرا بدهد تضمینات این قرض، باتفاق نظر دولتین، از عایدات گمرکی، یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد، تعیین میشود. تا مدتیکه مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته، دولت انگلستان، بطور مساعده، وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است، خواهد رسانید.

۵- دولت انگلستان، با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بتزقی وسائل حملونقل که موجب تأمین و توسعه تجارت، و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع بتأسیس خطوط آهن، و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه، تشویق نماید. در این باب باید قبلاً مراجعه بمتخصصین شده، و توافق بین دولتین در طرحهائیکه مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶- دولتین توافق مینمایند؛ در باب تعیین متخصصین طرفین، برای تشکیل کمیته‌ای که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع مملکتین و تمهید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نمایند.

سواد مراسله ضمیمه قرارداد

جناب مستطات اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف، در دوره زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت ایران، یقین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد، کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از یکطرف اعاده نظم و امنیت در داخله مملکت تکمیل، و از طرف دیگر، روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ باشد، تقویت نماید.

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است، حالا مأذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهیم که در موقع امضای قراردادی که مربوط بر فرمهایی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته‌اند، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود با دولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل، موافقت نمایند.

۱- تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین.

۲- جبران خسارات مادی وارده به مملکت ایران، بواسطه دول متخاصمه دیگر.

۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران، در نقاطی که طرفین عادلانه تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان، موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.

این موقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم می‌شمارم «۸».

(پ. ز. کاکس)

رئیس الوزراء بعد از مقدمه میفرماید:

«برای مقایسه وضعیات قبل از زمامداری خود، با امروز و بیان کل حقایق، فرصت و مجالی وسیعتر و تسوید اوراقی بیشتر لازم است، و بعلاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیزم را از شرکت در تمام تأسفات و معاینات تأسفانگیز خود، ملول سازم. پس قسمتی از حقایق ناگفتنی را به تشریح تاریخ، و تفرس افکار دقیق هموطنان حوالت نموده، فقط رؤس مسائل را یادآور میشوم»

شك نیست اگر میخواستید تمام جزئیات دوره زمامداری خود را بنگارید، بیش از اینها کاغذ سیاه میگردید و خاطر مردم این مملکت را بیش از این رنجه میساختید، زیرا امروز عموم مردم، به تمام پیشآمدهای خوشی که روزگاری برای این مملکت تدارك دیده بود و بسعی شما از دست رفت، واقف نیستند. چه بسیار حقایق و وقایع هست که مسلما اگر ناگفته بماند صرفه آن برای شما زیاد است، از آنجمله: یکی شرح دوسیه مذاکره نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، و دیگری مذاکرات سریه شما با سفارت انگلیس، و تضمینات شخصیه‌ای است که برای خود تحصیل کرده‌اید.

ولی همانطور که خودتان نوشته‌اید، هم حالا افکار عمومی آن حقایق ناگفتنی را تفرس میکند و هم در آتیه تاریخ جزئیات آنرا ثبت خواهد کرد، و آنروز است که شما مقامی را که باید و شاید، نه تنها در نزد مردم ایران، بلکه در نزد تمام ملل عالم احراز خواهید کرد.

شاید تصور کرده‌اید که ایران چیز دیگری هم داشته است، که شما بانگلیسها نبخشیده باشید، و از اینراه متأثر هستید، ولی ما محض بیرون آوردن شما از این تصور و تأثر، و ادخال سرور در قلب مؤمن می‌گوییم: عبث تشویق نکنید، همین اندازه خدمتی که بانگلیسها کرده‌اید، آنها را مالك همه چیز ایرانیان نموده و میتوانید مطمئن باشید که بقول روزنامه مضحکه منطبعه پاریس مملکت ایران را بینجاه سانتیم (بك عباسی «۹») بانگلیسها فروخته‌اید «۱۰» مینویسید: «سال

گذشته همین ایام اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه وظیفه تشکیل هیئت دولت و سرپرستی مملکت را بعهده بنده مقرر فرمودند. من نیز با اینکه روزنه امید و شعاع بهبودی را، با آنهمه گسیختگی شیرازه‌ها از هیچ‌طرف مشاهده نمی‌کردم، فقط به نیت فداکاری و اینکه شاید مداخله من لااقل بتواند از توسعه دائره مصایب جلوگیری کند، امر پادشاه متبوع معظم خود را اطاعت کردم.»

بیچاره طفل معصوم را بزور از دستش چسبیده، وارد معرکه‌اش کردند، و او هم با کمال سادگی و فقط به نیت فداکاری و خدمت‌گذاری بوطن، خود را باین آتش انداخته است!!

از شوخی قلمی گذشته، البته خود شما هم تصدیق دارید که این چند سطر را فقط برای رعایت صنایع بدیعه نگاشته، و در حقیقت صنعت حسن مطلع یا تجاهل العارف است که بکار برده‌اید، آنهم نه برای مردم پایتخت، بلکه، برای اهالی پشت کوه نوشته‌اید.

وگرنه، در این شهر کیست که محرك گربه رقصانیهای «۱۱» مشار الملک در کابینه صمصام السلطنه و اجتماع مسجد شاه، و هرزه‌گیهای بازاریها و سنگربندی گلدسته و بام مسجد، و بالاخره، مهاجرت بحضرت عبد العظیم را نشناسد، یا نداند که قشون شما در آن زاویه مقدسه با کدام پول نگاهداری میشد؟

ما خیلی مایل و شایقیم که نه فقط ورود این دفعه شما در کار، بلکه تمام خدمات دولتی که در این سیزده سال انقلاب متکفل شده‌اید، همه را فقط به نیت فداکاری و جلوگیری از توسعه دائره مصایب بدانیم، ولی با دم خروسهائی که از جیب شما بیرون است چه کنیم؟ «۱۲»

داری شما در بدو انقلاب که از استیفای آذربایجان استعفا کردید، منحصر بهمین باغ فعلی و عمارت مختصر آن بود که در مقابل آن هشت هزار تومان مقروض بودید.

در این سیزده سال، حقوقی که از بابت خدمات دولتی گرفته‌اید معین است:

۱- حقوق دوره وکالت در مشروطه صغیر، در مدت بیست ماه، بهمه جهت سیصد تومان.

۲- حقوق وزارت در مشروطه کبیر، دو ماه وزارت عدلیه، دو نوبت چهارده ماه وزارت مالیه، دو نوبت بیست و هفت ماه وزارت خارجه، یکماه وزارت داخله، بیست روز وزارت معارف، جمع کل مدت ۴۴ ماه و ۲۰ روز، ۴۴ ماه آن از قرار ماهی ۵۰۰ تومان، و بیست روز معارف، از قرار ماهی هزار تومان جمعا بیست و دو هزار و ششصد و شصت و شش تومان.

۳- حقوق ریاست وزراء، در دو نوبت از قرار ماهی دو هزار تومان و در مدت بیست و ششماه پنجاه و دو هزار تومان.

۴- حقوق ایام خانه‌نشینی و وکالت که از تمام وظیفه دیوانی خود استفاده میکردید تقریبا هفت سال، هر سالی ۱۸۰۰ تومان، دوازده هزار و ششصد تومان.

بنابر حساب فوق کل وجوه مشروعی که در این ۱۳ ساله بشمار رسیده است ۸۷۵۶۶ تومان است. مخارج زندگانی شما در ۳ سال اول، سالی شش هزار تومان، هیجده هزار تومان و در ده سال آخر برویهم سالی دوازده هزار تومان، یکصد و بیست هزار تومان، قرض خانه هشت هزار تومان، جمع سه فقره یکصد و چهل و شش هزار تومان است، از تفزیر مخارج از عایدات ۵۸۴۳۴ تومان باقی می‌آورد، که این مبلغ را هم میتوان از بابت عایدات املاکی که در این سه چهار ساله اخیر از راههای غیر مشروع دست و پا کرده‌اید بمفاد «الزرع- للزارع و لو کان غاصبا» محسوب داشت.

از اموال مرحوم معتمد السلطنه هم، جز يك قرآن خطی که سهم خود را از آن قرآن، باقای قوام السلطنه بذل فرمودید، چیزی تصرف نکرده‌اید.

پس بنائی خانه، اینهمه قالی و قالیچه و مبل و اثاث البیت و طلا و نقره‌آلات و

جواهرات، اسب و کالسکه و اتومبیل، املاک گیلان و همدان و مازندران و ملک سلیمانیه، و چهل هزار تومان بنائی آن، و نقدینه موجوده، پولهای بانک و براتهای لیره، که در دوره ریاست وزراء سابق خود بخیال صرفه در ۲۶ قران خریده، و متأسفانه امروز ۱۹ قران شده، و خسارت بار آورده‌اید از کجا آمده است؟

مینویسید: «از نخستین نقطه شروع در هر قدم با سلاسل طاقت‌فرسای مشکلات و موانع مصادف گشته، برای حل کوچکترین قضایا بزرگترین محظورات را مشاهده می‌کردم.»

بلی! دولتی که بخواهد مملکت را با قانون اداره کند، و روزنامه‌جات و مجامع را آزاد بگذارد و حبس و طرد و تبعید اشخاص را جز از راه قانون اجازه ندهد، و بطور خلاصه، نقض قانون اساسی و قوانین موضوعه را روا ندارد و بالاخص، در مملکتی مثل ایران، در مقابل فشار دولتین و پولتیک تقسیم ایران مقاومت نماید، با وجود آنتریکهای منتظرین ریاست وزراء و همدستان آنها، که هرروز بطریق مخصوصی از او کارشکنی میکنند البته حق دارد از موانع و مشکلات طاقت‌فرسا شکوه کند، زیرا واقعا باید برای حال کوچکترین قضایا بزرگترین محظورات را مشاهده نماید.

ولی نمی‌توانید منکر شوید، که در دوره شما هیچیک از این اشکالات وجود نداشته، زیرا نه بندی بقانون می‌بستید، و نه سنگی در ترازوی آزادی شخصی می‌گذاشتید؛ مانع و مشکل، اگر از مجامع و روزنامه ظهور می‌کرد می‌بستید، و اگر از اشخاص بود بطرد و تبعید و حبس مبتلا می‌ساختید، از طرف انگلیسها هم، نظر بهمپیمانی که برای تسلیم ایران بآنها داشتید، اشکالی فراهم نبود.

مینویسید: «در آنموقع جنگهای بین المللی، با تشنجات خود زلزله گیتی را همچنان مداومت میداد، و بر اثر آن مملکت ما نیز بنوبه خود بیشتر از توانائی بنیت و طاقت خویش متزلزل میگشت.»

همه‌کس میدانند که بعد از بلشویزم روسیه، و متلاشی شدن قوای آن دولت که در ایران بود، دیگر از جنگ بین‌المللی مزاحمت فعلی برای ایران در کار نبوده، تاریخ تخلیه ایران از قشون روسیه، زمستان ئیلان ئیل ۱۲۹۶ یعنی ۹ ماه قبل از تاریخ ریاست وزراء فعلی شما می‌باشد. زحمت ایران از جنگ‌های بین‌المللی در کابینه‌های سابق بود، که تقریباً تمام خاک ایران پایمال قشون سه دولت روس و عثمانی و انگلیس می‌گشت.

در تاریخی که شما بمسند ریاست وزراء جلوس کردید، فقط در خط راه کرمانشاهان و همدان و قزوین و گیلان، قشون انگلیس رفت و آمدی داشتند، آنهم با وجود پلنتیک نرم و نظام مرتب انگلیس، زیان فعلی برای مملکت ما بوجود نمی‌آورد، و این همان وضعی است که امروز هم با وجود صلح بین‌المللی، کما کان دوام دارد.

اگر کابینه‌های سابق، در موقع جنگ بحکم زور و نداشتن قوه دافعه و بهانه‌جویی همسایه نمیتوانستند قشون دول متخاصمه را از خاک ایران بیرون کنند، شما در موقع صلح، با وجود هم‌پیمانی هم، نتوانستید آنها را از مملکت ایران خارج کنید. انگلیسها هر جا بخواهند می‌روند، و در هر محل مناسب دانند سربازخانه، بلکه شهر میسازند، سهلست در این یکسال اخیر (زمان ریاست وزراء شما) عده خود را در خراسان بچهار هزار نفر بالغ کرده‌اند.

مینویسید: «امنیت در تمام نقاط داخله مملکت مسلوب»

ما هرچه فکر میکنیم، در نظر نمی‌آوریم که در آنروزها ناامنی فوق‌العاده‌ای در هیچ نقطه از نقاط مملکت وجود داشته است. بر فرض اینکه در بعضی نقاط ناامنی هم موجود بوده، نتیجه همان اغتشاشات جزئی‌های بشمار می‌آید که هیچوقت دولت ایران از آن خالی نبوده و نیست. امروز ششماه است، تمام خاک آذربایجان بیدترین روزهای ناامنی و اغتشاش، گرفتار است و در مقابل این قتل و غارت با همه میل و اراده‌ای که دولت هم پیمان شما در جلوگیری آن بخرج

می‌دهد، هیچ کاری نتوانسته‌اید بکنید» (۱۳).

مینویسید: «دولت مرکزی فاقد کل وسائل و اختیارات»

در محل خود ثابت کردم که پایبندی بقانون البته از اختیارات می‌کاهد، و وسائل مشروع هم طبعاً کمتر از وسائل نامشروع است. گذشته از اینها، اسلاف شما با شخص متهور بی‌باکی، مثل شما، که برای پیشرفت مقصود از هیچ‌کار نپرهیزد و در راه تحصیل جاه و مال، همه چیز را فدا کند سروکار داشتند، و بهرکاریکه اقدام می‌کردند دستهای شما مانع پیشرفت آنها بود. ولی طرفهای شما، برعکس مردمان باشرف و وطن‌دوستی بودند که عده‌ای از آنها، برای نیل بمقام ریاست، استعمال انتریک و دسیسه و جمعیت و اجتماع و پشت هم‌اندازی را مخالف شرافت ذاتی خویش دانسته، سهل است، هیچوقت خود را داوطلب ریاست وزراء هم نمی‌کردند، و حتی همواره بواسطه حب وطن و صحت عمل و وجاهت عامه، باصرار مقامات عالیه بر سر کار می‌آمدند، و بعضی از آنها اگر اقدامی هم در ضد شما می‌کرده‌اند، همیشه برای جلوگیری از مفاسد اعمال شما بوده است. اگر می‌خواستم داخل شخصیات بشوم می‌توانستم تمام اقدامات شما را در هر دوره بنگارم و ثابت کنم که علت العلل این بی‌اختیاریها و بی‌وسیلگیها شخص شما بوده‌اید.

ما خوب در نظر داریم که در کابینه مستوفی الممالک، مولانا رعد الدین «۱۴» یعنی همین کار چاق‌کن شما، همین مزدور علنی و بین انگلیسها، در بحبوحه قحطی و شدت سختی، باشاره شما در روزنامه خود از هیئت دولت وقت «۱۵» راه‌آهن و قشون منظم و اتومبیل زره‌پوش و ایروپلان و کشتیها و تحت البحریه‌های جنگی، و بالاخره تشکیلات دولتی و لوازم عمومی مملکت آلمانرا تقاضا میکرد، و دولت را در فراهم نکردن آن ملامت کرده، انواع هتاک‌ها و هرزگی را بکابینه معمول می‌داشت. ولی امروز، همان روزنامه، تقاضاهای آن دوره خود را کنار گذاشته، سهلست تمام خرابکاریها، تمام مفاسد اعمال شما را

ستایش، و حتی برای کار چاقی شما، مطالبه اجرای قرارداد را هم از قول ملت مینماید!

بلی! آقای وثوق الدوله، سایرین چون رشوه نمیگرفتند چیزی نداشتند که بمفت-خورها داده، دور خود پارتی جعلی جمع کنند، و وسایل پیشرفت خود را زیاد نمایند.

دیگران چون خیال مملکت فروشی نداشتند، با دولت همسایه همعهد نمیشدند که با پول آنها برای نیل مقام ریاست، گلدسته و بام مسجد را سنگر کنند، و برای نگاهداری مقام خود اختیارات بدست بیاورند. اسلاف شما، با پول انگلیس سر مردم را بروضه‌خوانی و دسته گردانی مشغول نمیکردند، و اینهمه پول بروزنامه‌نگاران نمیدادند که بهمدستی با خود، افکار يك ملت را مسموم نمایند. و خلاصه اینکه، کابینه‌های سابق از بانک انگلیس محل مخارج محرمانه نداشتند که هر قدر میخواستند خرج کرده، وسائل پیشرفت و اختیارات برای خود فراهم نمایند.

مینویسید: همچنانکه افراد و تشکیلات ترور، در پایتخت آسایش عامه را دچار اختلال نموده بودند، دستجات یاغی و قطاع الطریق در اقطار ایران باعراض و نوامیس حکم‌فرمائی داشته.»

ما نمیخواهیم از ترور، که در نزد عقل و شرع و وجدان مذموم و مطرود است هواخواهی یا دفاع نمائیم، ولی يك حقیقت غیر قابل انکار را هم نمی‌توانیم ندیده انگاریم، مؤسس واقعی کمیته مجازات، که شما در بیانیه‌های خود، همدستی بعضی از اعضای کابینه علاء السلطنه را، مانند یکی از مسائل مسلمة دانسته، و به آنها تعبیر می‌کنید، همان سیئات اعمال خود شما، در دوره ریاست وزراء سابقان است، عملیات آن کمیته هم متوجه عموم نبود، بلکه فقط اعوان و انصار شما را طرف حمله قرار داده بود.

آقا میرزا محسن بینوا، در حقیقت شهید تطهیر شما گردید. سید بیچاره را وارد اعمال سیاسی نموده، بدون‌دگی و ادائیتید و آنقدر ترغیب و تحریضش گردید، که جان خود را فدای شما کرد.

ولی اگر فراموش نکرده باشید، نمایشهای این کمیته، که از قتل میرزا اسماعیل خان رئیس انبار شروع، و بقتل متخب الدوله ختم شد، از روز آخر دلو سال لوی‌ئیل ۱۲۹۵ تا اوائل اسد سال ۱۲۹۶، یعنی تقریباً پنجاه بود. استعفای شما از ریاست وزراء سابقان که بر اثر قتل متین السلطنه، و یأس شما از پیدا کردن اعضای کمیته مزبور اتفاق افتاد، در اواسط جوزای سال نیلان‌ئیل ۱۲۹۶، یعنی سه ماه و نیم بعد از تأسیس آن واقع شد. تاریخ گرفتاری اعضای این کمیته هم، در اوائل سنبله، یا بعبارت آخری، دو ماه و چند روز بعد از تشکیل کابینه فعلی شماست. پس در زمان تأسیس کابینه فعلی شما (نیمه اسد یونت‌ئیل ۱۲۹۷) کمیته مجازات وجود نداشته است.

شك نیست که اعضای این کمیته تا موقع ریاست وزراء فعلی شما، بسیاست نرسیده، و در محبسهای نظمیه محبوس بودند، و شما آنها را سیاست کردید، ولی افتخار کشف و دستگیری و استنطاق و محاکمه آنها راجع بکابینه‌های مرحوم علاء السلطنه و آقای مستوفی الممالک میباشد.

فضل و افتخار اسلاف شما بر شما، همان فضل و افتخاریست که کاشف و مستنطق و قاضی بر جلاد دارد، و حماسه‌خوانی ضمنی شما هم در اینمورد، نظیر «بگیر و بهبند و بده بدست من پهلوان» است.

یک مؤسسه ترور دیگر هم بود که اول نمایش آن در کابینه عین الدوله بظهور رسید، و در این اواخر، در استنطاقات داماد «۱۶» شما کشف، و دو نفر از اعضای آن یک روز برفی اعدام شدند.

ولی اهل اطلاع میگویند: مؤسس این دسته خود شما بوده‌اید، و بیچاره احمدین

استوار و صفا، برای اغماض و مسامحه تصویری شما که در استتپاقات اعضای کمیته مجازات کرده، و بتطمیع شما فریفته نشده بودند و بالاخص استوار، برای جدیتی که در بر همزدن اجتماع مسجد شاه کرده بود، گرفتار ترغیب گردیدند.

همراهیهای سابق شما از حسین فشنگچی، یکی از اعضای این موسسه ترور و هواخواهیهای او و رفقاییش از شما، و سنگربندی گلدسته و بام مسجد شاه، آشکار، و کاندیدا کردن شما همین قاچاق اسکناس دزد را، برای وکالت شهر تبریز، داستانی است که در هر سر بازاری هست».

هرگاه، پذیرفته شدن یکی از اعضای این مؤسسه بمصاهرت «۱۷» شما یعنی همان موضوعی که وسیله، تطمیع میرزا احمد خان استوار نموده، و او نپذیرفت، و بیانات محمد سرابی، درشکهچی داماد شما، و ابو القاسم خان اسپیران در استتپاقات خود، که اظهار داشته بودند شما به آنها پول داده، و آنها را بقتل احمدین مأمور کرده‌اید و سوزاندن دوسیه اعضای این مؤسسه در نظمی، و آخر الامر اعدام این دو نفر در روز برفی، آنهم نزدیک صبح، بر این جمله افزوده شود ثبوت این شایعه خالی از قوت نخواهد بود.

راجع بقطاع الطریق‌ها، منکر نمیتوان شد، که ماشاء الله خان پسر نایب حسین کاشی، بعنوان ریاست قراسورانی راه کاشان و یزد، ماهی چند هزار تومان از دولت باج میگرفت و از چپاول و یغما و لفت و لیس هم بدش نیامد، ولی مطیع و نوکر دولت بود و هیچ وقت اوامر دولت را ظاهرا و علنا نتمررد نمیکرد.

ما هیچ نمیخواهم تحمل ۱۳ ساله دولت را نسبت بنایب حسین و اشرار کاشان، که منشاء فتنه بوده، و مکتب قطاع الطریقی در مملکت تشکیل داده بودند، تصدیق کنیم، و اقدام شما را در کندن ریشه این فساد واقعا در خور تمجید میدانیم، ولی میخواهیم بگوئیم:

اسلاف شما، با نداشتن وسائل و ضدیت‌های داخلی و خارجی، یکنفر یاغی را نیمه مطیع کردند و شما آن نیمه مطیع را تحت فشار گذارده، چون راضی باطاعت تام و تمام نشد، قلع و قمع کردید و خوب کردید.

باقی قطاع الطریقها، از قبیل رضای جوزانی و رجبعلی و جعفر قلی، که بعضی از آنها در دوره خود شما طلوع کرده بودند، خودتان باید تصدیق داشته باشید، که آنها ریشه و مایه‌ای نداشتند، و همیشه در هر کابینه، از این قبیل راهزنها، در مملکت یافت شده، و بزودی هم دفع میشوند، نه وجود آنها مانع و مشکلی برای پیشرفت کار است و نه دفع آنها باید رجز و حماسه‌ای داشته باشد.

میگویند: «اغلب ولایات بی‌حکومت و سرپرست، و دستخوش غارتگران محل» اغلب، نه، بعضی از ولایات که عده آنها از شش تجاوز نمیکند، بی‌حکومت بود، اما هیچیک بی‌سرپرست نبوده، لامحاله کفیلی داشته‌اند، و فقط دوتای آنها (کردستان و گیلان) اهمیت داشت، که ما علل بی‌حاکم ماندن آنها را ذیلا مینگاریم:

کردستان را شما بهتر از همه کس میدانید چرا بی‌حاکم مانده بود. عثمانیها و روسها این ولایت را میدان نبرد خود قرار داده بودند، این رفت‌وآمد قشون اجنبی بخصوص قوای چریک عثمانیها، و چپاول و یغمائی که از آن حاصل شد، حکومت را بی‌نفوذ و رفته‌رفته اقامت حاکم را در آنجا بیمصرف، و بالاخره غیرممکن نمود. دولت هم قشونی که باعانت آن بتواند جلوی قشون خارجی را گرفته، حاکم خود را مستقر نماید نداشت. اشرار گلباغی و شیخ اسماعیلی هم، نظر بهمراهی‌هاییکه با قشون ترک کرده بودند، هر یک در ناحیه خود فعال مایشاء گشته بودند. شما هم تا صلح بین المللی اعلام و خاک کردستان از قشون ترکها تخلیه نشد، نتوانستید حاکم بانجا بفرستید گذشته از این، عزیمت حاکم کردستان «۱۸» در ماه حوت، و هفتمه و نیم بعد از تشکیل کابینه شما بود، و اگر کابینه شما هم مثل کابینه‌های اسلاف شما کمتر از ششماه دوام میکرد، شما هم موفق

بفرستادن حاکم باین ولایت نمیشدید.

اما گیلان، بواسطه استیلای جنگلیها بر آن ولایت بی حاکم مانده بود. کابینه‌های قبل از شما از فرستادن حاکم بی قوه و قوه بی اثر باین ولایت احتراز میکردند، یا مسالمت را با اشخاصیکه چهار پنج سال در مقابل قوای وحشی روس مقاومت و از یعاماگری آنها در ولایت ممانعت کرده بودند بر سرکوبی آنها ترجیح میدادند، و تصور میکردند که بعد از ختم جنگ، خود آنها اسلحه را کنار میگذارند، و بر فرض اینکه باز هم تسلیم نشوند همینکه علت ایجاد و بقای آنها، یعنی وجود قشون اجنبی از میان رفت مردم هم از دور آنها خواهند پاشید و این قوه که ضرورت آنرا ایجاد کرده بود بواسطه زائل شدن علت باعته، بالطبع منحل خواهد شد. این بود علت بی حاکم ماندن گیلان. حالا ببینیم، شما چه کرده‌اید.

شك نیست که شما، حاکم، سهل است قشون و حتی ائروپلان انگلیسی هم به گیلان فرستاده‌اید. این قشون‌کشی برای چه مقصود بود؟ «۱۹» خارج از موضوع فعلی ما است ولی قشون شما بجای اینکه جنگلیها را تحت فشار و محاصره بگذارد، دهات را چپو کرده، هستی مالک و رعیت را بباد یغما داد، باینجا هم اکتفا نکرده، باعراض و نوامیس آن فلك زده‌ها هم دست‌اندازی نمود. مردم این ولایت که قبل از قشون‌کشی شما، خودشان

از جنگلیها تنگ آمده و داشتند از دور آنها متفرق میشدند، حرکات بیرویه و مظالم قشون شما را سنگینتر از اقدامات جنگلیها دیده، بآنها گرویدند؛ و کاریکه خودبخود ختم میشد، ریشه پیدا کرد. حاکم را میدانیم برای چه احضار کردید (۲۰) رئیس مالیه را بعنوان کفالت، سرپرست اهالی قرار دادید (۲۱) او هم سر شما و مردمرا یا بلاغیه‌های بی‌اساس گرم و در آخر کار، يك تلگراف تسلیم هم از قول میرزا کوچک خان جعل و مخابره کرد و شما بقدری از این پیشرفت دروغین خوشوقت شدید، که از هول حلیم توی دیگ افتاده تلگرافات شرم‌آور، بکفیل حکومت و میرزا کوچک خان مخابره کردید، و جراید پایتخت هم موقع را

مناسب دیده، بدستور خود شما بطور عادی و فوق العاده، بقدری یاوه‌سرائی و تملق از شما کردند که شاید بعد از شکست آلمان و ختم جنگ بین‌المللی، جراید لندن و پاریس، آنقدر داد و فریاد نکرده بودند. بعد از دو سه روز، معلوم شد که کفیل حکومت سر شما را شیریه مالیده (۲۲) و تمام این هیاهو بی‌موضوع بوده است. عجب اینجاست که بعد از مسلم شدن مطلب که کفیل حکومت را احضار، و مورد عتابش قرار دادید، نمیدانیم چه دعائی بگوش مشار الملک خواند (۲۳) که مجدداً بجهت صدور همان ابلاغیه‌های بی‌اساس، و مخابره همان تلگرافات مجعول، بر سر کار خود رفت، و معلوم نیست بعد از این حسن استقبال شما و مناعت و استغناى میرزا کوچک خان، بر فرض اینکه جنگلیها برای تسلیم ظاهری هم حاضر شوند، چه شرایط شرم‌آوری با شما بکنند که شما هم برای حفظ ظاهر، مجبور باطاعت شوید، و از افشای آنها جلوگیری نمائید، و یکمرتبه دیگر دولت و مردمرا برای رفع اختلاف کلمه، که از حسن کفایت و کاردانی شما بزرگ شده است دچار خسارت و زحمت کنید.

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست

بچه نوردن به از ششماهه افکندن جنین

مینویسد: «باقی مانده قوای متلاشی شده تأمینیه با رقت ناگترین احوالی بر مقدرات خود نالان و افراد آن از گرسنگی در حالت احتضار.» قوای تأمینیه، یعنی ژاندارمری ایران بعد از وقعه مهاجرت خیلی کم شده، و عده آن از هیجده هزار نفر تنزل کرده، طرز قره سورانی بجای ژاندارمری سابق در کلیه ولایات معمول شده بود و کابینه شما باز عده را زیاد کرده و تا حال به هشت هزار نفر بالغ شده است ولی باید علت آن تنزل و سبب این ترقی را بدست آورد.

تنزل ژاندارمری و تغییر اسم آن، بعد از وقعه مهاجرت بعلت فشارهای سفارتین انگلیس و روس بود. که تمرد بعضی از سرکرده‌های سوئدی را که بی‌اجازه دولت بکمک متحدین در جنگ عمومی مداخله کرده بودند بهانه کرده، برای اینکه

دولت ایران قوه‌ای نداشته باشد که با آلمان و عثمانی کمک نماید، هیچوقت اجازه نمیدادند که عده آن از سه هزار نفر تجاوز کند، و هر وقت دولت ایران میخواست در تکثیر عده آن اقدامی نماید از راه دیگر، گرفتار میشد. قطعاً اگر سفارت انگلیس بهم پیمانی شما مطمئن نبود و بصدافت شما در ایران فروشی کاملاً یقین حاصل نکرده بود بشما هم اجازه از دیاد قوای تأمینیه را نمیداد.

اما اینکه مینویسید: «افراد قوای تأمینیه از گرسنگی در حالت احتضار» بودند مسلماً اغراق شاعرانه است، زیرا آنروزی که شما کابینه جدید خود را تأسیس گردید، از قحطی دیگر اثری باقی نبود. مگر اینکه بقول اصولیین، باستصحاب قائل شده خواسته باشید قحطی و گرسنگی دوره‌های قبل از خودتان را بدوره خود نسبت بدهید.

میگوئید: «خزانه تهی» بلی! در سایه اقدامات شما که در وزارت‌های مالیه خود معمول و بکار انداخته‌اید، در گذشته و حالیه و آتیه، همیشه تهی خواهد بود.

در اول کابینه‌ای که بعد از خلع محمد علی میرزا بمجلس شورای ملی معرفی شد، شما وزیر مالیه بودید. انتخاب شما برای وزارت مالیه، باین نظر بود که اشتباهها در شما، هم اطلاع و بصیرت و هم آزادیخواهی، هر دو را سراغ کرده بودند.

ولی شما بجای اینکه در انتخابات خود همان نظریه را که سایرین در انتخابات شما معمول داشته بودند بکار برید. و مانند يك وزیر دلسوز اشخاص بصیر امین را وارد کار کنید، چرخهای بزرگ مالیه را بدست مردمان بی‌سابقه غیر بصیر امتحان نداده سپردید، و سر آنها را که همگی بر آوردگان شما بودند، بمواجبهای اداری گرم و از جهل یا اطاعت یا همدستی آنها با خودتان، استفاده کرده. تا توانستید کیسه خود و کلاه دولت را پر نمودید (۲۴). بعد از کنارم‌جویی شما هم هرکس وزیر مالیه شد همان شالوده و همان منتخب‌های شما در کار بودند، و بطور غیر مستقیم با شما همراهی میکردند.

شوستر امریکائی باعانت قانون ۲۳ جوزا، خواست سرانجامی بمالیه کشور بدهد.

شما وزیر امور خارجه بودید. در جلسه سری مجلس شورای ملی با او ضدیت کرده، سرمشق اقدام بعلاء الدوله دادید (۲۵)

و سفارت روس را در ضدیت با او، جری کرده وبالاخره بعد از قبول اولتیماتوم روس، با ناصر الملك همدست و امریکائیها را از کار خارج، و بلژیکیها را سر کار آوردید.

این گمرکچی ها هم از قانون ۲۳ جوزا استفاده کرده، اختیار را بدست گرفته و تا توانستند در دخل و خرج عامه حیف و میل نمودند.

دولت و مجلس و عامه، جنگهای بین المللی و مشغله دولتمن روس و انگلیس را که از بلژیکیها حمایت میکردند مغتنم شمرده، قانون ۲۳ جوزا الغاء و دست بلژیکیها را از مالیه مملکت کوتاه، و قانون جدیدی باسم قانون تشکیلات مالیه نوشته و از مجلس گذراندند. ولی کابینه آقای مشیر الدوله که تقریباً این قانون را پیشنهاد کرده بود، بیش از چهل روز دوام نیاورد، و کابینه عین الدوله هم که در تحت نظر او این قانون از مجلس میگذشت، بر اثر استیضاح مشهور دمکراتها (۲۶) رفت، و در کابینه مستوفی الممالک که وزارت مالیه آن بعهدہ شما مفوض بود مع الاسف باز قرعه اجرای این قانون و شالوده‌ریزی مالیه این مملکت باسم شما بیرون آمد.

این دفعه هم مثل دفعه سابق باز پارتهای بیسواد خود را سر کار آورده، چرخها را طوری تند و کند ساختید که بجای اینکه عایدات بخزانہ دولت وارد شود، راه را نزدیک کرده، بتوسط بعضی از چرخها بجیبهای شخصی بریزد.

وزرای مالیه که بعد از شما بر سر کار آمدند، نیز، اگر مثل شما منفعت‌پرست بودند، که هرگز بقطع نانی که شما برای آنها پخته بودید راضی نمیشدند، و اگر

عقیف و صالح بودند از عهده گرگ‌هائی که شما تربیت کرده و مزه دخل را بآنها چشاندند بودید برنمیآمدند. در اینجا نمیخواهیم وارد جزئیات فن مالیه شده، معایب کار را ذکر کنیم، و الا مدلل میگردیم که تمام حیف و میلیهای دخل و خرج این مملکت از شالوده‌ایست که شما در دو نوبت وزارت مالیه خود ریخته‌اید و تمام بی‌نظمیهای مالیه بتوسط پارتهای شما و باجازه خود شما، بعمل آمده است. بر فرض اینکه بعضی از کارکنان مالیه هم، در دوره کناره‌جویی شما میخواستند یکی از خطاهای شما را اصلاح کنند و با جنگهای زیادی که با پارتهای شما میکردند باین اصلاح موفق هم میشدند، مجددا که شما بر سر کار میآمدید کرده‌های آنها را خراب و آب را بمجرای سابق خود برمیگردانید، و ما بعنوان مثل اجاره تجدید تریاک را شاهد قرار میدهیم.

همه کس این حساب را کرده است، که اگر مصرف تریاک را در این مملکت روزی صد هزار مثقال یعنی اقل ما یکون فرض کنیم، باز تقریباً سالی چهار میلیون باید فایده مادی قانون تحدید باشد. شما بجای اینکه راههای حیف و میل کارکنان این عایدی را سد کنید، و دولت را بمنافع واقعی خود برسانید در دوره ریاست وزراء سابقان عایدات آن را به هشتصد هزار تومان، یعنی خمس حداقل اجاره دادید، و شرایطی از مستاجر پذیرفتید که همین خمس را هم در مقام عمل به عشر مبدل میکرد.

بعد از شما کابینه مستوفی الممالک بضرر این معامله، که معنا و ماده اظهر من الشمس است، برخورداره، اجاره را الغا و بعد از کشمکشهای (۲۷) زیاد و محاکمه‌های اداری ضرر مستاجر را پرداخت، و عمل را مجددا امانی کرد. ولی شما در نوبت ثانوی ریاست وزراء خود مجددا بهمان مستاجر سابق، که بعضی از اعضای کابینه شما (۲۸) هم با او شرکت دارند، با همان شرایط که هشتصد هزار تومان اسمی را عملاً نصف میکند، اجاره دادید.

مینویسید: «عایدات مالیاتی لاوصول» مسلماً عایدات مالیاتی لاوصول بوده و تا

آخرین اثر انگشت‌های شما در ادارات مالیه وجود داشته باشد، باز هم لاوصول خواهد بود. با این تجزیه که در اداره تشخیص عایدات بعمل آورده و این اشخاص بی‌اطلاع کم‌سابقه که در آن اداره ریخته‌اید، توقع دارید عایدی مملکت بهتر از این تعیین شود؟ آیا منتظرید خزانه‌داری کلی که جز صدور احکام پیشکاری و مفتشی برای کاندیداهای شما شغلی نداشته، و هیچگونه اختیاری برای آنها باقی نگذاشته‌اید بیشتر از این مالیات وصول کند؟ یا اداره محاسباتی که از آن جز يك ماشين لغو حواله سازی چیز دیگری نساخته‌اید، بهتر از این بتواند از صاحب جمعان دولتی حساب بخواهد؟ یا کمیسیون تطبیق که از قسمت اعظم حوالجات روحش هم خبر ندارد، بیش از این خود را در جمع و خرج دولت ذیدخل دانسته منافع دولت را حفظ کند؟ یا محاکماتی که اعضای رئیسه آن بی‌اطلاع، و یا از تهمت‌های قوم و خویشهای شما (۲۹) ایمن نباشند، در محاکمه خود میخواهید زیادت‌تر از این بیطرفی اختیار کنند؟ یا اعضای مشاوره عالی که دست نشانده‌های شما هستند، و دستور رأی را از شما میگیرند میخواهید اعضای وزارتخانه را بهتر از این محاکمه کرده، و برای آنها مجازات تعیین نمایند؟

پیشکار مالیه یا مفتشی که برای ولایت یا ایالتی کاندیدا میشود، وقتی میبیند که از شما گرفته تا ادنی ثبات ادارات مربوطه باید همه را راضی کند، و راضی نگاه دارد، و از طرف دیگر میداند که در مراجعت هم حسابی در کار نیست و کسی از او مواخذه و بازپرسی نخواهد کرد، میخواهید چه اندازه بفکر وصول مالیات دولت باشد؟ منتهای صحت عمل او اینست، که بمزد و مایه عمر خود را بگذراند که مردم از او رنجور نشوند.

رئیس اداره‌ای که از علم و اطلاع و سابقه خود مستحضر است و میداند هیچیک از جهات مرجحه در او نیست، و بیشت هم اندازی و تملق خود را بمقام مدیری رسانده است برای حفظ مقام خود هم که باشد، همیشه از خود بیسوادتر و

بی‌سابقه‌تری را پیش میکشد، و چون رشوه‌گیری را از رؤسای خود سرمشق داشته و خودش هم رشوه میگیرد ناچار است رشوه‌گیری زیردستان خود را هم تحمل کند. پس چون نیک بنگریم خواهیم دید تمام این رژیم‌هایی که با اسم مأمورین ادارات مالیه، در مرکز و ولایات مشغول تاخت و تاز رعیت و پر کردن جیب خود هستند، هیچ اصل و ریشه‌ای جز شخص شاخص شما نداشته، امروز هم پشتیبانی جز حضرت اشرف عالی ندارند.

مملکتی عایدات مالیاتش وصول می‌شود که مأمور و مستخدمش، گذشته از ترس محاسبه و مجازات و مؤاخذه، بحقوق و مواجب و آتیه خود هم مطمئن باشد. مستخدم و مأموریکه تا رشوه ندهد و عشوه نخرد و پشت هم‌اندازی نکند، بکار نرسد و بعد از وصول بخدمت هم، هیچ‌گونه دوام و بقائی برای خود نبیند حقوق و حدود اداریش محفوظ نباشد، و از همه بدتر، همقطار بد هم اسم و حیثیت او را لکه‌دار کند، چگونه میتوان از او انتظار دلسوزی و صحت عمل داشت؟ زیرا میدانند، دوماه نگذشته، یک شخص مجهول الحال بیسابقه جای او را اشغال خواهد کرد و هر قدر هم در مدت کارش صحت عمل و دلسوزی بخرج داده باشد، با یک شارلاتان متقلب تازه وارد برابر، بلکه بواسطه عفت نفس از او عقب خواهد ماند.

در یک دکان بقالی هم استاد بشاگرد دو ساله خود بیش از یکساله اهمیت میدهد و بین شاگرد تازه وارد و شاگرد چهار ماهه خود فرقی میگذارد. ولی از التفات شما، در تمام ادارات دولتی، بخصوص مالیه که از همه بیشتر در تحت امر مستقیم و غیر مستقیم شما بوده است، ابدا رعایت سابقه نمیشود، و حال قسمت عمده اعضای آنها همان مثل «امسیت کرد یا واصحبت عربیاء» میباشد. دیروز طیب و کاسب و تاجر و شاعر و آخوند بوده‌اند، امروز مدیر و رئیس و معاون هستند.

میگوئید: «اقساط مهم و ضروری دولت در عهده تعویق و تعطیل» در این موضوع ما هم با شما همراهیم، زیرا میدانیم که کابینه‌های قبل از شما فقط با

درآمد مملکتی میخواستند مملکت را اداره کنند، حتی از گرفتن قسط موراتوری هم امتناع میکردند. در این صورت، با وجود قحطی و تنگی و ناخوشی، یعنی تمام آنچیزهایی که شما میخواهید با تجشم بدوره کابینه خودتان نسبت بدهید، و با اداره مالیه‌ای که برای آنها گذاشته بودید، باید متشکر بود که تا این اندازه هم توانسته‌اند

کار مخارج را مهم‌سازی نمایند. گذشته از این دو سه ماه عقب افتادگی، که قهرا در آخر هر بهار بواسطه تمام شدن منابع سال قبل، و نرسیدن موقع وصول مالیات‌های سال نو، اتفاق میافتد، دلیل منقصت کار آنها نبوده، و تدارک بینی شما هم در سر خرمن و بحبوحه وصول مالیات، چندان کار مهمی نیست. معهذا اگر شما هم رویه آنها را اتخاذ کرده، و با عایدات مملکتی اقساط عقب مانده را پرداخته بودید، باز هم حسن درایت و کفایت و کاردانی شما را تصدیق داشتیم، بلکه تحسین هم میکردیم، ولی فراموش نفرمائید که با ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان پیش قسط فروش ایران، که از انگلیسها گرفته‌اید این حسن کفایت از شما بروز کرده است.

مینویسید: «ابواب تجارت بکلی مسدود و همه کس برای ضروریات زندگانی نگران و سرگردان»

مثل اینکه در دوره‌های ماقبل آخر، ابواب تجارت باز و هر قسم متاع خارجی در این مملکت فراوان بوده است. یا امروز هم با وجود اینکه یکسال از تاریخ ختم جنگ گذشته است، تفاوتی در اوضاع تجارتی این مملکت حاصل شده، و همه کس برای ضروریات زندگی نگران و سرگردان نیست!

نوشتن این جمله در بیانیه رئیس الوزرائی شایسته و در خور است که در این زمینه، اقدامی هم کرده و عامه هم از اقدامات او نتیجه‌ای برده باشند. اقدامات شما، در این موضوع منحصر باین بوده است، که مقاصد انگلیسها را بعنوان منافع مملکتی اجرا کرده، جلو مال التجاره داخلی یا خارجی را، که تجار از این

مملکت بخاک عثمانی و روسیه و قفقاز و ترکستان میفرستادند، برای اینکه دشمنان انگلیس در مضیقه بمانند، بگیرید و بعد از چند روز، بطور استثناء جوازهای خصوصی صادر نموده، کیسه خود و پارتی‌های طماع خود، را که بهمه چیز بندند، بر ضرر سایر مردم بخصوص تجار پر کنید.

میگوئید: «سختی ارزاق عمومی در مرکز و ولایات، با قیافه فجیع خود، حیات هیئت اجتماعی را تهدید، و قحطی و استیلاهای امراض چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افراد را متوقف.»

نظر باینکه موضوع قحط و غلای سال نیلان ۱۲۹۶ خیلی موضوع نقادی شما شده، و روزنامه‌های مزدور شما بطرق مختلفه، و خود شما در بیانیه‌های خویش خواسته‌اید عوام فریبی نموده، این بلای آسمانی را بعدم کفایت اولیای اموری که در فاصله دو کابینه شما، زمامدار کارهای مملکت بودند، حمل نمائید، و گرسنگی خوردن مردم را پیراهن عثمان کرده، تقصیر آنها وانمود کنید، لازم میدانیم، در این موضوع قدری بسط مقال دهیم.

قحط و غلای سال نیلان نیل ۱۲۹۶، و دو ماهه بهار سال یوننت‌نیل ۱۲۹۷ نتیجه پنجسال خشکسالی و تاخت و تاز قشون اجنبی در سرتاسر خاک ایران بود که مایه زراعتی را در کلیه این مملکت بمرور تحلیل برده و ته انبارها و ذخیره‌های شخصی و عمومی را بالمره بالا آورده، و در تهران مسأله سن‌خوارگی و رامین، که در این سه ساله اخیر مالک و رعیت را از هستی انداخته، مزید بر علت گشته بود. سال قبل از مجاعه (لوی نیل ۱۲۹۵) هم بقدری خشکی و کم‌بارانی در این مملکت وجود داشت که غالباً زارعین باندازه بذره‌م برداشت نکردند. اختلال روسیه و گرسنگی خود اهالی آن مملکت، و جنگ‌های بین المللی که در تمام حدود ایران بمنتهی درجه شدت در کار بود، توسل بهر همسایه را غیر ممکن میکرد. حبوبات مأكوله چیزی هم نیست که بجذیت و اقدام و فعالیت، بایجاد آنها بتوان مبادرت نمود. تنها چاره که برای هیئت دولت وقت باقی ماند، همان گران

خریدن و ارزان فروختن بود، که باین وسیله کمکی بمردمان فقیر نموده، و از ترقی قیمت تا اندازه‌ای جلوگیری نماید، و از گندم و جو گذشته، برنج را بجای نان قوت عمومی قرار دهد.

در تمام مدت کابینه علاء السلطنه و يك قسمت از زمامداری عین الدوله، نانی که يك من چهار پنج قران برای دولت تمام میشد از قرار يك من دو هزار و دو عباسی بفروش رفت، بعد هم که گندم تمام شده یقین کردند که دیگر نمیتوان با نان مردم را سیر کرد، قیمت آنرا بچهار قران و سه عباسی ترقی داده، دمپخت را بجای نان یکمن سی و دو شاهی یعنی نصف قیمت واقعی آن برای مردم تدارک کردند. فراوانی دمپخت را هم در کابینه مستوفی الممالک همه‌کس در نظر دارد. فقط يك ماهه ثور، یعنی اواسط دوره زمامداری صمصام السلطنه، این غذای برنجی هم نسبتاً کمیاب بود که آنرا هم بخانه‌دارها فروخت که مردم زودتر بجان آمده، بلوا کنند صمصام السلطنه، برود، و شما ببینید. از اول جوزا هم که فراوانی شروع و در اوائل سرطان قیمت نان بسه قران و قحطی بآخر رسید. تلفات مردم اگر درست بنگریم، نه از گرسنگی بلکه غالباً از حصبه بود که مردم بواسطه عدم اعتیاد ببرنج و خوردن چیزهائی که مواد تغذیه آن کم بود ضعیف شده، و برای قبول امراض مهیا و قوه مقاومت با مرض از آنان سلب شده بود. اگر سرایت مرض حصبه را هم که بعقل سابق الذکر داء القحطش مینامند، بر این جمله بیفزائیم می‌بینیم که عده کثیری از تلفات، از جمله اشخاصی بوده‌اند که با غلا و تنگی سروکاری نداشته و مردمان مرفهی بوده‌اند، و معدک باین مرض مبتلا شده و بدرود زندگی گفته‌اند.

شما و طرفداران و روزنامه‌جات اجیر شما خیلی سعی کرده‌اید که فراوانی ارزاق را در دوره ریاست وزراء خودتان، بحسن تدبیر و سیاست عالیه خود،

نسبت بدهید، ولی همه‌کس میدانند که قحطی و تنگی و گرانی در سر خرمن سال یوننت‌ئیل، دو ماه قبل از جلوس شما بر مسند ریاست تمام شد، و از آن ببعد نوبت فراوانی و ارزانی رسید و مخصوصا ابتدای زمامداری شما، در بحبوحه خرمن پرحاصلی اتفاق افتاد که تقریبا از تمام بلوکات گندم و جو، بطور وفور وارد پایتخت میشد و اگر گرفت و گیرها و شدت عملهای بیمصرف ورود غله و گرفتن آرد و گندمی که مالکین برای نان خانه خود می‌آوردند در کار نمی‌آمد، امر نان این شهر خودبخود، بدون احتیاج بهیچ اداره و مدیر و بدون یکدینار خرج صورت می‌گرفت. منتهی، شما مثل اینکه بخواهید عمدا کار را خراب کنید، آنقدر این رویه بی‌اساس را تعقیب کردید و بقدری بر گندمدار و چاروادار و نانوا و نانخور تنگ گرفتید، و کار را از جریان طبیعی خود خارج کردید که واقعا اگر کسی میخواست عمدا قحطی در مملکت ایجاد کند، تا کار را بدست بلژیکی بسپرد باین خوبی از عهده برنمی‌آمد.

شما در بیانیه‌ای که برای خواباندن چادر روضه‌خوانی مسجد شیخ عبد الحسین داده‌اید تمجید زیاد از موسیو مولیتر نموده اظهار کرده‌اید که «بمن ایراد میکنند که چرا امر نان شهر را بیک نفر خدمتگزار جدی دولت رجوع کرده‌ام» در اینجا لازم است اولاً اندازه خدمتگزاری این مسیو، و ثانياً سبب اعتراض مردم را در این انتخاب شما تشریح کنیم:

موسیو مولیتر در اواخر سنبله سال قبل (یوننت‌ایل ۱۲۹۷) بسعی و مجاهده شما و بموجب رأی کمیسیون، که برای تصویب این کار تعیین فرموده بودید با اختیارات تامه وارد امر ارزاق شد. خریدهای او، بموجب اعلاناتیکه خود او برای تعیین قیمت در فصول مختلفه منتشر کرده است در ماه سنبله؛ از قرار خرواری چهل (۳۰) و در ماه میزان، سی و پنج و در عقرب سی و در قوس و جدی و دلو تا سر خرمن، بیست و پنج تومان بوده است.

بر فرض اینکه مقدار خرید چند روز ماه سنبله و دو ماهه میزان و عقرب را

نظر بهجوم مردم در فروش جنسهای خود، معادل خریدهای از قوس تا سر خرمن هم تصور کنیم گندمهایی که از بلوکات تهران خریده است روی هم، خرواری سی تومان برای او تمام شده است.

عین این گندم سی تومانی را در تمام مدت، بسی و نه تومان بنانوا فروخته است که نانوا هم نان را از قرار سه قران، بفروش برساند. پس در هر خروار گندم نه تومان تفاوت عاید اداره ارزاق شده و مردم قحطزده این شهر، هریک من نان را سه عباسی گرانتتر از قیمتی که برای دولت تمام شده است خورده‌اند.

این تفاوت، که اقلا در جنسهای خریداری بسیصد هزار تومان بالغ خواهد شد، باید نفع دولت و در آخر سال یعنی سر خرمن هذه السنه قوی‌نیل ۱۲۹۸ در صندوق اداره ارزاق موجود باشد.

ولی این سیصد هزار تومان موجود نیست. سهل است همینکه بحساب خزانه و بانک و خالصه و اربابی تهران رجوع میکنیم، می‌بینم این مسیو، از نقد و جنس هفت کرور هم دستی گرفته و میگوید تمام این مبلغ هنگفت، یعنی هفت کرور و سیصد هزار تومان را بمصارف اداری هفت هشت ماهه اداره ارزاق رسانده است. از او حساب خواستید. تمام جدیت‌هاییکه در این زمینه، از طرف ادارات مربوطه و روزنامه‌جات و حتی خود شما بعمل آمده عقیم ماند. این «مأمور جدی»، «این خدمتگزار دولت» به «فرس ماژر» مستمسک شده، حساب نداد و رفت، و از همینجا معلوم شد که حساب این مسیو واقعا با کرام الکاتبین و در عالم این اول دفعه است، که یکنفر صاحبجمع در مقابل مطالبه حساب «بفرس ماژر» تمسک میجوید و از ارائه حساب خود ولو بی‌سروته و گزاف هم باشد استتکاف مینماید.

لیکن ما میتوانیم مدلل کنیم که با این هفت کرور و سیصد هزار تومان که این «خدمتگزار جدی دولت»، درعرض ششماه خرج اداره ارزاق کرده است، ممکن بود یکسال مردم این شهر را بنان مهمان کرده، بتوسط فراش اداری نان

دو رویه تخمه‌زده برای اهالی فرستاد. حساب آنهم اشکالی ندارد، زیرا روزی دویست و پنجاه خروار گندم برای نان مردم این شهر کاملاً کافی است. در ماه، هفت هزار و پانصد خروار حساب کنیم پنج کرور و دویست هزار تومان خواهد شد، و دو کرور و صد هزار تومان باقیمانده هم برای مصارف دکانهای نانوائی، و مواجب فراش مأمور توضیح نان و اعضاء و هیئت مدیره این کار و تفاوت کرایه ده دوازده هزار خروار جنسهای معمولی از ساوه و عراق و قزوین و دامغان، و حتی برای قیمت خشخاش و سیاهدانه، هر قدر هم زیاد باشد کاملاً کفایت میکرد، و برای کنتراتی و سایر متصدیان هم بی‌نان و پیازی نبود.

اگر شما با خود این مسیو، یا آقای تدین که در کمیسیون مقدماتی امر نان (۳۱) از مسیو خیلی حمایت میکرد، در قسمت اخیر این حساب ما تردید داشته باشید، ممکن است بتوسط يك اعلان در روزنامه، از ما توضیح بخواهید، ما هم بشما قول میدهیم در سر هفته بودجه کامل مسیو پسند این مصارف را در همان جریده بااطلاع شما برسانیم. حتی همان طور که از پول فروش ایران بدولت انگلیس، نان یکسال مردم پایتخت ایران را يك لقمه کرده بگلی میلتیر چپانید، اگر اراده مبارك تملق گرفته باشد که از بقایای آن وجه، یکسال هم مردم این شهر را مهمان کرده و برای خود دعاگو، و برای قرارداد هواخواه، زیاد نمائید شاید نه، بلکه یقین بدوطلب کنترات این کار نظر بصرفه‌ای که در آنست، زیاد بر بخورید، و حتی خرج قهوه‌خانه حضرت اشرف را هم تقدیم بکنند، ضمناً حاجی محمد حسین بنکدار و حاجی محمد حسین رزاز و آقای اسلامبولچی (۳۲) هم بیکار نمانده، از سروا میشوند. باور ندارید! اعلان فرموده ملاحظه فرمائید!

سبحان الله! هیچ حقه‌بازی باین شیادی نیست. کابینه‌های سابق، در سال قحطی برای ترفیه حال فقرا، با عایدی خود این مملکت نان و دمپخت را بتلث و نصف قیمت واقعی آن بمردم میخورانند آنها را مقصر و بی‌کفایت قلمداد میکنند، و خودتان در سال فراوانی يك ربع بر قیمت واقعی نان افزوده، و مبلغ حاصله از

آن را با هفت کرور پولی که در حقیقت قیمت عرض و ناموس افراد اهل این مملکت است، بخلق بلژیکی‌ها کرده، حماسه‌خوانی هم میکنید و خود را غمخوار هم‌وطنان عزیز هم میخوانید!

اما سبب اینکه در سال گذشته بشما ایراد میکردند، که چرا امر ارزاق این شهر را به یکنفر بلژیگی سپرده‌اید؟ اولاً سال گذشته، در موقعی که شما این اقدام را فرمودید، جنگ بین المللی تمام نشده، و مردم تصور نمیکردند که چهار پنج ماه بعد از خرمن، این جنگ عالمسوز خاتمه بیابد، و فکر میکردند که انگلیسها قشون پر عده خود را تا سر خرمن دیگر، در قزوین و همدان و گیلان و قفقاز نگاهداشته و آنها را از غله ایران خواهند چرانید، و گذشته از این، برای قشون بین النهرین خود هم محتاج بغله خواهند بود و با برهان و منطق تصور میکردند که یکنفر اروپائی، آنهم بلژیکی که در امر ارزاق و حمل و نقل گندم و جو صاحب اختیار تام باشد، بخوبی می‌تواند حاجت جنگی دولت معاهد دولت خود را برآورده، و مردم این مملکت را مثل سنه گذشته دچار غلا و تنگی نماید.

شما خدمت خودتان را کردید، و اگر جنگ خاتمه نیافته بود، مسلماً اینکار واقع میشد. اتومبیل‌های انگلیس، هرچه بققاز و گیلان میبرد، در عوض از قزوین و همدان، گندم برای بین النهرین حمل میکرد. از این هم که بگذریم، سال قبل، هنوز مردم ایران را مال خودشان دانسته، و بمداخله خارجه، در امور این مملکت، ولو از راه استخدام هم که بود، راضی نبوده، و با برهان و منطق و تجربه، اظهار میکردند، یکنفر اروپائی، هر قدر امین و صدیق و جدی باشد، سزاوار نیست امری از امور این مملکت خاصه ارزاق مسلمانها، را عهده‌دار شود. زیرا از علم و درایت و جدیت و امانت گذشته، قومیت و ملیت هم شرط استخدام دولتی هست، و اگر این نکته طرف توجه و رعایت نبود، البته لوید جرج و اسکویت، برای مقامی که شما حائز هستید، مناسب‌تر بودند، و اینکه با همه خیانت و ناشیگری‌هایی که از شما ناشی میشود، باز هم شما را بر آنها

ترجیح میدهند، فقط بجهت کلاه ایرانیست که سر شماست، و الا آنها در صحت و امانت و علم و درایت، بر شما ترجیح داشته و در پیشرفت دادن مقاصد انگلیس‌ها هم، شما از آنها، وا نمی‌مانید.

اما راجع بامراض عمومی، همه کس در نظر دارد، که مرض حصبه با قحطی يك دفعه از این مملکت زایل گشت، و در هنگام جلوس شما بر مسند ریاست وزراء، همانطور که غلا و تنگی از این مملکت بار سفر بسته و جای خود را بارزانی و فراوانی داده بود، امراض عمومی هم تمام شده و صحت و سلامتی، بجای آن استقرار یافته بود.

امراضی که واقعا چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افرادی را متوقف میساختند، در اواخر کابینه مستوفی الممالک و اوائل کابینه صمصام السلطنه، در این مملکت استیلا داشت، نه در زمان تأسیس کابینه شما. برای چشیدن تلخی و تحمل مصائب آن روزهای سخت، دست طبیعت کسان دیگر را بر سر کار گذاشته بود نه شما را. بلی! دو ماه بعد از تأسیس کابینه شما، بر اثر وزش بادهای سخت، زکام عمومی، در عرض ده روز (۲۰ ذیحجه تا سلخ) در این شهر شایع شد، و سایر شهرها و دهات این مملکت هم، بنوبه خود مبتلا باین مرض گشتند و حتی در این شهر، یکی دو روزی، کارها را هم تعطیل کرد، ولی نظر بحسن عاقبت و کمی و کوتاهی مدت آن‌که بیش از دو سه روز مبتلا را زحمت نمیداد، مردم شهر تهران باین مرض مسری میخندیدند.

در هر حال، نه کابینه‌های سابق، در زمان حکومت خود، میکروب حصبه بآب داده بودند، و نه شما در نوبت خویش سولفات دو سود و آب هندوانه و آسپرین و آلو زرد و قیمة شوربا و نخود آب به بادزده‌های دوره خود خوراندید.

میگویند: «مناسبات خارجی ما تعطیل و روابط ما با دولت انگلستان، دولتی که در آن موقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش مؤثر در وضعیات داخلی بود تیره و مبهم.»

روابط خارجی ایران در کابینه‌های قبل از شما تیرگی نداشت، و روابط معمولی و متناسب با اوضاع در بین بود. شاید نگرافتن اقساط موراتوری یوم را می‌خواهید دلیل تیرگی و ابهام روابط ایران و انگلیس محسوب کنید، در صورتیکه این از محسنات اشخاصی است که شما کارهای آن‌ها را در این بیانیه و بیانیه تبعیدیه (۳۳) خود ببدی تعبیر میکنید، زیرا آنها نمیخواستند لیره را از قرار دو تومان گرفته، و از قرار شش تومان پس بدهند و مملکت را با عایدی خود اداره میکردند. يك موضوع دیگر هم هست، که دولت در فاصله دو کابینه شما امتیاز تازه‌ای بانگلیسها نداده، کلاه خود را در این چهارده ماه حفظ کرده بود.

خوب در نظر داریم وقتی که در دوره دوم تقنینیه، در وزارت امور خارجه خودتان میخواستید امتیاز لوله نفت از انزلی برشت را بکمپانی نوئل تابع روس بدهید، و پیشنهاد این مسأله را شب رمضان در مجلس شورای ملی طرح کرده بودید، بعضی از وکلا که آنچه فکر میکردند در این امتیاز نفعی برای ایران نمیدیدند، از شما میپرسیدند برای چه ما بدان این امتیاز رأی بدهیم؟ در جواب میفرمودید: «برای ایجاد حسن روابط» و بقدری این چند کلمه را بمورد و بیمورد استعمال نمودید، که مجلس از مزه افتاد و تکرار يك جمله در موارد متعدده موجب ملال مجلسیان و تماشاچیها شد.

پس از این دو مقدمه، میتوانیم نتیجه بگیریم که شما روابط کابینه‌ای را که امتیاز بخارجه ندهد و حقوق دولت را، ولو به پروتست و اعلان (۳۴) هم باشد حفظ کند تیره میدانید از اینرو معلوم میشود قبول اولتیماتم روس و تحمل سلطنت مستقله صمد خان شجاع الدوله در آذربایجان، و عضو فاسد خواندن آن مملکت برای تسلیم بدولت روس، و پذیرفتن قروض متفرقه، بخصوص ارباب جمشید بحساب دولت و تصدیق پلیس جنوب و عقد قراردادیکه سرتاسر شمال این مملکت را ملك طلق خوشترایای روس میکرد و عملی کردن کمیسیون مختلط که روسها بزور اجازه آن را تحصیل کرده و هیچیک از اسلاف شما جرأت عملی

کردن آنها نداشتند، همه را برای ایجاد حسن روابط کرده‌اید، و رسیدگی نکردن بدعاوی تجار ایرانی بر بانک‌های خارجه و همراهی با اتباع دول، در ضبط املاک مردم، و دادن وجه الخساره‌های بی‌اساس باتباع دول خارجه و تحمل تاخت و تازهای قشون روس و انگلیس در سرتاسر این مملکت، و آخر الامر، افزایش قیمت بلیط تراموای و راه‌آهن حضرت- عبد العظیم، که کابینه صمصام السلطنه با همه گریه رقصانی‌های کمپانی رد کرده و جواب قانونی بنماینده آن اداره داده بود، همه بجهت ترس از تیرگی و ابهام روابط بوده است.

ای وای! فراموش کردیم. شاید شما تیرگی و ابهام روابط ایران و انگلیس را از این راه تصور کرده‌اید که دولت انگلیس بهیچیک از رئیس الوزراهای دوره تجدد ایران نشان نداده و برای شما نشان درجه دوم حمام فرستاده است. بلی! شك نیست که بعد از مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم این نشان بر رئیس الوزراهای ایران داده نشده بود و البته این ارسال نشان نشانه کمال مودت و علامت بزرگ حسن روابط بین دولتین است.

ولی اگر در سابق برای رئیس الوزراها، و حتی نایب السلطنه‌ها هم نشان حمام نمی‌فرستادند برای وزراء مختار خود هم که در این پایتخت مقیم بوده‌اند نشانی اهدا نمی‌کردند. آیا دلیل این‌که کابینه سن ژام در آن واحد هم برای شما نشان حمام فرستاده و هم جناب سرپرسی کاکس وزیر مختار خود را بنشان سن ژرژسن میشل (که معمولاً بسفرای کبار داده میشود نه وزرای مختار) ممتاز نموده است چیست؟

سختی و شوق کمانی دولت انگلیس، در محترم داشتن نشان‌های خود چیز نیست که همه کس شنیده و همه میدانند که آن دولت در اینموضوع چه اندازه دقیق است تا کسی کار بزرگی برای آن دولت نکرده، و خدمت شایانی تقدیم ننموده باشد باو نشان، آنهم بالاتر از مقام او نمیدهند. معلوم میشود خیانت شما بایران، و خدمت جناب سرپرسی کاکس بمملکت خود، در عقد این قرارداد خیلی در نزد اولیای

کابینه لندن اهمیت و قدر داشته است که در آن واحد، برای شما نشان درجه دوم حمام، و برای ایشان، نشان سن ژرژ سن میشل فرستاده‌اند.

مینویسید: «بالاخره تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا، و باندک اشتباه و خودپرستی و یا تعلل و لاقیدی، و یا جبن و بددلی ممکن بود آخرین ضربه مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ما گردد.» (۳۵)

بعد از تشریحاتی که از اوضاع زمان قبل از ریاست وزراء شما کرده، و توضیحاتی که از بیانات سابقه شما داده‌ایم، دیگر این‌جا محتاج بهیچ‌گونه اطاله و تطویلی نخواهیم بود، و می‌دانیم که اوضاع داخلی و خارجی مملکت ما در آن روزها نه فقط اوضاعی بالمره عادی و معمولی، بلکه از خیلی جهات از اوقاتی که شما از ریاست وزراء سابقان کناره- جوئی کردید بهتر، و برای اجرای اصلاحات مناسبتر بوده است.

مینویسید: «در چنین موقع خطیر و ایام سیاهی بود که متوکلا علی الله، با اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت خودخواهی و خودپسندی را از نظر دور کرده، و منافع ملت را بمصالح شخصی ترجیح داده، و از هیچ مخاطره جانی و شرافتی نهراسیده بار سنگین مسؤلیت خدمت‌گزاری مملکت را بر دوش گذاردم.»

اگرچه ما تمام جهاتی که شما برای تیرگی ایام و خطیری موقع ریاست وزراء خود ذکر کرده بودید، یکی‌یکی تحت دقت آورده و بیرهان و منطق همه را جواب گفته، و معمولی بودن آن روزها را کاملاً ثابت کرده‌ایم، ولی چون می‌بینیم شما خیلی اصرار دارید که آن ایام را فوق العاده خطرناک و سیاه وانمود، و پهلوانی خود را در قبول مسند ریاست وزراء در این موقع باثبات برسانید، ناگزیریم روزهای تیره و سیاه، و مواقع خطرناکی که ایران در این چهارده ساله دوره انقلاب داشته است، بطور فهرست بخاطر شما بیاوریم تا خودتان هم معمولی بودن ایام ریاست خود را متذکر شوید.

کشمکش‌های انجمنهای تهران و ولایات با شاه مخلوع، و نزاعهای موضوعی استبداد و مشروطه؛ قتل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، اعلان معاهده ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس قضیه میدان توپخانه، سوء قصد نسبت بشاه مخلوع، و انداختن بمب باتومیل پادشاهی، فتنه میرهاشم در تبریز، و قتل و نهب رحیم خان چلبیانلو در آذربایجان، تصمیم انجمنهای پایتخت در خلع پادشاه، و عزیمت پادشاه از شهر بباغشاه، و قشونکشی بر ضد مشروطه‌طلبان و قتل احرار، و بمباردمان مجلس شورای ملی، جنگ‌های داخلی در آذربایجان و اکثر نقاط ایران، واقعه تبریز و جنگ ده ماهه ستار خان با قشون دولتی، واقعات فارس و شیخ ذکریا و سید عبد الحسین لاری، طلوع مجاهدین از رشت، و آمدن آنها بسمت تهران آمدن قشون روس بتبریز و قزوین، و ورود مجاهدین بپایتخت، و جنگ سه روزه ملیین با قشون دولتی، خلع شاه ماضی، و جلوس اعلیحضرت سلطان احمد شاه، گرفتاریهای اعزام شاه مخلوع بسمت روسیه و سختی‌های سفارت روس، فتنه ملا قربانعلی در خمسه، کشمکش دائمی قزاق با هر قوه تأمینیه، و ضدیت‌های سفارت روس با احرار، مأمور گماشتن سفارتین بر وزیر خارجه برای مطالبه قسط مقرری شاه مخلوع، قشونکشی‌های دولت بر ضد نایب حسین کاشی و اشرار کاشان، ضدیت بین احزاب و قتل مرحوم آقا سید عبد الله مجتهد و میرزا علیمحمد خان و میرزا عبد الرزاق خان و غیره، نزاع اسلحه مجاهدین و وقعه پارك بی‌رئیس ماندن مملکت در مدت ششماه، قتل مرحوم صنیع الدوله بتوسط اتباع روس و بی‌مجازات ماندن آنها، کشمکش بین اعتدال و دمکرات، آمدن شاه مخلوع به گمش‌تپه و محصور شدن پایتخت از سه طرف، و مقابله دولت با سه هزار قشون چریک مازندران، و دو سه هزار تراکمه و سی هزار نفر کرد و لر، ضدیت دولت روس و انگلیس با شوستر و اولتیماتم آن دولت در این موضوع بایران، و ضدیت احزاب در همه جا بخصوص تهران و تبریز و جنگ احرار با قشون روس در تبریز، و بالای دار رفتن ثقه الاسلام، در روز عاشورا بدست روسها، انحلال مجلس دار الشورای ملی، دنباله اقدامات

سالار الدوله در بروجرд و کرمانشاه و همدان، قتل یفرم، و فتنه موفق الملك در خمسه، فتنه طالب الحق در مشهد و بمباردمان گنبد و حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام، از طرف قشون روس، آمدن سالارالدوله برای دفعه دوم بخاک ایران و عبور او از نزدیکی پایتخت، و رفتن او بخاک خراسان و استرآباد، مهاجرت نایب السلطنه باروپا، و غلا و تنگی آذوقه و ارزاق واقعه ناصر دیوان در فارس، نزاع اسلحه از بختیاریها بتوسط ژاندارمری و جنگ يك شبانه روزه آنها در تهران، طلوع جنگ‌های بین المللی و اقدامات مأمورین آلمان بر ضد نفوذ دولتین روس و انگلیس، کشمکش دائمی قشون ترك و روس در خاک ایران و استیضاح مشهور دمکراتها از کابینه عین الدوله، آمدن قشون روس تا دو فرسخی شهر تهران و عزم دولت در تغییر پایتخت و حرکت قوای ملی بسمت قم، متلاشی شدن مجلس شورای ملی، مقابله قشون روس با احرار و ژاندارمری در قم و ساوه و عراق و بروجرд و همدان و گلپایگان و ملایر و کرمانشاه و اصفهان، وقایع فارس و کرمان و ضدیت احرار و ژاندارمری و ایلات آن مملکت با قشون انگلیس و غیره، وقعه رباط کریم شش فرسخی تهران و کشته شدن عده کثیری ژاندارم بدست روسها، انحلال ژاندارمری، کمیسیون مختلط، نهب و غارت روسها در تمام شمال و مرکز مملکت، قحطی سال نیلان‌نیل و ناخوشی.

خود شما، گاهی از نزدیک و زمانی دور با وقایع سیزده ساله دوره انقلاب که ما برجستگی‌های آنرا بطور دقیقه از نظر شما گذرانیدیم، سروکار داشته و جزئیات و مقدمات و مقارنات آن را بهتر از همه کس در نظر دارید، آیا زمان ریاست وزراء شما هیچ شباهتی با ادوار گذشته داشته است.

می‌گویند: «بدیهی است در اول امر محض تغییر و بهبودیت موقتی اوضاع، مجبور بودم با هر نوع سعی و تلاش وسائل آنی و فوری تهیه و تدارک نمایم، تا با وضعیاتی که مستلزم مخاطرات و مهالك آنی بود مقاومت، و فرصت کافی

برای امعان نظر و مطالعه دقیق در هنگامه عظیم دنیا و تجسس طرق ممکنه برای اصلاحات و تأمین حقیقی آتیه مملکت تحصیل نمایم.»

بعد از تحقیقات و تشریحات سابقه، فقط چیزیکه در جواب این جمله از بیانیه شما برای ما میماند، همین است که پرسیم. کدام سعی؟ کدام تلاش؟ برای مقاومت با چه مخاطره و چه مهلاکه؟ معهذا از اعتراض بر کلمه «بهبودیت» آنهم از طرف شما که در نوشتجات و اشعار خود، هیچ از رویه ترکستانیها قدم پائین‌تر نمیگذارید نمیتوانیم خودداری کنیم.

مینویسید: «حالت من در آن ایام مانند غریقی بود که اول بحکم اضطرار بهر تخته پاره متوسل گردد، تا خود را بوسیله آن بکشتی نجات برساند. بهمین دلیل در تصمیمات و عملیات خود، اگر معارضی مییافتم و منقد بی‌خبر از اوضاع میدیدم، طرف توجه قرار نداده برای رسیدن بمقصد، یعنی نجات مملکت احکام عقل و دانش را، بر احساسات خود و دیگران ترجیح میدادم.»

در جای خود ثابت کردیم که شما غریق نبوده، بلکه فعال مایشاء بودید و معارض و منقد هم نداشتید. زیرا مجامع و روزنامه‌جات که منبع تعرض و تنقید هستند، در دوره شما گرفتار قانون حکومت نظامی بودند. شما هم در تقسیم پول بین منفعت‌پرستان کوتاهی نمیکردید. پارتی‌های شما هم که از هیچگونه دوندگی و انتشار مضایقه نداشتند. فقط از روضه‌خوانی مسجد شیخ عبد الحسین بوی فی الجملة تعرض و تنقیدی می‌آمد، که آنرا طرف توجه قرار داده، سهل است مؤسسين آن را بقروین تبعید، حتی برای این کار، بیانیه‌ای هم صادر نمودید. نمیدانم اگر میخواستید احکام احساسات خود را بر عقل و دانش ترجیح بدهید، چه میکردید؟ شاید در آنصورت، دهن مردم بدبخت این شهر را هم میدوختید و گوش‌ها را کر و چشمها را کور میساختید.

میگوئید: «بسی مشعوف و خرسند هستم که بیاری خدای متعال، نخستین تکالیف خود را با هدایت عقل و وجدان و نیروی آندرجه از قوه و توانائی که باری

تعالی جل اسمه باین بنده ضعیف عطا فرموده، در تهیه وسائل پیشرفت موقتی و در عین حال خاتمه دادن بمخاطرات و منع عوائق داخلی و خارجی با حسن فداکاری، تا حدی که مقدور شد انجام دادم.»

فتح نمایان شما در این دوره ریاست وزراء، که خود در بیانیه‌های خودتان کراراً بآن اشاره کرده‌اید، گذشته از تلف کردن هفت و هشت کرویر پول و پر کردن کیسه بلژیکی بیبانه اداره ارزاق دو موضوع بیش نیست: یکی افزایش قوای تأمینیه، که عده آنرا از سه هزار اسما بیازده هزار نفر رسانده‌اید، دیگری گرفتاری نایب حسین کاشی و اتباعش.

البته خودتان تصدیق دارید که ژاندارمری ایران که بسعی ژنرال یالمارسن سوئدی تأسیس شده بود، بعد از تمرد کلنل ادوال، و سوق عده‌ای از این قوه بجنگ روسها، فقط از حیث عده و اسلحه تنزل کرده و اداره مرکزی و تأسیسات و ابنیه و محل پست‌های آن، بانضمام صاحبمنصبان ارشد، کماکان باقی بود. بنابراین برای تکثیر عده و ازدیاد نفرات جز يك اجازه و پول و اسلحه چیز دیگری لازم نبود و سابقاً اشاره کرده‌ایم که پول این تکثیر عده از کجا بشما رسیده و بکدام نظر موفق باینکار شده‌اید. گذشته از این، منکر نمی‌توانید شد که در اول سال، فقط بودجه قوای تأمینیه را از قرار یازده هزار نفر نوشتید که بمرور تکمیل شود، معلوم نیست که در موقع صدور این بیانیه (ششماه قبل) پنجهزار نفر بیشتر بوده‌اند، چه امروز هم که ماه یازدهم سال بآخر رسیده است، هنوز عده آن تکمیل نشده است.

تأمین دادن و آوردن کاشی‌ها هم بتهران چیز تازه‌ای نیست که شما مبتکر آن باشید. در هفت سال قبل هم، کابینه علاء السلطنه پسر نایب حسین را با عده‌ای سوار تأمین داده بتهران آورد. مدتی هم در اینجا اقامت داشتند. منتهی، آنها قولی که دادند محترم داشته و با همه گونه تسلط و قدرت او را رها کردند. در حقیقت این دفعه ماشاء الله خان گول آن دفعه را خورد و شما از درست قولی اسلاف

خود استفاده کرده او را تأمین داده، برای یغما کردن جواهر و نقدینه و اثاثیه و املاک و اسب و تفنگش، حبس و اعدام کردید.

بعد از این دو فقره تشریح، با استجازه از شما سؤال میکنیم که برای جمع‌آوری چهار پنجهزار نفر عده و اعدام یکنفر تأمین یافته خالی الذهن، آنهم برای صرفه خودتان، مردم چقدر باید حماسه بشنوند؟ گاهی از راه تعبیر سابقین و زمانی از راه ابراز و اظهار قدرت خود. بالاخره در این قسمت اخیر، با خفض جناح و لحن حق بجانب و اگر در اصطلاح مجاز شویم، با لوس‌گری و خودشیرینی، به تکرار پرداخته صفحه را سیاه کرده‌اید.

می‌نویسید: «در ادای این وظیفه صعب پس از تأییدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام و اتکای بتقویت شاهانه، که البته علل اصلی موفقیت اینجانب بودند، مساعدت و حسن موافقت دولت انگلستان نیز عامل مؤثر و قوی گردید و البته نباید از امتنان مساعدت‌های آن دولت خاموش نشست.»

هرقدر شما تکرار کنید، ما هم ناگزیریم تکرار کنیم: که کار شما صعوبت و اشکالی نداشت. تأییدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام هم بموجب آیات و اخبار و اصول دیانت حقه اسلامی، بحال کسی که خیال بر باد دادن استقلال مملکت اسلامی را داشته است مسلماً شامل نمیشود.

می‌گوئید: «دولت معظم انگلستان در عقیده جلوگیری هرج و مرج، و ایجاد امنیت و نظم در ایران با دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده، و حصول این مقصود را موافق مصالح خویشتن یافته و در حدودی که وضعیت عمومی اجازه میداد، از کمک با کابینه اینجانب مضایقت نمودند.»

در زندگانی بین المللی، کمک با همسایه وجهه نظر دول عالم و رفع هرج و مرج حتی ناامنی از راه مبادلات تجارتي، متوجه همسایه هم شده، و جلوگیری از آن مسلماً مستلزم منافع بیشمار برای آن دولت می‌باشد. رد ما در اینجا، رد

موضوعی است، و چنانکه در محلهای خود بثبوت رسانده‌ایم، قبل از ریاست وزراء شما ناامنی فوق العاده‌ای در ایران نبوده، و بخصوص هرج و مرج، که بهیچوجه در این مملکت وجود نداشته است.

مینویسید: «اگرچه این مساعدت از بعضی حیثیات مخصوصا از حیث اسلحه و مهمات نظامی، رضایت‌بخش و تا آن درجه کافی نبود، که موفقیت اولیای دولت را در حفظ انتظامات زودتر و بیشتر محسوس نماید، لیکن همان مقدار کمکی که با دولت ایران بعمل آمد قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیر کامل داشت. مخصوصا، مساعدت مالی در تأمین ارزاق و اقتدار دولت بر تأدیه منظم مصارف جاریه مملکت برای استقرار و بقای نظم بموقع و نافع واقع گردید.»

قرض دادن با فرع صدی هفت تشکر ندارد. بلکه این فرع را در اروپا ربح گران «اوزور» می‌دانند، و این ربحی است که دندان گردهای بنی اسرائیل هم در معامله با اشخاص پدر مرده یا نیمه ورشکست جرأت تقاضای آنرا ندارند، و حتی در بعضی از ممالک تقاضای این اندازه ربح را برخلاف قانون محسوب داشته، مرتکب را محاکمه و مجازات میکنند.

فروش اسلحه کهنه و مهمات بعد از ختم جنگ و رفع حاجت آنهم از طرف دولت تاجری مثل انگلستان، که هیچ امتنان ندارد، سهل است، معمولا کمیسیون و حق الدلاله هم باشخصیکه سر این معامله را بتوانند بهم بیاورند میدهند.

اما اینکه مدعی هستید که کمکهای مالی انگلیس بموقع و نافع واقع شد اگر اجازه فرمائید، میخواهیم سؤال کنیم: برای کی نافع شد؟ ولی خواهش داریم در جواب ما نفرمائید برای مملکت، زیرا در این صورت ما را مجبور خواهید کرد که آنچه سابقا در خصوص طرز رفتار اسلاف شما نوشته و ثابت کرده‌ایم که آنها با عایدی مملکت، مملکت را در سال قحطی اداره میکردند، تکرار کرده، حساب مهمانی شهر تهران را در خصوص اداره ارزاق، از سر بگیریم؛ و راجع بقلع و قمع اشرار کاشان و اصفهان هم، داخل مبحث متروکات آنها شده وارث عملی

این قطاع الطریقها را که از تاخت و تازهای رعیت و مالک و تاجر این مملکت. گذشته از املاک و اثاثیه دارای سه چهار کرور وجه نقد شده بودند. بشناسانیم. و گفتاری (۳۶) که میراث این خرس ها را بحساب خود و شما جمع آوری میکند. معرفی نمائیم. پس برای صرفه خودتان بشما توصیه می‌کنیم که شجاعانه اقرار کرده بگوئید: برای پیشرفت مقاصد خود.

تا ما هم ادله‌ای که در این موضوع داریم، بشما عرض کنیم.

بلی. آقای رئیس الوزراء! اگر پول انگلیسها نبود، البته شما از عهده سیر کردن حول و حوش و پارتی‌های منفعت‌پرست خود برنمی‌آمدید. و رضایت همان منفعت‌پرست‌ها را در اقدامات خود تحصیل و برای تسلیم ایران بانگلیسها زمینه تدارک نمی‌کردید. اگر پول انگلیس نبود، کلاشی و مفتخوری را در این مملکت ترویج و بعناوین مختلفه، حتی ادای دین، پول در میان اشخاص متفرقه تقسیم و کار حکومت‌های آتیه را که از تعقیب این رویه خواهند خودداری نمایند مشکل نمی‌فرمودید. اگر پول انگلیس نبود، اینهمه شهریه باشخاص غیر مستحق نمی‌رسید، و میزان شهریه بگیر، در یکسال و نیم دوره ریاست شما از ماهی هیجده هزار تومان، بسی و شش هزار تومان بالغ نشده، سعی مجلس شورایی در تعدیل حقوق بهدر نمیرفت و موجب دیوانی اشخاص غیر مستحق که تومانی دو ریال پرداخته می‌شد، تومانی یک تومان کارسازی نشده، مجاهدات اسلاف شما در این دوره، بی‌نتیجه نمی‌ماند. اگر پول انگلیس نبود، از راه اضافه حقوق مستخدمین دولتی، مبلغ کلی بر بودجه مملکت افزوده نشده، آنقدر تجمل بی‌مورد اداری را بخود اجازه نمی‌دادید. اگر پول انگلیس نبود، چادر روضه‌خوانی خیابان لاله‌زار برای کارچاقی شما برپا نمیشد، و چادر مسجد شیخ عبد الحسین نمی‌خواهید، اگر پول انگلیس نبود، مردآباد خالصه انتقالی، با هزار تومان و هزار خروار جمع خالصگی، که از ادای همان جمع هم بزور برمی‌آمد، بصد هزار تومان برای دولت خریداری نمیشد، و پول آن بکیسه دلال و مصوب این خریداری نمیرفت.

اگر پول انگلیس نبود، روزنامه‌های طرفدار شما که کاری جز تمجید غلطکاری‌های شما نداشته و افکار يك ملت را مسموم کرده‌اند براه نمیافتاد اگر پول انگلیس نبود، پاکت‌های سبك وزن سنگین‌قیمت، بدر خانه روضه‌خوانها و دوستان و حتی اصداد شما نمی‌رفت، که با خیالات شما همراه شوند و ضمنا شما هم از تفاوت ماهی چند هزار تومان مخارج سری استفاده کامل ببرید. اگر پول انگلیس نبود، باینهمه مأمور خفیه مواجب نمیدادید، که در این شهر زن و شوهر هم از یکدیگر ایمن نباشند. اگر پول انگلیس نبود، اعلیحضرت شاه باروپا سفر نکرده، صفحه ایران برای اقدامات شما بلامعارض نمی‌ماند. اگر پول انگلیس نبود، مأمورین خفیه، برای مشوب کردن اذهان بولایات داخله و اروپا و عتبات نرفته، مقاصد شما را در آنجاها انتشار نمیدادند. اگر پول انگلیس نبود، بودجه مخارج ماهیانه گیلان بینجاه و هفت هزار تومان بالغ نمیشد و ماهی ۱۵ هزار تومان بجهت مخارج سری آن ولایت تصویب نمی‌فرمودید. اگر پول انگلیس نبود، بعنوان خلع سلاح و ایجاد امنیت، سیصد هزار تومان خرج قشونکشی ولایت آرام بی‌آزار مازندران نکرده، و در مقابل هفتاد قبضه تفنگ ورندل کوتا بغنیمت نمی‌آوردید و اسمعیل خان امیر مؤید، برای خوشامد انگلیسها بکرمانشاهان متواری نمیشد، و بیچاره کالامیتسف تبعه روس تلف نشده و جواهرات زیاد او که نرخ الماس را در این شهر تنزل داد، نصیب شما و همدستان شما نمی‌گردید. اگر پول انگلیس نبود، وکلای فرمایشی که برای تصدیق و تقویت ایران فروشی خود تدارك دیده‌اید، منتخب نمیشدند. (۳۷)

می‌گویند: «بدیهی است در این مدت، معاندین و جاهلین و ارباب اغراض از آنچه توانستند، برای اینکه این جانب را خسته و مأیوس یا بکناره‌جویی مجبور نمایند،

خودداری نکرده، علاوه بر انواع تشبیهات جاهلانه، مکرر سعی کردند خاطر مهر مظاهر ملوکانه را از این بنده مکدر نمایند. ولی هیچوقت، ذات مقدس

شاهانه، از القات آنان متأثر نگردیده، همواره علاقه خاطر همایونی بحفظ مصالح مملکت، پشتیبان قوی و نگاهبان اینجانب بود.»

در پلتیک اشخاص ذینفع، برای پیشرفت مقصود همیشه وسائلی را اتخاذ میکنند، که سابقین بآن متمسک شده، و پیشرفت آنرا تجربه کرده باشند. شاید غرض شما از تشبثات جاهلانه، جمعیت مسجد شیخ عبد الحسین باشد. اگر خودتان برای نیل بمقام ریاست وزراء، باین قبیل اقدامات متوسل نشده بودید، ما کاملاً بشما حق میدادیم، که این تشبثات را جاهلانه بخوانید. شما که خودتان بقوت اجتماع در مساجد و مشاهد مشرفه، کابینه مستوفی الممالک و صمصام السلطنه را برهم زدید، شما که بر اثر همین شیادیها مسند ریاست وزراء را اشغال کرده‌اید، ابداً سزاوار نیست از این قبیل اقدامات شکایت کنید.

بر فرض اینکه مسلم گرفتیم، این اقدامات از طرف معاندین سیاسی شما بعمل آمده باشد، تازه باید بشما بگوئیم: معاندین این اقدام را از شما سرمشق داشته‌اند، منتها آنها چون پشتیبانی مانند سفارت و صندوق مخارجی مثل بانک انگلیس نداشتند بحصول نتیجه‌ای که مقصودشان بود موفق نشدند. اما راجع بتکدرات ذات شاهانه، همه‌کس میداند، که این تکدرات نتیجه یک سلسله حوادث بود که از خیال تغییر والی ایالت خراسان (۳۸) و هیاهوی بقیه حاشیه صفحه قبل آنجا، برضد این مقصود و مقالات روزنامه‌های طرفدار شما در اینجا، و دعوتنامه کنفرانس مدرسه تدین، که موضوع آن ضدیت با مقام سلطنت بود و اعراض وجود شاهانه از حضور در جلسات هیئت وزراء شروع، و بمسافرت ملوکانه باروپا ختم شد. عجله شما در انتشار همین بیانیه و قرارداد تسلیم ایران بانگلیس، درست در شب قبل از نهضت ملوکانه، در این موضوع بی‌دخالیت نبوده و نکته قابل ملاحظه‌ایست.

مینویسید: «در طی این عقبات و در عین آنکه برای نگاهداری و بهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی مینمودم، البته از این نکته غفلت نداشتم که این

بهبودی موقتی دارای جنبه دوام و ثبات نیست، و اتخاذ تدابیر اساسی برای تأمین زندگانی دائمی و ترقی و تکمیل مملکت، از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی مرحله ثانوی و مهمتر وظیفه اینجانب است، و مادام که در این طریق فکر و تدبیری نشده است زحمات و مشقات بی نتیجه، و مخاطرات حتمی الوقوع است، زیرا اولاً هم‌روزه تجربه جدیدی عقیده راسخه مرا تأیید میکند، که نجات مملکت، بدون انتظام و اصلاح ادارات، بدون توسل بمعلومات فنی مستشارها و معلمین خارجی، صورت نمی‌پذیرد و بالاخره، تأسیس و اصلاح ادارات ایران که علی الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند، ولی از حقایق و تنظیمات اروپائی بکلی بی‌بهره میباشند، بدون توسل بمعلومات متخصصین و ارباب فن خارجی غیر ممکن است.»

معلمین اروپائی، در یکی دو ساله اول دوره انقلاب برای مملکت لازم بود. زیرا مدیرهای ایرانی واقعا نمیدانستند چه باید کرد، و چگونه چرخهای ادارات را بهم انداخت و لازم بود درس خواننده‌های مجرب، زیر دست معلمین اروپائی، عملاً علم و حقوق اداری بیاموزند، تا درس خواننده‌ها آمده جای آن‌ها را بگیرند. ولی امروز بعد از دوازده سال که ایران بقول شما ظاهرآ اداره شده، و ثبات‌ها بمقام مدیری رسیده‌اند، دیگر نمیتوان گفت: ایران مدیر قابل ندارد. واقعا کدام مدیر است که امروز تمام نکات و قواعد اداری را نداند، یا طرز بکار انداختن قواعد مزبور را بلد نباشد، یا مناسبات مملکتی را با آنها تطبیق نکرده و رامحل آن را بدست نیاورده باشد.

دولی که بتنظیمات اداری دوائر مملکت خود عنایتی دارند، اولاً اعضای تحصیل نکرده قبول نمیکنند و عضو تحصیل نکرده بیکاره را وبال اداره میدانند، زیرا پس از آنکه شخصی را بداره پذیرفتند، دیگر نمیتوانند او را بدون جهت از اداره خارج نمایند.

بعد از ورود هم، در صورتیکه درست رفتار و جدی باشد، هر دو سال یا سه سال

برحسب اختلاف قوانین دول، باید يك پله ترقی کرده، هم از حیث مقام، هم از حیث حقوق بالاتر برود، تا در ظرف دوازده الی هیجده سال بمقام مدیری برسد. هرگاه برحسب اتفاق، از اداره‌ای باداره دیگری برود، باز هم همان رتبه و همان حقوق را خواهد داشت، و در صورت استعفای عضوی از خدمت دولت، هرگاه مجدداً بخواهد وارد خدمت بشود، باید دوره خدمت را از سر بگیرد و یا با رتبه کمتری مجدداً وارد خدمت شود.

قواعد و نظامات تقاعد هم زندگانی ایام پیری و دوره ضعف زندگی او را مطمئن کرده، میدانند که در آن روزها هم دولت متکفل مخارج او است، و از حقوق متناسب با ایام خدمتش استفاده خواهد کرد. پرسنل هر وزارتخانه، در اول هر سال صورتی از اسامی اشخاصی که میخواهند متقاعد شوند، یا بموجب قانون و نظامات اداری باید ترقی نمایند، بانضمام صورتی از جاهائی که خالی میماند و اشخاصی که تازه داوطلب خدمت شده‌اند.

با راپرت سابقه آنها ترتیب داده، بوزیر تقدیم می‌کند، وزیر هم با نظر مدیران ادارات جای هر يك را تعیین و بصدور احکام آنها امر مینماید. سوء رفتار از افراط در استعمال قدرت (۳۹) نسبت بزیردستان و ارباب رجوع گرفته، تا رشوه‌گیری و حیف و میل در دخل و خرج عمومی، مجازات معین دارد که مرتکب از تحمل آن ناگزیر است. اگر سوء رفتار بقدری شدید شد که مستلزم اخراج عضوی از اداره باشد، زندگانی اداری این عضو باطل، و دیگر در هیچیک از ادارات دولتی، بهیچ خدمتی پذیرفته نخواهد شد.

بقدری این نظامات محترم و تغییر ناپذیر است که توصیه هیچ منتفذ و خاطر خواهی هیچ وزیر نمی‌تواند ذره‌ای خلل وسوسه در آن بیندازد، یا کار را از مجرای طبیعی خود خارج نماید. هر مدیری در کارهای خود آزاد و مسؤل و هر خسارتی که از احکام او متوجه دولت یا اشخاص دیگر بشود، باید از عهده برآید، و برای این دعاوی محاکم عمومی موجود و مرجع تظلمات معین است

(۴۰) منکر نمی‌توانید شد که مملکت ما، امروز برای مسوده کردن این چند سطر حقوق اداری، و ترتیب قوانین و نظامات آن دیگر محتاج بمستشارهای خارجی نیست، در اوائل انقلاب شاید این قبیل اطلاعات عمومی نبود. ولی امروز شاگرد مکتبی‌های مملکت هم این الفبای حقوق اداری را میدانند، و وزارتخانه‌ای نیست که چندین مسوده و پاکنویس و چاپی این نظامات اداری در آرشیو آن موجود نباشد.

اگر احتیاج ما را بمستشارهای خارجی، برای ترتیب لوایح قانونی و نظامنامه‌های فنی ادارات مختلفه این مملکت تصور فرموده‌اید، که از این حیث هم ایرانیها امتحانات خود را داده، و از اصول محاکمات عدلیه و قانون نظام و مالیات گرفته، تا کوچکترین نظامنامه اجرائیه مکاتب و مدارس، همه را ترتیب داده‌اند، و اگر هم در آتیه، بمناسبت تغییر اوضاع، احتیاجی باصلاح داشته باشد در کمال خوبی از عهده برمی‌آیند.

در اواخر سال ایتئیل ۱۳۲۹، یعنی یکسال و نیم بعد از دوره تجدید آزادی در این مملکت هم که وکلای ملت به لزوم، مستشارهای خارجی، برای مالیه رای دادند، نه بواسطه نابدلی ایرانیها بود، بلکه علت عمده این رای همان زیاده‌رویها و حیف و میل‌هایی بود که شما و امثال شما در دخل و خرج عامه روا می‌داشتید، و این مقصود از قانون ۲۳ جوزای تنگ‌زئیل ۱۳۲۹ که آنهمه اختیارات بامریکائیها می‌داد، و شما را در امر مالیه، مطیع شوستر میکرد بخوبی واضح و هویداست.

پس عیب ادارات ایرانی نه از راه نادانی و تجربه‌آموز نشدن مدیرها، بلکه بعلت نداشتن کادر و کاری پر و نبودن بیم و امید است، و سبب آنهم جز شما کسی نیست. زیرا گذشته از دو نوبت ریاست وزراء خود که در کار عموم وزارتخانه‌ها مداخلات غیرقانونی کرده و می‌کنید؛ تقریباً تمام وزارتخانه‌های این مملکت از يك تا چند بار، تحت اداره خصوصی شما و اعوان و انصارتان، که

مسئله از روی نقشه شما رفتار مینمایند در آمده، و آنقدر وقت و اختیار داشته‌اید که پارتی‌های خود را در آن‌ها استقرار داده، ارکان ادارات مختلفه این مملکت را بدست آنها بسپارید. این هم خیالهای شما هم تا شما هستید با شما، مشغول بی‌انتظامی اداره و چپاول و یغمای مردم میشوند، همینکه شما رفتید اخلاف شما را اغوا مینمایند، و بر فرض اینکه بعضی با آنها هم‌پیمان نشوند، آنوقت مشغول دسیسه و تزویر برضد آنها و کارچاقی شما خواهند شد. اگر تیغشان نبرید بسوراخهای اداره فرو رفته؛ به مواجبهای اداری و امضای اوراق بی‌مصرف وقت خود را گذرانده و منتظر فرج خود و ظهور شما میشوند. در جای خود هم گفتیم، که تهور قانون‌شکنی سایرین باندازه شما نیست، و نمی‌خواهند بی‌سبب موجه کسی را از کار خارج بنمایند، بر فرض اینکه خیلی هم تهور بخرج بدهند، یا آقایان بواسطه تجری خود اسباب این کار را فراهم بیاورند. عمر این انفصال و این انعزال بسیار کوتاه است، شما مجدداً بر سر کار آمده آنها را بر سر کار خواهید آورد، صلحا و عقیف النفس‌های ادارات هم بدبختها بی‌کمک و هم‌دست مانده، باید سنگربسنگر عقب بنشینند، و برای پارتی‌های شما که روز بروز در تزیاند، جا خالی کنند. اگر در بعضی ادارات بعضی اشخاص یافت شوند که ریک ته خوب اداره بوده، از دم در نرفته باشند، همان زحمت‌کشهای بدبختی هستند که بهیچ جایی بستگی نداشته هیچگونه ترقی هم ندارند و دوش آنها نردبان ترقی دیگران است.

بواسطه همین پیشآمد ناگوار و حقیقت تلخ است که بیم و امید اداری از بین رفته، و یک سلسله شخصیات بجای آن استقرار یافته است. شما هم در این طرز مملکت‌داری ملوم نیستید، زیرا بعد از آنکه نقطه اتکای حقیقی یعنی خدمت‌گذاری به ملت را از دست داده‌اید، باید بدلی برای آن فکر کنید. گذشته از این پارتیهای شما هم که برای شما دوندگی کرده‌اند اجر و مزد میخواهند، هم‌دستهای آنها هم که پارتیهای درجه دوم شما هستند نیز بی‌پاداش نباید بمانند. هرگاه در این ضمن، تغییراتی که در سیستم و طرز اتحاد و انقطاع شما نسبت باشخاص پیش

میآید، در نظر گرفته شود آن وقت است که سبب این همه تغییرات و تبدیلات اداری، و یأس و ناامیدی‌های اعضای ادارات و خاطرخواهی و کارشکنی‌های بلاجهت و بکلمه مختصر جامع سبب این همه هرج و مرج اداری معلوم، و مسلم خواهد گشت، که: «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم».

بنابر آنچه ذکر شد، اصلاحات ادارات ایران هیچ مانعی جز شخص شما نداشته و ندارد، و آن روزی که شر شما و همپیمان‌های شما از سر مردم کنده شود، مدیران ایرانی بخوبی میتوانند این مملکت را بدون هیچگونه استشاره و تعلیمی از مستشارها و معلمین خارجی اداره کنند.

میگویند: «سعی و تلاش اداره‌کنندگان ایرانی که بواسطه نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت تاکنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده، و در مقابل برچیدن اوضاع قدیم بایجاد هیچ وضع جدید که قابل دوام و بقاء باشد، موفق نشده عدم کفایت خود را ثابت و این حقیقت را روشن‌تر نموده است: که مادام که معلمین کارآموده شالوده محکمی برای اصلاحات طرح نکرده و اساس متینی ایجاد ننموده‌اند که عناصر مستعد ایرانی در مکتب عمل و اداره با تمرین متینی که لابد منه آموختن فنون و تجارب اداریست برای خدمات مملکت حاضر نمایند، تشکیل ادارات و دوائر و شعب و هیئت‌ها و کمیسیون‌ها و غیره، جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج، حاصل و نتیجه‌ای نخواهد داشت.»

ما شك نداریم که سعی و تلاش اداره‌کنندگان ایرانی تاکنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده است، ولی در جای خود ثابت کرده‌ایم که این بدبختی از راه نقص تجربه و تعلیمات نبوده، هیچ علتی جز شخص شما ندارد، و شما هم نمی‌توانید منکر شوید که دوام و بقای هر وضعی، تابع میل و اراده اولیای امر است. اگر مدیران نتوانسته‌اند بایجاد وضعی که قابل دوام و بقا باشد مبادرت ورزند، بعلت آنست که شما برای وزرای آنها، با اینکه آنها را همیشه از هم‌خیالان خودتان انتخاب کرده‌اید نیز اختیاری باقی نگذاشته‌اید، و همواره آنها را تابع میل و اراده

خود خواسته‌اید. گذشته از این، بقدری برای مدیران ایرانی همکار بد تراشیده‌اید، که بیچاره‌ها از دفاع مقام و راه معاش خود بکار دیگر نمی‌رسند. آیا شك دارید که ورود هر عضو بی‌سابقه در اداره جای یکی از اعضای سابقه‌دار آن اداره را تنگ، و یکنفر بر کاندیداهای مشاغل آن اداره میافزاید؟ آیا از اینهمه اشخاص بی‌سابقه که بتوصیه و امر و حکم شما در این ادارات ریخته، و هر روز فوج فوج در ازدیاد است. جز هرچومرج اداری چیز دیگر هم میتوان انتظار داشت؟.

اگر شما بانتظامات ادارات ایران عنایتی داشتید و میخواستید مدیران ایرانی تربیت کنید، يك مدير را اقلا دو سال در يك کار باقی میگذاشتید، یا اینکه اشخاص بی‌سابقه و لگردد را با مقام مدیری وارد اداره نمی‌کردید، و اعضای کم‌رتبه ادارات را برای اطاعت صرف و هم‌دستی با خودتان، بدون طی درجات به مقامات عالیه ارتقاء نمی‌دادید، که باعث انزجار و دلسردی هم قطاران آنها گشته، مجبور شوید برای يك ارتقاء بی‌مورد، چندین ارتقاء بی‌مورد دیگر را اجازه بدهید، یا بافزایش حقوقهای بی‌محل سکوت سایرین را خریداری نمائید، و دسته دیگر را که باین وسائل نتوانید ساکت کنید، بکناره‌جویی مجبور و باخذ حقوق تقاعدی و مواجب تومانی یکتومان متقاعد و خرج دولت را زیاد، و بار ملت را سنگین، و کار مصادر امور آتیه را مشکل کنید.

مدیر ایرانی، طرزگرداندن کار و ترتیب دفتر و آرشیو و دوسیه و کارتن و ساعات کا و نظامات کاری یری و تنظیمات اداری را خوب میدانند، وطن‌پرستی و فداکاری هم دارد و چنانکه خودتان نوشته‌اید، صورت ظاهر را خیلی خوب ساخته و پرداخته است.

مدیر ایرانی، بواسطه آشنا بودن باخلاق و عادات و سوابق امور، از هر معلم خارجی بی‌نیاز، بلکه از تمام آنها زبردست‌تر، و معلوماتش کاملتر است. اما چه کند از خرابکاری های شما چگونه جلوگیری نماید؟

مدیر ایرانی طرز تنظیم بودجه و موازنه جمع و خرج را آموخته، و خوب میدانند

که اینهمه مواجب تومانی یکتومان، اینهمه شهریه، اینهمه تجملات اداری و اعضای بیمصرف غیرلازم، از یکطرف باعث عدم توافق جمع و خرج و ورشکستگی دولت و از طرف دیگر، موجب ازدیاد مفتخور و تنبل و هرزه‌گرد و کلاش، از همه بدتر، سبب بی‌ترتیبی اداراتست ولی با تصویبنامه‌های شما، که مثل باران و برگریزان پائیز درختان، از چهار سمت او را بمبارده میکند، چه تدبیری بیندیشد و با کدام قوه از احکام و اوامر شما که هرروزه برای اشخاص بیسابقه و ارتقای اشخاص نالایق می‌دهید، جلوگیری کند؟

مدیر ایرانی خوب میداند: که روزنامه باید از عایدات خودش اداره شده، و نباید از طرف دولت بآن کمکی بشود، ولی با تصویبنامه‌های صادره از آن‌مقام منبع که از هشتصد تومان تا دویست تومان شهریه بروزنامه‌نگاران می‌بخشید، تا آنها را با خود همدست کرده افکار يك ملت را مسموم نمائید، چه کند؟

مدیر ایرانی خوب میداند: اجاره خالصجات، جزو جزو و دهبده بهترین طرز اداره این کار است، و اجاره يك بلوك بیکنفر باعث اختلال امر زراعت و موجب خرابی رعیت است. ولی با اسکناسهای مستاجرین کل که یکمرتبه در سر خرمن، برای اجاره‌بندی و یکمرتبه در زمستان برای گرفتن تخفیف، بخرج رفته و از آن مقام مقدس احکام لازم در تقویت آنها صادر میشود، چگونه مقاومت نماید؟

مدیر ایرانی خوب میداند: اجاره دادن تحدید تریاک چه مضار مادی و معنوی را در بر داشته، گذشته از اینکه با این طرز اجاره دولت بعشر عایدات واقعی خود هم نمیرسد، مقصود مقنن نیز که جلوگیری از استعمال تریاک است باطل و از میان می‌رود. ولی با علمی که بشرکت شخص شما و مشار الملك با مستأجرین این عمل دارد، و با این‌که میداند شما در این معامله یکصد هزار تومان نقد و نسیه از شرکاء خود، یعنی از سایر مستأجرین رشوه گرفته‌اید، چه کند؟ و در موقع دادن سیصد هزار تومان تخفیف بنفع مستأجرین، چگونه برای صرفه

دولت پافشاری نماید؟

مدیر ایرانی خوب میداند: که محلی و پادارانه و کمک خرج و خانواری افواج قدیم بخور سرکرده و صاحبمنصبان و رؤسای محاسبات قشونی ولایات است و سربازی که ۱۵ سال است احضار نشده، دیگر تقاضای ششماهه محلی نمیکند، بلکه صاحب بنیچه هم بواسطه مرور زمان، عوض شده، فعلا اسم این عنوان هم در همه جا فراموش شده است، ولی با تصویبنامه‌های پی‌درپی شما در پرداخت این دو سه کروور پول مفت، که معلوم نیست چقدر آن بطور غیر مستقیم بکیسه مقامات عالیه میریزد چه کند؟

مدیر ایرانی از طرز انتخابات بخوبی مسبوق، و آنقدر قوت نفس دارد که به تهدید و تطمیع از رو نرفته (۴۱)، برخلاف قانون اقدامی نکند، ولی با وکلای فرمایشی که شما میخواهید برای همدستی خود در ایران فروشی تدارک کنید، چه کند؟ و با وجود دستور عملهای کتبی و شفاهی و تلگرافات رمز و کشف شما بحکام ولایات چگونه از تهدید و تطمیع و فشاری، که برای تعیین شدن کاندیداهای شما بکار میرود، جلوگیری نماید؟

مدیر ایرانی خوب میداند: مردآباد خالصه که هزار تومان و هزار خروار جمع خالصگی دارد و از عهده همین جمع هم بزور برمیآید، با این منال دیوانی قیمتی ندارد، و گذشته از این، مجلس شورای ملی هم، نظر بطغیان سالار الدوله، امر بضبط آن داده است، دیگر همچو ملکی را که اولاً هیچ ارزش ندارد و ثانیاً اول و آخرش مال دولت است، نباید صد هزار تومان پول داد و برای دولت خرید. اما با طمع شما چه کند که اسلاف شما عمل قروض ارباب جمشید را که در دوره وزارت خارجه خودتان بپای دولت قبول کرده بودید، با بانک تسویه کرده و ریش دولت را از دست بانک بهزار زحمت خلاص میکنند، و شما از کار تسویه شده رسوم میخواهید، و چون عمل بالمره ختم شده و هیچ راهی برای اخذ و عمل ندارید اینموضوع را اختراع کرده، مردآباد خالصه را که ارباب جمشید

خوب میداند صد دینار ارزش ندارد برای دولت بصد هزار تومان خریداری میکنید، و قیمت آن را خودتان دریافت می‌فرمائید. یا بعبارت اخری صد هزار تومان که بدهی ارباب جمشید بدولت بود از مشار الیه وصول، و ضمناً قباله مردآباد را هم که هیچ نمیارزد مجاناً منتهی بصد هزار تومان قیمت قباله‌ای از ارباب میگیرید. قباله صد هزار تومان را خودتان بجیب میزنید.

مرحوم ملا نصر الدین گوسفند مردم را میدزدید و گوشتش را صدقه میداد. از او پرسیدند: مولانا این دیگر چه کاری است؟ گفت: صواب صدقه با گناه دزدی مساوی است در این میانه پیه و دنبه توفیر است. ارباب جمشید میبایست صد هزار تومان بدولت بدهد، در عوض مردآباد خالصه را داد، ولی صد هزار تومان بدهی واقعی ارباب که باید بدولت برسد، بعنوان رسوم توفیر معامله شد.

مدیر ایرانی فصل قانون اساسی را خوب در نظر داشته، و میداند: که مرجع عموم نظامات محاکم عدلیه است، و هیچ حکمی باجرا نمیرسد، مگر وقتی که از محکمه صلاحیت‌دار صادر شده باشد. ولی چه کند که شما، برای پوشانیدن سیئات اعمال خودتان در تشکیل کمیته‌های ترور، محاکم خصوصی اختراع کرده، همدست‌های قدیمی خود را بجرم همان همدستی‌ها، محکوم میکنید، سهلست، دوسیه، آنها را میسوزانید، و محکومین بدبخت را از ترس این‌که مبادا داد و فریاد کنند، روز برفی، پیش از صبح اعدام میکنید.

مدیر ایرانی، با یکنظر بجز و جمع و دفتر رقبات و ثبت فرامین، میتواند بخوبی فرمان‌های ساختگی خالصجات مازندران را تشخیص بدهد، بدون اینکه مزاحم عموم ملاکین بشود. انتقالی آنرا از غیر انتقالی جدا نماید، اما چه کند، که شما و مشار الملك خیال کرده‌اید تمام املاک مازندران را بثمان بخش، از دست ساکنین مازندران بیورید، و ارائه فرمان را مستمسک کرده، و عبث پا پی املاک متصرفی چهل پنجاه ساله مردم شده، امر بضبط آنها میفرمائید. و بدبختها را مجبور میکنید که از هستی خود در مقابل طمع شما دست بکشند.

مدیر ایرانی خوب میداند: که یکنفر سید عرب، هر قدر دلاور هم (۴۲) باشد، نظر بتابعیت خارجه که دارد، نمیتواند مستخدم ایران و مخصوصا با وجود بی‌اطلاعی و ناشناسائی مفتش سجل احوال باشد، ولی چه کند که شما برای راپرت‌نگاری خود، بوجود او محتاج و ماهی یکصد و بیست تومان از مال این ملت ضعیف، بعنوان تفتیش سجل احوال باو میخورانید؟!

مدیر ایرانی خوب میداند: در سال فراوانی کارنان شهر محتاج بکمک مالی دولت نیست، ولی چه کند. شما می‌خواهید هفت هشت کرور از پول فروش ایران بحلق بلژیکیها بکنید.

مدیر ایرانی خوب میداند: رشوه گرفتن از مأمور و مستخدم، اجازه چپاول و یغمائیست که از مال ملت باو داده میشود، ولی چه کند که شما در رفتن و برگشتن، هر دو میگیرید، سهلست، بتوسط تلگراف رمز، از فرمان فرمایان ایالات پول می‌خواهید، و همین‌که جواب رد میشنوید آنها را منفصل مینمائید.

مدیر ایرانی خوب میداند: که لازمه انصاف و مروت اینست که از این پولهای بی‌حسابی که از انگلیسها گرفته میشود، و قرض آن گردن ملت بیچاره میماند، يك قدری هم صرف خود ملت بشود، ولی چه کند که مخارج بیهوده مجال و فرصتی برای قبول پیشنهادهای او نمیدهد، و از سایر اصلاحات گذشته، مردم همین یکشهر پایتخت را اقلا بتنظیف کوچه‌ها و تعمیر مجاری آبها و روشنائی معبرها دل‌خوش نمینمائید، و تمام اقدامات شما در این زمینه، منحصر باین است که از بعضی خیابان‌ها بتوسط گاریهای بلدیه کوت بجهت سلیمانیه حمل کنید.

اگر می‌خواستیم در این زمینه استفاده کرده، تمام خرابکاری‌های شما را بنویسیم، ده پانزده هزار بیت می‌شد. فقط محض نمونه بایراد این چند فقره پرداختیم.

بیچاره مدیران ایرانی، در جریان کارهای خود در هر روزی چندین مانع در پیشرفت مقاصد مشروع اداره خود از طرف شما می‌بینند، چاره جز سکوت

ندارند، و اگر دم بزنند فوراً چشمها و مامورین خفیه شما که در همهجا و در هر اداره هستند بشما میرسانند و نان آن بدبختها را آجر میکنند، و از همه بدتر، شما با کمال وقاحت، نتیجه سیئات اعمال خودتان را بآنها نسبت داده، آنها را در بیانیه خود بی‌کفایت هم میخوانید.

اما راجع بتعلیم و تعلم عناصر مستعد ایرانی در زیر دست معلمین کارآزموده، که این موضوع را با آب و تاب تمام و محسنات کلام ذکر فرموده‌اید، ما در جای خود گفتیم:

که اروپائیها از حیث اصول و قواعد و طرز اداری چیزی ندارند که بمدیران ایرانی بیاموزند، بلکه مدیران ایرانی نظر باطلاعات خصوصیه که از امور مملکت خود دارند برای تطبیق اصول و قواعد با موارد مخصوصه از آنها بهتر، و برای اداره این مملکت مناسبترند، مگر اینکه بفرمائید: من وجود آنها را برای جلوگیری خرابکاریهای شخصی خود لازم میدانم.

در خصوص وعده ضمنی که بکارکنان فعلی ادارات می‌دهید که آنها زیر دست مستشاران خارجه تربیت شده و بعدها در کار خود مستقل خواهند گشت باید بگوئیم:

دل‌خوشی بی‌اساسیست که بآنها داده‌اید، و برعکس، این مدیران ایرانی هستند که باید در تجربه‌آموز کردن مستشارهای خارجی، و راهنمایی بآنها با یکدیگر مسابقه کرده، بزودی شاگردهای خود یعنی مستشارهای خارجی را بمناسبات مملکتی بصیر نمایند، و بلافاصله اداره را وداع گفته، جای خود را بآنها واگذارند و دیگر رنگ هیچ اداره را نه بینند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که يك سؤال از شما نموده، بجزمله دیگر بیانیه بپردازیم، و آن اینست که: خاك ایران که: مدیران و کارکنان درجه دوم و سومش آنقدر بی‌کفایت و نادان هستند، که بعد از دوازده سال، باز هم محتاج

بمعلمین خارجی می‌باشند، آیا چه شده است که همان بی‌کفایتها و نادان‌ها باین سرعت به مقام وزارت میرسند، آب و هوایی که اینقدر وزرای لایق و قابل دارد، و بالاخصاص مثل شما داهیه شرق و پهلوان سیاست میپروراند، چگونه است که از عهده پرورش مدیر و معاون و منشی و ثبات بیرن نمی‌آید؟

مینویسید: «بالبدهه معلوم و مسلم بود که مساعدت‌هایی که با دولت ایران می‌شد، و اثرات آنی و موقتی را می‌بخشید، با وجود مضراتی که داشت، صرفنظر از آن ممکن نبود، مانند مخدری که در تسکین فوری درد مؤثر ولی در دفع مرض بی‌اثر بود، نمیتوانست دوی دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد، و تغییر در زندگانی اساسی و دائمی مملکت و ترك زندگانی روزمره و بی‌اساس، هرروزه بصورتی و در تحت حادثه‌ای لزوم غیر قابل انکار خود را ثابت مینمود.»

منکر نیستیم، که اگر ایران میخواست منابع ثروت خداداد خود را بکار بیندازد ناگزیر بود از سرمایه‌های خارجی استمداد کند. یعنی سرمایه‌دارهای خارجی را دعوت نماید؛ تا مطابق اصول استهلاك سرمایه و ربح، در این مملکت براهسازی و سدبندی و جریان آبها و استخراج معادن و تأسیس کارخانه‌های صنعتی قیام نمایند، تا هم آنها بطور مشروع سود سرمایه خود را ببرند، و هم دستهای بیکار مملکت بکار افتاده مردم از آن استفاده کنند، و هم بر عایدات دولت افزوده شود، و بالاخره، بعد از استهلاك اصل و فرع سرمایه خارجه، اصل مؤسسه هم برای دولت باقیمانده، از تمام عایدی آن فایده ببرد.

ولی جلب سرمایه خارجی، بعقیده ما برای مصرف یومیه و پر کردن کیسه این و آن و بقول شما، برای ترك زندگانی روزمره، گذشته از اینکه متضمن فایده دولت و ملت نیست، مستلزم خسارات بی‌حسابی برای مملکت خواهد بود. اولاً چون پول در دست دولت زیاد میشود، اولیای امور رسم اقتصاد و میانروی را از دست داده بمخارج بیهوده قیام میکنند. ثانیاً چون احتیاج ندارند، فکر ازدیاد

عایدی داخلی نبوده، سهل است، همان عایدات معموله خود را هم درست جمع‌آوری نمیکنند. ثالثاً فرع و استهلاك اصل سرمایه، که باید سال بسال پرداخته شود، بر مخارج خواهد افزود. نتیجه این میشود که اولیای دولت و حول و حوش آنها، چند صباح چرچری میکنند، چیزی نگذشته که بی‌پولی و ورشکستگی چهره عبوس خود را با قبح مایکون، نشان میدهد و احتیاج بقرضه سنگین‌تری خودنمائی میکند.

گویند: شخص مسافری، در عرض راه بمیخانه‌ای رسید. عربی در آنجا مشغول شرب و باین شعر مترنم بود:

و کاسا شربت علی لذه، و اخری تداویت منها بها مسافر از این وضع تعجب کرده و از حال او استفسار نمود. معلوم شد مدت‌تست در این محل رحل اقامت انداخته، و با همین ترنم مشغول میگساریست. قضا را پس از چند ماه در مسافرت دیگر باز بهمین میخانه رسید و از عرب نشانی ندید، از حالش پرسید صاحب میخانه که مردی فارسی بود گفت منها بها بکشتش.

شما دولت ایران را بحال همان عرب مبتلا ساخته‌اید، که یکدفعه برای مخارج باید قرض کند، و یکدفعه برای خرابی که از قرضه سابق حاصل شده است، و این منها بهائیکه شما مقدمات آنرا تهیه دیده‌اید، مسلماً کار این مردم را تمام و هستی ایران را بر باد خواهد داد. برای اثبات این مدعا، ما محتاج بهیچ دلیل، و اقامه هیچ برهانی نیستیم و شاهدهی بهتر از گذشته همین دولت ایران نداریم.

دولت ایران در تمام مدت سلطنت ناصر الدین شاه، با عایدات داخلی خود، روز میگذرانید، یا بقول شما بروزمره زندگانی میکرد. قرض خارجی نداشت و فرع هم نمیداد. اگر کم داشت، کمتر هم خرج میکرد. از اوائل سلطنت مظفر الدینشاه استقراض خارجی شروع، و در عرض مدت ۲۳ سال، تقریباً صد کرور سرمایه خارجی بدست دولت آمد. از آن سرمایه يك دینارش بمصرف تکثیر عایدات نرسیده، سهل است از عایدات معمولی هم، بواسطه نبودن احتیاج مبرم

و زحمتی که بر وصول آن مترتب بود، صرف نظر شد.

اینست که هرچه بر مردم این مملکت تحمیل و مالیاتهای جدید برقرار میشود، ابدا تفاوتی در فقر دولت حاصل نشده، روز بروز احتیاج آن به استقراض خارجی در افزایش است.

گیرم شما نیز صد کرور از انگلیسها گرفته، قرض ایران را بدویست کرور بالغ نمودید، و در مدتی که خودتان رئیس الوزراء هستید، خرجهای گزاف بخود اجازه دادید و بعد از شما هم، یک رئیس الوزراء دیگر از ته مانده آن يك حفظ ظاهری کرده، او هم «داوودی» ای خرید، و آباد نمود، و پولی در بانک گذاشت، اصل و فرع این قروض که دو مقابل سابق شده است، از کجا باید اداء بشود، و سالی صد کرور مخارج دولتی که بواسطه عادت بولخرجی، و زمینهاییکه شما بجهت این مملکت چیده‌اید، قهرا باین مبلغ خواهد رسید، از کدام محل باید برسد؟ مسلما باز استقراض! و این همان منها بهائی است که دولت ایران از آن خلاصی نداشته، تمام مردم این مملکت را الی الابد حمال انگلیسها خواهد نمود.

اینهم در صورتیست که همپیمانهای جدید شما، بدون هیچ گریه رقصانی، با دولت ایران صمیمانه رفتار نمایند، اگر صمیمیتی نبوده و بخواهند کارهای شما و اخلاف شما را فلج کرده، احتیاج دولت ایران را بخود زیاد نمایند، تمام این پولها برای مخارج یکسال شما کافی نخواهد بود و دولت ایران را در سر یکسال مجددا بقرضه جدیدی محتاج خواهند نمود. چنانکه در بدو ورود شوستر، از یکطرف پنج میلیون بایران قرض دادند، و از طرف دیگر با وجود ضمانتی که در نیامدن محمد علی میرزا بخاک ایران نموده بودند، جلو او را رها کرده، بیول و اسلحه امداد و بایران روانه‌اش نمودند. و تا آخرین پول استقراض تلف نشد، شاه مخلوع را مجبور ببازگشت نکردند.

میگوئید: «اوضاع مالیه مملکت، بیش از آنچه بشرح درآید اسفانگیز بود، و مالیاتهای دولت بواسطه کشمکشها و بی‌نظمی‌های داخلی، و نتایج جنگ بین

المللی و قحطی و امراض و عوامل مهلکه دیگر، بدرجه صفر رسیده بود. عایدات گمرکی، بواسطه عدم مبادلات تجارتي، از میان رفته تهیه اسلحه و مهمات برای تنظیمات و تجدید قوای تأمینیه غیرمقدور، و برای شروع بهر اصلاح و استفاده از هر وضع و علاج هر خطری مراجعه به سرمایه خارجی وسیله و شرط منحصر بنظر می‌آمد.»

سابقا در محل‌های خود، کاملا ثابت کرده‌ایم که در ابتدای ریاست وزراء شما، قحطی و امراض بالمره از این مملکت زایل شده، و جنگ‌های بین المللی هم در این وقت زیان فعلی بمملکت ما وارد نمی‌آورد. رجبعلی و جعفر قلی و رضای حوزانی و نایب حسین کاشی که شما وجود آنها را کشمکش داخلی موسوم ساخته‌اید، نیز هیچ تعرضی بمالیات نداشتند، و عوامل مهلکه دیگری هم وجود نداشت، سهلست موقع ریاست شما، با خرمن پرحاصل و حاصل پرقیمتی تصادف کرد، که برای وصول مالیات ابداء اشکالی در کار نبود، حتی مأمورین مالیه بقایای سال گذشته را که بواسطه قحطی و ناخوشی و جنگ‌های بین المللی لاوصول مانده بود، نیز وصول کردند. پس شما گذشته از اینکه از مالیات همان سال استفاده کرده‌اید از مالیات سال‌های قبل هم مستفید شده و نتیجه سختی‌هائیکه اسلاف شما برده بودند، عاید شما شد. ما نمیدانیم اسفانگیزی مالیه دولت از چه حیث و برای چه مالیات‌ها بدرجه صفر رسیده بوده است.

اما راجع بعایدات گمرکی، همه‌کس میدانند که هیچوقت این عایدات محل مصارف عمومی دولت نبوده، که از کسرو نکس آن ضرری متوجه اعمال چرخهای دولتی بشود.

بلکه این عایدات محل قروض بوده که هرچه وصول میشده، برای استهلاك اصل و فرع دیون عمومی دولت ببانک‌های دولتی میرسیده است. منتهی بعد از شروع جنگ دولت ایران با دولتیین قرار گذاشت، که موقتا یعنی تا زمان ختم جنگ و راه افتادن دادوستد بین المللی، تادیه اصل و فرع قروض خود را بتأخیر

انداخته، از تمام عایدات گمرکی خود استفاده کند، و دولتین هم بصره‌ای که در گرفتن قران از گمرکات و دادن لیره چهار پنج تومانی در بیست و دو سه قران داشتند راضی باین امر شدند و باز در جای خود گفتیم که کابینه‌های قبل از شما برای اینکه لیره را در بیست و دو سه قران نگرفته، و در شش تومان پس بدهند از گرفتن این پول صرف‌نظر کردند.

اگرچه ماشاء الله تمام آنچه در موضوع کسرو نکس مالیات نوشته‌اید، بی‌اساس و غالب آنها راجع بکابینه‌های قبل از شماست، که در اینجا بخود نسبت داده‌اید ولی، کسر عایدات گمرکی دعوی بالمره باطل و چیز نیست که کابینه‌های قبل از شما بلکه هیچ کابینه‌ای از آن استفاده نکرده، که شما بقاعده استصحاب، آن را هم داخل در سایر ادعاهای خود در این موضوع میکنید.

اینجاست که باز هم میخواهیم، يك سؤال از شما بکنیم، و آن اینست که اسلاف شما با درآمد خود مملکت، با وجود قحطی و گرسنگی و ناخوشی، چهارده ماه مملکت، را اداره کرده، و از افساط موراتوریم هم بهمان نظر سابق الذکر، محروم بوده، و نان را بنصف قیمت بمردم دادند، ولی شما در سال پرحاصل و حاصل پرقیمت، هم از قیمت جنس استفاده کردید، و هم نان را یکربع گران‌تر بمردم فروختید، و گذشته از مالیات‌های دوره خود مالیات عقب‌افتاده دوره آنها را نیز گرفتید. اینهمه تفاوت برای حقوق سه چهار هزار نفر که شما بر عده ژاندارم افزوده‌اید کافی نبود که در مدت يك سال و چند ماه ریاست خود هفده کرور هم بعنوان پیش قسط استقراض، از بانک انگلیس دریافت داشته، با فرع صدی هفت گردن این ملت فقیر گذاشته‌اید؟ (۴۳)

می‌گویند: «تبدیل سیاست دنیا در نتیجه جنگ بین المللی، و طرح خطوط و نقوش اصلی در نقشه جغرافیائی عالم (مخصوصاً پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه) و سعی و تلاش هر يك از قطعات مجاور مملکت ما، برای تقویت نیروی خویش، و اتصالات آنها بدول قوی‌تر و نیرومندتر در هر لحظه درس جدید، و

تنبیه تازه‌ای بود که باید در تقویت اساس مملکت کوشیده، و مزاج مملکت را برای مقابله با وضعیات و مشکلات محتمل الوقوع حاضر و مهیا کرد.»

یکی از مزایای جغرافی سیاسی يك دولت این است که در اطراف آن دولت دول قوی نباشند، که اگر بخواهند بد همسایگی کرده، آن دولت را دچار مشکلات نمایند، از عهده برنمایند. گذشته از این همسایگی با دول ضعیفه مسلما موجب تمایل آنها بسمت دولت بزرگتر، و مستلزم منافع این دولت است. پس تبدیل سیاست دنیا در نتیجه جنگ بین المللی و طرح نقوش جدید در خریطه عالم، و بخصوص انقلاب روسیه، پیشآمد خوش و اتفاق مساعدی برای مملکت ما بوده است که ما را از همجواری دولت بد همسایه قدیم روس نجات داده، و بهمجواری دول کوچک آذربایجان و ارمنستان و ترکستان که با آنها جهت جامعه مذهبی و نژادی و زبانی داریم، نایل ساخته است. خروج افغانستان از تحت الحمایگی دولت انگلیس، و استقلال تام و تمام آن دولت هم تقریبا تجزیه دیگری است که دولت ایران را در قسمت مهم سرحدات خود از همسایگی غیر مستقیم با دولت انگلستان رهائی بخشیده، و ما را بدون واسطه با دولت هم‌نژاد، هم‌مذهب، هم‌زبان، کم‌قدرت دیگری هم‌جوار نموده است. بنابراین قبل از جنگ ایران با سه دولت روس و عثمانی و انگلیس که هر سه قوی‌تر از آن بودند، همسایه بود و امروز روس و عثمانی از پی کار خود رفته، بجای آنها دول ارمنستان و آذربایجان در قفقاز و ترکستان و افغانستان در شمال و مشرق استقرار یافته (۴۴) و مسلما همسایگی با دو دولت قویتر، مشکلتر از همجواری با یکدولت قویتر و چند دولت ضعیفتر است.

دول صغار هم‌جوار ما هم سعی و تلاشی برای اتصال بدول قوی‌تر و نیرومندتر نکرده، بلکه آن روزی که شما این قرارداد را با دولت انگلیس می‌بستید، هیچ‌یک برسمیت هم نشناخته شده بودند. حتی یکی هم از آنها «افغانستان» خود را از تحت قیمومیت صد ساله انگلیس خلاص کرده، و تمایل آن دولت در هم‌پیمانی با

دولت بلشویک روس نیز موضوعی است، که تازه پیشامده و شاید بزودی هم از بین برود و در تاریخی که شما این قرارداد را میبستید، نه شما، بلکه انگلیسها هم این پیش‌آمد را پیش‌بینی نمی‌کردند. در اینصورت، تمنا میکنیم مشکلات محتمل الوقوع را برای ما تفسیر و بما بفهمانید: خطر مملکت را از چه راه تصور می‌فرمودید؟ آیا قوت و قدرت دولت‌های آذربایجان، ارمنستان و ترکستان را که در آن وقت برسمیت هم شناخته نشده بودند، زیادتیر از دولت روس میدانستید؟ یا از طرف دولت افغانستان که تازه از جنگ خلاص شده و شاید بامید همکیشان خود با دولت انگلیس بهم زده بود، وحشتی داشتید؟

تمام دلخوشی اهالی این مملکت بعد از آن همه خانه خرابی‌ها و زحمات این جنگ عالم‌سوز، این بود که از شر دولت بد مسلک، بد همسایه خشن روسیه قدیم خلاص، و با دول صغار کم‌وسعت، کم‌جمعیت، هم‌نژاد، هم‌کیش هم‌جوار شده‌اند. و شما همین مزیت و همین اتفاق مساعد را که شاید هزار سال دیگر برای ایرانی‌ها رخ ندهد وسیله ایران‌کشی خود قرار داده، سهلست آن قدر کودن هستید یا مردم را جاهل فرض می‌کنید که در بیانیه خود با عبارات مقرمط هم مرقوم می‌فرمائید.

مینویسید: «بالجمله، بطوری که در فوق ذکر شد احتیاج مملکت از حیث توسل بکمک‌های فنی و مالی خارجی محل شبهه و تردید نبود. فقط سخن در اینجا بود که این کمک‌های فنی و مالی ضروری از کدام منبع خارجی تحصیل شود، که شرایط اصلی ممکن- بودن و عملی بودن را دارا بوده و موفقیت آن باستقلال مملکت مشکوک نباشد.»

ما عدم احتیاج دولت ایران را بکمک فنی، و همچنین محتاج نبودن آن را بکمک مالی، برای مصارف عادی دولتی در جاهای خود، با برهان ثابت کرده، و برای شاهد این مدعا کابینه‌های قبیل از شما را نشان داده، کرارا نوشته‌ایم که آنها با وجود قحطی و ناخوشی مملکت را با درآمد خود مملکت اداره می‌کرده‌اند. اگر

بگوئید قوای تأمینیه، قبل از ریاست شما بیش از سه هزار نفر نبود، و حالیه بشش هزار نفر بالغ شده است، بشما میگویم که دوره‌ای هم بود که قوای ژاندارمری ایران بهیچده هزار نفر رسیده، و بختیاری‌ها هم حقوق دو سه هزار سوار از دولت میگرفتند و با وجود این مملکت تقریباً با عایدی خود اداره میشد. و هرگاه بفرمائید در آتیه خیال داریم سی هزار قشون بگیریم، جوابش اینست که دولت همیشه بقدر مخارج این سی هزار قشون بمصرف محلی سرباز و افواج حاضر خدمت و چریک و قراسوران و سوار حکومتی میرساند. باور ندارید؟

بحساب یکساله این مصارف مراجعه نمائید، تا مطلب بخوبی بر خود شما هم واضع شود، و مسلماً هر قدر از این قشون منظم را که عجاله در عالم خیال است تحت سلاح بیاورید، بهمان اندازه باید از این مخارج بیهوده بکاهید.

با اینکه در اینموضوع دفع دخل مقدر شما را نموده جواب سؤال مضمّن را نیز داده‌ایم مع‌هذا دولت ایران را همیشه دیوانه فرض کرده؛ و تصور مینمائیم با داشتن هم‌گونه مأمور و مستخدم داخلی و نداشتن هیچگونه احتیاج برای مصارف خود باستقراض خارجی می‌خواهد از خارجه مستشار بیاورد، یا پول قرض کرده در راه مخارجی که شما کرده و میکنید بمصرف برساند. در این صورت جواب سؤال شما را که: «این کمکهای فنی و مالی از کدام منبع خارجی تحصیل شود که شرایط امکان و عمل را دارا بوده، موفقیت آن با استقلال مملکت مشکوک نباشد؟» می‌گوئیم اگر پول و مستشار مالیه را از امریکا و مستشارهای امنیه را از فرانسه میخواستند، و امتیاز راه‌آهن و معدنی و صنعتی را برای رعایت سابقه و حق همجواری بانگلیس میدادید، آیا امکان نداشت یا عملی نبود یا با استقلال این مملکت برمیخورد؟

می‌گوئید: «در این باب عقاید از نقطه نظر احساسات متفاوت بوده، طرق مختلفی برای مثنی سیاسی دولت ترسیم میشد، ولی بواسطه دور بودن از محیط حقیقی سیاسی و عجز از تمیز وضعیات یا ملاحظه از اظهار عقیده، جنبه امکان اجراء

و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت میشد.»

در حقیقت میخواهید بفهمانید از عقاید سایرین هم استفاسار فرموده، و احساسات و نظرات آنها را تحت مطالعه آورده، و چون نظرات دیگران جنبه امکان و عمل را فاقد بوده، آنها را از نظر دور فرموده‌اید. در صورتیکه خلاف این فرمایش محقق بوده، همه‌کس میدانند که شما در این موضوعات با کسی مذاکره نکرده و راهنمایی و رایی نخواست‌اید بلکه برعکس مانند زنی که از عمل نامشروع حمل برداشته باشد باختفای آن کوشیده، و این بچه غول را از یکسال قبل، یعنی تاریخ جلوس خود بر مسند ریاست، بر دل گرفتید و تا موقع فراغت، سیزدهم ذیقعد، احدی را از راز درونی خود مستحضر نساختمید.

مینویسید: «هیئت دولت که مسؤل مقدرات مملکت بوده، مجبور بود نظر خود را بحقایق و واقعیات محدود کرده، و از احساسات و اوهام تحقق‌ناپذیر دوری جسته، متعاقب تجربیات دهساله و تشبث بنام وسائل متصوره، و نتایج وخیمی که از آن حاصل گردید غیر از خرد و دانش هادی دیگری برای خود نپذیرد.»

ما نمیدانیم مسؤلیت شما در نزد کیست؟ در نزد ملت؟ یعنی همان يك مشت مردمی که برای نیل شما به مقام ریاست، به مساجد و مشاهد مشرفه رفته و بعد از عقد قرارداد جز هفت هشت نفر منفعت‌پرست باقی آنها همه از شما تبری میجویند؟ در نزد پادشاه؟ که در وقعه فرمان فرمائی خراسان، حشمت و شوکت او را شکسته، سهل است خیال داشتید بوسیله کنفرانس در مدرسه تدین کار را بجای نازکتر برسانید و امروز هم برای پیشرفت کار خود، از تاج و تختش دور کرده، با اوضاع مشکلی که برای او فراهم آورده‌اید روی مراجعت به مملکت خود را ندارد، سهل است در موقعی هم که مصمم مراجعت میشوند بتوسط تلگراف رمز بشاهزاده نصرت الدوله و اقدامات در سفارت انگلیس، از تشریف‌فرمائی ذات ملوکانه مانع میشوند؟

شما کلمات حقایق و واقعیات را نسبت بعقاید خود و احساسات و اوهام را نسبت

بعقاید سایرین، در این بیانیه خیلی استعمال فرموده‌اید. در این باب شما را ملوم نمی‌دانیم، زیرا بکار انداختن کلمات قشنگ برای پیشرفت دادن اعمال سوء، و ایراد ادله سوفسطائی و تهمت و افتراء در مقابل برهان خلل‌ناپذیر، منطقی، مرسوم همه دسیسه کارهای عالم است. ولی می‌خواهیم از شما خواهش کنیم که در حال حاضر دنیا دقت نموده، ببینید آیا مللی که از حیث قوای مادی و معنوی، و بقول شما احتیاجات فنی و مالی و زندگانی و شهرت بین المللی، و موقعیت جغرافیائی و ملاحظات همسایگی و سایر جهات مضره و نافع، مثل ما یا پست‌تر از ما باشند وجود دارد یا خیر؟ آیا زمامداران این ملل مثل شما نقشه‌های باصرفه‌تر را، احساسات و اوهام تحقق‌ناپذیر قلمداد نموده و نظریات خود را در مملکت فروشی، حقایق و واقعیات موسوم و مملکت را کت‌بسته بهمسایه واگذاشته‌اند؟

با وجود صلاهی آزادی ملل صغار که در کل دنیا پیچیده است. و ملل ضعیفه که در هیچ دوره از ادوار عالم هویت و استقلال نداشته‌اند از تحت قیمومیت و رقیت بزرگ-ترین دول عالم خلاصی مییابند، آیا حق نداریم از پهلوان سیاست و داهیه شرق خود بپرسیم: کدام قول و قرار و کدام سابقه و احتیاج مبرم، و بالاخره کدام وضعیت بدتر، شما را باین ایران‌کشی، که اسم آن را حقایق و واقعیات گذاشته‌اید و ادار نمود؟

از ملل صغیره تازه آزاد اروپا که دولت آمریکا از آن طرف دنیا برای معیشت روزانه آنها آذوقه میفرستد، می‌گذریم و از افغانستان که در مدت پنجاه سال، سالی چهل هزار تومان از انگلیس پول مجانی گرفته، و امروز استیلای صد ساله آندولت را ابطال، و خود را از للگی آن دولت خلاص کرده، سخن به میان نمی‌آوریم.

فقط دولت آذربایجان قفقاز را شاهد قرار می‌دهیم که از حیث وسعت خاک، بقدر یکی از ایالات ایران نیست. همسایگی آن دولت با ارمنستان، و کینه دیرینه این

دو ملت با یکدیگر، و همجواری با دولت بلشویک روسیه، دو خطر مهمی است که استقلال و رفاه آن دولت را همیشه تهدید مینماید. فقر مالی آن بدرجه‌ای است که در مدت بیست ماهه حیات سیاسی خود، صد ملیون «بن» مصارف داشته و عایدی آن بهمه جهت بیش از ده ملیون نبوده است. احتیاج ملتی هم که تاکنون هیچ حکومت نکرده، به مستشار و معلم خارجی، در جای خود ثابت و از جمله بدیهیات است، بهیچ دریای آزادی هم راه ندارد، اراضی آن نیز چندان حاصلخیز نبوده، فقط نقطه اتکاء و تنها مایه توکل و یگانه راه امید آن معادن نفت بادکوبه و سی چهل فرسخ راه‌آهن است. شناسائی رسمی آندولت نیز، اگر بلشویکها بگذارند (۴۵) تازه اتفاق افتاده است. این دولت با وجود این همه مصائب خودداری میکند، و بهیچ دولتی خود را بستگی نداده، خویشتن را قائم بالذات معرفی مینماید و شما پهلوان سیاست؛ و داهیه شرق و بزرگترین صدراعظم آسیا «؟» دولتی مثل ایران را باسم حقایق و واقعیات و بعنوان احترام از احساسات و اوهام تحقق ناپذیر؛ بئمن بخش بانگلیس میفروشید! سهلست، روزنامه‌نگاران مزدور خود را وادار میکنید که در ازای این ایران فروشی القاب سابق الذکر را نیز بشما بدهند (۴۶) از تجربه دهساله، و تثبیت تمام وسائل متصوره؛ و عقیم ماندن نقشه‌های احساس و نتایج وخیمه آن سخن رانده، این مطالب را قضایای مسلحه وانمود می‌فرمائید، در صورتیکه يك نظر بتاریخ ده دوازده ساله ایران، خلاف گفته‌های شما را واضح مینماید.

دولت ایران، بعد از مشروطیت تقریباً بلافاصله دچار معاهده ۱۹۰۷ بین دولتین روس و انگلیس شد. این معاهده، صورتاً این مملکت را بدو منطقه نفوذ، در شمال و جنوب، و يك منطقه بیطرف در مرکز تقسیم کرده و چون معاهده‌ای بود که دولتین بین خود منعقد داشته بودند، برای ایران مخصوصاً بعد از جوابی که دولت در موقع اعلان این معاهده بسفارتین فرستاد، هیچگونه ضمانتی و هیچ نوع تعهدی حاصل نمینمود، و از نقطه‌نظر استقلال داخلی، در تمام نقاط مملکت، فرمانروائی داشت و در روابط خارجی خود نیز، بالمره آزاد بود. از هرکس

میخواست، پول قرض میکرد، و از هر ملتی اراده‌اش تعلق میگرفت مستشار و معلم استخدام مینمود. فشار دولتین در قضیه شوستر و التیماتوم روس و قبول آن از طرف شما، جلب مستشار خارجی را باجازه دولتین منوط نموده و بلژیکی‌هایی که در خدمت دولت ایران و متصدی گمرک بودند، با رضایت ضمنی دولتین و همراهیهای شما و ناصر الملک، بجای امریکائیها برقرار شدند. در این واقعه اگرچه ایران اختیار تام و تمام انتخاب ملیت مستشار خارجی را از دست داد، ولی در نیاوردن مستشار جدید، آزاد بوده، سوئدی‌ها در ژاندارمری و نظمیه و بلژیکیها در مالیه و گمرک باقی ماندند.

جنگهای بین المللی و مشغله دولتین فرصتی بایرانیها داده، در همانروزهای اولیه مالیه مملکت را از دست بلژیکیها که از قدیم الایام خود را بدست نشاندگی دولتین، بخصوص دولت روس معروف کرده بودند، خارج نمودند، و این خود قدم وسیعی بود که به سمت آزادی مملکت، از قید مستخدمین خارجی و دست‌نشانده دولتین برداشته شد.

در حین جنگ هم، موضوع اتحاد و انقطاع ایران با طرفین مخاصمه، خیلی خیال دولت و ملت را متوجه خود ساخت، ولی بالاخره دولت در حال بیطرفی که از ابتدای جنگ خط مشی قرار داده بود، باقی مانده، مداخله فردی بعضی از ایرانیها به همراهی همکیشان خود، در جنگ بر ضد متفقین (۴۷) که شما در بیانیه‌های خویش گناه بزرگ زمامداران آن دوره وانمود میکنید، اقدامات بالمره شخصی بوده و ابدای ربطی بهیئت دولت نداشته است، و این کار در عالم سوابق و شهود بیحسابی دارد. و هیچوقت هیچ دولتی نتوانسته است مداخلات افرادی ملت خود را در جنگهای بین دو دولت دیگر ممانع شود.

اقداماتی که دولت ایران در این ده ساله برای دفاع حیثیت و استقلال خود بعمل آورده همین چند فقره بوده است و از غالب آنها هم نتیجه مطلوبه را بدست آورده است.

ما نمیدانیم مقصود شما از نقشه‌های احساسی که دولت ایران دنبال آنها رفته و وخامت بار آورده چیست؟ و تمام وسائل متصوره که بآنها تشبیه جسته و بالاخره عقیم مانده است کدامست؟

شاید رد قرارداد ۱۹۰۷ را نقشه احساس دانسته و معتقد هستید که خوب بود ایرانیها از همان روز اول، بنقشه تقسیمی که دولتین کشیده بودند رسماً راضی شده، برای شمال مستشارهای روسی و برای جنوب مستشارهای انگلیسی، مستخدم میکردند. یا اینکه می‌خواهید بفهمانید که دولت ایران برای اصلاح مالیه و قوای تأمینیه و نظمی خود عبث از امریکا و سوئد مستشار و مشاق و معلم آورده، یا چرا بلژیکی‌ها را که دست‌نشانده دولتین بودند، از مداخله در مالیه مملکت منع کرد؟ و این مقاومتهای جزئی را هم که از طرف کابینه‌ها و مقامات ملی بآن اقدام شده است خلاف مصلحت و نقشه‌های احساس میدانید؟ در این صورت ما ناچاریم بگوئیم که این سلیقه در طرز مملکت‌داری، منحصر به شخص شماس و سایرین این قبیل اقدامات را نقشه احساس ندانسته و اگر نتیجه عملی هم نداشته باشد، برای اثبات هویت ملی لازم می‌شمرند.

می‌گویند: (۴۸) در نتیجه این افکار هیئت دولت مطالعات زیادی را در اطراف قضیه نموده، و تمام طرق را در تحت نظر و فکر درآورده در نتیجه معتقد باین عقیده شده که مراجعه و توسل بمتخصصین از ملل مختلفه برای مصالح دولت و مملکت عملی نبود.

«زیرا علاوه بر احتمال رقابت‌های ملی و نژادی ما بین آنان که برای پیشرفت اصلاحات مضر و نتایج سوء آن متوجه ما می‌گردید، هیچیک از ملل را در تعهد و وسائل سعادت مملکت طوری ذی‌علاقه و ذینفع نمی‌کرد که مساعدتهای مهمی برای ترقیات فوری و سریع نموده، مملکت را از حالت بدبختی و فلاکت امروزه بطور مؤثری رهائی بخشند و علاوه بر اینکه همان رقابت‌های اول امر امکان وقوع آنرا مشکل می‌نمود بر فرض وقوع پس از مدتی تجربه و عمل با تحمل

مضار و آفات مسلمه تأخیر، مسأله توحید سبک اصلاحات مراجعه به مبداء واحد فنی را مخصوصا درباره ادارات مهمه الزام میکرد.»

«با توجه بنکات فوق و تحت نظر آوردن حقایق و وضعیات داخلی و خارجی مراجعه بدولت دیگر، غیر از انگلستان علاوه بر اینکه با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی که در ضمن مذاکرات از نظر مساعد آن دولت بحسن استقبال و آتیه ایران حاصل گردید، اقتضا نداشت، شرایط امکان و عملی بودن را فاقد بود.»

«بنابر ملاحظات فوق، هیئت دولت در ضمن ایفای وظائف روزانه و استقرار نظم و تهیه موجبات آسایش اهالی، از نقطه نظر تعیین خط مشی سیاسی دولت و روشن کردن این تکلیف، از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیه مملکت خودداری ننمود.

چندی از متارکه جنگ نگذشته بود که در این مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم لها مذاکرات بمیان آمد، و در این مذاکرات تمام شرایط اصلاح مملکت رعایت و در نتیجه تبادل نظریات و اقدامات که مدت چندین ماه طول کشیده، قراردادهایی با موافقت طرفین مقرر گردید.»

شارلاتان مسافری در شب زمستان بدهی رسید. بهر دری زد منزل بدست نیاورد ناچار بامید پیشامد بهتری در گوشه‌ای ایستاد. جوان روستائی را دید که در کوچه‌ها متفکرانه گردش میکند. پیش آمد و پس از مبادله سلام و علیک، از سبب تفکر او سؤال کرد. روستائی گفت: فردا در این ده عروسی است، و من از جمله مدعوینم، لباس فاخری که شایسته مجلس باشد ندارم، يك قدك در خانه موجود و زنم نیز دوزنده جلدکاریست، ولی کسی که دست برش داشته باشد پیدا نمی‌کنم. شارلاتان بلا تأمل گفت: من خیاط شهرم و از عهده این خدمت بخوبی برمی‌آیم. جوان از این تصادف بینهایت خوشوقت شده او را بخانه برد، از شرایط پذیرائی دقیقه‌ای فروگذار نکرد و بعد از صرف غذا، قدك و قیچی را روی

کرسی گذاشت.

مسافر ما که پدرش هم با اهل برش در يك مسجد نماز نخوانده، بلکه جدش در مرو يك دکان خیاطی را آتش زده بود، چند دفعه قدك را از سر تا ته لابلا باز کرده دوباره پیچیده و در هر تکرار عملی، لا حول گفت و بر شیطان لعنت فرستاد. تا آخر الامر قدکرا باز کرده از عرض میان طاقه قیچی گذاشت، و سپس با دو دست از دو طرف آن چسبیده با عجله تمام قدکرا بدونیم کرد، و نزد میزبان انداخته گفت:

«در نتیجه افکار راجع ببرش این قدك مطالعات زیادی را در اطراف قضیه نموده و تمام طرق را در تحت نظر و فکر درآورده، در نتیجه معتقد باین عقیده شدم که بریدن این قدك، بشکل قبا برای مصالح شما عملی نبود.» «زیرا علاوه بر سایه و روشن‌هائی که بواسطه اختلاف سر و ته توپ قدك در بعضی از قطعات برش حاصل شده، و برای پیشرفت دوخت قبا و حاضر شدن آن برای مجلس عروسی فردا، مضر و نتایج سوء آن متوجه شما میگردید خیاط را هم در تمهید وسائل بهم انداختن قطعات برش، طوری ذی‌علاقه و ذینفع نمی‌کرد که مساعدتهای مهمی برای درزبندی سریع آنها بعمل آورده، کار دوخت قبا را بطرز مؤثری پیش ببرد، و علاوه بر اینکه همان حصول سایه و روشن در اول امر چشمهای خیاط را خیره کرده، امکان دوخت را مشکل مینمود، بر فرض اتمام هم پس از دوختن و وقوع مهر قدك در پشت سر، و مخصوصاً قدری پائین‌تر از شال بند شما که مسلماً مایه سخریه و استهزاء در مجلس فردا بود صرف نظر کردن از برش قبا و مراجعه بلباس دیگر را الزام میکرد.

با توجه بنکات فوق، و تحت نظر آوردن حقایق تار و پود و رنگ قدك، مراجعه بلباس دیگر غیر از شال علاوه بر اینکه با سوابق اطلاعات من در خیاطی و اطمینانی که در ضمن ملاحظات سر و ته توپ از مناسبت این قدك برای شال حاصل گردید، اقتضا نداشت شرط امکان و عملی بودن را نیز فاقد بود. بنابراین

ملاحظات فوق، من در ایفای وظایف برش خود و پهن کردن قدك بروی کرسی و تهیه موجبات پیچیدن و باز کردن از نقطه نظر تعیین عاقبت کار این قدك و روشن کردن خیال شما برای لباس مجلس فردا از پاره کردن قدك بدو قسمت برای تدارك شال خودداری ننمودم. (۴۹) بالبداهه معلوم است پس از انجام این مهم، خدمت مرا تقدیر کرده، بدون اشتباه و خودپرستی و یا تغل و لاقیدی و یا جبن و بددلی، در تدارك و تهیه لوازم دوخت، بطریقی که حقایق فن خیاطی ایجاب مینماید از منزل گرم و چراغ و سوزن و خیاطه و موم و انگشتانه قیام نموده، برای اتمام کار در موقع مناسب، باهل خانه تأکیدات بلیغه فرموده، و مخصوصاً سفارش نمائید که در دوختن سروته دو قطعه برش بیکدیگر از ملاحظه دقیق افتادن مهر قدك بسروته شال که برای بهبودیت و خوش‌آیندی این لباس از لوازم اولیه و لابدمنه است خودداری ننماید.

«در ضمن، از ذکر این نکته نباید خودداری نمایم که این برش، بالذات هر عیب و نقصی را فاقد و اصول و موجبات خوش‌آیندی را داراست، لیکن بدیهی است شرط استفاده شما از آن، بوسیله حسن سوزن زنی و دوخت بتوسط اهل خبره، و شخص بصیر بحقایق وضعیات فن خیاطی است.» «زیرا بهترین برشها اگر مورد بدی دوخت واقع شود، و دستهای کثیف نالایق مأمور بهم انداختن آن گردد، در چنین صورتی، نقص و کمال برش و یا عیب و حسن آن، بالسویه خواهد بود. و شخصی که اهل بخیه و دوزنده واقف بفن خیاطی، بمناسبت وقت و زمان نداشته باشد، یا نخواهد تحصیل کند، از هیچ برشی استفاده نخواهد کرد. و بطریق اولی فقدان برش و ماندن طاقه قدك در صندوق هیچوقت آبروی او را در مجلس عروسی حفظ نمیکند.»

«امیدوارم نتایج حسنه این موفقیت، منظور نظر حق‌شناس عموم افراد خانواده شما شده، بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب که ظهور شأن و شکوه و جلال شما در مجلس عروسی فرداست هرچه زودتر، مشهود گردد. و این شال

در این سرمای زمستان، گرمی پوستین را ببدن شما داده، خوش قواری و بهبودی وضعیات و سعادت‌مندی شما را در انظار جلوه‌گر سازد.»

پس از ایراد این خطابه، مسافر ما تا خرخره زیر کرسی چپیده، لحاف بر سر کشید، و در ضمن دهن دره ممتدی گفت: «چقدر خوابم می‌آید؟ رفیق! شب شما بخیر (۵۰)

تمثیل و مطایبه ما تمام شد. ولی قبل از اینکه برای رد این قسمت از بیانیه شما وارد استدلال و برهان شویم، يك سؤال از شما داریم: شما که مطالعات زیادی در اطراف قضیه نموده و تمام طرق را تحت‌نظر درآوردید، چرا با این عقیده که ایران را بحال استقلال خود باقی گذاشته، وسائل سعادت و ترقی آنرا فراهم آورید، معتقد نشدید؟ و تمام افکارتان در اطراف قضایائی دور زده است که بیش و کم فرمانروائی و استقلال تام و تمام ایران را محدود مینماید؟ و از میان تمام آنها، چرا آنچه منافع آن برای ایران از همه کمتر، و مضار استقلال و اقتصادی آن برای این مملکت از همه بیشتر است انتخاب کرده‌اید؟ ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که ایران هیچ احتیاجی بمستشار و معلم نداشت.

اگر شما هم یکقدری فکر خود را در اطراف این قضیه جولان میدادید، که بدون توسل بمستشاران خارجی، و واگذاشتن مملکت برحم و مروت و انصاف آنها، کار ایران را بسرانجام برسانید بهتر نبود؟

مطابق تجربه گذشته، ما از این همه مستشاران خارجی که برای این مملکت از ملل مختلفه اجیر کرده‌ایم، تاکنون هیچ فایده نبرده‌ایم. یا بی‌کفایت بوده، برای اداره خود کاری نکرده و مواجب گزاف آنها را بیهوده تحمل نموده‌ایم، یا زرنک و زبر دست بوده جز پیشرفت دادن پلتیک خارجه و اضمحلال قوای داخله و پر کردن کیسه خود برای ما کاری صورت نداده‌اند، و اگر بعضی از آنها وظیفه‌شناس بوده، خواسته‌اند برای این مملکت کاری انجام بدهند بهمین جهت گرفتار تهدید و فشار و حتی اولتیماتوم همسایه شده، از کار کناره‌جوئی نموده‌اند.

از لجابت و استبداد رأی شوستر و حساب ندادن مرناز و ضدیت‌های رؤسای قزاق و تمرد ادوال و فرمان فرمائیه‌ها و خیانت‌های بلژیکی‌ها در گمرک و پست و مالیه و خودسری‌های نیو در تلگراف و بیکیفایتی‌های بی‌زور و پرنی و دمرنی در مالیه و عدلیه و داخله، می‌گذریم و دست‌های زمامداران آن ادوار را بقول شما نالایق و آلوده تصور می‌کنیم. فقط رفتار میلیتر در ارزاق و لواشری در ضرابخانه را در دوره زمامداری شما که چشم بد دور، دست‌هایتان پاک و پاکیزه و با لیاقت است، شاهد قرار می‌دهیم.

آیا هیچ مستخدم ایرانی را سراغ دارید که در عرض هشت ماه، هفت کرور پول تلف کرده و در مقابل حساب بفرس ماژر تمسک جوید؟ و نان گرانی که بمردم خورنده، فتح نمایان و حساب را محاکمه دانسته، بگوید: «فاتح را محاکمه نمی‌کنند؟» مدیران ضرابخانه ایرانی را برای تفاوت احتمالی کسرگذار، تحت تفتیش و محاکمه و محاسبه درمی‌آورند ولی مسیو لواشری چون بلژیکی است و رفت‌وآمدی در سفارت‌ها دارد در مدت چهار سال، تمام درآمد يك معدن زغال سنگ و کلیه عایدی ضرابخانه را خورده، سهلست مبلغ هنگفتی بدون اجازه بحواله خود و بحساب دولت از بانک گرفته، و هر وقت خواسته‌اید یک نفر مفتش یا محاسب بضرابخانه فرستاده، در کار او تفتیشی بعمل آورید، راه نداده و حتی یک مرتبه بیچاره مفتش را کت‌بسته با قزاق‌های خود تا استخر پیاده دوانده است (۵۱) و امروز هم که با هزار عجز و التماس بمفتش (۵۲) می‌خواهید عذر او را بخواهید مجبور شده‌اید تدبیراندیشی کرده، برای انصراف موسیو از این شغل، در ضرابخانه را ببندید که بعدها با ریاست یکی دیگر از همقطاران او باز کنید (۵۳).

بالجمله از اینها می‌گذریم، و با شما همراهی نموده تصور می‌کنیم که ایران واقعا محتاج بمستشار خارجی است و از وجود آنها هیچگونه ضرری برای دولت و مملکت متصور نبوده، و هر نوع استفاده هم از آنها حتمی است. باز استخدام آنها

از ملل مختلفه بهتر از توسل بمبداء واحد، آن هم از دولت همسایه و قوی و زبردست در استعماری مانند انگلیس است.

اولین استدلال شما، برای توسل بمبداء واحد و رد استخدام از ملل مختلفه، مسأله حصول رقابتهای مختلفه‌ایست که بین مستخدمین اتفاق میافتد که ضرر این رقابت را بمملکت زیاد دانسته‌اید. در صورتیکه مستخدمین اروپائی، در مشرق زمین بخصوص ایران، هیچوقت باهم رقابت نکرده، سهلست چون میدان عملیاتشان خیلی وسیع است نظری بکارهای یکدیگر نداشته، مملکت از سازش آنها بیشتر از رقابتهشان، خسارت میکشد، بلکه اگر دولت بتواند میان آنها حس رقابت تولید نماید البته برای پیشرفت کار بهتر و مناسبتر است، و بقدری این سیاست، در همه جا و نزد همه کس مسلم و طبیعی است که اشخاص عادی هم بآن توسل جسته، و بهمین نظر از استخدام دو نفر نوکر همشهری و همولایتی احتراز میجویند، چه رسد باینکه تمام خدمه خود را از اهل یکشهر، یا یک ولایت انتخاب کنند و خود را گرفتار سازش آنها نموده، بالفرض اگر وقتی با دربان خود معارضه پیدا کنند دچار تعرض ناظر و آشپز و آبدار و باغبان هم بشوند.

اما وحدت اسلوب که دلیل دیگر این مراجعه بمبداء واحد فنی قرار داده‌اید، ما شك نداریم که در يك اداره و يك وزارتخانه، وحدت اسلوب شرط اساسی جریان امور آن اداره است. و هرگاه شعب و دوائر جزء آن اداره یا وزارتخانه هر يك اسلوبی جداگانه داشته باشند، مسلماً مانع پیشرفت کار، و تا حدی سبب بی‌نظمی خواهد شد، و بالمثل بکارخانه‌ای میماند که هر يك از ماشین‌ها و چرخهای آن سیستم جداگانه داشته باشد و بمخیله کسی هم نمیرسد که برای يك وزارتخانه مستشارها از ملل مختلفه مستخدم شوند.

ولی، اگر هر وزارتخانه با اسلوب یکی از دول که در مسائل فنی آن وزارتخانه زبردست‌ترند، تأسیس و تشکیل، یا اصلاح و ترمیم شود، چه عیبی لازم می‌آید؟ دولت ژاپن که در خواستن مشاق و معلم این رویه را اتخاذ کرد، چه ضرری

برد؟ آیا پولی که از وزارت مالیه با اسلوب امریکا بیرون بیاید برای امنیه و نظمیه و قشونی که بطرز سوئد تشکیل یافته باشد رواج نیست! هرگاه واقعا تا این اندازه معتقد بوحدت اسلوب هستید، پس خوب است در ضمن عقد يك قرارداد و بوسیله صدور يك بیانیه دیگر، فکری هم برای وزراء و مجلس شورای ملی و سایر مقامات عالیه نموده، مقدرات این مملکت را یکسره بکابینه سن ژام تفویض کنید، تا آنوقت واقعا این مملکت مانند هندوستان و جنوب آفریقا بوحدت نامه اسلوب نائل آمده، جان مردم از دست زمامداری مثل شما خلاص شود.

استدلال شما در خصوص سبب مراجعه بانگلستان برای متخصصین فنی منحصر بفرد، و عبارتست، از اینکه، سایر ملل مثل اهالی بریتانیای کبیر در ترقی ایران علاقه‌مند و ذی‌نفع نیستند.

علاقه‌مندی و دینفعی انگلیسها در ایران مسلم و تردیدناپذیر، و مانند علاقه‌ایست، که يك نفر مالک قوی بملك همسایه ضعیف خود دارد. اگر هیچ مالک ضعیفی، دینفعی همسایه قوی خود را دلیل مداخله او در ملك خود قرار میدهد، ما هم این استدلال شما را منطقی دانسته، بحسن تدبیر و عقل و کیاست پهلوان سیاست و داهیه شرق خود معتقد میشویم؛ و الا شما یا بکودنی، یا خیانت‌کاری خود متعرف شوید.

مینویسید: «البته برای تصمیم در عقد این قرارداد، و خاتمه دوره بی‌تکلیفی، علل و موجبات دیگری نیز موجود بود، که اظهار و اعلام آنها فعلا نیز، خالی از اقتضاست؛ و ارباب فراست، با مختصر تأمل و توجهی، بوضعیات بین المللی میتوانند آن حقایق را دریافته و تصمیمات دولت را تقدیر نمایند.»

شاید میخواهید بفهمانید که در عقد این قرارداد مجبور بوده‌اید، و عنفا شما را بامضای آن وادار کرده‌اند، در این صورت، اولاً ممکن بود شرافتمندی خود را بکناره‌جوئی از کار بر همه معلوم نموده، اقدام باین ایرانگشی ننمائید، بر فرض

اینکه حب جاه بر شرف دوستی چربیده، نمیخواستید از کار کناره اختیار کنید، اقلاً مثل سابقین (۵۴) بتعاطی مراسلات پرداخته، و در مراسله آخری که بمنزله قبول قرارداد بود مجبور بودن خود را در ضمن، ایراد نمائید. ولی ما میگوئیم: شما مجبور نبوده و فقط برای رعایت صرفه شخصی خود این قرارداد را منعقد داشته‌اید. زیرا، اگر مجبور بودید، در بیانیه خود از این قرارداد مشئوم، که ضرر آن از آفتاب روشنتر است، آنقدر تمجید نمی‌کردید، و برای مشروع جلوه دادن آن، مردم را اغفال ننموده، دولت را ورشکسته و بی‌کفایت و بی‌وسيله وانمود نمی‌فرمودید، اگر مجبور بودید با اینهمه اصرار، جلو افکار عامه را نگرفته، مخالفین قرارداد را بحبس و طرد و تبعید گرفتار و تهدید نینمودید، و روزنامه‌های مزدور شما برای پیشرفت دادن این مقصود نامشروع، مقاله‌های بی‌ربط بی‌اساس نمی‌نوشتند، و حتی یکنفر ارمنی (۵۵) که خلف صالح سید مدیر رعد بود، از طرف ملت ایران اظهار بیقراری برای تأخیر اجرای قرارداد نمی‌کرد. و بعبارت مختصر، اگر مجبور بودید اینهمه خوش رقصیها (۵۶) برای چه بود.

هیچ بامزه‌تر از این نیست که می‌خواهید مردم این وطن‌فروشی شما را تقدیر هم بنمایند. آیا تصور میکنید اگر این قرارداد را نبسته بودید، انگلیسها بیش از آنچه در این قرارداد صورتاً برضا و رغبت تحصیل کرده‌اند مطالبه مینمودند؟

آیا می‌خواهید وانمود کنید که اگر شما این تصمیم ایرانکش اسلام بر باد ده را نگرفته، و استقلال شش هزار ساله ایران را فروخته و این مملکت را در مجمع اتفاق ملل مستعمره انگلیس معرفی نموده بودید، انگلیسها، میتوانستند با ابراز قوت مادی، همین اندازه شرایط را بنفع خود در ایران تحصیل کنند، یا اگر هم بزور تحصیل میکردند، سایرین آنرا مشروع دانسته، و اجازه چنین رفتاری را نسبت بما میدادند؟ یا اگر مجمع اتفاق ملل و تمام این هیاهو بی‌اصل بوده، انگلیس موفق ببلعیدن ایران هم میشد ننگ آن بقدر امروز بود؟.

میگویند: «قسمتی از این حقایق، مربوط به سیاست گذشته ایران در مدت امتداد جنگ بود که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح، دچار موانع و اشکالات کرده، بالاخره با تمام مشکلات و ملاحظات فوق، موفقیت باین قراردادها حاصل گردید.»

سیاست ایران در مدت جنگ‌های بین‌المللی، بیطرفی بود و این سیاست را تا آخر هم حفظ نمود. دول بیطرف در این جنگ باز هم بودند. یونان و هلند و دانمارک و سوئیس اسپانیا و سوئد و نروژ در اروپا بیطرفی اختیار کردند، بدون اینکه بعد از ختم جنگ گرفتار عتاب و بهانه‌جویی فاتحین و مجبور بعقد چنین قراردادهای بشوند. راجع بشرکت انفرادی بعضی از ایرانیها، در جنگ بر ضد متفقین، نیز در جای خود تشریح کرده‌ایم، که این اقدام بالمره شخصی و ربطی بدولت نداشته، و در تاریخ بین‌المللی نظایر بسیار دارد، و هیچوقت حساب این قبیل حسیات شخصی افراد را با دولت متبوعه آنها وانمی‌بندند.

موانع و اشکالات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، از سیاست گذشته ایران نبود. بلکه سبب عمده عدم پیشرفت کار آنها، عدم مساعدتهای شما با آنها بود. گذشته از این، با اینکه شما در اینجا بقول خودتان، کمی بعد از متارکه جنگ با اولیای دولت انگلستان مشغول مذاکره شرایط قرارداد تسلیم ایران شده بودید، میخواستید انگلیسها چه اهمیتی بنمایندگان ما در کنفرانس صلح بدهند، تا مطالب آنها در این انجمن بین‌المللی بحسن قبول تلقی شود؟ فرستادن این نمایندگان که فقط برای حفظ ظاهر روانه کرده بودید، و از طرف مرکز هیچگونه تعلیمات برای آنها نفرستاده، و حتی جواب استعلامات آنها را هم نمیدادید و از طرف دیگر، انگلیسها و شاید بعضی از متفقین دیگر هم از ساختگی بودن این مأموریت مسبوق بودند، توقع داشتید چه اثری بکند، و چه پیشرفتی برای اینطور نمایندگان ظاهری در کنفرانس حاصل شود؟ شاهد مدعا ابلاغیه‌ایست که در تاریخ نوزدهم سنبله ۱۲۹۸ از طرف سفارت امریکا در این شهر منتشر شده

است. اگرچه نظر بدستور هتاکي که بسید مدیر رعد، در تنقید این ابلاغیه داده‌اید، البته مضامین آنرا اجمالا در نظر دارید. معه‌ذا ما محض تذکر بدرج این ابلاغیه مبادرت می‌ورزیم.

تهران ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹

نظر باینکه جریده رعد در طی يك مقاله اساسی، مورخه ۱۹ اوت، وضعیت پرزیدانت ویلسن و هیئت نمایندگان امریکا را در کنفرانس صلح نسبت بایران سوء تعبیر نموده، و خارج از لون حقیقت جلوه داده است در اینموقع مقتضی شمردم که برای رفع اشتباه، متن ابلاغیه حکومت اتازونی را که اکنون از واشنگتن رسیده است ذیلا باطلاع عامه برسانم.

سفارت امریکا- تهران

حکومت اتازونی بشما تعلیم میدهد که در نزد اولیای امور ایران و جمیع اشخاصیکه علاقمند بمسائل ایران هستند، این مسأله را جدا تکذیب کنید که حکومت اتازونی از مساعدت ایران مضایقه نموده است. نمایندگان که از طرف حکومت اتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند، مکرر صادقانه سعی نمودند که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، وسیله و موقعی برای اظهار مطالب خود بدست آورده، و مسأله ایران مطرح مذاکره گردد. هیئت اعزامیه امریکا تعجب داشت از این‌که از هیچ طرف دیگر مساعدت با این مساعی خیرخواهانه آنها نمی‌شده ولیکن اکنون انتشار این قرارداد ایران و انگلیس تا درجه‌ای علت عدم موفقیت مأمورین اتازونی را در شنواندن مطالب نمایندگان ایران، آشکار می‌سازد، و بنظر می‌آید که حکومت ایران مساعدت تأثیر بخشی با نمایندگان خود که بیاریس فرستاده بود، ننموده است.

دولت اتازونی معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی مینماید، زیرا، معاهده مزبور معلوم میدارد که ایران دیگر مایل بمساعدت و کمک امریکا نیست، و حال آنکه نمایندگان ایران (۵۷) در پاریس، صریحا و لزوما مساعدت و امداد امریکا را خواستار شده بودند. سفارت امریکا- تهران

متن ابلاغیه بقدری مصرح و مصدق بیانات ماست، که محتاج بهیچگونه تأویل و تفسیر نیست. مقالات روزنامه‌های پاریس، بخصوص «تان» یعنی جریده نیمرسمی و ارگان دولت فرانسه، را در تهران همه‌کس خوانده، و نظریات دولت و ملت فرانسه را نسبت بایران و این قرارداد فهمیده است. بدون رجوع بدوسیه مذاکرات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، و مطالبی که آنها اظهار داشته، و از طرف شما بلاجواب مانده، و یا جوابهای بی‌ربط بآنها داده‌اید، و بدون اطلاع بر تلگرافات رمز سفارت انگلیس در تهران بوزارت خارجه لندن، و دستوریکه از طرف آن دولت راجع بطرز پذیرائی و استماع مطالب نمایندگان ایران، بمأمورین خود در کنفرانس صلح پاریس داده شده، و بدون استحضار از انتریکها و دسیسه‌هائیکه در تهران و لندن و پاریس، بتوسط شما در اطراف مذاکرات نمایندگان بدبخت ایران بعمل آمده، و سبب عدم پیشرفت مقاصد ایران در کنفرانس صلح شده است، از همین ابلاغیه، و از همین مقالات، زمینه مذاکرات و نتیجه‌ای که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح می‌گرفتند، بخوبی واضح و معلوم میشود که خیانت‌های شما نسبت بایران، برای تدارک زمینه عقد این قرارداد، تا چه اندازه بوده، و چگونه برای صرفه و جاه‌طلبی خود ایران را از استفاده موقعی که شاید چندین قرن دیگر هم برای آن تکرار نشود، بازداشته، و در کاندیدا کردن ناصر الملك و مشیر الدوله و مؤتمن الملك در اول امر برای این شغل نیز هیچ مقصودی جز تضییع آنها نداشته‌اید.

مینویسید: «بطوری که ملاحظه میشود در آنها تأمینات کافیه برای حفظ حیثیات و استقلال مطلق و تمامیت ایران تحصیل نموده، و استفاده از معلومات فنی

متخصصین انگلیسی را با کمکهای مادی و مالی دیگر، از قبیل اسلحه و مهمات، بدون این که تکلیف مضری قبول نماید بدست آورد.»

دولت ایران از جمله دول نیمه مستقل و تحت الحمایه نبوده است که شما برای آن استقلال تحصیل کرده باشد، و بر خود شما هم پوشیده نیست که تأمین استقلال، بخصوص دست نخوردگی دولتی همین که موضوع قرارداد با دولت دیگر شد، استقلال تام و تمام آن دولت جریحه دار شده، در نزد سایرین قابل تردید و خدشه میگردد.

استقلال چیزی است که اگر برای دول نیمه مستقل یا تحت الحمایه تأمین شود آن دولت را مستقل می کند، و برعکس، هرگاه برای دول مستقله تأمین نمایند آن دولت را بجانب نیمه مستقلی سوق میدهد، و سایر دول را از مرآوده آزاد با آن ممنوع میدارد.

تأمین استقلال يك دولت، در عرف بین المللی ماهیتی است که اگر بین دو سه دولت موضوع قرار داده شود، ذی نفعی و ذی طمعی آنها را نسبت بآن دولت ثابت، و هرگاه بین خود آن دولت و دولت دیگری در این موضوع قراردادی عقد شود، تحت الحمایگی دولت تأمین شده را نسبت بدولت تأمین کننده مدلل می دارد.

در معاهده ۱۹۰۷ که استقلال و تمامیت ایران را طرفین معاهده (روس و انگلیس) تأمین کرده بودند، جز این نبود که هر يك از ترس دست اندازی دیگری بحدود و حقوق مالکیت ایران، و عقب ماندن خود از رقیب، این معاهده را بین خود بسته بودند، ولی چون دولت ایران شرایط این معاهده را نسبت بخود رد کرده، اعلام نمود استقلال او چیزی نیست که موضوع قرارداد بین سایر دول شود، عقد این قرارداد هیچگونه ضمانتی برای این دولت حاصل ننموده، استقلال خارجی و داخلی او محفوظ بود.

شما در این قرارداد خود با انگلیس، چیزی را که در ۱۹۰۷، یعنی روزگار

زور و شلتاق بین المللی، و نفوذ و استیلای مادی و معنوی دولت روس، ایران از شنیدن و سکوت در آن احتراز جسته، جدا رد کرده بود، امروز که دوره آزادی و استقلال ملل صغیره و ضعیفه است، موضوع قرارداد با دولت انگلیس قرار داده‌اید. قطع نظر از سایر مواد، ترجمه و تعبیر همین يك ماده، در عرف بین الملل جز این نیست که دولت ایران دیگر دولت قائم بالذات و مستقلی نبوده، تابع دولت انگلیس است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست اقسام دول عالم را از نظر حیثیت بین المللی تشریح کنیم:

۱. **دول مستقله**- در عرف بین المللی دولتی را مستقل می‌خوانند که در تمام کارهای داخلی خود آزاد بوده، روابط خارجی آن از هیچ حیث تابع میل و اراده دولت دیگری نباشد.

چنین دولتی میتواند برای حفظ انتظامات مملکت خود، هر قانونی که صلاح میداند وضع کرده، باجاء برساند و هر مالیات و گمرک و عوارضی که برای مخارج اداری و ترقی صنایع داخلی خود لازم می‌شورد، ایجاد نموده، دریافت دارد. هر مقدار قشونی که برای حفظ سرحدات خود مناسب میداند، تحت اسلحه بیاورد. از هر ملتی بخواهد مستخدم اجیر کند. بهر شخص یا کمپانی اعم از داخله و خارجه که صرفه‌اش اقتضا کند، امتیازات بدهد و از هرکس بخواهد پول قرض کند، و نزد هر دولتی اراده نماید سفیر فرستاده سفیر آن دولت را بپذیرد و با هر دولتی که مناسب داند قرارداد سیاسی و تجارتي منعقد نماید.

۲ **دولت نیمه مستقل**- دولت نیمه مستقل آن دولتی است که در کارهای داخلی خود آزاد، ولی در روابط خارجی، مطیع دولت دیگر باشد. این قسم دولت اختیار عقد قرارداد تجارتي و سیاسی را از دست داده، کارهای خارجی آن بتوسط مأمورین دولت حامیه اداره خواهد شد.

۳ در زندگی بین المللی گاهی اتفاق می افتد که يك دولت هم استقلال خارجی، و هم استقلال داخلی خود از دست داده جزو دولت دیگری میشود.

هرگاه این مملکت در آسیا و افریقا و استرالیا باشد، چون ملت و نژاد و زبان و مذهب و تمدن آن غیر از دول حامیه اروپائی و مسلما حکومت دولت حامیه برضد میل اهالی است، و حقوق اهالی کمتر از حقوق افراد حاکمه و در حقیقت روابط بین افراد قوم غالب و بومی ها روابط حاکم و محکوم می باشد اینگونه مملکت را مستعمره (۵۸) دولت حاکمه می نامند.

بعد از تشریح اقسام دول و تشخیص ممالک از نقطه نظر حیثیت بین المللی لازم است ببینیم حال ایران با این قرارداد چه خواهد شد و در جزو کدام يك از این سه دسته قرار خواهد گرفت!

فرض میگیریم دولت ایران بخواهد با دولتی قراردادی اعم از تجارتي و سیاسی ببندد، باید رضایت کدام دولت را تحصیل نماید، و یا بعبارت آخری اجازه و دستور مواد این قرارداد باید از کدام دولت برسد؟ انگلیس!

تصور می کنیم دولت ایران در آتیه باز محتاج بپول شد، و خواست مجددا بقول شما برای ترك زندگانی روزمره، و بعقیده ما برای ولخرجی زمامداران خود، بازپول قرض کند، این استقراض باید بتوسط کدام دولت صورت پذیرد؟ انگلیس!

فرض می کنیم دولت گذشته از راه آهن که شما آن را يك موضوع مخصوص قرار داده، و ماده ای برای آن نوشته اید بخواهد امتیازی بکمپانی دهد، از تبعه کدام دولت خواهد بود؟ انگلیس!

اگر بخواهد مستخدم و مستشار و معلم خارجی اجیر کند، از کدام ملت و یا با اجازه کدام دولت باید اقدام کند؟ انگلیس! و با اجازه دولت انگلیس!

اگر وقتی دولت ایران بخواهد بجانبی قشون سوق دهد، چون صاحب منصبان قشونی کلا انگلیسی هستند، مسلما بی اجازه و میل انگلیسها نمیتواند باین سوق

الجیش موفق بشود. هرگاه اراده نماید قشونی زیاده بر اندازه‌ای که انگلیس‌ها اجازه داده‌اند تحت سلاح بیاورد، اجازه این قوا از کجا باید صادر شود؟ از انگلیس!

هرگاه برای ترقی صنایع و دست‌کاریهای اهالی مملکت بخواهد جلو ورود امتعه خارجه را بوسیله افزایش تعرفه گمرکی بگیرد، این ازدیاد و افزایش باید با اجازه که باشد؟ انگلیس!

و بالاخره، چون صاحب‌منصبان قشونی و مستخدمین مالیه و کلیه دوائر دولتی انگلیسی هستند، البته بی‌اجازه آن دولت بهیچ امری اقدام نمی‌کنند و بالنتیجه ما هر قدمی که برای صرفه و صلاح خود بخواهیم برداریم، باید اجازه آن را قبلا صادر کرده باشیم. از کدام دولت؟ انگلیس!

بنابر آنچه گذشت دولت ایران با این قرارداد شما، از نقطه نظر روابط خارجی حق مذاکره و عقد معاهدات سیاسی و تجارتي را از دست داده، و از نقطه‌نظر حاکمیت داخلی، اختیار استقراض و راهسازی و دادن امتیاز و اجیر کردن مستخدم و سوق الجیش و افزایش قوای نظامی و جرح و تعدیل تعرفه گمرکی را باخته و در سایر موارد نیز تمام اقدامات خود را منوط با اجازه دولت انگلستان نموده است.

مملکتی که از یکطرف با همسایگان خود و سایر دول رابطه مستقیم نداشته، و از عقد قرارداد ممنوع باشد، و از طرف دیگر از کسی نتواند پول قرض کند، و راهها و معادن و صنایع خود را نتواند بطور امتیاز بکسی بدهد، مستخدم خارجی نتواند اجیر کند، اختیار قوای نظامی خود را نداشته، و برای تعیین عده آن هم قدرت را از خود مسلوب نموده، اختیار جرح و تعدیل تعرفه گمرکی و وضع مالیات و جرح و تعدیل بودجه را از دست داده باشد، و در سایر کارها هم هیچ قدرت و تسلطی نتواند بروز بدهد.

بر چنین مملکتی آنچه فکر میکنیم و در قاموس اصطلاحات بین المللی تفحص می‌نمائیم جز مستعمره هیچ قسم از اقسام ممالک تطبیق نمیکند، زیرا گذشته از استقلال خارجی، روح اختیارات داخلی را هم از کف داده است.

در این صورت، حال ایران با هندوستان و بلوچستان و برمه در آسیا، و جزایر اقیانوسیه در استرالیا، و کانادا در آمریکا، و مصر و قطعات جنوبی در آفریقا، که کلا مستعمرات انگلیس هستند چه تفاوتی خواهد داشت؟

این ممالک هم قشون بومی، جمع و خرج علیحده، کارخانجات، راه‌آهن، گمرک، همه چیز دارند. جز این نیست که صاحب‌منصب ارشد قشون آنها انگلیسی است، و اگر کسر یا اضافه‌ای در دخل و خرج پیدا کنند، کسر آن از انگلیس آمده، اضافه راجع بانگلیس است. کمپانی، راهها، و معادن و صنایع آنها انگلیسی، تعرفه گمرکی آنها، باجازه و صلاحدید انگلیس، مستخدمین ارشد دوائر مملکتی آنها انگلیسی میباشد.

شاید بفرمائید: آنها مجالس مقننه و پادشاه و هیئت وزراء ندارند، ولی چنین نیست. همگی مجالس مقننه و هیئت وزراء، و غالب آنها مانند ممالک هندوستان و مصر، پادشاه هم دارند. در دوره سلطه روس، مگر امیر بخارا پادشاه ترکستان نبود؟

و یا درموقع سواری همین امیرشاطر و چاووش در جلوش نمیافتاد؟ حتی چاووش در جلو فریاد نمیکرد: «امیرجهانگیر باد!» و شاطرها دست بریش گرفته همصدا نمیگفتند «آمین!» در صورتیکه امیر اختیار ریش خود را هم نداشت.

شاید وجود نمایندگان سیاسی دول را در تهران و اقامت نمایندگان ایران را در پایتخت‌های سایر دول، بخواهید دلیل استقلال ایران و جهت مباینات این دولت و ممالک سابق الذکر قرار بدهید. اولاً آنروزها که این امارات و نشانه‌های حشمت

و اعتبار از دلایل موجه استقلال بنظر می‌آمد، گذشت. امروز چندان سنگی در ترازوی این مسائل تشریفاتی نمی‌گذارند، گذشته از این «هنوز پاسی از شب نگذشته است (۵۹) ما بشما قول می‌دهیم که اگر خدای نخواست، دولت انگلیس موفق باجرای این قرارداد بشود، با تسلط و زبردستی که در استعمار دارد، ما را از این حیث هم بهمان روز بنشانند. واقعا هم وقتی سایر دول ببینند ایران در کارهای داخلی و خارجی خود آزاد نبوده، و در عقد قرارداد تجارتي و سياسي، و حتی کلیه مسائل داخلی، تابع دولت انگلیس است، و برای هرگونه رابطه و هر قسم مرادده‌ای با ایران، باید قبلا با اولیای انگلیس مذاکره کرده استرضای خاطر آن دولت را بعمل بیاورند، یقین بدانید که برای تخفیف مخارج هم باشد از این تشریفات پوچ صرف‌نظر کرده، نمایندگان خود را از تهران احضار خواهند نمود.

و بر فرض اینکه دولت ایران معامله بمثل نکرده، و چند صباح دیگر هم نمایندگان خود را در پایتخت آنها نگاهداشته، و مخارج بیمصرفی را تحمل نموده، یا خود بصرافت طبع از تعقیب این عمل لغو منصرف میشود، یا مستشاران مالی این مخارج را خلاف صرفه اعلام، و از حواله مخارج سفارتخانه‌های ما استکاف خواهند کرد، و بالنتیجه نمایندگان ایران هم احضار خواهند شد.

اگرچه جواب سایر مطالب مندرجه در این قسمت از بیانیه شما را در سابق کاملا داده و ثابت کرده‌ایم که ایران احتیاجی بمتخصصین فنی انگلیسی نداشته، و کمک‌های مالی هم جز ضرر هیچ فایده‌ای ندارد، و فروش اسلحه کهنه نیز چیز مهمی نیست و سایرین گذشته از اینکه ارزانتر می‌فروختند حق الدلاله و کمیسیون هم میدادند معذالك از ذکر يك نکته در اینجا ناگزیریم.

می‌گویند: «استفاده معلومات انگلیسی را بدست آورده‌ایم.» می‌خواهیم بدانیم مملکت ما چه استفاده از معلومات متخصصین انگلیسی خواهد کرد؟ و از وجود آنها چه استفاده خواهیم برد؟ همه‌کس میدانند که در فن نظام انگلیسها از تمام ملل

عالم عقبترند و قبل از جنگ، کلیه قشون آنها در سرتاسر جزایر بریتانیای کبیر و ایرلند و اسکاتلند، بشش هزار نفر بالغ نمیشده و طرز سربازگیری آنها طرز سرباز اجیر و همان اسلوب پوسیده قرون وسطی بوده، و شاید بعد از آرامی بین المللی باز بهمان طرز عودت نماید.

ما نمیدانیم ملت انگلیس از کی در فن نظام متخصص شده، و نظامیان دولتی که تمام قشونش بیش از شش هزار نفر نبوده است در این فن چه بما خواهند آموخت و در مکتب عمل و اداره‌ای که معلمین کارآموده و متخصصین آن اینطور بی‌تجربه باشند، چه درسی خواهیم خواند.

در فنون مالیه، ما نمیدانیم این آقایان جزیره‌نشین که آب و هوای مملکت آنها جز پيچك و سیب زمینی هیچگونه حاصلی بعمل نمی‌آورد و اکثر مالیاتهای آنها مالیات غیر مستقیم است، در مملکتی مثل ایران که عمده عایدات دولتی آن مالیات آب و خاک و بهره خالصات است چه میتوانند بکنند؟ اگر خواهند دهی را ممیزی نمایند چگونه از عهده تعیین عایدات آن برمی‌آیند؟ یا برای تشخیص خالصگی و اربابی، چطور برقیات رجوع میکنند و با کدام شناسائی و سابقه، انتقالی خالصه را از غیر انتقالی آن تفکیک مینمایند؟ یا مناقشات و اختلافات مالیاتی و محاسبه بین مالکین و صاحب جمعان، از یکطرف، و عمال مالیه از طرف دیگر را با کدام اطلاع و بصیرت و از روی کدام جزو جمع و مدرک قانونی حل خواهند کرد؟ (۶۰) در عدلیه که بهیچوجه محتاج بوجود آنها نیستیم. مگر اینکه خیال کرده باشید در میراث قاعده للذکر مثل حظ الانثیین و لکم نصف ما ترک ازواجکم، را برهم زده دارائی متوفی را با رشد اولاد بدهید، و یا طلاق را منسوخ کرده، و یا آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» را متروک نمایند،

ما واقعا نمی‌دانیم کار مستشار داخله چیست؟ و چه احتیاجی بوجود او داریم. تنها کاری که بکند مثل دمورنی فرانسوی بعد از سه سال اقامت در ایران و گرفتن ده پانزده هزار تومان حقوق و اندامنیته دو جمله از کتاب حضرت امیر المومنین

علیه السلام بمالك- اشتر نخعی را بتوسط بعضی از متملقین ایرانی ترجمه و بخرج دولت، منتهی این دفعه بزبان انگلیسی طبع کرده، برای دوستان خود بلندن هدیه بفرستد. زیرا در زمینه شناسائی عادات و اخلاق و رسوم و آداب و معرفت بحال ایلات و عشایر و روسای خانواده‌های بزرگ مسلما نمی‌تواند دستوری به حکام و فرمان فرمایان و مأمورین ولایات ما بدهد. امنیه و نظمیه را هم سوئدی‌ها بداداره نکرده، و با وجود سابقه و اطلاعی که در این دو موضوع پیدا کرده‌اند خیلی بر انگلیسها ترجیح دارند.

دلسوزی دولت انگلیس را در معارف ایران، از رفتار گذشته آنها بخوبی تفرس میتوان نمود. مللی که با ایران سروکار داشته، و حتی آنها که هیچگونه نظر پلتیکی بما نداشته‌اند، در راه معارف این مملکت زحماتی کشیده‌اند که قطع نظر از پاره‌ای عصبیتهای مذهبی که از کارکنان مدارس بعضی از آنها بظهور رسیده است، مساعی آنها در خور تمجید و تشکر میباشد. مدارس الیانس و سن‌لویی فرانسه، مدرسه آلمانی، مدرسه روسی، و مدرسه امریکائی، نتایج آن زحمات و فارغ التحصیل‌های ما از این مدارس حاصل آن مساعی می‌باشند. ولی دولت انگلیس، در تمام این مدت یکصد و بیست ساله که با ایران روابط دوستی و همسایگی و در این مملکت منافع اقتصادی و پلتیکی داشته است، یکقدم در راه معارف این مملکت نپیموده، و يك شلنگ در این راه خرج ننموده است. اما در آتیه با نظر استعماری که بایران دارد تا بتواند، ایرانی‌ها را مانند هندیها، از دانش و اطلاع بی‌بهره خواهد کرد، زیرا خوب میداند که تا اهالی يك مملکت قدیمی دارای حیثیات علمی بوده، بعبادت و رسوم مملکتی واقف، و بدین و مذهب خود معتقد و بتاریخ ملی و سیاسی و ادبی و زبانی و آثاری خویش مطلع باشند، سلطه اجنبی را تحمل نخواهند کرد. بنابراین، هرگاه انگلیسها موفق شوند که در اداره معارف این مملکت نفوذ پیدا کنند، تمام حیثیات علمی و معتقدات مذهبی و اطلاعات تاریخی این مملکت را وداع خواهد گفت.

مگر برای اداره اوقاف و تفکیک موقوفه از ملك و نظارت در رسیدن منافع موقوفات بموقوف علیهم و تعمیر مساجد و مشاهد مشرفه وجود متخصصین انگلیسی را لازم بدانید (۶۱).

اداره پست ایران، از بدو تأسیس تا چندی قبل، بدست مدیران ایرانی بوده، و با بودجه کم منتهی درجه انتظام را داشت، و با اینکه محمولات پستی بدوش اسب و شتر حمل میشد، وصول مراسلات و امانات از اقصی بلاد مملکت تا مرکز، از هیچ خطی زیاده از ده روز طول نمیکشید. از روزی که بلژیکیها در این اداره مداخله میکنند، و محمولات تقریباً در همه جا با چرخ حمل شده، و بعقیده خودتان منتهی درجه نظم را دارد، ده روز مدت برای رسیدن مراسلات از کاشان و اصفهان بتهران، کافی نیست. اداره تلگرافی این مملکت همیشه با مدیران ایرانی. بدرجات منظمتر از سالهای اخیر بوده است که برای آن مدیر کل اروپائی آورده‌اید، و فقط عیبی که آن دوره داشت، این بود که اسرار دولتی محفوظ میماند. از روزیکه پای خارجه در آن اداره باز و سرپرستی آن با انگلیسی شده است، از هر ولایتی که تلگراف مهمی برسد، قبل از اینکه بمقصدش ارسال دارند، سواد یا مضمون آن را قطعاً بنظر سفارت رسانده، در بعضی مواقع تلگراف رمز حکام ولایات را بدون هیچ پرده‌پوشی، رد کرده مخابره نمیکنند (۶۲). از این میترسم که اگر این دو اداره را بوجود مستشاران انگلیسی‌تر، مزین نموده، و از آنچه هست اروپائی‌ترشان بکنید، این جزئی نظم و اختیاری که از ادوار قدیم در آن باقی مانده است، با ورود مستشاران انگلیسی در دیگر خارج شود.

برای وزارت فواید عامه و تجارت، نظر باحتیاجات مبرمی که براهسازی و سدبندی و ایجاد کارخانه‌ها و استخراج معادن و ترتیب منافع جنگل داریم، البته بمتخصصین این فن محتاجیم، ولی نه از انگلیس که تمام نظرش بیپیدا کردن بازار برای مال التجاره، و ترویج صنایع خود میباشد. پس در این يك مورد هم

که محتاج بمتخصصین فنی هستیم از انگلیس مع الاسف، استفاده نمیتوانیم بکنیم. باقی ماند وزارت خارجه، که در آتیه اگر خدا بشما عمری داد، و بر سر کار باقی بودید بخواهید در تحت عقد سه چهار ماده، و صدور يك بیانیه دیگر، افراد این ملت را مثل سیاههای صد سال قبل افریقا، بانگلیسها بفروشید و برای این کار محتاج به مشاوره مستشارهای خارجی، بخصوص متخصصین انگلیسی باشید. منکر نمیتوان شد که در میان تمام ملل عالم برای این کار زمینه سازتر از انگلیسها هیچکس را پیدا نمیکنید، ولی عیب کار اینجاست که این دولت در صد سال قبل با تمام ملل عالم در منع بردهفروشی، قرارداد بسته است و امروز نمیتواند آن قراردادها را الغاء کند. گذشته از این، حالیه خرید و فروش ملل نیز تغییر اسلوب داده، و دیگر امروز رسم نیست (۶۳) غلام و کنیز خریده، برای تربیت و بکار واداشتن آنها خود را بزحمت و در دسر بیندازند و مزارع قهوه و چای و شکر را بتوسط آنها آباد کرده، فایده ببرند. بلکه مرسوم اینستکه میگردند يك نفر خائن را پیدا میکنند، و بحقه بازی و شیادی او را رئیس الوزراء کرده، باو چند ماده شبیه بهمین موادیکه شما با دولت انگلیس بسته‌اید، باسم قرارداد بین دولتین عقد مینمایند و يك ملت را مانند هندیها و مصریها تا ابد حمال و کارکن، بلکه غلام، حتی مطیع‌تر و بدتر از زر خرید میکنند. پس از این راه هم بعد از عقد این قرارداد، بدلیل محال بودن تحصیل حاصل، از متخصصین فنی انگلیس استفاده نمیتوانید کرد.

مینویسید: «تغییر عهدنامه و تجدیدنظر در تعرفه گمرکی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را بنماید، نیز مسلم گردید.»

عهدنامه‌هائیکه دولت ایران با انگلیس بسته است. غالباً تجارتي است. عهدنامه سیاسی که امروز مدرک و مأخذ معاملات ایران با سایر دول است، همان عهدنامه ترکمان- چای است که دولت ایران بعد از شکست از روس با این دولت بسته، و سایر دول هم بعنوان دارا بودن حقوق دولت کامله الوداد از آن استفاده

مینمایند، مواد مضر این قرارداد همان موادیست که در فصل راجع به کاپیتولاسیون، و حق قضای قنسولهای خارجه، نسبت باتباع دولت خود نوشته شده است. مسلماً همینکه دولت انگلیس ایران را مستعمره خود نمود، دیگر راضی نمیشود کاپیتولاسیون در این مملکت برقرار، و قنسولهای سایر دول مداخله در امور قضائی آن داشته باشند. گذشته از این، بموجب اعلامیه کابینه صمصام السلطنه، کاپیتولاسیون ملغاً شده است (۶۴)

ولی، يك شرط نافع هم در این عهدنامه برای ایران هست که اتباع خارجه، جز دکان تجارت و خانه نشین حق خرید ضیاع و عقار و مستقل در این مملکت ندارند. ما یقین داریم که شما در ضمن تغییر قرارداد با انگلیس، این شرط را بمنفعت انگلیسها از دست خواهید داد (۶۵).

عهدنامه‌های تجارتی ایران و انگلیس هم تماماً در دوره رقابت روس و انگلیس بسته شده، و اولیای امور آن دوره، با همه سهل‌انگاری که ما بآنها نسبت میدهیم، تلاش خود را کرده، و در معاهدات تجارتی بین دولتین حقوق زیادتری بآنها نداده‌اند، ما خیلی شك داریم که در تغییر معاهدات تجارتی، منافع دولت ایران بیش از پیش ملحوظ شود.

راجع بامتیازات هم غالباً طرف آنها کمپانی و اشخاص متفرقه هستند و یقیناً اگر صرفه زیادتری برای آنها منظور نشود، راضی بفسخ و تغییر امتیازات خود نخواهند شد.

دول عالم در وضع گمرک، و انتشار تعرفه گمرکی، نظری بتکثیر عایدات ندارند.

بلکه در این موضوع هم آنها بحفظ موازنه بین صادر و وارد، و جلوگیری از پیش افتادن تجارت خارجی خویش و ترقی دادن محصولات و مصنوعات داخلی، مصروف است که باین وسیله هر وقت مقتضی دانند، ورود یا خروج

متاعی را در مملکت خود ممنوع داشته، و هر موقع صلاح دانند بر گمرک مال التجاره خارجی بیفزایند تا از رقابت امتعه خارجه با داخله، و یا عسرت اهالی مملکت بتوانند جلوگیری نمایند.

تمام ترقیات تجارتی و صنعتی ممالک عالم، در سایه همین اختیار و بهمین جهت است که دول حق انتشار تعرفه گمرکی را فقط و فقط برای خود حفظ کرده، مداخله دولت دیگر را در این موضوع بهیچوجه اجازه نمیدهند.

از طرف دیگر، تجارت هم برای کل دنیا آزاد و البته سایر ممالک عالم از میزان گمرکی که از هر دولت از هر نوع مال التجاره میخواهند، باید مسبوق باشند و نمیتوان هر روزی تعرفه مخصوصی را باجرا گذاشت. بنابراین برای اینکه اختیار دولت در زیاد و کم کردن گمرک محدود نباشد تا بتواند در مواردی که دولت دیگری بر یکی از امتعه صادر او گمرک زیادی میبندد، بوسیله معامله بمثل یعنی افزایش گمرک یک یا چندین متاع آن دولت، از این زیادهروی جلوگیری نماید. در تعرفه‌های گمرکی حداقل و حداکثری معین مینماید و دولت مختار است که بین حداقل و حداکثر هر میزانی را که موافق با صرفه و صلاح خود تصور نماید بطور موقت یا دائم اعلام و از امتعه صادر و وارد مطالبه و دریافت کند.

در موقعیکه عهدنامه ترکمانچای بین دولتین ایران و روس بسته میشد، چون هنوز قوه محرکه بخار، برای مصنوعات و حمل‌ونقل استخدام نشده و دادوستد بین المللی چندان زیاد نبود، دولت ایران وجهه نظر خود را فقط بتکثیر عایدات معطوف داشته، حقوق گمرکی کلیه صادر و وارد مملکت خود را از قرار صدی پنج معین نمود و تا اوائل سلطنت مرحوم مظفر الدین شاه، گمرک ایران بهمین قرار معمول و سایر دول هم از حقوق دولت کامله الوداد استفاده کرده، با امتعه صادر و وارد آنها هم در سرحدات ایران همین معامله میشد، تا در این تاریخ مسیو نوز بلژیکی تعرفه جدید گمرک ایران را منتشر نمود.

نظر اجمالی باین تعرفه، جانب داری نوز را در ترقی تجارت روسیه بر ضرر سایر دول، حتی جلوگیری صنایع داخله، کاملاً ثابت مینماید، از کار افتادن کارخانه‌های قندسازی و بلورسازی و ریسمان‌ریسی تهران، و معدوم شدن شعربافی‌ها و نساجی‌های کاشان و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و بوشهر، از اثر همین تعرفه گمرکی بود، که با قند و کبریت و شیشه‌آلات و ریسمان و پارچه‌های ابریشمی و پشمی و نخی روسیه، که عمداً ارزان‌تر، باین مملکت وارد می‌شد نتوانستند رقابت و همسری، بلکه مقاومت نمایند و به تعطیل و فنا محکوم شدند.

مسیو نوز بلژیکی، در دوره نفوذ روس در ایران اینطور رفتار کرد، حالا ببینیم آقای پهلوان سیاست! آقای داهیه شرق! آقای بزرگترین صدراعظم آسیا! در دوره آزادی ملل، با اینهمه ارجوزه و حماسه و غمخواری هموطنان عزیز و حس فداکاری و اتکای بنفس و وجدان، برای ما چه کاری صورت داده‌اند؟

اختیار دولت را در ترتیب دادن تعرفه گمرکی از دست داده، و امری را که یکی از نشانه‌های بزرگ استقلال داخلی تمام دول عالم است، موضوع عقد ماده مخصوصی در قرارداد خود با دولت انگلیس نموده، و این دولت را قیم گمرکی ایران قرار داده‌اید، و از این راه خدشه دیگری بر حاکمیت تام و تمام ایران وارد آورده، تعرفه گمرکی ایران را بتجدیدنظر و مراجعه کمیته‌ای که در آن مأمورین دولت تجارت پیشه انگلیس عضویت دارند، منوط نموده‌اید، تا در هر مورد صرفه خود را که ناگزیر مستلزم ضرر ما و سایر ممالک، و موجب بی‌اعتنائی آن‌ها بتجارت با ماست ملحوظ دارند.

این اختیار را در جنگ اول شهید کردید، سهلست در ضمن تعیین تعرفه که اخیراً بتوسط کمیته مختلط بعمل آوردید، فصل (ب) را که راجع بگمرک مال التجاره صادر ایران در ممالک انگلیس است، بالمره از قلم انداخته، و ابداً از اینکه در سرحدات ممالک وسیعه آن دولت، از مال التجاره ایران چه حقوق

گمرکی باید اخذ شود، هیچ ذکری بمیان نیاورده‌اید. هرگاه در آتیه دولت انگلیس برای فقر مالی، و محتاج کردن مملکت ما باستقراض پی‌درپی از خود بخواهد از امتعه این مملکت که بممالک او حمل می‌شود، صدی صد گمرک اخذ نماید با کدام فصل از تعرفه میتوان جواب او را داد؟

نتیجه اجرای تعرفه مزبور این خواهد شد که گمرک مال التجاره‌ای که از انگلیس بایران وارد میشود معین، و دیناری نمیتوان کم و زیاد کرد، سایر ملل هم از حقوق کامله الوداد استفاده کرده، اجرای همین تعرفه را نسبت بمال التجاره خود خواهند خواست، ولی مال التجاره‌های ایران که به خارجه خواهد رفت، به رحم و مروت سایر دول و اگذار شده، تا بهر اندازه که انصافشان اقتضا کند توی سر این يك مشت پنبه و قیسی و کشمش و قالی که بخون دل در این مملکت حاصل می‌شود بزنند و تجارت صادر این مملکت را که حالیه از وارد آن خیلی کمتر است بصفر برسانند.

چنانکه امروز دولت فرانسه برای ترویج صنعت فرش‌بافی داخله خود، بر فرش خارجی صدی صد گمرک بسته است و ما هیچ وسیله برای معاوضه بمثل و وادار کردن دولت فرانسه بتعدیل گمرک فرش، در دست نداریم. سایر دول هم غالباً بعد از جنگ همین معامله را کرده، فرش قالی را جزو تجمل محسوب، و از آن گمرک گزاف مطالبه مینمایند، و نتیجه این وضع، شکست مال التجاره مهم ما است، بدون اینکه شما برای چاره آن راهی باز گذاشته باشید.

اینجاست که باید بگوئیم: «رحمت بکفن دزد اول»، (۶۶) مسیونوز، با اینکه در تعرفه گمرکی خود اسباب رواج مال التجاره روس و انگلیس و تعطیل و فنای کارخانجات و دست‌کاریهای داخلی را فراهم آورد، باز در فکر ترویج تجارت مواد خام این مملکت که بممالک خارجه میرود بوده، فصل (ب) را که راجع بگمرک مال التجاره‌های ایران در ممالک روس و انگلیس است، قید و حقوقی را که دولتین باید از امتعه ایران در سرحدات خود دریافت دارند معین نموده و تا

حدی از ورشکستگی کامل این مملکت جلوگیری کرد، ولی شما برای صرفه همپیمان‌های خود این فصل را هم از قلم انداختید.

ما بدوا میخواستیم برای چگونگی تشکیل کمیته تجدیدنظر تعرفه گمرکی که میبایست بموجب قرارداد از متخصصین ایرانی و انگلیسی معین شوند، برهان و منطق متوسل شده، و کیفیت اکثریت آن را از روی تجربه و تاریخ بدست آورده، مدلل نمائیم که اکثریت این کمیته منافع انگلیس را بر فایده ایران ترجیح خواهند داد؛ ولی حالیه که کمیته مزبور تشکیل، و کار خود را تقریباً انجام داده است، همان تشکیل فعلی و واقعی آن برای اثبات مدعای ما بهترین برهان و منطق بوده، شما را از زحمت توسل بتجربه و تاریخ رهائی بخشیده، این است که بجای حدس و قیاس و در عوض هرگونه دلیل و برهان، همان طرز تشکیل کمیته تجدیدنظر تعرفه گمرکی را ذیلاً تشریح مینمائیم:

قبلاً مقرر شده بود که این کمیته مرکب از دوازده نفر عضو، و شش نفر از آنها متخصصین انگلیسی باشند. انگلیسها شش نفر خود را فرستادند. ببینیم متخصصینی که شما انتخاب کرده‌اید چه اشخاصی هستند؟

یکنفر از این شش نفر متخصص ایرانی مستر هارت قنسول سابق انگلیس در قزوین، و مفتش فعلی مالیه ایران است. البته همین یکماه و نیمه گردش در ادارات وزارت مالیه، او را تا این درجه با خبرت و بصیرت نموده، و در همین مدت کم بقدری امتحان فداکاری و بیطرفی و دلسوزی نسبت بایران داده است، که شما را تردیدی در بی‌غرضی و مناسبت او برای این کار باقی نمانده است، دومی مسیو هسنس مدیر گمرکات و سومی ملیتر مدیر پست، برادر همان ملیتر رئیس ارزاق است. سابقه خدمات و فداکاری‌ها و جان-فشانیهایی بلژیکیها را نسبت بدول اجنبی در ایران همه‌کس مسبوق، و البته وقتی که انگلیس در ایران جای روس را گرفت، نوز و مرنار هم جانشینی لازم دارند، و برای این شریکان دزد و رفیقان قافله هم باید موقع مناسبی تدارک نمود، تا بتوانند خدمتی باقیان

تازه وارد نموده، و از این راه آتیه خود را تأمین کنند. چهارمی و پنجمی مدیر محاسبات وزارت مالیه و مدیر تجارت و فلاحت و وزارت فواید عامه است. (۶۷) اما عضو ششم را برای این که مبدا سه نفر اروپائی سابق الذکر بوظیفه وجدانی خود رفتار کرده، و با ایرانیها طرفدار منافع ایران بشوند، اصلاً تعیین نفر نموده‌اید که در هر حال اکثریت مأمورین فنی انگلیس قطعی، و برای انجام خدمت بدولت خود دچار طول مباحثه و فشار آوردن و تهدید و تطمیع کردن یا مشاجره و مناقشه نشوید. (۶۸)

اگر ما می‌خواستیم در این موضوع از روی تخمین و قیاس و تجربه گذشته، چیز بنویسیم منتهای حدس ما باینجا میرسد که از طرف ایران دو نفر بلژیکی و چهار نفر ایرانی برای عضویت این کمیته انتخاب و تعیین شوند و میبایست اکثریت داشتن انگلیسها را در روی این زمینه ثابت میکردیم.

ماشا الله فکرهای شما در جلب ضرر و دفع نفع ایران بقدری بکر است که از حدس و قیاس منقدین هم میگذرد، و چشم بد دور باندازه‌ای در این کار زبردست هستید که شش نفر مدافع ایران را در مقابل شش نفر انگلیسی که در این صورت هم پیشرفت مقاصد انگلیس مسلم بود، بدو نفر مدافع در مقابل نه نفر مهاجم تنزل داده‌اید. بالفرض اگر تعیین نمایندگان ایران در این کمیته با لئوید جرج هم بود یقیناً آزادگی و حیا مانع او میشد که بیک همچو حقه‌بازی متوسل شده، برای پیشرفت مقاصد دولت خود این وسائل مضحك را اتخاذ نماید.

قدری هم از طرز جریان کار در این کمیته بشنوید تا خودتان نیز از کارهای خود تعجب کرده، بخندید. مسأله تجدیدنظر در تعرفه گمرکی سه چهار سال است موضوع افکار زمامداران این مملکت شده، کمیسیون ایرانی که برای مطالعه و تدارك لایحه تعرفه گمرکی جدید معین شده بود، حاصل زحمات هشت نه ماهه خود را در يك کتابچه جمع کرده، تمام اشیاء گمرکی را که باید موضوع افزایش و نقیصه بشود، تحت نظر و دقت آورد، لایحه تعرفه جدیدی با ترتیب مواد و

فصول مرتب کرده بود. اگرچه پانک‌نویسی این لایحه بتوسط بلژیکیها بعمل آمده، و چون سایر اعضای کمیسیون هنوز مجال مقابله آنرا با مسوده‌های خود نکرده بودند، احتمال میرفت بعضی تألیف کاتب‌های عمدی بر ضرر ایران در آن واقع شده باشد، ولی باز اکثریت مواد آن میتوانست طرف اعتماد واقع گردیده و در هر حال دستور عمل جامع و زمینه حاضری برای نمایندگان ایرانی در کمیته حالیه بود. شما با جدیت تمام این کتابچه را گرفته، بانگلیس‌ها دادید و امروزه این دو نفر ایرانی هم که در کمیسیون هستند، هیچ زمینه برای مطالعات و مذاکرات و پیشنهادهای خود در دست ندارند، و متخصصین انگلیس هم برای اینکه شاید ایرانیها مسوده‌های خود را تلف نکرده از آن استفاده کنند و قبلا در موادیکه مطرح میشود دقت و برای دفاع نظرات خویش خود را حاضر نمایند عمدا بطور تشتت و تفرقه از هر فصلی يك ماده جمع کرده، با تغییراتیکه قهرا بصرفه آنها و مستلزم ضرر ماست بکمیته پیشنهاد میکنند، و بیچاره ایندو نفر ایرانی اگر هم بخواهند دفاعی کرده چیزی بگویند، از عهده برنمی‌آیند.

با این طرز تشکیل و با این اکثریت و بالاخره با این طرز جریان کار که بهمت شما در این کمیته حاصل شده است نتیجه این تعرفه جدید برای ایران معلوم است بچه پایه و مایه خواهد بود، و محتاج بهیچ مثالی نیست. معهذا برای اینکه تصور نشود ما میخواهیم در این امر پهلوان سیاست را ابواب (۶۹) کرده باشیم، گمرک چای را که از این کمیته گذشته است شاهد قرار میدهیم.

مصرف چای در ایران تقریباً سالی ششصد هزار من، و پانصد و پنجاه هزار من آن چای سیاه و محصول هندوستان و متعلق بانگلیس، و مابقی چای سفید چینی است که تجارت آن در ایران باز با انگلیس‌هاست. مسیو نوز در تعرفه سابق، گمرک چای سیاه را از قرار منی شش قران و سفید را از قرار منی یکتومان قرار داده بود. کمیسیون ایرانی در لایحه خود يك من دو قران بر کلیه گمرک چای افزوده ولی در کمیته حالیه چای سیاه از قرار منی چهار قران و

چای سفید از قرار شش قران گذشت. یعنی در هر یکمن چای سیاه که محصول هندوستان است دو قران و در هر یکمن چای سفید که تجارت آن با انگلیس است چهار قران از تعرفه مسیو نوز کمتر و برای ترویج محصولات و تجارت انگلیس تخفیف داده شده و از همه مضحک‌تر اینست که پیشنهاد این تخفیف از طرف مدیر گمرک، یعنی یکی از پنجنفر متخصص ایرانی شد، و جهتی که برای این پیشنهاد مضر خود تراشیده است زیادی قاچاق چای بوده، و در کمیته اطمینان داده است که این یکصد و سی و چهل هزار تومان تفاوت که ضرر دولت ایران میشود از راه کم شدن قاچاق این مال التجاره بیرون خواهد آمد. در صورتیکه چای چیز سبکی است و یکمن آن جعبه بزرگی لازم دارد که برای دو قران تفاوت هیچکس طاقت تحمل زحمات حاصله از اختفا و قاچاق آنرا نمی‌آورد و اگر برای ترویج زراعت چای در گیلان و مازندران هم بود گمرک چای میبایست خیلی زیاد بسته شود.

شبهه نباشد، ما نمی‌خواهیم بگوئیم از این تعرفه جدید مطلقاً دولت ایران صرفه مالی نمیببرد، زیرا غیر از انگلیس سایر ملل هم هستند که امروزه با ایران تجارت دارند، و دولت انگلیس در موضوع مال التجاره که اکثرش از سایر ممالک بایران وارد میشود نظری جز صرفه آئی ایرانی و توانائی ما بر ادای اصل و فرع وجوه استقراضی از خود را ندارد و چنانکه برای قند یکمن یققران، و برای شکر یکمن پانزده شاهی گمرک دائمی بسته‌اند. ولی ضمناً قرار گذاشته‌اند که تا دو سال از قند یکمن دو قران و از شکر یکمن سی و پنج شاهی دریافت، و در این تاریخ تجدیدنظر نمایند. شك نیست که این تردید و این استخوان لای زخم باین نظر است که اگر کارخانه‌های قندسازی روسیه در ظرف این دو سال پراه نیفتاد و مسلم گشت که قند ایران باید از انگلیس بیاید، همان گمرک یکمن یققران در قند، و یکمن پانزده شاهی در شکر را که گمرک دائمی است مجرا دارند، و در صورتیکه روسیه بتواند به ایران قند و شکر برساند، در تجدیدنظر گمرک موقتی را دائمی نموده، از قند یکمن دو قران، و از شکر یکمن يك قران و پانزده

شاهی دریافت شود. در هر حال، دو موضوع مثل آفتاب روشن است. یکی دولت انگلیس در هیچ مورد برای نفع ما راضی بضرر تجارت محصولات هندوستان و مصنوعات کارخانجات انگلستان نخواهد شد. و دیگر اینکه هرگز به افزایش گمرک ما بقدری که از فرع قروضمان زیادی بیاید، تن در نخواهد داد. منتها اینست که يك ملت باید يك عمر گران بخرد، و در عسرت مضیقه باشد، تا چاله یکسال و نیم الی دو سال ولخرجی شما را پر کند.

میگوئید: «علاوه بر اینها، بموجب مراسلات و تعهدات رسمی جداگانه، بتحصیل مساعدت دولت انگلستان برای موفقیت تقاضای مشروع دولت ایران در کنفرانس صلح موفق گردیده است.» تعهدات رسمی جداگانه که بموجب مراسله تحصیل کرده‌اید سه فقره، و اولی آن راجع بتجدیدنظر در معاهدات است که مسأله را به اطرافه تشریح، و ثابت کرده‌ایم که دولت ایران از این راه جز ضرر حاصلی نخواهد داشت.

دومی راجع بجبران خسارت مادی مملکت ایران، بواسطه دول متخاصمه دیگر است که دولت انگلستان متعهد شده است که در این مشروع بایران موافقت نماید. خسارتی که از جنگهای بین المللی بایران وارد آمده است از سه دولت انگلیس و عثمانی و روس است. کلمه «دیگر» که بعد از جمله «دول متخاصمه» افزوده شده، انگلیس را که یکی از دول متخاصمه و خسارات وارده از آن دولت بایران زیاد است از تأدیه خسارت مستثنی مینماید. عثمانی هم که تقریباً با ایران همسرحد نیست و آن حدودی که از سکنه و قشون آن حدود بایران خسارت رسیده است در تصرف دولت انگلیس میباشد که او خود از پرداخت خسارت معاف شده است، باقیماند دولت روس، با اوضاعی که برای دولت قدیم روس پیش آمده، ما نمیدانیم موافقت دولت انگلستان در جبران خسارات وارده بایران چه خواهد بود و دولت انگلستان که با همه مساعی و مجاهدات از عهده رفع اختلافات بین خود و آن دولت برنمی‌آید چگونه با ایران در مطالبه خسارات

وارده موافقت مؤثری که دارای نتیجه فعلی باشد می‌نماید؟

نه این باشد ما معتقد باشیم که شما ندانسته دل خود را باین جمله از مراسله سفارت انگلیس خوش کرده‌اید، زیرا ما شما را مزورتر از آن میدانیم که باین مطلب ساده برنخورده باشید. بلکه عقیده ما این است که برای دلخوشی سایرین ذکر این ماده را که هیچوقت صورت وقوع پیدا نمی‌کند، از انگلیسها خواسته‌اید، آنها هم بذکر جمله بی‌اساس دل شما را شاد و مبارک مرده آزاد کرده‌اند.

ماده سوم مراسله راجع باصلاحات خطوط سرحدی ایران است در نقاطی که طرفین آنرا عادلانه تصور نمایند.

ما سابقاً نقاط مختلف فیه در سرحدات خود با انگلستان نداشته‌ایم، در حدود ایران و عثمانی قدیم که امروزه تازه با انگلیس هم سرحد شده‌ایم نیز اختلافات سابقه بتوسط کمیسیون مختلط در پنجسال قبل ختم شده است و ما خیلی شك داریم که با مواظبتی که شما در حق تلقی ایران دارید کمیسیون اصلاح سرحدی را هم مثل کمیته تجدیدنظر گمرکی تشکیل نکرده، و بعنوان عادلانه شدن خطوط سرحدی، مقداری اراضی مسلم ایران را بانگلیس وانگذارید.

مینویسید: «موفقیت دولت راجع بعضویت ایران در مجمع اتفاق ملل که علیحده محرز و مسلم است نیز يك وثیقه بین المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران، و از نقطه نظر سیاست خارجی موجب اطمینان تام میباشد.»

عضویت مجمع اتفاق ملل، جزیک اعلان از طرف دولت که بدون هیچ شرط عضویت این مجمع را قبول میکند، چیز دیگری لازم نداشت که موفق شدن شما بآن رجز و حماسه، نشانه و علامت استقلال و تمامیت نیست.

چنانکه مستعمرات انگلیس از قبیل هندوستان و کانادا و استرالیا و غیره نیز در این مجمع عضویت دارند. بنابراین عضویت مجمع اتفاق ملل وقتی برای دول وثیقه استقلال تمامیت میشود که استقلال و تمامیتی داشته، و یا بموجب يك

قرارداد همه چیز خود را بدولت دیگری واگذار نکرده باشد. پس این اطمینان شما در این مورد، مثل دلخوشی افلیجی است که عضویت کلوب ژیمناستیک (ورزش) نائل آمده باشد.

یکی از ایرادهای وارده بر شما اینست که در صورتیکه میدانستید عضویت مجمع اتفاق ملل «وثیقه بین المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران و از نقطه نظر سیاست خارجی موجب اطمینان تام می باشد» چرا با بودن چنین مجمعی دولت ایران را با عجله تسلیم انگلیسها نمودید؟ آیا تصور میکردید دولت دیگری که پول از قرار صدی هفت قرض بدهد پیدا نکنید؟ یا بعد از جنگ اسلحه کهنه متاع کمپایی بود که میترسیدید از دست ایران برود؟

میگوئید: «در ضمن، از ذکر این نکته نباید خودداری نمایم که این قراردادهای بالذات هر شرط و تعهد مضری را فاقد، و اصول و موجبات سعادت و استقلال مملکت را داراست. لیکن بدیهی است شرط استفاده از آن بوسیله حسن استعمال و اجرای آن بدست اشخاص بصیر بوضعیات و مصالح آتی مملکت است.

زیرا بهترین قراردادهای و عهدنامهها اگر مورد سوء استعمال شود و دستهای آلوده و نالایق مأمور اجرای آن گردد، مضاری را در برداشته، فاقد منافع خواهد گردید، و در چنین صورتی، نقص و کمال قرارداد، و ضرر و نفع آن بالسویه خواهد بود، و مملکتی که اشخاص واقف بمصالح وقت و قادر بر اجرای وظایف را فاقد باشد، و یا نخواهد بشناسد از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد و بطریق اولی فقدان قرارداد و دوام بی تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فنای آن جلوگیری نخواهد نمود.»

بعد از آنکه ما در موارد عدیده، مضار مادی و معنوی این قرارداد را کاملاً تشریح کرده ایم، دیگر اینجا به تکرار مطلب نخواهیم پرداخت، و پس از آنکه در محل های خود ثابت نموده ایم که اوضاع و احوال دوره ریاست شما عادی و حتی از هر حیث بهتر و مناسبتر از اوضاع زمان اسلاف شما بوده است، کلمات

بی‌تکلیفی و درماندگی با فناء و زوال در عقاید ما تزلزلی حاصل نخواهد کرد. جواب این جمله را هم که می‌گوئید: «شرط استفاده مملکت از این قرارداد بوسیله حسن استعمال و اجرای آن به دست اشخاص بصیر بوضعیات و مصالح آتی مملکت است.» در ضمن مطایبه و تمثیل، از نطق خیاط جعلی استنباط خواهید کرد. واقعا بد شاهکاری پیدا نکرده‌اید! تا پول و پیشرفت دارید، با قانون نظامی و سانسور مطبوعات و حبس و تبعید افکار عامه را خفه می‌کنید و مملکت را نرم‌نرم بدم معده سوزان استعماری انگلیس می‌دهید، وقتی که هم پول و پیشرفت شما، و هم صبر و حوصله مردم تمام شد و کار از پرده بیرون افتاد و مجبور بکناره‌جویی شدید، نیز دست‌های زمامداران بعد از خود را قبلاً آلوده و نالایق معرفی فرموده، و تمام معایب کار را بآنها نسبت داده، و بعقیده خود در هرحال گرو را برده، و خویش را پهلوان سیاست، و داهیه شرق و بزرگترین صدراعظم‌های آسیا معروف نموده‌اید.

ولی، این شاهکار شما تاکنون بعقل هیچیک از رؤسای دول، و دیپلماتهائیکه با دول خارجه قرارداد بسته‌اند، نرسیده، و هیچیک از آنها يك همچو حسن‌طلبی که شما برای بقای خود بر مسند ریاست فرموده‌اید بکار نبرده‌اند.

ما فرض می‌گیریم که ملت ایران آنقدر خوش‌باور بود که دستهای شما را با لیاقت، و از هر آلائش بخصوص اخذ رشوه مبرا دانست و این وعده ضمنی شما را که اگر بر سر کار بمانید از این قرارداد هیچ ضرری متوجه او نخواهد شد نیز باور کرده، برای خیر و سعادت خود با جدیت تمام جلو تمام حوادث را گرفته، مادام الحیات مسند ریاست وزراء را بشما اختصاص داد و در مظان استجابت دعا نیز برای صحت و سلامت شما قرآن سر گرفت بقول عوام پس از صد و بیست سال چه باید بکند و برای ترقی و پیشرفت آمال و خیر و سعادت خود، يك همچو وجود شریف دیگری را از کجا گیر بیاورد.

می‌گوئید: «اینجانب همانطوری که تطبیق وضعیات حالیه را با سال گذشته و

مقایسه عملیات دوازده ماهه موقتی خود را بمحاکمه و انصاف افکار عامه واگذار نمودم، در موضوع این موفقیت اساسی نیز وجدان پاک اشخاصی را که بسعدت حقیقی مملکت علاقمند هستند و از اغراض جاهلانه و حسیات عوام فریبانه دورند، و مبنای حکم و تصدیق آنها عقل سلیم و منظور داشتن حقایق است حاکم قدرشناس و حقگذار قضیه قرار داده، امیدوارم نتایج حسنه این موفقیت منظور نظر حقتناس عموم اهالی مملکت بوده، و بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب که ظهور سعادت ابدی و حقیقی این مملکت است، هرچه زودتر مشهود گردد.»

اگرچه ما جواب تمام مطالب این قسمت از بیانیه شما را سابقا داده، هم در مقایسه اوضاع دوازده ماهه زمامداری شما، با یکسال قبل و هم بقول شما در این موفقیت اساسی و بعقیده باقی مردم در این ایران فروشی شما، در محلهای خود کاملا افاده مرام نموده‌ایم و بعد از آنچه در این رساله، در رد اظهارات شما و بیان حقیقت اوضاع نوشته‌ایم، این شریطه‌ایکه در ختم بیانیه خود نگاشته‌اید برای قراء محترم بی‌اندازه مضحك، و برای خود شما بینهایت شرم‌آور است. بر فرض اینکه بهبودی اوضاع داخله را در مدت زمامداری شما، از بعضی جهات جزئیه باور هم بکنیم، تازه مثل شما، مثل همان جراح شارلاتان است که سنگی از مثانه مریضی بیرون آورده و بدبخت را در زیر عمل فدای جهالت خود کرده بود، و باوجوداین با کمال وقاحت در هر مجلس و محفل سنگ را از کیف خود بیرون آورده و بمردم نشان میداد، و مثل شما از زبردستی خود تعریف میکرد.

ظریفی ملتفت مطلب شده پرسید کار مریض بکجا رسید؟ جواب گفت در زیر عمل برحمت ایزدی پیوست. ظریف گفت آقای دکتر! اگر زنده ماندن مریض شرط اساسی عمل نبود، عبث بخودتان زحمت داده، آلات دقیقه جراحی را بکار برده‌اید، قصاب سرگذر باساطورش مسلما جگر مریض را زودتر بیرون می‌آورد. معذک، در اینجا از ذکر يك حقیقت نمیتوانیم خودداری بکنیم، و این حقیقت

اینست که شما بحکم مفهوم مخالف اشخاصی را که با این قرارداد مشنوم همراه نبوده، در این ایران‌کشی و فنای اسلام با شما هم‌عقیده نیستند، بسعادت حقیقی مملکت بی‌علاقه و دارای اغراض جاهلانه، و حسیات عوام فریبانه وانمود کرده، مبنای حکم و تصدیق آنها را سفاقت، و مستور داشتن حقیقت قلمداد مینمائید. ما برای دفاع از علاقه‌مندی خود بسعادت مملکت، و دور بودن خویش از اغراض جاهلانه، و حسیات عوام فریبانه و مبتنی بودن حکم و تصدیقمان بر عقل سلیم، و منظور داشتن حقایق بشما می‌گوئیم که فقط «پهلوان سیاست» و «بزرگترین صدراعظم آسیا» یعنی شخص حضرت اشرف، صاحب این عقیده هستید، و با اینهمه تملقات که در این شریطه از کسانی که باهم عقیده شوند کرده‌اید و نسبت‌های زشتی که باشخاص منکر و مخالف داده‌اید، سایر مردم، همگی حتی نزدیکان شما هم، با این قرارداد مخالف و از آن تبری می‌جویند.

از تنقید و تدقیق مطالب مندرجه در بیانیه شما فراغت حاصل کردیم، حال نوبت قرارداد شما است که از مقدمه آن صرف‌نظر کرده، بمواد آن می‌پردازیم.

۱- «دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتیرا که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید.»

سابقا در ضمن نقادی بیانیه شما معنی تعهد استقلال و تمامیت يك دولت را از طرف دولت دیگر، كاملا بیان کرده‌ایم و میدانیم این تعهد، فی‌نفسه بر سر استقلال مملکت ما چه می‌آورد، گذشته از این، سایر مواد استقلالی برای این دولت باقی نمی‌گذارد که دولت انگلستان تعهدی در آن موضوع نموده باشد، و در حقیقت بموجب این قرارداد بایرانیها می‌گوئید:

«شما مستقلید، ولی اگر بخواهید با دولتی قرارداد سیاسی یا تجارتي ببندید، باید از دولت انگلستان اجازه تحصیل کنید! شما مستقلید، ولی اگر بخواهید پول قرض کنید، باید از انگلیس قرض کنید! شما مستقلید، ولی هرگاه خواسته باشید راه‌آهن بکشید، باید پول آنرا از انگلیس قرض کرده، و بنظر انگلیسها و بدست

مامورین انگلیسی بکشید! شما مستقلید، ولی چنانچه خواسته باشید برای استخراج معادن و تأسیس کارخانجات در مملکت خود، اقدامی بنمائید، باید از کابینه لندن اجازه بگیرید! شما مستقلید ولی صاحبمنصبان نظامی و عمال کشوری شما، باید انگلیسی باشند! شما مستقلید ولی اگر بخواهید بنقطه‌ای از نقاط کشور قشون سوق دهید، باید از اولیای دولت انگلیس اجازه حاصل کنید! شما مستقلید، ولی اگر خواسته باشید بر عده قشون خود بیفزائید، باید متخصصین انگلیسی لزوم آنرا معتقد شوند! شما مستقلید، ولی اگر بخواهید تعرفه گمرکی خود را اصلاح کنید، باید مأمورین مخصوص انگلیسی در آن نظارت داشته باشند! و بالاخره شما مستقلید، ولی در هیچیک از دوایر و ادارات مملکتی خود، بهیچ کاری که در آن انگلیسها دماغ خود را نچپانده، صرفه خود و ضرر شما را منظور ندارند، موفق نخواهید شد!»

معلوم میشود این استقلال خیالی شما از وضوی مرحومه بی‌بی تمیز (۷۰) هم محکمتر است و همان‌طور که آن عقیفه صالحه هیچ کار را ناقض وضو نمیدانست، شما هم هیچ چیز را منافی با استقلال نمیدانید. در صورتیکه، استقلال بقدری لطیف و باندازه‌ای سریع الانفعال است که یکی از این هزار بلایی که شما در ایران سرش آورده‌اید، در ممالک دیگر برای مخدوش کردن، بلکه از میان بردن و معدوم نمودن آن کافیست، و بهمین جهت، در مواقع مهمه که دول با یکدیگر اتفاق و یا اتحاد جنگی مینمایند، چون ناچار معاهده‌نامه این اتفاق و یا اتحاد بعضی مداخلات طرفین را در کار یکدیگر مجاز مینماید، این است که برای این قبیل معاهدات، مدت معینی مشخص میکنند و مقصود عمده از تعیین مدت این است که تصور نشود که یکی از طرفین، همیشه اقدامات قشونی و مالی دولت دیگر را در کار خود مجاز کرده، و از این‌رو استقلال خود را از دست داده است.

۲- «دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم

استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد، بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد.

این مستشارها با کنترات اجیر، و بآن‌ها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.»

این ماده بدولت انگلستان حق میدهد که در لزوم و عدم لزوم وعده این مستشارها مداخله مستقیم بنماید. اختیارات این مستشارها نیز چون مشروط بتوافق دولت ایران با خود آنها شده است، مداخله غیر مستقیم دولت انگلستان را در کلیه کارهای این مملکت ایجاب میکند، بالفرض اگر دولت انگلستان نظر بمصالح خود در بلعیدن ایران و سندی که شما از بی‌کفایتی ایرانیان در بیانیه خود بدست او داده‌اید، اراده نماید بعنوان مستشار تمام مستخدمین مرکزی و ولایتی کلیه وزارت‌خانه‌های این مملکت را از مدیران کل مرکزی گرفته تا ادنی مأمور ولایتی، از انگلیسها و هندی‌ها انتخاب نماید، و اختیارات فوق العاده نیز برای آنها تحصیل کند، چه مانعی خواهد داشت؟ ومملکت ما باهندوستان و سایر مستعمرات آسیائی و آفریقائی و استرالیائی و آمریکائی انگلیس چه فرق پیدا خواهد نمود؟

و مردم ایران از هیئت وزراء و مجلس شورای ملی و تاج و تخت چه استفاده خواهند کرد؟

۳- «دولت انگلیس بخرج دولت ایران، صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحد الشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحب‌منصب و ذخائر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایران تشکیل خواهد

گردید، و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.»

بموجب این ماده، صاحبمنصبان قشون ایران باید انگلیسی باشند، و در اندازه لزوم قشون و عده صاحبمنصبان آنهم، دولت انگلیس مداخله مستقیم دارد. بنابراین، هرگاه دولت انگلیس بخواهد از سرکرده تا اسپیران قشون ما انگلیسی و هندی باشند، هیچ مانعی برای پیش بردن مقصود نخواهد داشت و چنانچه اراده نماید عده قشون ایران را بیک میلیون یا بصفر برساند، در هیچیک از طرفین افراط و تفریط، اشکال و محظوری برای آن دولت در کار نیست. و بی‌اختیاری دولت ایران در سوق الجیش از اختیارات مطلقه صاحبمنصبان منتج خواهد شد.

۴- «برای تهیه وسائل نقدی لازمه، بجهت اصلاحات مذکوره در ماده ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که یک قرضه کلی برای دولت ایران تهیه، و یا ترتیب انجام آنرا بدهد. تضمینات این قرض، باتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین میشود. تا مدتی که مذاکرات استقراض مزبور خاتمه نیافته، دولت انگلستان بطور مساعده وجوه لازم که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید.»

مطابق اطلاعاتیکه حاصل کرده‌ایم تنزیل این استقراض از قرار صدی هفت، و دولت ایران متعهد شده است که تا مدت بیست سال این قرض را ادا ننماید. معنی این شرط بی قدرتی بیست سال ایران است نسبت بهر استقراض دیگری. در خصوص گرانی تنزیل این قرض هم در محلهای خود کاملاً توضیح داده‌ایم.

۵- «دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسایل حمل‌ونقل، که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را، راجع بتأسیس خطوط آهن، یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید. در این باب باید قبلاً مراجعه بمتخصصین شده، و توافق دولتین در طرح‌هائیکه مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.»

مطابق این ماده، دولت انگلیس فقط اقدامات مشترکه ایرانیها و انگلیسها را در موضوع راه آهن ایران تشویق مینماید، یعنی تفحص نموده، سرمایه‌دارانی که از قرار صدی هفت پول بایران قرض بدهند، پیدا میکند، تا ایران از آنها پول قرض کرده، از انگلیسها آهن، لوکوموتیف، و لوازم دیگر خریده، به مهندس و عملجات انگلیسی حقوق بدهد و راه آهن بکشد، و منافع آنرا که مسلماً با استهلاك اصل و فرع صدی هفت وجه استقراضی وفا نخواهد کرد، کلاً تسلیم سرمایه‌دارهای انگلیس نموده، سهل است یکی دو فقره از منابع عایدی دیگر خود را هم در این کار از دست بدهد. دولت ایران، در عوض این خدمت بزرگ، دولت انگلیس را، در تعیین خطوط از راه توافق دولتین در طرح های مهمتر و سهلتر و مفیدتر، صاحب اختیار مطلق مینماید، تا آندولت خط سوق الحیثی خود را بخرج این مملکت تأمین نماید و مقاصد تجارتي خود را نسبت بایران و ممالک دیگر عالم کاملاً پیش ببرد.

منافع کرایه راه آهن بعد از مصارف نگاهداری و گردش آن هیچ وقت و در هیچ جای عالم با فرع صدی هفت مخارج تأسیس آن مکافئه نمیکند تا چه رسد باستهلاك اصل آن. در این صورت یا دولت ایران باید از داشتن راه آهن در مملکت خود صرف نظر کند، یا هستی خود را در راه استهلاك بقیه اصل و فرع مخارج تأسیس راه آهن از دست داده، قشون‌کشی انگلیس را تأمین و راه تجارت او را هموار نماید. دولی که از تأسیس خطوط آهن در مملکت خود استفاده میکنند، در مقابل فرع صدی دو و سه است، نه فرع صدی هفت.

۶- «دولتین توافق مینمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته‌ای که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدیدنظر نماید، و با منافع حقه مملکتی و تهیه و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید.»

بموجب این ماده، دولت ایران اختیار انتشار تعرفه گمرکی خود را که تمام دول مستقله عالم دارا میباشند از دست داده است، و بعد از آنچه در این موضوع

سابقا نگاشته‌ایم صرف‌نظر مینماییم.

ولی این يك نکته را هم نمیتوانیم ناگفته بگذاریم، شما که اختیار مالی و قشونی و اداری ایران را بالمره بانگلیس‌ها وا گذاشته، و دست ایرانی‌ها را در تمام کارهای مملکتی خود بسته‌اید، آیا هیچ فکر کرده‌اید که هرگاه یکی از دول همجوار ایران خیال بدهمسایگی داشته، بخواند نسبت بحقوق و حدود ما تعدی یا تخطی بنماید، با کدام قوه ازو جلوگیری خواهیم کرد؟ انگلیس‌ها که بموجب این قرارداد، برای حفظ و صیانت ما از تعرض همسایه‌ها، ضمانت و تعهدی نکرده‌اند! پس خوب بود حالا که تمام ایران را توبره کرده و بکول انگلیس گذاشته‌اید، قاعده «من له الغنم فعلیه الغرم» را در این قرارداد از نظر دور نداشته، همان‌طور که انگلیس را مالک همه چیز این مردم برگشته بخت کرده‌اید، دفاع از این مملکت را هم بر عهده خود آن دولت مقرر میکردید، نه بشکل حالیه که انگلیس‌ها در مواقع عادی هستی اهالی را از دستشان بگیرند، و بمجرد اینکه خطری متوجه مملکت شد پای خود را کنار کشیده، و مردم را با نداشتن هیچگونه وسیله دفاعیه، و قوه و تدارک و بسط ید و تجربه که به واسطه طول مدت و عدم اعمال، قطعا از دست خواهند داد، بحال خود و برحم و مروت همسایه‌ها واگذارند، و همینکه مجددا مملکت بحال صلح و آرامی معاودت کرد باز آقایان بخود زحمت داده، بیایند و التفات فرموده منافع خود را جمع‌آوری کنند.

از مذاقه قرارداد شما هم فارغ شدیم. اگرچه در ضمن تنقید بیانیه و تشریح قرارداد که جمله بجمله، و فصل بفصل تحت مذاکره آورده‌ایم، تمام جهات و محسناتی که شما برای بستن این قرارداد وانمود کرده‌اید، رد کرده و مضار قرارداد را کاملا ثابت و در هر مورد راههای بهتری که میتوانستید از آن راه وارد کار شده، و نتیجه بهتری بگیرید نموده‌ایم، معذالك برای اینکه هیچ مطلب ناگفته نمانده، حجت کاملا بر شما تمام باشد.

خوب است يك مرتبه هم بطور کلی مطالب بیانیه شما را تحت بحث بیاوریم.

...

سرتاسر بیانیه مفصل شما برای اثبات مطالب ذیل است.

«پول میخواستیم نداشتیم. اسلحه لازم داشتیم، نبود. کارگر متخصص لازم بود، وجود نداشت. همسایه‌های ما خود را بجای‌های عالی‌تر اتصال داده بودند، برای ما هم لازم بود با بزرگان وصلتی کنیم.» (۷۱)

ذیلا این چهار موضوع را تحت مذاقه آورده، در ضمن طرق بهتر و کم ضررترین که از آنها هیچ خطری باستقلال این مملکت متوجه نمیشود، مینمائیم.

«پول میخواستید، نداشتید.» ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که شما میتوانستید مثل اسلاف خود، با درآمدهای مملکتی کار مملکت را اداره کنید. ولی در اینجا همچو فرض میگیریم که واقعا این ول‌خرجی‌ها لازم، و دولت ایران ناگزیر بود که پول قرض کند، و به مفتخورها و هرزه‌گوها و کلاشها بدهد، و در هر عطای بیجا، طمع صد نفر خالی الذهن را بحرکت آورده خود را مطیع یاوه سراهای طماع و ول‌گردهای بی‌مصرف که با این طرز روزبروز در تزیابند، قرار بدهد. آیا لازم هم بود که این پول از انگلیس گرفته شود؟ انگلیس‌ها خودشان امروز از سایر ملل استقراض میکنند. خواهید گفت سایر ملل بما قرض نمیدادند، و ما مجبور بودیم انگلیس را دلال استقراض خود قرار قرار بدهیم، که او صدی سه از سایرین قرض کند و صدی هفت بما قرض بدهد. اگر اجازه بفرمائید استدعا میکنم آن اقدامی که شما برای استقراض در نزد سایر ملل کرده‌اید، نشان بدهید، و حال ایران را با لهستان مقایسه بفرمائید. آیا میتوان تصور کرد دولت اتازونی امریکا، بدولت لهستان که تازه از تقسیم روسیه ایجاد شده، و از اثر جنگ بین المللی و انقلاب عظیم روسیه، مایه هرگونه زراعت و صنعت را باخته، و مدعی همسایه‌ای مثل بلشویک‌ها دارد صد میلیون دلار «صد میلیون تومان»

(۷۲) قرض بدهد و از قرض دادن بدولت ایران که هیچیک از این اشکالات را ندارد استنکاف نماید. آیا بیانیه سفارت آمریکا که ما عین آنرا در این رساله درج کردیم، برای رفع این شبهه و ثبوت داوطلبی آن دولت در کمک مالی بایران کافی نیست؟ گذشته از این، در بیست سال اخیر دولت ایران از همین انگلیس کرارا استقراض کرده و هیچوقت شرایط مضری قبول ننموده است. دولت روسیه تزاری با آن طمع کذائی باشند، مثلا برای فواید عامه از هلند، و مالیه از امریکا، و جنگ از سوئد، و عدلیه از سویس، مستشار و معلم استخدام کنیم.

اما شما این کار را نکردید، سهل است امر ساده استخدام مستشار و معلم را موضوع قرارداد بین خود و دولت انگلستان نموده، حتی اختیار نیاوردن مستشار را هم از ایران سلب، و دولت را مجبور نموده‌اید که من بعد همیشه ادارات و قشون خود را بتوسط مدیران و صاحبمنصبان انگلیسی اداره کند. دولت ایران در سابق هم مستشار و معلم خارجی خیلی اجیر کرده است. آیا هیچوقت با دولت آنها قراردادی بسته است؟

از ازمه سابقه میگذریم، در همین بیست سال اخیر استخدام مستشاران و معلمین بلژیکی و سوئدی و آمریکائی و فرانسوی برای گمرک، وزارت خارجه و ژاندارمری و مالیه و عدلیه و داخله جز بتوسط يك کنترات بین مأمورین ایران با خود مستشارها، بطریق دیگری صورت گرفته است؟ آیا دولت ایران با دول متبوعه این مستشارها در موضوع این استخدام هیچ قراردادی که حاوی شرطی، اعم مضر یا غیر مضر باشد بسته است؟

از اینهم میگذریم؛ مرسوم اینست که در صورت لزوم برای هر وزارت خانه یکی دو نفر مستشار میآورند، تا در معضلات امور که واقعا مدیران بومی از عهده حل آن برنیایند یا در طرحریزیهای مهمه طرف استشاره باشند، نه اینکه بدون هیچ قید عده و تعیین مدت، با دولت قوی همسایه شرط کنید که مدیران ادارات و صاحبمنصبان قشونی بهر عده که دولت همسایه لازم بداند و تا هر

وقت که آن دولت صلاح‌اندیشی کند، منحصرًا از اتباع آن دولت بوده، قلم امضاء و کلیه اختیارات اداری به آنها تفویض باشد.

ما هرچه فکر میکنیم، نمیتوانیم سبب مشروع منطقی برای این اقدام شما بتراشیم. شاید بفهمائید اگر از انگلیسها، آنهم با این شرایط استخدام نمیگردیم، آنها ممانعت میکردند از سایر ملل مستخدم اجیر کنیم. اگرچه مناقشات روزنامه‌جات و تبادل یادداشت‌های رسمی و نیم‌رسمی بین دولت انگلستان و سایر دول قویه عالم در موضوع این قرارداد، و عدم رضایت آنها از این خرید و فروش کاملاً برای اثبات خلاف این فرمایش کافی است ولی ما باز موقتاً تنزل کرده در این ادعا نیز با شما همراه میشویم و نفوذ انگلیس را بر تمام دول و نفوذ دول را در نوبت خود بر افراد ملتشان بقدری تصور میکنیم که با وجود مجمع اتفاق ملل، باز هم بتوانند از استخدام فنی غیر از انگلیس برای ایران جلوگیری نمایند، در اینصورت آیا انگلیس میتواندست اختیار نیابردن مستشار را هم از ما سلب کند؟

اگر ما اصلاً از استخدام جدید مستشار و معلم صرف‌نظر کرده و بر فرض احساس احتیاج مبرم دامنه عملیات سوئدی‌ها و بلژیکی‌ها را از ژاندارمری و گمرک بمالیه بسط داده، کار خود را پیش میبردیم، از این وضعی که شما برای ایران تدارک دیده‌اید و این مملکت را مستعمره انگلیس کرده‌اید بهتر نبود؟

اگر بفهمائید در این صورت انگلیس‌ها بما پول نمی‌دادند، منکر شما نمیشویم.

ولی در جای خود ثابت کرده‌ایم که سایرین برای پول دادن بایران حاضر بودند.

«دول جدید التأسيس همجوار ما خود را بجای عالی‌تر اتصال داده بودند، برای ما نیز لازم بود با بزرگان و صلتی بکنیم.»

اتصال دول عالم چیز تازه نبوده، و همیشه دول، علی‌الخصوص همسایه‌ها، بواسطه اشتراك منافع با یکدیگر اتفاق و اتحاد میکنند، یا در موضوع معینی باهم معاهد میشوند.

تاریخ دنیا از این وقایع مملو، و در هر صفحه آن شرح یکی از این همپیمانها مندرج است. از ازمنه قدیم و قرون وسطی و عهد معاصر گذشته، در دوره تاریخ جدید، چندین اتفاق و اتحاد بین دول واقعه شده و مهمترین آنها که میتوان علت العلل جنگهای اخیر بین المللی فرضشان کرد، اولاً اتحاد تدافعی و تعرضی بین آلمان و اطریش و ایتالیا است که تا بعد از ظهور جنگهای بین المللی، برقرار و بواسطه نقض عهدیکه از طرف ایتالیا بعمل آمد برهم خورد. دیگر اتفاق بین فرانسه و روس است که طرفین بواسطه نگاهداری خود در مقابل اتحاد مثلث سابق الذکر، با یکدیگر متفق شده، و در این اواخر انگلیس نیز بواسطه پیشرفت رقیب صنعتی و تجارتی خود آلمان، خویش را بآنها نزدیک کرده، و بالاخره داخل این اتفاق گشت. و سایر دول اروپا هم بمناسبت نزدیکی منافع، بعضی بیکطرف، برخی بطرف دیگر متمایل بودند، و عدهای از آنها نیز بی طرفی صرف خود را حفظ کردند.

اتحاد و اتفاق دو یا چند دولت با یکدیگر، در زمان جنگ برای کمک و مساعدت و در اوان صلح بجهت اخافه و تهدید رقبای طرفین است که در موقع جنگ پشتیبان یکدیگر بوده، زودتر بر حریف غالب آمد، و او را بصلح مجبور کنند و در موقع صلح نیز موازنه قوا را در دست داشته، و در مقابل حریفهای خصوصی خود بتوانند از تجاوز بحقوق خود، و بالنتیجه از جنگ جلوگیری و بصلح و مسالمت حدود و حقوق خود را محفوظ دارند.

پس اشتراك منافع اصل اصیل، و ریشه و پایه تمام اتحادهای و اتفاقیهای بین دول و همین اشتراك و تصادم منافع است که آلمان و فرانسه، دو همسایه را با یکدیگر دشمن، و انگلیس و ژاپون را که یکی در مغرب اروپا و دیگری در مشرق آسیا است، با یکدیگر دوست، و در موقع جنگ روس و ژاپون و جنگهای اخیر بین المللی، این دو دولت را با یکدیگر هم پیمان مینماید. باز همین اشتراك و تصادم منافعست که بلغار و عثمانی را با وجود عداوت دیرینه که با یکدیگر

داشتند، باهم معاهد کرده، بکمک آلمان و اطریش بر ضد انگلیس و روس و فرانسه، بجنگ وادار میکند، همین اشتراک و تصادم منافع است که قره‌طاق و صرب و رومانی را با همسایه‌های نزدیک خور بضدیت واداشته؛ بکمک انگلیس و روس و فرانسه بر ضد آلمان و اطریش و عثمانی و بلغار وارد جنگ میکند، و بالاخره، همین اشتراک و تصادم منافع است که انگلیس و فرانسه و ژاپون را که یکی پرتستان، دیگری کاتولیک، سومی ارتودکس، چهارمی بودائی هستند، با آلمان و اطریش و عثمانی که اولی پروتستان و دومی کاتولیک و سومی مسلمان میباشند به نبرد و امیدارد.

بنابراین اشتراک منافع ابداء مربوط بقوت و ضعف، و همسایگی و دوری و اتحاد و اختلاف مذهب نبوده، بسا اتفاق میافتد که قوی‌ترین دول عالم، با ضعف ملل، بواسطه پیش‌آمدهای این عالم کون و فساد، مشترک المنفعه واقع شده، و با وجود فاصله اقیانوسها و صحراها، و اختلاف مذهب باهم متحد، یا متفق یا معاهد میشوند. چنانکه در جنگ بین المللی، انگلیس و اتازونی و فرانسه بکمک قره‌طاق و پرتقال، در اروپا و پرو و پاناما، در امریکا محتاج، و با آنها همپیمان و متفق شدند، و دولت انگلیس با آنهاهمه نفوذ و قدرت برای حفظ مستعمرات آسیائی خود، در مدت هفتاد سال همه گونه حمایت و همراهی از افغانها نموده، سهلست خود را باج‌گذار آنها هم نموده بود.

ما در جای خود بثبوت رسانده‌ایم، که دول جدید التأسیس همسایه ما بهیچ جا خود را بستگی نداده، با همه مصیبت‌هائیکه در پیش دارند خود را قائم بالذات معرفی میکنند، ولی چون اتفاق و اتحاد و همپیمانی با دول قویتر، همیشه برای دفع همسایه نبوده، ممکن است دو دولت بجهت جلب منافع مادی و معنوی با یکدیگر هم‌عهد شوند، این است که ما ابداء منکر اتفاق و اتحاد با انگلیس نیستیم، بلکه بواسطه همسایگی و سابقه و داد و دوستی، همپیمانی با آن دولت را اگر برای ایران لازم نشمریم، لامحاله نافع میدانیم اما چه شکل هم‌عهدی؟ و چه قسم

همپیمانی؟ همپیمانی که در آن منافع طرفین منظور شده، در مواردی که نفع یکطرف مستلزم ضرر طرف مقابل نباشد، طرفین متعهد شوند که در پیشرفت آن مقصود کنفس واحد بکوشند و در مواقع تصادم منافع نیز نفع و ضرر طرفین را با یکدیگر سنجیده منافع و مضار را بین خود تقسیم کنند و با یکدیگر متحد یا متفق یا معاهد شوند. نه اینکه تمام مواد معاهده بر ضرر یکطرف، و نفع طرف مقابل بوده، طوری تنسیق شده باشد که بموجب آن استقلال خارجی و حق حاکمیت داخلی ایران سلب، و این مملکت مستعمره انگلیس شود؛ سهل است هرگاه از همسایه‌های ایران زحمت و و زیان و خطری متوجه این مملکت شود، دولت انگلیس هیچ‌گونه ضمانتی، و هیچ نوع تعهدی برای جلوگیری از آن نداشته، و بهیچوجه خود را برفع غائله و کمک مادی و معنوی بایران مکلف نداند.

بر فرض اینکه ایران بقول شما بیول و اسلحه و مستشار محتاج، و جز انگلیس دولت دیگری که بایران کمک نماید یافت نمیشد، و ما از همپیمانی با آن دولت ناگزیر بودیم، آیا انگلیس نیز بجهت باز کردن بازار تازه مصنوعات کارخانه، و ترقی دادن تجارت خویش، و از همه بالاتر بجهت حفظ مستعمرات خود محتاج بایران نبود؟ آیا پول قرض دادن و اسلحه فروختن انگلیس بایران تجارتی نیست که راه تجارت آتیه را صافتر و هموارتر مینماید؟ دیگر در مقابل این تجارت «لن‌تبور» واگذاشتن اختیار قشون و مالیه و گمرک و تمام ادارات که استقلال داخلی و خارجی دولت ایران را بر باد میدهد، و ایران را مستعمره انگلیس مینماید برای چیست؟ آیا در حین جنگهای بین المللی دولت قره‌طاق در اروپا و کستاریکا در امریکا با همه ضعف و بی‌قدرتی در همپیمانی و اتفاق با قوی‌ترین ملل، یعنی انگلیس و فرانسه و اتازونی چنین شرایطی، بلکه خیلی از این سهلتر را پذیرفته‌اند؟ آیا این دو دولت ضعیف ادنی مداخله دول متعاهد خویش را در مملکت خود قبول کرده، و زمامداری یکنفر مستخدم آنها را در مملکتشان متعهد شده‌اند؟

اینجا است که می‌خواهیم باز از شما استفسار کنیم که ترس از چه پیش‌آمد و خیم‌تر و احتراز از کدام آتیه ناگوارتر شما را باین ایران‌کشی و اداری نمود؟ جواب بی‌پولی، ناامنی داخلی، وجود ترور و قحطی و امراض را در جای خود داده، و بثبوت رسانده‌ایم که هیچ یک از این اشکالات که شما در بیانیه خود با آنهمه آب و تاب مرقوم فرموده‌اید وجود نداشته، سهلست وضعیت داخلی ما از هر جهت بهتر از ادوار قبل بوده است، ولی در اینجا باز با شما همراهی کرده، فرض مینمائیم که بقول شما عوامل مهلکه واقعا بیش از آنچه شما نوشته‌اید موجود، و سرتاسر مملکت پر از قتل و نهب و چپاول و مستلزم بهانه جوئی و مداخله همسایه، و بالاخره بمحو استقلال ما منجر میشد، آیا آنطور محو استقلال قطع نظر از مشکلاتیکه برای اجرای آن پیش آمده، و وقوع آن را عملا محال مینمود از این تسلیم برضا و رغبت و با سند بهتر نبود؟

از رد کلیات بیانیه و قرارداد شما نیز فراغت حاصل کرده، حجت را بر شما تمام و راهنمائی خود را کردیم. حال بی‌مناسبت نیست نظری به آتیه ایران انداخته، حال این مملکت را در بیست و پنج سال بعد، یا باصطلاح اروپائیا در ژنراسیون (طبقه) آتیه تحت ملاحظه آورده، به‌بینیم اگر خدای نخواست این خوابی که شما برای ایرانیها دیده‌اید «اضغاث و احلام» نباشد و الغای این قرارداد طوعا یا کرها فراهم نیامده، انگلیسها موافق نظراتیکه شما در آن بکار برده‌اید موفق باجرای آن شوند و ایران برای رهائی از شر عقرب بمار پناه نبرده، با بازوهای گشوده باستقبال بلشویزم نرود، بعبارت آخری کار بهمان محوریکه شما و هم‌پیمانهای شما تصور مینمائید گردش کند، احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران چه خواهد شد.

الف- احوال سیاسی: ۱- روابط خارجی- چنانکه سابقا اشاره کردیم با این قرارداد شما ایران از حالت استقلال تام و تمام تنزل کرده، مستعمره انگلیس خواهد شد و بیست و پنج سال مدت کاملا کافی است که مقاصد شما را درباره

این مملکت باجرا برساند و قلمرو سیروس و داریوش هخامنشی، و اردشیر و شاپور و انوشیروان ساسانی، اسما و رسما داخل در عداد مستعمرات انگلیس بشود. در این صورت، کارهای خارجی ایران با سایر ملل، بتوسط مأمورین انگلیس صورت خواهد گرفت و بساط سفارت خانه‌های ایران در پایتخت‌های دول، برچیده شده، بجای تمام سفارتخانه‌هایی که امروزه از دول مختلفه عالم در تهران اقامت دارند، فقط يك وزیر مقیم انگلیسی که اسما وزیر مقیم و عملا نایب السلطنه ایران است، در این پایتخت رحل اقامت خواهد افکند.

سرپرستی ایرانی‌ها در ممالک خارجه، با قنسول‌های انگلیس و قنسول‌های سایر دول در شهرهای ایران، با فرمان اجرای انگلیس‌ها بوظایف خود قیام خواهند نمود.

اداره امور ایران از وزارت خارجه انگلستان، بوزارت مستعمرات آن دولت منتقل، و آرشیو آن از آن وزارتخانه باین وزارتخانه تحویل خواهد شد.

اطفال و برادرزادگان ما در اطلسهای جغرافیائی، قطعه ایران را هم‌رنگ انگلستان خواهند دید و آخر الامر، پادشاه انگلستان و ایرلند در عوض از دست دادن عنوان پادشاهی ایرلند، عنوان امپراطوری ایران را بر سایر القاب خود افزوده، و پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و ایران مخاطب خواهد گشت.

۲- استقلال داخلی- چون در محل خود استقلال داخلی را تفسیر کرده، و بثبوت رسانده‌ایم که با این قرارداد شما گذشته از استقلال خارجی، این استقلال هم ایران را وداع گفته، تمام امور داخلی این مملکت بدست انگلیسها خواهد افتاد، دیگر اینجا محتاج به اقامه دلیل نبوده، بطور مختصر می‌گوئیم، اختیار قشون‌گیری و سوق الجیش و مالیه و ادارات که روح استقلال داخلی است از امروز بانگلیسها داده‌اید، و بیست و پنج سال وقت بخوبی کفایت میکند که اگر از لفظ قرارداد بعضی از اختیارات برای ایران باقیمانده باشد بتفسیر و ترجمه و زور فشار و ایجاد سابقه انگلیسها این خرد و ریزها را جمع‌آوری کرده، کلیه

اختیارات را بدست گیرند و تمام کارها را باراده و میل و نفع خود اداره کنند. در اینصورت در ژنراسیون (طبقه) بعد اسمی از استقلال داخلی نخواهد بود.

۳- پادشاه- جانشین داریوش هخامنشی که تمام ممالک معموره آسیا و اروپا و افریقا باج‌گذارش بودند و اردشیر و شاپور و انوشیروان ساسانی که دولت با عظمت روم را ذلیل و زبون قهرمانان ایرانی میداشتند، و آلب ارسلان و ملک شاه و سلطان سنجر سلجوقی که از حلب تا کاشغر میدان سلطنتشان بود، و شاه عباس صفوی که از تقلیس تا هرات و از جیحون تا فرات سکه بنام نامیش میزدند، و خطبه باسم سامیش میخواندند و نادر شاه افشار که قشون فاتح خود را تا دهلی برده، تمام ترکستان و هندوستان را ضمیمه شاهنشاهی ایران نمود، بیست و پنجسال دیگر مجسمه بیروح و هیکل بی‌اراده و فنکراف بد صدائی خواهد بود که آواز منکر انگلیسها را از شیپور حلقوم خود، بمسامع عالمیان علی‌الخصوص ایرانیان خواهد رسانید. گذشته از چراندن ماهی چندین هزار تومان و گردش و تفریح، کارش منحصر بامضای اوراقی است که روح او از سبب لزوم و منافع و مضار آنها خبر ندارد.

اختیار تعیین وزراء و حکام و صاحب‌منصبان و عمال کشوری و لشکری و قضائی، و نظر داشتن در وضع و اجرای قانون و منفصل کردن مجلس شورای ملی و امر بتجدید انتخابات، و عفو مقصرین، بعبارت آخری تمام اختیاراتی که قانون اساسی باو داده است، همه را از دست داده، در هرکار تابع و مطیع میل و اراده وزیر مقیم انگلیسی خواهد گشت. حاشیه مختصری برای او تعیین میکنند، ولی اختیار تغییر آنها را نداشته، حتی در تعیین و انتخاب پیش خدمت و فراش خلوت و خواجه سرایان خود نیز برای او اختیاری باقی نخواهند گذاشت.

گذشته از این، وجود و بقای او تابع میل و اراده کابینه سن‌ژام است. اگر او را مخل منافع خود ندانسته، باقیش میگذارند و الا او را از این تاج و تخت دروغی نیز محروم، و از مملکت تبعیدش میکنند، و دیگری را که بهتر و بیشتر با

خیالات آنها مساعد بنظر بیاید، بجای او می‌نشانند. چنان‌که در موقع ورود عثمانی در جنگ بین المللی، با عباس حلمی پاشا خدیو مصر، همین معامله را مجری داشته، پسر عموی او سلطان حسین را بجای او نشانند.

۴- **مجلس**- حالت قوه مقننه این مملکت را در بیست و پنج سال بعد، اعم از اینکه يك مجلسی باشد یا دو مجلسی، از انتخابات این دوره میتوان تفرس نموده و کلا عموماً هواخواهان جدی، بلکه خدمتگذاران صمیمی انگلیس خواهند بود. مجلس هر چند ماه يك مرتبه، چند جلسه خواهد داشت و این جلسات برای تصویب قوانین و نظاماتی است که دستور آن از طرف انگلیسها رسیده باشد.

تمام قوانین از مجلس یا مجلسین خواهد گذشت، و تمام مالیاتها و عوارضیکه بر مردم تحمیل خواهد گشت، از طرف مجلس شورای ملی تصویب خواهد شد ولی در وکلانها آن وطن‌پرستی، و نه آن حریت فکر و جرأت، هیچیک یافت نمیشود، که بتوانند برخلاف میل و دستور وزیر مقیم انگلیس، پیشنهادی بکنند یارائی بدهند. وجدانها هم مسؤلیتی ندارند، زیرا خودشان بخوبی میدانند که روح ملت نیز از انتخاب آنها خبری ندارند، مزدور انگلیسند حقوقی میگیرند و در عوض مطابق میل آنها رأی میدهند.

۵- **وزراء**- در صورتیکه وجود تمام وزارتخانه‌های فعلی را لازم بشمرند، یا برای آنها وزیر، ولو اسمی هم باشد نگاه دارند، وزیر در کار وزارتت خود مثل پادشاه در اعمال سلطنتی خواهد بود، همانطور که پادشاه مطیع اوامر وزیر مقیم انگلیسی است، وزراء هم منقاد امر و نهی، مستشارهای انگلیسی خواهند شد. تمام اختیارات، از تعیین فراش و پیشخدمت گرفته، تا انتخاب مدیران کل وزارتخانه با مستشار است.

در تعیین وزیر نیز تفحص نموده اردل مردم را انتخاب میکنند. تا بهرگونه تکلیف آنها تن در داده مثل حضرت اشرف زیر بار خرابی مملکت و تمامی هموطنان خود بروند.

در حقیقت همانطور که در خر دوانی پاره‌ای از ملل هریک از طرفین سوار الاغ رفیق خود شده، گرو مال خری است که عقب بماند در آن دوره نیز علم و درایت و وجاهت و ملکات فاضله، موجب تقدم نبوده، صندلی وزارت مال اشخاصی است که در مکارم اخلاق از همه عقب باشند، شخصی که از همه بی‌حس‌تر و نسبت بهموطنان خود بیرحم‌تر و در خرابی مملکت زبردست‌تر، و از شهامت ذاتی و ملکات کسبی دورتر، و از علم و درایت بی‌بهره‌تر باشد، سمت وزارت خواهد یافت. تصور بفرمائید، رئیس الوزرای آن دوره که در رذائل اخلاق سرآمد و خلاصه هفت وزیر دیگر است «به از شما نباشد» (۷۳) چه هفت جوشی خواهد شد؟

۶- ادارات- اعضای ایرانی که فعلا در ادارات هستند و مثل گوسفند قربانی کارد قصاب را دیده و مشغول چریدن مقرری و لیسیدن نبات اندام‌نیه میباشند، تا وقتی در کار خود باقی خواهند ماند که آقایان جدید ورود بمشاغل خود آشنا شده، راه کار را یاد بگیرند و بهر اندازه که اینها باعمال مملکتی آشنا شوند، از شأن و اعتبار و اختیار آنها خواهند کاست، و اول روزی که بی‌نیازی خود را از وجود یکی از آنها حس کنند، بهر بهانه که باشد او را از کار خارج و جای یکنفر انگلیسی دیگر را باز خواهند نمود. بطوری که در بیست و پنجسال بعد، مدیران و معاونین کلیه دوائر مرکزی و ولایتی در سراسر این مملکت انگلیسی خواهند بود، و مترجم و ثبات و ضباط و ماشین‌نویس را نیز از هندیها خواهند خواست، و اگر در بعضی ادارات از قبیل دوائر قضائی و تعلیمی ناگزیر بااستخدام ایرانیها بشوند، همان رویه که در انتخاب وزراء ذکر نمودیم، در تعیین این قبیل عمال هم بکار خواهد رفت.

۷- قشون- چون از وجود صاحب‌منصبان نظامی ایرانی، زودتر از عمال کشوری بی‌نیاز خواهند شد و وجود آنها را برای خیالات خود بیشتر از مستخدمین سایر ادارات مضر میدانند، البته بآنها زودتر پرداخته، نظام ایران را

از وجود صاحب‌منصب ایرانی هرچه زودتر خواهند پرداخت. از تشریح حال اسف اشتمال این بدبخت‌ها که عمری در این راه صرف کرده و از نو خود را نمیتوانند برای کار دیگری حاضر کنند، و باید مابقی زندگی را بفلاکت و درماندگی بگذرانند، می‌گذریم و بتشریح اوضاع قشونی ایران، در بیست و پنجسال دیگر، می‌پردازیم.

صاحب‌منصبان از سرکرده تا یاور انگلیسی و از این درجه تا آسپیران، یا وکیل‌باشی هندوستان. افراد قشون در مدت چهار الی شش سال خدمت و تحت السلاح و احتیاط خود هر یک چندین بار به جنگ ایرانی‌هایی که از فشار بتنگ آمده، بلوا کرده‌اند، رفته و هر یک چند نفر از برادران دینی و نژادی و وطنی خود را، بدست خویش رهسپار دیار عدم نموده، و از یغما و تاراج خانه و زندگی و هستی آنها، کیسه صاحب‌منصبان خود، یعنی انگلیسها و هندوها را پر کرده‌اند، در جنگ‌های خارج از ایران هم در مدت چهار الی شش سال، هر یک اقلاً دو سه دفعه باهم مذهبهای بین‌النهرین و قفقاز و همدینهای افغانی و ترکستانی و حجازی خود جنگیده، و شاید در حمله بین‌النهرین و حجاز، بقاع متبرکه کربلا و نجف و سامره و کاظمین را بمبارده کرده، سهل است مثل قشون حجاج بن یوسف و یزید بن معاویه، حرمین شریفین مکه معظمه و مدینه منوره را محاصره و خانه خدا و قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به توپ بسته باشند. و اگر جنگ عمومی در عالم پیش بیاید، مثل هندوها، در جنگ بین‌المللی اخیر مجبور شوند با اکثر ملل دست و پنجه نرم کرده، با استخوان و پوست و خون خود، به پیشرفت مقاصد انگلیس در عالم کمک و خود را ژاندارم بین‌المللی (۷۴) نمایند.

ب- اقتصادی: ۱- دیون عمومی- قرض ایران در بیست و پنجسال دیگر کمتر از هزارمیلیون تومان نخواهد بود. زیرا ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که مستخدمین ادارات ایران کلاً انگلیسی و قسمت غیر مهم آنها هندی خواهد شد.

البته حقوق اداری و مخارج مسافرت و اندامنیته و سایر صیغ معموله هر يك نفر انگلیسی باید بقدری زیاد باشد که او را باقامت در آب و هوای غیر معتاد ایران خوشدل و راضی نگاه دارد. هر قدر انگلیسها را در کار ایران صرفه‌جو فرض کنیم، طبعا حقوقی که برای هر يك از هموطنان خود تعیین خواهند کرد، از سه برابر حقوقی که امروز در همان طبقه به یکنفر ایرانی داده میشود کمتر نخواهد بود. پلنیک هم اقتضا ندارد که در سنوات اولیه عذر تمام ایرانیها را بخواهند، پس هر یکتومان حقوقی که فعلا باعضای ادارات میدهند، بچهار تومان سر خواهد زد.

حقوق اداری اعضای وزارتخانه‌ها از مرکزی و ولایتی، غیر از قشون و نظمیه و ژاندارمری فعلا هفت میلیون و نیم است، که در آتیه به سی میلیون تومان (۷۵) بالغ خواهد گردید. مطابق پیش‌بینی که در کمیسیون و مطالعات نظامی بعمل آمده سی میلیون تومان هم حداقل مخارج قشون و نظمیه و ژاندارمری است. قریب پنج میلیون تومان حقوق سلطنتی و شهریه و مستمری و حقوق تقاعد و مصارف تعمیر ابنیه و لوازم اداری و مخارج متفرقه خواهد شد. بعد از وضع طلب روسها که فعلا مطالب مبرم نداشته، تکلیف آتیه آن معلوم نیست، پنج میلیون اقساط اصل و فرع طلب انگلیس‌هاست که تقریبا یکربع از آن نتیجه ولخرجی‌های یکساله شما میباشد. پس سالی هفتاد میلیون برای این مملکت بدبخت مصارف تهیه شده است، در صورتی که تمام عایدات دولتی ما به انضمام تفاوت تعرفه جدید گمرکی، هر قدر درست جمع‌آوری، و راه‌های تقلب بسته و در جیب‌های شخصی با قاطمه دولا بخیه دو رویه زده شود، منتهی به بیست میلیون بالغ خواهد گردید، بنابراین سالی پنجاه میلیون کسر دخل موجود است که چاله آن باید باستقراض پر شود و بیست سال کاملا کفایت خواهد کرد که دیون عمومی این مملکت به هزار میلیون بالغ، و سالی صد میلیون از بابت اصل و فرع آن بر هفتاد میلیون مصارف جاری مملکتی افزوده گردد.

درست بخاطر داشته باشید که ما از تجملات اداری و زیاده‌رویها، و ولخرجی‌های عمدی که آقایان انگلیسی برای سنگین کردن بار، بخرج این ملت فقیر بخود و شما و امثال شما اجازه خواهند داد، و از عطایا و اقطاع و گذشت‌های بی‌محل و موردی که در سنوات اولیه درباره متنفذین و کارچاق‌کن‌های خود معمول خواهند داشت، و از مصارف برادرکشی ایرانیها که در تحت عنوان انتظامات داخلی بعمل خواهد آمد، صرف‌نظر کرده، و از بابت کسر دخل راه‌آهن که منافع آن با فرع صدی هفت مکافئه نمی‌کند، و تفاوت تسعیر لیره که از قرار نوزده قران میگیریم، و در شش تومان باید پس بدهیم چیزی بقلم نیاورده، سهل است حساب اصل و فرع همین سالی پنجاه میلیون کسر دخل سالیانه را که خود نیز در مدت بیست سال فرع و استهلاکی دارد نکرده‌ایم. بر فرض اینکه حساب هفتاد میلیون مصارف سالیانه تقریبی داشته باشد، هرگاه این مصارف از قلم افتاده را هم در نظر بگیریم، خواهیم دید سالی پنجاه میلیون تومان، حداقل کسر دخل دولت و در بیست سال هزار میلیون تومان حداقل دیون عمومی این مملکت است.

باقی ماند يك مطلب که چرا این پنجاه میلیون کسر را از همان سال اول، بر مردم تحمیل نکرده، میگذارند بیست سال بگذرد و مملکت هزار میلیون مقروض و کسر دخل سالیانه از پنجاه میلیون به يك صد و پنجاه میلیون برسد؟ پلتیک استعمار اقتضا دارد که اولاً در سنوات اولیه بر مالیات نیفزوده مردم را از خود نرسانند. ثانیاً اگر بنا شود ایران از همان سال اول با درآمد خود خود را اداره کند چون بارش سبک است، همیشه ب فکر آزادی خود از بار گران استیلا و استعمار انگلیس خواهد بود. این است که تا بار این مملکت بقدری سنگین نشده باشد که اهالی بتوانند خود را خلاص نمایند، کیسه انگلیس‌ها شل بوده، و مالیات جدیدی تحمیل نخواهد شد، بهر اندازه که عجز ما از سنگینی بار بیشتر خودنمائی کند، بهمان اندازه در کیسه آنها محکم، و بر مالیاتها افزوده خواهد گشت، و هر قدر بر مالیات بیفزایند، همان قدر خرج را زیاد میکنند که همیشه کسر دخل از

خرج و استهلاك ديون عمومی، بقدری باشد که ایرانیها هوس مراجعه بحساب را هم نکنند، تا چه رسد باینکه بخيال توافق جمع و خرج و خلاصی از زیر بار دین بیفتند.

۲- مالیات- بموجب حسابی که در فوق کردیم، حداقل مخارج سالیانه مملکتی ایران و استهلاك اصل و فرع ديون عمومی آن، یکصد و هفتاد میلیون الی دویست میلیون است که در بیست و پنجسال دیگر، چون هم پنجه دولت انگلیس کاملاً به رگ و ریشه این مملکت بند، و هم بار اهالی باندازه لزوم سنگین شده است، باید از راه مالیات بر مردم این مملکت تحمیل شود. مالیات و عوارض امروزه، بانضمام تفاوت تعرفه گمرکی بیست میلیونست، باین حساب، مالیات این مملکت بعد از بیست و پنجسال ده برابر امروزه خواهد شد. ولی چون چهار پنج میلیون ازین بیست میلیون مالیات فعلی، راجع به افزایشی است که جدیداً از تعرفه گمرکی حاصل شده، و هنوز انعکاس آن از حیث گرانی زندگانی از سرحدات مملکت تجاوز نکرده، و در مراکز مملکت حس نشده است باید نسبت مالیات فعلی را به مالیات بیست و پنجسال دیگر، يك بر دوازده و نیم، الی سیزده حساب کنیم، بنابراین، هر یکقران مالیات و عوارض امروزه، در بیست و پنج سال دیگر سیزده قران خواهد شد.

از آب و خاک يك عشر و دو عشر و سه عشر بگیرند، کفایت نمیکند، مالیات تریاک و تنباکو و مستغلات و نواقل چیز نالایقی است. مالیات نمک، افزایش گمرک، گرهمگشائی نمیکند. مالیات تمتع از تجار و کسبه، مالیات سرانه بر افراد، مالیات گاو و گوسفند و شتر و الاغ و قاطر، مالیات عایدی به سرمایه‌دار و نوکر و مزدور و وکیل مرافعه و طبیب، مالیات در و پنجره و روزن و بخاری و تابلو و حق العبور راه‌ها و پل‌ها، و بعبارت آخری بر همه چیز، حتی نفس کشیدن مالیات تحمیل خواهند کرد.

ما در اینجا از مصارف بلدی، و تعمیر و تنظیف و روشنائی معابر، و راه‌سازی

اختصاصی بین قراء و دهات، اسمی نبرده، و چیزی از این بابت‌ها منظور نداشته، و از اعشار فرعی مالیات که معمولاً مخصوص این مصارف است، برآوردی نکرده‌ایم. هرگاه حوصله اهل این مملکت وفا نکند، که باز هم با همین بیراهی بین دهات و کثافت معبرها و مجاری آبها و تاریکی شب زندگی کنند، که البته باید دو سه عشرهم برای این مخارج اعشار فرعی بدهند، و دویست میلیون مخارج سالیانه بدویست و پنجاه میلیون بالغ، و یققران مالیات امروزه بشانزده قران سربزند، و الا در همین کثافت و گل و لای غوطه بخورند.

تصور نرود که ما معتقد بزیادتی مالیات نیستیم، بلکه برعکس، عقیده داریم که بین زیادی مالیات و تمدن و رفاه اهالی نسبت مستقیم حکم‌فرما بوده، هر قدر مالیات یکدولت بطور عادلانه زیاد شود، تمدن و رفاه اهالی مملکت هم زیاد خواهد بود. ولی این مسأله فرع آن است، که آنچه از اهالی گرفته میشود خرج خود آنها بکنند، نه اینکه سه ربع مالیات بمصرف ربح گران قروض، و مواجب آقایان عمل و صاحب‌منصبان انگلیسی رسیده، حاصل زحمت يك ملت ببنانگهای لندن تحویل شود، چه در این صورت، نسبت بین مالیات و رفاه و تمدن، نسبت معکوس بوده، هر قدر بر مالیات افزوده شود، از رفاه و تمدن اهالی کاسته، بر فقر و فاقه مردم مملکت افزوده خواهد گشت، نتیجه طرز مالیه این خواهد شد که مالک، زارع، مزدور، سرمایه‌دار، کاسب، تاجر، صنعتگر، عمله، کارگر، نوکر، طبیب، وکیل مرافعه، سهل است زنها و بچه‌های ایران باید شب و روز کار کنند و آرام و خواب را از خود ببرند، تا از عهده مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم که از راه گرانی همه چیز و سختی معیشت، بالاخره بر آنها تحمیل خواهد شد، برآیند.

در دوره‌ایکه سایر ملل برای اجرای مساوات و جلوگیری از فقر و فاقه اهالی در فکر ملی کردن راه‌ها و معادن و کارخانجات هستند، در عصری که قسمت زیادی از اهالی عالم نفوذ و ثروت هموطنان خود را نیز تحمل نمی‌آورند، در

قرنی که دولت انگلیس با وجود محافظه‌کاری و سرمایه‌پرستی و اشراف دوستی در مقابل اعتصاب روزافزون عملیات مجبور شده است خواهش‌های ملت خود را در خصوص ملی کردن مؤسسه‌های صنعتی و معدنی برآورده، و حتی هندیها هم از قبول حمالی انگلیسها دارند شانه خالی میکنند، تازه شما بخیال افتاده‌اید که از اهالی این مملکت، بجای هندیها زرخیده‌های تازه برای سرمایه‌داران آن مملکت تدارک کنید و دسترنج يك ملت را بجای آنکه صرف خیر و سعادت آنها بشود، بوسیله مالیات گزاف، از کف آنها ربوده از راه ربح گران و بعنوان موجب عمال و صاحب‌منصبان؛ بکیسه انگلیس‌ها بریزید، و انگلیس را بر جان و مال و شرف و همه چیز ایرانی‌ها مستولی و مسلط نمائید!!

۳- تجارت- تجارت ایران در ده بیست سال اول، روزافزون رو بانحطاط خواهد رفت. زیرا انگلیسها که اختیار همه چیز ما را دارند، برای اینکه بار ما را سنگین کنند در اول امر از هرچیزی که مایه تولید ثروت در مملکت باشد، جلوگیری مینمایند. بعد از آنکه تجار و سرمایه‌دارهای حالیه ما، بواسطه نداشتن وسیله رقابت با تجارت انگلیس و تحمیلات مالیاتی، عموماً ورشکسته و بگدائی افتادند، تجارتخانه‌های انگلیسی بمرور جای آنها را گرفته، تجارت این مملکت نسبتاً رونق پیدا خواهد کرد، ولی ربطی بمان نخواهد داشت. تاجرزاده‌های ما پادو دکان مسترهای انگلیسی و آقا صاحبان هندی خواهند شد. اگرچه، لبو فروشی، طوafi، دوره‌گردی، و از این قبیل کارها هم پیدا میشود، و ایرانیها میتوانند خود را باین اعمال سرگرم کرده، لامحاله از عهده مالیات سرانه و نیمه سیر کردن خود برآیند.

۴- معیشت افرادی- در محل خود ثابت کردیم که در بیست و پنجسال بعد، مالیات و عوارض این مملکت کمتر از شانزده، یا اقلاً سیزده برابر حالیه نخواهد بود این مالیات از هرکس، اعم از مالک و زارع و سرمایه‌دار و تاجر و

صنعت‌گر و عمله گرفته شود، بالاخره از راه گرانی معیشت، بطور غیر مستقیم، بر افراد تحمیل خواهد گردید. در صورتیکه سه ربع از آن‌که بمصرف ادای اصل و فرع قروض و مواجب سرپرستهای زورکی ما میرسد، ببانک‌های انگلیس تحویل شده يك دینار از آن در این مملکت خرج نخواهد شد.

محصولات طبیعی این مملکت هم بواسطه گرانی که از افزایش مالیات و عوارض پیدا می‌کند، با فراوانی که دارد بدست‌رس اهالی نبوده، حقیقه باید «سبوگر از سبو شکسته آب بخورد.» چه اگر مالک و زارع و گوسفنددار بخواد محصولات مزرعه و باغ و شیر و روغن خود را بخانه برده، اسباب تنعم زن و فرزند را فراهم آورد، مالیات و عوارض را از کجا بدهد، و برای سایر مخارج خود که اقل شش برابر حالیه خواهد شد، چه فکر بیندیشد؟ آقایان سرپرست‌ها هم که حاضرند این محصولات را خریداری کرده، تر و خشک جان‌دار و بیجان آنرا از مملکت بیرون ببرند. این است که از یکطرف بواسطه گزافی مالیات، و از طرف دیگر بواسطه موجود بودن خریدار، و آسان شدن وسایل حمل‌ونقل جنس خوردنی در این مملکت بسیار گران و کمیاب خواهد شد، و سرایت گرانی خوردنی بهمه چیز از جمله طبیعیات بوده، از راه اجرت کار، لباس و منزل و وسیله حمل‌ونقل، و يك کلمه کلیه وسایل زندگی را گران خواهد کرد.

گران خریدن و گران فروختن، با ارزان خریدن و ارزان فروختن، تفاوتی ندارد. بلکه اولی بهتر از دومی است، ولی فرع آنست که حاصل کار و دست‌رنج اهالی يك مملکت بین خود آنها تقسیم شود، نه اینکه آنچه از گرانی قیمت محصولات داخلی و زیادی اجرت کار، تحصیل میکنند، از راه گزافی مالیات، باصل و فرع قروض و مواجب مستخدمین خارجی بدهند، و در مقابل سایر لوازم زندگی را گران بخرند و فائده تجارت و کارگری آنها را هم تجار و صنعتگران خارجه ببرند.

امروز، با اینکه مالیات و عوارض این مملکت از پانزده میلیون تجاوز نمی‌کند، و

در این یکسال و نیم اخیر ده دوازده میلیون سرمایه خارجی، بتوسط شما بین اهالی پاشیده شده، و هیچ يك از نتایج قرارداد حتی افزایش تعرفه گمرکی، هنوز ظاهر نشده، کار معیشت افرادی باین درجه از سختی است. ملاحظه فرمائید، در بیست و پنجسال دیگر، با دویست میلیون مالیات و عوارض که ناگزیر باید افراد تحمل کنند، سختی معیشت یا بهتر بگوئیم جان کندن زندگی، بکجا خواهد رسید؟ اگر یکنفر روزی پانزده ساعت کار بکند بقدر شکم خود درآمد نخواهد داشت، عیال و اولاد او باید چه بکنند؟ روزهای پیری و درماندگی بکه التجا ببرند؟ مع الاسف، چون همه بحال او مبتلا هستند، از گدائی هم چیزی در نمی آید.

این مملکت هندوستان و مصر نیست که اراضی آن حاصلخیز، و مردم آن بواسطه تأثیرات آب و هوا کم مؤنه بوده، هم ارزاق فراوان باشد و هم مردم از حیث خوراک و لباس و منزل کم احتیاج باشند. اکثر بقاع این مملکت شش ماه زمستان دارد. لباس و منزل گرم و خوراک پرمایه از لوازم اولیه زندگانیست. کار هم باید بکنند. آیا هیچ فکر کرده اید که با این تدارکهای شما، کار این مردم برگشته بخت بکجا میکشد؟ قسمت عمده اهالی این مملکت، چه از گرسنگی و بی‌وسیلگی و فقر و فاقه تلف میشوند، و چه بممالک همجوار گریخته، تحمیلات خود را بگردن باقی مانده خواهند گذاشت، هر روز دسته‌ای از فقرا بقبرستان رفته، و از متوسطین بحال فقرا و اغنیا بحال متوسطین خواهند افتاد. آن وقت است که هم‌پیمانهای شما مجبورند از هند و مصر و افریقا دستجات کوچ‌نشین تشکیل داده. برای زراعت و استخراج معادن، باین مملکت بیاورند.

ج- اجتماعی: ۱- **مردها-** جنس ذکور امروزه این مملکت را بسه دسته تقسیم میکنیم. پیرمردان، جوانان، اطفال. خوشبخت‌ترین این سه دسته، پیرانی هستند که تا بیست و پنج سال دیگر بدرود زندگی میگویند و هر قدر امروز بمرگ نزدیکتر باشند، از آلام و مصائب زندگانی آتیه دورتر، و بنابراین خوشبخت‌ترند. اطفال غیر ممیز امروز و طبقاتی که بعد قدم بعرصه وجود میگذارند،

نظر باینکه بسختی زندگی و اوضاع محیط با همه منکری و بدی که دارد، معتاد میشوند، در بیست و پنجسال دیگر خیلی در زحمت نیستند. ولی بدبخت طبقه جوانان امروز، که بزندگی مرفه عادت کرده، و لذت استقلال ملی و آزادی شخصی را چشیده‌اند!

حال این طبقه، بواسطه فشار زندگی، و مخالفت محیط با عادات و اخلاق و مذهب، و از میان رفتن هرگونه مزایای ملی، و استقلالی و زبانی، بدرجه‌ای سخت و زندگانی آن‌ها باندازه‌ای مشکل خواهد شد، که تصور جزئیات آن برای ما غیر ممکن است.

گفتن از زنبور بی‌حاصل بودبا یکی در عمر خود ناخورده نیش این‌گونه مسائل از یدرک و لا یوصف‌هایی است که هیچ نویسنده ماهری، از عهده تشریح جزئیات آن برنمی‌آید. باید بهندوستان رفت، و حال مذلت و فروتنی بومیها، و تنمر و تکبر و خشونت و تحقیر انگلیس‌ها را نسبت به آنها دید، تا مصیبت جوانهای امروز ایران را که بازادی و استقلال و شرافت و شهامت بارآمده‌اند، در آن دوره ملتفت شد.

روابط خانوادگی این بدبخت‌ها، با اولاد و اطفال خود، معلومست بچه قرار خواهد بود. از یکطرف فقر و فاقه‌ای که از طرز مالیه برای افراد حاصل میشود، و از طرف دیگر، توسری خوردن و پریشانی خیال، و خستگی روح و غم و غصه وطن و مذهب و زبان بدرجه‌ای آنها را مکرر و ملول و متأثر خواهد کرد که زن و فرزند را فراموش کرده از آنها گریزان خواهند شد. مهرهای پدری، محبت‌های فرزندی، مودت‌های قوم و خویشی، و دوستیهای حاصله از رفاقت و آشنائی، تماما آنها را بدرود کرده، جای خود را به بی‌قیدی، و بی‌اعتنائی و دشمنی و تکالب خواهند سپرد. نه توددی، نه تونسی، نه مجلس حالی، نه محفل انسی، نه جمعه‌ای، نه جماعتی، نه دعوتی، نه ضیافتی هیچیک در کار نبوده، آنها که هنوز خیلی از پا درنیامده، و به اعاشه خانواده خود قادر

باشند، سوت و کور، از خانه سر کار، و از سر کار بخانه می‌روند، و می‌آیند. خستگی روحانی و جسمانی روزانه، و تلاش معیشت، نه حال و نه وقت، هیچ‌یک را برای تفریحات اجتماعی آنها باقی نمی‌گذارد. آنها که از خجالت عیال بخانه نتوانند بروند، یا خانه و لانه نداشته باشند، در گوشه میخانه‌ها و قهوه‌خانه‌های کثیف، شبی بروز آورده، بزور مخدر و مغیر، غم زن و فرزند را از خاطر زدوده، اندیشه مالیات سرانه فردا را از خود دور مینمایند.

۲- **زنها**- طبیعت جنس زن را از حیث جسم و نفس و عقل، ضعیف و در جنبه عاطفه و تأثر و عفت قوی کرده است. حال زنهای بیست و پنجساله بعد این مملکت، بدرجات از مردها بدتر است. طفلش ناخوش و گرسنه و برهنه است، با بی‌وسيله‌گی شوهر و ضعف خود، راه علاج و چاره را مسدود می‌بیند، عاطفه‌اش توسری میخورد، شوهرش خسته و گرفته و روحا مکدرو ملولست، متأثر میشود، دخترش بواسطه فقر و فاقه و ناامیدی از شوهر رفتن کوچه گرد می‌گردد، بعفتش برمیکورد، قوت نفس مردانه هم در او نیست که بار مصائب زندگی را با دوش عقل بکشد.

۳- **ازدواج**- با این اوضاع زندگی، و با این سختی معیشت، دیگر از کثرت ازدواج نمی‌توان امیدواری داشت، کسیکه با پانزده ساعت کار از عهده سیر کردن شکم خود برنیاید، بفکر زن و فرزند نمی‌افتد. هر قدر ازدواج کم شود، بهمان اندازه منکرات و امراض مسریه حاصله از آن زیاد خواهد شد، و نقصان موالید، و کمی دست و بازو در مملکت، و افزایش تحمیلات باقی مانده مردم، نتیجه ناگزیر این وضع می‌باشد.

۴- **زبان**- انتشار زبان قوم غالب، در يك ملت، و تقلید آن از صنف ممتاز، در نوع بشر طبیعی است. مخصوصا ایرانی‌ها بواسطه هوش فطری و طبیعت ادبی و حس تقلید و تعالی که دارند، بشهادت تاریخ، نسبت بزبان قوم غالب و صنف ممتاز، بیطرف نخواهند ماند. زبان فارسی چون دیگر وسیله معیشت و موجب

تقدم اجتماعی نیست، از اهمیت افتاده، کسی در صدد تحصیل ادبیات آن نخواهد بود و رفته رفته جنبه ادبی خود را از دست داده، فقط لهجه‌ای خواهد شد که بومیها برای رفع حوائج بین خود سینه‌به‌سینه می‌آموزند. هندیها و مصریها را برای رد این گفته ما شاهد قرار ندهید. زیرا هوش ادبی هندیها کم است. اگر زبان انگلیسی جانشین زبان بومی نشده است، در زبان بومی خود هم پیشرفتی نکرده‌اند، قبل از اینها زبان بومی آنها همان لهجه شایعه بین خودشان، و زبان ادبی آنها فارسی بوده که از تاریخ استیلای انگلیس‌ها ببعد در میان آنها یکنفر نویسنده باین زبان پیدا نشده است. اما مصریها، بواسطه طبیعت مستبد و حمیت عربی است که زبان خود را بالمره از دست نداده، و فقط بزبان انگلیسی مخلوط نموده‌اند.

طبیعت نرم و سریع الانفعال ایرانی غیر از طبیعت سخت و نفوذناپذیر عربیست. منتها برای فراموش شدن زبان، و از میان رفتن جنبه ادبی آن بیش از مدت يك ژنراسیون وقت لازم است و آنچه در این باب نوشته‌ایم، راجع به پنجاه سال دیگر خواهد بود.

۵- مذهب. عداوت رجال و سیاسیون بزرگ انگلیس نسبت بدین اسلام، تاریخی است. لرد گلاستون صدر اعظم آن دولت، در کرسی نطق مجلس اعیان قرآنی از بغل خود درآورده، بحضار نموده و گفت: «تا از این کتاب آسمانی در عالم اسمی باقی است، ما نباید بدوام و بقای مستملکات خود مطمئن باشیم، مانع بزرگ مقاصد ما در عالم قرآن است.» گذشته از این شاهد تاریخی، سعی و مجاهدت قوم غالب در انهدام اساس مذهب ملت مغلوب، امری طبیعی و موافق پلتيك و صرفه استعمار است. زیرا، تا ملت مستعمره بدین خود معتقد و باخلاق مذهبی و آداب دیانتی خویش متخلق و معتاد است، نسبت بافرااد ملت غالب باوفا نبوده، اطاعت او نسبت با آنها ظاهری و تحکیم قوم غالب بر آنها سطحی است. وقتی این حاکمیت عمقی میشود و ملت مغلوب از روی وفاداری و علاقمندی،

قید اطاعت قوم غالب را بر گردن میگیرد که عقیده باطنی را از دست داده، و عادات مذهبی خود را فراموش کرده باشد.

گذشته از این، مذهب با اینکه خیلی طرف علاقه اشخاص متدین مییابد، در آن واحد قیدیست که انسان طبعاً از آن گریزان بوده، بآزادی و راحتی و بی‌خیالی و بی‌قیدی بیشتر متمایل است. بنابراین، همینکه مذهب پشتیبان و حامی و حافظ و نگاهدار و مروج نداشته باشد، از استعمال و اجرا خواهد افتاد، و رفته رفته فراموش خواهد شد.

بر فرض محال که آنقدر خوش‌باور بوده، انگلیسها را در خصوص مذهب بیطرف بدانیم.

دیگر نمی‌توانیم تا این اندازه خوش‌باور بوده، آنها را حامی و حافظ اسلام تصور کنیم و همین عدم مراقبت و ترویج، برای فراموش شدن مذهب کاملاً کافی، و بیست سال نمیگذرد که از دیانت اسمی هم در این مملکت باقی نخواهد ماند. آنوقت باید دید دعوات مسیحی، با تشویقی که از هم مذهب‌های خود یعنی انگلیس‌ها خواهند دید، در این مملکت چه خواهند کرد؟ و چگونه اساس دین را که با خون شهداء و مداد علماء استحکام و قوام یافته است منهدم خواهند ساخت.

تاتارهای کریمه و شمال بحر اسود و حاجی طرخان و سایر ساحل‌نشین‌های رود ولگا، مگر همگی مسلمان نبوده‌اند؟ امروز ده يك آنها مسلمان نیستند. و آنها هم که بواسطه دوری از محیط قوم غالب، در دهات اسمی از مسلمانی دارند، فقط در قبرستان با روسها متمایز بوده، در سایر ترتیبات اجتماعی، از هر حیث، حتی ازدواج، از قوم غالب تبعیت میکنند. هرگاه بشجره‌نامه خانواده‌های اسپانیولی رجوع کنیم، تا ده دوازده پشت اسامی آنها هانری و ژاک و فلیپ و گوستاو و ارنست، و بعد از آن محمد و علی و حسن و ابو عبد الله و عبد الرحمن است. آیا جز اینست که این هانری و ژاک امروزه، اولاد همان ابو عبد الله و عبد الرحمن هستند، و تغییر مذهب در اسم آنها هم سرایت کرده است؟ آنها که بققاز و

ترکستان و هندوستان مسافرت کرده‌اند میدانند ما چه می‌گوئیم. در میان شهرنشینان این ممالک، یکنفر که بزیارت بیت الله مشرف شده، و خود را حاجی بخواند یافت نمیشود. زبان روسی و انگلیسی، حتی فرانسه و آلمانی را در نهایت خوبی حرف میزنند و مینویسند، و ادبیات آنها را در کمال اتقان میدانند ولی بقدری از معارف زبان مذهبی خود بیخبرند که يك سطر قرآن نمیتوانند بخوانند، سهلست خواندن نماز را هم نیاموخته‌اند. عمل کردن بمراسم مذهبی، از قبیل نماز، روزه و حج و غیره منحصر است بدهاتیها و بین زن‌های متمکن مسلمان و زن‌های اروپائی، در شهر های این نواحی، هیچ فرقی نیست. آیا اینها همان ترکها و ترکمان‌های متعصب در مذهب و همان مسلمانان خالص العقیده پنجاه سال قبل نیستند که اثر عادات قوم غالب آنها را باین روز نشانده، و این‌طور مذهب را از کف آنها ربوده است؟

در شهرهای این اقطار، علمای مذهب منحصرند بیکی دو نفر ملای رسمی که آنها را حکومت برای اعمال دینی معین کرده است. با اینکه در علم و دیانت با سایر اهالی فرقی نداشته، و از معارف اسلامی و تدین تقریباً بی‌بهره‌اند، معهذا برای همان لباسی که دربردارند، بقدری طرف تنفر و سخریه و استهزاء هم‌مذهبان خود هستند که از خانه خود بیرون نمیتوانند بیایند.

در شهرهای اسلامی این ممالک، عده کلیسائیکه قوم غالب در مدت کم ساخته‌اند چندین برابر مساجد، و همین مسجدهای قدیمه هم خراب و ویران، و برحسب تصادف یا عمد، غالباً با میخانه‌ها و عیش‌گاهها که محل انواع فحشاء و منکراتست همسایه است.

تعطیل عمومی در روزهای یکشنبه معمول، و در این روز و سایر اعیاد مسیحی صدای ناقوس کلیساها از نصف شب تا نصف شب دیگر بفاک بلند است، ولی حتی در روزهای جمعه و عیدین هم، در تمام شهر صدای يك اذان شنیده نمیشود آقای رئیس الوزراء! ما بوعده خود وفا کرده، بدون ابراز حسیات و اظهار

تعصب با منطق و برهان خلل‌ناپذیر، خیانت شما را در عقد این قرارداد نسبت به ایران و اسلام، ثابت کردیم. حال می‌خواهیم ببینیم عقاید و افکار عامه در این موضوع چیست؟

اگرچه شما در بیانیه مورخه ۱۶ سنبله ۱۲۹۸ خود، از عموم مردم این مملکت تشکر کرده‌اید که این خدمت شما را نسبت بایران و اسلام بحسن قبول تلقی کرده‌اند، و مخالفین قرارداد را معدودی هنگامه طلب معرفی نموده‌اید، ولی امروز شاید خودتان هم در مصنوعی بودن آن تشکر و خلاف واقع بودن آن ادعا تردیدی نداشته باشید. معه‌ذا هرگاه تجربه شش هفت ماهه، و اینهمه حبس و طرد و تبعیدی که برای خفه کردن افکار بکار برده‌اید، و اضداد را چه در پایتخت، و چه در سایر بلاد، روز افزون‌تر دیده‌اید، برای اینکه شما را در آن اظهارات تکذیب نماید، کافی نمیدانید و چنانچه با وجود قانون نظامی و سانسور، این همه مطبوعات، اعم از روزنامه و شب‌نامه (۷۶) که مثل برگ درخت در این شهر ریخته و به بیانات مختلف این رفتار شما را تنقید میکنند، باز هم برای یقین شما در مخالفت عمومی با این قرارداد تردیدی باقی گذاشته است و اگر با وجود پولهای بی‌حسابی که در راه تغییر افکار عامه پاشیده میشود، عبوس افراد مردم از این رفتار شما و ضدیت بی‌پروای آنها در هر مجلس و محفل، برای اثبات مخالفت عمومی با قرارداد کفایت نمیکند، واقعا مطلب بر خود شما هم مشتبه است، قانون نظامی و سانسور مطبوعات را برداشته، مردم را در اظهار عقیده آزاد بگذارید و بعد از یکماه بدون تهدید و تطمیع بآراء عموم ملت رجوع نمائید تا بر خود شما هم ثابت شود که هیچکس راضی باین قرارداد ایران‌کش اسلام فناکن شما نیست.

اگر در مخالفت عمومی با این قرارداد تردیدی ندارید، چنانکه در خاتمه بیانیه خود از راه مفهوم مخالف، به آن اشاره کرده‌اید می‌خواهید بفرمائید، افراد ملت به سعادت حقیقی مملکت بی‌علاقه بوده، دارای اغراض جاهلانه و حسیات عوام

فریبانه هستند، و مبنای حکم و تصدیق آنها جنون و سفاهت، و مستور داشتن حقیقت است، در اینصورت بشما میگوئیم بموجب قانون اساسی حکومت این مملکت ملی است. شما هم از طرف حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام، وصیتی قبول نکرده‌اید که تکلیف شرعی و وظیفه وجدانی شما باعث اینهمه اصرار و ابرام باشد. وقتی که افراد نمیخواهند مملکت آنها بسعادت حقیقی؛ یعنی استعمار انگلیس نایل آید، شما را چه واداشته است آنقدر بسروسینه بزیند و یخ‌درانی بکنید؟ (۷۷)

آقای رئیس الوزراء! منکرین این قرارداد یعنی عموم مردم این مملکت را از محیط سیاست دور، و بحقایق و وضعیات غیر آشنا و تمام آنها را جاهل و مغرض و هنگامه‌طلب و کلاش و مفتخور میدانید؛ بروزنامه‌جات سایر ملل و رساله‌ها و مقالات بزرگان عالم حتی بعضی از انگلیسها رجوع نموده، ملاحظه فرمائید آنها چه مینویسند و چه مضاری از این قرارداد برای ایران ثابت مینمایند. آیا برحسب اتفاق می‌خواهید ویلسن رئیس جمهوری امریکا را هم جزو کلاش‌ها و مفتخورها و جاهل و مغرض و از محیط سیاست دور وانمود فرمائید؟

آقای رئیس الوزراء! در سلطنت مشروطه و حکومت ملی، برای یکنفر رئیس الوزراء فقط «اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت» و تنها «هدایت عقل و نیروی آن اندازه قوت و توانائی که باریتعالی، جل اسمه بآن بنده ضعیف عطا فرموده است» کافی نخواهد بود که اقدام به همچو امر خطیری بنماید. زیرا بر فرض اینکه بافکار داخله و خارجه اهمیتی نداده، و شما یکنفر را عاقل‌ترین مردم تصور کنیم، تازه قانون اساسی بشما اجازه عقد يك چنین قراردادی را نمیدهد. ما ذیلا مواد قانون اساسی را که صریحا اختیار بستن این قبیل قراردادها را از هرکس، ولو پادشاه مملکت سلب کرده است، بخاطر شما می‌آوریم.

«اصل بیست و دوم- مواردیکه قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود، یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا میکند،

بتصویب مجلس شورایی خواهد بود»

«اصل بیست و سوم- بدون تصویب مجلس شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت های عمومی، از هر قبیل و بهر عنوان، از طرف دولت داده نخواهد شد.»

«اصل بیست و چهارم- بستن عهدنامه‌ها، و مقوله اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد.»

«اصل بیست و پنجم- استقراض دولتی، بهر عنوان که باشد، خواه از داخله خواه از خارجه، با اطلاع و تصویب مجلس شورایی خواهد شد.»

«اصل بیست و ششم- ساختن راههای آهن یا شوسه، خواه بخرج دولت، خواه بخرج شرکت و کمپانی؛ اعم از داخله و خارجه منوط بتصویب مجلس شورایی است.»

«اصل چهل و ششم- پس از انعقاد سنا تمام امور باید بتصویب هر دو مجلس باشد. باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده، باکثرت آراء قبول، و بعد بتصویب مجلس شورای ملی برسند. ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشود، برعکس، از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت. مگر امور مالیه، که مخصوص شورای ملی خواهد بود.»

«اصل نود و چهارم از متمم قانون اساسی- هیچ قسم مالیات برقرار نمیشود مگر بحکم قانون.»

آقای رئیس الوزراء! شاید بفرمائید: «قراردادی بسته شده و رد و قبول آن با مجلس شورای ملی است.» اگر واقعا اینطور است، پس چرا با این عجله مشغول اجرای آن شده‌اید؟

هرگاه کار طوری پیش آمد که همین وکلای فرمایشی که شما برای قبول این قرارداد تهیه دیده‌اید، با کمال میلی که در قبول آن دارند، خجالت کشیده نتوانستند بوعده خود وفا کرده، این مملکت فروشی و اسلام‌کشی شما را تصویب کنند، در اینصورت کدام قوه میتواند انگلیسها را با نفوذیکه در ادارات ایران پیدا خواهند کرد از کار خارج نماید؟ و بر فرض پیدا شدن چنین قوه ضرر حقوق کنتراتی آنها را که اقلاً تاکنون بدویست سیصد هزار تومان بالغ شده است، چگونه بر این ملت فقیر تحمیل خواهید کرد؟

آقای رئیس الوزراء! عبث بخود زحمت داده و در انتخاب کاندیداهای مسلم الموافقه دسیسه و تهدید و تطمیع و حتی تقلب بکار برده، و بعقیده خود زمینه مناسبی برای تقویت قرارداد تدارک دیده‌اید، زیرا بر فرض اینکه وکلای فرمایشی شما بخواهند و بتوانند باین قرارداد رأی بدهند، خوشبختانه رأی علمای اعلام، و فقهای مراجع تقلید که در این امور کلی مطاع و متبع است، چیزی نیست که شما بتوانید بتهدید و تطمیع و تقلب تحصیل کنید.

این عکس نوشتجات و فتاوی علمای اعلام و حجج الاسلام است که در مخالف بودن این قرارداد با شرع مقدس نبوی و کلام الله مجید و مذهب حقه جعفری مرقوم فرموده‌اند و چون عکس این مرقومات در این شهر خیلی منتشر شده و همه دیده‌اند، از نقل عین آنها صرف‌نظر کرده، همینقدر متذکر میشویم که درست در منطوق و مفهوم این فتاوی دقت کرده، ملاحظه نمائید چه بلائی بر سر اسلام آورده‌اید.

آقای رئیس الوزراء! قطع نظر از فتوای آقایان حجج الاسلام، مخالفت این قرارداد با کتاب و سنت و اجماع و عقل، بقدری ظاهر و هواید است که مکلفین را در این موضوع از تقلید بی‌نیاز کرده، با فی الجمله تدبیر در قرآن مجید، شخص بقدری آیات مخالف آن را می‌یابد که از رجوع بسنت بالمره مستغنی شده بر تحریم این قرارداد حکم مینماید.

ما در اینجا بعضی از آیات قرآن را که برای رد این قرارداد و مخالفت آن با شرع اسلام نص محکم است، ذکر نموده، در حقیقت مدرک فتاوی علمای اعلام را بدست می‌دهیم.

در سوره نساء آیه ۱۲۰: *وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا*. در این آیه کریمه مبارکه خداوند سبحان، برای کفار راه تسلطی بر مؤمنین قرار نگذاشته است. در صورتی که شما برخلاف فرموده خداوند متعال، بموجب این قرارداد نه فقط کفار را به مسلمانان مسلط نموده‌اید، بلکه تمام اختیارات مسلمین را به آنها واگذاشته‌اید.

در سوره قصص آیه ۸۶: *فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ*. نهی این آیه از پشتیبانی و مساعدت با کفار صریح است، ولی قرارداد شما قشون مسلمین را تابع کفار میکند که بمیل و صرفه خود آنرا بکار انداخته، مقاصد خود را بی‌پوست و گوشت و خون مسلمانان، انجام نمایند.

در سوره احزاب آیه ۱: *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ* این کریمه مبارکه از آیات است که مخاطب آن شخص شاخص رسالت پناهی صلی الله علیه و اله و سلم و نهی آن متوجه عموم مسلمانان میباشد. خداوند رحمن در این آیه مسلمین را به تقوی و پرهیزکاری امر، و از اطاعت کفار و منافقین نهی می‌فرماید. اما این قرارداد شما مسلمین را در تمام شئون و کارهای خود تحت امر و اطاعت مستقیم کفار درآورده است.

منافق هم کسی است که ظاهراً خود را از زمره مسلمین وانمود کرده، و باطنا برای کفار کارچاقی نماید. گذشته از این آیه، نهی مسلمانان در اطاعت این قبیل اشخاص در قرآن کریم زیاد است. چنانکه در سوره نساء آیه ۱۳۷-۱۳۸ می‌فرماید: *بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتَهُمُ الْعِزَّةُ، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا*. خداوند سبحان بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می‌فرماید: بمنافقین بشارت بده که

عذاب دردناکی برای آنها مهیا است. بعد منافقین را تشریح و میفرماید: آنها اشخاصی هستند که بجای مؤمنین از کفار دوست میگیرند، آیا از آنها انتظار عزت دارند؟ در صورتیکه عزت تام و تمام مخصوص ذات خداوند است.

در سوره آل عمران آیه ۲۷: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ. نهی از دوستی با کافران صریح است.

در سوره آل عمران، آیه ۹۵: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. خطاب بمؤمنین کرده، میفرماید:

اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت نمائید شما را بعد از ایمان به کفر برمیگردانند.

باز در همین سوره مبارکه، آیه ۱۴۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَانْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. خطاب بمؤمنین است که میفرماید: هرگاه از کافران اطاعت نمائید، شما را بحال قبل از ایمان برمیگردانند و خسران بار خواهید آورد.

در سوره نساء آیه ۱۳۷: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا. خداوند تعالی بعد از نهی از دوستی مؤمنین با کفار، خطاب بمؤمنین کرده، میفرماید: آیا میخواهید (بواسطه دوستی با کفار) برای خدا حجت قاطعه بر خود قرار دهید؟

در سوره آل عمران، آیه ۱۱۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُوكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ. در این آیه، خداوند تعالی مؤمنین را از دوستی مخصوص و محرمانه با غیر از مؤمنین نهی، و برای ارائه ضرر استظهار بکفار، میفرماید:

کفار از افساد امور شما کوتاهی نداشته، دوستدار رنج و زحمت شما هستند، از

ظاهرشان دشمنی آشکار و دشمنی باطنی آنها بزرگتر است.

در سوره مائده، آیه ۵۶: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. میفرماید: ای مؤمنین یهود و نصاری را برای خود دوست نگیرید، آنها با یکدیگر دوستند (با شما دوستی نمیکنند) هرکسی از شما با آنها دوستی کند، همانا از آنها بشمار میآید.

در سوره مائده، آیه ۶۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، میفرماید: از اهل کتاب که دین شما را ریشخند و بازیچه گرفته‌اند، و از کفار دوست نگیرید.

در سوره هود آیه ۱۱۵: لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. حق تعالی شانه مسلمانان را از اندک میل همراهی به جانب ظالمین نهی فرموده، و عقاب این رفتار را آتش جهنم قرار داده است. و این قرارداد شما يك ملت مسلمان را نه فقط بظالمترین مردم نسبت بملل عالم بخصوص اسلامیان متمایل مینماید، بلکه ایرانیها را تابع و مطیع آنها میکند.

در سوره كهف، آیه ۲۷: وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ

شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص: ۱۱۷

وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا. نهی این آیه کریمه مبارکه از اطاعت کسانی که از ذکر خدا غافل و بهوای نفس خود رفتار میکنند (و با نهایت بی‌خبری از آیات خدا و بی‌اعتنائی باحکام دین، مسلمانان را گرفتار کفار مینمایند) ظاهر و هویداست.

در سوره هل اتی، آیه ۲۴: وَ لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعِ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً. نهی از اطاعت کفار و منافقین در این آیه کریمه بقدری واضح و هویداست که برای هیچ مسلمانی مجال تردید باقی نگذاشته،

مخالفت و ضدیت با قرارداد و خود شما را از ضروریات مذهب کرده است.

آقای رئیس الوزراء! در معاملات اگر یکطرف ضرر میکند، اقلاً باید طرف دیگر فایده ببرد، و کمتر معامله ایست که فقط فایده آن منحصر بدلال بوده، طرفین معامله خسارت بکشند. تا حال مضار و منافع این قرارداد را نسبت بایران تحت نظر داشتیم.

در اینجا می‌خواهیم موقتاً منافع ایران را از نظر دور کرده، از نقطه نظر منافع انگلیس، باین قرارداد شما نظر افکنیم.

دولت بریتانیای کبیر، تا قبل از عقد این قرارداد، دولت مطبوع محبوب عادل با انصاف زیرکی در ایران قلم رفته بود و ایرانیها بدوستی آن دولت خرسند بود، همواره گله‌گذاری‌های مظالم روسیه تزاری و مناقشات با همکیشان خود را نزد آن دولت می‌بردند و در مواردیکه اشکالی برای آنها پیش می‌آمد از اولیای آن دولت مشورت دوستانه کرده، و در مواقعیکه گرهی بکار می‌خورد حل قضیه را بحکمیت آن دولت محول مینمودند و برای کشف معادن و تاسیسات صنعتی و راه‌سازی چشمشان بکمپانیهای انگلیس و مایل بودند که منافع مشروع این تاسیسات ب سرمایه‌داران این مملکت عاید شود. انگلیسها هم از این حسن‌ظن استفاده کرده منافع و مقاصد خود را بهتر و آسان‌تر از سایرین حفظ کرده و پیش می‌بردند، سهلست بسا کارها که دولت روس با کشمکش‌های بسیار ببیشرفت آن موفق نمیشد انگلیسها با همان حسن‌ظن و روابط صمیمانه ایرانیها با کمال سهولت بدون هیچ زحمت و رنج ببیشرفت نظیر بلکه بهتر از آن موفق می‌گردیدند. ولی بعد از عقد قرارداد همان انگلیس مطبوع محبوب عادل با انصاف زیرک، همان انگلیس طالب استقلال ایران، برای حفظ مستعمرات آسیائی خود، بالاخره همان دولت همسایه قدیمی و دوست صمیمی، در مدت شش هفت ماه، باندازه‌ای جلب تنفر و انزجار کرده است که دولت خشن بد همسایه بد همه چیز تزاری روس، با فشار و تضییقات صد ساله خود بایران،

اینقدر طرف تنفر واقع نشده بود. بحدی این تنفر و انزجار رو بازديد است که هيچ بعيد نيست ايرانيها براي رهائی از شر انگليس، خود را در آغوش بلشویزم بيندازند.

اما ايرانيها بايد از يك حيث از شما ممنون باشند که بتوسط شما پرده از روی کار، و نقاب از چهره دو روی انگليس برداشته شد، و ايرانيها دوست صد و بيست ساله خود را شناختند.

آقای رئیس الوزراء! چون ميخواهيم اين رساله را در همين جا ختم کنيم؛ اين است که به شما و همپيمانهای شما نصيحت کرده، ميگوئيم هنوز آب و گل زيادی خرج اين قرارداد نکرده ايد، و براي پيش بردن اين خيال خام، خيلي آلوده نشده ايد، عيب به خودتان و ايرانيها خسارت بی ربط وارد نياورده، اصرار بيمورد نکرده، لجاج و عناد بی محل را کنار بگذاريد، و يقين بدانيد که در دوره ای که ايرلند تجزیه ميشود، و افغانستان خود را از قيمومت قديمی خلاص ميکند و مصر و هند از اقدامات خود در راه آزادی تام و تمام مشغول نتيجه گرفتند، در دوره ای که ملل صغیر تازه با آزادی رسیده، حتی ارمنی ها و يهودی ها استقلال پيدا ميکنند، در دوره ای که در يك قسمت بزرگ دنيا مردم زیر بار مزيتهاي رتبه ای و فضلی و مالی هموطنان و حتی اقوام، سهلست برادران خود نرفته، با وجود مخالفت عادات و اخلاق و طبيعت بشری ميخواهند افراد نوع انسان را از حيث مقام و حيثيت و دارائی يکسان نمايند، يك چنين قراردادی که ايران شش هزار ساله. ايران مولد و مدفن سيروس و داريوش و اردشير و شاپور و بهرام و نوشيروان، ايران قلمرو سلطان محمود غزنوی و عضد الدوله ديلمي و آلب ارسلان و ملك شاه سلجوقی، ايران مربي شاه اسمعيل اول و شاه عباس كبير صفوی و نادر شاه افشار، ايران پرورنده بوذر جمهر و ابو مسلم خراسانی و يحيی و خالد و جعفر برمکی و خواجه نظام الملک و خواجه نصير الدين طوسی و ميرزا تقی خان امير كبير فراهانی، ايران موطن شيخ طوسی و

محمد ابن بابویه و علی بن بابویه قمی و شیخ کلینی رازی و شیخ بهائی عاملی و شیخ مرتضی انصاری، ایران محل نشو و نمای فیروزآبادی و یاقوت حموی و ابو الفرج اصفهانی و غیاث الدین جمشید کاشانی، ایران مسقط الرأس شیخ الرئیس بو علی سینا و ظهیر فاریابی و محمد زکریای رازی و میرداماد و ملا صدرا شیرازی و میرزا ابو الحسن جلوه اردستانی، ایران مولد رودکی و فردوسی و انوری و ناصر خسرو و نظامی و خیام و سعدی و حافظ و صائب و قائم مقام فراهانی را مستعمره انگلیس قرار میدهد، قراردادی که تمام اهل مملکت از آن متنفر و عموم ملل عالم از آن منزجر، و حتی در انگلستان هم، جمعیت‌های متعدده بر ضد آن هستند، قراردادی که با مذهب و دین و اخلاق و عادات و استقلال داخلی و خارجی و همه چیز این مملکت منافی است، چنین قراردادی در چنین مملکتی با چنین اوضاع و احوالی اجرا شدنی نیست.

۲۹ حوت ۱۲۹۷

◀ انتشار ابطال الباطل

در ایام عید سال ۱۲۹۹، دیدوبازدید عید را منحصر باعضای نزدیک خانواده کرده، مشغول پاک‌نویس رساله ابطال الباطل شدم. برای اینکه نسخه متعدد شود، و کسی هم خط را نشناسد برادرم آقای فتح الله مستوفی، چند روزی مشق خط نسخ کرده، صفحاتیکه از زیر دست من بیرون می‌آمد، می‌گرفت، و بخط نسخ نسخه دیگری از آن ترتیب میداد. در هفتم هشتم عید که کار ما تمام شده بود، صبحی آقای حاجی مخبر السلطنه (جناب آقای مهدیقلی هدایت) وارد شده، فرمودند: «آنچه منتظر شدم شما بدیدن عید بیائید نیامدید، من آمدم.» بعد از تشکر بایشان عرض کردم: «من امسال هیچ‌جا نرفته‌ام. مشغول کاری بودم.» فرمودند: «چه کار؟» گفتم: «اگر میل داشته باشید، برویم در لابراتوار تماشا

کنیم از کلمه «تماشا» و «لابراتوار» تصور کردند، عمل شیمیائی است، فرمودند: «بدم نمیآید» باهم بطالار آئینه که اطاق خارج و داخل و محل کار من بود، رفتیم. جزوه‌های ابطال الباطل را از کثو میز بیرون آورده، مقدمه و بعضی از قسمت‌های آنرا بطور تفرقه برای ایشان خواندم. گفتند: «این کتاب را نمیتوان سرسری شنید. من امروز صبح، سه چهار جا بازدید برای خود مرتب کرده‌ام. حالا میروم دو ساعت بعد از ظهر می‌آیم، تا هروقت شب باشد تمام رساله را می‌شنوم.» بعد از ظهر که روز گرم بهاری بود، سر ساعت موعود آمدند.

در همان طالار نشستیم، و تا ساعت نه من تمام رساله را برای ایشان خواندم.

ولی وسیله برای انتشار آن نداشتیم، زیرا چنانکه میدانیم نظمیه شهر با کمال مراقبت، از انتشار هر چیزی که بر ضرر قرارداد و بر ضد وثوق الدوله بود جلوگیری میکرد. بالاخره صلاح دانستیم با مرکب چاپ نویسانده و با چاپ سنگی یا روئی، چاپ کنیم. میرزا مهدی کاتب اصفهانی یکی از قرآن نویسهای پدرم که خط نسخ را خوب مینوشت و ترجمه انقلاب کبیر فرانسه مرا پاک‌نویس کرده بود، بخانه ما رفت و آمد داشت.

جزوه‌های ابطال الباطل را یکی دو تا میگرفت و پشت کمر خود، زیر قبای راسته میگذاشت و شال پهن خود را روی آن می‌بست و بمنزلش میبرد و با مرکب چاپ مینوشت و بهمان کیفیت می‌آورد. اینکار هم یکماهی طول کشید ولی وسیله انتشار آن بدست نیامد.

چندی بعد که کابینه وثوق الدوله افتاده، و مطبوعات آزاد شده بود، روزی در مدرسه سیاسی آقای علی اکبر دهخدا را ملاقات کردم، ضمناً مذاکره‌ای هم از قرارداد بمیان آمد. با ایشان بمنزل آمدیم. بعضی از قسمت‌های رساله را

خواندیم. ایشان رساله چاپ نوشته را برای مطالعه از من گرفتند. ضمناً گفتند: «اگر وسیله برای چاپ آن پیدا کنم اجازه اقدام دارم؟» گفتم: «البته» ایشان رفتند. بعد از چند روز، يك نسخه روزنامه بعنوان من رسید که چهار صفحه خط کشیده، با شماره سر صفحه، در پائین ورق آن، باین رساله تخصیص یافته، و از اتخاذ این وضع معلوم بود که ناشر روزنامه خیال طبع آنرا بشکل کتاب علیحده هم دارد. آقای دهخدا میگفتند: با من قرار گذاشته است، هزار نسخه علیحده هم چاپ کند، و چاپ هم کرد. ولی نمیدانم چه شد که وقتی کتاب در پاورقی روزنامه تمام شد. نخواست کتابها را جلد و منتشر کند (۷۸). میگفت فرمهای چاپ شده را در

انبار موش زده، و از استفاده انداخته است. فقط توانستم دو جلد از این کتاب را در عوض نسخه خطی، بهزار زحمت از او بگیرم، مابقی را یقیناً بمقواسازها واگذار کرد که از آن جلد کتاب بسازند. این دو جلد را رفقا از من میگرفتند و میخواندند. تا سال ۱۳۱۱ که در اصفهان بودم، آقای امیر قلی امینی مدیر روزنامه اخگر، این رساله را در آنجا بطبع رساند. (II)

◀ قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق

ناصر تکمیل همایون، در باره « قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق سال » اینگونه به نوشته است: ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ خورشیدی، روزگاری سخت گذر و پرتلاطم در ایران بود. مجلس شورای ملی دوره فترت (از دی ماه ۱۲۹۴ تا تیر ماه ۱۳۰۰ خورشیدی) را می گذراند. کابینه ها با نظر احمد شاه و مشورت بزرگان حکومت تشکیل می شدند و پس از مدتی کوتاه سقوط می کردند. در حدود بیست کابینه در مدت ۶ سال زمام امور کشوری آشفته را عهده دار شدند. (۱) شمال ایران دستخوش سیطره طلبی روس ها بود که در تقابل و جنگ و ستیز با سیاست انگلستان قرار داشت و در جنوب ایران، صولت الدوله قشقایی و روحانیان فارس مردم را به قیام علیه انگلیس ها تحریک و تهییج می کردند نجفعلی خان صمصام السلطنه بختیاری، رئیس الوزرای کابینه چهل و چهارم مشروطیت، در زمان قحطی و اعتشاش زمام امور کشور را در دست داشت و تلاش هایش احمد شاه جوان را ترساند و از او خواست که استعفاء دهد. صمصام السلطنه نپذیرفت. وی که حکومت نظامی دولت را لغو کرده و با همگامی هیأت وزیران قرار داد لیانازوف (Lianazov) و کاپیتولاسیون را باطل اعلام داشته بود، به حکومت خود ادامه می داد. در ۲۶ تیر ماه ۱۲۹۷ خورشیدی احمد شاه به تقاضای روحانیان و اصلاح طلبان و برخلاف قانون اساسی، وثوق الدوله را به ریاست الوزرای منصوب کرد و به دستور وی از ورود صمصام السلطنه و وزیرانش به مقر دولت جلوگیری شد.

در چگونگی وضع جدید دکتر کاتوزیان نوشته است: « دولت جدید با اعلام حکومت نظامی به سرکوب مخالفان پرداخته است. نظر عمومی آن بود که انگلستان از طریق سفارت خود در تهران همه قضایا را برنامه ریزی کرده است. وثوق الدوله از مصدق خواست رئیس اداره محاسبات مالیاتی بشود، اما مصدق امتناع ورزید و ضمن پوزش خواهی از احمد شاه به او گفت که دلش برای فرزندانش تنگ شده و مایل است سفری به اروپا و

سوییس بکند. (۲)

روشن تر این که دکتر مصدق « دولت وثوق را یک دولت دست نشانده خارجی» و رسالت او را انجام « سیاستی به تمام معنا استعماری » می دانست، به همین دلیل نمی توانست با آن همکاری داشته باشد و از این رو به روشنی با شناخت اوضاع آن روزگار نوشته است:

« تشکیل دولت وثوق طبق نقشه هایی بود که چند ماه قبل از تصدی او به کار، ترسیم شده بود و به واسطه تلقین عمال سیاست خارجی در خود دولت ها و در خارج اجرا می گردید. » (۳)

وثوق الدوله در منصب رییس الوزرای

میرزا حسن خان وثوق الدوله از ششم مرداد ۱۲۹۷ خورشیدی به طور رسمی کارش را آغاز کرد و کابینه خود را تشکیل داد. خود، رییس الوزرای و وزارت داخله برعهده گرفت. در کابینه دوم وی مشهور به « کابینه قرارداد» صارم الدوله وزیر مالیه و نصرت الدوله وزیر خارجه شد.

در آغاز به دستور الوزراء، اداره نظمیة اعضای کمیته مجازات را دستگیر کرد و پس از محاکمه، عده ای از آنها به حبس محکوم شدند و دو نفر از سران (ابراهیم منشی زاده و اسدالله ابوالفتح زاده) ظاهراً به حبس و تبعید محکوم شدند ولی به گفته دولتیان هنگام فرار هدف گلوله قرار گرفتند و هلاک شدند.

وثوق الدوله به دلایلی ظاهراً استعفا داد، اما مورد پذیرش احمد شاه قرار نگرفت و در نتیجه با قدرت بیشتری در مقام خود ابقا گردید و طی اعلامیه ای مخالفان را به شدیدترین مجازات تهدید کرد. سردار معظم خراسانی در ۵ فروردین ۱۲۹۸، به حکمرانی گیلان منصوب شد و در ۲۲ اردیبهشت دکتر حشمت و عده ای از هواداران میرزا کوچک خان را به دار آویخت. در ۶ شهریور ماشاءالله خان کاشی و رضا پهلوان (به جرم راهزنی) در میدان توپخانه به دار آویخته شدند و در ۱۸ همان ماه نایب حسین کاشی (پدر ماشاءالله خان) نیز اعدام شد. (۴)

بدین سان وثوق الدوله فضای رعب و بیخه ای پدید آورد و خود را رییس الوزرای قدرتمند نشان داد.

در آبان ماه ۱۲۹۷ خورشیدی، جنگ جهانی اول با شکست آلمان پایان یافت و سفارت فرانسه در تهران طی اعلامیه ای آن را بر ملا ساخت. دولت انگلیس خود را در ایران و افغانستان بدون رقیب دید. امپراتوری روسیه، آلمان و عثمانی، از پهنه سیاست بین المللی حذف شده بودند و بریتانیا کبیر از هر جهت آسوده خاطر بود. هارولد نیکلسن (Harold Nicolson) نوشته است: «در یک چنین محیط مساعد، با اطمینانی وثوق الدوله، با قوتی تقریباً خستگی ناپذیر و با اعتقادی شبیه به یک ایمان مذهبی بود که لرد کرزن (George Nathaniel Curzon) شروع به اجرای نقشه خود (تحت الحمایه کردن غیر مستقیم ایران) کرد.» (۵)

مرحوم دکتر شیخ الاسلامی، موقعیت فراهم آمده برای بریتانیا را به درستی ترسیم کرده است. «اینک در سال ۱۹۱۹ بزرگترین فرصت تاریخ برای اجرای بزرگترین نقشه جهانگشایی انگلیس در قرن بیستم، یعنی تصرف غیرمستقیم ایران به چنگ این امپریالیست نامدار انگلیس [لرد کرزن] افتاده بود» در دنباله توضیح داده است.

«تا پیش از عهد قرار داد ۱۹۰۷ روسیه ایران می خواست و حاضر بود از این خوان گسترده یغما سهمی نصیب انگلستان گردد. اما اکنون که روس ها در جنگ شکست خورده و دچار انقلاب داخلی شده بودند. لرد کرزن می خواست همان نقشه قدیم آنها را این بار به نفع انگلستان اجرا کند و با استقرار نظام مستشاری در ایران سرتاسر خاک این کور را تحت حاکمیت غیر مستقیم بریتانیا قرار دهد. منظور و هدف نهایی قرارداد ۱۹۱۹ همین بود و بس.» (۶)

لرد کرزن و دست نشانندگان او اندک اندک فضای مناسبی برای انجام اهداف سلطه جویانه خود فراهم می ساختند. طی نامه ای برای وثوق الدوله «تمامیت و

استقلال ایران» و «لغو قرارداد ۱۹۰۷» اعلام گردید. پلیس جنوب (S.P.R) به ایران واگذار گردید و کمک انگلیس به دولت ایران از دویست هزار تومان به سیصد هزار تومان افزایش پیدا کرد. (۷)

دکتر محمود افشاری زدی در دوره جوانی که تحقیقات علمی رساله دکترای خود را تهیه می کرد در مقاله ای به مسأله ای اشاره کرده که پس از تقریباً یک قرن، درستی آن مشهود است و بیانگر قضاوت عمومی ملت ایران می تواند باشد:

« دولت انگلیس تا سال ۱۹۰۷ برای جلوگیری از پیشرفت روس ها به طرف هندوستان سیاست رقابت و موازنه را در ایران تعقیب می نمود... اما از آن تاریخ برای خریدن اتحاد روسیه ایران را فروخت. بدون این که منافع (اقتصادی) که در ایران داشت، از دست بدهد، در این وقت (بعد از انقلاب روسیه) در صدد است تا نفوذ خود را در ایران علی رغم تمام اصول اساسی حقوق ملل، استوار نماید. شک برای کسی باقی نمانده است که انگلستان یکی از سازندگان حقیقی بدبختی های ماست. به وسیله دیپلماسی حيله گرو مودی همیشه توانسته است که خود را پنهان کند.» (۸)

هم زمان در پی پایان یافتن جنگ جهانی، کنفرانس صلح ورسای تشکیل شده بود، از ایران هم هیأتی به شرح زیر جهت شرکت در آن مجمع و تقاضای جبران خسارت های وارده، اعزام شدند:

مشاور الممالک علی قلی خان مسعود انصاری رئیس هیأت

محمد علی ذکاء الملک فروغی رییس دیوان عالی تمیز

حسین علاء معین الوزراء وزیر سابق فوائد عامه و تجارت

سید ابوالقاسم خان انتظام الممالک، رییس کابینه وزارت خارجه

مسیو ادلف پرنی (Adolf Perny) فرانسوی مستشار وزارت عدلیه

هیأت مزبور پس از ورود به پاریس تقاضای شرکت در کنفرانس را ارائه کردند اما « دولت انگلستان به عنوان این که ایران رسماً بی طرف بوده

و در جنگ شرکت عملی نداشته است تا بتواند در کنفرانس صلح شرکت کند، با پذیرفتن هیأت ایران مخالفت کرد. « (۹) با آن که هیأت اعزامی ایران، خواسته های تاریخی خود را (مفصل و ریشه دار اقتصادی، سیاسی و قضایی) کتباً در جزوه ای به آگاهی شرکت کنندگان در کنفرانس رساندند و دولت امریکا هم از خواسته های ایران دفاع کرد اما:

« در اثر مخالفت دولت انگلیستان کنفرانس صلح و رسای به تقاضاهای دولت ایران ترتیب اثر نداد و وثوق الدوله نخست وزیر هم آنطور که باید و شاید از هیئت نمایندگی ایران پشتیبانی نکرد. لذا این هیئت با شکست مواجه شد و به ایران مراجعت نمود. علت اصلی مخالفت انگلستان با شرکت نمایندگان ایران در کنفرانس صلح قراردادی بود که به طور محرمانه با وثوق الدوله مشغول مذاکره و تهیه اش بودند و به منزله خاتمه استقلال ایران به شمار می رفت.» (۱۰)

عقد قرار داد ایران و انگلستان (۱۹۱۹)

در هفدهم مرداد ماه ۱۲۹۸ خورشیدی بی آن که مجلس و مردم آگاهی داشته باشند، میرزا حسن خان وثوق الدوله قرارداد ایران و انگلیس را امضاء کرده و بدین ترتیب رابطه و گفت و گوهای پنهانی رییس الوزرای ایران بامقامات بریتانیا آشکار شد. در مقدمه قرارداد وثوق الدوله اعتراف داشت که «دولت معظم انگلستان در عقیده جلوگیری از هرج مرج و ایجاد امنیت و نظم در ایران با اولیای دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده و حصول این مقصود را موافق با مصالح خویشتن یافته و در حدودی که وضعیات عمومی اجازه می داد از کمک به کابینه اینجانب مضایف ننمود.» (۱۱) چهار ماه قرارداد یاد شده، ماهیت آن را روشن می کند:

یاد کردن از استقلال ایران « دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را

که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده تکرار می نماید.»

به کار گماشتن مستشاران اداری و مالی « دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کنترات اخیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

تشکیل قوه متحد الشكل نظامی « دولت انگلیس به خرج دولت ایران، صاحب منصبان و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عده و مقدار و ضرورت صاحب منصبان و ذخیره مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصان انگلیس و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد معین خواهد شد.

قرض دادن به ایران و در اختیار داشتن گمرکات و عایدات دیگر.» برای تهیه وسایل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکور در ماده (۲) و (۳) این قرار داد، دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد، تصمیمات این قرض به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد، تعیین می شود. تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان به طور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید.» (۱۲)

همین چهارماده یادش شده، ماهیت نو استعماری انگلستان را علیه منافع و مصالح ملی ایران نشان می دهد و به همین دلیل دلیل مردم و جراید و روحانیون طی گرد همایی ها و تظاهرات و نگارش مقالات مستدل و در جراید

ایرانی داخل و خارج از کشور مخالفت عمومی علیه قرارداد را بر ملا ساختند. وثوق الدوله نیز نسبت به مخالفان قرارداد شدت عمل به خرج داد و هسته اصلی آنان را چون میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله، معین التجار بوشهری، مستشارالدوله، ممتازالملک، محتشم السلطنه و بیست تن دیگر را به کاشان تبعید کرد. (۱۳) دو مستشار اداری و مالی و نظامی انگلستان به نام های آرمیتاژ اسمیت (Aritage Smith) و ژنرال دیکسون (G.Pierson Dixon) دست اندرکار امور کشوری و لشکری ایران شدند.

ملک الشعراى بهار برپایه طبع و احساس ادیبانه خود نوشته است: « دو دشمن از دو سو ریسمانی به گلوی کسی انداختند که او را خفه کنند. هر کدام یک سر ریسمان را گرفته می کشیدند و آن بدبخت در میان تقلا می کرد. آنگاه یکی از آن دو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت: ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت» ملک الشعرا ادامه داده است که « آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرد لنین است.» (۱۴)

اکتبر و جریان های داخلی روسیه) ملت ایران نجات نیافت. رقیبی که سر دیگر ریسمان را داشت (انگلستان) دو سر ریسمان را گرفت و با قدرت بیشتر، به خفه کردن ایران پرداخت (قرار داد) و پس از شکست وثوق الدوله و لغو قرارداد، باز دو رقیب شیوه سلطه گری سابق خود را از سر گرفتند.

استفتاء از علما و روحانیان و نقش مدرّس

در برابر اقدامات ضد ملی وثوق الدوله، مردم واکنش های معقول نشان می دادند و همانند بسیاری از جنبش های سیاسی، از رهبران مذهبی مدد می طلبیدند و مشروعیت حرکات خود را جویا می شدند.

سندی از سوی آقای عطا آیتی در اختیار مؤسسه تاریخ معاصر ایران قرار گرفته است و مجاهد نستوه سید حسن مدرّس (که قبلاً در روی کار آمدن وثوق

الدوله دخالت داشت) و عالمان دیگر در پرسش و استفتاء مردم، پاسخ داده اند که به نقل آن مبادرت می شود.

حضور مبارک آقایان حجج اسلام ادام الله ظلالم

قرارداد بین دولت علیه ایران و دولت فخریه انگلیس که آقای رییس الوزرا ضمیمه بیانیه خودشان در سیزده ذیقعه ۱۳۳۷ انتشار داده اند با احکام مقدسه اسلام و مصالح مملکت ایران و عامه مخالفت دارد یا ندارد[؟] مسأله محل اختلاف و مسلمین در تکلیف خود تحریر دارند. حکم مسأله را صادر فرمایید تا تکلیف مسلمان ها معلوم شود.

حاشیه اول بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قرارداد مسئول عنه و عمل به آن مخالف شرع مقدس اسلام و بر ضد مصالح و استقلال مملکت ایران است. فی شهر صفر ۱۳۳۸ سید حسن مدرّس

حاشیه دوم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قرارداد مزبور منافی شریعت مطهره و مخالف نص کلام الله مجید است. حرره محمد حسین

حاشیه سوم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قرارداد مسطور مخالف قرارداد شرع مقدس اسلام و نص کلام الملك المّان است. حرره الاحقر علی النجم آبادی
حاشیه چهارم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شک نیست که قرارداد مسطور با قواعد شریفه شریعت طاهره اسلام مخالف و عمل به آن هم مخالف شارع مقدس و بر خلاف نص قرآن مجید است. الاحقر محمد بهبهانی عفی عنه

حاشیه پنجم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شکی نیست که این قرار داد مخالف ضرورت احکام اسلام است. الاسلام یعلی و لایعلی علیه. الاحقر محمد باقر نجم آبادی
حاشیه ششم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وبه تعالی نستعین. قرارداد مسئول عنه مخالف شرع مقدس اسلام و اساس استقلال مملکت اسلامی را هدم می نماید. حرره الاحقریحیی الخویی عفی عنه (۱۵)

علما و روحانیان در مبارزه علیه قرارداد و ثوق الدوله، از خود درایت و همت نشان دادند، اما نقش مرحوم سید حسن مدرّس تبلور خاص داشت.

دکتر شیخ الاسلامی نوشته است:

«عواقب ناگوار این وضع و اثرات از بین رفتن استقلال مالی و نظامی ایران را هیچ کس بهتر و سریع‌تر از مرحوم مدرس اصفهانی درک نکرد... آن مبارز بزرگ و وطن‌خواه که پی به نیت سود انگلیسیها برده بود، دست رد بر سینه مأموران سفارت که می‌کوشیدند با تحبیب و تملق به حریم سیاسی اش نزدیک گردند و از نفوذش برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند، زد و حاضر نشد مصالح عالی ایران را فدای مطامع خارجیان سازد. و» دکتر شیخ الاسلامی افزوده است که «نماینده سفارت انگلیس شخصا به دیدار مرحوم مدرس رفت و ضمن صحبت‌هایی که با وی کرد، علت مخالفتش را با یک چنین قراردادی که در ماده اول آن «استقلال و حاکمیت ایران» به صراحت هرچه تمام‌تر تضمین شده بود، جویا شد. مدرس جوابی را که به وی داده بود، بعدها در ضمن یکی از نطق‌های مشهورش در مجلس، به اطلاع نمایندگان ملت رساند.» (۱۶)

مرحوم مدرس در دهم آبان ماه ۱۳۰۳، در نطقی تاریخی خود در مجلس شورای ملی چنین بیان کرد: «می‌آمدند پیش من و می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است؟ کدام یک از موادش بد است؟ هر کجایش بد است، موردش را ذکر کنید تا برویم اصلاح کنیم. من جواب می‌دادم: آقایان! من رجل سیاسی نیستم. یک نفر آخوند و از رموز سیاست سردر نمی‌آورم، اما آن چیزی که استنباط می‌کنم در این قرارداد بد است، همان ماده اولش می‌باشد که می‌گوید: ما (انگلیسیها) استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسیم (خنده نمایندگان). این مثل این است که یکی بیاید و به من بگوید: سید! من سیادت ترا [تورا] به رسمیت می‌شناسم. هی اصرار کردند: جهت مخالف شما چیست؟ باز همان حرف سابق خود را تکرار کردم که من مرد سیاست نیستم و از این کارهای سر در نمی‌آورم. در این مملکت رجال سیاسی فراوانند، بروید به آنها رجوع کنید؛ اما به دلیلی که عرض کردم، استنباط شخصی‌ام این است که این قرارداد بد است.

این جوابی بود که به طراحان و موافقان قرارداد می‌دادم...، اما اگر کسی در کُنه این قضیه غور و مطالعه می‌کرد و روح و منظور باطنی قرارداد را می‌شکافت، دو چیز را آن‌ا می‌فهمید و استنباط می‌کرد و آن این بود که این قرارداد می‌خواهد استقلال مالی و نظامی‌مان را از دستمان بگیرد. چون اگر بنا باشد ایران مستقل بماند، همه چیزش باید دست ایرانی باشد: حالش، مالش، حیثیتش، چه‌اش، چه‌اش. همه چیزش باید متعلق به ایران باشد، اما این قرارداد یک دولت خارجی (انگلستان) را در دو چیز مهم مملکت ما شریک می‌کرد، در پولش و در قوه نظامی‌اش و یک دلیل عمده مخالفت من بود...» (۱۷)

تعیین سفیر نظامی – استعماری

لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا، برای انجام سیاست استعماری خود در ایران که رژیم «تحت‌الحمايکی مستور» (Veiled Protectorate) نامیده شد، سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) را به سفیری [وزیر مختاری] در ایران برگزید. وی که خود را «امپراتور خلیج فارس» می‌دانست، قرارداد را امضا کرد.

یحیی دولت‌آبادی در این باره که چگونه دولت انگلیس [لرد انگلیس] در مسیر استحکام قرارداد (۱۹۱۹) شیوه جدیدی پیش گرفته آورده است: «برای انجام مقصودی که در نظر داشت وزیر مختار خود را در تهران تغییر داد و جای او را به یک مأمور لشکری تند خوی سپرد، این شخص که کسوت نظامی خود را موقتاً از تن در آورده و لباس کشوری پوشیده بود سرپرسی کاکس نام داشت و پس از رسیدن به تهران به تهران درست مثل یک حاکم مقتدر نظامی که مأمور باشد ایران را مانند یکی از مستعمرات انگلیس اداره کند، شروع به رتق و فتق امور کرد و وزیر مختار جدید از پشت میز کارش در سفارت انگلیس به تمام کارهای کشور مداخله می‌کرد و صریح و بی‌پروا به رجال ایرانی می‌گفت

حال که ما با شکست دادن آلمان و روسیه توانسته ایم استقلال شما را نجات دهیم، حرف زیادی را باید موقوف کنید و هر آنچه را که می گویم بی کم و کاست به کار بندید.» (۱۸) به نظر می رسد که رابطه کرزن و کاکس از حد و رسم دیپلماتیک و رییس و مرئوسی بالاتر بود و هر دوی آنها خواستار سلطه کامل بر ایران بودند. حتی کاکس از کنفرانس صلح و رسای تقاضای «قیمومت ایران» را کرد که البته مورد مخالفت سیاست کلی انگلیس در هند قرار گرفت. (۱۹)

به هر حال در باره قرارداد ۱۹۱۹ نظریه های و موضع گیریهای گوناگونی دیده شده است ولی آن چه صورت گرفته (صرف نظر از نیات و اهداف باطنی که مشکوک به نظر می رسند) بیان کوتاه مرحوم مهدی بامداد است که با نقل بیانی از مرحوم کمال الملک در پاورقی آمیخته شده و چنین آمده: «مرحوم محمد غفاری کمال الملک هنرمند معروف همیشه می گفت من از پسرهای معتمدالسلطنه چشمم آب نمی خورد و هر وقت که اینها روی کار می آیند بی اختیار می گویم که خدا به این مملکت رحم کند»، اما اصل مطلب:

«این هیأت دولت [به ریاست وثوق الدوله] برای دو سال (از شوال ۱۳۳۶ تا شوال ۱۳۳۸ ه ق) به طول انجامید و در این مدت به پشتیبانی دولت انگلستان نخست وزیر مختار، مقتدر و یگه تازمیدان بود. در این دوره ریاست اوست که قرار داد معروف ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ خ) را با انگلستان منعقد نمود و ایران را به تحت الحمایگی انگلستان در آورد. گفته شد که دولت انگلستان به عاقدین قرارداد مزبور در ازاء خدمات و زحماتشان! دستمزدی بدین شرح پرداخت،

وثوق الدوله نخست وزیر شصت هزار لیره (صد و پنجاه و سه هزار تومان)

صارم الدوله (اکبر میرزا) وزیر دارائی [مالیه] ۴۰۰۰۰ لیره

نصرت الدوله وزیر امور خارجه . سی هزار لیره (هفتاد و شش هزار و پانصد تومان)».

وی اضافه کرده است:

رضا شاه پهلوی که به سلطنت رسید وجوه مزبور را در سال ۱۳۰۶ از هر سه نفر گرفت.» (۲۰) مرحوم مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه) اشاره دارد»
 صارم الدوله پسر ظل السلطان که حاکم فارس بود مغضوباً با طیاره به تهران آوردند. در ضمن از شاه شنیدم که فرمودند نمی کشمش ! و این در موقعی بود که مزد وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله در بستن قرار داد ۱۹۱۹ استرداد می شد.» (۲۱)

دکتر مصدق و سفر سوم وی به سویس

در حدود پنج سال دکتر مصدق از دو فرزندش (ضیاء اشرف - احمدخان) که در سویس نزد خانواده ای مانده بودند، دور بود. بعد از کابینه صمصام السلطنه به بهانه دیدار از فرزندان، از ایران خارج شد و به اروپا رفت و در حدود یک سال در آن دیار (بیش تر در سویس) اقامت گزید. وی نوشته است:

« در آنجا [سویس] بودم که قرار داد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ معروف به قرار داد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید. دکتر کاتوزیان تلاش های دکتر مصدق را در واکنش به قرار داد چنین آورده است:

« هنوز در نوشتاتل سویس بود که خبر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله - انگلستان را شنید. از مواد مهم این قرارداد آن بود که ارتش و مالیه ایران زیر نظر مستشاران انگلیسی قرار می گرفت. این رویداد که به عقیده تمامی سیاستمداران رادیکال و روشنفکر» ایران را تحت الحمایه بریتانیا تبدیل

می کرد» (جمله از مصدق است)». (۲۳) دکتر مصدق تلاش های خود را در دو مسیر قرار داد:

الف. «با ایرانیان سرشناس اروپا به تبادل نظر و مکاتبه پرداخت. جزوه هایی منتشر کرد و طی نامه ای به جامعه ملل نسبت به قرارداد مزبور اعتراض نمود. به همین منظور به برن رفت تا مهر لاستیکی کمیته مقاومت ملی را تهیه کند و اعلامیه های مخالف قرارداد را با این مهر امضا کند. (۲۴)

دکتر مصدق یکی از همکاران و یاران خود را در مخالفت با قرارداد نام برده و نوشته است: «نیروالسلطان یکی از اشخاص وطن پرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد... بعد که دولت و ثوق الدوله تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم و در تهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من درسوییس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را به جامعه ملل تقدیم نمودیم.» (۲۵) گروه مخالفان با قرارداد در پاریس قدرت بسیاری به دست آوردند و در تصمیم گیری رجال سیاسی ایران مؤثر واقع شدند.

ب. همکاری با دکتر محمود افشاریزدی در روشن کردن و تقویت اهداف هیأت ایرانی اعزام شده در کنفرانس صلح پاریس» که با همه موافقت های هیأت های آمریکایی و فرانسوی (و احتمالاً روس ها) به دلیل اهمال کاری های «مثلث حاکم» (و ثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله) هیچ سودی حاصل نگردید. در این باره نامه ای از دکتر مصدق به چاپ رسیده که به نقل از آن مبادرت می شود.

«هم وطن عزیزم آقای افشار، به ملاحظه صرف چای در خدمت جنابعالی قدری از اوقات مخلص که باید صرف خواب شود به مطالعه مذاکراتی که شده

بود مشغول گردید. تصویر نمی‌کنم که ایرادسرکار به De'leg'ation] هیئت نمایندگی [ایران در خصوص کلمه Pre'liminaires] مقدمات] وارد باشد. با این که در این ایام اخلاصمند قدری تارک هستم معذک یک مقدمه را عرض می‌کنم که از نتیجه آن مطلب فوق بر جنابعالی مدلل گردد.

قاعدتاً [قاعده] اعمال حقوقیه Actes juridiques بر دو قسمند: اعمال مقدماتی و اعمال نهایی. در حقوق جزایی این مطلب خوب ثابت می‌شود. فرض کنیم زید می‌خواهد عمرو را مسموم سازد. یک عملیات مقدماتی و یک عملیاتی نهایی را باید مرتکب گردد:

عملیات مقدماتی خریداری دواى سم و غیره و غیره و عملیات نهایی خوراندن سم. عملیات اولیه را که به فرانسه Actes preparatoires گویند فی حد ذاته مورد مجازات نیست. فرض کنیم زید دوا را خریده تمام عملیات را تا به جایی که موقع خوراندن سم رسید مرتکب شده بعد پیشمان گردید. بعد از این D'esistement [انصراف] ایرادی بر او وارد نیست. پس چیست که او را مسئول می‌دارد؟ اعمال نهایی است که به فرانسه Acte final و به فارسی هم ما « علت غایی » گوئیم. بعد از آن که علت غایی وارد شد، اعمال مقدماتی هم مورد مجازات است. به عبارۀ آخری اعمال نهایی بدون اعمال مقدماتی ممکن نیست و اعمال مقدماتی وقتی مؤثر و مورد مجازات است که علت غایی وارد شده باشد.

بنابر مقدمات فوق Conference des pre'liminaires de Paris] کنفرانس مقدماتی [پاریس] تا یک درجه صحیح است (توضیح تا یک درجه را بعد عرض می‌کنم) زیرا از دول معظمه (از پنج دولت) هر یک دو نماینده کنفرانسی را تشکیل دادند که در آنجا مقدمات صلح را حاضر نمایند. البته این مقدمات بدون یک علت غایی Actes Final مؤثر نمی‌بود. Actes Final هم روزی که نمایندگان

تمام دول متخاصم در Versailles [ورسای] حاضر شده عهدنامه را امضا کردند واقع گردید پس بنابراین در خواست نمایندگان ایران به کنفرانس صلح تقدیم نشده بلکه به داده Conference des pre'liminaires de Paris شده است.

اما این که عرض شد تا یک درجه صحیح است این است Actes Final که باید به صوری که صفت Final آرا ممتازی نماید غایی باشد و مؤثر. بعد از این مرحله دیگر مراحل برای پیمودن در پیش نباشد. به این مرحله که رسیدند دیگر مستغنی از مراحل مقدماتی باشند (خذی الغایات اترک المبادی) ولی ما می بینیم که بعد از این مرحله مراحل یا مرحله دیگری هست نظربه این که در هر مملکتی دو مجلس باید این مقدمات را تصدیق نمایند یا یک مجلس و تا تصدیق نشود این عملیات مقدماتی هیچ یک مؤثر نیست.

از نقطه نظر پراتیک و مشهور امروزه مؤلفین به طوری که D.Bonfils] بن فلیس] می گوید: امضاء معاهده توسط نمایندگان سیاسی علت غایی است یعنی می گویند صلح به سبب فلان کنفرانس برقرار و کنفرانس قبل از چنین کنفرانسی (مثلاً همین کنفرانس ده نفری پاریس که زمینه صلح راتپیه کردند) Pre'liminaires صلح را تهیه می نماید.

ولی از نقطه نظر اثر و نتیجه به طوری که دیشب عرض کردم علت غایی در Ratification [تصویب] مجلس یا مجلسین می باشد. تا او نباشد تمام عملیات مقدماتی بی نتیجه است. در این صورت کنفرانسی هم که نمایندگان عهد نامه را امضا نموده اند در حقیقت ولو این که مشهور این طور نیست، در حکم کنفرانسی است که مقدمات صلح را تهیه می نماید [بروشور] پاریس را که عرض شد می فرستم در اینجا نبود اگر در نوشتات باشد باز، بندگی خواهد شد دیگر عرضی ندارد - مصدق « (۲۶)

احمد شاه در برابر قرارداد

پانزدهم ذی‌قعدة ۱۳۳۷ قمری پس از ایجاد آرامش نسبی در اروپا و آغاز شور و هیجان مردم علیه قرارداد و ثوق الدوله، احمد شاه به اروپا عزیمت کرد و پس از مدتی وارد لندن شد. در این سفر نصرت الدوله وزری امور خارجه وی را همراهی می‌کرد، یک هفته زودتر وارد لندن شد و لرد کرزن دربارهٔ قرار داد و پذیرایی از شاه ایران و شیوه های دیپلماتیک در راضی کردن وی به پذیرش قرارداد و پذیرایی از شاه ایران و شیوه های دیپلماتیک در راضی کردن وی به پذیرش قرارداد رایزنی کرد. لرد کرزن به احترام وزیر خارجه ایران ضیافتی برپا کرد و در آن نطق مفصلی در دوستی و موذت انگلستان با ایران پاسخ گفت. زمان ورود احمد شاه تجلیل مفصلی از وی به عمل آمد. امپراتور انگلیس مهمانی باشکوهی به افتخار احمد شاه برپا کرد. نصرت الدوله و ناصرالملک و نصرت السلطنه (عموی احمد شاه) جداگانه و بالاتفاق چندین بار با احمد شاه گفتگو کردند تا رضایت وی را در پذیرش قرارداد جلب نمایند، که موفق نشدند و احمد شاه جواب داده بود: «ممکن نیست من این جمله را در نطق خود بکنجام! جهنم هر چه می‌شود، بشود و اگر انگلیسی‌ها مایل نیستند من الساعه جامه دانم را برداشته، از لندن خارج می‌شوم.» (۲۷) با آن که ناصرالملک به احمد شاه پیغام فرستاد «اگر این جمله از نطق را حذف فرمایید سلطنت قاجاریه را در خطر انداخته و سلسله قاجار را منقرض خواهند کرد.» (۲۸) اما احمد شاه در مهمانی مجلل امپراتور انگلستان، از قرارداد سخنی به میان نیاورد. لرد کرزن مهمان دیگری در منزل خود به افتخار شاه ایران برگزار کرد، شاه باز هم زیر بار نرفت و در نطق خود چنین آورد: «امیدواریم که اگر قراردادی بین دولتین ایران و انگلستان بسته شود باید با موافقت و تصویب مجلس شورای ملی ایران باشد.» (۲۹)

مرحوم ملک الشعراى بهار که با وثوق الدوله و برادرش قوام السلطنه عناد

و دشمنی نداشت، در مورد موضع گیری احمد شاه نوشته است:

« من از چند تن از همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنا بود شبش شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قراردادی که بین دولتین منعقد شده است صحبت کند. بعد از آن که صورت نطق پادشاه انگلستان برای شام آوردند و قرار شد که جوابی تدارک نمایند (شاه از تصدیق قرارداد و حتی قبول آن سرباز زد و گفت کسانی که پول گرفته اند تصدیق کنند، من هرگز تصدیق نخواهم کرد. این جواب اسباب پریشانی حواس همراهان شد به نصرت الدوله متوسل شدند و فایده نبخشید عاقبت ناصرالملک را پیش کشیدند او نیز هرچه دست و پا کرد به جایی نرسید و بالاخره جواب داد این که در جراید منتشر شد، تدارک گردید که مفادش این بود « درباب قرارداد، مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرار داد مجلس شورای ملی ارجاع شده به صحه برسد» آقای لقمان الدوله می گوید: « من در سر میز حاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان شاه نطق خود را به عبارت « مملکت دموکراسی» رسانید. خانمی پهلوی من بود عصبانی شده به دموکراسی بود گفت. ملک الشعراى بهار افزوده است: گویند بعد از این شب ناصرالملک به شاه گفته بود « کار خودت ضایع کردی » معلوم نیست احمد شاه در این مورد یا در مورد دیگر گفته است: « اگر در سوییس کلم فروشی کنم بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم.» (۳۰)

مرحوم دکتر شیخ الاسلامی که دقیقاً اسناد بریتانیای کبیر را در ارتباط با قرارداد و موضع گیری احمد شاه مورد بررسی قرار داده و با نوشته های همراهان احمد شاه هم آشنایی داشته، چنین آورده است: «اما سلطان احمد شاه قاجار که جواب نطق پادشاه انگلیس را به زبان فرانسه می داد، چیزی در باره قرارداد نگفت، حتی روز بعد از مهمانی ناهار شهردار لندن باز هیچ گونه اشاره ای به قرارداد ایران و انگلیس نکرد، این عمل ملوکانه (که بی گمان ناشی از تأثیر اندرز خیر خواهانی ایرانی در فرانسه بود) اسباب تکدر خاطر جرج

پنجم و مسئولان سیاسی بریتانیا (بالاخص لرد کرزن) شد. ولی احمد شاه که در طی اقامتش در سوئیس و پاریس پی به این نکته برده بود که عقد این قرارداد تا چه حد در پائین آوردن حرمت سیاسی کشورش در انظار خارجیان مؤثر بوده است چاره ای جز این نداشت که بهانه بیشتر به دست مخالفان قرارداد ندهد و به عنوان پادشاه یک کشور مشروطه از موضع گرفتن در چنین مسأله ای که منافی استقلال حقیقی ایران بود و زمام کشور را به دست مستشاران انگلیسی می‌پیرد، خود داری کند.» (۳۱)

بر پایه اسناد و روایت های تاریخی، احمد شاه طمّاع، پول دوست، ترسو و تحت تأثیر کامران میرزا بود اما «وطن فروش» نبود. هیچ سندی در دست نیست که وی خائن به ایران معرفی کند. دکتر شیخ الاسلامی به مطلب جالبی توجه کرده که بی تردید در روایت های مربوط به اقامت احمد شاه در لندن، بی تأثیر نبوده است.

«از افسانه هایی که بعد از انقراض سلسله قاجار جعل شد و بر ذهن اکثریت مردم ایران نشست، از همه رایج تر داستانی بود دایر بر این که چون سلطان احمد شاه قاجار در ضیافت پادشاه انگلیس نامی از قرار داد نبرد و موافقتش را با آن اعلام نکرد، انگلیسی ها خط و نشان برایش کشیدند و چند سال بعد علم کردن رضا خان پهلوی در صحنه سیاست های ایران رقیب زورمندی برایش ترشیدند که سرانجام چنانکه «خواستہ انگلیسی ها» بود، سلسله قاجار را برچیده و خود مالک تاج و تخت ایران شد.» (۳۲) دکتر شیخ الاسلامی این افسانه را منصوب به ناصر الملک قراگوزلو نایب السلطنه سابق و حسنعلی میرزا نصرت السلطنه عمومی احمد شاه می‌داند. دکتر کاتوزیان همین مسأله را به گونه ای «سیاسی تر» بیان کرده است.

«سال ها بعد از سقوط احمد شاه، نقلی در مورد این سخنرانی بر سر زبان ها افتاد و هر چه رضا شاه و محمد رضا شاه نامحسوب تر شدند، در اذهان مردم و

حتی سیاستمداران و روشنفکران از هر صنف و طبقه گسترش و قوام بیشتری است. می گفتند احمد شاه مخالف قرارداد بوده ولی فیروز (نصرت الدوله) با عمویش نصرت السلطنه که با او صمیمی و از همراهان او در لندن بود، به او گفته اند در سخنرانی اش به خوبی از قرار داد یاد کند. بعد از سخنرانی، یکی از دو نصرت (معلوم نیست کدام ولی احتمالاً فیروز) به وی گفته اند که با این کارش سلطنتش را بر باد داده است» کاتوزیان افزوده است:

« قصه از این هم جلوتر می رفت وی افزود که خود داری شاه از ذکر قرارداد در سخنرانی انگلیسی ها را مصمم به براندازی سلسله قاجار کرد. کودتای ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ ظهور رضا خان و تأسیس دولت و سلسله پهلوی همه مراحل از اجرای استادانه (یا دقیقتر بگوییم جادویی!) همان تصمیمی اولیه بودند» (۳۳) به هر حال موافقان سلسله قاجار و مخالفان آن و طرفداران سلسله پهلوی و مورخان مختلف المشرب نظرات کوناکونی ابراز کرده اند. (۳۴) دکتر مصدق نیز در مجلس چهاردهم مطلبی بیان کرده که در لفافه هم ضد رضا شاه و هم پندی به محمد رضا شاه می تواند باشد. « برای من مثل روز روشن بود. زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت دولت انگلیس از قرار داد اسمی ببرد و آن را بشناسد، با این که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود. شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرار داد اسمی نبرد. برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود حوادثی که موجب بلندی نام می شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع پیش آمد نموده و با هر ناملامی بسازند.» (۳۵)

در ۱۳ خرداد ۱۲۹۹ خورشید احمد شاه پس از پایان سفر در اروپا و زیارت عتبات عالیات از طریق خرمشهر وارد تهران شد و مورد استقبال قرار گرفت و در ۴ تیر ماه، وثوق الدوله رییس الوزرا از کار خود کناره گرفت و میرزا حسن

مشیرالدوله به ریاست الوزرایی انتصاب یافت و در ۱۳ آبان ماه مستعفی گردید و سپهدار اعظم رشتی ریاست الوزراء ایران شد و پس از استعفای او در ۲۵ دی ماه، احمد شاه از مستوفی الممالک، مشیرالدوله و حتی عین الدوله خواست که ریاست الوزرایی را قبول کنند اما هیچ کدام نپذیرفتند و دوباره سپهدار رشتی در ۲۸ بهمن ماه عهده دار دولت گردید و در سوم اسفند ماه همان سال کودتای سیاه سید ضیاء رضا خان کار را یکسره کرد و آنچه در قرارداد وثوق الدوله، انگلیسی ها می خواستند، به صورت دیگری بدون قرارداد رسمی (حتی ابطال قرارداد ۱۹۱۹ که به قولی چوب زدن به « کریمه مرده » بود) به مرحله اجرا درآمد و اهداف « استادانه و جادویی » امپریالیسم بریتانیا تحقق پیدا کرد.

محاکمه تاریخی وثوق الدوله و قرارداد در مجلس ششم

مردم ایران، محافل سیاسی و روزنامه های فارسی داخلی و خارجی، به شیوه های گوناگون از قرارداد و چگونگی و چرایی مطرح شدن آن، و میارزات مردمی علیه تحت الحمایکی و نقش احمد شاه و نمایش ابطال آن، سخن می گفتند. موضع گیری امریکا و فرانسه علیه قرارداد به نوعی در ایرانیان احساس « حقانیت مبارزاتی » در پهنه جهانی پدید آورده بود.

بحث مخالفت با قرارداد (خیانت و وثوق الدوله) و موافقت با قرارداد (خدمت و وثوق الدوله در مسیر نیرومند کردن ایران در برابر بلشویسم) همچنان در آغاز سلطنت رضا شاه ادامه داشت. پی از کابینه فروغی، در برگزیدن مستوفی الممالک به ریاست الوزرایی در مجلس ششم که دکتر مصدق نیز نمایندگی مردم تهران را برعهده داشت، به گونه ای تاریخی وثوق الدوله و قرارداد را به داوری کشید. با آن که وثوق الدوله از قرارداد خود دفاع کرد و دلایل خود را بیان داشت اما مخالفت دکتر مصدق با اقدامات چندگانه وثوق الدوله و نقد دقیق قرار داد ۱۹۱۹، در تاریخ سیاسی ایران درخشش فوق العاده پیدا کرد (III).

◀ توضیحات و مآخذ:

- (I) دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی - «سیمای احمد شاه قاجار - جلد اول» نشر گفتار - ۱۳۷۵ - صص ۴۳۴ - ۴۳۰
- (II) عبدالله مستوفی. «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد ۳، نشر: تهران: زوار، صص: ۱۲۰ - ۵
- (III) تکمیل همایون، ناصر «قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق» مجله بخارا - فروردین- اردیبهشت ۱۳۹۳، سال پانزدهم - شماره ۹۹، صص ۳۵۷ - ۳۳۰

عبدالله مستوفی

فرزند حاج میرزا نصرالله گرکانی، در ۱۲۵۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را مطابق عرف زمان انجام داد، سپس ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و معانی بیان تحصیل کرد. در ۱۳۱۰ ه.ق طبق سنت فامیلی منصب استیفا گرفت ولی عملا کاری انجام نمی‌داد و به تعلیم حسن خط و رسائل می‌پرداخت. در ۱۳۱۷ ه.ق که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت برای تأمین کادر وزارت خارجه به تأسیس مدرسه علوم سیاسی مبادرت نمود وی در کنکور ورودی شاگرد اول شد و دوره چهار ساله مدرسه را با اخذ دیپلم نمره يك پایان داد و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. اولین مأموریت وی اتاشگی سفارت ایران در پترزبورگ بود و پس از چندی نایب سوم سفارت شد. در ۱۳۲۵ ه.ق جزو هیئتی بود که سلطنت محمد علی شاه را به دربار فرانسه و انگلیس اعلام کرد. پس از آن به تهران انتقال یافت و به معاونت اداره روس در وزارتخارجه منصوب گردید. پس از استبداد صغیر به وزارت مالیه رفت و رئیس دفتر آن وزارتخانه شد. وقتی مورگان شوستر امریکایی به ایران آمد و خزانه‌دار کل شد میرزا عبدالله خان مترجم و رئیس دفتر او بود. چندی هم ریاست اداره مالیات مستقیم را در خزانه‌داری عهده‌دار بود.



در جنگ بین‌المللی اول که ایران در قحطی قرار داشت در چند نوبت به ریاست ارزاق تهران برگزیده شد. در کابینه دوم وثوق‌الدوله که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد و منتشر شد وی از مخالفین قرارداد بود و لایحه‌ای تحت عنوان ابطال الباطل نوشت و آن را انتشار داد. در این لایحه به شدت وثوق‌الدوله مورد حمله و ایراد قرار گرفته نسبت‌های سوءاستفاده به او داده بود که البته این اتهامات مربوط به اختلافات خانوادگی بود. وثوق‌الدوله در دوران وزارت مالیه خود دست این خانواده را از کارهای مالی کوتاه کرد، و مشاغل مهم و پرمداخل را به خانواده خود سپرده بود. پس از کودتا رئیس اداره تشخیص عایدات شد و بعد به ریاست دیوان محاکمات مالیه منصوب گردید. چند سالی هم در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کرد. در ۱۳۰۶ ش داور او را به عدلیه برد و ریاست محکمه تجارت را به او داد. بعد به ترتیب ریاست عدلیه فارس، خوزستان، کرمان، اصفهان و آذربایجان را به او سپردند. در ۱۳۱۳ ش از طرف صدرالاشراف وزیر عدلیه، مدیر کل ثبت اسناد و املاک شد. در ۱۳۱۶ به استانداری آذربایجان غربی و در ۱۳۱۸ به استانداری آذربایجان شرقی منصوب گردید و در ۱۳۱۹ به تهران احضار و پس از چندی متقاعد گردید. وفات او در ۱۳۲۹ در تهران اتفاق افتاد. وی در دوران بازنشستگی به تدوین خاطرات خود پرداخت و کتابی در سه مجلد تحت عنوان شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه نوشت که بدون تردید یکی از منابع مهم تاریخ ایران در دوره قاجاریه است. از وی آثار دیگری نیز باقیمانده است. عبدالله مستوفی در جوانی با دختر ابوالحسن خان فخرالملک ازدواج کرد. یکی از فرزندان او در رشته نفت تحصیل کرد و سرانجام مدیر عامل شرکت پتروشیمی شد.

دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد سوم

– نشر گفتار و نشر علم – ۱۳۸۰، صص ۱۴۱۹ – ۱۴۱۸

◀ پی نوشت ها : شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه»

(۱)- البته رشوه چیزی نیست که برضایت طرفین معامله حلال شود. الراشی و المرتشی کلاهما فی انصار قول بزرگان دین ما است. در اینجا این حلال شدن کنایه از رعایت شرطی مضمراست که لامحاله راشی بقدر پولیکه مایه گذاشته است بتواند استفاده کند. شاید این کنایه از قصه ذیل گرفته شده باشد:

گویند پیرزنی از پسرش که براهزنی مشغول بود خواهش کرد برای کفنش پارچه‌ای که حلال باشد تدارک کند. پسر در یکی از راهزنیهای خود يك توپ پارچه سفید که برای کفن مناسب است بدست آورد. از صاحب آن تقاضا کرد این سرقت را بر او حلال نماید و در مقابل استکاف صاحب قماش، بدبخت را بیاد کتک گرفت که صدای حلال حلالش بلند شد. همینکه این کفن حلال را بمادر تحویل داد، مادرش پرسید آیا من میتوانم بحلال بودن این کفن اطمینان داشته باشم؟ پسر گفت: حلال حلال صاحبش باسماں میرفت، از این حلال‌تر چه میخواهی.

(۲)- زرد شدن سیبل جو کنایه از رسیدن موقع درو و بدست آمدن غله و این اصطلاح در میان دهاتیها خیلی رواج دارد.

(۳)- شاخ (قد و بالا) کشیدن، سینه پهن کردن، شانه کشیدن، کنایه از مذاکرات خشن است که بین افراد دو دسته مخاصم اتفاق می‌افتد که همین مذاکرات اکثر مقدمه نزاع و جنگ میشود و باصطلاح امروز که از زبان اروپائی ترجمه کرده‌اند میتوان جنگ سرد را بهمین معنی استعمال کرد. عرب هم گفته است: الحرب اولها کلام، جنگ از حرف و شاخ و شانه کشیدن شروع میشود.

(۴)- وقتی بخواهند به مهیب بودن وارد اشاره‌ای کنند یا او را لچر نمایند با این تعبیر مطلب را می‌فهمانند.

(۵)- توبره کردن چیزی و زدن آن بسر کسی کنایه از واگذاری تام و تمام و انحصاری آن چیز بآن کس میباشد که اگر بخواهند نسبت بشخص ذینفع مؤدب‌تر باشند، توبره کردن و بکول او گذاشتن میگویند.

خواننده عزیز البته بمن حق میدهد که در این مورد نسبت بانگلیس، مؤدب نباشم، زیرا واقعا خواب غریبی برای کشور ما دیده بودند.

(۶)- نحوست این قرارداد دامنگیر وثوق الدوله هم شد، زیرا بعد از این تاریخ جز چند روزی که بعنوان وکالت بمجلس رفت و چند روز دیگری که در کابینه مستوفی الممالک وزیر شد، در هیچیک نتوانست دوام و قوامی پیدا کند، همیشه در اروپا بسر میبرد. از اواخر کابینه آقا داداشش احمد قوام هم که بایران مراجعت کرده است در حال انزوا و اکثر با کسالت مزاج در سلیمانیه افتاده است.

(۷)- هروقت روزنامه‌ها گرفتار سانسور میشد آنها که میخواستند اعم از حق یا باطل چیزی را بمردم بفهمانند با صفحه ژلاتینی مطالب منظور را چاپ و باز از ترس مأمورین نظمیة شبها بدر خانه‌ها فرستاده و باین وسیله مقصود خود را انجام میکردند، و چون شبها منتشر میشد شبنامه موسومش کرده بودند. اتفاق می‌افتاد که این اوراق برای مقاصد خصوصی یا تهمت و افترا باشخاص هم بکار میرفت و مورد سوء استفاده هم واقع میگشت.

(۸)- این قرارداد و مراسله ضمیمه آن مسلما از انگلیسی ترجمه شده و اصل آن بنا بگفته لرد گرزن بشرحی که بعد از این خواننده عزیز در همین قسمت از همین جلد ملاحظه خواهد فرمود کلمه بکلمه انشاء آن مرحوم و ترجمه آن بوسیله یکی از انگلیسی‌های فارسی‌دان سفارت آن دولت بعمل آمده است. زیرا با اینکه برای آشنایان بزبانهای اروپائی معنی آن بی‌نقص است در سیاق جمله‌های فارسی آن ضعف تألیف و جمله‌بندی بطرز زبان اروپایی زیاد است که هیچ مترجم ایرانی راضی نمیشود چنین ترجمه‌ای از زیر دست او بیرون بیاید.

- (۹)- فرانک در آنوقت بپول ایران دو عباسی قیمت داشته است
- (۱۰)- روزنامه فیگارو نوشته بود شاه پنجاه سانتیمتری کشور خود را به پنجاه سانتیم بانگلیسها فروخت.
- (۱۱)- دختر بچه‌ها گربه را قنداق میکنند و سر دست گرفته، میرقصانند. «گربه رقصانی» کنایه از کارهای بی‌مغز و مایه بچگانه است که برای تعمیه مردم بآن اقدام کنند.
- (۱۲)- کسی خروسی دزدیده و در جیبش گذاشته و قسم میخورد که من نزدیده‌ام. صاحب خروس گفت: میخواهم قسمت را باور کنم ولی با دم خروس که از جیبت بیرون مانده است چه کنم؟
- «دم خروس از جیبش بیرون است و قسم میخورد» از این قصه مثل شده است.
- (۱۳)- این همان اغتشاش بود که بالاخره بدعوی استقلال و قضیه قیام خیابانی منجر شد.
- (۱۴)- سید ضیا الدین مدیر آنروزی رعد، و وکیل امروزی یزد. این لقب را برای دفعه اول روزنامه فکاهی تنبیه درخشان جناب ایشان داد و باین لقب معروف بودند.
- (۱۵)- این کابینه، کابینه مستوفی الممالک و شماره‌های رعد آنروزها واقعا داد نامردی و نامردمی را بر ضد این مرد شریف میداد. شاید پاره‌ای از آنها بقلم میرزا علی حسن مونس بود.
- (۱۶)- مقصود پسر سپهسالار «خلعتبری» است، ولی این مصاهرت سرنگرفت
- (۱۷)- چنانکه پیش گفتیم این مصاهرت سرنگرفت.
- (۱۸)- این حاکم میرزا علیمحمد خان بنی آدم بود که بعد از کنسولی در بادکوبه و چند صباحی وکالت، بمعاونت وزارت خارجه و چندبار بمعاونت وزارت

داخله و حکومت کردستان و بروجرد و لرستان و بالاخره بایالت آذربایجان هم رسید، ولی در این شغل آخرش کمی طرف بی‌میلی شاه فقید واقع شده و خانه‌نشین و در چند سال آخر عمرش سامعه را از دست داده و بالمره منزوی شده بود.

(۱۹)- برای استقرار انگلیسی‌ها در گیلان بود که مثل روسها، طرف تعرض قوای میرزا کوچک خان نشوند.

(۲۰)- برای بیهوده‌کاریهای حاکم، سردار معظم خراسانی و بخصوص اعدام چند نفر بیگناه بود که از میان جمعی، که بیجهت دستگیر شده بودند بعلامت قرمزی که حاکم عادل پای اسم آنها گذاشته بود بالای دار رفتند.

(۲۱)- این رئیس مالیه، میرزا احمد خان آذری بود، که بعد از خدمتی که در فشار مردم در کار نان تهران صورت داده، مقدمات رجوع این شغل را بمولیتر بلژیکی فراهم کرده بریاست مالیه و بعد بکفالت حکومت گیلان منصوب شد.

(۲۲)- «شیره بسر کسی مالیدن» کنایه از وعده بی‌اساس بکسی دادن و بچیزهای پوچ سر او را گرم کردن و اغفال اوست.

قدما رسم داشتند برای پاك کردن مو روغن بسر میمالیدند و با شانه زدن بسر چرك لای موها را میزدودند. شاید کسی شخصی را فریب داده بجای روغن شیره که بیشتر مایه جلب کثافت است بسرش مالیده و بعد از این واقعه بوده است که این جمله بمعنی استعاره‌ای فریب دادن مشهور و مصطلح شده باشد.

(۲۳)- «دعا بگوش کسی خواندن» کنایه از وعده بی‌اساس بکسی دادن یا بعبارت ساده گول کردن اوست. گول کردن لهجه کرمانی و بعقیده من بهتر از گول زدن مصطلح تهرانست.

(۲۴)- «کلاه پر کردن» کنایه از گول زدن یا بقول کرمانیها گول کردن و مغبون کردن است مثلا اگر کسی در معامله‌ای گول خورده و مغبون شده باشد

میگویند، خوب کلاهش را پر کرده‌اند.

(۲۵)- اول وهنی که بقدرت شوستر وارد آمد، از رفتار مرحوم علاء الدوله بود که تحصیلداران مالیه را که برای مطالبه بقایای سنواتی مالیات او رفته بودند کتک زده از درب منزل خود راند.

(۲۶)- دمکراتها بعین الدوله ایراد میکردند: که چرا قشون دول متخاصم در خاک ایران اقدامات بی‌رویه میکنند؟! و بر اثر همین استیضاح، کابینه افتاد و یکماه مملکت بی‌زمادار ماند.

(۲۷)- پهلوان این مبارزه جناب آقای دکتر محمد مصدق وکیل فعلی مجلس شورای ملی است که در آنوقت معاون وزارت مالیه بود.

(۲۸)- مشار الملک.

(۲۹)- یکی از آنها رئیس محاکمات را بدروغ متهم کرده بود که بر اثر محاکمه اداری در مجلس مشاوره عالی، محکوم بتوبیخ شد! صورت مجلس این محاکمه واقعا خواندنی، حکم و نتیجه آن خواندنی‌تر است.

(۳۰)- گندم که در ماه اسد بسی و پنج تومان رسیده بود، بواسطه سختگیریهای احمد آذری بچهل تومان ترقی کرد.

(۳۱)- در آن دوره هم مثل این دوره رسم بود در این کمیسیونها که برای اسکات عامه تعیین میشوند. همیشه در ضمن سایر اعضای کمیسیون که رأی آنها دستوری بود یکنفر هم که دوست و دشمن به بی‌غرضی او معتقد باشند تعیین میکردند که بی‌طرفی و بی‌نظری خود را بر مردم مدلل کنند. در این کمیسیون هم برادرم آقا میرزا رضا را بعضویت معین کرده بودند. زیرا آن مرحوم بضدیت با بلژیکی‌ها معروف بود.

برادرم هم در کمیسیون تا توانست معایب کار را بنظر سایر اعضای کمیسیون

رساند ولی بالاخره آنها رأی دستوری خود را اظهار کرده، آقا میرزا رضا را در اقلیت گذاشتند. من از گفته آمرحوم است که هواخواهی شدید بعضی از اعضای کمیسیون را در اینجا متذکر شده‌ام.

(۳۲)- این سه نفر از بازاریها و کارچاق‌کن و ثوق الدوله بودند.

(۳۳)- مقصود بیانیه‌ایست که وثوق الدوله بعد از برهمزدن روضه‌خوانی مسجد شیخ- عبد الحسین و تبعید مؤسسین آن بقزوین، در جراید پایتخت منتشر کرد.

(۳۴)- مقصود اعلان الغای کاپیتولاسیون است که کابینه صمصام السلطنه بآن مبادرت نمود.

(۳۵)- ملت ایران این قرارداد را که تمام این بیانات برای اثبات بیچارگی او و واداشتن بقبول آن بود رد کرد و فاتحه بی الحمد برای عاقدین آن خواند و بحمد الله نه همین خلاف این گفته‌ها ظاهر گشت بلکه روز بروز جلو می‌رود و عنقریب ثابت خواهد شد که یکمن ماست چقدر کره و یکمن آرد چقدر فطیر دارد و اگر امروز کره قدری پر دوغ و فطیر واقعا فطیر و قدری بی‌مایه و ورنیامده است بزودی بخواست خدا این منقصت‌ها را هم مرتفع و انشا الله علیرغم این یاهوسرائیها از هیچکس وانمی‌مانیم. جوانان. جلو جلو! خدا بقدمهای شما قوت و به مغز شما توانائی فکر بدهد. من هشت نه ماه است که وارد هفتاد و چهارمین سال زندگانی خود گشته و از کار عملی افتاده‌ام و اگر نه حاضر بودم همه جا قدم بقدم با شماها باشم ولی بدانید که دعای خیر من در همه جا با شماست. از من کار دیگری بر نمی‌آید.

(۳۶)- این گفتار مشار الملک است.

(۳۷)- اگر بخواهیم شرح انتخابات این دوره تقنینه را بنگاریم و جزئیات انتخابات هر یک از اشخاصی را که در زمان ریاست وزراء شما، بعنوان وکالت از طرف ملت تعیین شده‌اند استقصاء کنیم، یک کتاب باید بنویسیم. زیرا، کمتر

نقطه‌ایست که وکلای آن آزادی انتخاب شده، تهدید و تطمیع و حتی فشار و شلاق، سهلست عوض کردن اوراق و آراء در آن مداخله نداشته باشد.

ما برای نمونه، از پشت دروازه تهران تا اقصی بلاد مملکت، و از ملیون با حرارت، تا وزرای باوجدان، برای شما چند مثالی ذکر میکنیم، تا معنی وکلای فرمایشی که در اینجا و سایر مواقع این رساله بآن اشاره کرده، و خواهیم کرد اقلا بر خود شما پوشیده نمانده و تصور نفرمائید ما بی‌برهان و منطق میخواهیم بشما افترا بزنیم.

از انتخابات ورامین و خوار و ایوان کیف و کشمکشهای بین مدیر روزنامه ایران با عضو عاجز کمیته جعلی دمکرات (۳۸) میگذریم، زیرا خود شما مناقشات آنها را اگر در روزنامه‌ها نخوانده باشید، از شکایت‌های طرفین که محاکمه این کار را خدمت حضرت اشرف آورده‌اند، مطالب را کاملا استنباط فرموده‌اید. فقط انتخاب دماوند را شاهد می‌آوریم که صاحب‌منصب ژاندارم مأمور دماوند میگفت: «من خدمت خود را بخوبی انجام داده و امر دولت را در نهایت صحت اطاعت کرده‌ام، و با همین شلاق که در دست دارم بر سر مردم زدم، تا مطابق دستور مرکز، آقای صدرائی، «یعنی با حرارت‌ترین پارتی‌های شما» در دماوند وکیل منتخب شد.»

از انتخابات اقصی بلاد مملکت و منتخب شدن وزراء هم، انتخاب شما از فارس، و نصرت الدوله از کرمانشاهان، و مشار الملک از سیرجان، و معتمد السلطنه اخوی شما، از سرخس را مثال می‌آوریم.

کلیه تعرفه‌ایکه از مرکز برای انتخاب شیراز رفته ۱۵ هزار ورقه است، و حضرت اشرف به ۲۵ هزار و کسری رأی از این دار العلم انتخاب شده‌اید. خودتان میدانید: که این فرع زیاده بر اصل از چه راه حاصل شده. برای سایر خوانندگان مینویسیم. پانزده هزار ورقه تعرفه در شیراز منتشر شد. با اینکه قبلا خیلی اقدامات برای وکالت حضرت اشرف بعمل آمده بود، بعد از اخذ رأی،

حس کردند که اکثریت را حائز نخواهید شد. بموجب تلگراف مرکز، استخراج آراء چند روزی توقیف و بجای صندوق درب مسجد را قفل و مهر کردند، و از طرف والی چاتمه سرباز هم در مسجد گذاشته شد ولی شبانه از سوراخ بام مسجد، آدم پائین رفته، مقداری ورقه نوشته در صندوق انداخت و مقداری از اوراق صندوق را بیرون آورده، منتهی چون مجال

بقیه در حاشیه صفحه بعد

(۱) میر موسی خان مشیری قوزی. در این موضوع یکی از معاصرین در چکامه مفصلی شعری هم سروده و گفته است:

جزای حسن عمل بین که میر موسی خان ندیده خوار، نماینده اهالی شد

شماره نبود که بهر عده که ورقه رای بصندوق میریزند بهمان اندازه خارج کنند، این بود که سروکله حضرت اشرف بجای پانزده هزار رأی با بیست و پنج هزار رأی از صندوق بیرون آمد.

تا بداند مؤمن و گبر و یهود، کاندترین صندوق جز لعنت نبود مولوی

در انتخاب نصرت الدوله از کرمانشاهان، همین اختلاف نتیجه استخراج آراء با اوراق منتشره موجود، ولی تفاضل آن هفت هزار رأی است، نه ده هزار، یعنی تعرفه‌ای که از مرکز برای انتخاب این ولایت ارسال شده است. مثل شیراز پانزده هزار ورقه بوده و شاهزاده و الاتبار بسعی حاکم محل، یعنی برادر خود با بیست و دو هزار و کسری رأی انتخاب شده‌اند. فقط تفاوتی که انتخاب ایشان با انتخاب شما دارد، همان تفاوت پختگی و خامی بین پدر و پسر است چه باز در شیراز بواسطه پختگی و کهنه‌کاری شاهزاده فرمانفرما، صورت ظاهر و محفوظ و در دادن تعرفه و اخذ رأی و مهر شدن درب مسجد منتهی درجه صحت عمل ظاهری بخرج رفته، و از راه پائین کردن آدم از سوراخ گنبد مسجد و عوض کردن اوراق، کار انتخاب شما صورت گرفته است.

ولی، در کرمانشاهان البته جوانی و خامی سالار لشکر حکمران تحمل آنقدر پیشبینی و فکر نیاورده بزور اسلحه اخوی را انتخاب کرده‌اند. چه، هر یک نفر لری که وارد انجمن میشده موزر بدست با يك تعرفه، یکدسته ورقه، که اقلاً محتوی ده دوازده رای بود بصندوق میانداخته است، بدون اینکه انجمن نظارت جرأت اعتراض داشته باشد.

برای فرمایشی بودن انتخاب مشار الملک از سیرجان، هیچ دلیلی بهتر از تلگراف خود اهالی نیست که ما سعی میکنیم عین مضامین آنرا بخاطر آورده، در اینجا نقل نمائیم:

«از کرمان بتهران»

«مقام منیع حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته، حاکم سیرجان پس از نشر اعلان انتخابات، اعلام کرد: هرکس تعرفه نگیرد ده تومان جریمه میشود، ما هم تعرفه گرفته از خوف جریمه نزد حاکم بردیم، او هم تعرفه‌ها را ماخوذ داشته روز اخذ آراء کلیه صاحبان تعرفه را احضار، و ورقه‌هایی را که خودش قبلاً نوشته و لوله کرده بود، با تعرفه تسلیم ماها نموده، و برای اینکه ورقه‌ها بین راه عوض نشود، با نظارت مأمور و مفتش لوله‌های رای را بصندوق آراء ریختیم. پس از استخراج مشار الملک نامی منتخب شد. خدا شاهد است، تا آنروز چنین اسمی را نشنیده بودیم، و تا امروز هم او را نمی‌شناسیم، اگر خوب و بدی شد، بر عهده خود حضرت اشرف است» امضاء جمعی از علما و ملاکین و تجار و سایر طبقات اهالی سیرجان برای اینکه از انتخابات شهر کرمان هم شاهدهی آورده باشیم، مضمون تلگراف کوهپایه را که جزو حوزه شهر است در اینجا ذکر میکنیم.

«از کرمان بتهران»

«مقام منیع ریاست وزراء کبیه وزارت داخله. در کوهپایه انجمن نظار تشکیل،

دو نفر سرباز درب انجمن ایستاده هرکس تعرفه می‌گرفت، تعرفه را از او مأخوذ می‌داشتند. کریم خان رئیس انجمن اعتراض کرد. سربازها گفتند. ما باین کار مأموریم. مشار الیه بشهر شکایت نمود.

احضار و توقیفش کردند و انجمن نظاری از نو تشکیل شد. اهالی که دیدند اینطور است. تعرفه نگرفتند. حاکم اعلام کرد: هرکس تعرفه نگیرد، ده تومان جریمه میشود. مجبورا تعرفه گرفتیم، ورقه‌های رأی که حاکم داده بود در صندوق ریختیم، چون آراء در شهر استخراج میشود نمیدانیم وکیل ما کیست، هرکس باشد بما دخلی ندارد. لیکن شش نفر از ماها در موقع گرفتن تعرفه حاضر نبودند ۶۰ تومان از آنها جریمه گرفتند، جریمه را هم پس نمیخواهیم. فقط استدعا داریم بحال ما فقرا رحمت آورده این شصت تومان را جزو مالیات نفرمائید که همه ساله از ما دریافت دارند. امضاء جمعی از اهالی کوهپایه که ملای محل نیز بر صحت عرایض آنها تصدیق نوشته است.

اما برای انتخاب برادر شما از زورآباد سرخس، هیچ مناسبتی نمیتوان فکر کرد. مگر اینکه بگوئیم: قرب جوار این محل با مرو، و خدمات مرحوم میرزا محمد قوام الدوله، جد ایشان که در آن سرزمین «افسرودیهیم را بر باد داد» باعث معرفیت محلی ایشان شده و اهالی که سکنه دو سه آبادی بیش نیستند باکثرت چهار هزار و چهارصد رای، بیاس خدمات آن مرحوم ایشان را بالطوع و الرغبة، بوکالت خود انتخاب کردند. وکیل زورآباد همین‌طور باید باشد.

(۳۸) - قوام السلطنه برادر رئیس الوزراء، والی خراسان بود. چون شاه بخیال تغییر او افتاده بود و میخواست صمصام السلطنه را برای «جبران خرجیات» او بآنجا بفرستد، چه در خراسان و چه در تهران، روزنامه‌جات خیلی برضد این خیال قلم فرسائی کردند. شاه هم بهمین واسطه دیگر در جلسات شورای وزراء که تازگی قرار گذاشته بود همیشه با حضور خودش تشکیل شود حاضر نشد. و در حقیقت از این تاریخ، دیگر بین شاه و رئیس الوزراء صفائی در کار نبود؛

زیرا روزنامه‌جات تهران و مشهد واقعا خیلی هتاک‌ی، و حتی تهدید بعزلش هم کردند و کنفرانس مدرسه تدین هم برای همین قماش تهدیدها میبایست منعقد شود. منتهی شاه از این خیال منصرف و زمینه کنفرانس هم عوض شد.

(۳۹) - اقتباس از زبان فرانسه و کنایه از سوء رفتار اداری و بالاخص اختصاص نشیندن حرف حسابی ارباب رجوع و گرفتن تصمیمات جابرانه بر ضرر افراد است.

(۴۰) - در ۱۲۹۸ هنوز قانون استخدام کشوری وجود نداشت.

(۴۱) - «از رو رفتن» کنایه از رودرماندن و رودربایستی کردن و مجامله و مساهله است و این کنایه در این بیست سال اخیر وارد صحبت و محاوره شده و بد تعبیری نیست و بیشتر در موردی استعمال میشود که طرف با سماجت کاری را انجام نماید و طرف دیگر را محجوب نماید.

(۴۲) - پدر این سید در عتبات معروف بدلاور بود.

(۴۳) - این قرض، تا زمان سلطنت پهلوی پرداخته نشده بود. هر وقت انگلیس‌ها مطالبه میکردند، دولت ایران در حقیقت بآنها جواب میگفت: «پول عاشقی بکیسه برنمیگردد.» شما عاشق استعمار ایران بودید و پولهای در این راه خرج کرده‌اید. مطالبه این قبیل پولها که هیچ سند استقراضی هم ندارد، بی‌مورد است. ولی چون در دوره پهلوی کارها بطور محرمانه میگذاشته این قرض زورکی را هم پرداختند. چنانکه تا این اواخر کسی نمیدانست که این قرض‌ها را کدام وزیر تصدیق کرده، و کدام وزیر پرداخته است.

(۴۴) - در اینوقت هنوز دولت عراق وجود متمایزی نداشته و در حقیقت جزو مستملکات انگلیس بشمار می‌آمد.

(۴۵) - چنانکه نگذاشتند.

(۴۶) - سید ضیاء الدین مدیر رعد و مدیر روزنامه ایران، بیشتر از سایرین باد

ببوق این القاب میگردند.

(۴۷) - مهاجرین

(۴۸) - خواننده را متوجه میکنیم که کلمات و جمل این قسمت از بیانیه را درست در نظر بگیرند و با نطق خیاط دروغین که بعد بآن خواهند رسید تطبیق فرمایند.

(۴۹) - تا اینجا بیانات خیاط جعلی، با آنچه سابقا از بیانیه در این مورد نوشته شده، مطابقت میکند و از اینجا بعد اشاره بباقی بیانیه است که آنچه مناسب با مقام بوده است، از قول خیاط مزبور بطور اقتباس و اقتطاف ایراد شده است.

(۵۰) - اشاره بآخرکار است که از کارکناره کرده، و بفرنگ مهاجرت خواهد کرد.

(۵۱) - این مفتش کمال الوزراه محمودی بود.

(۵۲) - ارمیترا اسمیت مفتش انگلیسی است که برحسب همین قرارداد برای مالیه آورده بود.

(۵۳) - بعد از چهار ماه مرو که یکی از بلژیکیها بود رئیس شده و ضرابخانه براه افتاد.

شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص: ۷۰

(۵۴) - مقصود محمد ولیخان خلعتبری سپهسالار است، که در زمان ریاست وزراء خود تشکیل کمیسیون مختلط را که نمایندگان دولتین هم در آن عضویت داشته، و در حقیقت مقدمه اجرای دو منطقه نفوذ بود بهمین طرز، با اشاره باجبار پذیرفت.

(۵۵) - کاسپارا پیگیان که در ریاست وزرای سید ضیاء الدین مدیر سابق روزنامه رعد مبلغ معتناهی از وجوه اداره تحدید و باندرول برداشته و از ایران نمیدانم بکجا فرار کرد، و شاید بعدها، در اروپا حساب را با سید تصفیه کرد.

(۵۶)- رقص از کارهای طبیعی بشر و شاید کمتر کسی باشد که در دوره زندگی خود در یکی از مواقعی که بوجد آمده است پای‌کوبی و حتی دست افشانی هم نکرده باشد، چنانکه آوازه خوانی هم همین حال را داشته و هیچکس یافت نمیشود که در مدت عمرش ترنم ننموده باشد.

نمیدانم در عهد حجر یا بعد از آن دوره یا در ادوار بعد و در هر حال در دوره‌ای که نزاع بین طوایف و اقوام بجنگ تن‌بتن بین رؤسای آنها ختم میشد، در یکی از این نزاعها که بین دو طایفه اتفاق افتاد و شاید رئیس‌های دو قوم برای جنگیدن تن‌بتن حاضر شدند. ریش سفیدان دو قوم میانه افتاده و جنگ را بمصالحه واگذار کردند. طرفی که قوی‌تر بود در ضمن شرایط مصالحه شرط کرده دختر رئیس ضعیف‌تر، در حضور او و سران قوم رقص بکند که صلح پایدارتر و محکم‌تر شود. طرف با همه ناهنجاریهای این شرط چون چاره نداشت برای خیر رساندن بافرا د جامعه خود و جلوگیری از خونریزی رضا داد. مجلس رقص دختر خانم تشکیل و اشخاصی که در صورت مجلس مصالحه قرار بود در این جلسه حاضر شوند، هم حاضر شدند.

همینکه مجلس روبراه شد دختر خانم با پدرش وارد شدند. پدر البته پهلوی رئیس قوی نشست و دختر مشغول رقص شد. ولی دختر از آنها بود که کم‌فروشی را در هیچ‌حال جاز نمیدانند و آنچه از پیر استاد داشت در این رقص اجباری بکار بسته و چندین بار بهلهله حضار سرافراز شد. همین که بمنزل برگشتند، پدر دختر خود را طرف خطاب قرار داده گفت: ما مجبور بودیم که این کار ناهنجار را بکنیم، ولی تو اجباری داشتی که این خوش رقصی را بکنی؟! و بسنگ تمام تحویل بدهی؟! مصطلح شدن این کنایه از این حکایت که شاید با واقع هم مطابق باشد بیرون آمده است.

(۵۷)- علیقلی انصاری «مشاور الممالک» رئیس این هیئت سفارت و جناب آقای حسین علاء «معین الوزراء» یکی از نمایندگان آن بوده‌اند. مرحوم مشاور

الممالك در کابینه قبل وزیر خارجه و آقای حسین علاء وزیر فواید عامه بودند. حسن وثوق که کابینه خود را تشکیل کرد چون با این دو نفر نمیتوانست قرارداد بین انگلیس، ایران را ببندد و حاجت به همکاری هم فکرهاى خود داشت آنها را بیهانه کنفرانس صلح از ایران به پاریس پرتاب کرده چنانکه دیدیم در کار آنها هیچ اقدامی ننمود و بعد از چندی نصرت الدوله را بسمت وزیر خارجه برای کارچاقی قرارداد بپاریس و لندن فرستاد و مشاور الممالك را شاید برای اینکه اگر بتهران بیاید در محافل و مجالس سبب عدم پیشرفت مأموریت خود را آفتابی کند بسفارت کبرای ترکیه فرستاد، و چنانکه در آتیه خواهیم دید مشاور الممالك در ترکیه بود که کابینه قرارداد افتاد و کابینه مشیر الدوله او را برای عقد قرارداد دوستی بسمت سفارت کبرای فوق العاده به مسکو مأمور کرد و شد آنچه شد.

(۵۸) - استعمار يك کشور بمعنی طلب عمران و آبادی آن کشور است که دول اروپائی بعنوان عمران و آبادی جمعی از اهالی و پولدارهای کشور خود را بانجا میفرستادند و اهالی بدبخت را گرفتار مضیقه زندگی کرده برای کشور و کیسه خود اقداماتی مسلماً بر ضرر بومیها بعمل میآوردند.

بالشویکها لغت دیگری برای این عمل فکر کرده‌اند که بفارسی استثمار ترجمه میشود.

البته استثمار معنی واقعی استعمار را بهتر میفهماند زیرا دول استعمارچی اگر در تربیت اهالی و بهبود اوضاع کشور مستعمره اقدامی هم میکردند تا همان حدود بود که برای منافع خود لازم داشتند نه بیشتر. از طرف دیگر لغت استثمار با مقصود بالشویکها که در هر حال از انتشارات بر ضد سرمایه‌داری کوتاه نمی‌آیند مناسبتر میباشد. ولی چه باید کرد؟ که روسها که یکه‌تاز میدان کمونیست شده‌اند این استثمار را که از آن لفظا خیلی مذمت میکنند نه همین بر ضد ملل دیگر که بزور با خود متحد کرده‌اند معمول میدارند، بلکه نسبت باهالی بدبخت

روسیه بیش از همه جا مشغول استثمرانند و این لغت اختراعی آنها بعمل آنها بیشتر از عمل استعمارچی‌ها صدق میکند.

(۵۹)- قدما این جمله را فقط در موارد منفی بکار می‌انداختند و معنی آن این بود که چیز مهمی از شب نگذشته است. من در بیانات بعضی دیده و شنیده‌ام که این جمله را در مورد مثبت هم استعمال میکنند. مثلا می‌گویند: «چون پاسی از شب گذشته است موقع رفتن است.»

و این طرز بیان مخالف استعمال قدما است. اصل مثل: «هنوز پاسی از شب نگذشته است.» میباشد، یعنی هنوز وقت باقی و تازه اول کار است. این مثل نظیری دارد:

«بجا نشاشیده‌ای شب دراز است.» که فقط در مورد استعمال با هم فرق دارند که حاجت بتشریح ندارد و از خود دو مثل مورد استعمال پیدا است.

(۶۰)- ممکن است خواننده عزیز وضع مالیه امروز را در نظر داشته و باین جمله متن ایرادی دارد، ولی در آنروزها کار مالیه ایران همین‌ها بود که در متن بآن اشاره شد و متخصصین خارجی هیچ از آن سر در نمی‌آوردند. امروز هم همانطورها است جز در پاره‌ای از موارد خاص بخصوص برای مالیه خیلی محتاج به متخصصین خارجی نیستیم، زیرا دکترهای اقتصاد خودمان همه چیز را می‌فهمند و از عهده هرکاری بیرون می‌آیند، ولی چه باید کرد که ما دست از تبعیت افکار خارجه برنمیداریم، باید سایرین بگویند تا ما به چیزی معتقد بشویم یا شاید دعوت متخصصین خارجی بیشتر برای آن باشد که بسایرین که میخواهند در معامله با ما کلاهی از ما برابیند حالی کنیم که عقیده پروفوسور بسلاژیدل مرد دانشمند بتمام معنی هم مطابق نظریه ماست یا حساب نفت را مسیو روسو محاسب بی‌بدل فرانسوی هم مثل ما تشخیص میدهد. من از قضا با این دو نفر آشنائی و خصوصیت پیدا کردم و در زمینه مذاکره نفت با دولت انگلیس که برای تشخیص همین موضوع این دو نفر مرد دانشمند متخصص غیر قابل انکار

را از فرانسه خواسته بودیم با آنها مذاکره کردم. اگر بگویم معلومات آنها چیز تازه‌ای بمن نیاموخت حمل بر خودپسندی نفرمائید. زیرا راه راست جز یکی و حرف حق جز يك کلمه نیست. منتها چه باید کرد که انگلیسها بحرف این دانشمندان هم متقاعد نمیشوند و وزیر مالیه ما را وادار میکنند که بقول قماربازها در يك «کلاغ‌خیر» لایحه سراپا مضر بحال ایران را بمجلس ببرد و همینکه رد شد از اعضای کار شکایت کند که چرا مطالب اداری را بوکلا گفته و آنها را بحقیقت آشنا کرده‌اند!

چه خوب است که جوانهای ما بندی باین گله‌گذارها نمی‌بندند و مشغول کار خود هستند که لدی‌له اگر کلاه ملت برداشته میشود عامل یا عاملین آن معرفی میشوند. تا به‌بینیم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از سفر آمریکا با چه روحیه‌ای مراجعت فرمایند که در این مسافرت دانسته‌اند سایرین نمیتوانند حقوق حقه ما را بدهند.

(۶۱)- در دوره دیکتاتور، در قسمت اخیر این موضوع عملی شده، منتهی متخصصین امریکائی و آلمانی بودند.

(۶۲)- در ایالت آقای حاجی مخبر السلطنه، در فارس، این موضوع تحقق پیدا کرده بود.

(۶۳)- بطوریکه در صد و پنجاه سال قبل اروپائیا در امریکا معمول میداشتند.

(۶۴)- این الغاء فقط روی کاغذ بود و عملی شدن الغاء کاپیتولاسیون از موقعی است که تأسیسات قضائی جدید در مملکت بموقع اجرا رسیده، و یکی از مفاخر عهد مرحوم پهلوی است.

(۶۵)- و باز از مفاخر عهد مرحوم پهلوی اینست که با وجود الغای کاپیتولاسیون، باز هم اتباع خارجه حق داشتن ضیاع و عقار و مستقل در ایران نداشته، و مکلفند که آنچه هم در ازمنه هر جومرج سیاسی دست و پا کرده‌اند، در

مقابل قیمت بافرااد یا دولت ایران واگذار نمایند.

(۶۶)- ضرب المثل شدن این جمله داستانی دارد که ذکر آن توهین بمرده‌ها است. اجمالا دزدی بوده است که برای دزدیدن کفن مرده‌ها را از گور بیرون می‌آورده و بعد از برهنه کردن آنها را سرمیداده، میرفته است. کفن دزد دیگری پیدا شده که گذشته از بردن کفن مرده‌ها را مثله میکرده است و اصل مثل: رحم الله النباش الاول، عربی و از امثله‌ایست که ترجمه آن از خیلی قدیم در ادبیات فارسی وارد شده است.

(۶۷)- آقایان محمد مظاهر استاد دانشگاه و علی محمد اویسی معاون فعلی وزارت پیشه و هنر.

(۶۸)- آقای منصور السلطنه «جناب آقای مصطفی عدل» یکی از اعضای این کمیسیون بودند. بعدها برای خالی نبودن عریضه و حفظ ظاهر جناب آقای اکبر مسعود وزیر مالیه وقت را بعضویت این کمیسیون معین کردند، ولی آقای مسعود امروز و صارم الدوله آنروز هیچوقت در کمیسیون حاضر نشد و عملاً مأمورین ایران یکنفر کمبود داشتند. آقایان اویسی و مظاهر استاد دانشگاه شاهد حی و حاضر این گفته می‌باشند.

(۶۹)- ابواب مخفف ابوابجمع و اصطلاح محاسباتی و در موردی استعمال میشود که مأخوذی بی‌پائی، پای شخص صاحب جمع که رسیدگی بحساب و منظور است قلمداد کنند.

(۷۰)- موضوع مثنوی شیخ بهائی و معروف است.

(۷۱)- گربه‌ای دم خود را در موقعی که شتری خوابید بود بدم شتر بست. شتر که برخاست گربه سرنگون شد از او پرسیدند این چه وضع است گفت: «با بزرگان وصلت کرده‌ام.»

(۷۲)- در آنروز هنوز دلار مطابق با ده قران «یکتومان» بود.

شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص: ۹۶

که در بلعیدن این مملکت داشت، نیز چند دفعه بما قرض داده و هیچ این قماش شرایط در بین نبوده است. آیا چه پیش‌آمدی شما را مجبور کرد که استقراض را که باید ساده و با ربح ارزان بوده، و جز شرایط ادای فرع و استهلاك اصل هیچ شرط دیگری را حاوی نباشد به استخدام عمال انگلیسی در مالیه و سایر دوائر، و ریاست صاحب‌منصبان آن دولت در قشون مشروط نموده، و استقلال خارجی و داخلی يك دولت، و هستی يك ملت را در عوض استقراض چند میلیون تومان، با ربح گران از دست دادید، و دولت ایران را مستعمره انگلیس کردید؟

«اسلحه لازم داشتیم، نبود.» ملل دیگر هم هستند که از خود اسلحه‌سازی نداشته، از سایرین می‌خرند، هیچیک از آنها استقلال خود را برای خرید اسلحه کهنه، وانگذاشته‌اند.

اسلحه برای حفظ استقلال است. هیچ عاقلی برای تحصیل مقدمه، نتیجه را از دست نمیدهد. دولت ایران، و حتی اشخاص عادی این مملکت، همیشه از سایر ملل اسلحه خریده‌اند، و جز يك کنترت با صاحب کارخانه که در آن شرایط تسلیم مال التجاره و ایصال وجه مقید بوده است هیچ مقدمه دیگری نداشته، تفنگهای لوبل، توپهای شنیدر فرانسوی، تفنگهای پنج تیر روسی، و مهمات ایتیاعی از سوئد، و تفنگهای خریداری اشخاص متفرقه از آلمان و سایرین که در این مملکت فراوان است، ادله موجوده آن میباشند. و در جای خود نیز گفته‌ایم که در این معاملات همیشه فروشنده عقب مشتری می‌گردد. آیا در اینصورت حق نداریم بپرسیم خرید اسلحه کهنه برای چه باید موضوع قرارداد بین دولتین بشود؟ و در مقابل اسلحه کهنه، آنها بعد از جنگ، چرا باید استقلال يك دولت بر باد برود؟

«کارگر متخصص لازم بود، وجود نداشت.» ما نمیخواهیم در اینجا آنچه را که

سابقا راجع بعدم احتیاج ادارات ایران بمتخصصین فنی نوشته‌ایم، تکرار کنیم و موقتا تنزل کرده، متخصصین فنی را برای خود لازم می‌شمیریم. آیا لازم هم بود که تمام مستشارها از يك ملت، آنهم از انگلیس باشند؟ بزرگترین دلیل شما برای «توسل بمبدء واحد فنی» احتراز از حصول رقابت بین متخصصین، و وحدت اسلوب است که ما در جای خود، بی‌اساس بودن این سفسطه شما را کاملا ثابت کرده، و مدلل داشتیم که برخلاف گفته شما منافع ایران مستلزم آنست که در صورت احتیاج هم، برای هر يك از دواير خود از ملتی مستخدم بیاورد که واقعا در آن فن متخصص باشند و ضمنا از رقابت آنها هم استفاده کرده، خود را گرفتار تعرض و اعتصاب آنها ننماید.

راجع بانتهاب ملیت متخصص نیز، در جای خود گفتیم که انگلیس‌ها با وجود داشتن منافع اقتصادی و طمع سیاسی در ایران، از همه ملل برای این انتخاب ناشایسته‌تر، و از نقطه‌نظر منافع ایران، ناسزاوارترند. و در اینجا از تکرار آنچه سابقا در این باب نوشته‌ایم احتراز میکنیم.

پس نفع ما در این بود که بر فرض احتیاج هم، از ملل مختلفه که هیچگونه نظر اقتصادی و طمع سیاسی در ایران، و هیچ اتحاد و اتفاق و بند و بستی با ذی‌طمع‌ها نداشته

(۷۳)- این جمله در میان عوام شهری و دهاتیها در موردیکه کسی در غیابش تمجید و تحسینی میکنند برای تعارف و مجامله با مخاطب رایج است و در کتابت جز در مورد مطایبه آنهم برای ایجاد مفهوم مخالف جهت خواننده من مورد استعمالی برای آن سراغ ندارم.

(۷۴)- دولت‌های تساری روسیه بعد از پطرکبیر علاقه زیادی بمداخله در سیاست اروپا داشتند. بهمین جهت کمتر جنگی در اروپا اتفاق می‌افتاد که بمورد و بی‌مورد قشون روس در آن شرکت نکند. این لغت مرکب «ژاندارم بین المللی» را یکی از نویسندگان روس که حالا اسمش نظرم رفته است، بقشون آن

دوره روسیه داده، در اینجا اقتباس شده است.

(۷۵)- تعجب نکنید که این سی میلیون قرض آنروز سیصد میلیون شده است. این بر اثر آبی است که متفقین جنگ جهانگیر اخیر باسکناس ما بسته‌اند که امروز هر یک تومان ما بقدر یکقران ۱۲۹۸ کارگشائی نمیکند، اینهم از سیآت عمل انگلیس‌ها است که ما را باین روز نشانده و فعلا هم هیچ آب بآن کوزه نمیکند که خسارات ما را بپردازند؛ سهل است در دادن حقوق حقه ما از نفت آبادان هم خودداری داشته، وزرای نادان ما را وادار بدادن پیشنهادهای بچگانه بمجلس شورای ملی مینمایند و جان می‌کنند که از مال ما فقرا خود را غنی نموده، آقائی قدیم خود را در دنیا حفظ کنند و در حقیقت بطور غیر مستقیم مشغول کمونیست تراشی در مملکت ما هستند و هیچ راضی نمیشوند باور کنند که ایران امروز غیر از ایران دیروز و کار ایران فعلا کار تمام جهان است و وقتی ایران از بین می‌رود که تمام جهان از بین رفته باشد.

(۷۶)- اوراقی بود که با ژلاتین چاپ و منتشر میکردند.

(۷۷)- بسروسینه زدن و یخه درانی کردن کنایه از افراط در اظهار دلسوختگی و تظاهر در هواخواهی و هواداری از کسی و کاری است و مورد استعمال این کنایه نیز در مواقعی است که آن شخص یا آن کار لایق اینقدر از هواخواهی نباشد، یا اینکه از این شخص اینقدر تظاهر در هواخواهی بی‌وجه باشد.

خواننده عزیز توجه دارد که این کنایه از مجالس ختم و ترحیم زنانه که کس و کار متوفی در عزاداری اغراق میکنند بیرون آمده است.

(۷۸)- این روزنامه، روزنامه پیکار بود: من در آنروزها چون تازه مطبوعات از سانسور حسن وثوق آزاد شده و روزنامه‌های چندی با اسامی عجیب و یکی بعد از دیگری منتشر میشد نمیدانستم این روزنامه چکاره و با کدام پول براه افتاده است. ناشر این روزنامه که بعدها و در سر انتشار کتاب بهدایت آقای

دهخدا با او سروکار پیدا کردم، محمد پدر عبد الحسین هژیر و در حقیقت خود عبد الحسین هژیر بود و در این وقت بود که دانستم رساله من در نظر بالشویکهای آنروز چه قدر و قیمتی داشته و از اینکه ناشر کتابها را علیحده منتشر نکرد، دانستم که مؤمن خر خود را دو سره کرایه بسته است.

◀ پی نوشت ها : قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق»

- (۱) ضرغام برجی، جمشید، دولت های عصر مشروطیت، (تهران: اداره کل قوانی مجلس شورای ملی، ۱۳۵۰)، ص ۱۳۷ - ۹۵
- (۲) همایون کاتوزیان، محمد علی، « مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، ص ۴۳
- (۳) مصدق، محمد، « خاطرات و تألمات دکتر مصدق»، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵) ص ۱۱۱.
- (۴) برای آگاهی بیشتر از رویدادهای سال های ۱۲۹۸ - ۱۲۸۷ ر.ک. : عاقلی باقر، روز شمار تاریخ ایران، جلد اول، تهران، نشرگفتار، ۱۳۶۹
- (۵) به نقل از دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، جلد یکم، (تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۸) ص ۷ - ۱۰۶
- (۶) به نقل از دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه قاجار، جلد یکم، ص ۱۰۸
- (۷) عاقلی، باقر، همان، ص ۹۲
- (۸) افشاریزدی، محمود، سیاست اروپا در ایران، ترجمه ضیاءالدین دهشیری،

- (تهران : بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی ، ۱۳۵۸) ، ص ۴۰۷ .
- (۱۰) عبدالرضا هوشنگ مهدوی « تاریخ روابط خارجی ایران » تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۶۴ - ص ۲۵۸
- (۱۱) به نقل از اعلامیه و ثوق الدوله ، ضمائم و تعلیقات روز شمار تاریخ ایرن ، ۱۳۶۹ ، ص ۳۷۷
- (۱۲) همان ، ص ۳۷۹
- (۱۳) همان ، ص ۹۴
- (۱۴) ملک الشعراى بهار ، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ، انقراض قاجاریه ، (تهران : بی نا ؛ ۱۳۲۲) ، ص ۳۷
- عنه (۱۵) حقانى موسى ، « ایران از قرارداد ۱۹۱۹ تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به روایت اسناد » تاریخ معاصر ایران ، س ۴ ، ش ۱۵ و ۱۶ . زمستان ۱۳۷۹ ، ص ۴ - ۲۳۲
- (۱۶) سیمای احمد شاه قاجار ، ص ۱۹۴
- (۱۷) همان ، ص ۱۹۵
- (۱۸) دولت آبادی ، یحیی ، « حیات یحیی » ، جلد چهارم ، (تهران : عطار ، ۱۳۶۱) ، ص ۸ - ۹۷ .
- (۱۹) همایون کاتوزیان ، محمد علی ، دولت و جامعه در ایران در ایران ، انقراض قاجار و استقرار پهلوی ، ترجمه حسن افشار (تهران : نشر مرکز ، ۱۳۷۹) ، ۱۲۹ ،
- (۲۰) بامداد ، مهدی ، شرح حال رجال ایران ، جلد اول ، (تهران : زوآر ، ۱۳۸۵) ، ص ۵۱ - ۳۵۰
- (۲۱) هدایت ، مهدی قلی ، خاطرات و خطرات ، تهران : زوآر ، ۱۳۸۵) ، ص ۴

۳۸۳ -

- « (۲۲) محمد مصدق «خاطرات تألمات دکتر مصدق» ، ص ۱۱۸
- (۲۳) «مصدق و نبرد قدرت» ، ص ۴۴
- (۲۵) خاطرات و تألمات دکتر مصدق ، ص ۱۱۶
- (۲۶) افشار، ایرج، « مصدق و مسائل حقوق و سیاست »، (تهران : زمینه، ۱۳۵۸) ، ص ۸ - ۱۳۷
- (۲۷) مگی، حسین، « زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷) ، ص ۶۸
- (۲۸) همان جا
- (۲۹) همان ، ص ۷۳
- (۳۰) ملک الشعراى بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه، جلد اول، (تهران: بی نا، ۱۳۲۲) ، ص ۳۱ - ۳۸
- (۳۱) سیمای احمد شاه قاجار، جلد یکم ، ص ۳۱۲
- (۳۲) همانجا
- (۳۳) دولت و جامعه در ایران ، ص ۱۵۷
- (۳۴) برای آگاهی بیشتر ر.ک. : مگی ، حسین، زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه ، شیخ الاسلامی ، جواد ، سیمای احمد شاه قاجار (جلد یکم) ، کجّال زاده ، ابوالقاسم ، خاطرات (دیده ها و شنیده ها)
- (۳۵) کی استوان، حسین، « سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (جلد اول) ، (تهران: انتشارات ظفر ، ۱۳۲۷) ص ۳۰ (III)

ای نمایندگان چشم ملت ایران سیاه شد پس که از بعضی رجال خطاکاری و خیانت دید و ای برگزیدگان جان چشم از انتظار منید شد از بس محاکمه رجال وطن فروش را ندید در مملکتی که مسئولیت وزراء نمودی بی بود و در مملکتی که ملتش این درجه فراموش کلاند از خائنین خیانت به همه سرایت ینماید مصالح مملکت و منافع ملت و ناموس جمعیت فدای اغراض و قربان کیه اشخاص شود و مملکتی که ریسمان دزد تعقیب میشود ولی وزراء با وسایل زبردستانه خود را از مجازات معاف ینماید مشروطیت چون جسم بی روانی است که به مرور طعمه و جوش و طیور میشود مسئولیت وزراء وقتی تحقق دارد که مجلس شورای ملی اقدامات و عملیات هر وزیر را که منافی مصالح جماعت است تعقیب نماید.

«نطق دکتر مصدق در دوره ششم مجلس شورای ملی ۲۹ شهریور ۱۳۰۵»

«در مخالفت با وثوق الدوله، عاقد قرار داد ۱۹۱۹»